ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م. - ۷٤ صفحه
www.IslamTape.Com

حکمت و نصیحت

امیرالمؤمنین عمربن خطاب رضی الله عنه فرمودند:
«اسلام را لغزش علما و جدل های منافقین دانا به قرآن و امامان گمراه، نابود می سازد».
«محض الصواب» (۲/ ۷۱۷).

عید سعید قربان را به تمامی مسلمین جهان تبریک عرض می‌نماییم

ماهنامه نوار اسلام در آغاز ورود به سال پنجم فعالیت خود، در کنار نشر الکترونیک (به روش پیشین)، نشر آماده‌ی چاپ خود را نیز ارائه می‌دهد.

چاپ و نشر نشریه و کتاب از اهدافی است که اداره سایت نوار اسلام در چشم‌انداز کارهای خود دارد و در صورت آزادی بیان و حصول امکان چاپ در کشورهای فارسی‌زبان آن را پی خواهد گرفت.

نشر آماده چاپ ماهنامه‌ی نوار اسلام، برای آمادگی در جهت چاپ و توزیع آن در کشورهای فارسی‌زبان انجام می گیرد و چه بسا به یاری خداوند متعال با برچیده شدن موانع، این مهم نیز به زودی فراهم گردد و شاهد چاپ آن باشیم.

در صفحه‌بندی مطالب ماهنامه - به علت فراوانی مقالات و طولانی بودن آنها -، اندازه‌ی روزنامه‌ای انتخاب گردید. خوانندگان گرامی می‌توانند آن را در رایانه خود، توسط برنامه‌های «پی دی اف»خوان (همچون «آکروبات ریدر») مطالعه کنند. ریزی مطالب نیز با استفاده از بزرگ‌نمایی برطرف می‌گردد.

شماره ۳۹ ماهنامه نوار اسلام در ۷٤ صفحه‌ی روزنامه‌ای با چهار ویژه‌نامه‌ی «دهه ذیحجه»، «عید سعید قربان»، «امامت و حدیث غدیر» و «شهادت عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه» و دیگر مطالب متنوع اسلامی تقدیم فارسی‌زبانان عزیز می‌گردد.

هیئت تحریریه ماهنامه نوار اسلام

فهرست موضوعی ماهنامه:

معرفی خدمات نوار اسلام.....۲
ویژه‌نامه دهه ذیحجه.....۳
ویژه‌نامه عید سعید قربان.....۵
ویژه‌نامه امامت و حدیث غدیر.....۷
ویژه‌نامه‌شهادت‌عثمان‌ذی‌النورین(رض).....۱۴
تقویم تاریخ.....۲۳
تازه‌های سایت نوار اسلام.....۲۶
اخبار مهم.....۲۷
ردود و شبهات.....۲۹
قرآن.....۳۱
اعجاز قرآن و سنت.....۳۲
قصه‌های قرآن.....۳۳
آشنایی با علم حدیث.....۳۴
یاد الله جل شأنه.....۳۸
برگی از تاریخ.....۳۹
مسائل اجتماعی.....۴۰
مسائل زن.....۴۲
شناخت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم.....۴۴
سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم.....۴۵
شناخت صحابه کرام رضی الله عنهم.....۴۶
اسلام‌شناسی.....۴۸
اسلام‌ودشمنان.....۵۰
جهاد.....۵۲
شناخت اهل سنت.....۵۴
شیعه‌شناسی.....۵۵
قیامت و زندگی پس از مرگ.....۵۸
سیاست.....۶۰
به سوی نور.....۶۱
بزرگمردان جهان اسلام.....۶۳
آشنایی با علمای معاصر.....۶۶
داستانهای عبرت‌انگیز.....۶۷
معرفی کتاب.....۶۸
شعر و ادب.....۶۹
پاسخ به سؤالات.....۷۰
معرفی سایتها.....۷۲
درباره نوار اسلام.....۷۴

نقش وبلاگها و نویسندگان وبلاگ در دعوت اسلامی

خوشبختانه در دنیای امروز با گسترش امکانات و پیشرفت علوم، روشهای دعوت و تبلیغ دین نیز گسترش یافته و بنظر می‌رسد که هر مسلمان متعهدی می‌تواند با بکار بردن یکی از این امکانات، دین و پیام توحیدی آنرا به انسانها برساند، و یا دیگر مسلمانان را تذکر دهد.

یکی از این امکانات با ارزش همان دنیای مجازی یا اینترنت می‌باشد، که امروزه بسیاری از جوانان ما به‌این محیط مجازی دسترسی دارند، از اینرو فرصت خوبی است تا جوانان متعهد برای دعوت و تبلیغ دین و توحید و نفی خرافات و شرک و مبارزه با بدعتهای رایج در بین مسلمانان، از این ابزار مفید استفاده کنند، و انشاءالله اگر نیت خالصانه‌ای در این راه وجود داشته باشد، از اجر و پاداش بی‌نصیب نخواهد ماند.

بنابراین راه اندازی یک وبلاگ که هزینه‌ای جز صرف وقت دربر ندارد، می‌تواند ایده و فکر خوبی باشد برای آن دسته از جوانانی که فرصت و امکانهای بزرگتری را ندارند، تا هرکس بتواند به اندازه توانایی خویش در این راه وقت صرف کند و به ترویج و نشر توحید و مبارزه با شبهات دینی و ملحدین بپردازد، و علاوه بر آن توشه‌ای را برای آخرتش ذخیره کرده باشد.

و ما اکنون شاهد این امر هستیم و وبلاگهای بسیاری را در این راستا مشاهده می‌کنیم که بعضی از آنها به موفقیتهای چشم‌گیری رسیده اند، و سود و منفعت آن وبلاگها گاه از بسیاری سایتها و یا حتی کانالها نیز بیشتر است!

با این وجود لازم است که چندین نکته مهم را متذکر شد، تا با در نظر گرفتن این نکات، مسیر راه دچار انحراف نشود:

۱- نویسندگان وبلاگهای دینی باید مراقب باشند مطالبی که منتشر می‌کنند، مطالبی صحیح و سالم و بر اساس منهج اهل سنت و جماعت باشد، تا مبادا نشر مطالب نادرست باعث مسمویت اذهان مخاطبین شود و بجای آنکه موجب روشنگری و هدایت دیگران شود، سبب انحراف مخاطبان شود، پس لازمست که در انتخاب موضوعات و نوشتن مطالب نهایت دقت و حوصله را بکار بست.

۲- لازمه‌ی رعایت نکته اول اینست که نویسنده وبلاگ از علم کافی برخوردار باشد، اگر صاحب وبلاگ خودش مقاله می‌نویسد و مطالب نوشته شده خود را منتشر می‌کند، باید علم کافی داشته و عقیده صحیح را آموخته باشد، وگرنه اگر علم کافی نداشته باشد و یا عقیده درست و صحیح نداند، آن وقت ممکن است با نوشتن مقالات اشتباه، دیگران را نیز به اشتباه عقیدتی سوق دهد.

و اگر از مقالات دیگر سایتها استفاده می‌کند، لازمست تا مطالب و مقالات وبلاگش را از سایتهایی با عقاید سالم و منهج درست تهیه کند. متاسفانه بیشتر وبلاگها مطالبی را منتشر می‌کنند که بر خلاف منهج اهل سنت و جماعت هستند که اکثرا از دیگر سایتها و یا وبلاگها اخذ کرده اند و بدون آنکه مطالب آنرا سبک و سنگین کنند و تعهد دینی خود را لحاظ کنند، آنها را در وبلاگ خود منتشر می‌کنند، و این یا بخاطر آنست که او عقیده صحیح را نیاموخته و بنظر خودش آن مقاله درست است و یا به خاطر عدم تعهد وی برای نشر عقیده صحیح است.

در آن صورت وبلاگ او مکانی برای ترویج بدعت و گمراهی تبدیل خواهد شد.

۳- نکته بعد اینکه: نباید وبلاگها را مکانی برای مجادله تبدیل نمود، زیرا هیچ خیری در مجادله نیست، بلکه مایه شر است! چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «من طلب العلم؛ ليجاري به العلماء، أو ليماري به السفهاء، أو يصرف به وجوه الناس إليه؛ أدخله الله النار». ترمذی (۲۶۵۴) و ألبانی آنرا در «صحیح الترمذی» (۲۶۵۴) به مجموع طرق حسن دانسته است.

یعنی: کسی که علم بیاموزد تا به وسیله‌ی آن با علما مناقشه کند یا بر افراد ساده و سفیه بتازد، و یا آنرا وسیله جلب نظر مردم به خویش قرار دهد، خدای تعالی او را به آتش دوزخ داخل می‌کند.

هیثم بن جمیل گوید: «قلت لمالک رحمه الله یا أبا عبد الله الرجل یکون عالماً بالسنن یجادل عنها ؟ قال: لا، ولکن یخبر بالسنة فإن قبلت منه وإلا سکت» «جامع العلوم والحکم» (ص : ۱۰۲).

یعنی: « به مالک بن انس رحمه الله گفتم: ای ابا عبدالله اگر مردی به سنت آگاه باشد بوسیله آن با مردم مجادله می‌کند؟ فرمود: خیر، بلکه سنت را به مردم می‌رساند، اگر قبول کرد چه بهتر وگرنه ساکت شود».

و عبدالله بن وهب فرمود: «سمعت مالکاً رحمه الله یقول : المراء فی العلم یقسی القلب، ویورث الضغن» «جامع العلوم والحکم» (ص : ۱۰۲).

یعنی: «شنیدم که امام مالک رحمه الله می‌فرمود: مجادله در علم موجب قساوت قلب و ایجاد کینه می‌شود».

بنابراین شایسته است که نویسندگان وبلاگ وقت و انرژی خود را صرف نوشتن یا یافتن مطالب صحیح و سالم کنند، و اگر کسانی سوالاتی داشتند در حد توان خود پاسخ دهند و اگر نتوانستند بهترین کار همان سکوت است، و نباید وبلاگ را محلی برای مجادله تبدیل نمود چرا که‌این کار خیر را می‌برد و شر را جایگزین می‌کند.

۴- گاه بعضی از مخاطبین مطالبی را در قسمت نظرات می‌نویسند که یا نادرست است و یا موجب انحراف دیگران است، و با این وجود صاحب وبلاگ آن نظرات را حذف نمی کند و می‌گذارند تا آن سخنان زشت یا باطل همچنان در قسمت نظراتش باقی بماند!

و یا متاسفانه آدرس بعضی از سایتها و وبلاگهای منحرف - که حتی ادعای اهل سنت بودن را هم می‌کنند- را در وبلاگش لینک می‌کنند که در آنصورت وبلاگش دروازه‌ای برای ورود مخاطبین به آن سایتهای منحرف تبدیل می‌شود، و این یعنی همکاری در باطل و بدعت، و قطعاً کسی که در ترویج باطل کمک کند او نیز سهمی از گناه باطل خواهد داشت.

خدای متعال می‌فرماید: « وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (مائده ۲). یعنی: (هرگز) در راهِ گناه و تعدّی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است!

و یا گاه دیده شده که در بعضی از وبلاگها موسیقی و یا تصاویر موجودات زنده گذاشته می‌شود، درحالیکه شریعت اسلام موسیقی و تصاویر موجودات ذی‌روح را حرام کرده است.

پس تنها ساختن یک وبلاگ موجب دعوت و تبلیغ صحیح و پاداش نیست، بلکه نحوه اداره وبلاگ تعیین کننده است، چه بسا کسی نیتی صادقانه داشته باشد و به قصد اجر و ثواب در این راه گام بر می‌دارد، اما جز شر و گناه چیزی نصیبش نخواهد شد!

امید است با در نظر داشت این نکات مهم، وبلاگ را محلی برای نشر اسلام و توحید و نفی خرافات و بدعتها تبدیل نمود، و ضمن آن توشه‌ی مناسبی برای آخرت خویش مهیا ساخت، هرکس در حد توانش..

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

قرآن کریم

خواندن قرآن کریم (متن)

خواندن متن قرآن کریم با فرمت فلش(کلیک کنید)

توجه: هنگامی که رایانه شما به اینترنت وصل است، روی گزینه موردنظر کلیک کنید

شنیدن قرآن کریم (نوار)

ارائه قرائت بیش از ۱۱۰ قاری برجسته جهان اسلام به همراه دانلود آنها از امکاناتی است که سایت نوار اسلام در اختیار مسلمین عزیز قرار می دهد. (کلیک کنید)

قرآن کریم باترجمه کوردی

شنیدن قرآن کریم با قرائت استاد سعد الغامدی با ترجمه کوردی از تفسیر آسان برهان محمد امین (کلیک کنید)

قرآن کریم باترجمه فارسی دری

شنیدن قرآن کریم با قرائت استاد محمد صدیق المنشاوی (با ترجمه فارسی دری) (کلیک کنید)

رادیو قرآن کریم (پخش مستقیم)

شنیدن پخش مستقیم قرآن (کلیک کنید)

رادیو و تلویزیون

- رادیو قرآن کریم (شبکة اسلامیة)
- رادیو قرآن کریم (شیخ محمد جبریل)
- رادیو کانال نور (پخش مستقیم)
- تلفزیون کانال نور (پخش مستقیم)

ویدیو نوار اسلام

دیدن و دانلود ویدیوهای سایت نوار اسلام (کلیک کنید)

نوار صوتی

- نوارهای فارسی
- نوارهای غیر فارسی
- نوارهای أذان / أذکار / دعاء
- اناشید (سرود) فارسی و غیره

کتابخانه

- کتابخانه فارسی
- کتابخانه غیر فارسی

نشریات

- ماهنامه نوار اسلام

مسابقه

- مسابقه نوار اسلام

بخش مسابقه نوار اسلام برای آزمایش معلومات شما عزیزان طراحی شده است.

برای مشارکت در این مسابقه، اول نوع مسابقه را انتخاب کنید و سپس نام و ایمیلتان را بنویسید تا بتوانید با دیگران رقابت کنید .

بخش مسابقه نوار اسلام در سه مرحله ابتدایی، متوسط و متقدم تنظیم شده است.

مقالات

- مقاله های فارسی

خطبه‌های نماز جمعه

- خطبه های نماز جمعه (متن)

سایت‌های مفید

- سایت نوار اسلام
- سایت فتاوی – پرسش و پاسخ
- سایت دائرة المعارف اسلامی
- سایت مهتدین (هدایت یافتگان)
- سایت اخبار جهان اسلام
- سایت تاریخ اسلام
- سایت خانواده خوشبخت
- سایت اسلام- قرآن و تفسیر
- سایت ویدیو فردا

نرم‌افزار

- نرم افزار اسلامی کامپیوتر
- نرم افزار مفید و رایگان

موبایل اسلامی

- موبایل اسلامی (کتاب)
- موبایل اسلامی (ماهنامه)
- موبایل اسلامی (نرم افزار)
- موبایل اسلامی (ویدیو – ۳gp)

کارت، فلاش، پوستر، بنر و بروشور

- کارتهای اسلامی
- فلاشهای اسلامی
- عکسها و بنرهای اسلامی
- بروشورهای اسلامی (آماده چاپ)
- پوسترهای اسلامی (آماده چاپ)

دانلود کل

- دانلود کل فایلهای قرآن
- دانلود کل موبایل اسلامی
- دانلود کل ماهنامه
- دانلود کل کتابخانه
- دانلود کل مقالات
- فهرست کل دانلودها

IslamTape.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

مکه مکرمه؛ تاریخ و خاطره

ستایش از آن الله است. از آن پروردگاری که شعائر اسلام را والا داشته و آن را برای بندگان خود واضح و روشن گرداند... او که میان ماه‌ها و روزها برتری قرار داد و حج را رکنی از ارکان این دین بزرگ گرداند...

وی را سپاس می‌گویم ـ که او پاک و منزه است ـ و شکرش را به جای می‌آورم و عفو زیبایش را می‌خواهم و برای گناهان و معاصی از او آمرزش می‌خواهم و از وی هدایت و توفیق و داخل شدن در زمرة کسانی را می‌خواهم که «گفتند پروردگار ما الله است سپس استقامت ورزیدند»...

اما بعد:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ} [حشر: ۱۸]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید از الله پروا دارید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا[ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] الله خدا بترسید در حقیقت‌الله به آنچه می‌کنید آگاه است)

{ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ } [بقره: ۲۳۵]

(و بدانید که الله آنچه را در دل دارید می‌داند پس از [مخالفت] او بترسید)

اوقات خود را حفظ نمایید که این اوقات با قیمت قابل سنجش نیستند و و کارها را با ترازوی شرع بسنجید و نیت‌ها و اهداف خود را درست گردانید و با اخلاص فضیلت این اعمال را به دست آورید و جهان غیب را در حال پنهان و آشکار به یاد داشته باشید که چه خوب است مراقبت نفس و چه باارزش است!

روزهای باارزش خود را پیش از از دست رفتن آن غنیمت شمارید، این روزهایی که خداوند آن‌ها را شرف و فضیلت داده است.

ای مسلمانان: در این روزهای مبارک، مکه به استقبال جمع حاجیان می‌رود و مسجد الحرام مهمانان خداوند را در آغوش می‌گیرد. حاجیانی که از هر بلندی و پستی و از هر دور و نزدیک آمده‌اند تا ندای پروردگار را لبیک گویند و تا دستور خلیل وی (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) را اجابت کنند:

{ وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (٢٧) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ } [حج: ۲۷-۲۸]

(و در میان مردم برای حج بانگ برآور تا [زایران] پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند به سوی تو روی آورند (۲۷) تا شاهد منافع خویش باشند)

حاجیان مشتاقانه و آرزمندانه می‌آیند... در حالی که در مسیر خود بسوی بیت الله می‌روند، شادی آنان را در برگرفته و امید بخشیده شدن گناهان و دستیابی به بهشت‌های خداوندی را دارند رکن پنجم از ارکان دینشان را در مقدس‌ترین نقطة روی زمین به انجام می‌رساند.

این است مکة مکرمه، تاریخ و خاطرات...

{ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (٩٦) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً } [آل عمران: ۹۶-۹۷]

(در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایة] هدایت است (۹۶) در آن نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم، و هر که در آن درآید در امان است)

پیامبران به سوی این خانه حج کرده‌اند و امام حنفا (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) در آن نماز گزارده است... از مکه نور هدایت تابیدن گرفت و رسالت توحید آغاز گردید تا آنکه همة زمین را در برگرفت و جهان را تغییر داد و زیباترین و بزرگترین تمدنی را که جهان شناخت پایه گذارد...

مکه مرکز جهان و سمبل وحدت مسلمانان و منبع نور است برای جهانیان... بهترین سرزمین‌هاست نزد خداوند و محبوبترین آن‌هاست نزد رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ

این مکه است (مادر شهرها) که زادگاه بهترین انسان‌هاست... پیامبر ما بر خاک آن رشد یافت و بر زمین آن راه رفت... مکه در عرض نیم قرن زندگی پیامبر خدا (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) را بر خاک خود مشاهده کرد. چه شرفی بالاتر از این شرف است؟ اگر این خاک سخت می‌گفت چه سیرتی را بیان می‌کرد و چه تاریخی را بر می‌شمرد؟!

در این سرزمین جبرئیل امین ـ علیه السلام ـ با وحی نازل شد و در این سرزمین رسول خدا (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) کلمة توحید را بر کوه صفا فریاد زد...

اگر کعبه لب می‌گشود و اگر زمزم و مقام ابراهیم سخن می‌گفتند چنین بیان می‌کردند که روزی اینجا ابوبکر بود و عمر بود، عثمان بود و علی بود و دیگر اصحاب بودند... آنان که دنیا را نورانی کردند و زمین را پاک ساختند... و در اینجا بود که توحید با بت پرستی به نبرد پرداخت تا آنکه خداوند دین خود را پیروز ساخت...

اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) در برابر کعبه ایستاد تا آنکه مبادی این دین را بیان نماید و تا آنکه مترقی‌ترین برنامة انسانی را طرح بریزد... طرحی که همة تمدن‌ها تاکنون از ترسیم آن ناتوان مانده‌اند.

حجاج بیت الله الحرام: رسیدن شما به این خانة محترم خداوند مبارک باد... این شعائر و این احساس بر شما مبارک باد... بر شما مبارک باد این زمان شریف و این مکان شریف و این اعمال بس عظیم... خداوند را برای این نعمت‌های حمد و شکر گوید که او اعلام نموده برای شاکران افزون خواهد داد.

خوش آمدید... شما مهمان خداوندید که گرامی‌داشت و احترامش واجب است...

خداوند حجتان را آسان گرداند و شما را از هر گزندی محفوظ بدارد و حجتان را مبرور و تلاشتان را مشکور سازد و از ما و شما اعمالمان را بپذیرد.

ای مسلمانان: قصد نمودن این سرزمین پاک باعث پاک شدن گناهان و از بین رفتن آنان میشود و بلکه بالاتر از این، حج مبرور پاداشی ندارد به جز بهشت... و این سخن پیامبرتان (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) است.

چه اندازه درون‌ها برای مکه مشتاق شده و چقدر قلب‌ها برای آن بی‌تاب گشته اند... و چه انسان‌هایی که در شوق و سوز آن گریسته‌اند... چه انسان‌ها که حسرت دیدن «وادی محسر» را دارند... آرزو دارند شبی در منا بمانند و ساعتی در عرفه توقف کنند یا در شب مزدلفه شریک باشند و در ازدحام جمرات حضور داشته باشند... یا آنکه طواف خانه کنند و اشک بریزند...

و همچنان موکب حجاج از هر راه دور و نزدیک سرازیر است...

چه زیباست صدای لبیک که بر هواپیماها در آسمان و در کشتی‌ها در دریا و در اتوموبیل‌ها در جاده‌ها به گوش می‌رسد...

لبیک اللهم لبیک... لبیک لا شریک لک لبیک... إن الحمد و النعمة لک والملک... لا شریک لک.

مقصد یگانه و هدفی یگانه... این قافله‌های ایمان است... این سفر زندگی است که به جایی که دل‌ها بدان گرایش دارند... بسوی سمبل اسلام و قبلة مسلمانان.

ای حجاج بیت الله الحرام... منزلت حج نزد خداوند متعال بس بزرگ است و این شعیره در دین جایگانی عظیم دارد... خداوند این شعیره را با این سخن خود واجب گردانده است که:

{ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ} [آل عمران: ۹۷]

(و برای الله حج آن خانه بر عهده مردم است کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقینا الله از جهانیان بی‌نیاز است)

اما در مورد فضل آن ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) فرمودند: «عمره تا عمره کفاره ای است برای بین آن دو و حج مبرور پاداشی ندارد جز بهشت» [به روایت بخاری و مسلم]

همچنین در صحیح آمده است که از رسول خداوند (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) پرسیده شد: کدام یک از اعمال بهتر است؟ ایشان فرمودند: «ایمان به خداوند عزوجل» سپس پرسیدند: پس از آن چه؟ ایشان فرمود: «جهاد در راه خداوند» باز پرسیده شد: سپس چه عملی؟ فرمود: «حج مبرور».

حج مبرور تجارت دنیا آخرت و پیروزی در هر دوی آنها است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) فرمودند: «حج و عمره را در پی هم انجام دهید که آن دو فقر را از بین می‌برند و گناهان را چنان پاک می‌کنند که اتش ناپاکی اهن را پاک می‌سازد» [به روایت احمد و ترمذی با سند صحیح]

و در صحیحین آمده است که رسول الله (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) فرمودند: «هر که حج این خانه را به جای آورد و بد دهانی و گناه نکرد به مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورد بر خواهد گشت» یعنی به مانند روز تولد از گناهان پاک خواهد شد... این به همراه چند برابر شدند حسنات و بالا رفتن درجات است.

از جابر رضی الله عنه از رسول الله (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) روایت است که ایشان فرمودند: «نماز در این مسجد من بافضیلت‌تر است از هزار نماز در دیگر مساجد مگر مسجد الحرام، و نماز در مسجد الحرام صد هزار بار بافضیلت‌تر است از نماز در دیگر مساجد» [به روایت احمد و ابن ماجه با سند صحیح و اصل این حدیث در صحیح است]

این یعنی نماز در مسجد الجرام به اندازة نماز ۵۴ سال ارزش دارد.

آیا پس از این کسی برای اینکه دلش هوای حرم کرده است ملامت خواهد شد؟ این جدای از مواقف رحمت در عرفات و مشعر الحرام و منی و طواف خانة خدا و سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات است، که همة این‌ها از مواقف رحمت و اجابت دعایند.

اما عرفات... و تو چه می‌دانی که عرفات چیست! رسول الله (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) می‌فرماید: «هیچ روزی نیست که خداوند در آن بیشتر از روز عرفات بندگانی را از آتش نجات داده باشد و او در عرفات [به بندگانش] نزدیک می‌شود سپس بخاطر آنان بر ملائکه‌اش فخر مباهات می‌کند و می‌گوید: اینها چه می‌خواهند؟» [به روایت مسلم]

آن‌ها رحمت پروردگار و بهشت او را می‌خواهند... آنها مغفرت گناهانشان و آزادی از آتش را می‌خواهند... آنان از حاهای دور دنیا آمده‌اند... خانواده و سرزمین خود را ترک گفته‌اند و هر چه را توانسته‌اند خرج کرده‌اند تا به به این مکان‌ها شریفه برسند...

آن هم در زمانه‌ای که می‌بینی برخی از ثروتمندان از ادای این فریضه تنبلی می‌کنند و پول و وقت خود را در راه سفر و تفریح و خوشگذرانی و غفلت هدر می‌دهند و حتی یک بار هم به حج نرفته‌اند.

این‌ها بدانند که رکنی از ارکان اسلام را ترک گفته‌اند... عمر بن خطاب رضی الله می‌گوید: هر که وضع مالی خوبی داشت و حج را به جای نیاورد و مرد، اگر خواست به مانند یهودیان و مسیحیان بمیرد.» و به مانند این سخن از علی بن ابی‌اطلب رضی الله عنه نیز روایت شده است.

پس باید که شخص توانگر تقوای خداوند را پیشه ساخته و پیش از از دست دادن فرصت دست به کار شود و اگر ناتوانی یا مرگ او را غافلگیر ساخت آنگاه عذر آوردن برای او سودی نخواهد داشت.

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم:

{ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ } [آل عمران: ۹۷]

(و برای الله حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقینا الله از جهانیان بی‌نیاز است)

خداوند ما و شما را به واسطة کتابش و سنت پیامبرش، برکت و سود رساند، و برای خود و شما از خداوند متعال مغفرت می‌خواهم.

ای مومنان... ای حجاج خانة خدا. اکنون که خداوند شما را به خانه‌اش رسانده است شعائر او را پاس دارید تا تقوا و ایمانتان افزون گردد:

{ ذَلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ } [حج: ۳۲]

(این است [فرایض خدا] و هر کس شعایر الله را بزرگ دارد در حقیقت آن از تقوای دلهاست)

از پاسداشت شعائر خداوندی این است که: عمل را به نیکی انجاکم داده و بر کامل انجام دادن آن حریص بوده و از روش رسول خدا (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) پیروی نماییم. ایشان می‌فرماید: «مناسکتان را از من فراگیرید»

همچنانکه پی گرفتن رخصت‌ها و سهل انگاری در انجام مناسک، زیان است و نقص.. خداوند متعال می‌فرماید:

{ وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّهِ } [بقره: ۱۹۶]

(و برای الله حج و عمره را به پایان رسانید)

همچنین دوری از انچه باعث نقصان در حج و عمره می‌شود و استفاده از زمان و مکانی که خداوند آن را بزرگ داشته است، ازجملة بزرگداشت شعائر الهی است.

همچنین دوری کردن از بحث و جدل و صر و صدا، زیرا قبولی حج و مغفرت گناهان، وابسته به ترک این کارها است. خداوند متعال می‌فرماید:

{ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ } [بقره: ۱۹۷]

(حج در ماههای معینی است پس هر کس در این [ماه]ها حج را [برخود] واجب گرداند [بداند که] در اثنای حج همبستری و گناه و جدال [روا] نیست)

پیش از این سخن رسول الله (صلی الله علیه وعلی آله وسلم) گذشت، آنجا که می‌فرماید: «هر که حج کند و سخن ناروا نگفته و گناه نورزد به مانند روزی که مادرش وی را به دنیا آورد باز خواهد گشت»

پاکسازی درون و ازدیاد ایمان و به دست آوردن تقوا آنگاه خواهد بود که مسلمان با ادب و خشوع به عبادت پروردگارش روی آورد...

چنانکه لازم است پیش از آغاز کارهای حج دربارة احکام شرعی آن پرسش شود. چه بسا حاجیانی که بر اساس نادانی به عبادت خداوند می‌پردازند و نه سوال می‌کنند و نه فرا می‌گیرند و چه بسا افرادی که اگر پیش از کار سوال کرده بودند در مشکل واقع نمی‌شدند...

همچنین بر دوش مسئولان و دست اندر کاران مسئولیتی بس بزرگ نهاده شده و باید در این باره تقوای خداوند را در پیش گیرند زیرا همه مسئولند و همه در مورد افراد تحت مسئولیت خود مورد سوال قرار خواهند گرفت.

ای مومنان: همانا اصلی که این خانه بر آن بنا شده است توحید پروردگار جهانیان است. او که در کتابش فرموده است:

{ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً } [حج: ۲۶]

(و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان)

و خداوند در خلال آیات خج چنین می‌فرماید:

{ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (٣٠)حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ } [حج: ۳۰-۳۱]

(پس از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید (۳۰) در حالی که گروندگان خالص به الله باشید نه شریک گیرندگان [برای] او)

پس اعمال خود را پاک سازید و در همة کارهای شرعی‌تان و در همة زندگی به سنت پایبند باشید زیرا شرک، اعمل انسان را باطل می‌سازد و همیشه پایبند به یاد خداوند باشید این ویژگی بارز حج است و این اعلام توحید است و سمبل حج... خداوند متعال می‌فرماید:

{ وَاذْكُرُواْ اللّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ } [بقره: ۲۰۳]

(و الله را در روزهایی معین یاد کنید)

و می‌فرماید:

{ فَإِذَا أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُواْ اللَّهَ عِندَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ } [بقره: ۱۹۸]

(پس چون از عرفات کوچ نمودید الله را در مشعر الحرام یاد کنید)

و همچنین می‌فرماید:

{ فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُواْ اللَّهَ } [بقره: ۲۰۰]

(و چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید الله را یاد کنید)

و باز می‌فرماید:

{ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ } [حج: ۲۸]

(تا شاهد منافع خویش باشند و نام الله را در روزهای معلومی به یاد آورند)

و در پایان درود و سلام فرستید بر بهترین انسان‌ها و پاک‌ترین آنان، رسول خداوند محمد بن عبدالله...

خداوندا درود و سلام و برکت فرست بر بنده و پیامبرت محمد و بر اهل بیت پاکش و بر صحابة نیکوکارش. خداوندا راضی و خشنود باش از امامان هدایتگر، خلفای راشدین، ـ ابوبکر و عمر و عثمان و علی ـ و از دیگر صحابة پیامبرت و از همة کسانی که بر روش آنان رفته و از سنت آنان پیروی نموده‌اند. ای پروردگار جهانیان.

خداوندا حجاج و معتمرین را حفظ نما و نسک آنان را آسان گردان و حجشان را کامل نما و از ما و آنان بپذیر ای پروردگار جهانیان.

خداوندا اسلام و مسلمانان را عزت ده و شرک و مشرکان را خوار بگردان و این سرزمین و دیگر سرزمین‌های مسلمان را در امن و امان بدار. خداوندا هر که را برای ما و دین ما ارادة بد دارد به خود مشغول ساز و مکر او را در نابودی وی قرار ده.

خداوندا ما را در سرزمین‌های ما ایمن بدار و مسئولان و والیان امر ما را اصلاح نما.

خداوندا گرانی و وبا و ربا و زنا و زلزله‌ها و سختی‌ها و فتنه‌های بد آشکار و پنهان را از ما دور بدار.

خداوندا اوضاع مسلمانان را اصلاح نما خداوندا اوضاع مسلمانان را در هر جای جهان اصلاح نما. خداوندا آنان را بر حق و هدایت و کتاب و سنت جمع گردان. خداوندا جان آنان را حفظ نما و آنان را در سرزمینشان در امان بدار و زندگی آنان را آسان نما و اوضاع آنان را نیک گردان و دشمانشان را نابود ساز.

خدایا مستضعفان را در هر مکانی یاری ده. خدایا آنان را در فلسطین یاری ده. خداوندا مجاهدان را در بیت المقدس یاری ده. خدایا آنان را بر حق جمع گردان.

خداوندا، دینت را و کتابت را و سنت پیامبرت و بندگان مومنت را یاری ده.

خداوندا مسجد الاقصی و همة آن سرزمین مقدس را از تجاوز متجاوزان ناپاک، پاک گردان. خداوندا ای زندة پایدار، ای زندة پایدار، ای زندة پایدار، پناه تو محکم است و ثنای تو جلیل، ای آنکه لشکرش شکست نمی‌پذیرد و وعده‌اش خلاف نمی‌شود. تو پاک و منزهی...

خداوندا شب ستمگران به طول انجامید... خداوندا صهیونیست‌ها در طغیان و تجاوز زیاده‌روی نمودند... خداوندا دستی از حق برای آنان مهیا ساز تا قدرت آنان را بشکند و آنان را نابود سازد. خداوندا عذاب خود را بر آنان نازل ساز.

پروردگارا ما را در دنیا و آخرت نیکی عطا کن و از آتش دوزخ دور بدار. خداوندا گناهان ما را بیامرز و عیب‌های ما را بپوشان و کارهای ما را آسان گردان و ما را به آنچه رضایت تو در آن است برسان.

خداوندا تو را برای رحمتت و بارانت شکر می‌گوییم. خداوندا ما باز از فضلت مسالت داریم. خداوندا از رحمت تو بی‌نیاز نیستیم... پروردگارا خیر و رحمت را بر دیگر سرزمین‌های ما نیز فراگیر گردان.

خداوندا تویی آن خدایی که معبودی به حق جز تو نیست. تویی بی‌نیاز و ما نیازمندیم.... باران را بر ما نازل نما و مار از از مایوسان مگردان.خداوندا بندگان و سرزمین‌ها در نیاز و حاجتی هستند که جز تو کسی توانایی رفع آن را ندارد. خداوندا ما را عطا نما و محروممان نگردان و ما افزون ده و از ما کم ننما.

بندگان خداوند:

{إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (٩٠) وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ} [نحل: ۹۰-۹۱]

(در حقیقت الله به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد به شما اندرز می‌دهد باشد که پند گیرید (۹۰) و چون با الله پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید با اینکه الله را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده‌اید زیرا الله آنچه را انجام می‌دهید می‌داند)

برگرفته شده از خطبه حرم مکی
با تشکر از بزرگترین کتابخانه آنلاین اسلامی فارسی «عقیده»

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

روزه ایام ذی الحجه

شماره فتوی ۵۱۸

الحمدلله،
امام نووی در شرح صحیح مسلم این چنین بیان میکند:

باب روزه ده روز (اول) ذی الحجة:
از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: «هرگز ندیدم که پیامبر صلی الله علیه و سلم ده روز اول ذی الحجة را روزه گرفته باشد»، و در روایتی دیگر میگوید: «ده روز را روزه نگرفت»، علماء در این مورد بیان داشته اند که توهم میشود که روزه ده روز اول ذی الحجة مکروه است، و مقصود از این ده روز، ۹ روز اول ذی الحجة است، و علماء گفتند: « درِ واقع روزه گرفتن این نه روز مکروه نیست بلکه شدیداً مستحب است، و مخصوصا روز نهم که روز عرفه باشد، و در فضیلت این ده روز امام بخاری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: « ما من أيام العمل الصالح فيها أفضل منه فی هذه «، یعنی: «در هیچ روزی اعمال صالح در آن بهتر از این ایام (یعنی ده روز اول ذی الحجة) نخواهد بود»، و قول عایشه که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و سلم این ده روز را روزه نگرفت» منظور این است که بعلت مرض، سفر، و یا اعذار دیگر باشد، و یا اینکه عایشه پیامبر صلی الله علیه و سلم را ندیده که این ده روز روزه باشد، و این دلیل بر این نیست که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن روزها را روزه نمیگرفته است، و دلیل این تاویل روایتی است که از هنیدة بن خالد از زنش از بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم ۹ روز اول ذی الحجة و روز عاشوراء و سه روز در ماه که اولین دوشنبه و پنج شنبه ماه را شامل باشد روزه میگرفت» (روایت أبو داود و أحمد النسائی، و شیخ البانی این حدیث را صحیح دانسته است).
بنابراین مستحب است که ۹ روز اول ذی الحجة را روزه گرفت، و مخصوصا روز نهم ذی الحجة که روز عرفه باشد و روزه گرفتن آنروز گناهان یکسال گذشته و یکسال آینده مغفرت خواهد شد، و علاوه بر روزه، اعمال صالح دیگر مانند اذکار، قرائت قرآن، قیام اللیل، صدقه، قربانی، و غیره، بسیار پر فضیلت خواهد بود و از سایر ایام ثوابش بیشتر است.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

دهه ذی الحجه و فضایل آن

حامد خرمی

برتری بخشیدن بعضی ماه‌ها و روزها و شب‌ها بر یکدیگر و تخصیص بیشتر اجور بر اعمال و عبادات، گوشه ای از عدل الهی است که نسبت به بندگانش ارزانی فرموده است. از فوائد این ایام و زمانها اینست تا آن عده از بندگان که بعلت ضعف مالی و ناتوانایی جسمانی نمیتوانند در بعضی عبادات که دارای اجر و ثواب زیاد، اما مستلزم قوت و استعداد بیشتر بدنی یا مالی است، شرکت کنند. اما با اعمال و عباداتی دیگر مطابق توان و استعداد مادی ثوابی را نصیب شوند که دیگران با قدرت جسمانی و ثروت مالی چون حج و جهاد و صدقه کسب میکنند.

چنانچه حدیثی از رسول الله (ص) روایت است که عده ای از فقرا نزد آنحضرت (ص) آمدند و با عرض شکوه آمیزی گفتند «ثروتمندان به سبب مال خویش به درجات بلند (ثواب) و نعمتهای دایمی رسیدند، یعنی آنها نماز میگذارند چنانکه ما نماز میگذاریم و روزه میگیرند چنانکه ما روزه میگیریم و آنان را مال فراوانی است که با آن حج و عمره میکنند و جهاد میکنند و صدقه میدهند.

آنحضرت (ص) فرمود: آیا شما را چیزی نگویم که اگر بدان عمل کنید، دریابید کسانی را که از شما پیشی گرفته اند و پس از شما هیچکسی این مرتبهء شما را در نیابد و شما در میان ایشان بهترین کسان باشید، بجز کسانی که مثل آن عمل کنند؟ پس در پی هر نماز تسبیح و تحمید و تکبیر بگویید تا اینکه از همه آنها سی و سه بار شود» ترجمه صحیح البخاری حدیث ۸۴۱

مزیت بعضی زمانها و ایام نسبت به سایر اوقات همچنان وسیله و کمکیست از فضل و رحمت الهی نسبت به بندگانش و فراهم سازی امکانی برای جبران ضعفها و تلافی کاستی ها و عوض بر آنچه که در مسیر بدست آوری فضایل در مواسم با فضیلت دیگر از آنان فوت شده. و فرصتی که بندگان در آن با رغبت و نشاط به طاعات پرداخته و اجر بیشتر را کمایی نمایند و آمادگی برای سفر مرگ و روز آخرت داشته باشند.

هیچکدام از این فصول و ایام با فضیلت که در آن سفارش و تشویق بر سبقت در عبادت الله صورت گرفته چیزی نیست جز راه و وسیله ای برای تقرب بندگان بر او تعالی، و موهبتی از مواهب الهی(ج) که به فضل و رحمتش شامل هرکه بخواهد میسازد. پس با سعادتست کسیکه این فصول و ایام و ساعات را غنیمت شمرده و بخاطر تقرب به الله(ج) و کسب رضای او جهد نماید و با این وسایل خود را از آتش دوزخ ایمن ساخته و جنت فردوس را برای خود تضمین کند.

بر هر مسلمان لازم است قدر و قیمت حیات و وقت را شناخته و بر عبادت الله تا هنگام مرگ غافل نشود. چنانچه الله سبحانه و تعالی میفرماید: (واعبد ربک حتی یأتیک الیقین) الحجر۹۹. مفسرین میگویند منظور از یقین در این آیت مرگ است. «یعنی پروردگارت را تا هنگام مرگ عبادت کن»

از مواسم پر فیض وبرکت که الله سبحانه و تعالی(ج) آنرا نسبت به سایر ایام فضیلت بخشیده و در مقابل اعمال بندگان اجور عظیم تعیین کرده، ده روز اول ذی الحجه است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است: «هیچ‌روزی نیست که عمل صالح به‌سوی خداوند (ج) در آنها از این روزها ـ یعنی از ده روز ذی‌الحجه ـ محبوبتر باشد. اصحاب گفتند: حتی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به‌میدان جهاد برود و سپس چیزی از آنها را برنگرداند». سنن ابی داود

و در روایات دیگر هم در فضیلت این ده روز نسبت به سایر ایام سال آمده است. و فضایل این ده روز را در روشنایی قرآن و حدیث میتوان چنین برشمرد:

۱– الله سبحانه و تعالی(ج) به آن قسم یاد کرده: (والفجر و لیال عشر) ابن عباس و ابن زبیر و مجاهد و سایرین در بیان این آیت میگویند که «لیال عشر» عبارت از همان ده روز ذی الحجه است. و قسم یاد کردن الله (ج) دلیلی است بر اینکه او تعالی(ج) در آن اهمیت و عظمت و نفع قرار داده.

۲– و پیامبر گرامی اسلام (ص) در فضیلت این ایام بیان داشته که آن افضلتر از همه روز های دنیا است، چنانچه در حدیث فوق ذکر آن رفت.

۳– و رسول الله (ص) در این روزها امت را به انجام اعمال صالح و کثرت تسبیح و حمد و تکبیر توصیه کرده، چنانچه در حدیثی از عبدالله بن عمر (رض) روایت است که رسول الله (ص) فرمود: « ما من أيام أعظم عند الله ولا أحب إليه العمل فيهن من هذه الأيام العشر فأكثروا فيهن من التهليل والتكبير والتحميد «. أخرجه احمد ۲۲۴/۷

۴– درین ایام روز عرفه است. روزیکه الله سبحانه و تعالی(ج) دینش را تکمیل کرد، و روزهء آنروز بنا بر حدیثی از رسول الله (ص) گناهان دو سال را محو میسازد. و در این ایام روز قربانی است که آنروز از بزرگترین روز های سال است و همچنان حج اکبر که در آن عبادات و طاعاتی جمع میشود که در هیچ جای دیگری این تجمع صورت نمیگیرد.

عباداتی که برای مسلمان شایسته است در دهه ذی الحجه بر انجام آن حریص باشد:

۱– روزه گرفتن

رسول الله (ص) بر انجام بیشتر اعمال نیک در دهه اول تشویق و ترغیب فرموده اند. و گرفتن روزه از بهترین عبادات است، چنانچه خداوند(ج) اجر روزه را فراتر از حدی که به سایر عبادات تعیین فرموده آنرا بخود راجع ساخته. و در حدیث قدسی روایت است که رسول الله (ص) میفرماید: اجر و مزد هر عمل بنی آدم ده برابر اجر داده میشود حتی تا هفتصد برابر میگرد، الله سبحانه و تعالی(ج) میفرماید بجز روزه که آن برای من است و من مزد و اجر آنرا میدهم. صحیح مسلم

و در حدیث دیگری روایت است که رسول الله (ص) روز نهم ذی الحجه، و روز عاشوراء و سه روز در هر ماه و همچنان دوشنبه و پنجشنبه را روزه میگرفتند. سنن ابی داود ۲۴۳۷

۲– تکبیر

از سنن این دهه تکرار تکبیرات تشریق است. و در هرجا که ذکر الله جائز باشد میتوان به جهر این تکبیرات را تکرار کرد، اما خانمها به خفیه میگویند. و همچنان در اخیر نماز های فرض پنجگانه این تکبیرات تکرار میشود. شروع آن از نماز صبح روز عرفه الی نماز عصر روز چهارم عید، و جمعا عقب ۲۳ نماز تکرار میشود.

اما تکرار این تکبیرات مسنونه را در این عصر، اندک مسلمانانی انجام میدهند و اکثراً آنرا متروک و مهجور ساخته اند. در حالیکه لازم است این سنت به جهر احیاء شود تا کسانیکه فراموش کرده اند بیاد آورند.

۳– قربانی

عبادت دیگر و پر فضیلت در این ایام که باعث قرب الهی میشود قربانی است. و وقت آن بعد از نماز عید الی قبل از غروب روز دوازدهم ذی الحجه (سوم عید) ادامه مییابد اما فضیلت روز اول بیشتر است.

روزه گرفتن در چه روزهایی از ده روز اول ذی الحجه منزلت دارد؟

شماره فتوی ۳۲۹۴

الحمدلله،
روزه گرفتن روز عرفه یعنی نهم ذی الحجة بسیار ثواب دارد، بطوریکه گناهان یکسال گذشته و یکسال آینده بخشیده میشود، و در واقع اعمال صالح در این ده روز دارای اجر و پاداش بزرگی است، لذا مستحب است که خود را در این ده روز مشغول عبادت کرد همچون روزه، صدقه، ذکر، قیام اللیل و غیره.
روزه روز عرفه: روزه عرفه به دلیل آنچه از رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ در مورد روزه عرفه به ثبوت رسیده است مستحب است. رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ می فرماید:
«(ثواب) آن را نزد الله اینگونه احتساب می کنم که کفاره گناهان سال قبل و سال بعدش باشد». (رواه مسلم)
اما هر کس که خود در صحرای عرفه حاضر باشد (یعنی خود حاجی باشد) روزه برایش مستحب نیست زیرا رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ در حالی که روزه نبود در عرفه وقوف نمود.
و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ فرمودند: «هیچ ایامی نیست که عمل صالح در آن محبوبتر از این ایام دهگانه باشد؛ پس در آنها بسیار تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) و تحمید (الحمدلله) بگویید» (رواه احمد)
سعید بن جبیر رحمه الله (راوی حدیث دوم از ابن عباس) وقتی که دهه ذی الحجه داخل می شد تا جایی در عبادت تلاش می کرد که توانش به پایان می رسید. (رواه الدارمی)
و همچنین ابن حجر عسقلانی در فتح الباری (شرح صحیح بخاری) می فرماید: و آنچه در فضیلت و برتری ایام ذی الحجه نمایان است جمع شدن تمام عبادات در این مناسبت است، یعنی: نماز و روزه و صدقه و حج، و در هیچ مناسبت دیگری چنین نیست.

آنچه در این دهه مستحب است:
۱–نماز: در این ایام زود رفتن برای انجام فرائض در مسجد و بسیار انجام دادن نوافل مستحب است زیرا این اعمال از بهترین قربات است. ثوبان ـ رضی الله عنه ـ می فرماید: شنیدم رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ فرمودند: «بر تو باد بسیار سجده بردن برای الله که تو سجده ای برای الله نمی بری مگر آنکه الله تو را به خاطر آن درجه ای بالا می برد و گناهی از گناهانت پاک می کند» [رواه مسلم] و این فضیلت در تمام سال وجود دارد.
۲–روزه: از هنیده بن خالد ـ رضی الله عنه ـ از همسرش رضی الله عنها از برخی از همسران رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ روایت می کند که «رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ نهم ذی الحجه و روز عاشورا و سه روز از هر ماه را روزه می گرفت». (رواه الامام أحمد و أبوداود و النسائی)
امام نووی رحمه الله درباره روزه ایام ده گانه می فرماید: روزه آن شدیدا مستحب است.
۳–تکبیر و تهلیل و تحمید: به دلیل آنچه در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «پس در این روزها (روزهای دهگانه) بسیار تهلیل و تکبیر و تحمید بگویید».

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

با ثبت سوالات اسلامی خود در سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت، جواب را در پست الکترونیک خود دریافت دارید.

اعمال ویژه ده روز اول ذی الحجه و مخصوصاً روز و شب عرفه

شماره فتوی ۳۲۸۹

الحمدلله،

فضائل دهه ذو الحجه:
در فضیلت و بزرگی این دهه مبارک ادله بسیاری از قرآن و سنت وارد شده است:
۱–الله سبحانه و تعالی می فرماید:
{والفجر ولیال عشر} [الفجر/۲–۱]
(قسم به سپیده دم و قسم به شب های دهگانه)
ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خود می گوید: منظور از این ده شب دهه ذی الحجه است همانطور که ابن عباس رضی الله عنهما و ابن زبیر ـ رضی الله عنهما ـ و مجاهد و دیگران گفته اند. (رواه البخاری)
۲–و همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ فرمود: «هیچ ایامی نیست که نزد الله سبحانه و تعالی عمل صالح محبوبتر از این ایام باشد» گفتند: و نه حتی جهاد در راه الله؟ فرمود: «ونه جهاد در راه الله مگر شخصی که با جان و مال خود خارج شود و هیچ کدامشان را برنگرداند».
۳– و الله سبحانه و تعالی می فرماید:
{ویذکروا اسم الله فی أیام معلومات} [الحج/۲۸]
(ونام الله را یاد کنند در روزهای مشخص)
ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می فرماید: یعنی روزهای دهگانه ذی الحجه (تفسیر ابن کثیر)
۴– و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ فرمودند: «هیچ ایامی نیست که عمل صالح در آن محبوبتر از این ایام دهگانه باشد؛ پس در آنها بسیار تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) و تحمید (الحمدلله) بگویید» (رواه احمد)
۵–سعید بن جبیر رحمه الله (راوی حدیث دوم از ابن عباس) وقتی که دهه ذی الحجه داخل می شد تا جایی در عبادت تلاش می کرد که توانش به پایان می رسید. (رواه الدارمی)
۶–و همچنین ابن حجر عسقلانی در فتح الباری (شرح صحیح بخاری) می فرماید: و آنچه در فضیلت و برتری ایام ذی الحجه نمایان است جمع شدن تمام عبادات در این مناسبت است، یعنی: نماز و روزه و صدقه و حج، و در هیچ مناسبت دیگری چنین نیست.

آنچه در این دهه مستحب است
۱–نماز: در این ایام زود رفتن برای انجام فرائض در مسجد و بسیار انجام دادن نوافل مستحب است زیرا این اعمال از بهترین قربات است. ثوبان ـ رضی الله عنه ـ می فرماید: شنیدم رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ فرمودند: «بر تو باد بسیار سجده بردن برای الله که تو سجده ای برای الله نمی بری مگر آنکه الله تو را به خاطر آن درجه ای بالا می برد و گناهی از گناهانت پاک می کند» [رواه مسلم] و این فضیلت در تمام سال وجود دارد.
۲–روزه: از هنیده بن خالد ـ رضی الله عنه ـ از همسرش رضی الله عنها از برخی از همسران رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ روایت می کند که «رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ نهم ذی الحجه و روز عاشورا و سه روز از هر ماه را روزه می گرفت». (رواه الامام أحمد و أبوداود و النسائی)
امام نووی رحمه الله درباره روزه ایام ده گانه می فرماید: روزه آن شدیدا مستحب است.
۳–تکبیر و تهلیل و تحمید: به دلیل آنچه در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که گذشت وارد شده است: «پس در این روزها (روزهای دهگانه) بسیار تهلیل و تکبیر و تحمید بگویید».
و امام بخاری رحمه الله می فرماید: «ابن عمر و ابوهریره رضی الله عنهما در روزهای دهگانه وارد بازار می شدند و تکبیر می گفتند و مردم به تکبیر آنها تکبیر می گفتند» و همچنین امام بخاری می فرماید: «و عمر ین الخطاب ـ رضی الله عنه ـ در قبه اش در منی [منا] تکبیر می گفت و اهل مسجد تکبیر او را می شنیدند و تکبیر می گفتند و مردم در بازار به تکبیر آنها تکبیر می گفتند چنانکه منی بر اثر تکبیر آنها به لرزه می افتاد».
و عادت ابن عمر این بود که در این ایام در منا و قبل از نمازها و در رختخوابش و در خیمه اش و در مجلسش و در حال راه رفتنش تکبیر می گفت و مستحب این است که تکبیر به صدای بلند باشد به دلیل فعل عمربن الخطاب و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهما.
شایسته است ما مسلمانان این سنت فراموش شده را که متاسفانه حتی در بین اهل صلاح و خیر به فراموشی سپرده شده است به مانند آنچه در میان سلف صالحمان بود زنده کنیم.

نحوه تکبیر:
الف) الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر کبیرا
ب) الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، الله اکبر، و لله الحمد.
ج) الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، و لله الحمد.
۴–روزه روز عرفه: روزه عرفه به دلیل آنچه از رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ در مورد روزه عرفه به ثبوت رسیده است مستحب است. رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ می فرماید:
«(ثواب) آن را نزد الله اینگونه احتساب می کنم که کفاره گناهان سال قبل و سال بعدش باشد». (رواه مسلم)
اما هر کس که خود در صحرای عرفه حاضر باشد (یعنی خود حاجی باشد) روزه برایش مستحب نیست زیرا رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ در حالی که روزه نبود در عرفه وقوف نمود.
۵–فضیلت روز قربانی (نحر): بسیاری از مسلمانان از عظمت و بزرگی این روز غفلت می ورزند حال آنکه برخی از علما بر این نظر هستند که این روز مطلقا بهترین روز سال است حتی بهتر از روز عرفه. ابن قیم رحمه الله می فرماید: (بهترین روزها نزد خداوند روز نحر است که همان روز حج اکبر است). چنانکه در سنن ابی داود از رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ روایت است که فرمود: «بزرگترین ایام نزد الله سبحانه و تعالی روز نحر است و پس از آن روز قَرّ» و روز قر یعنی روز استقرار در منی که روز ۱۱ ذی الحجه است و گفته شده است که روز عرفه بهتر است زیرا روزه اش کفاره گناهان دو سال است و هیچ روزی نیست که الله متعال به اندازه روز عرفه انسانها را از آتش آزاد سازد، به این دلیل که در این روز الله متعال به بندگانش نزدیک می شود و به خاطر اهل موقف (حجاجی که در عرفات وقوف کرده اند) به فرشتگان مباهات می کند. البته قول اول صحیح تر است زیرا حدیثی که درباره آن آمده معارضی نداردو الله اعلم. و چه روز عرفه بافضیلت تر باشد و یا روز نحر، انسان مسلمان چه حاجی باشد چه مقیم باید در به دست آوردن این فضایل و استفاده از فرصت کوشا باشد...

چگونه به استقبال این مواسم خیر برویم؟
۱– شایسته است انسان مسلمان با توبه نصوح و صادقانه و برگشتن از گناهان و ترک آنها به استقبال این مواسم خیر برود زیرا این گناهان است که انسان را از فضل پروردگار محروم می سازد.
۲– و هنچنین باید با عزم صادق و جدی برای اغتنام این فرصتها از این مواسم مبارک استقبال کنیم و هر که با خداوند صدق ورزد، خداوند نیز او را تصدیق خواهد کرد:
{والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وإن الله لمع المحسنین} [العنکبوت/۶۹]
(و کسانی که در راه ما جهاد کردند، قطعا آنها را به راه های خویش هدایت خواهیم کرد)
پس برادر و خواهر مسلمان من! تا فرصت هست از آن استفاده ببر. خداوند ما را بر قدردانی این مواسم موفق بدارد.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com
¬

شرایط قربانی کردن در روز عید قربان

شماره فتوی ۳۸

الحمدلله،
قربانی برای کسی که استطاعت مالی داشته باشد، در نظر برخی علماء واجب و برخی دیگر میگویند سنت مؤکده است، ولی قول راجح علماء آنست که برای شخص مستطیع واجب است، و اگر کسی پول آنرا ندارد لازم نیست که تکلف کند و آنرا با قرض کردن تهیه کند زیرا فقط برای آنهایی که میتوانند تاکید شده، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «من کان له سعة و لم یضح فلا یقربن مصلانا» (صحیح – ابن ماجة ۲۵۳۲)، یعنی: «هر کس توانایی (مال) دارد و قربانی نکند به مصلای ما نزدیک نشود».
بنابراین اگر کسی فقیر باشد و استطاعت قربانی نداشته باشد لزومی نیست که قرض کند و قربانی را انجام دهد.

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

چگونگی تکبیر در عید قربان و وقت آن

شماره فتوی ۱۵۷۷

الحمدلله،
در عید قربان، هم تکبیر مطلق و هم تکبیر مقید مشروع است. گفتن تکبیر مطلق از ابتدای دخول ماه ذی الحجه تا آخرین روز از روزهای ایام تشریق در تمامی اوقات مشروعیت دارد. ولی تکبیرات مقید، از نماز صبح روز عرفه شروع شده و تا آخرین روز ایام ایام تشریق ادامه دارد؛ و بعد از نمازهای فرض گفته می شود. اجماع و فعل صحابه ی کرام رَضِیَ اللهُ عَنْهُم بر مشروعت این عمل دلالت می کند.

و بالله التوفیق، وصلی الله علی نبینا محمد وآله و صحبه وسلم
فتوای انجمن دایم پژوهشهای علمی و افتا (۳۱۲/۸)

IslamPP.Com

چه حیواناتی را می توان قربانی کرد؟

شماره فتوی ۳۷۹۹

الحمدلله،
... قربانی تنها از سه حیوان شتر و گاو (من جمله گاومیش) و گوسفند (و بز) درست و جایزاست و از غیر این سه حیوان کفایت نمی‌کند خداوند می‌فرماید: " لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام حج ۳٤ [برای هر امتی قربانگاهی قرار داده‌ایم تا نام خدا را به هنگام قربانی بر ذبح چهارپایان یادکنندکه ما آنها را بدانان بخشیده‌ایم و روزی کرده‌ایم...]".
گوسفندی که شش ماه و بزی‌که یک سال و گاو و گوساله‌ای که دو سال و شتری که پنج سال داشته باشد، خواه مذکر یا مونث برای قربانی کفایت می‌کنند.
۱- احمد و ترمذی از ابوهریره روایت‌کرده‌اند که‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت:" نعمت الاضحیة الجذع من الضأن [چه نیکو قربانی است،گوسفندی‌که بنزد حنفیه شش ماه و بنزد شافعیه یک سال‌کامل داشته باشد]".
۲-عقبه بن عامرگوید: گفتم یا رسول الله گوسفندی (جذعی) به من رسیده است گفت: آن را قربانی‌کن. بروایت بخاری و مسلم.
۳- بروایت مسلم از جابر آمده است‌که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت:" لا تذبحوا إلا مسنة، فإن تعسر علیکم فاذبحوا جذعة من الضأن [برای قربانی ذبح مکنید و سر مبرید مگر "مسنه" را و اگر پیداکردن آن برایتان دشوار بود "جذعه" گوسفند را قربانی‌کنید]".
"مسنه" یعنی بزرگ سال از شتر که پنج سال داشته باشد و از گاو گوساله که دو سال داشته باشد و از بزکه یک سال و ازگوسفندکه بنا به اختلاف پیشوایان فقهی شش ماه تا یک سال داشته باشد. "مسنه" را "ثنیه" نیز می‌گویند.

قربانی کردن حیوان اخته شده:
قربانی کردن حیوان اخته شده اشکالی ندارد. احمد از ابورافع روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم دو قوچ سیاه و سفید اخته شده را قربانی کرد و بعلاوه گوشت اخته شده نیکوتر و لذت بخش‌تر است.

حیواناتی که برای قربانی درست نیستند:
یکی از شرایط حیوان قربانی، خالی بودن آن از عیب است، پس قربانی‌کردن حیوانی‌که دارای عیب ظاهری باشد،که موجب لاغر شدنش‌گردد، نه عیب کوچک، جایز نیست مانند عیوب زیر:
۱- حیوان بیماری که بیماریش آشکار باشد.
۲- حیوان کوری که کوریش آشکار باشد.
۳- حیوان لنگ‌که لنگی آن آشکار باشد.
٤- حیوانی‌که از شدت لاغری مغزش آسیب دیده باشد و دیگر چاق نشود.
که پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیث زیر بهر چهار عیب آشکارا اشاره کرده است:" أربعة لا تجزئ فی الاضاحی: العوراء البین عورها والمریضة البین مرضها والعرجاء البین ظلعها والعجفاء التی لا تنقی [چهار حیوان برای قربانی‌کفایت نمی‌کنند: حیوانی‌که کوریش و بیماریش و لنگیش و شدت لاغریش که مغزش آسیب دیده و چاق نمی‌شود آشکار باشد]".
ترمذی آن را روایت‌کرده وگفته صحیح است.
۵- حیوانی که گوشش بریده شده یا شاخش شکسته باشد.
و حیواناتی‌که دارای عیوب زیر هستند همین حکم را دارند: حیوانی‌که دندانهای بزرگ او افتاده باشد از ریشه وحیوانی‌که پوسته شاخش شکسته و حیوانی‌که چشمش نمی‌بیند و حیوانی که‌گیج باشد و دور خود بگردد و نچرد و حیوان گر که گری آن فراوان باشد. و حیوان گنگ و بی‌دم و آبستن و حیوانی بدون گوش آفریده شده یا نیمه‌گوشش رفته باشد یا نشیمنگاهش "دوالیه"اش رفته باشد. اشکالی ندارد ولی اصح اقوال شافعیه اینست که حیوان که دوالیه‌اش و پستانش و دمش بریده شده باشد چون یک قسمت خوردنی را از دست داده است کفایت نمی‌کند. امام شافعی گفته است درباره دندانها چیزی از پیامبر صلی الله علیه و سلم در خاطر نداریم‌که روایت شده باشد.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

تعداد قربانی برای یک خانواده

شماره فتوی ۱۸٤۳

الحمدلله،
سنت صحیح پیامبرصَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حکایت از این دارد که یک عدد شتر و یا یک رأس گاو و گوسفند برای شخص واحد و خانواده‌اش اگر چه زیاد باشند جایز است. و اما درمورد جایز بودن یک هفتم شتر و گاو برای یک نفر و خانواده‌اش بین علما تردید و اختلاف وجود دارد، ولی قول راجح این است که جایز است؛ زیرا شخص با خانواده‌اش در حکم یک شخص است، لیکن یک رأس گوسفند افضل است.

شیخ ابن باز- مجموع فتاوی و مقالات متنوعة (٤٤/۱۸).

حکم ذبح قربانی در جایی که قربانی کننده، آن‌جا نیست

شماره فتوی ۱۸۷۷

الحمدلله،
... رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قربانی‌اش را در سرزمین خود و در بین اصحابش ذبح می‌کرد و حتی قربانی‌ها را با خود به مصلّی می‌برد و به قصد آشکار کردن شعایر الهی آن‌ها را آن‌جا قربانی می‌کرد. اما دعوت و تشویق برای این که پول مردم را بگیرند و در جاهای دور قربانی کنند، دعوتی است برای نابود کردن این شعایر و مخفی نمودن آن از مردم است، چرا که اگر قربانی ها به جای دوری انتقال یابند. یکی از شعایر الهی، که قربانی است مخفی می‌شود و شهرها از نور قربانی محروم می‌شوند و چند چیز از بین می‌رود:
۱- ذبح مستقیم قربانی کننده در حالی که این کار افضل و سنت است « رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ با دست خود قربانی هایش را ذبح می‌نمود».
۲- سنت خوردن از گوشت قربانی از بین می‌رود؛ رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ به خوردن گوشت قربانی امر نموده، و الله‌تعالی نیز به این نکته اشاره فرموده است: [فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ]
(پس خودتان از گوشت آن‌ها بخورید و بینوایان مستمند را نیز بخورانید). «حج۲۸»
در این آیه به خوردن،از گوشت قربانی که انسان به وسیله آن به سوی الله تقرب می‌جوید امرشده است. (پس خوردن از گوشت قربانی عبادت است).
هنگامی که رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ در حجة الوداع یکصد شتر را برای ذبح با خود به مکه برد. شصت وسه تا از آن‌ها را با دست مبارک خود ذبح نمود و وکالت ذبح بقیه را به علی رَضِیَ اللهُ عَنْهُ سپرد. و نیز به ایشان نمایندگی تقسیم گوشت‌ها را نیز واگذار کرد، و دستور داد که از هر شتر تکه‌گوشتی را جدا کردند، آن‌ها را در دیگی پختند و رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ از گوشت و آب گوشت آن‌ها میل نمودند» (مسلم ۱۲۱۸ به همین معنا) و این دلیلی است بر تأکید خوردن از گوشت قربانی و هدی است.
ما می‌گوییم: وکالت دادن برای قربانی صحیح است، آن‌هم به این صورت که باید این قربانی در حضور شخص و در خانه‌اش و یا حداقل در شهرش صورت گیرد و او شاهد برذبح قربانی باشد و از گوشت آن بخورد. شعایر دین را به این صورت آشکار نماید و باید بداند که مقصود ازذبح قربانی فقط گوشت قربانی نیست؛ چرا که الله تعالی می‌فرماید:[لَنْ یَنَالَ اللهَ لُحُومُهَا وَلا دِمَاؤُهَا وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ]
(گوشت‌ها و خون‌های قربانی هرگز به الله نمی‌رسد [و موجب رضای او نمی‌گردد] بلکه تقوا [و ورع اخلاص] شما بدو می‌رسد). «حج ۳۷»
رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ به کسی که قبل از نماز عید ذبح کرده بود، فرمود:« فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَدَّمَهُ لأَهْلِهِ »: (این گوشتی است که آن را برای خانواده‌ی خود تقدیم کرده است). بخاری (۵۵٤۵،۹٦۵) مسلم (۱۹٦۱)
به ابوبرده رَضِیَ اللهُ عَنْهُ فرمود: [شَاتُکَ شَاةُ لَحْم] (گوسفندت گوسفند گوشتی بوده است). یعنی: به هدف خوردن گوشت ذبح شده است. بخاری(۵۵۵٦،۹۸۳،۹۵۵) مسلم(۱۹٦۱)
لذا رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بین قربانی و بین حیوان گوشتی تفاوتی قایل شده‌اند. علما می‌گویند: اگر گوشت صد شتر را صدقه بدهی باز هم با یک گوسفند قربانی از نظر پاداش برابری نمی‌کند. و این خود بیانگر این است که قبل از آن که به منفعت گوشت قربانی توجه شود با ذبح قربانی، به الله تقرب جسته می‌شود.

شیخ ابن عثیمین، فقه العبادات،(ص-۳٤۲،۳٤۳)

IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

حکم نماز عید فطر و قربان در حق مردان

شماره فتوی ۱۵۷۹

الحمدلله،

هر کدام از نمازهای عید فطر و قربان فرض کفایه است. برخی از علما آن را همچون نماز جمعه فرض عین دانسته اند؛ لذا برای مسلمان شایسته نیست که آن را ترک دهد.

و بالله التوفیق، وصلی الله علی نبینا محمد وآله و صحبه وسلم
فتوای انجمن دایم پژوهشهای علمی و افتا (۲۴۸/۸)
IslamPP.Com

حکم نماز عید فطر و قربان در حق زنان

شماره فتوی ۱۵۸۰

الحمدلله،
نماز عید در حق زن واجب نیست؛ بلکه سنت است و باید آنرا در عیدگاه همراه با امام بخواند، و پیامبر صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زنان را دستور داد تا نماز عید را همراه با امام در عیدگاه بخوانند.

و بالله التوفیق، وصلی الله علی نبینا محمد وآله و صحبه وسلم
فتوای انجمن دایم پژوهشهای علمی و افتا (۲۸۴/۸)
IslamPP.Com

رفتار با حیوان قربانی و دعا هنگام ذبح

شماره فتوی ۳۱۱۲

الحمدلله،
... باید با حیوان طوری رفتار کرد که از کشتنش با خبر نباشد، و از آلت برنده برای ذبح استفاده کند تا حیوان سریع بمیرد و زجر نکشد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إن الله کتب الإحسان علی کل شی، فإذا قتلتم فأحسنوا القتلة، و إذا ذبحتم فأحسنوا الذبح، ولیحد أحدکم شفرته فلیرح ذبیحته» (صحیح مسلم : ۳/۱۵۴۸/۱۹۵۵)، یعنی: «خداوند نیکی کردن، بر هر چیز را واجب کره است؛ پس هرگاه می‌کشید به بهترین شیوه بکشید، و هرگاه ذبح می‌کنید به بهترین شیوه ذبح کنید، و هر کدام از شما چاقویش را تیزو ذبیحه‌اش را راحت نماید».

و در حدیثی دیگر از ابن عباس رضی الله عنه وارد شده است که: مرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل واضع رجله علی صفحة شاة وهو یحد شفرته، فقال النبی صلی الله علیه وسلم: «أفلا قبل هذا؟! أتریدأن تمیتها موتتین؟!»

«پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار مردی رد شد که پایش را روی گردن گوسفندی (برای ذبح) گذاشته بود در حالیکه چاقویش را تیز میکرد، پیامبر صلی الله علیه و سلم به او گفت: «آیا بهتر بنود که قبل از این انجام میدادی؟ مگر میخواهی آنرا دوبار بکشی؟!»

پس پیامبر صلی الله علیه و سلم او را نهی کرد که در برابر چشمان حیوان چاقویش را تیز کند، و همچنین تا حد الامکان بهتر است در برابر یکدیگر حیوانات را ذبح نکند، زیرا این مسئله موجب ترس و لرز آنها میشود و مثل اینست که آنها را چند بار میکشد.

و مستحب است که هنگام ذبح، حیوان را رو به قبله قرار دهد و دعای مذکور در حدیث زیر را بخواند:

از جابر بن عبدالله روایت است : «ذبح النبی صلی الله علیه و سلم یوم الذبح کبشین أقرنین أملحین موجئین فلما وجههما قال : إنی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض علی ملة إبراهیم حنیفا و ما أنا من المشرکین، إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لاشریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین، اللهم منک ولک عن محمد و أمته، بسم الله و الله أکبر ثم ذبح» (صحیح – ابو داود : ۲۴۲۵)، یعنی: «پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز عید قربان دو قوچ شاخدار و سیاه مائل به سفیدی واخته شده را ذبح کرد، وقتی انها را رو به قبله کرد، گفت : (إنی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض علی ملة إبراهیم حنیفا و ما أنا من المشرکین، إن صلاتی و نسکی ومحیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین، اللهم منک و لک عن محمد و أمته، بسم الله و الله أکبر) بیگمان من رویم را به سوی ذاتی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من بر دین ابراهیم حنیف بوده و از مشرکین نیستم، نمازم، ذبیحه ام، زندگی و مرگم برای الله پروردگار عالمیان است که هیچ شریکی ندارد و به این امر شده‌ام و من از مسلمانان هستم، خداوندا! (این ذبحی است) از تو و برای تو، از (طرف) محمد و امتش بسم الله و الله اکبر، سپس (حیوان را) ذبح کرد».

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

احکام قربانی در روز عید قربان

شماره فتوی ۳۲۹۳

الحمدلله،

برخی از احکام قربانی:
اصل در قربانی آن است که برای زنده ها مشروع است چنانکه رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ و اصحابش برای خود و خانواده شان قربانی می کردند اما اینکه برخی از مردم گمان می کنند قربانی تنها برای مرده گان است، صحیح نیست و اصل و اساسی ندارد. اما قربانی برای اموات سه حالت دارد:

۱–به همراه زندگان برای آنها نیز قربانی شود؛ مانند اینکه فرد برای خود و خانواده اش قربانی کند و قصدش زندگان و اموات باشد (خویشاوندانش که فوت نموده اند) و دلیل این قول قربانی کردن رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ برای خود و خانواده اش است در حالی که برخی از خانواده او فوت کرده بودند.

۲–اینکه فرد بر اساس وصیت متوفی برایش قربانی کند.

۳–اینکه فرد به عنوان صدقه برای اموات بطور مستقل قربانی کند: و این جایز است و فقهای حنبلی تقریر نموده اند که ثواب آن به متوفی می رسد (با قیاس بر صدقه) اما آنچه مشخص است این نوع قربانی سنت و مستحب نیست به دلیل آنکه رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ برای هیچکدام از درگذشتگانش به طور خصوصی قربانی ننموده است. نه برای حمزه سید الشهداء ـ رضی الله عنه ـ و نه برای فرزندانش که قبل از او وفات کردند و نه برای همسرش ام المومنین خدیجه رضی الله عنها که از محبوب ترین همسرانش بود. و از هیچکدام از اصحاب پیامبر رضی الله عنهم اجمعین روایت نشده که برای یکی از بستگان متوفی خود بطور خصوصی قربانی کرده باشند. همچنین کاری که برخی از مردم انجام می دهند و سال اول وفات میت برایش قربانی می کنند و اعتقاد دارند که در این قربانی نباید هیچ کس را شریک نمود، صحیح نیست. شاید اگر آنها می دانستند می توان از طرف خود و خانواده خود چه زنده گان و چه رفتگان قربانی نمود، چنین نمی کردند.

آنچه نباید شخص قربانی کننده انجام دهد:
اگر شخصی نیت قربانی کرد و ماه ذی الحجه (چه با رویت هلال و چه با تکمیل ماه ذی القعده) وارد شد؛ بر او حرام می شود که موی خود را کوتاه کند و یا چیزی از آن کم کند و یا ناخن خود را بگیرد و یا هر چیزی از پوست خود بگیرد تا اینکه قربانی را انجام دهد زیرا در حدیث ام السلمه رضی الله عنها از رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم ـ روایت شده که ایشان فرمودند: «اگر ماه ذی الحجه وارد شد و یکی از شما خواست قربانی کند، مو و ناخن هایش را نگه دارد [کوتاه نکند]» [رواه أحمد و مسلم] و در لفظ دیگر حدیث: «پس چیزی از مو و پوستش نگیرد تا قربانی کند» و اگر در وسط دهه ذی الحجه نیت قربانی کرد از زمان نیت این کارها بر او ممنوع می شود و اگر قبل از نیت مو و یا ناخن خود را کوتاه کرده بر او اشکالی نیست.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

نحوه توزیع گوشت قربانی

شماره فتوی ۴۳۹۱

الحمدلله،
...
سنت است که قربانی‌کننده خود از گوشت قربانی خود بخورد و بخویشاوندان نیز هدیه کند و بر فقیران و همسایگان یا هرکسی غیر آنها صدقه نماید،
پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت:« کلوا وأطعموا وادخروا» [خود از آن بخورید و بدیگران بدهید و ازآن ذخیره‌کنید]". علماء گفته‌اند بهتر آنست که خود یک سوم را بخورد و یک سوم را صدقه بدهد ویک سوم را ذخیره کند ونقل آن بجای دیگرحتی به شهردیگر هم جایزاست و فروش‌گوشت قربانی و پوستش برای صاحبش جایز نیست و نباید چیزی از گوشت قربانی بعنون مزد و پاداش به قصاب داده شود و او می‌تواند برابر عملش برایش مزد قراردهد یا با عمل خود آن را برابری کند. قربانی‌کننده فقط می‌تواند پوست قربانی را صدقه‌کند و خود نیز از آن بهره ببرد وبقول ابوحنیفه فروختن پوستش و صدقه دادن بهای آن یا به وسیله بهای پوستش چیزی بخرد و در خانه‌اش از آن سود ببرد جایز است. و جگر و دل حیوان نیز حکم گوشت قربانی دارد یا خود استفاده کند یا اینکه به دیگران ببخشد.
و اندازه وزن هر سهم مشخص نشده است ولی بهتراست که اندازه آن به مقداری باشد که طرف گیرنده از آن استفاده کند یا بیشتر از آن میزان نیز جایز است.
و همانطور که گفته شد توزیع سهم قربانی فرق نمی کند و می توان به هرکسی داد از جمله همسایگان یا کسی که خود به منزل مراجعه می کند و ...

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

امور مستحب در روز عید قربان

شماره فتوی ۴۹۲۱

الحمدلله،

۱–غسل:
از علی رضی الله عنه روایت است که درباره غسل از او سؤال شد گفت : (یوم الجمعة، و یوم عرفة، و یوم الفطر، و یوم الأضحی) «روز جمعه، روز عرفه، روز عید فطر، روز عیدقربان».

۲–پوشیدن بهترین لباس :
از ابن عباس روایت است که : (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یلبس یوم العید بردة حمراء) «پیامبر صلی الله علیه وسلم روز عید جامه‌ای سرخ رنگ می‌پوشید». هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» (۲/۲۰۱) گفته است : این حدیث را طبرانی در «الأوسط» روایت کرده، و راویان آن ثقه هستند.

۳–خوردن در روز عید فطر قبل از خروج برای نماز :
از انس روایت است : (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو و یوم الفطر حتی یأکل تمرات) «پیامبر صلی الله علیه وسلم صبح روز عید فطر تا چند خرما نمی‌خورد (به نماز) نمی‌رفت».بخاری(۹۵۳)

۴– روز عید قربان خوردن را به تأخیر بیاندازد تا از گوشت قربانی‌اش بخورد :
از ابوبریده روایت است : (أن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان لایخرج یوم الفطر حتی یطعم ولایطعم یوم النحر حتی یذبح) «پیامبر صلی الله علیه وسلم روز عید فطر تا چیزی نمی‌خورد (برای نماز) خارج نمی‌شد و روز عید قربان تا ذبح نمی‌کرد چیزی نمی‌خورد (از گوشت قربانی‌اش می‌خورد)». ابن خزیمه (۱۴۲۶)

۵– تغییر مسیر رفت و برگشت :
از جابر روایت است : (کان النبی صلی الله علیه وسلم إذا کان یوم عید خالف الطریق) «پیامبر صلی الله علیه وسلم روز عید از راهی غیر از راه رفتن برمی گشت». بخاری (۹۸۶)

۶– تکبیر در روزهای عید :
خداوند می‌فرماید:
(وَلِتُکمِلُوا العِدَّةَ وَلِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلَی مَا هَدَاکُم وَلَعَلَّکُم تَشکُرُونَ)(بقره : ۱۸۵)
«و تا تعداد (روزهای رمضان) را کامل گردانید و بخاطر اینکه خدا شما را هدایت کرده، الله اکبر بگویید و تا اینکه سپاسگذاری کنید».
و درباره عید قربان می‌فرماید :
(وَ اذکُرُوا اللهَ فِی أیَّامٍ مَعدُودَاتٍ) (بقره : ۲۰۳)
«و در روزهای مشخّصی (سه روز ایام التشریق) خدا را یاد کنید».
و همچنین می‌فرماید:
(کَذلِکَ سَخَّرَهَا لَکُم لِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلَی مَا هَدَاکُم)(حج : ۳۷)
«اینگونه که (می‌بینید) خداوند حیوانات را مسخر شما کرده است تا بخاطر اینکه خدا شما را هدایت کرده است الله أکبر بگویید».

۷– سرگرمی و تفریح:
بخاری روایت کرده که: عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم پیش ما آمد، درحالی که دو کنیز برایمان آواز مربوط به واقعه «یوم بعاث» را می‌خواندند، پیامبر صلی الله علیه و سلم بر روی فرش به پهلو خوابیدند و روی خود را برگرداندند. سپس ابوبکر وارد شد و مرا طرد کرد و گفت: سرود شیطان پیش پیامبر؟ آنگاه پیامبر صلی اله علیه و سلم به وی روی آورد و فرمود: آنان را بحال خود بگذار. چون او غافل شد، بدانان اشاره‌کردم‌که بیرون رفتند، آن روزعید بود و سیاهان با سپر و نیزه بازی می‌کردند. یا من از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست‌کردم و یا او خود فرمود: دوست داری نگاه کنی؟ گفتم: آری، مرا پشت سر خویش نگاه‌داشت بگونه‌ای که گونه بر گونه‌اش نهاده بودم، می‌فرمود: «مشغول کار خود باشید ای حبشیان» تا اینکه خسته شدم، فرمود: ترا بس است؟ گفتم: آری، آنگاه فرمود: برو.
حافظ در «الفتح» گفته و ابن السراج از طریق ابوالزناد از عروه و او از عایشه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن روزفرمود: «تا یهودیان مدینه بدانند که در دین ما نیز گشایش است و بی گمان دین پاک و باگذشتی، به من داده شده است» (لتعلم یهود المدینة أن فی دیننا فسحة، إنی بعثت بحنیفیة سمحة).
احمد و مسلم از نبیشه روایت کرده‌اند که، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ایام التشریق –روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه – روزهای خوردن و نوشیدن و یاد خدا است».

۸– تهنیت و تبریک عید مستحب است:
جبر بن نفیر گفت: یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم چون درروزعید بهم می‌رسیدند، به یکدیگر می گفتند: «تقبل منا ومنک» [خداوند از ما و از شما بپذیرد]. حافظ گفته است: اسناد این روایت "حسن" است.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

امامت و حدیث غدیر

• تالیف: محمود اشرف عثمانی غفرالله له

امامت در عقائد شیعه

اساس عقاید شیعه، «امامت» است. آنان امامت را از اصول دین بشمار می‌آورند. بدون اعتقاد به امامت ایمان را ناقص می‌پندارند. نزد آنها اصول دین پنج است:

۱–توحید ۲– عدل ۳– نبوت ۴– امامت ۵– معاد[۱]

و از نظر آنان «ولایت» تعبیری از جنبه عملی «امامت» می‌باشد. به گفته شیعیان، بنیاد اسلام بر پنج چیز استوار است:

۱–نماز ۲– روزه ۳– زکات ۴– حج ۵– ولایت

از میان اینها، ولایت افضل است. برخی از دانشمندان شیعه با افزودن طهارت و جهاد، بنیاد اسلام را هفت چیز دانسته اند که افضل و بالاتر از همه آنها «ولایت» می‌باشد.[۲]

خلاصه گفتار شیعه درباره امامت این است که جهت ارشاد و هدایت امت بر الله تعالی واجب است که امام تعیین کند. بدین منظور، تا قیام قیامت، دوازده امام تعیین کرده است. یازده امام رخت از جهان بربسته اند. اولین امام، حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد و امام دوازدهم، امام غایب است که به او «امام منتظر» نیز گفته می‌شود.

در حالی که از نظر جمهور اهل سنت و جماعت امامت جزو عقاید نیست، بلکه حکمی مهم و اساسی از احکام شرعی می‌باشد. از دیدگاه اهل سنت برای به اجرا درآوردن شریعت اسلامی، یکی از وظایف عامه مسلمین این است که از میان خود، فردی را که اهلیت، صلاحیت و واجد دیگر شرایط رهبری باشد، به عنوان رئیس و سرپرست انتخاب کنند. رئیسی که احکام و قوانین شریعت را بطور فراگیر در جامعه پیاده نماید.[۳] به این رئیس و سرپرست، امیر المؤمنین و امام هم می‌گویند. به قدرت و سلطه او، «امامت کبری و خلافت» گفته می‌شود.

با توجه به این حکم و هدف «امامت» به عقیده اهل سنت، ظاهر بودن و صاحب اقتدار بودن برای امام وقت ضروری است. و گرنه او چگونه می‌تواند به صورت فراگیر احکام شریعت را به مرحله اجرا در آورد؟

در نقطه مقابل این نظریه، شیعه قرار دارد که ظاهر بودن و صاحب قدرت و تسلط بودن را برای امام، شرط نمی داند. نزد آنان شخص بی‌اختیار و بی‌قدرت نیز می‌تواند امام باشد، حتی اگر در غاری پنهان شده باشد.

زیرنویسها:

[۱]– تحفه العوام مقبول، ص ۱۸، چاپ شیعه جنرل بک ایجنسی لاهور، ۱۹۷۴م

[۲] – برای پی بردن به اهمیت «امامت» در مذهب شیعه به این کتب مراجعه فرمایید:

مقدمه الامامه لابی نعیم الاصبهانی بتحقیق الدکتور علی ناصر، طبع المدینه المنوره ص ۲۵، دعائم الاسلام للقاضی نعمان بن محمد التمیمی ج ۱ ص ۲ و ص ۱۴، طبع دارالمعارف مصر –کتاب الاصول من الکافی للکلینی ج ۲ ص ۱۸ طبع تهران ۱۳۸۸ هـ ق –کشف الاسرار للخمینی معرب ص ۱۲۱ تا ۱۹۸، طبع دار عمار، عمان اردن – حق الیقین در اصول دین از محمد باقر مجلسی باب پنجم ص ۳۵ تا ۵۰، طبع تهران ۱۳۹۰ هـ ق

[۳]– شرح العقائد للنسفی ص ۱۵۲ طبع خیر کثیر کراچی و الفرق بین الفرق للامام عبدالقادر طاهر البغدادی ص ۳۴۹ و کتب دیگر عقائد.

نتایج این اختلاف

شیعه بر خلاف جمهور امت، از عقیده‌ای پیروی می‌کند که در نتیجه آن، اختلافات دامنه‌داری به وجود آمده است. شاید نادرست نباشد اگر گفته شود بنیاد اختلافات سنی و شیعه «مسئله امامت» است. در ذیل نتایجی چند از این اختلافات اساسی را متذکر می‌شویم:

۱_ نزد اهل سنت و جماعت بر عهده عامه مسلمین است که از میان خود شخصی را که اهلیت و صلاحیت داشته باشد به عنوان امام تعیین کنند. نزد شیعه تعیین امام، بر خدا واجب است. جزوی از همین عقیده است که اهل سنت قائل بر «لا یجب علی الله شئ» است یعنی هیچ چیز بر الله تعالی واجب نیست در حالی که شیعه قائل بر وجوب علی الله می‌باشد. (در کتب علم کلام به تفصیل در این مورد، بحث می‌شود).

۲_ نزد اهل سنت، امام «منصوص من الله» نیست. به نظر شیعه، امام منصوص من الله است. یعنی امام از طرف الله تعالی تعیین می‌شود.

۳_ به نظر اهل سنت، اهلیت و صلاحیت برای امام ضروری است؛ ولی عصمت لازم نمی‌باشد. به نظر شیعه، امام همیشه معصوم است.

۴_ از دیدگاه اهل سنت، امام باید در جامعه، خود را ظاهر کند تا مردم بتوانند برای رفع مشکلات خود به او مراجعه نمایند. شیعه معتقد است که امام می‌تواند خود را از دید دیگران مخفی نگه دارد؛ حتی اگر سالهای سال طول بکشد و در غاری پنهان بماند.

۵_ اهل سنت بر این باور است که بر امام لازم است که صاحب اقتدار و اختیار باشد و گر نه چگونه می‌تواند به مسائل مردم رسیدگی کند؟ در حالیکه نزد شیعه برای امام جائز است که بی‌قدرت و بی‌اختیار باشد.

۶_ از نظر اهل سنت، از پیامبر گرفته تا قیامت، تعداد امامان مشخص نیست. و با توجه به موقعیت زمانی و مکانی، مسلمانان امامی برای خود تعیین می‌کنند و او وظایف امامت را انجام می‌دهد. از نظر شیعه، الله تعالی از زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم تا قیامت، دوازده امام تعیین کرده است که غیر از اینها کسی دیگر حق امامت ندارد. (بنا بر همین نظریه به شیعه، امامیه و اثنا عشریه نیز گفته می‌شود.)

۷_ اهل سنت طبق تصریح و اشاره پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از طرف امت اسلامی چهار امام بر حق را به این ترتیب معرفی می‌کند:

امام اول: سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه
امام دوم: سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه
امام سوم: سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه
امام چهارم: سیدنا علی مرتضی رضی الله عنه

پس از اینها نیز سلسله امامت جریان داشت و تا قیامت ادامه خواهد داشت. هیچکدام از اینها معصوم نیستند. البته برخی عادل هستند و بعضی ظالم خواهند بود.

نزد شیعه تعداد امامان تا آمدن قیامت دوازده نفر می‌باشد که اسامی آنها پس از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بدین قرار است:

۱_ حضرت علی مرتضی رضی الله عنه
۲_ حضرت حسن رضی الله عنه
۳_ حضرت حسین رضی الله عنه
۴_ حضرت علی زین العابدین
۵_ حضرت محمد باقر
۶_حضرت جعفر صادق
۷_ حضرت موسی کاظم
۸_ حضرت علی رضا
۹_ حضرت محمد تقی
۱۰_ حضرت علی نقی
۱۱_ حضرت حسن عسکری
۱۲_ حضرت محمد مهدی[۴]

و از دیدگاه شیعه امام دوازدهم به خاطر ظلم ظالمان و ستم ستمگران به امر خداوندی در غیبت بسر می‌برد، و در قید حیات است، و هر وقت خدا مصلحت بداند ظهور خواهد کرد.[۵] اما یازده امام دیگر، رحلت کرده اند.

۸_ اهل سنت اگر چه از دل و جان معترف به اهلیت، صلاحیت و فضایل حضرت علی رضی الله عنه هستند ولی ایشان را به عنوان خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه و سلم قبول ندارند؛ بلکه امامت ایشان را طبق ترتیب خلافت می‌دانند. و ایشان را رابع خلفاء الراشدین (یعنی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین) قرار می‌دهند. اما شیعه قائل به امامت بلافصل حضرت علی رضی الله عنه است. یعنی آنان بر این اعتقاد هستند که حضرت علی رضی الله عنه پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم، خلیفه بلافصل می‌باشد.

۹– از نظر اهل سنت، خلافت سیدنا علی رضی الله عنه در رتبة خودش قرار گرفته است. لذا صحابه و تابعینی که (به اجماع امت) با سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه و سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه بیعت کرده بودند را مقصّر و گناهکار نمی‌دانند. اما شیعه، خلافت و امامت بلافصل را حق حضرت علی رضی الله عنه می‌دانند و بیشتر صحابه و تابعین این حق را به ایشان واگذار نکردند. بنابراین، آنان یا کافر هستند یا فاسق.[۶] (نعوذ با الله من ذلک)

۱۰– نزد اهل سنت، بیعت حضرت علی رضی الله عنه با خلفای ثلاثه پیش از خلافت خویش، و بیعت حضرت حسن رضی الله عنه علاوه بر خلفای ثلاثه با حضرت معاویه رضی الله عنه، و بیعت نه امام دیگر با خلفای زمان خود، بدور از مداهنت، نفاق، بزدلی، کذب و تقیه بود. اهل سنت عقیده دارند که بیعت این حضرات که با آگاهی تمام صورت گرفته بود، کاملاً مطابق با احکام شریعت و موافق با مصلحت امت بود. قطعاً بر هیچ یک از آن بزرگان، هیچ اتهامی وارد نمی‌آید. اما نزد شیعه بیعت یازده امام با خلفای زمان خویش از صمیم قلب نبوده، بلکه آنان تقیه (حفاظت در پیش) کار گرفته بودند. بنابر همین، شیعه «تقیه» را به عنوان مهمترین جزو دین خود می‌شناسد. چرا که بدون اثبات تقیه، تهمت‌زدائی از شأن آن بزرگان ممکن نیست.

۱۱– همانطور که گفته شد از دیدگاه اهل سنت، تعیین ائمه بر الله تعالی واجب نیست و نه تعداد آنان را تا ظهور قیامت مشخص کرده است. اما شیعه بر این اعتقاد است که الله تعالی تا آمدن قیامت، دوازده امام مقرر کرده است که یازده امام به رحمت حق پیوسته اند و امام دوازدهم محمد مهدی، امام منتظر می‌باشد و معتقدند که ایشان پس از تولد، فعلاً غایب هستند – در وقتی معین ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و انصاف خواهد نمود. شیعه بنابر همین عقیدة خود که ائمه دوازده نفر هستند مجبور گشت که به زنده بودن امام دوازدهم قائل شود. (در سال ۲۵۶ هـ تولد؛ و در سال ۲۶۰ هـ در چهار سالگی در غاری واقع در شهر «سر من رأی» غایب شد.)و تاکنون زنده است، و از ظلم ظالمان پنهان شده است. گویا عمرشان بطور غیر طبیعی طولانی شده است. (عمر طولانی‌ای که ما برای آن نظیر و همانندی نداریم.)

زیرنویس ها:

[۴] – تحفه العوام طبع نولکشور ص ۵ و ۶، علاوه بر دوازده امام، شیعه جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت فاطمه الزهرا (رضی الله عنها) را هم معصوم می‌دانند. به این چهارده نفر «چهارده معصوم» گفته می‌شود. شیعیان، تا امام ششم از این دوازده امام اتفاق دارند. در تعیین ائمه پس از او در میان شیعه اختلاف شدیدی وجود دارد و به سبب تعیین آنان، فرقه های بی‌شماری در شیعه، پدیدار شد. الملل و النحل للشهرستانی ۳۶۱/۱، تحفه اثنا عشریه و غیره.

[۵]– ابوالحسن سیدنا علی بن ابیطالب المرتضی (..ـ ۴۰ هـ) ابو محمد الحسن بن علی الزکی (۳ ـ ۵۰ هـ) ابو عبدالله الحسین بن علی الشهید (۴ ـ ۶۱ هـ) ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین (۳۸ ـ ۹۵ هـ) ابو جعفر محند بن علی الباقر (۵۷ ـ ۱۱۴ هـ) ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳ ـ ۱۴۸ هـ) ابو ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم (۱۲۸ ـ ۱۸۳ هـ) ابوالحسن علی موسی الرضا (۱۴۸ ـ ۲۰۲ هـ) ابوجعفر محمد بن علی الجواد التقی (۱۹۵ ـ ۲۲۰ هـ) ابوالحسن علی ابن محمد الهادی النقی (۲۱۲ ـ ۲۵۳ هـ) ابو محمد الحسن ابن علی العسکری (۲۳۲ ـ ۲۶۰ هـ) ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی (۲۵۶ ـ ۲۶۰ هـ) الامامت عند الجمهور و الفرق المختلفه للدکتور علی احمد السالوس ص ۲۵.

[۶] – حق الیقین عربی لعبدالله بن شبر، المبحث الخامس فی ذکر المتاع (علی الصحابه) و فصل فی جواب من اعترض علی الامامیه بتعرضهم للصحابه من ص ۱۷۷ الی ۱۹۵ والمبحث السابع فی بیان الفتن الواقعه بعد النبی و فی حقیقه امر الخلافه و فی سبب ارتداد اکثر هذه الامت بعد نبیها ص ۲۱۳ طبع دارالکتاب الاسلامی – و حق الیقین فارسی از مولی محمد باقر مجلسی از ص ۱۵۵ تا ۲۷۸ طبع انتشارات کتابفروشی اسلامیه تهران و کشف اسرار فارسی از خمینی، مخالفتهای ابوبکر با نص قرآن از ص۱۴۴ و مخالفت عمر با قرآن خدا از ص ۱۴۷ و نتیجه سخن ص ۱۵۰ طبع ایران.

سه نکته اساسی

اگر اختلافاتی که در بالا از مسئله امامت منشعب می‌شد، با دقت تمام مورد بررسی قرار گیرند واضح خواهد شد که بنیاد این همه اختلافات که به تفصیل بیان شدند فقط سه نکته اساسی می‌باشد. اصل و اساس اختلافات، همین سه نکته هستند. اگر با دلائل صحیح قرآن و سنت، این سه نکته به اثبات برسند مذهب شیعه را می‌توان ثابت کرد و گرنه اثبات مذهب شیعه برابر با گره بستن هواست. (کنایه از محال بودنش، مترجم). به نظر ما سه نکته اساسی مذهب شیعه از این قرار است:

۱– «امامت» نیز مانند توحید، نبوت، معاد و غیره یکی از عقاید مهم اسلامی می‌باشد.

۲– تعداد ائمه تا قیامت دوازده نفر می‌باشد که همگی از طرف الله تعالی تعیین شده (یعنی منصوص من الله) هستند.

۳– حضرت علی رضی الله عنه، امام بلافصل بودند.

اکنون باید به قرآن و سنت مراجعه کرد که آیا این سه نکته با دلائل صحیح قرآن و سنت ثابت می‌شوند یا نه؟ اگر بطور کلی از مسئله مهم و مشهور علم کلام «لا یجب علی الله شئ» و از اشکالات بزرگی که بر دوازده امام خصوصاً بر امام غائب – امام دوازدهم – مذهب شیعه عقلاً و عملاً وارد می‌شوند قطع نظر شود باز هم سه نکته اساسی مذکور به هیچ وجه، به اثبات نمی‌رسند. بیایید بنگرید شیعه برای اثبات این سه نکته اساسی چقدر کوشیده است و دلائلی که بر آنها اعتقاد دارد از چه حقیقت وحیثیتی برخوردارهستند؟

نکته اول: عقیده امامت

طبق ادعای شیعه، عقیده «امامت» نیز بسان دیگر عقائد اسلامی: توحید، نبوت، معاد جزئی از ایمان می‌باشد. بدون ایمان به امامت، ایمان مؤمن کامل نمی‌گردد. برعکس این ادعای شیعه، نه تنها در تمام قرآن مجید آیه‌ای که در آن دستور به ایمان به امامت داده شده باشد و یا عدم ایمان بر امامت را کفر و شرک قرار داده باشد نمی‌یابیم بلکه واقعیت تلخ‌تر از آن، این است که در تمام قرآن مجید بطور کلی نام و نشانی از «امامت» نیست!

احکام شرعیه اگر چه با خبر واحد هم به اثبات می‌رسند ولی برای اثبات مسئله عقیدتی، وجود نص متواتر لازم است. حالا سؤال این است که این مسئله عقیده امامت از کجا به اثبات رسید؟ در حالی که در تمام قرآن مجید، ذکری از آن به میان نیامده است.

علمای شیعه بسیار کوشیده‌اند تا این چیستان را حل نمایند. خمینی – معروفترین عالم شیعه در عصر حاضر – در کتاب مشهور خود «کشف الاسرار» که به زبان فارسی نگاشته شده، تحت عنوان «گفتار اول در توحید» ۱۳۱ صفحه را به بحث توحید اختصاص داده است. پس از آن، «گفتار دوّم در امامت» را از صفحه ۱۳۲ شروع کرده تا صفحه ۲۲۳ ادامه داده است. در آغاز همین بحث یعنی در صفحه ۱۳۲ خود این سؤال را مطرح کرده که وقتی «امامت» اصل چهارم از اصول بنیادی دین است چرا قرآن کریم بطور صریح ذکری از این عقیده به میان نیاورده است؟

آقای خمینی به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد که اگر بطور صریح، مسئله امامت در قرآن کریم مطرح می‌شد صحابه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شدیداً با ایشان مخالفت می‌ورزیدند.(!) برای همین، قرآن این عقیده را بطور واضح بیان نکرد. البته به وسیله بسیاری از آیات آن را به اثبات رسانیده است. سپس خمینی، آیاتی را ذکر کرده که ما در صفحات آتی، به نقل آنها خواهیم پرداخت.

در اینجا دو مطلب قابل توجه است: یکی آنکه از یک سو نزد شیعه توضیع عقیده امامت و تعیین ائمه، بر الله تعالی واجب است و از سوی دیگر، طبق نظریه شیعه، الله تعالی از ترس مخالفت مخلوق، آن عقیده را صراحتاً ذکر نکرد. آیا طبق این نظریه، بر الله تعالی اعتراض وارد نمی‌شود که نعوذ بالله، الله تعالی در انجام واجبی، کوتاهی ورزیده است؟ (تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً)

مطلب دوم که بسیار اسفناک و دلخراش است یکی از بارزترین معایب مذهب شیعه بشمار می‌آید. یعنی بدگمانی، بغض و نفرت نسبت به صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم. عقیده امامت مذهب شیعه، چون که از قرآن به اثبات نمی‌رسد آنها به جای اینکه بر خود تهمت بزنند، طبق معمول، همیشه تمام اعتراضات و اتهامات را بر سر صحابه کرام می‌ریزند و خیال کرده‌اند که با وارد ساختن تهمت بر صحابه کرام، عقیده امامت خود به خود ثابت خواهد شد.(!)

جناب خمینی در «کشف الاسرار» و ملا محمد باقر مجلسی در «حق الیقین در اصول دین» برای اثبات امامت، از آیاتی استدلال جسته‌اند که ما آنها را همراه ترجمه ذکر می‌کنیم. خوانندگان محترم، منصفانه قضاوت کنند که آیا مانند توحید، نبوت و معاد عقیده امامت نیز که به سوی ایمان به آن دعوت می‌شود از این آیات ثابت می‌شود؟

۱– خمینی در کشف الاسرار صفحه ۱۳۷ می‌نویسد: اینک به ذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده می‌پردازیم و از خرد که فرستاده نزدیک خداست داوری می‌خواهیم. سپس در ابتدا، این آیه را نوشته است: (وی بخش اول آیه را نوشته؛ ما تمام آیه را همراه ترجمه می‌نویسیم).

[یا ایها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآَخِرِ ذَلِکَ خَیرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً] {النساء:۵۹}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! فرمانبرداری کنید خدا را و فرمانبرداری کنید پیغمبر را و فرمانروایان را از جنس خویش، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است»

خمینی، پس از نقل بخش ابتدایی آیه، با استفاده از قیاسهای عقلی و دلایل ذهنی کوشیده است تا ثابت کند که در این آیه مراد از «اولی الامر» دوازده امام است. سؤال این است که آیا عقیده مذهبی را می‌توان با قیاسهای عقلی به اثبات رسانید در حالی که در تمام قرآن کریم، ذکری از آن به میان نیامده باشد. اگر چنین است هر شخصی در مورد هر آیه‌ای از قرآن کریم می‌تواند چنین ادعا کند که به نظرم در این آیه مراد از فلان لفظ، فلان شخص است. اگر فردی عامی نیز این آیه را بخواند، دوازده امام به فکر و خیالش خطور نخواهد کرد. بالخصوص وقتی که بخش دوم آیه که خمینی آن را ذکر نکرده چنین می‌فرماید که: «پس هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید ».

از آن معلوم می‌شود که اگر بین حکام و مردم، اختلاف واقع شود، فیصله خدا و رسول خدا در این اختلاف، «حرف آخر» تلقی خواهد شد نه حرف اولی الامر. اگر مراد از اولی الامر، ائمه معصومین باشند پس مراجعه به قرآن و سنت با ترک رای معصومین چطور؟ در حالیکه نزد شیعه، رای معصومین هم مثل خودشان، همیشه معصوم می‌باشد. آنان نمی‌توانند چیزی غیر از قرآن و سنت بگویند. بنابراین، اثبات عقیده امامت، از این آیه بدون تردید بی اندازه غلط و نادرست است.[۷] بلکه تحت همین آیه، علامه سیوطی (رح) در تفسیر خود «الدر المنثور» قولی از حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده که با توجه به آن اعتقاد به «ائمه معصومین» نفی می‌شود بلکه از آن، مسلک اهل سنت و جماعت در مسئله امامت، بطور کلی تایید می‌گردد.

اخرج البیهقی عن علی بن ابیطالب قال لا یصلح الناس الا امیر برا و فاجر قالوا هذا البر فکیف بالفاجر، قال ان الفاجر یؤمن الله به السبل و یجاهد به العدو، و یجبی به الفئی و یقام به الحدود، و یحج به البیت و یعبد الله فیه آمنا حتی یأتیه اجله.[۸]

ترجمه: بیهقی روایت می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: اصلاح مردم جز با امیر امکان پذیر نیست؛ گفتند اما امیر فاسق چگونه ممکن است مردم را اصلاح کند؟ (چه سودی برای مردم دارد؟) حضرت علی رضی الله عنه فرمود: الله تعالی به وسیله حاکم بد نیز، راهها را پر امن می‌گرداند، تحت قیادت و فرماندهی او، جهاد با دشمنان کافر ادامه می‌یابد، مال غنیمت بدست می‌آید، حدود به اجرا در می‌آیند، حج بیت الله برقرار می‌ماند، و در قلمرو او، مسلمانان تا واپسین لحظات زندگی با احساس امنیت، به عبادت الله تعالی مشغول می‌شوند.[۹]

۲– خمینی برای اثبات عقیده امامت، از این آیه سوره مائده نیز استدلال کرده است:

[یا ایها الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لَا یهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ] {المائدة:۶۷}

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! واگر چنین نکردی،رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می‌دارد، هر ایینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

خمینی بر این باور است که در این آیه، مراد از چیزی که دستور به رسانیدن آن شده، شریعت نیست بلکه «عقیده امامت» می‌باشد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، مأمور به تبلیغ و رسانیدن آن شده است. در حالی که برعکس ادعای جناب خمینی، در این آیه نام و نشانی از امامت نمی‌باشد. مصنفین شیعه، بر «امامت بلافصل» حضرت علی رضی الله عنه نیز، از همین آیه استدلال جسته‌اند که ان شاالله در نکته سوم به تفصیل عرض خواهد شد.

علاوه بر این، جناب خمینی از آیات ذیل نیز، عقیده امامت را به اثبات رسانیده‌است:

(الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ) { المائدة:۳ }

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار کردم.

[سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ[۱] لِلْکَافِرِینَ لَیسَ لَهُ دَافِعٌ [۲]مِنَ اللهِ ذِی الْمَعَارِجِ[۳]] {المعارج:۱-۲-۳}

تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که به وقوع می‌پیوندد، عذابی که مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، از سوی خداوند که صاحب درجات و مقاتِ عالی است.

[إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ] {المائدة:۵۵}

جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که بر پا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را و ایشان پیوسته نمازگزارند.

[وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا] {آل عمران:۱۰۳}

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

[یا ایها الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ] {التوبة:۱۱۹}

ای مسلمانان بترسید از خدا و با راستگویان باشید.

[وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ] {الصَّفات:۲۴}

و باز دارید ایشان را هر ایینه از ایشان سؤال کرده خواهد شد.

[قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی قَالَ لَا ینَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ]{البقرة:۱۲۴}

خداوند فرمود، هر آئینه من تو را پیشوای مردم قرار دادم، (ابراهیم گفت) و از فرزندانم(امام و پیشوا قرار بده)، (خداوند فرمود)عهد وپیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.

[فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] {النحل: ۴۳}

پس از آگاهان (ازکتابهای آسمانی) سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

[وَارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ] {البقرة:۴۳}

و نماز گزارید با نمازگزاران.

[إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ] {الرعد:۷}

یا محمد جز این نیستً که تو بیم دهنده‌ای و هر قومی را هدایت کننده‌ای می‌باشد.

با نگاهی به آیات و یا ترجمه شان که در بالا نوشته شد، عقیده امامت به ذهن و گمان خواننده خطور هم نمی‌کند. اما به نظر خمینی، در آیه سوم مراد از نعمت، امامت، در آیه چهارم مراد از سال سائل درباره امامت، در آیه پنجم مراد از اهل ایمان، ائمه، در آیه ششم مراد از حبل الله «امامت» و در آیه هفتم مراد از صادقین، ائمه، در آیه هشتم مراد از سؤال در قیامت سؤال از امامت می‌باشد. طبق خیال خمینی از آیه نهم، امامت دوازده امام ثابت می‌شود و در آیه دهم مراد از اهل ذکر و در آیه یازدهم مراد از راکعین، حضرت علی رضی الله عنه و دیگر ائمه می‌باشد و در آیه دوازدهم مراد از «هاد» نیز حضرت علی رضی الله عنه است.

شخصی که از روی انصاف و بدون جانبداری، این آیات از قرآن را مطالعه کند چگونه ممکن است عقیده امامت را از این آیات به اثبات برساند و زیر بنای ساختمان دین و مذهب خویش را، بر عقیده امامت استوار سازد؟ اما بسیار شگفت آور است که مصنفین شیعه این آیات قرآن کریم را با روایات مزعومه و خود ساخته خود تطبیق داده، عقیده امامت را ثابت می‌کنند. آیا چنین کاری، برابر با تحریف معنوی قرآن نیست؟

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

نکته دوم: دوازده امام

در رابطه با مسئله امامت، دومین نکته مهم این است که نزد شیعه تعداد کل ائمه تا قیامت دوازده نفر است و همگی معصوم هستند و از جانب الله تعالی به امامت برگزیده شده اند.

برای اثبات بخش دوم از عقیدهٔ امامت، شیعه آیه‌ای از قرآن کریم سراغ ندارد که بر این امر دلالت کند. از سورهٔ فاتحه تا سورهٔ ناس تمام قرآن را بخوانید؛ در هیچ آیه‌ای نام و نشانی از دوازده امام نخواهید یافت که الله تعالی آنان را – بنابر قول شیعه – تا قیامت تعین کرده باشد. وقتی که در آیه‌ای از قرآن کریم یا در سنت متواتره صراحتاً یا اشارتاً یادی از این دوازده امام نشده پس از کجا معلوم که الله تعالی تا قیام قیامت این دوازده نفر را به امامت منصوب کرده است؟ در پاسخ به این پرسش، شیعه ادّعا کرده که هر امام سابق در مورد امام بعد از خود خبر داده است. ملا محمد باقر مجلسی در «حق الیقین فی اصول الدین» می‌نویسد:

«وجه اول آنکه از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و مرحمت و حکمت الهی است آنست که چنانچه دانستنی نص حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانکه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم هم منصوصند به امامت از جانب خدا و رسول و امام سابق».[۱۰]

یعنی هر امام سابق به امام لاحق خود خبر داده بود که به امامت رسیده است. اگر این ادعای شیعه پذیرفته شود که امامی، دیگری را به امامت برگزیده یا خبر به امامت رسیدنش را داده بود، از کجا ثابت می‌شود که الله تعالی تا قیامت فقط دوازده امام تعیین کرده است. بسیار عجیب است که شیعه از یک طرف امامت را جزو عقاید می‌داند (برای آثار عقیده، نص صریح قرآن یا احادیث متواتره لازم است و از قول یک شخص خواه از بزرگترین اولیای خدا به شمار آید ثابت نمی‌شود) و از طرف دیگر این عقیده را فقط با گفتهٔ یک نفر می‌پذیرد؟ آیا این، از عجائب و شگفتیهای دنیای علمی نیست؟

یقیناً دربارهٔ دوازده امام، هیچ آیه‌ای در قرآن کریم وجود ندارد؛ ولی آیا در احادیث متواتره، ذکری از این دوازده امام آمده است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، به بررسی کتب معتبر احادیث می‌پردازیم، متأسفانه اینجا نیز در این باره حدیثی متواتر نمی‌یابیم. فراتر از این، در تمام ذخیرهٔ معتبر حدیث، حدیثی که در آن ذکری از دوازده امام معصوم، که شیعه معتقد بر امامت آنهاست، شده باشد وجود ندارد. علمای شیعه از همین یک حدیث مجمل استدلال می‌کنند که شما آن را در نامهٔ گرامیتان نوشته اید. اما از هیچ روایت دوازده امام معصوم به اثبات نمی‌رسد. در صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب استخلاف (۷۲۲۲) این حدیث با این الفاظ آمده است:

عن عبدالملک سمعت جابر بن سمره، قال سمعت النبی یقول یکون اثنا عشر امیراً – فقال کلمة لم اسمعها – فقال ابی انه قال کلهم من قریش.

عبدالملک می‌گوید: من از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: من از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: دوازده امیر خواهند آمد – پس از آن چیزی گفتند که من نتوانستم بشنوم – پدرم به من گفت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: تمامی این امیران از قریش خواهند بود.[۱۱]

همین حدیث با روایتهای مختلف در کتاب الامارة صحیح مسلم نیز آمده است. همچنین در کتاب الفتن جامع ترمذی، در کتاب الهدی ابو داود و در مسند امام احمد هم این روایت مذکور است. راوی همهٔ این روایات، جابر بن سمره صحابی الله عنه می‌باشد. با توجه به تمامی روایات در این زمینه، جریان از این قرار بوده است (با اشاره به فرقی که در روایات هست):[۱۲]

خدمت جابر بن سمره رضی الله عنه می‌فرمایند: من و پدرم به خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حاضر شدیم. روز جمعه بود. شامگاهان بود. این همان روزی بود که در آن ماعز اسلمی سنگسار شده بود (صحیح مسلم) زمان حجه الوداع بود. سواری پدرم به سواری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خیلی نزدیک بود. (مسند امام احمد) من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمودند: (۱) دوازده امیر خواهند آمد. (بخاری) (۲) این امر به انتها نخواهد رسید تا وقتی که در میان آنان دوازده خلیفه نگذرد. (مسلم) (۳) امور مردم ادامه خواهد داشت تا زمانی که دوازده مرد حاکم نشوند. (مسلم) (۴) اسلام همچنان غالب باقی خواهد ماند تا دوازده خلیفه (۵) دین زنده و قائم خواهد ماند تا آنکه قیامت وقوع پذیرد یا دوازده خلیفه بر شما حکم برانند (مسلم) (۶) دین همیشه پیروز باقی خواهد ماند تا زمان دوازده خلیفه (ابو داود). بر این سخن مردم تکبیر گفتند و شور و غوغایی بپاخاست. در این هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و سلم چیزی گفتند که من نفهمیدم. از پدرم جویا شدم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم چه فرمودند؟ پدرم گفت: ایشان فرمودند: همگی از قریش خواهند بود.[۱۳]

کل واقعه که از مجموعهٔ روایات بخاری، مسلم، ترمذی، ابو داود و احمد ثابت می‌شود همین قدر است که در بالا تحریر شد. در این واقعه، جمله‌ای را که حضرت جابر بن سمره رضی الله عنه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بیان می‌کند راویان با شش لفظ نقل کرده اند. ما این شش لفظ را با ذکر منابع در ضمن واقعه آوردیم. پس از بررسی تمام این روایات، چهار مطلب آشکارا معلوم می‌شود.

۱- در هیچیک از روایتها نه نامی از امامان است و نه نشانی از امامت.

۲- در تمام روایات با لفظ امیر آمده یا خلیفه و یا حاکم.

۳- چه کسی می‌تواند انکار کند که دوازده امام شیعه غیر از سیدنا حضرت علی رضی الله عنه و سیدنا حضرت حسن رضی الله عنه، هیچ کدام از این بزرگان در زندگانی خویش نه امیر شدند و نه خلیفه و نه حاکم.

بنابراین، از این روایات چگونه می‌توان دوازده امام را مراد گرفت که شیعه آنان را ائمه معصوم قرار می‌دهد.

۴- تزد شیعه، دوازده امام معصوم، از اهل بیت می‌باشند. در حالی که طبق تمام روایات، منظور از دوازده امیر یا خلیفه‌ای که در حدیث شریف مذکورند کسانی هستند که متعلق به قبیلهٔ قریش می‌باشند.[۱۴] در یک روایت هم لفظ اهل بیت وارد نشده است. در نتیجه، از هر سو که به این نظر نگاه کنید نظر افکنده شود امامت دوازده امام از آن به هیچ وجه به اثبات نمی‌رسد. برای همین، بسیار درست و بجاست اگر بگوییم که این دوازده امامی که شیعه معتقد به امامت آنهاست وجودشان نه از قرآن مجید ثابت است و نه از حدیثی صحیح. کمترین طالب علم قرآن و حدیث هم می‌تواند به آسانی از عهده رد این عقیده برآید.

نکته سوم: امامت بلافصل سیدنا علی رضی الله عنه

شما در دو نکته پیشین عقیده امامت دیدید که برای اثبات این عقیده بزرگ، شیعه به لحاظ دلایل، چقدر به قحط زدگی مبتلاست و هیچ دلیل صحیحی از قرآن و سنت، آنان را تایید نمی‌کند.

نکته سوم شیعه این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پس از خود، حضرت علی رضی الله عنه را امام بلافصل خود قرار داده بودند. شیعه برای اثبات این نکته سوم، خیلی پافشاری از خود نشان داده است. چرا که طبق خیالشان، اگر پس از رسول الله صلی الله علیه و سلم امامت بلافصل برای حضرت علی رضی الله عنه ثابت شود امامت ائمه دیگر (دوازده امام) یکی پس از دیگری خود به خود ثابت خواهد شد. چرا که همگی آنها وابسته به اهل بیت بودند. به همین خاطر، شیعه به جای اینکه نکتهٔ اول و دوم – عقیده امامت و دوازده امام – را از قرآن و سنت ثابت کند (یا به عبارت دیگر پس از شکست خوردن و ناکام ماندن در این کوششی) می‌کوشد تا امامت بلافصل حضرت علی رضی الله عنه را به اثبات برساند تا اینکه نکته اول – عقیده امامت – و نکته دوم – دوازده امام – در ضمن این نکته سوم، خود به خود ثابت گردد.

از این کوشش با درک یا بی درک شیعه، به این واقعیت پی می‌بریم که اختلاف شیعه با جمهور اهل سنت، اختلاف علمی نیست بلکه اختلافی است سیاسی که جنبه علمی به آن داده شده است. و بینانگذار این اختلاف عبدالله بن سبا می‌باشد.[۱۵] او برای نابودی نظام خلافت و برای فروپاشی همبستگی و یکپارچگی مسلمین، عقیده امامت را وضع کرد و اساس آن را، محبت علی رضی الله عنه و امامت بلافصل ایشان قرار داد. به همین جهت، شیعه اکنون هم، دانسته یا ندانسته برای اثبات مذهب خود، تمام کوشش خود را صرف این امر می‌کند که نحوی، امامت بلافصل علی رضی الله عنه ثابت شود. و چون امامت بلافصل علی رضی الله عنه بدون انکار خلافت سه خلیفه راشد اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر فاروق رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه) ثابت نمی‌گردد شیعه با تمام قوا می‌کوشد تا سه خلیفه راشد اول را بی لیاقت، ناهل و فاقد شرایط برای امر خلافت معرفی کند و تا می‌تواند نسبت به خلفای ثلاثه (و یاران و پیروان ایشان) عیب بتراشد تا بدین وسیله ادعای امامت بلافصل علی رضی الله عنه صحیح گردد. بیین تفاوت ره از کجاست تا بکجا.

زیرنویسها:

[۷]- تفسیر قرطبی، تفسیر مظهری و غیره.

[۸]- الدر المنثور للسیوطی ۱۷۸/۲

[۹]- نهج البلاغه ص ۱۰۷ طبع دارالکتب العربیه مصر با اندکی تغییر

[۱۰]- حق الیقین فی معرفه اصول الدین ص ۳۷ طبع کتابفروشی اسلامیه تهران

[۱۱]- فتح الباری: ۲۱۱/۱۳ طبع لاهور

[۱۲]- راجع تکمله فتح الملهم للشیخ محمد تقی العثمانی حفظه الله تعالی ص ۱۸۳ الی ۲۸۷ ج ۳.

[۱۳]- بخاری، مسلم، ابوداوود، ترمذی، مسند احمد

[۱۴]- علماء و شارحین حدیث در تعیین مصداق این دوازده خلیفه قریشی بسیار کلام کرده اند. (الف) نزد برخی از شارحین مراد دوازده خلیفه ابتدای اسلام بشمول خلفای اربعه است. (ب) نزد بعضی دوازده خلیفه پس از خلفای راشدین است. (ج) دوازده خلیفه قرب قیامت مراد است. (د) نزد بعضی از ابتدای اسلام تا قیامت دوازده خلیفه نامور و عادل مراد است. جهت تفصیل مراجعه شود به: فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۱۱ تا ۲۱۵ تکمله فتح الملهم ج ۳ ص ۲۸۳ تا ۲۸۷.

[۱۵]- تاریخ مذهب شیعه، تحفه اثنا عشریه، منهاج السنه لابن تیمیه و دیگر کتب در این موضوع.

بررسی اجمالی از دلائل شیعه در مورد امامت بلافصل

دلایل شیعه برای اثبات امامت بلافصل علی رضی الله عنه را در آینده نقل خواهیم کرد. هر خواننده بی طرفی پس از مطالعه آنها، بی آسانی می‌تواند نتایج ذیل را اخذ نماید:

۱- از تمام آیاتی که شیعه در این باره از قرآن کریم استدلال می‌کند یک آیه هم این معنی را ثابت نمی‌کند. روش مؤلفین شیعه این است که آیه‌ای از قرآن مجید را می‌گیرند که در آن نه نامی از امامت است و نه نشانی از علی رضی الله عنه . پس از آن، روایتی از خود نقل می‌کنند روایتی که در هیچ یک از کتب معتبر حدیث وجود ندارد. یا در کتب خودشان مذکور است یا روایت کرده راویان خودشان می‌باشد. پس از نقل روایت، ادعا می‌کنند که ببینید از این آیه، این عقیده به اثبات رسید. چنانچه در هیچ یک از آیاتی که آنان برای مسئله امامت بلافصل علی رضی الله عنه پیش کشیده اند مسئله مذکور نیست، و نه از سیاق و سباق آن آیه، اشاره‌ای به این طرف شده است. آری، پس از نقل آن آیه، با ذکر روآیات مزعومه و خود ساخته خود، می‌کوشند تا حرف خود را به قرآن نسبت بدهند.

۲- روش استدلال شیعه از احادیث به دو صورت است:

الف – احادیثی استدلال می‌کنند که در کتب متداول و معتبر حدیث وجود ندارد؛ بلکه یا در کتب مصنفین شیعه یافت می‌شود یا اگر راوی سنی آن را نقل کرده باشد با استناد به راویان شیعه نقل کرده است. بدیهی است که استدلال شیعه از روآیات بی اعتبار یکطرفه چگونه ممکن است که درست باشد؟

ب – و یا از احادیثی استدلال می‌کنند که در کتب متداول حدیث وجود دارد و به اعتبار سند، نیز در درجهٔ صحیح یا حسن قرار دارد. اما اینها احادیثی هستند که در آنها فضائل و مناقب علی رضی الله عنه، بیان شده است. و شیعه از این احادیث صحیح فضائل و مناقب به این گونه استدلال می‌کند که وقتی به طریق یقین علی رضی الله عنه دارای چنین فضائلی هستند پس بطور حتم ایشان مستحق امامت بلافصل می‌باشند. اما این روش استدلال شیعه، چیزی جز مغالطه سطحی نیست. چرا که تا جایی که مربوط به فضائل و مناقب بیشمار حضرت علی رضی الله عنه می‌شود – خوارج را بگذار که منکرش باشند – خوشه چینان چیزی از اهل سنت و جماعت این فضائل علی رضی الله عنه را انکار نمی‌کند بلکه این فضائل را با دل و جان می‌پذیرند، و به نشر و تبلیغ آن می‌پردازند، آنها را می‌خوانند و به دیگران تدریس می‌کنند و به نسلهای آینده می‌رسانند. بنابراین هیچ اختلافی در ثبوت فضائل برای علی رضی الله عنه وجود ندارد. اهل سنت از گروه شیعه در مورد فضائل سیدنا حضرت علی رضی الله عنه دلیل نمی‌طلبد بلکه ذخیره صحیح و مستند فضائل را که اهل سنت در مقابله با خوارج جمع کرده شیعه از آنها بطور کلی تهی دامن است.

بلکه فراتر از آن، اهل سنت منکر امامت به وقت خود علی رضی الله عنه هم نیستند. آنها با جان و دل قبول دارند که علی رضی الله عنه شخصیت والا صفات، مزین به تمام فضائلی هستند که در احادیث صحیح بیان شده است و اینکه علی رضی الله عنه از ابتدا اهلیت و صلاحیت برای این امامت داشتند که با رعایت مجبور شدند مسئولیت آن را بطور خلیفه راشد چهارم به دوش بگیرند. این جیز دیگر است که در ابتداء، کسانی بودند که نسبت به ایشان، از اهلیت و صلاحیت بیشتری برخوردار بودند. و به همین خاطر عملاً آنان جلوتر از علی رضی الله عنه خلیفه شدند. اهل سنت بر این باور است که علی رضی الله عنه، زمانی که در حیات طیبه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خدمات بزرگ دینی انجام می‌دادند اهلیت و صلاحیت برای این امامت داشتند و آن هنگام هم که وقتی ایشان در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه با آنان بیعت کردند، از علم، فضل، کرم و شجاعت خویش، امت را مستفیض می‌گردانیدند.

به همین خاطر باید این مطلب به شدت در اذهان جا بیافتد که اهل سنت نه منکر فضائل علی رضی الله عنه هستند و نه منکر صلاحیت ایشان برای امامت و قیادت. آری، اهل سنت عقیده بی بنیاد و بی اساس امامت بلافصل علی رضی الله عنه را غلط و نادرست می‌دانند. عقیده‌ای بی اساس که شیعه قائل به آن است. چرا که عقیده امامت بلافصل علی رضی الله عنه نه تنها بی اساس است بلکه بر خلاف واقع می‌باشد. عقیده در تایید موقف خود، احادیث معتبری را که پیش می‌کند در آنها یا ذکر فضائل و مناقب حضرت علی رضی الله عنه است یا ذکر اهلیت و لیاقت ایشان؛ اما در هیچ یک از آن احادیث، نام و نشانی از امامت بلافصل نیست.

پس از بررسی کوتاه در دلایل شیعه، اینک دلایلی را متذکر می‌شویم که شیعه از آنها بر امامت بلافصل استدلال جسته است.

آیات قرآنی

آیاتی که از آنها نویسندگان شیعه مثلاً عالم متهورشان محمد باقر مجلسی در تألیف فارسی خود «حق الیقین فی اصول الدین»، السید الاکبر عبدالله شبر در کتاب عربی خود «حق الیقین فی معرفه اصول الدین» و خمینی در نوشته فارسی خود «کشف الاسرار»، بر امامت بلافصل علی رضی الله عنه استدلال کرده‌اند همان آیاتی هستند که ما در بیان نکته اول از منابع استدلالی شیعه بازگو کردیم. نظری دوباره به این آیات بیفکنید که آیا در آیه‌ای سخن از امامت بلافصل علی رضی الله عنه به میان آمده است؟ نویسندگان شیعه، بیشتر توانایی خود را بر سه آیه از آیات مذکوره صرف می‌کنند. بدین دلیل ما هم درباره این سه آیه، مطالب واضحی را که قابل فهم همگان باشد یادآوری می‌کنیم:

آیه اول

{یا ایها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً } {النساء:۵۹}

این آیه و ترجمه آن بیشتر گذشت و درباره مصداق لفظ «اولی الامر» در این آیه، ضمن نکته اول، شرح دادیم. اگر دوباره به آن مراجعه کنید بهتر خواهد بود. خصوصاً در تفسیر این، فرموده علی رضی الله عنه به یاران دهنده تمامی مناقشات و جدلها است.

و اما روایتی که نویسنده شیعه در ضمن این آیه نقل کرده و از آن ثابت کرده که مراد از «اولی الامر» دوازده امام معصومی هستند که شیعه قائل بر امامتشان تا قیام قیامت می‌باشد، در کتابی معتبر یا سندی معتبر مروی نیست. اگر نویسنده‌ای خیالات و معتقدات خویش را به شکل روایت در آورده به طرف آیه‌ای از قرآن مجید منسوب کند کاری از دست ما بر نمی‌آید؛ و این روش مخصوص نویسندگان شیعه است که ما آن را در صفحات گذشته متذکر شده ایم.

آیه دوم:

{ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ} { المائدة:۳ }

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار کردم.

در این آیه هم ذکری از امامت بلافصل علی رضی الله عنه نیست در ضمن این آیه، روایتی که مصنفین و مؤلفین شیعه نقل کرده‌اند از هیچ کتاب معتبری ذکر نشده است.

علاوه بر آن، ادعای نویسنده شیعه درباره این آیه مبنی بر اینکه در هنگام بازگشت از حجهٔ الوداع در محلی به نام غدیر خم روز هجدهم ذی الحجه پس از ایراد خطبه نازل شد کاملاً نادرست و بی اساس است و وقوع چنین ادعایی از نویسندگان شیعه، انسان را حیرت زده می‌گرداند. چون که جمهور مفسرین بر این مطلب اتفاق رای دارند که این آیه کریمه در حجهٔ الوداع در میدان عرفات روز عرفه نهم ذی الحجه شامگاه روز جمعه نازل شد.[۱۶] علی رضی الله عنه خود نیز می‌فرماید که این آیه روز عرفه به وقت شام (یعنی نهم ذی الحجه) نازل شده بود.[۱۷] علامه آلوسی (رح) در تفسیر خود روح المعانی می‌نویسد:

«شیعه از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه این روایت را نقل کرده که آیه مذکوره:) الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ (در غدیر خم هنگامی نازل شد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به علی رضی الله عنه فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس از نزول این آیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضاء الرب برسالتی و ولایت علی کرم الله وجهه بعدی؛ یعنی: الله اکبر بر کامل شدن دین، بر اتمام نعمت، بر رضایت پروردگار از رسالتم و بر ولایت علی کرم الله وجهه، ...»

علامه آلوسی (رح) پس از نقل این روایت می‌فرماید: این روایت، نمونه‌ای از افتراهای شیعه است و اظفال رکیک این روایت (علاوه بر سند) خود شاهدی بر این افترا می‌باشد.[۱۸]

مفسر نامور علامه ابن کثیر هم در تفسیر مستند و معتبر خود – ابن کثیر – پس از نقل دو روایت شیعه می‌فرماید:

«نه این روایت صحیح است و نه آن روایت، سخن حق که در آن گنجایش کمترین شک و تردیدی وجود ندارد همان است که این آیه در روز عرفه (نهم ذی الحجه) روز جمعه نازل گشت. چنانچه از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه و از سمره بن جندب روایت کرده مروی است. نیز قول شعبی، قتاده، شهر بن حوشب و دیگر ائمه و علماء همین است.[۱۹]

حضرت عمر علامه ابن کثیر در کتاب معروف و مشهور خود «البدایه و النهایه» پس از نقل این روایت که درباره آن گفته شد که در غدیر خم نازل شده می‌نویسد: «این حدیث نه تنها منکر در حد اعلی است بلکه کذب است. چون که مخالف با حدیث مستند صحیحین می‌باشد که در آن از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه ثابت شده که این آیه روز جمعه در عرفه نازل شده بود»[۲۰]

امام فخر الدین رازی (رح) در تفسیر با عظمت خود – تفسیر کبیر – از همین آیه بر بطلان مذهب شیعه استدلال جسته است. امام رازی می‌نگارد:

«علمای ما فرمودند که این آیه (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) بر بطلان قول روافض دلالت می‌کند. برای اینکه الله تعالی در ابتدای این آیه فرموده است:{الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ} {المائدة:۳} «امروز ناامید شدند کافران از دین شما پس نترسید از ایشان و بترسید از من» به وضوح پیداست که کافران از امروز تغییر و تبدیل در دین ناامید شده‌اند و نیز فرموده که اینک از آنان نترسید و از من بترسید. اگر امامت حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از طرف الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و سلم متصوص می‌بود یعنی نص واجب الطاعة می‌بود طبق این آیه کسی که آن را پنهان می‌کرد و در آن تبدیل و تغییر ایجاد می‌کرد باید ناامید شود. یعنی یک نفر از صحابه نه می‌توانست این نص را انکار نماید و نه در آن تغییر بوجود آورد و نه آن را مخفی نگه دارد. و وقتی که هیچکدام از اینها نشد بلکه نه ذکری از نص امامت شد و نه خبر آن ظاهر شد و نه روایتی در این باره نقل شد دانستیم که ادعای این نص، کذب محض است و دانستیم که حضرت علی بن ابیطالب یقیناً منصوص بالامامت نبود.[۲۱]

اگر بر این عبارت امام التکلمین امام رازی (رح) با خونسردی تمام غور شود، خواننده محترم بدون تردید به این نتیجه خواهد رسید که این آیه)الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ(نه تنها به نفع شیعه نیست بلکه دلیلی روشن و آشکار برای جمهور اهل سنت و جماعت می‌باشد. والله الموفق.

آیه سوم:

آیه سوم که نویسندگان شیعه خیلی از آن استدلال می‌کنند این است:

{یا ایها الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ} {المائدة:۶۷}

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! واگر چنین نکردی،رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می‌دارد، هر اینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

شیعه می‌گوید این آیه کمی پیش از خطبه غدیر خم (۱۸ ذی الحجه سال دهم هجرت) نازل شد. پیش از این، حکم امامت علی بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نازل شده بود ولی ایشان بنا به دلایلی، از رسانیدن آن حکم می‌ترسیدند تا اینکه این آیه نازل شد و به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دستور داده شدکه حکم امامت علی را در بین مردم اعلام نمایید ما شما را حفاظت خواهیم کرد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مطابق با این آیه در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی بنام غدیر خم امامت حضرت علی رضی الله عنه را اعلام کردند و از مردمان حاضر در آنجا به دست حضرت علی رضی الله عنه بیعت گرفتند. در نوشته‌های نویسندگان دیگر شیعه هم همین موقف را دارند.[۲۲]

ما بجای تفسیر و تشریح کامل آیه، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم که از آن ماهیت و حقیقت استدلال شیعه ان شاء الله واضح خواهد شد:

۱- در این آیه کریمه مطلبی که قبل از هر چیز، قابل توجه می‌باشد این است که شیعه درصدد اثبات عقیده امامت بلافصل علی رضی الله عنه از این آیه است، در حالی که در این آیه، نه ذکری از علی رضی الله عنه است و نه حرفی از امامت؛ بلکه به طور عام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خطاب شده که شما در تبلیغ احکام خداوندی از هیچ کوشتی دریغ نورزید. الله تعالی شما را حفاظت خواهد کرد. کافران بیذیرند یا نیذیرند شأن تبلیغ شما از آن متأثر نمی‌گردد. چرا که هدایت کافران در دست الله است نه به دست شما.

این خلاصه و مطلب این آیه. از الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق این آیه، با احتمالات بسیار بعید هم، نه عقیده امامت ثابت می‌شود و نه امامت بلافصل علی رضی الله عنه . بنابراین اثبات عقیده امامت از این آیه، آیا افترای محض بر قرآن نیست؟

(اما درباره روایات غدیر خم، ان شاء الله در صفحات بعد، بحث و گفتگو خواهیم کرد).

۲- شیعه برای علامه ابن تیمیه و جمهور مفسرین، این آیه، عقیده امامت شیعه را رد می‌کند. چرا که در این آیه، به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دستور داده شده تمام احکام دین را برساند. پس اگر عقیده امامت حکمی از احکام دین می‌بود چگونه ممکن است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، آن حکم را در ملأ عام، واضح و روشن به امت بیان نکرده باشند. به همین خاطر، حضرت عائشه (رضی الله عنها) می‌فرمایند: شخصی که گمان برد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چیزی از وحی را مخفی نگهداشته دروغگوست. چرا که الله تعالی به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دستور داد، تمام دین را به امت ابلاغ کند.

و همچنین اگر حکم عقیدهٔ امامت یا امامت بلافصل سیدنا علی رضی الله عنه را رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به امت رسانیده باشند چگونه ممکن است که امت بر آن حکم، عمل نکنند یا حداقل به هنگام اختلاف، از آن حکم استدلال نشود. در حالی که پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم صحابه کرام هم از مهاجرین و انصار وقتی که در سقیفهٔ بنی ساعده گرد هم آمدند دلائل مختلفی پیش کردند اما هیچ یک از ایشان این نص (عقیدهٔ امامت) را پیش نکرد. سپس خلافت عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان غنی رضی الله عنه و واقعات شوری روی داد امّا کسی از صحابه که علی رضی الله عنه نیز یکی از آنها می‌باشد چنین نصی پیش نکرد. حتی در دورهٔ خلافت علی رضی الله عنه اختلافاتی بروز کرد ولی در آن هنگام نیز، کسی از اصحاب (بشمول اهل بیت) نص عقیدهٔ امامت را اظهار نکرد. آیا این همه دلیل روشنی بر عدم وجود چنین نصی نیست؟ و ادعای شیعه، ادعای محض بدون دلیل است؛ ادعایی که از صحابه و اهل بیت، نه کسی قائل به آن بود و نه ناقل آن!

۳- شیعه مدعی است که این آیه، پس از حجهٔ الوداع و پیش از خطبهٔ غدیر خم نازل گشت، و پس از نزول همین آیه، ایشان در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم امامت علی رضی الله عنه را اعلام کردند. کسانی که خطبه رسول الله در حجه الوداع را که در میدان عرفات در تاریخ ۹ ذی الحجه در برابر هزاران صحابه رضی الله عنهم ایراد نمودند خوانده‌اند بخوبی می‌دانند که در این خطبهٔ تاریخی حجه الوداع وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حضار را از مسائل بنیادی و مهم دین اسلام آگاه می‌کردند در آخر رو به اصحاب فرمودند:

و قد ترکت فیکم ما لم تضلو بعده ان اعصمتم به کتاب الله و

انتم تسئلون عنی فما انتم قائلون قالوا و نشهد انک قد بلغت و ادیت و نصحت فقال باصبعه السبابه یرفعها الی السماء و ینکتها الی الناس و یقول اللهم اشهد اللهم اشهد اللهم اشهد ثلاث مرات.

و به تحقیق من در میان شما چیزی از خود بجا می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب الله است و دربارهٔ من از شما پرسیده خواهد شد، آنگاه چه جواب خواهید داد؟ حاضرین عرض کردند: ما گواهی می‌دهیم که شما به طور کامل ابلاغ کردید، و حق آن را ادا نمودید و خیر خواه ما بودید. پس از آن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حالی که انگشت سبابه اش را به طرف آسمان بلند می‌کردند و رو به مردم کردند و فرمودند: پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش.[۲۳]

حالا این چگونه ممکن است که در نهم ذی الحجهٔ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم با گواه ساختن الله تعالی، از صحابه کرام اقرار و اعتراف بگیرند که من تمام عقائد و احکام دینی را به شما ابلاغ نمودم و در تاریخ ۱۸ ذی الحجه در محلی به نام خم عقیده‌ای را که به قول شیعه مخفی نگه داشته بود اظهار کنند. آیا این مطلب، برای خواننده‌ای که انصاف داشته باشد قابل درک و فهم می‌باشد؟

۴- تمام روایات مستندی که در شأن نزول این آیه کریمه: {یا ایها الرَّسُولُ بَلِّغْ ....} وارد شده، همگی ادعای نویسندگان شیعه مبنی بر نزول این آیه در حجهٔ الوداع را نفی می‌کند. از روایاتی که علامه ابن جریر طبری، امام تعالبی، امام فخر الدین رازی، علامه قرطبی، علامه آلوسی و جمهور مفسرین از عبدالله بن شقیق، عائشهٔ و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم ذکر کرده اند، معلوم می‌شود که این آیه خیلی قبل از حجهٔ الوداع نازل شده بود. از بعضی از روایات جنین برمی آید که این آیه مکی است. ولی بیشتر مفسرین، این آیه را مدنی می‌دانند. علامه قرطبی (رح) می‌نویسد:

دلیل مدنی بودن این آیه روایتی است که امام مسلم در صحیح خویش از حضرت عائشه (رضی الله عنها) نقل کرده است. حضرت عایشه (رضی الله عنها) می‌فرماید: پس از آمدن به مدینه، شبی رسول الله صلی الله علیه و سلم بیدار بودند و فرمودند: کاش یکی از اصحابم، از من نگهبانی می‌کرد. حضرت عایشه (رضی الله عنها) می‌فرماید: در این هنگام صدای تصادم شمشیرها به گوش رسید. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پرسیدند: کیستی؟ گفت: سعد بن ابی وقاص هستم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: برای چه آمدی؟ گفت: احساس کردم خطری متوجه شماست. برای حفاظت و نگاهبانی از شما آمده ام. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حق وی دعا کردند و خوابیدند. علاوه بر صحیح مسلم در روایات دیگری می‌آید که در این هنگام، آواز شمشیرها را شنیدیم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پرسیدند: کیستی؟ پاسخ دادند: ما سعد و حذیفه هستیم. برای نگاهبانی از شما آمده ایم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به خواب رفتند حتی که ما آواز خواب ایشان را شنیدیم و این آیه)یا ایها الرَّسُولُ بَلِّغْ ....} نازل شد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم سر از خیمهٔ بوستی بیرون آورده فرمودند: ای مردم برگردید؛ چرا که الله تعالی مرا خود حفاظت می‌کند.[۲۴]

علامه فخرالدین رازی (رح) در شأن نزول این آیه، ده وجه نوشته است. دهمین وجه این است که طبق بعضی از روایات، این آیه در مورد فضلیت حضرت علی رضی الله عنه (نه امامت ایشان) نازل شده بود. امام رازی پس از ذکر ده وجه می‌نویسد:

اگر چه تعداد این روایات، مختلف و بسیار است اما در مورد آیه یهتر همین است که بر حفاظت از مکر و فریب یهودیان و مسیحیان، حمل کرده شود و با بی پروایی از آنها دستور به تبلیغ داده ش

یکی از آن چهار صحابی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله! شما علی را ندیدید چکارها که نکرد؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم با شنیدن حرفش، روی از او برگردانید. دومی بلند شد و شکایت خود را مطرح کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از این هم اعراض کردند. سومی بلند شد. او هم از دست علی رضی الله عنه شکایت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم توجهی به حرفهایش نکردند. آنگاه چهارمی بلند شد و حرفهایی مانند سه نفر قبلی زد. پس از آن، رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که خشم بر چهره مبارکشان نمایان بود رو به طرف اینها کرده فرمود: شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم. بعد از من، او محبوب هر مؤمن است.[۴۱]

توجه: از روایت وافدی در کتاب المغازی، چنین بر می‌آید که علی رضی الله عنه، هنگام بازگشت از یمن، همراه تمام لشکر بود. البته وقتی که لشکر به جایی به نام «فتق» رسید (روستایی در نزدیکی طائف) علی رضی الله عنه ابو رافع را جانشین خود قرار داده خود با عجله به مکه رفت تا به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برسد. پس از ملاقات و گفتگو با رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی رضی الله عنه، دوباره خود را به لشکر رساند. در این هنگام لشکر داشت از سدره وارد مکه می‌شد. همانجا علی رضی الله عنه به خاطر سوار شدن بر شتران صدقه و پوشیدن لباسها، شدیداً اظهار ناراحتی و نارضایتی کرد و افراد را وادار کرده لباسها را از تن درآورند. این کار باعث شد تا لشکریان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم از دست حضرت علی رضی الله عنه شکایت کنند.[۴۲]

این توجیه بین روایت کتاب المغازی و روایات گذشته، قطعی می‌گردد که در روایات عربی، هر جا که لفظ «المدینه» آمده، مراد از آن مدینه منوره نمی‌باشد بلکه شهر مکه مراد است. برای اینکه در عربی، «مدینه» به مطلق شهر گفته می‌شود.

از جمع بندی روایاتی که از «البدایة و النهایة» نقل کردیم و الفاظ و اسناد مختلفی که در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ آمده به خوبی واضح می‌شود که در دل برخی از مردم، خصوصا در دل کسانی که در سفر یمن، همراه علی رضی الله عنه بودند نسبت به علی رضی الله عنه، بدگمانی و یا کدورت پیدا شده بود. رسول اکرم رحمت دو عالم صلی الله علیه و سلم که در سفر بزرگ و مهم حجه الوداع، برای برحذر داشتن امت از گمراهی و دو دستگی، گام به گام با نصائح و خطبه ها، مردم را ارشاد و راهنمایی می‌کردند چگونه می‌توانستند تحمل کنند که بطور جمعی، در دل مردم نسبت به علی رضی الله عنه بدگمانی پیدا شود؟ در حالی که علی رضی الله عنه از بزرگان صحابه و از السابقون الاولون بشمار می‌آید و در اینده می‌باید در وقت خود، وظایف و مسئولیت رهبری و امامت این امت را بر عهده بگیرد. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم در غدیر خم، نه تنها برائت علی رضی الله عنه را آشکار ساختند بلکه به امت نیز دستور دادند که با علی رضی الله عنه محبت و ارادت داشته باشند.[۴۳]

همین مطلب را، امام و دانشمند مشهور جهان در تفسیر، حدیث و تاریخ چنین اظهار کرده‌اند:

و المقصود ان علیا لما کثر فیه القیل و القال من ذلک الجیش بسبب منعه ایاهم استعمال ابل الصدقة و استرجاعه منهم الحلل التی اطلقها لهم ثانیه، و علی معذور فیما فعل لکن اشتهر الکلام فیه فی الحجیج فلذالک والله اعلم لما رجع رسول الله صلی الله علیه و سلم من حجة و تفرغ من مناسکه و رجع الی المدینة قعد بغدیر خم قام فی الناس خطیبا فیرا ساحة علی ورفع من قدره ونبه علی فضله لیزیل ما وقر فی نفوس کثیر من الناس.

و مقصود آنکه، وقتی از طرف لشکر، قیل و قال در شأن علی فزونی گرفت – چرا که لشکریان را از استفاده از شتران صدقه باز داشته بود و لباس هایی که جانشینش اجازه پوشیدن به آنها را داده بود پس گرفته بود – حضرت علی رضی الله عنه در آنچه کرده بود شرعاً معذور بود ولی در حجه الوداع، گفتگو علیه علی اوج گرفت. برای همین (والله اعلم) رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از فراغت از حج و مناسک حج، در راه بازگشت به مدینه در غدیر خم، خطبه‌ای ایراد کردند که در آن پاکی، رفعت شأن و علو مرتبه علی را متذکر شده، مردم را از فضیلت وی آگاه کردند تا که بدگمانی که در دل بسیاری از مردم ریشه دوانیده بود دور گردد.[۴۴]

اگر در کنار عوامل واقعه غدیر خم، و رویدادهای بعد از آن از قبیل اینکه: امامت مسجد نبوی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه واگذار شد؛ دلایل و هدآیات واضح و روشن، برای خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وجود دارد؛ و بعد از آن طرف، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به ترتیب: ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر فاروق رضی الله عنه، عثمان غنی رضی الله عنه به خلافت رسیدند؛ همچنین تحت عنوان خلافت رضی الله عنه در دور خلافت و امامت خود با مخالفت های حضرت معاویه رضی الله عنه و هم‌راهانش مواجه خواهد شد. اگر همهٔ این ها نیز مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد به این واقعیت پی خواهیم برد که اعلام پاکی شأن علی، محبت و مهر ورزی با او از طرف رحمت عالم صلی الله علیه و سلم در غدیر خم، بسیار به موقع و بجاست. (صلی الله علیه و سلم و جزاه الله تعالی عن امته بما هو اهله).

پس از این بحث طولانی، بحمد لله، این اشکال رفع می‌شود که چه نیازی داشت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در غدیر خم، ایراد حضرت علی رضی الله عنه خطبه‌ای ایراد فرمایند.

زیرنویسها:

[۳۱]- مثلاً علامه ابن تیمیه، ابو داوود سجستانی، ابو حاتم الرازی و غیره، منهاج السنه لابن تیمیه ۸۶/۴ والصواعق المحرقه لابن حجر هیثمی ص ۴۲

[۳۲]- فتح الباری به شرح صحیح البخاری ۷۴/۷

[۳۳]- الصواعق المحرقه لابن حجر الهیثمی ص ۴۲ طبع ملتان

[۳۴]- خطبه حجه الوداع و خطبات کریمه دیگر این سفر، سیرت ابن کثیر، خطبات محمدی قسمت پنجم، حجه الوداع الشیخ محمد زکریا الکاندهلوی (رح)

[۳۵]- قال الاصمعی: لم یولد بغدیر خم احد الی ان یحتلم الا ان یتحول منها. و غدیر خم موضع بالجحفه، مرقات شرح مشکوه ۲۱/۶

[۳۶]- السیره النبویه لابن کثیر ۴۱۴/۴ طبع دار احیاء التراث العربی، نیز اصح السیر و دیگر کتب سیرت و حجه الوداع الشیخ محمد زکریا الکاند هلوی ص ۱۹۳

[۳۷]- به حواله بخاری و البدایه و النهایه لابن کثیر ۱۰۴/۵ جامع ترمذی باب مناقب علی و مسند احمد به روایت عمران بن حصین

۴۳۷/۴، ۳۴۷/۵، ۳۵۰/۵، ۳۵۱/۵، ۳۵۶/۵ و ۳۵۸ به روایت بریده الاسلمی

[۳۸]- محمد بن اسحاق و بیهقی به نقل از البدایه و النهایه:۵: ۱۰۵

[۳۹]- اسناد جید علی شرط النسائی به حواله بیهقی – البدایه و النهایه ۵: ۱۰۵

[۴۰]- البدایه و النهایه: ۱۰۶/۵

[۴۱]- ترمذی به حواله جامع الاصول ۶۵۲/۸

[۴۲]- کتاب المغازی للقوادی ۱۰۸۰/۳ طبع موسسه الاعلمی بیروت

[۴۳]- بیجا نخواهد بود اگر در اینجا مقوله معروف امام منهور امام بوسته ابوحنیفه (رح) تکرار شود: ان تفضل الشیخین و تحب الختنین، یعنی همراه با اعتقاد به فضیلت شیخین محبت با دو داماد (عثمان و علی (رضی الله عنهما)) نیز ضروری است.

[۴۴]- البدایه و النهایه ۵: ۱۰۶

خطبه غدیر خم و کتب حدیث

صحیحین:

در بخاری شریف، این خطبه، منقول نیست.[۴۵]

در صحیح مسلم، در باب فضائل علی خطبه، فقط با این الفاظ آمده است:

اما بعد الا آیها الناس فانما انا بشر یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله، فیه الهدی و النور فخذوا کتاب الله و استمسکوا به، فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال و اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی.

بعد از حمد و سلام؛ هان ای مردم! من هم انسان هستم. نزدیک است پیک پروردگارم از راه فرا رسد و من دعوتش را اجابت کنم دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم. اولی کتاب الله است که هدایت و نور در آن است. آنگاه مردم را به اعتنا به قرآن تشویق و ترغیب کرد. سپس فرمود: (و دومی) اهل بیتم است. درباره اهل بیتم، خدا را یادآوری تان می‌کنم، درباره اهل بیتم، خدا را یادآوری تان می‌کنم، درباره اهل بیتم، خدا را یادآوری تان می‌کنم.[۴۶]

ترمذی:

در جامع ترمذی، در باب مناقب علی، چند روایت آمده است ولی ذکری از خطبهٔ غدیر نیست. یک روایت از حضرت عمران بن حصین رضی الله عنه است که در آن، این واقعه مذکور است که پس از بازگشت از سفر یمن، در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حاضر شدیم و طبق برنامهٔ قبلی، چهار نفر از ما یکی پس از دیگری، شکایات خود را از حضرت علی رضی الله عنه در خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مطرح کردند. پس از استماع شکایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی – آن علیا منی و أنا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی – قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث جعفر بن سلیمان»

شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ بدون تردید علی از من است و من از علی هستم و او پس از من ولی (محبوب) هر مؤمن است. ترمذی پس از بیان حدیث می‌فرماید: این حدیث، غریب است و ما این حدیث را فقط با روایت جعفر بن سلیمان می‌شناسیم.[۴۷]

روایت دوم ترمذی، از حضرت زید بن ارقم رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند:

من کنت مولاه فعلی مولاه قال الترمذی: هذا حدیث حسن غریب. یعنی هرکه مرا دوست دارد علی را دوست دارد. ترمذی پس از بیان حدیث می‌فرماید: این حدیث، حسن غریب است.[۴۸]

روایت سوم ترمذی، از حضرت براء بن عازب رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و سلم دو لشکر، یکی به فرماندهی حضرت علی رضی الله عنه و دیگری به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه اعزام کرده فرمودند: اگر جنگ شود امیر، حضرت علی رضی الله عنه، خواهد بود. حضرت علی رضی الله عنه قلعه را فتح (تصرف) کرد و کنیزی برای خود گرفت. حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه شکایت نامه‌ای نوشته و توسط من به رسول اکرم رضی الله عنه ارسال کرد. نامه را رساندم. هنگامی که شروع به خواندن نامه کردم چهرهٔ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم متغیر شد. آنگاه فرمودند:

«ما تری فی رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله»

یعنی نظر شما درباره کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش، او را دوست دارند چیست؟ برای می‌گوید عرض کردم: من از خشم و قهر خدا و رسولش، به خدا پناه می‌برم. پس از آن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم سکوت فرمودند.[۴۹]

مانند اینکه بسوی خدا فراخوانده شده ام و باید اجابت کنم و در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یکی از دیگری بزرگتر است. کتاب الله، عترت و اهل بیتم؛ ببینید پس از من، شما با آنها چگونه برخورد می‌کنید؟ چرا که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه کنار حوض کوثر به من برسند. سپس فرمودند: همانا خدا مولای من است و من محبوب هر مؤمن هستم. سپس دست علی را گرفته فرمودند: هر که را من محبوبش باشم علی محبوب اوست. پروردگارا! هر که با او محبت ورزد تو با او محبت فرما و هرکه با او دشمنی کند تو با او دشمن باش.

زید بن ارقم رضی الله عنه می‌فرماید: در زیر درختان کسی نبود که تمام واقعات و بیانات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را ندیده یا نشنیده باشد.[۵۱]

مسند امام احمد بن حنبل

در مسند احمد، چندین روایت در این رابطه به چشم می‌خورد. در بیشتر این روایات، همان مضامین هستند که در روایات گذشته آمد. البته دو روایت را که در آن کمی اضافه وجود دارد در اینجا می‌آوریم:

اوّلین روایت از حضرت براء بن عازب رضی الله عنه مرویست، می‌فرمایند:

باری به همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم در سفر بودیم که در راه در محلی به نام غدیر خم توقف کردیم. اعلام شد که مردم برای نماز جمع شوند. زیر دو درخت، بخاطر رسول الله صلی الله علیه و سلم پاک و تمیز کرده شد. پس از اقامه نماز ظهر، رسول الله در حالی که دست حضرت علی رضی الله عنه را گرفته بودند فرمودند:

«الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی، قال الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه قالوا بلی، قال فاخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، قال فلقیه عمر بعد ذلک فقال له هنیئا یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه»

ترجمه: آیا شما نمی‌دانید که من برای مومنین، عزیزتر از جانشان هستم؟ صحابه عرض کردند: بله یا رسول الله؟ فرمودند: آیا نمی‌دانید که من برای هر مؤمن، محبوب‌تر از جان او هستم؟ صحابه عرض کردند: بله؟ سپس دست علی را گرفته فرمودند: هر که مرا دوست می‌دارد علی را دوست می‌دارد. خدایا هر که با علی محبت ورزد تو با او محبت فرما و دشمن کسی باش که با علی عداوت داشته باشد. حضرت براء بن عازب رضی الله عنه می‌فرماید: پس از آن، حضرت عمر رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه ملاقات کرد و فرمود: ای علی! مبارکت باشد. اینک شما صبح و شام، محبوب هر مرد و زن مؤمن هستی.[۵۲]

۲- روایت دوم از حضرت ابوالطفیل رضی الله عنه است که حضرت علی رضی الله عنه، مردم را در مسجد جامع کوفه جمع کردند بعد جانبداری (از قرقه ای)، با خواندن آن به همین نتیجه خواهد رسید، اما شیعه معتقد است از حدیث ثقلین، مسئله امامت و خلافت اهل بیت به ثبوت می‌رسد. طبق نظریه شیعه، چیزی که از خطبه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در حجه الوداع بر جمعیت برخاست. راوی ابو نعیم می‌گوید: تمام ایشان به این امر گواهی دادند که رسول الله صلی الله علیه و سلم دست حضرت علی رضی الله عنه را گرفته فرمودند:

«اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم یا رسول الله قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

یعنی: آیا می‌دانید که من برای مؤمنین، محبوب‌تر از جانشان هستم؟ مردم گفتند: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر که مرا دوست بدارد علی را دوست می‌دارد. خدایا هر که با علی محبت ورزد تو با او محبت فرما و دشمن کسی باش که با علی عداوت داشته باشد. حضرت براء بن عازب رضی الله عنه می‌فرماید: پس از آن، حضرت عمر رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه ملاقات کرد و فرمود: ای علی! مبارکت باشد. اینک شما صبح و شام، محبوب هر مرد و زن مؤمن هستی.[۵۳]

علاوه بر این دو روایت، مفاهیم تمام روایاتی که در جلدهای مختلف مسند احمد آمده عیناً همان است که در روایات صحاح سته وجود دارد و مطلبی تازه غیر از مطالب روایات دیگر غیر از این دو روایت، در این صفحات از مسند احمد قرار دارند:

(۱) – ۳۶۷/۴ (۲) – ۳۶۸/۴ (۳) – ۳۷۲/۴ (۴) – ۴۳۷/۴ (۵) – ۳۴۷/۵ (۶) – ۳۵۰/۵ (۷) – ۳۵۱/۵ (۸) – ۳۵۶/۵ (۹) – ۳۵۸/۵

با حدیث غدیر و تفصیلات خطبه اش که با اسانید صحیح در کتب مشهور حدیث نقل شده آشنا شدید.

زیرنویسها:

[۴۵]- البته از یک روایت بخاری، اشاره‌ای به طرف سبب این خطبه، معلوم می‌شود: حضرت بریده اسلمی رضی الله عنه می‌فرماید: حضرت رسول اکرم ﷺ، حضرت علی رضی الله عنه را به طرف خالد بن الولید رضی الله عنه فرستاد تا کالا و سامان خمس را بیاورد. حضرت بریده می‌گوید: من از حضرت علی رضی الله عنه ناراحت بودم. در همین دوران، او (با کنیز) غسل هم کرد. من به خالد گفتم: این آدم (حضرت علی t) را نمی‌بینی که دارد چکار می‌کند؟ بعد ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر شدیم. شکایت خود را از حضرت علی رضی الله عنه، نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مطرح کردم. ایشان صلی الله علیه و سلم فرمودند: آیا تو با علی کدورت داری؟ من عرض کردم: بله، ایشان صلی الله علیه و سلم فرمودند: با او کدورت نداشته باش. چرا که حق او در مال خمس، بیشتر از اینها بود.

بخاری شریف، باب بعث علی ابن ابیطالب و خالد بن الولید الی الیمن قبل الحجه الوداع (بخاری ۶۳۲/۲ طبع نورمحمد کراچی)

[۴۶]- صحیح مسلم مع اکمال المعلم ۲۲۶/۶، صحیح مسلم مترجم طبع قرآن محل ۵۲۱/۳

[۴۷]- جامع الترمذی طبع دارالفکر بیروت ۲۹۶/۵

[۴۸]- ایضاً: ۲۹۷/۵

[۴۹]- ایضاً: ۳۰۳/۵

[۵۰]- سنن ابن ماجه به تحقیق فواد عبدالباقی ۴۳/۱ طبع دار احیاء التراث العربی

[۵۱]- السنن الکبری للنسائی ۴۵/۵ طبع دارالکتب العلمیه بیروت. و بمثله عن ابی سعید الخدری مسند احمد بن حنبل ۱۷/۳ و ص ۱۲۶ الی قوله علیه السلام حتی یردا علی الحوض فقط و بدون ذکر غدیر خم.

[۵۲]- مسند احمد ۲۸۱/۴ المکتب الاسلامی بیروت

[۵۳]- مسند احمد ۳۷۰/۴ المکتب الاسلامی بیروت

خلاصه‌ای از خطبه

با در نظر گرفتن تمام این روایات، هر شخص به راحتی می‌تواند نتیجه بگیرد که در این خطبه، اساساً اهمیت دو چیز بیان شده است. یکی: فضیلت و عزت اهل بیت، دیگری: محبت با علی رضی الله عنه. ابتدای خطبه به بیان فضیلت اهل بیت اختصاص دارد و در بخش دوم آن به نوازش و امامت. اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم واقعاً می‌خواستند اعلام کنند که خلافت و امامت، فقط و فقط در انحصار اهل بیت است هیچ نیروبی نمی‌توانست ایشان را از این کار باز دارد. ولی هدف ایشان نه اعلام این مطلب بود و نه بیان آن. ایشان صلی الله علیه و سلم بطور واضح می‌خواستند اما به محبت و اکرام اهل بیت متوجه گردانند و همین مطلب را در خطبه خویش اظهار داشتند و در حالی که مردم را از خدا می‌ترسانیدند آنان را به محبت با اهل بیت برانگیختند. بنابر همین، امت اسلامی محبت با اهل بیت را جزئی از ایمان و وسیله نجات خود می‌دانند.

آنچه ما عرض کردیم برای خواننده عدالت جو کافیست؛ اما بطور ضمنی در اینجا با اشاره به چند نکته مناسب معلوم، می‌شود که ان شاء الله فایده هایی نیز در برخواهد داشت.

۱- اوّلین نکته‌ای که از حدیث ثقلین معلوم شد این است که تنها کتاب برای ارشاد و رهنمود انسان کافی نیست. همراه کتاب، انسانی نیز باید باشد تا امر هدایت حاصل گردد. بالاتر از قرآن مجید، چه چیزی می‌تواند سرچشمه نور و هدایت، واقع شود؟ اما همراه همین قرآن مجید که دولت تلاوت و سرمایه کتاب و حکمت از آن نصیب آدمی می‌گردد وجود انسانهای متقی و به حد تکامل رسیده از لحاظ ظاهر و باطن، حتمی می‌باشد تا بتواند به هدف بزرگ – ترکیه – نائل ایند.[۵۹] به گفته دیگر، برای گام نهادن در مسیر هدایت لازم است همراه کتاب الله، رجال الله نیز باشند. اوّلین کسی که کار مهم ترکیه را به انجام رساند رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بودند. ایشان از صحابه کرام (که شمول اهل بیت) چنان جماعتی تربیت کردند که آنان دینی را که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آورده بودند به ظاهر و باطن خویش جذب نمودند. آنها با استفاده از تعلیم و ترکیه ایشان، درون و بروز خود را تابناک کردند. سپس پس از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم برای نورانی ساختن دنیا بپا خاستند. در نتیجه کوششهای بی‌دریغ آنان، سر تا سر دنیا از انوار دین، روشن گشت.

البته پس از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، صحابه کرام و اهل بیت (هر یک با استفامت تمام بر کل دین در زندگانی خویش) در راه نشر و ترویج دین و فرهنگ اسلامی در ابعاد و شعبه های مختلف، مشغول به کار شدند. یکی جهاد را برگزید، یکی راه تبلیغ را، یکی روایت حدیث را می‌سنیدند، دیگری تفقه را، یکی به امور خلافت اشتغال داشت و دیگری به امر ترکیه قلب، یکی ظاهر امت را درست می‌کرد و دیگری باطن امت را. اهل بیت و عترت، دختران ایشان، داماد ایشان حضرت علی رضی الله عنه، نوه های ایشان حضرت حسن رضی الله عنه و حضرت حسین رضی الله عنه و عموی ایشان حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان آنها و دیگر بستگان همه داخل هستند.

ازواج مطهرات در اهل بیت، اولاً، به این دلیل داخل هستند که بطور حتم همسران در عرف از جمله اهل بیت شمار می‌آیند. ثانیا به این دلیل که شمولیت ازواج مطهرات (رضی الله عنهن) در اهل بیت، از نص قطعی قرآن کریم به اثبات می‌رسد. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید:

{وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} [الأحزاب:۳۳]

ترجمه: و بمانید در خانه های خویش و اظهار تجمل نکنید مانند اظهار تجمل که در جاهلیت پیشین بود و بر پا دارید نماز را و فرمانبرداری خدا و رسول او کنید. جز این نیست که خداوند می‌خواهد دور کند پلیدی را از شما اي اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و یاد کنید آنچه خوانده می‌شود در خانه های شما از ایتهای خدا و از حکمت. به اینکه خدا هست لطف کننده و خریدار.[۶۸]

این آیه درباره اینکه ازواج مطهرات، از جمله اهل بیت محسوب می‌شوند صریح می‌باشد. چرا که این آیه از آیات آخری یک رکوع می‌باشد – این رکوع از آیه ۲۸ : { يا أيها النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ (شروع و در آیه مذکور به اتمام رسیده است. مخاطب تمام این آیات، ازواج مطهرات هستند. در این رکوع، از اول گرفته تا آخر ۲۶ صیغه و ضمیر مونث آورده شده است که همگی بدون شک و تردید راجع به طرف ازواج مطهرات هستند.[۶۹] بنابراین، از این نص قطعی قرآن مجید به ثبوت رسید که ازواج مطهرات در اهل بیت داخل هستند.

اما شامل بودن علی رضی الله عنه، فاطمه رضی الله عنها، حسن و حسین رضی الله عنهما از احادیث صحیح به اثبات می‌رسد. حدیثی در صحیح مسلم است:

عن سعد بن ابی وقاص قال لما انزلت هذا الایه: {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} [آل عمران:۶۱] دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا و قال اللهم هولاء اهل بیتی. رواه مسلم ... و عن عائشه رضی الله عنها) قالت: خرج النبی صلی الله علیه و سلم غدات و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فادخله معه، ثم جاءت فاطمه فادخلها ثم جاء علی فادخلها ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}

ترجمه: از حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که وقتی این آیه:{فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی، فاطمه، حسن و حسین رضی الله عنهم را فرا خوانده فرمودند: ای الله! اینها اهل بیت من هستند. عائشه (رضی الله عنها) می‌فرماید: باری صبح هنگام، رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از خانه بیرون رفتند. جادری رنگین با تارهای سیاه روی خود انداخته بودند. حسن بن علی آمد. او را در جادر داخل کردند. سپس حسین آمد. او را هم به جادر داخل کردند. آنگاه فاطمه آمد. او را نیز داخل کردند. قدری بعد علی آمد و او را هم داخل جادر کردند. سپس این آیه را خواندند: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} یعنی: الله تعالی می‌خواهد پلیدی را از شما دور گردانَد و شما را پاکیزه نگهدارد.[۷۰]

از این احادیث صحیحه، واضح شد که در اهل بیت، نه تنها ازواج مطهرات (آیه فرآن به این امر، صراحتا دلالت می‌کند) بلکه علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ هم داخل می‌باشند. (چرا که تصریح آن در احادیث صحیحه آمده است).

بلکه فراتر از این، بستگان نزدیک رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به یعنی: عموی ایشان عباس رضی الله عنه و فرزندانش و دیگر پسر عموهای ایشان، در اهل بیتی که حکم به تکریم و احترام آنها داده شده، درجه به درجه داخل هستند. به اینان «بنو هاشم» گفته می‌شود و گرفتن زکات برای آنها شرعاً ناجایز است. از زید بن ارقم که راوی حدیث ثقلین می‌باشد پرسیده شد: آیا ازواج مطهرات در اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم داخل نیستند؟ حدیث زید بن ارقم فرمود:

«نساوه من اهل بیته و لکن اهل بیته من حرم الصدقة بعده قال و من هم قال هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس قال کل هولاء حرم الصدقة قال نعم (مسلم) و فی الاکمال حدیث مسلم: قد جاء ذلک عن زید مفسرا فی غیر هذا و قیل من آل محمد قال الذین لا تحل لهم الصدقه الخ».

یعنی: ازواج مطهرات از اهل بیت ایشان هستند (ولی در اینجا مراد از اهل بیت که دستوریه اکرام آنها داده می‌شود) کسانی هستند که گرفتن صدقه (زکات) بر آنان حرام است و آنها آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می‌باشند.[۷۱]

خلاصه اینکه در اهل بیتی که حقوقشان در حدیث ثقلین یادآوری شده، محبت و اکرام آنان بر امت لازم گردانیده شده، ازواج مطهرات رسول الله صلی الله علیه و سلم، دختران ایشان، داماد ایشان، نوه های ایشان، عموی ایشان و پسر عموهای ایشان مرتبه به مرتبه داخل هستند. اهل بیتی که هر یک بنا بر فضائل منصوص خود استحقاق احترام، تعظیم، عظمت و مرتبه‌ای را دارا است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیح برای آنان ثابت کرده و به آنان دستور داده است.

البته به خاطر باید سپرد که اگر چه تمام اهل بیت، فی الجمله مستحق اکرام، تعظیم و محبت هستند اما در میان آنها فرق مراتب هم هست و این فرق مراتب فقط از احادیث صحیح ثابت است. (اینجا مجال تفصیل آن نیست). منلا برای ما هر چهار دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم، قابل احترام، قابل تعظیم و اکرام هستند اما از میان این چهار مقامی که سیده فاطمه (رضی الله عنها) دارد بنات مکرمات دیگر ندارند. چرا که رسول اکرمﷺ به فاطمه (رضی الله عنها) لقب «سیده نساء اهل الجنه» (سرور زنان بهشت) دادند.[۷۲]

۵ – در آخر، این را نیز باید دانست که حکم محبت و اکرام یا اهل بیت تنها به دلیل پیوند خویشاوندی نیست (و گرنه ابولهب و ابوجهل نیز از خویشاوندان ایشان بودند) بلکه همراه پیوند خویشاوندی، دلیل اصلی آن، سرمایه اصلی ایمان است که در نتیجه محبت و قربت رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیب اهل بیت شد. اهل بیت چونکه مستقیماً تحت تربیت و مراقبت رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند در تزکیه نفس، بهره‌ای وافر بردند و بدین گونه پیوند خویشاوندی به همراه سرمایه ایمانی به رونق و درخشندگی ایشان افزوده است. این واقعیت را رسول الله صلی الله علیه و سلم در یک حدیث بیان فرموده‌اند. حدیث متفق علیه است. عبارت بخاری نقل می‌شود:

عن عمرو بن العاص قال سمت النبی صلی الله علیه و سلم – جهاراً غیر سر – یقول: ان آل بنی فلان لیسوا باولیائی، انما ولیی الله و صالح المؤمنین ... (و فی روایه) و لکن لهم رحم ابلها ببلالها.

عمرو بن العاص رضی الله عنه می‌فرماید: از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شنیدم، در حالی که به آواز بلند نه آهسته می‌فرمودند: خانواده ابی فلان، ولی (محبوب) من نیستند؛ (ولی (محبوب، یار، یاور، دوست) من الله است و مؤمنین نیکوکار هستند. بله، پیوند و نسبت خویشاوندی، با کسانی است که آنان را با تری آن، همیشه تر می‌کنم. (یعنی به خاطر خویشاوندی، کمکهای مالی به آنان می‌کنم.)[۷۳]

این حدیث یک باب، همانطورکه مرتبه خویشاوندی را واضح می‌گرداند همینطور در فهم ترجمه و مفهوم لفظ «ولی» نیز ما را یاری می‌رساند. چرا که همین لفظ در قسمت دوم خطبه غدیر خم «موالات علی» هم مذکور است که اینک به توفیق الله تعالی به بیان آن می‌پردازیم.

زیرنویسها:

[۵۴]- مسلم شریف، به حواله سابق

[۵۵]- نسائی ۴۵/۵، مسند احمد ۱۷/۳ و ۲۶

[۵۶]- موطا امام مالک باب النهی عن القول فی القدر، مولانا محمد زکریا در بحثی بر سند این حدیث و دیگر روایات می‌فرماید: قال الزرقانی بلاغه صحیح کما قال ابن عیینه و قد اخرجه ابن عبدالبر من حدیث کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف عن ابیه عن جده و قال فی التجوید هذا حدیث محفوظ مشهور عن النبی صلی الله علیه و سلم عند اهل العلم شهره یکاد یستغنی عن الاسناد، و قد ذکرناه مسندا فی کتاب التمهید قلت و ذکر الحدیث صاحب المشکوه عن مالک مرسلاً کما فی الموطا اوجز المسالک ج ۱۴ ص ۱۰۰

[۵۷]- قد رواه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس و عن ابی هریره و زاده الذهبی باسناده عن ابی هریره راجع المستدرک ۹۳/۱ طبع حیدرآباد دکن، ۱۳۳۴ هـ و الجامع الصغیر مع شرحه فیض القدیر ۲۴۰/۳ و اوجز المسالک ۱۰۰/۱۴ و حدیث الثقلین و فقهه للدکتور علی احمد السالوس ص ۹.

[۵۸]- ترمذی، ابو داوود. ابن ماجه به حواله مشکوه المصابیح، مرقاة المفاتیح ۲۴۲/۱

[۵۹]- اشاره به این آیه قرآن کریم است:

{لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ} [آل عمران:۱۶۴] الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی

حدیث موالات

جون در روایات حدیث در بخش دیگر خطبه، همین لفظ «موالات» بارها آمده است، قسمت دیگر خطبه غدیر را با عنوان «حدیث الموالات» آغاز می‌کنیم.

پیتن از آنکه توجه خوانندگان را به نکات اهم موجود در حدیث موالات جلب کنیم مناسب است تمام الفاظ مذکور در روایات، یکجا جمع کرده تا پی بردن به مفهوم آن آسان شود. با استحضار تمام احادیث موالات که بیشتر نقل کردیم و یا صرف نظر از اختلاف محدثین در صحت و ضعف آنها، باز هم خلاصه آن روایات درج ذیل است. در همه روایات، مطلبی بیشتر از اینها نیست. این را هم به خاطر داشته باشید درباره بعضی از کلمات که در اینده خواهند آمد در روایات تصریح شده که به خطبه غدیر، مربوط می‌شوند و درباره برخی دیگر تصریح نشده که به خطبه غدیر، متعلق می‌شود یا نمی‌شود اما چون نقل روایت از این نوع کلمات نیز استدلال می‌کند اینها نیز در اینجا آورده می‌شود تا موقف و موضع شیعه کاملاً مشخص گردد.

از علیا مش ولی و انا منه و هو ولی کل من بعدی[۷۴] (ترمذی و نسائی بدون ذکر غدیر خم)

من کنت مولاه فعلی مولاه. (ترمذی)

من کنت ولیه فهذا ولیه. (نسائی)

ان الله مولای و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. (نسائی)

ترجمه روایات بالا:

۱–همانا علی از من است و من از علی هستم و او بعد[۷۵] از من (ولی) و محبوب هر مؤمن است. (ترمذی و نسائی)

۲– هر که را من محبوب و (مولی) او باشم علی محبوب (مولای) اوست. (ترمذی)

۳– ایا من برای مؤمنین بیشتر از جانهایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله یا رسول الله! ایشان فرمودند: آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله! ایشان فرمودند: (۳) هر کس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (اولی) اوست. (۴) ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما (۵) و ای الله! هر که با علی نفرت (معاداة) کند تو از او نفرت (معاداة) کن. [۷۶]

اینجا هم امکان ندارد معنای مولی، خلیفه و حاکم گرفته شود بلکه به معنای یاور بودنش مشخص است.[۸۲]

معنای اولی در زبان عربی، اقرب و احق است؛ یعنی ترجمه آن قریب تر، حقدارتر، لایق تر و سزاوارتر است. در قرآن حکیم می‌فرماید:

{إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ} [آل عمران:۶۸]

برآستی به ابراهیم قریب‌ترکسانی هستند که از ابراهیم تبعیت کردند و این پیغامبر صلی الله علیه و سلم و ایمان آورندگان و الله یاور و مدد کننده مؤمنین است.

در این آیه، معنای اولی را حاکم یا خلیفه گرفتن اصلاً ممکن نیست. چرا که پیروان ابراهیم u چگونه می‌توانند حاکم بر ابراهیم u باشند؟ آری بطور حتم نزدیکترین بودند.

همچنین در قرآن کریم می‌فرمایند:

{النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا} [الأحزاب:۶]

ترجمه: پیغمبر از خود مؤمنان نسبت به آنان اولویت بیشتری دارد و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب الله از اولویت بیشتری برخوردارند مگر اینکه بخواهید در حق دوستان خود کار نیکی انجام دهید. این، در کتاب مکتوب و مقدر است.

در این آیه کریمه، اولی در دو جا بکار برده شده است. مفهوم حاکم وخلیفه اینجا هم مخالف با عقل و نقل است؛ بلکه مفاهیم قریب تر، مرتبط تر، حق دارتر و سزاوارتر در اینجا هم متعین و مشخص است. حدیث صحیح بخاری شرح این آیه را بیشتر واضح نموده است. ایشان صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الاخره، اقروا ان شئتم، النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن ترک مالاً فلیرثه عصبته من کانوا فان ترک دینا او ضیاعا فلیاتنی فانا مولاه».[۸۳]

نیست مؤمنی مگر اینکه من در دنیا و آخرت، نسبت به دیگران من به او از همه بیشتر ترندیکترم. اگر می‌خواهید که این آیه را بخوانید:[النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ] حال اگر مؤمنی مالی از خود به جای گذاشته بمیرد عصبات او (بستگان نزدیکش) وارثش خواهند شد هر چه که می‌خواهد باشد. البته اگر بدهکار شده از دنیا رفته یا چیزی از خود به جا گذاشته که احتمال از بین رفتنش است پیش من بیاید من باورش خواهم بود.

این حدیث در حالی که ترجمه و مفهوم «اولی» را تعیین می‌کند معنای آیه کریمه را واضح می‌کند که قرب و ارتباط عمیق و صمیمی که نبی اکرم صلی الله علیه و سلم با مسلمانان است خود دارد و آن قدر که ایشان به فکر صلاح و فلاح دنیوی و اخروی آنان هستند خود مؤمنین این قدر به فکر و خیال خود نیستند.

بنابراین با مراجعه به کتب لغت، غلط بودن این ادعای شیعه که مراد نبوی از کلمات «مولی، ولی، اولی» در حدیث غدیر خم «امام یا خلیفه» می‌باشد کاملاً به اثبات رسید.

تسلسل کلام نبوی

الفاظ عربی و ترجمه تمام روایات بحث خطبه غدیر را هر خواننده بی‌طرفی پیش روی خود گذاشته آن را مسلسل ترجمه کند ترجمه اش با ترجمه ما که جمهور است آن را اتخاذ کرده، فرقی نخواهد داشت.

اگر طبق گفته نویسندگان شیعی، کلمات «اولی» و «مولی» در حدیث موالات به معنای «حاکم» گرفته شود پس ترجمه «موالات» چه خواهد شد؟ معنای موالات چگونه ممکن است حکومت باشد؟ آنجا که بطور قطع ترجمه اش محبت است.

در صفحات پیشین به نقل از ابن ماجه، احادیثی را نقل کردیم که دوباره در اینجا تقدیم حضورتان می‌شود:

(۱) آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان هایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله، ایشان فرمودند: (۲) آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله، ایشان فرمودند: (۳) هر کس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (اولی) اوست. (۴) ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما (۵) و ای الله! هر که با علی نفرت (معاداة) کند تو از او نفرت (معاداة) کن. [۸۴]

هر شخص دانای بی‌طرفی با توجه به این روایت به راحتی می‌تواند بفهمد که اگر در جملات اول و دوم معنای حاکم گرفته شود، موقعیت دوم چطور ممکن است ترجمه به حاکم مناسب باشد؟ در جمله چهارم ترجمه کردن موالات به حکومت یا به لفظی مترادف آن چگونه درست خواهد بود؟ در جمله پنجم ترجمه معاداه به ضد حکومت و یا به کلمه‌ای هم معنا یا آن چطور ممکن است؟

البته اگر شخصی از عوامل زمینه ساز خطبه، موقعیت، سیاق و سباق آن قطع نظر کرده در یکی دو جمله خود خواهانه بخواهد خرف خود را به کرسی بنشاند علاجش چیست؟

افسوس که نویسندگان شیعه با این خطبه، این گونه برخورد کرده‌اند و به عوامل به وجود آورنده، موقعیت، سیاق و سباق خطبه، به همه اینها بی‌توجهی کرده و از تسلسل کلام نبوی کاملاً صرف نظر کرده در جمله، جمله، خودخواهانه خواسته‌اند بنیاد مذهب خود را بر آن بگذارند. (انا لله و انا الیه راجعون) (هداهم الله تعالی و وفاهم من الضلال و الطغیان)

استدلال شیعه در آیه غقل

استدلال شیعه، از لحاظ عقلی نیز غلط است برای اینکه:

۱– اگر حرف آقایان شیعه را بپذیریم که هدف از خطبه غدیر، تنها این بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حضور صحابه کرام رضی الله عنهم امامت و خلافت علی رضی الله عنه را اعلام بفرمایند (به قول شیعه اظهارش بر تمام لوازم واجب بود و بر رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نیز واجب گردانیده شده بود) پس باید کاملاً بحاست که درباره مهمترین مسئله (عقیده امامت و خلافت بالفصل) چرا کلماتی مبهم و غیر واضح به کار برده شده است؟ آخر چه امری مانع از این بود که پیغمبری عظیم المرتبت مانند رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به جای الفاظ: ولی، مولی و اولی، کلماتی از قبیل: والی، ولایت، حکم، حکام، امام، ائمه و خلیفه بالفصل بکار می‌بردند تا شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند و این مسئله کاملاً واضح و آشکار می‌شد. حتمیت عالم رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مبعوث شده بودند تا تمام تعلیمات دینی را واضح و آشکارا به امت بیان کنند تا که امت به سهولت بتواند بر آن چه عمل بیوندند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم، مسائل بسیار جزئی از قبیل: وضو، غسل و تیمم را نیز صاف، واضح و با الفاظ کاملاً روشن بیان فرموده‌اند تا عمل بر آنها آسان گردد. این چگونه ممکن است که در خطبه‌ای در مجمع صحابه اکرم، ایشان خواسته باشند خلافت بالفصل علی رضی الله عنه را اعلام نمایند به همین منظور هم صحابه را جمع کرده باشند و محبت علی را در ملأ عام اعلام کنند اما به جای به کار بردن کلمات: والی، حاکم، خلیفه و امام، الفاظی را استعمال کنند که فقط محبت علی را در بر دارد؟

واقعیت این است که اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌خواستند سه ماه پیش از وفات خویش در موقعیت غدیر خم، امامت بالفصل علی رضی الله عنه را اعلام نمایند هیچ نیازی به تدریس مادی نمی‌توانست سد راه ایشان واقع گردد. اما اعلام امامت علی به هدف ایشان بود و نه در کلام مبارک خود آن را اظهار فرمودند. ایشان می‌خواستند این را به محبت و اکرام با اهل بیت و خاندان علی الله عنه متوجه سازند. ایشان واضح و آشکار آن را اعلام فرمودند: محبت با اهل بیت را بدین جهت که مهمترین طبقه از طبقات صحابه کرام به شمار می‌روند و محبت با علی را بدین سبب که قرار بود در اینده، بطور خلیفه راشد چهارم، فریضه قیادت و هدایت امت را به عهده بگیرد.

۲– اگر طبق گفته شیعه، الفاظ حدیث الموالات به امام ترجمه کرده شود لازم می‌آید که در حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی رضی الله عنه به امامت رسیده باشد و امامت هر دو به یک وقت بر امت لازم شده بود؛ در حالی که خود شیعه نیز قائل به چنین عقیده‌ای نیست. شیعه برای این ادعای خود که حضرت علی رضی الله عنه خلیفه بلافصل است دلیل آورده که علی رضی الله عنه خلیفه بلافصل است و والی بالتصرف شده بود. آیا این سخن، شگفت آور نیست؟!

{فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ} [الأحزاب:۵]

یعنی: اگر بدرانتان را نمی‌شناسید پس آنان برادران دینی و یاوران شما هستند.

اینجا هم امکان ندارد معنای مولی، خلیفه و حاکم گرفته شود بلکه به معنای یاور بودنش مشخص است.[۸۲]

معنای اولی در زبان عربی، اقرب و احق است؛ یعنی ترجمه آن قریب تر، حقدارتر، لایق تر و سزاوارتر است. در قرآن حکیم می‌فرمایند:

{إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ} [آل عمران:۶۸]

برآستی به ابراهیم قریب‌ترکسانی هستند که از ابراهیم تبعیت کردند و این پیغامبر صلی الله علیه و سلم و ایمان آورندگان و الله یاور و مدد کننده مؤمنین است.

در این آیه، معنای اولی را حاکم یا خلیفه گرفتن اصلاً ممکن نیست. چرا که پیروان ابراهیم u چگونه می‌توانند حاکم بر ابراهیم u باشند؟ آری بطور حتم نزدیکترین بودند.

همچنین در قرآن کریم می‌فرمایند:

{النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا} [الأحزاب:۶]

ترجمه: پیغمبر از خود مؤمنان نسبت به آنان اولویت بیشتری دارد و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب الله از اولویت بیشتری برخوردارند مگر اینکه بخواهید در حق دوستان خود کار نیکی انجام دهید. این، در کتاب مکتوب و مقدر است.

در این آیه کریمه، اولی در دو جا بکار برده شده است. مفهوم حاکم وخلیفه اینجا هم مخالف با عقل و نقل است؛ بلکه مفاهیم قریب تر، مرتبط تر، حق دارتر و سزاوارتر در اینجا هم متعین و مشخص است. حدیث صحیح بخاری شرح این آیه را بیشتر واضح نموده است. ایشان صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الاخره، اقروا ان شئتم، النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایما مؤمن ترک مالاً فلیرثه عصبته من کانوا فان ترک دینا او ضیاعا فلیاتنی فانا مولاه».[۸۳]

نیست مؤمنی مگر اینکه من در دنیا و آخرت، نسبت به دیگران من به او از همه بیشتر ترندیکترم. اگر می‌خواهید که این آیه را بخوانید:[النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ] حال اگر مؤمنی مالی از خود به جای گذاشته بمیرد عصبات او (بستگان نزدیکش) وارثش خواهند شد هر چه که می‌خواهد باشد. البته اگر بدهکار شده از دنیا رفته یا چیزی از خود به جا گذاشته که احتمال از بین رفتنش است پیش من بیاید من باورش خواهم بود.

این حدیث در حالی که ترجمه و مفهوم «اولی» را تعیین می‌کند معنای آیه کریمه را واضح می‌کند که قرب و ارتباط عمیق و صمیمی که نبی اکرم صلی الله علیه و سلم با مسلمانان است خود دارد و آن قدر که ایشان به فکر صلاح و فلاح دنیوی و اخروی آنان هستند خود مؤمنین این قدر به فکر و خیال خود نیستند.

بنابراین با مراجعه به کتب لغت، غلط بودن این ادعای شیعه که مراد نبوی از کلمات «مولی، ولی، اولی» در حدیث غدیر خم «امام یا خلیفه» می‌باشد کاملاً به اثبات رسید.

تسلسل کلام نبوی

الفاظ عربی و ترجمه تمام روایات بحث خطبه غدیر را هر خواننده بی‌طرفی پیش روی خود گذاشته آن را مسلسل ترجمه کند ترجمه اش با ترجمه ما که جمهور است آن را اتخاذ کرده، فرقی نخواهد داشت.

اگر طبق گفته نویسندگان شیعی، کلمات «اولی» و «مولی» در حدیث موالات به معنای «حاکم» گرفته شود پس ترجمه «موالات» چه خواهد شد؟ معنای موالات چگونه ممکن است حکومت باشد؟ آنجا که بطور قطع ترجمه اش محبت است.

در صفحات پیشین به نقل از ابن ماجه، احادیثی را نقل کردیم که دوباره در اینجا تقدیم حضورتان می‌شود:

(۱) آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان هایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله، ایشان فرمودند: (۲) آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله، ایشان فرمودند: (۳) هر کس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (اولی) اوست. (۴) ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما (۵) و ای الله! هر که با علی نفرت (معاداة) کند تو از او نفرت (معاداة) کن. [۸۴]

هر شخص دانای بی‌طرفی با توجه به این روایت به راحتی می‌تواند بفهمد که اگر در جملات اول و دوم معنای حاکم گرفته شود، موقعیت دوم چطور ممکن است ترجمه به حاکم مناسب باشد؟ در جمله چهارم ترجمه کردن موالات به حکومت یا به لفظی مترادف آن چگونه درست خواهد بود؟ در جمله پنجم ترجمه معاداه به ضد حکومت و یا به کلمه‌ای هم معنا یا آن چطور ممکن است؟

البته اگر شخصی از عوامل زمینه ساز خطبه، موقعیت، سیاق و سباق آن قطع نظر کرده در یکی دو جمله خود خواهانه بخواهد خرف خود را به کرسی بنشاند علاجش چیست؟

افسوس که نویسندگان شیعه با این خطبه، این گونه برخورد کرده‌اند و به عوامل به وجود آورنده، موقعیت، سیاق و سباق خطبه، به همه اینها بی‌توجهی کرده و از تسلسل کلام نبوی کاملاً صرف نظر کرده در جمله، جمله، خودخواهانه خواسته‌اند بنیاد مذهب خود را بر آن بگذارند. (انا لله و انا الیه راجعون) (هداهم الله تعالی و وفاهم من الضلال و الطغیان)

استدلال شیعه در آیه غقل

استدلال شیعه، از لحاظ عقلی نیز غلط است برای اینکه:

۱– اگر حرف آقایان شیعه را بپذیریم که هدف از خطبه غدیر، تنها این بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حضور صحابه کرام رضی الله عنهم امامت و خلافت علی رضی الله عنه را اعلام بفرمایند (به قول شیعه اظهارش بر تمام لوازم واجب بود و بر رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نیز واجب گردانیده شده بود) پس باید کاملاً بحاست که درباره مهمترین مسئله (عقیده امامت و خلافت بالفصل) چرا کلماتی مبهم و غیر واضح به کار برده شده است؟ آخر چه امری مانع از این بود که پیغمبری عظیم المرتبت مانند رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به جای الفاظ: ولی، مولی و اولی، کلماتی از قبیل: والی، ولایت، حکم، حکام، امام، ائمه و خلیفه بلافصل بکار می‌بردند تا شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند و این مسئله کاملاً واضح و آشکار می‌شد. حتمیت عالم رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مبعوث شده بودند تا تمام تعلیمات دینی را واضح و آشکارا به امت بیان کنند تا که امت به سهولت بتواند بر آن چه عمل بیوندند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم، مسائل بسیار جزئی از قبیل: وضو، غسل و تیمم را نیز صاف، واضح و با الفاظ کاملاً روشن بیان فرموده‌اند تا عمل بر آنها آسان گردد. این چگونه ممکن است که در خطبه‌ای در مجمع صحابه اکرم، ایشان خواسته باشند خلافت بالفصل علی رضی الله عنه را اعلام نمایند به همین منظور هم صحابه را جمع کرده باشند و محبت علی را در ملأ عام اعلام کنند اما به جای به کار بردن کلمات: والی، حاکم، خلیفه و امام، الفاظی را استعمال کنند که فقط محبت علی را در بر دارد؟

واقعیت این است که اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌خواستند سه ماه پیش از وفات خویش در موقعیت غدیر خم، امامت بالفصل علی رضی الله عنه را اعلام نمایند هیچ نیازی به تدریس مادی نمی‌توانست سد راه ایشان واقع گردد. اما اعلام امامت علی به هدف ایشان بود و نه در کلام مبارک خود آن را اظهار فرمودند. ایشان می‌خواستند این را به محبت و اکرام با اهل بیت و خاندان علی الله عنه متوجه سازند. ایشان واضح و آشکار آن را اعلام فرمودند: محبت با اهل بیت را بدین جهت که مهمترین طبقه از طبقات صحابه کرام به شمار می‌روند و محبت با علی را بدین سبب که قرار بود در اینده، بطور خلیفه راشد چهارم، فریضه قیادت و هدایت امت را به عهده بگیرد.

۲– اگر طبق گفته شیعه، الفاظ حدیث الموالات به امام ترجمه کرده شود لازم می‌آید که در حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی رضی الله عنه به امامت رسیده باشد و امامت هر دو به یک وقت بر امت لازم شده بود؛ در حالی که خود شیعه نیز قائل به چنین عقیده‌ای نیست. شیعه برای این ادعای خود که حضرت علی رضی الله عنه خلیفه بلافصل است دلیل آورده که علی رضی الله عنه خلیفه بلافصل است و والی بالتصرف شده بود. آیا این سخن، شگفت آور نیست؟!

حدیث کفتار

اگر به دلایلی که در مورد عقیده امامت و خطبه غدیر، در این تحریر، بطور اختصار تقدیم شد به دیده انصاف نگاه شود هیچ شک و تردیدی در این باره باقی نمی‌ماند که موقف شیعه، با کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اجماع صحابه و تعامل اهل بیت، کاملاً مخالف است. شیعه برای اثبات موقف خود، از قرآن و سنت، هیچ دلیل و برهانی ندارد. مگر اینکه تکیه بر روایتهای موضوعی بکنند که خودشان در کتابهایشان جمع کرده‌اند و آیه کمراهی در آن نهاده‌اند.

ما در این نوشته خود، از بنیاد و اساس گمراهی شیعه «عقیده امامت» به اختصار بحث کردیم و حقیقت و ماهیت دلائل شیعه به ویژه نحوه استدلالشان را از حدیث غدیر برای اثبات این عقیده مزعومه را بحمد الله تعالی مختصراً به حضورتان تقدیم کردیم. از رحمت الله تعالی امیدواریم که برای یک خواننده بی‌طرف، این تحریر مختصر، کافی باشد. (انشاء الله تعالی و نقم ها).

اگر کسی بخواهد مفصلاً از اختلافات سنی و شیعه آگاه شود به کتابهایی که به تفصیل در این موضوع نوشته شده مراجعه کند. از آنها نام چند کتاب مهم که ما نیز به هنگام تحریر از این کتابهای قیمتی و پرارزش استفاده کرده ایم در ذیل می‌آید:

۱) مناهج السنه النبویه حافظ ابن تیمیه
۲) العواصم من القواصم قاضی ابوبکر بن العربی
۳) الصواعق المحرقه علامه ابن حجر الهیتمی
۴) تحفة اثنا عشریة عبدالعزیز محدث دهلوی
۵) هدیة الشیعة رشید احمد گنگوهی
۶) هدایة الشیعة محمد قاسم نانوتوی
۷) هدایت الرشید خلیل احمد سهارنپوری
۸) مطرقه الکرامه مولانا عبدالشکور لکهنوی
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلاً و ارزقنا اجتنابه، و صلی الله و سلم و بارک علی حبیبنا و شفیعنا سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین

محمود اشرف عثمانی غفر الله له
دار الافتاء جامعه دارالعلوم کراچی
٤ ربیع الاول ١٤١٤ هـ

زیرنویسها:

[۷۴]– قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث جعفر بن سلیمان و قال عبدالرحمن البارکفوری فی شرح الترمذی: و قال الشافعی فان مداره (الحدیث) علی الحسن زیاده لفظ بعدی و کونها صحیحه محفوظه قابله للاحتجاج، و الامر لیس کذلک فانها قد تفرد بها جعفر بن سلیمان و هو شیعی یغلو غو غالی فی التشیع، کان اذا ذکر معاویه سبه و اذا ذکر علی قعد غیر قعد بیکی... فان رافضی مثل العمار... و ما کونه شیعیا فهو بالاتفاق... و الظاهر ان زیاده بعدی فی هذا الحدیث من و هم ذهنی الشیعین و بویده ان الامام احمد روی فی مسنده هذا الحدیث من عده طرق لیست محفوظه بل هی مردوده... و قال الحافظ ابن تیمیه فی منهاج السنه: و کذلک قوله هو ولی کل مومن بعدی کذب علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بل هو علی هو حیاته و بعد مماته ولی کل مومن ولیه فی الحیاه و المماتِ و اما قوله الا هل ولیه الی الله و رسوله ثم انی اشهدکم انی اخلفه فی اهلی الجنازه اذا اجتمع الولی و الوالی قدم الوالی فی قول الاکثر و قیل یقدم الولی، و قول القائل علی ولی کل مومن بعدی کلام یمتنع نسبته الی النبی صلی الله علیه و سلم فانه ان اراد الموالات لم یحتج ان یقول بعدی و ان اراد الامارة کان ینبغی ان یقول و آل علی ولی کل مومن انتهی – تحفه الاحوذی به شرح جامع الترمذی ج ۴ ص ۳۲۷،۳۲۵ – طبع بیروت

[۷۵]– در این روایت لفظ (بعد از من) اضافه یک شبهه غالی است. امام ترمذی (رح) بعد از بیان روایت، این راوی حسنه را معرفی کرده است. (ترمذی ۲۹۶/۵ طبع دار الفکر بیروت) و نیز امام ابن تیمیه (رح) و دیگر تمام شراح حدیث اضافه این لفظ (بعد از من) را غلط و تصرف راوی شیعه قرار می‌دهند. بنابراین، الفاظ ابتدایی این روایت با توجه به روایات دیگر درست هم باشد باز هم در این روایت، اضافه (بعد از من) نزد محدثین (سکولر) این نظریه در بسیاری از ممالک اسلامی هم (بطور علاج و اِما چاره) اتخاذ می‌شود؛ چیزی که در این کشورها نه نیازی به آن بود و نه جوازی داشت. از این سبب بین حکومتها و احزاب دینی و مردم ساده دل و دین دوستی که تنفیذ احکام اسلامی را در کشور می‌خواهند تنش ایجاد می‌شود و نیروها، منابع و وسائل این کشورها، بی‌جا و بجای استفاده در برابر دشمنان پر قدرت اصلی، در درگیری های داخلی با یکدیگر از بین می‌روند.

نتائج پذیرش بی‌چون و چرای اقتدار مطلق، که از امامت موازی با نبوت پدید می‌آید و وضع احکام شریعت، منسوخ ساختن احکام ثابت شده از نصوص قطعیه، از اختیارتنش است تا به این حد به دنیا نمایان گشت که این اقتدار، هر رکن دینی و هر حکم شرعی و فرضیه اسلامی را که بخواهد بخاطر مصالح حزبی و سیاسی، بنا به اجتهاد امام مجتهد که مأمور من الله و معصوم است می‌تواند از بین ببرد.

تاثر زنین منال برای این، بیغام خمینی به خامنه‌ای است که روزنامه «کیهان لندن» در شماره ۱۸۲، تاریخ ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۴۰۸ هـ خود، در تیتر خود نوشته است:

«حکومت می‌تواند مساجد را تعطیل یا منهدم کند و حکومت بر نماز و روزه مقدم است».

در این بیغام نوشته شده است:

«حکومت، مستقیماً شاخه‌ای از ولایت رسول الله و از اوّلین و بنیادی ترین احکام دین است. بر تمام احکام فروعی ترجیح دارد؛ تا جایی که بر نماز، روزه و حج نیز مقدم است. رهبر حکومت به وقت ضرورت اجازه دارد مساجد را تعطیل نماید و برای او این هم رواست که بطور کلی مسجدی را منهدم سازد و آن دسته از احکام اسلامی را که در حال حاظر، مخالف با مفاد اسلام باشند می‌تواند بر دارد و خواه در عبادت یا در چیزی که یکی از مهمترین فریضه از فرائض اسلام می‌باشد بر دارد. چرا که

ضمیمه کتاب

علامه سید ابوالحسن حسنی ندوی(رح) در اواخر کتاب خود «المرتضی» که در تاریخ زندگانی علی (رضی) نوشته شده، پیرامون عقیده امامت اثنا عشریه مطالب بسیار جالب و خواندنی تحریر فرموده‌اند که جهت اعلام علاقمندان بحث امامت به فارسی برگردانده و با کسب اجازه از استاد محترم محمود الحسن عثمانی به آخر کتاب «عقیده امامت و حدیث غدیر» ضمیمه می‌شود.

مترجم

عقیده امامت فرقهٔ اثنا عشریه

از صفحات گذشته کاملاً معلوم شد که بزرگان اهل بیت، به عقائد پاکیزه اسلام اعتقاد جازم داشتند. عقائدی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و جد امجدشان به آنها رسیده بود؛ یعنی توحید خالص و عقیده واضح و بی‌غبار خنم نبوت. طبق عقیده اجماعی سواد اعظم امت و اهل سنت، بر این ایمان داشتند که دروازه وحی بسته شده است؛ و بنده به پآیه تکمیل دین و عقیده صحیحه است؛ سعادت دنیا و نجات آخرت منوط به همین دین است و دین کامل همین است که الله تعالی درباره آن می‌فرماید:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا} [المائده:۳]

آمروز من برای شما دین را تکمیل، و نعمت خودم را بر شما تمام و دین اسلام را برای شما، انتخاب و پسند کرده ام.

بعد از این نه نبوتی خواهد آمد و نه به طرزی جدید کار شریعت سازی خواهد بود. در دین نه گنجایش کسم کردن است و نه اجازه اضافه کردن. این همان عقیده‌ای بود که از سیدنا علی رضی الله عنه گرفته تا آن کسانی که احوال زندگیشان در کتابهای تاریخ و تذکره محفوظ هستند همگی به آن سخنی معتقد بودند و می‌توان آنها را از هر لحاظ بطور مثال و نمونه ارائه داد.

سفیان از مطرف و او از شعبی و شعبی از بر جحیفه روایت می‌کند که من از حضرت علی رضی الله عنه پرسیدم که آیا به شما چیزی علاوه از قرآن هم، مستقیماً از رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده است؟ (دیگران بی‌اطلاع از آن باشند)[۸۸] فرمود: «قسم به ذاتی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید نزد من چیزی نیست مگر اینکه الله همان فهمی را که برای فهم قرآن به کسی می‌بخشد به من داده پذیرفته شد و با پرده تقدس پوشانیده شد.

از باورهای این فرقه است که تعیین ائمه و خلفای رسول الله از طرف الله تعالی صورت می‌گیرد و مانند پیغمبران، معصوم هستند؛ اطاعتشان بر تمام مسلمین فرض است؛ مرتبه شان با مرتبه رسول الله یکسان و مساوی است؛ برتر و بالاتر از دیگر انبیای کرام هستند؛ حجت الله بر خلق خدا؛ امکان ندارد که مرتکب گناه شوند؛ اتمام حجت خداوندی بدون معرفت امام، امکان پذیر نیست؛ با پرجایی دنیا به وجود امام بستگی دارد؛ معرفت امام، شرط ایمان است؛ اطاعت از امام، مانند اطاعت انبیا است؛ ائمه اختیار دارند حلالی را حرام و حرامی را حلال کنند؛ برای اینکه مانند پیغمبران معصوم هستند؛ گوویده ائمه معصوم، جتنی است اگر چه آن شخص، ظالم، فاسق و فاجر باشد؛ رتبه ائمه مساوی با رسول الله و بلندتر از تمام مخلوقات است؛ اعمال مخلوقات شبانه روز در دو وقت، به انمه ارائه می‌شود؛ فرشتگان روز و شب به حضور ائمه می‌آیند؛ هر شب جمعه، شب معراجشان است؛ در لیله القدر هر سال، از جانب الله، کتاب به آنان نازل می‌شود؛ مرگ و زندگی به دست قدرت آنهاست؛ آنها مالک دنیا و آخرت هستند؛ به هر کس هر قدر که بخواهند می‌دهند.[۹۲]

در «کتاب الکافی» این هم آمده است:

«حسن بن عباس المعروفی به امام علی رضا نامه نوشت: جانم فدایت! شما بفرمایید که فرق بین رسول، نبی و امام چیست؟ او نوشت یا پاسخ داد: فرق در میان رسول، نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل پیش او می‌آید، رسول او را می‌بیند، حرفش را می‌شنود، نزد او وحی می‌آورد، گاهی او را در خواب می‌بیند، چنانکه ابراهیم u دیده بود و نبی بسا اوقات حرفش را می‌شنود و گاهی هم می‌بیند، و امام شخصی است که سخن فرشته را می‌شنود اما او را نمی‌بیند».[۹۳]

علامه ابن خلدون با دیانتداری مورخانه با بررسی علمی می‌نویسد:

«نزد شیعیان، «امامت» از نیازهای مردمی نیست که مسئولیت آن به بصیرت و آگاهی امت سپرده شود و (امام) صاحب اختیار، شخص برگزیده مسلمین باشد بلکه امامت نزد آنها رکنی از دین و ستونی است و او را از مرتبه بشریت و عبدیت گذرانده و به منزل و مقام «ما فوق البشر» همانجایی که تعلیمات رسول الله صلی الله علیه و سلم برای همیشه آن را از بین برده بود رسانیده است.

از صحیح ترین روایات، احادیث و سیرت مطهره رسول الله صلی الله علیه و سلم به ثبوت رسیده که هیچ نوع امتیازی را برای ذات خود نمی‌پسندیدند و نه این را که مردم در مدح و تعریفشان آن چنانکه امتهای گذشته در حق انبیای خود روا

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه

در هشتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری

دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی

اشاره:

به مناسبت شهادت مظلومانه حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه در هشتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری، مقاله‌ای را از کتاب ارزشمند دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی بنام خلفای راشدین از خلافت تا شهادت برگزیده‌ایم که انشاءالله مورد پسند قرار خواهد گرفت.

خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه حدود دوازده سال ادامه داشت، از ابتدای سال ۲٤ هـ شروع و در پایان سال ۳۵ هجری پایان یافت.

امام زُهری می‌گوید: عثمان بن عفان مدت دوازده سال پیشوای مسلمانان بود، و در شش سال اول خلافتش اکثریت قاطع مردم از او گلایه و شکایه‌ای نداشتند، و در میان مردم قریش محبوبیتش از عمر بن خطاب رضی الله عنه بیشتر بود. زیرا عمر بن خطاب گاهی بر آنان سخت می‌گرفت. اما عثمان در برابر آنها از خود نرمش نشان می‌داد، و حقوق خویشاوندی آنان را پاس می‌داشت، و پس از آن شش سال بود که کم‌کم اعتراضات و مخالفت‌ها و فتنه‌گری‌ها آغاز گردید!

سرآغاز فتنه و آشوب بزرگ

در سال سی‌ام هجری و هفت سال پس از آغاز خلافت عثمان بن عفان بود که آشوب و بلا سر برآورد، و جامعه دچار بی‌سر و سامانی گردید و دامنه اختلاف و تفرقه گسترش یافت و دشمنان اسلام مخفیانه در بصره و کوفه و مصر سازماندهی شدند، و فعالیت‌های خویش را آغاز نمودند.

آنان به وسیله تبلیغات خویش بر روی مردم عوام و افراد ناآگاه و کم‌خرد مسلمانان اثر گذاشتند و در مصر و کوفه و بصره از آنان دسته‌های بسیاری پدید آوردند، و همه توان و امکانات خود را برای گسترش دامنهٔ تفرقه و اشاعه دروغ و افتراء به کار گرفتند، تا در نهایت به محاصره منزل عثمان بن عفان در مدینه در دوازدهمین سال خدمت او انجامید!

در پی آن بود که به بدترین و زشت‌ترین جنایت در تاریخ اسلام دست زدند و سومین خلیفه از خلفای راشدین را به صورتی بسیار ناجوانمردانه به قتل رساندند. از طرف دیگر فتنه و آشوب‌طلبی در میان مسلمانان ریشه دوانید و در میان آنان اختلافات مذهبی و سیاسی و دینی فراگیر شد. پس از به شهادت رسیدن عثمان بن عفان در مورد خلیفه و امامی واحد اجماع و اتفاق نظر پیدا نکردند و (چنانچه به قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اعتقاد و عمل متوسل نشوند) تا قیامت هم اتحاد و اتفاق پیدا نخواهند کرد.

تاریخ‌نگاران مسلمان بخش دوم از خلافت حضرت عثمان را یعنی از سال ۳۰ تا ۳۵ را سال‌های پیدایش و رشد آشوب و فتنه‌گری نامیده‌اند که در نهایت به شهادت حضرت عثمان انجامید!

تاریخ‌نویسان گزارش‌های مربوط به آن فتنه‌ها و آشوب‌ها را نوشته‌اند، و از ثبت و نوشتن پیامدهای آن مانند: جنگ میان حضرت علی بن ابیطالب و طلحه و زبیر در بصره، و جنگ صفین میان حضرت علی و معاویه و به دنبال آن شورش خوارج و شهادت حضرت علی غفلت نکرده‌اند!

اخبار و روایات مربوط به آن رویدادها را به تفصیل نوشته و گاهی روایت‌های تکراری و متضاد و متفاوت همراه با منابع و سندهای صحیح و ناصحیح آورده و گفته‌های باطل و دروغ و غیرقابل قبول بسیاری را در کتاب‌های خود گنجانیده، و معجونی عجیب و غریب از راست و دروغ و حق و باطل را باهم درآمیخته‌اند!

همه مورخینی مانند: ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری»، سیف بن عمر در کتاب «الجمل» خلیفه بن خیاط در کتاب «الطبقات الکبری»، نصر بن مزاحم در کتاب «صفین» همچنین محمدبن اسحاق و بلاذری، در مورد آن فتنه و آشوبها سخن گفته و حوادث آن را نقل کرده‌اند!

بیش از همه آنها امام المورخین محمد بن جریر طبری، از طریق روایت‌های همراه با اسناد رویداد‌ها، آن آشوب و فتنه‌ها را در کتاب «تاریخ الأمم و الملوک» آورده و مورخین مسلمان دیگری مانند: ابن اثیر در «الکامل» و ابن کثیر در «البدایه والنهایه» و ابن الجوزی در «المنتظم» و ذهبی در «تاریخ اسلام» و ابن خلدون در تاریخ خود، از کتاب تاریخ امام ابن جریر طبری استفاده کرده‌اند!

برخی از مورخین در مورد رویدادهای آن فتنه و آشوب کتابی جداگانه نوشته‌اند که می‌توان از کتابهای «العواصم من القواصم» نوشته ابن العربی مالکی، که محب‌الدین خطیب کار تحقیق و بررسی آن را انجام داده. و همچنین می‌توان از کتاب «التمهید و البیات فی مقتل الشهید عثمان» نوشته قاضی محمد الاشعری، نام برد.

بسیاری از نویسندگان معاصر نیز در مورد آن حوادث اظهار نظر نموده اند، که نظرات ایشان گاهی غرض‌آلود و تحت تأثیر القائات دشمنان بوده است، مانند کتاب «الفتنه الکبری» نوشته طه حسین! عده‌ای برای مراعات حق و انصاف تلاش کرده‌اند، اما تحت تأثیر روایت‌های نادرست موجود در کتاب‌های تاریخ گذشته قرار گرفته و به شیوه‌ای غیر شایسته در مورد اصحاب رسول خدا سخن گفته‌اند: مانند استاد سعید الأفغانی در کتاب «عائشه و السیاسه».

بعضی دیگر از ایشان خلاصه‌ای از گفته‌های برخی از گذشتگان را گردآوری کرده‌اند مانند: استاد احمد راتب عرموش در کتاب «الفتنه و وقعه الجمل» که روایات نقل شده توسط مورخ مشهور «سیف بن عمر ضبی تمیمی» را در ارتباط با بلوای قتل عثمان و واقعه جمل را از کتاب تاریخ طبری بیرون آورده است! استاد عرموش در رابطه با نقل مطالب دقت و امانت را مراعات کرده و به صورتی شایسته و امانتدارانه اخباری که سیف عمر در رابطه با آن حوادث آورده نقل نموده و در کتاب او در این رابطه از بهترین کتابهای شمره می‌شود.

عده‌ای دیگر از ایشان تحقیقات و نوشته‌های خود را به حادثه‌ی فتنه و آشوب علیه عثمان بن عفان و جمع‌آوری اخبار و روایت‌ها و دلالت‌های آنها اختصاص داده‌اند! از این نمونه نویسنده‌ها می‌توان از استاد محمد صادق عُرجون رحمه‌الله در کتاب «عثمان بن عفان الخلیفه المفترى علیه» نام برد!

من بر این باورم که کتاب او در مورد حضرت عثمان عمیق‌ترین، دقیق‌ترین و بهترین کتاب در دفاع از این شخصیت مظلوم است.

من به همه مسلمانان اهل انصاف و تمام کسانی که می‌خواهند در مورد ماجرای آشوب علیه حضرت عثمان تحقیق نمایند، سفارش می‌کنم کتاب استاد عُرجون مطالعه نمایند و از تحقیقات منصفانه آن استفاده کنند!

در این بخش تاریخی به آوردن برخی از روایت‌های صحیحی که امام مورخین طبری از سیف بن عمر ضبی و دیگر اخبار و روایت‌ها صحیحی که از نظر زمانی ترتیب داده به صورت خلاصه اکتفاء می‌نماییم و رویدادها را از ابتدای آشوب علیه عثمان در سال ۳۰ هجری یعنی در هفتمین سال خلافت او تا پایان رویداد در سال ۳۵ هجری یعنی سال شهادت او پیگیری می‌نماییم!

رویدادها را به طور خلاصه با هدف ارایه تصویری روشن برای مشاهده خواننده مسلمان و محقق و جویای حقیقت که می‌خواهند با واقعیت شورش و بلوایی که در عصر حضرت عثمان پیش آمد آشنا گردد، می‌آوریم!

اما کسانی که می‌خواهند با تفصیل بیشتری با این مرحله آشنایی پیدا کنند و صبر و تحمل تحقیقات و ریزه‌کاری‌های گسترده را دارند و می‌خواهند حقیقت را از زیر آوار روایات متناقض تاریخی بیرون بکشند! بهتر آن است به منابع خام و اولیه تاریخی مانند: تاریخ طبری، ابن جوزی، ابن عساکر، ابن خلدون و ابن کثیر مراجعه کنند!!

سیر زمانی حوادث آشوب بزرگ

رویدادهای مربوط به آشوب بزرگ در سال ۳۰ هجری یعنی از هفتمین سال خلافت حضرت عثمان آغاز گردید، اولین جرقه آن آتش در شهر کوفه انجام گرفت، شهری که در سرآغاز تاریخ مسلمانان مرکز فتنه و آشوب‌گری به شمار می‌آمد!

زمانی که حضرت عثمان زمام امور خلافت را در دست گرفت مغیره بن شعبه استاندار کوفه بود، حضرت عثمان طی حکمی او را از کار برکنار و صحابی بزرگوار سعدبن ابی وقاص را جانشین او نمود، و سعد بن ابی‌وقاص یک سال و نیم والی کوفه بود.

پس از آن یعنی در سال ۲۵ هجری حضرت عثمان، ولید بن عقبه بن معیط را که صحابی گرانقدر و مجاهد صادقی به شمار می‌آمد که در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهم استاندار بوده، جانشین سعد بن ابی‌وقاص نمود.

ولید بن عقبه مدت پنج سال والی کوفه بود، و در طول آن مدت محبوبیت بسیاری را در میان مردم کسب نمود، زیرا او از یک طرف انسانی بردبار و اهل تسامح و از طرف دیگر در موقع مناسب بسیار قاطع بود، هیچگاه در محل کار و منزل خود را بر روی مردم نمی‌بست و با گشاده‌رویی به حل و فصل مشکلات مردم می‌پرداخت!

در آن هنگام بود که آتش فتنه در شهر کوفه شعله‌ور شده، و آدم‌های هرزه و خبیث و ماجراجو و شورشی برای بهره‌برداری از فتنه‌های شوم خود تخم اختلاف و تباهی را در زمین زندگی اجتماعی پاشیدند و از تعدادی از جوانان هرزه و فاسد و کینه‌توز که مخفیانه با هم در ارتباط و هماهنگی‌های لازم را به عمل آورده بودند سوء استفاده می‌کردند!

در یکی از شب‌های سال سی‌ام هجری گروهی از جوانان دزد و راهزن از جمله: موَرّع بن موَرّع اسدی، زهیر بن جندب ازدی، شبیل بن ابی‌أزدی به منزل «ابن الحیمان خزاعی» یورش بردند! او در برابرشان به مقاومت پرداخت، ولی آنان او را به قتل رساندند!

صحابی بزرگوار «ابوشریح خزاعی» با ابن الحیمان همسایه بود، و سر و صدای دزدان را که با ابن الحیمان درگیر بودند شنید و شاهد بود که چگونه او را به قتل رساندند! او و پسرش نزد والی شهر یعنی ولید بن عقبه رفتند و آنچه را که شنیده و دیده بودند، شهادت دادند.

دستور بازداشت و زندانی آن دزدان و هرزگان صادر شد و آنها را دستگیر و زندانی نمودند، ولید در مورد چگونگی برخورد با آنان نامه‌ای را برای حضرت عثمان ارسال کرده و کسب تکیف نمود، حضرت عثمان دستور اعدام آنها را صادر کرد و ولید نیز آنها را در جلو قصر خویش اراده و قاطعیت حضرت عثمان و ولید را به خاطر اعدام آن قاتلان و دزدان ضمن اشعاری ستود!

لأتأکلوا ابداً جیرانکم سرفاً
اهل الزعارة فی ملک ابن عفّان
اَنّ ابن عفّان الّذی جرّبتم
فطم اللصوص بمحکم القرآن
مازال یعمل بالکتاب مهیمناً
فی کلّ عنق منهم و بنان

«از این به بعد آدم‌های هرزه و متجاوز در مملکت عثمان بن عفان همسایگان شما را مورد تعرض قرار نخواهند داد، عثمان همان کسی است که او را تجربه کرده‌اید! که با احکام استوار قرآن دست و دهان دزدها را بسته و همچنان با قوت و تسلط خود ایشان را در محاصره گرفته است.»

پس از آنکه ولید حُکم خداوند را در مورد آن دزدان و متجاوزان اجرا نمود و آنان را اعدام کرد، خانواده‌های آنها بر او خشم گرفتند و به تحریک قبیله و عشیره خویش علیه او پرداختند و برای گرفتن انتقام از ولید به دنبال فرصت مناسبی می‌گشتند.

همچنان که گفته شد: ولید در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه والی منطقه «الجزیره» که در میان دو رود دجله و فرات در بخش شمالی عراق واقع بود. در این منطقه تعدادی از مسیحیان عرب بنی تغلب زندگی می‌کردند که عده‌ای از آنها نزد او مسلمان شده بودند! یکی از کسانی که مسلمان شده از بزرگان آن طایفه به نام ابوزبید بود، که میان او و ولید بن عقبه دوستی و محبت بسیاری وجود داشت!

پس از آنکه عثمان بن عفان، ولید بن عقبه را از استانداری الجزیره به کوفه فرستاد، ابوزبید گاهی برای دیدار ولید به شهر کوفه می‌رفت.

در یکی از این سفرها ابوزبید برای دیدار با ولید به منزل او رفته بود، آن سه خانواده که فرزندان آنها اعدام شده بود - یعنی ابومورّع و ابوزهیر و ابوشبیل - از آمدن او مطلع شدند.

آنها نزد برخی از شخصیت‌های شهر کوفه رفته و به آنان گفتند: ولید بن عقبه والی شهر همراه با دوستش ابوزبید در منزل او به شرابخواری مشغول هستند!؟

تعدادی از آنها برای آگاهی از موضوع همراه آنها در حالی به طرف خانه ولید آمدند، که او با دوستش ابوزبید با هم داشتند صحبت می‌کردند!

ولید وقتی دید چند نفر وارد منزل او شده‌اند، چیزی را که جلو دست او قرار داشت زیر تختی پنهان نمود، آنان نیز که از گوشه پنجره نگاه می‌کردند، گمان بردند که آنچه را ولید مخفی کرده در واقع شراب بوده است!؟

آنان داخل منزل شدند، و بلافاصله یکی از آنها به طرف تخت نزدیک ولید رفت تا به گمان خود شرابی را که او پنهان کرده بود، به آنها نشان دهد! وقتی آن را بیرون آورد متوجه شدند که چند خوشه انگور است که داخل سینی کوچکی قرار دارند!؟

زیرا ولید وقتی آمدن آنان را احساس کرد به خاطر کم بودن آن، شرم نمود که همچنان جلو دست آنها باقی بماند، و در حالی که انگوری باقی نمانده بود تا برای آنها بیاورد! اما آن کینه‌توزان شایع کردند که او ظرف شراب را از آنها پنهان کرده است!

اما آن چند نفر شخصیت شناخته شده، کینه‌توزان را به سختی مورد ملامت قرار دادند و از ولید غدرخواهی کرده و گفتند: آنان مردمی فتنه‌گر و دروغگو هستند، و از اجرای حکم الهی در مورد فرزندانشان ناراحت می‌باشند، به همین خاطر در مورد تو اقدام به شایعه‌پراکنی می‌کنند!

«ولید بن عقبه در ارتباط با این موضوع اقدامی ننمود و راه صبر و تحمل را در پیش گرفت و حضرت عثمان بن عفان را در جریان قرار نداد، و با صبر و بردباری خود از آنها درگذشت!![۱]»

حقد و کینه آنان بر ولید بیشتر شد، یکی از آنان به نام (جندب ازدی، ابوزهیر) همراه با تعدادی دیگر از آن کینه‌توزان نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفتند و به او گفتند: ولیدبن عقبه والی آنها در منزل شرابخواری می‌کند!؟

ابن مسعود در پاسخ به آنان گفت: هر کس در پنهانی کاری را انجام دهد، ما اجازه تجسس در احوال شخصی او را نداریم و از حرمت او را زیر پا نمی‌گذاریم!؟

وقتی که ولید از شیوه پاسخ ابن مسعود به آن کینه‌توزان اطلاع پیدا کرد، او را مورد ملامت قرار داد و گفت: چرا به آن دشمنان کینه‌توز اینگونه پاسخ دادی!؟ من چه کار خلافی کرده‌ام که آن را پنهان کنم؟ این پاسخی است که در مورد متهمی سابقه‌دار داده می‌شود! و من الحمدلله به هیچوجه اهل شرابخواری نبوده و نیستم!

به هر صورت در این رابطه میان ولید و ابن مسعود صحبت و گفتگوی دوستانه‌ای انجام گرفت و سوء تفاهم بر طرف گردید.

آن ادعای کینه‌توز همچنان در کوفه به شایعه‌پراکنی‌های خود در مورد شرابخواری ولید ادامه دادند و علیه او طرح و توطئه می‌چیدند، و هر روز آدم‌های هرزه و فاسد و مخالف را که توسط ولید مورد مجازات قرار می‌گرفتند را، بیشتر به دور و بر خود جمع می‌کردند.

روزی آدم جادوگری را نزد ولید آوردند، ولید در مورد حکم مجازات جادوگر از ابن مسعود سؤال کرد، ابن مسعود گفت: از کجا می‌دانید او جادوگر است؟

از جادوگر پرسیدند: چه کارهای ساحرانه‌ای را انجام می‌دهی؟

گفت: می‌توانم وارد دهان الاغی شوم و از عقب آن بیرون بیایم!؟

ابن مسعود به ولید گفت: مجازات او اعدام است!

عده‌ای جلو منزل ولید تجمع نمودند که در میان آنها فرد کینه‌توزی به نام جندب ازدی وجود داشت!

او برای ایجاد آشوب و بلوا فرصت را مناسب دید، و بدون اجازه ولید و صدور حکم قطعی به سرعت طرف جادوگر رفت و او را به قتل رسانید!

ولید و ابن مسعود کار او را اقدامی علیه اختیارات حکومتی تلقی نموده و به همین خاطر حکم زندانی شدن او را صادر نمودند. زیرا اقامه حدود شرعی جزو اختیارات مردم عادی نیست بلکه جزو اختیارات امام و مسئولین امور مربوطه می‌باشد.

در مورد نوع اقدام علیه جندب، ولید نامه‌ای برای حضرت عثمان نوشت، حضرت عثمان دستور داد او را تعزیر کنند و پس از پایان تعزیر او را آزاد نمایند! و از مردم خواست بر پایه عمل خویش اقدام نکنند و بدون اجازه اولیای امور حدود الهی را به اجرا نگذارند.

جندب و گروه هواداران او بر دامنه کینه‌توزی و توطئه‌گری خود علیه ولید افزودند![۲]

برخی از شورشیان که کینه علیه ولید را بر دل داشتند، برای ملاقات با حضرت عثمان به سوی مدینه حرکت کردند، که جندب ازدی نیز آنان را همراهی می‌کرد، و از حضرت عثمان خواستند به سبب آنکه مردم از ولید آزرده‌اند، او را از استانداری کوفه برکنار کند! حضرت عثمان چندان آنان را تحویل نگرفت و خطاب به آنها گفت: شما دارید بر اساس ظن و گمان عمل و اقدام می‌کنید و چنین چیزی از نظر اسلام پذیرفتنی نیست، از طرفی بدون اجازه از کوفه خارج شده‌اید![۳]

وقتی که به کوفه بازگشتند، حقد و کینه آنها نسبت به ولید و حضرت عثمان بیشتر گردید!

باند توطئه‌گران کوفه

آن دسته از کینه‌توزان به همراهی تمامی آشوب‌طلبان، و کسانی که زندان رفته و آزاد شده بودند مجازات‌شده‌ها و مخالفان دست به دست هم داده و باندی را برای شورش عصیان و براندازی دولت اسلامی تشکیل دادند و به دامنه شایعه‌پراکنی و دروغ‌پردازی علیه ولید و حضرت عثمان افزودند.

آنان گام شیطانی بلندتری را برداشتند، به این صورت که از طریق توطئه‌ای زشت و خیبثانه - که طبری آن را به تفصیل نقل کرده - مهر حکومتی ولید بن مغیره را دزدیدند! و عده‌ای از آنان همراه با آن مهر به مدینه رفتند، تا علیه او به جرم شُرب خمر شهادت دهند!

وقتی ولید از گم شدن مهر و رفتن آنها به مدینه باخبر شد، متوجه گردید که توطئه خطرناکی را برای او تدراک دیده‌اند! و بلافاصله راه مدینه رادر پیش گرفت، تا قبل از آنان یا همزمان با آنها وارد مدینه شود، اما آنها زودتر از او وارد مدینه شده بودند!

غوغاسالاران و توطئه‌گران به رهبری ابومورّع اسدی و ابوزینب ازدی - که ولید پسران آنها را به جرم قتل و سرقت اعدام کرده بودند - به ملاقات حضرت عثمان رفتند و به شرابخواری ولید بن عقبه شهادت دادند.

حضرت عثمان خطاب به آنان گفت: چه چیزی را از او مشاهده کرده‌اید!؟

آن دو به دروغ شهادت دادند و گفتند که: ما وارد منزل ولید شدیم و او را مست مشاهده کردیم و داشت شراب باز می‌آورد!؟ و محاسبتش را با آن آلوده کرده بود!؟

بدین ترتیب در مورد شرب خمر ولید دو نفر به دروغ گواهی دادند، در حالی که حکم مجازات شرب خمر از طریق شهادت دو نفر ثابت می‌شود!

وقتی ولید به ملاقات عثمان بن عفان رفت، به خداوند سوگند یاد کرد که هیچگاه شراب نوشیده و شهادت آن دو نفر که از توطئه‌گران و دشمنان کینه‌توز هستند دروغ محض است!

حضرت عثمان بن عفان به او گفت: هر بر اساس معیارهای موجود عمل می‌کنیم و بر پایه شهادت شهود حکم که را اجرا می‌نماییم، کسی که به دروغ چیزی را گواهی دهد و به دیگران ستم ورزد، آتش جهنم را برای خود مهیا کرده است، و خداوند از او انتقام می‌گیرد و مظلوم را مورد حمایت خویش قرار می‌دهد و بهترین پاداش را به او عطا می‌فرماید.

برادر - لازم به تذکر است که ولید و عثمان بن عفان با هم برادر شیری بوده‌اند - چاره‌ای نیست، حد شرعی شرابخواری را بر تو اجرا می‌نماییم، اما بردبار باش!

پس از آن حضرت عثمان دستور داد حد شرعی شرب خمر را - هر چند دو نفر به دروغ آن را گواهی کرده بودند - اجرا کنند!

سپس متوجه شد که مصلحت در این است که او را از استانداری کوفه برکنار کند، و به پنج سال کار او در منطقه پایان دهد! و سعیدبن عاص را بلافاصله بر جای او گمارد. این عزل و نصب در سال سی‌ام هجری روی داد.[٤]

غوغاسالاران تهمت‌گر و کینه‌توز پس از آن شهادت دروغ علیه ولید، برای ادامه توطئه‌گری علیه والی جدید به کوفه بازگشتند!

پس از آنکه سعید بن عاص به کوفه رسید، در جمع مردم به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

«سوگند به خداوند علیرغم ناخشنودیم مرا به میان شما فرستاده‌اند! اما زمانی که عثمان برای قبول این مسئولیت به من امر فرمود، به غیر از اطاعت چاره دیگر نداشتم! به شما

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

هشدار می‌دهم که دیو فتنه‌گری و غوغاسالاری در میانتان سر بر آورده، اما به خداوند سوگند یاد می‌کنم که به سختی با آن به رویارویی خواهم پرداخت تا آن را سرکوب کنم یا آنان بر من چیره شوند! اما من امروز تنها اختیار خویش را در دست دارم![٥]

پس از آن سعید بن عاص در مورد اوضاع و احوال کوفه اطلاعات لازم را کسب کرد و با گرایش‌ها و گروه‌های مختلف آشنایی پیدا نمود و به ریشه‌دار بودن فتنه و دست داشتن عده‌ای از شورشیان ماجراجو و کینه‌توز و دشمنان دین در توطئه‌گری و فریبکاری و فتنه‌گری پی برد و متوجه شد که عامه مردم عادی از غوغاگران و آدم‌های جاهل و نادان دنباله‌روی می‌نمایند!

پس از مدتی سعید ضمن گزارشی کتبی حضرت عثمان را از اوضاع نابسامان و غیرعادی کوفه باخبر نمود! در نامه او آمده بود:

«اوضاع و احوال اجتماعی مردم کوفه بسیار نابسامان و متشنج است. و آدم‌های محترم و با کرامت و باسابقه خدمت و دیانت منزوی گردیده‌اند! زمام اوضاع در دست ماجراجویان مزدور و مردم جاهل و ساده عربی است و متأسفانه امروز، وضع به گونه‌ای درآمده که برای اهل دین و شرف هیچگونه احترامی قایل نمی‌شوند!؟»

عثمان بن عفان رضی الله عنه نامه‌ای را برای سعید نوشت و از او خواست که همه سعی و تلاش خود را برای سر و سامان دادن به اوضاع و احوال اجتماعی و ترویج ارزشهای دینی و جهادی و حرمت نهادن به دانش و درستکاری و جهاد و در اولویت قرار دادن این امور بر دیگر امور به کار گیرد!

حضرت عثمان از جمله در نامه‌اش آورده است:

«افراد خوشنام و باسابقه را گرامی بدار! آنانی که ممالک بسیاری را با جهاد و مقاومت خود فتح کرده‌اند، و آنانی را که پس از فتح آن ممالک وارد آن گردیده‌اند تابع آن پیشگامان و مجاهدان بگردان! مگر آنکه آن پیشگامان راه تن‌پروری و حق‌ناپذیری و ترک جهاد را در پیش گرفته باشند! و آنهایی که پس از ایشان آمده‌اند، راه جهاد را در پیش گرفته باشند!

به هر انسانی در جای خود حرمت بگذار! و حق هر یک را آنگونه که شایسته است به آنان عطا کن! زیرا به وسیله شناخت صحیح مردم است که عدالت و دادگری در بین آنها تحقق پیدا می‌کند!

سعید توجهات عثمان بن عفان را به کار بست و مجاهدینی مانند قعقاع‌بن عمر تمیمی را که در جنگ «قادسیه» مشارکت داشته بودند، فراخواند و خطاب به آنها گفت: شما بزرگان و پیشگامانی هستید که مردم پشت سر شما قرار می‌گیرند، و سر و صورت همیشه مظهر و نماد جسم و پیکرند، از شما می‌خواهم که مرا به درستی از نیاز نیازمندانی که پشت سر شمایند مطلع کنید و از سهل‌انگاری سهل‌انگاران باخبر نمایید.[٦]»

سعید اقدام به تشکیل هیئتی مجلس مانند متشکل از اهل حل و عقد کوفه نمود که در آن اهل علم و اصحاب و مجاهدین و اهل دین وتقوا و قاریان قرآن و اهل فضل وجود داشتند، او آن مجلس را طرف مشورت خود نمود و جزو اطرافیان خویش گردانید!

اما این اقدامات سعید به هیچوجه باب طبع آن کینه‌توزان و آدم‌های جاهل و نادان نبود، بلافاصله علیه سعید به شایعه و دروغ‌پراکنی و تهمت پرداختند و او را به گمراهی متهم کردند عده‌ای از آدم‌های کم‌خرد و ساده‌اندیش به دروغ‌های آنان باور کرده و از آنها جانب‌داری می‌کردند!

سعیدبن عاص گزارش اقدامات خود را برای خلیفه مسلمانان عثمان بن عفان فرستاد، حضرت عثمان نیز برای بررسی اوضاع کوفه صاحبنظران و بزرگان اصحاب را به نشستی فراخواند و آنان را در جریان اقدامات سعید بن عاص و ریشه دوانیدن فتنه و فتنه‌انگیزان و تلاش‌های توطئه‌آمیز کینه‌توزان برای شایعه‌پراکنی پرداخت!

آنان خطاب به حضرت عثمان گفتند: توجهات تو و اقدامات او بجا و حکیمانه بوده‌اند، و به هیچوجه در برابر فتنه‌گران کوتاه نیایید! آنها را بر مردم مقدم مدارید! و آنان را به کارهایی که شایستگی آن را ندارند مگماریید! زیرا اگر زمام امور در اختیار نااهلان قرار گیرد، نه اینکه آن امور را به درستی انجام نمی‌دهند بلکه آنها را دچار بی‌سر و سامانی می‌نمایند!

«عثمان بن عفان به مجلس مشورتی بزرگان مدینه فرمودند: عده‌ای برای ایجاد آشوب و بلوا تلاش می‌کنند، خود را برای مقابله با آن آماده کنید! و به حق متمسک شوید! من گزارش‌های مربوط به تحرکات آنان را بلافاصله به اطلاع شما می‌رسانم![۷]»

آدم‌های هرزه و اعراب جاهل و بی‌خرد از گماشته شدن انسان‌های شریف و خوش سابقه و اهل علم و جهاد و تقوا در مجالس و پست‌های اداری و اجتماعی خشمگین شده و به خاطر آن اقدام به عیبجویی و شایعه‌پراکنی در مورد مسئولین امور پرداختند، زیرا آن اختیارات را نوعی ستم و تبعیض به شمار می‌آوردند!

کینه‌توزان توطئه‌گر و ماجراجویان و مخالفان، آن اقدام‌ها را برای حق و کینه‌توزی بیشتر علیه خلیفه‌ی مسلمانان و اولیای امور و عدم اطاعت از تصمیمات و دستورات سعیدبن عاص و ترویج شایعات علیه او در میان مردم، بهانه قرار دادند.

اکثریت مردم کوفه پذیرای دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌گری‌های آن کینه‌توزان نبودند، آنان مدتی راه سکوت را در پیش گرفتند، اما همچنان در پی توطئه‌گری و آشوب‌طلبی بودند و به دنبال فرصت مناسبی می‌گشتند! و به خاطر مخالفت مردم راه پنهانکاری را در پیش گرفتند! و با غوغاسالاران و جاهلان عرب و زندان‌رفته‌ها و مجازات‌شده‌ها مخفیانه ارتباط پیدا کردند!

مثلث توطئه

دشمنان کینه‌توز اسلام، اعم از یهود و مسیحیان و مجوسیان مرتب علیه اسلام و مسلمانان توطئه‌چینی می‌کردند و علیه خلیفه و اولیای امور به دروغ و تهمت‌پراکنی می‌پرداختند! و از اشتباهات اندک آنها برای تحریک مردم علیه آنان حداکثر استفاده می‌کنم کتاب استاد عُرجون مطالعه نمایند و از تحقیقات منصفانه آن استفاده کنند!

در این بخش تاریخی به آوردن برخی از روایت‌های صحیحی که امام مورخین طبری از سیف بن عمر ضبی و دیگر اخبار و روایت‌ها صحیحی که از نظر زمانی ترتیب داده به صورت خلاصه اکتفاء می‌نماییم و رویدادها را از ابتدای آشوب علیه عثمان در سال ۳۰ هجری یعنی در هفتمین سال خلافت او تا پایان رویداد در سال ۳۵ هجری یعنی سال شهادت او پیگیری می‌نماییم!

رویدادها را به طور خلاصه با هدف ارایه تصویری روشن برای مشاهده خواننده مسلمان و محقق و جویای حقیقت که می‌خواهند با واقعیت شورش و بلوایی که در عصر حضرت عثمان پیش آمد آشنا گردد، می‌آوریم!

اما کسانی که می‌خواهند با تفصیل بیشتری با این مرحله آشنایی پیدا کنند و صبر و تحمل تحقیقات و ریزه‌کاری‌های گسترده را دارند و می‌خواهند حقیقت را از زیر آوار روایات متناقض تاریخی بیرون بکشند! بهتر آن است به منابع خام و اولیه تاریخی مانند: تاریخ طبری، ابن جوزی، ابن عساکر، ابن خلدون و ابن کثیر مراجعه کنند!!

سیر زمانی حوادث آشوب بزرگ

رویدادهای مربوط به آشوب بزرگ در سال ۳۰ هجری یعنی از هفتمین سال خلافت حضرت عثمان آغاز گردید، اولین جرقه آن آتش در شهر کوفه انجام گرفت، شهری که در سرآغاز تاریخ مسلمانان مرکز فتنه و آشوب‌گری به شمار می‌آمد!

زمانی که حضرت عثمان زمام امور خلافت را در دست گرفت مغیره بن شعبه استاندار کوفه بود، حضرت عثمان طی حکمی او را از کار برکنار و صحابی بزرگوار سعدبن ابی وقاص را جانشین او نمود، و سعد بن ابی‌وقاص یک سال و نیم والی کوفه بود.

پس از آن یعنی در سال ۲۵ هجری حضرت عثمان، ولید بن عقبه بن معیط را که صحابی گرانقدر و مجاهد صادقی به شمار می‌آمد که در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهم استاندار بوده، جانشین سعد بن ابی‌وقاص نمود.

ولید بن عقبه مدت پنج سال والی کوفه بود، و در طول آن مدت محبوبیت بسیاری را در میان مردم کسب نمود، زیرا او از یک طرف انسانی بردبار و اهل تسامح و از طرف دیگر در موقع مناسب بسیار قاطع بود، هیچگاه در محل کار و منزل خود را بر روی مردم نمی‌بست و با گشاده‌رویی به حل و فصل مشکلات مردم می‌پرداخت!

در آن هنگام بود که آتش فتنه در شهر کوفه شعله‌ور شده، و آدم‌های هرزه و خبیث و ماجراجو و شورشی برای بهره‌برداری از فتنه‌های شوم خود تخم اختلاف و تباهی را در زمین زندگی اجتماعی پاشیدند و از تعدادی از جوانان هرزه و فاسد و کینه‌توز که مخفیانه با هم در ارتباط و هماهنگی‌های لازم را به عمل آورده بودند سوء استفاده می‌کردند!

در یکی از شب‌های سال سی‌ام هجری گروهی از جوانان دزد و راهزن از جمله: موَرّع بن موَرّع اسدی، زهیر بن جندب ازدی، شبیل بن ابی‌أزدی به منزل «ابن الحیمان خزاعی» یورش بردند! او در برابرشان به مقاومت پرداخت، ولی آنان او را به قتل رساندند!

صحابی بزرگوار «ابوشریح خزاعی» با ابن الحیمان همسایه بود، و سر و صدای دزدان را که با ابن الحیمان درگیر بودند شنید و شاهد بود که چگونه او را به قتل رساندند! او و پسرش نزد والی شهر یعنی ولید بن عقبه رفتند و آنچه را که شنیده و دیده بودند، شهادت دادند.

دستور بازداشت و زندانی آن دزدان و هرزگان صادر شد و آنها را دستگیر و زندانی نمودند، ولید در مورد چگونگی برخورد با آنان نامه‌ای را برای حضرت عثمان ارسال کرده و کسب تکیف نمود، حضرت عثمان دستور اعدام آنها را صادر کرد و ولید نیز آنها را در جلو قصر خویش اراده و قاطعیت حضرت عثمان و ولید را به خاطر اعدام آن قاتلان و دزدان ضمن اشعاری ستود!

لاتأکلوا ابداً جیرانکم سرفاً
اهل الزعارة فی ملک ابن عفّان
اَنّ ابن عفّان الّذی جرّبتم
فطم اللصوص بمحکم القرآن
مازال یعمل بالکتاب مهیمناً
فی کلّ عنق منهم و بنان

«از این به بعد آدم‌های هرزه و متجاوز در مملکت عثمان بن عفان همسایگان شما را مورد تعرض قرار نخواهند داد، عثمان همان کسی است که او را تجربه کرده‌اید! که با احکام استوار قرآن دست و دهان دزدها را بسته و همچنان با قوت و تسلط خود ایشان را در محاصره گرفته است.»

پس از آنکه ولید حُکم خداوند را در مورد آن دزدان و متجاوزان اجرا نمود و آنان را اعدام کرد، خانواده‌های آنها بر او خشم گرفتند و به تحریک قبیله و عشیره خویش علیه او پرداختند و برای گرفتن انتقام از ولید به دنبال فرصت مناسبی می‌گشتند.

همچنان که گفته شد: ولید در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه والی منطقه «الجزیره» که در میان دو رود دجله و فرات در بخش شمالی عراق واقع بود. در این منطقه تعدادی از مسیحیان عرب بنی تغلب زندگی می‌کردند که عده‌ای از آنها نزد او مسلمان شده بودند! یکی از کسانی که مسلمان شده از بزرگان آن طایفه به نام ابوزبید بود، که میان او و ولید ب

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

معاویه در مورد آنان گزارشی را برای حضرت عثمان ارسال نمود، حضرت عثمان در پاسخ به او اجازه داد، آنها را برای اقامت در هر کجا که می‌خواهند آزاد بگذارد، زیرا تعداد اندکی بودند و خطری جدّی به شمار نمی‌آمدند!

از جمله مطالبی که معاویه در نامه‌ای به عثمان راجع به آنان نوشته بود، این بود که:

«افرادی نزد من آمدند که نه دین درستی دارند و نه خردمندی که بشود روی آن حساب کرد، اسلام را باری بر دوش خویش می‌شمارند، و اجرای عدالت را برنمی‌تابند و به هیچوجه رضایت خداوند را نمی‌جویند، برای سخن خود دلیلی می‌آورند، و همه همّ و غمشان فتنه‌جویی و چپاول اموال اهل ذمه بوده است، به راستی خداوند آنان را در بوته آزمایش سختی قرار داده و به بلای بزرگی گرفتار آمده‌اند، و در نهایت خوار و رسوایشان خواهد نمود!

به گونه‌ای نیستند که تحت تأثیر دیگران قرار گیرند، و تنها به پیوستن و هواداری دیگران ازخود راضی می‌شوند و بس! به سعیدبن عاص یادآوری کن! که به شدت مواظب آنها باشد، آنان مشتی آشوب‌طلب بیش نیستند، که بر روی دیگران تأثیر چندانی ندارند و خطری جدّی به شمار نمی‌آیند!»

معاویه قبل از اینکه آنان را آزاد کند، آنها را نزد خود فراخواند و با آنان سخن گفت: و از در اندرز و نصیحت با آنها وارد شد، از جمله به آنان گفت: «من شما را آزاد می‌گذارم هر کجا که می‌خواهید بروید، اما بدانید که سود و زیانی را برای هیچ کس به همراه ندارید، چون اهل منفعت و ضرر به شمار نمی‌آیید! و به جز عده‌ای آشوب‌طلب هیچی نیستید!

اگر می‌خواهید راه هدایت و نجات را در پیش گیرید! با مسلمانان همراه شوید! و به آنچه که دیگران از آن خوشودند، خوشود باشید، و کثرت مال و ثروت مایه غفلت و گمراهی شما نشود!

خداوند دارای قدرت و دست انتقام سختی است، برای توطئه‌گران دام خواهد نهاد! موضوعی را مطرح نکنید که خود از خلاف آنچه که به آن تظاهر می‌کنید، آگاهی دارید! بدانید! خداوند تا شما را نیازمند، رها نخواهد فرمود، و پنهانی‌هایتان را برای مردم برملا خواهد کرد! زیرا خداوند متعال می‌فرماید:
الم (۱) أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ (۲) (العنکبوت: ۱ – ۲)

«آیا مردم گمان نموده‌اند: همین که بگویند، ایمان آورده‌ایم. به حال خود رها می‌شوند و آنان آزمایش نمی‌شوند.»

آن عده آشوب‌طلب وقتی از دمشق خارج شدند، گفتند: عراق و شام را ترک کنید و برای اینکه مورد شماتت و ملامت قرار نگیرید به کوفه بازنگردید، در نهایت تصمیم گرفتند به منطقه «الجزیره» واقع در میان دو رود دجله و فرات در شمال عراق بروند!

عبدالرحمن بن خالد بن ولید استاندار الجزیره و حمص بود، وقتی از آمدن آنها باخبر شد، آنان را فرا خواند. و با سخن تندی با آنها برخورد کرد و از جمله به آنان گفت:

«ای آلت دست شده شیطان! قدومتان مبارک نباد و خوش نیامدید! شیطان سرافکنده و خوار عقب‌نشینی نمود اما شما همچنان در راه گمراهی تلاش و تکاپو می‌کنید! خداوند مرگم دهد اگر شما را تنبیه نکنم و خوار نگردانم! ای کسانی که نمی‌دانم کی هستید، عربید یا عجم؟ آنچه را که با سعید بن عاص و معاویه گفته‌اید، با من در میان نگذارید!

من پسر خالد بن ولیدم، من فرزند کسی هستم که در موارد سخت سربسته بیرون آمد، من پسر سرکوب‌کننده مرتدین هستم، سوگند به خداوند خواران خواهم گردانید!»

عبدالرحمن بن خالد بن ولید، یک ماه تمام آنان را تحت نظر قرار داد و با منتهای عزم و اراده با آنها برخورد نمود و همچون سعیدبن عاص و معاویه با ایشان به نرمی برخورد نکرد!

او هر کجا که می‌رفت آنان را همراه با خود می‌برد، و اگر در جایی برای رویارویی با دشمنان می‌رفت آنان را نیز ناچار به همراه خود می‌برد و از هر بهانه‌ای برای تحقیرشان استفاده می‌نمود!

هر گاه با سردسته آنان صعصعه بن صوحان سخن می‌گفت: او را خیانتکار می‌نامید! و به او می‌گفت: می‌دانی که هر کس از راه خیر اصلاح نشود، شر و بدی او را تنبیه و اصلاح می‌کنند! و اگر کسی با تسامح و نرمی سرراه نیاید، با تشدد و سخت‌گیری او را سر راه خواهند آورد!؟

به آنان می‌گفت: چرا در اینجا از بلبل زبانی‌هایی که در کوفه با سعید و در شام با معاویه داشتید، خبری نیست؟! چرا آنگونه که به سخنان آنها پاسخ می‌دادید جواب سخنان مرا نمی‌دهید؟!

نوع برخورد عبدالرحمن با آنان مفید واقع شد، و تندی و سخت‌گیری و قاطعیت او، آنها را محدود نموده بود، و پس از مدتی نزد او رفته و از گذشته خویش اظهار توبه و ندامت کردند!

گفتند: ما در پیشگاه خداوند توبه می‌کنیم و از او می‌خواهیم ما را مورد بخشایش خویش قرار دهد، بیش از این ما را آزار مده! خداوند تو را آزار ندهد! و از ما درگذر که امیدواریم خداوند از تو درگذرد!؟

آنان همچنان در الجزیره و نزد عبدالرحمن باقی ماندند، او تصمیم گرفت یکی از آنان را به نام اشتر نخعی نزد عثمان بن عفان بفرستد تا او را از توبه و اصلاح خود و دست برداشتن از فتنه‌گری‌های گذشته در جریان قرار دهد!

حضرت عثمان رضی الله عنه به اشتر نخعی گفت: تو و دوستانت هر کجا که می‌خواهید بروید، من شما را مورد عفو قرار دادم!

اشتر گفت: قصد داریم نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید باقی بمانیم. او انسان فاضل و باراده و قاطعی است.

آنان مدتی را در الجزیره نزد عبدالرحمن ماندند، و در ظاهر، راه توبه و اصلاح را در پیش گرفته بودند.[۱۲]»

فتنه‌جویان و آشوب‌طلبان در کوفه برای مدتی مهر سکوت بر لب نهادند، زیرا سران آنها در ماههای سال سی و سه هجری به شام نزد معاویه و سپس به نزد عبدالرحمن در «الجزیره» تبعید شده بودند.

به همین خاطر بقیه خرابکاران و فتنه‌جویان تا فرارسیدن فرصت مناسب مصلحت را در سکوت دیدند!

اما سازمان سری و باند عبدالله بن سبا در بصره به سرکردگی حکیم بن جبله، همچنان علیه اهل علم و فضل به فتنه‌گری مشغول بودند و اتهامات و ناروایی را به آنان نسبت می‌دادند!

یکی از شخصیت‌های فاضل و پرهیزگار بصره شخصی بود بنام اشیح عبدالقیس که نام دیگر او عاصربن عبدالقیس بود، او پیشوای عشیره بزرگ خویش به شمار می‌آمد، و در زمان حیات رسول خدا به نمایندگی از طرف عشیره‌اش نزد رسول خدا رفت و مسایلی را از او آموخت، رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را اینگونه مدح فرموده است:

«در تو دو صفت وجود دارند، که خداوند و پیامبر آنها را دوست می‌دارند، بردباری و آرامش»

عاصربن قیس یکی از فرماندهان نظامی در جنگ قادسیه و دیگر جنگها بود! در بصره اقامت داشت و انسان بسیار صالح و پرهیزکاری به شمار می‌آمد!

مخالفان گرد آمده در باند عبدالله بن سبأ دروغ و افتراهایی را علیه او سرهم کردند! وقتی حضرت عثمان از موضوع اطلاع یافت، او را نزد معاویه فرستاد، وقتی معاویه با او سخن گفت و مدتی او را نزد خود نگاه داشت و به برائت و صداقت او پی برد و دریافت که مخالفان و فتنه‌گران بر او تهمت بسته‌اند!

«کسی که بیشتر علیه عامر بن عبدالقیس تهمت بسته بود، خُمران بن آبان بود، او آدمی فاسد و مجرم به شمار می‌آمد و یکی از کارهایش آن بود که قبل از پایان عده با زنی ازدواج کرده بود.

وقتی حضرت عثمان از موضوع آن ازدواج نامشروع او اطلاع می‌نماید![۱۵]»

اما قعقاع بن عمرو فرمانده نظامی کوفه از وجود تشکیلات سری خبیث و خطرناک سبأیه و اینکه آن عده در واقع اعضا و اتباع عبدالله بن سبا به شمار آمده و با هدف آغاز شورش علیه خلیفه و خلع او در مسجد گرد آمده بودند، اطلاع نداشت! چنانچه اگر او در جریان آن مسایل قرار می‌داشت، به گونه‌ای دیگر به آنها نگاه می‌کرد و به سختی آنان را مجازاتشان می‌نمود!

یزیدبن قیس خانه‌نشین شد و ناچار گردید در مورد طرح قیام و فتنه‌گری و شورش علیه خلیفه تجدیدنظر نمایند!

او آدمی را فراخواند و اسبی و مقداری درهم به او داد و به او گفت: که بسیار مخفیانه نامه‌ای را که برای پیروان سبأیه کوفه که عثمان آنان را به شام و سپس الجزیره تبعید نموده و آن زمان نزد عبدالرحمن بن خالد اقامت داشته و به توبه و ندامت تظاهر نموده و حتی بزرگ ایشان اشتر نخعی – مالک بن حارث نخعی – نزد عثمان رفته و توبه و ندامت خود و دوستانش را به او اطلاع کرده، مسجد را داد و همه آنان از جمله سرکرده آنان یزیدبن قیس را بازداشت نمود.

وقتی یزید هوشیاری و سرعت عمل و قاطعیت قعقاع بن عمرو را دید، جرأت نکرد در مورد قصد خود مبنی بر خلع عثمان بن عفان چیزی بگوید و تنها این موضوع را برای قعقاع برملا نمود که قیام و اعتراض ایشان صرفاً علیه سعیدبن عاص والی کوفه است و خواستار عزل و تعیین والی دیگری بر جای او می‌باشند!

این خواست خواست مهمی نبود، زیرا پیش از آنها کسانی دیگری هم همین موضوع را مطرح نموده و به درخواست آنان توجه شده بود، قعقاع سخنان او را باور کرد و دستور داد او و همه کسانی را که در مسجد بازداشت شده بودند، آزاد کنند!

قعقاع سپس به یزید گفت: برای این مقصد به مسجد مرو! و اجازه مده افرادی شورشی و خرابکار، گرد تو جمع شوند! و در خانه خود بنشین! و هر خواسته‌ای داری آن را با حضرت عثمان بن عفان در میان بگذار! اگر حق و روا باشد آن را برآورده

اولین تحرکات باند عبدالله بن سبا

در چنان اوضاع و احوالی یزیدبن قیس سردسته باند سبأیه در کوفه در مورد مناسب بودن زمان برای قیام و شورش با پیشوای شیطان‌صفت خود عبدالله بن سبا در مصر به توافق رسیدند، و تمامی کسانی که تحت تأثیر اندیشه‌ها و تبلیغات سبأیه قرار گرفته و همچنین آدم‌های شرور و هرزه هوادار آنان، شورش خویش را آغاز کردند.

امام ابن جریر طبری در مورد اولین شورش سبأیان در سالی سی و چهار هجری می‌گوید:

«یزیدبن قیس در کوفه با هدف خلع عثمان بن عفان قیام کرد، او ابتدا به مسجد رفت و اتباع باند سبأیه که از طریق مکاتبات با سرکرده خود در ارتباط بودند، نیز به مسجد رفتند و پس از آنکه همهٔ آنها در مسجد جمع شدند، قعقاع بن عمر فرمانده نظامی کوفه از موضوع اطلاع یافت و دستور محاصره

دومین شورش سبأیان

یزیدبن قیس سرکرده سبأییان کوفه بار دیگر با اتباع و هواداران باند برانداز خود و افراد شرور و آشوب‌طلب در کوفه تماس گرفت و آنان را به تجمع در مسجد فراخواند! اشتر نخعی و همراهان نیز به آنها ملحق گردیده و آنان را به عصیان و شورش و مخالفت ترغیب نمود!

او خطاب به اعضا و هواداران باند سبأیه که در مسجد کوفه گرد هم آمده بودند، به دروغ گفت:

«اکنون من از نزد عثمان بن عفان به میان شما آمده‌ام و سعیدبن عاص را در حضور او برجای گذاشته‌ام! من خود آنجا بودم که هر دوی آنان تصمیم گرفته‌اند، بودجه این منطقه و حقوق شما را کم کنند و از دویست درهم به صد درهم کاهش دهند!»

در حالی که او دروغ می‌گفت: و از الجزیره آمده بود و عثمان و سعید بن عاص در مورد کاهش بودجه و حقوق آنها هیچگونه تصمیمی نگرفته بودند! اما اساس اهداف و برنامه‌های باند برانداز و فتنه‌گر سبأیه بر دروغ و شایعه‌پراکنی قرار گرفته بود!

اشتر آنانی را که در مسجد گرد آمده بودند، عده‌ای کودن و بی‌خرد یافت، و آنان را به سختی تحت تأثیر قرار داد. و به شدت احساساتشان را تحریک کرد و غوغا و جنجال سختی در مسجد پدید آمد!

وقتی بزرگان و اهل فضل و پرهیزکارانی مانند ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و قعقاع بن عمرو از موضوع مطلع شدند، با او وارد گفتگو شدند، اما به اندرزهای آنها توجهی ننمود و دست رد بر سینه آنان نهاد!

یزید بن قیس در میان فتنه‌گران و آشوب‌طلبان داخل و خارج مسجد فریاد زده و گفت: من برای جلوگیری از وارد شدن سعید بن عاص به کوفه از شهر خارج می‌شوم و راه را بر او می‌بندم! هر کس می‌خواهد از بازگشت سعید جلوگیری کند، و خواهان آمدن والی جدید باشد، مرا همراهی کند!

همه فتنه‌گران و آشوب‌طلبان و اتباع باند سبأیه حمایت خود را از او اعلام کردند و حدود هزار نفر با او از شهر خارج شدند![۱۶]»

وقتی اشرار و فتنه‌گران با هدف شورش و آشوبگری از مسجد خارج شدند تنها تعدادی از شخصیت‌های جاافتاده و بزرگان اهل علم و خرد باقی ماندند!

«عمروبن حریث» نائب والی بر روی منبر رفت و مسلمانان را به وحدت و برادری فراخواند و آنان را از تفرقه و پراکندگی و فتنه و آشوب‌طلبی برحذر داشت و از آنان خواست که از حمایت شورشیان سرکش دست بردارند!

قعقاع بن عمرو به او گفت: تو نمی‌توانی اینگونه با آنها مقابله کنی! زیرا جلو سیلاب را از سادگی نمی‌توان گرفت و هیچکس نمی‌تواند رود فرات را از جریان بیندازد، آنها آدم‌های هرج و مرج طلب‌اند و تنها به وسیله گردن زدن و کشتن آنان می‌توان فتنهٔ ایجاد شده را سرکوب کرد!

هر چند فتنه و خونریزی، خونریزی را به دنبال خواهد داشت، اما آنان باید بهای نمرد و شورش خود را بپردازند، صبر کن تا والی از راه برسد!

عمروبن حریث گفت: صبر می‌کنم تا سعید برسد و سپس به منزل خود رفت!

یزیدبن قیس به همراهی هزار نفر از اشرار و سبأیان شورشی به محلی به نام «جرعه» در خارج از شهر کوفه و بر سر راه مدینه رفته و مدتی را منتظر رسیدن سعید بن عاص از مدینه بودند!

پس از مدتی سعید از رسید! آنان جلو او را گرفته و گفتند: از همان راهی که آمده‌ای برگرد ما نیازی به تو نداریم و از ورود تو به شهر جلوگیری می‌کنیم و برو به عثمان بگو! ما نمی‌خواهیم کسی دیگر را به عنوان استاندار بفرستد، و از او می‌خواهیم ابوموسی اشعری را بر جای تو بنشاند!!

سعید خطاب به ایشان گفت: هزار نفر از شهر بیرون آمده‌اید، برای مطرح نمودن این موضوع؟! کافی بود یکی از خودتان را نزد امیرالمؤمنین عثمان می‌فرستادید و این درخواست خود را با او میان می‌گذاشتید! و یک نفر را هم برای جلوگیری از آمدن من سر راهم قرار می‌دادید! تا مرا از این موضوع مطلع کند! مگر می‌شود هزار نفر آدم با درک و شعور برای مقابله با یک نفر سر راه بر او بگیرند؟![۱۷]»

سعیدبن عاص خردمندانه حکمت و مصلحت در پرهیز از درگیری با آنها را دید تا از شعله‌ور شدن بیشتر آتش فتنه، و خاموش کردن با دست کم به تأخیر اندختن آن تلاش شود! و این درست همان اسلوبی بود که عمروبن حریث و ابوموسی اشعری و قعقاع بن عمرو در کوفه در پی آن بودند!

سعیدبن عاص به مدینه بازگشت و حضرت عثمان را در جریان قضیه تظاهرات و شورش مخالفان قرار داد!

عثمان رضی الله عنه به او گفت: چه خواسته‌ای دارند؟ آیا قصد شکستن پیمان اطاعت و التزام را دارند؟ آیا علیه خلیفه شورش کرده‌اند؟ و اعلام کرده‌اند که حاضر به پیروی از او نیستند![۱۸]

سعید گفت: نه! اما در ظاهر با استانداری من مخالفند و خواهان انتصاب کسی دیگری هستند!

عثمان گفت: چه کسی را برای ولایت و استانداری کوفه در نظر دارند؟

سعید گفت: می‌گویند: خواهان انتصاب ابوموسی اشعری هستیم!

عثمان پس از مدتی تأمل گفت: مانعی ندارد، ابوموسی اشعری را به عنوان والی آنان تعیین می‌کنم! سوگند به خداوند هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای کسی نخواهم گذاشت، و همانگونه که شایسته است با آنها مدارا می‌کنیم، تا به اهدافی که می‌خواهند پی ببریم!

پس ازآن عثمان حکم تعیین ابوموسی اشعری را به عنوان والی کوفه نوشت و برای او فرستاد.[۱۸]

پیش از آنکه ابوموسی حکم استانداری خود را دریافت کند، تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم همراه او در مسجد کوفه جمع شده بودند و همه تلاش خود را برای آرام کردن اوضاع عمومی به کار گرفتند! اما نتوانستند به نتیجه‌ای برسند، زیرا دار و دستهٔ عبدالله بن سبأ و اشرار و هرج و مرج طلبان بر مردم تأثیر گذاشته و آنها را تحریک و به هیجان آورده بودند و به هیچوجه به ندای عقل و منطق توجه نمی‌کردند!

در آن اوضاع و زمان شورش و تمرد دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم یعنی حذیفه بن یمان و ابومسعود عقبه بن عمرو انصاری که بدری بودند، در بصره حضور داشتند!

ابومسعود از تمرد و شورش فرومایگان و خوجستان از شهر و رفتن به جرعه و عزل سعید به شدت خشمگین بود، و چنین تمرد و شورشی را بدعتی زشت و خطرناک می‌دانست!

اما حذیفه با تأمل و دوراندیشی با موضوع برخورد می‌کرد!

ابومسعود به حذیفه گفت: آن از «جَرْعه» سالم برنخواهند گشت، زیرا خلیفه سپاهی را برای سرکوبی و تنبیه آنان خواهد فرستاد و فکر می‌کنم خونهای زیادی بر زمین خواهد ریخت!

حذیفه ضمن رد دیدگاه او گفت: نه این چنین نخواهد شد و سالم به کوفه باز خواهند گشت و درگیری و جنگ و خونریزی هم در میان نخواهد بود.

آنچه را که از این فتنه و آشوب‌های امروزه برداشت می‌کنم و می‌دانم، همان چیزی است که در زمان حیات رسول از ایشان در این موارد چیزهایی زیادی را آموخته‌ام زیرا او قبل از وفات، در مورد وقوع این گونه فتنه‌ها و بلواها و آشوبها ما را مطلع فرموده‌اند!

رسول خدا صلی الله علیه و سلم به ما می‌فرمود که: «گاهی انسان مسلمانی روز را به مسلمانی می‌گذراند، اما شب که فرا می‌رسد، چیزی از اسلام او باقی نمی‌ماند، سپس علیه مسلمانان می‌جنگد و مرتد می‌شود، قلبش تاریک می‌شود، و در نهایت خداوند او را هلاک می‌گرداند! این وضع در آینده پیش خواهد آمد![۱۹]»

به درستی حذیفه بن یمان در شیوه برخورد شرعی و حکیمانه با آشوب و فتنه‌گری استاد و متخصص بود، و بر اساس آموزه‌های خود از رسول خدا و احادیثی که از برداشت با پدیده شورش باند سبأیه برخورد می‌نمود. و به خوبی می‌دانست که در دور و بر او چه می‌گذرد، و آن حوادث برای او دور از انتظار و عجیب نبود، و در حد توان برای کنترل و خاموش کردن آن تلاش می‌کرد.

ابومسعود اشعری رضی الله عنه نیز برای آرام کردن مردم و برحذر داشتن آنها از عصیان و شورش، همهٔ سعی و تلاش خود را به کار گرفت و خطاب به مردم گفت:

«در اینگونه تجمعات مخالفان شرکت نکنید! و بار دیگر به این گونه سرکشی‌ها بازنگردید! همراهی با جماعت مسلمانان را اساس کار خود قرار دهید! از اولیای امور خویش اطاعت نمایید و از احساسات و شتابزدگی برحذر باشید! و راه صبر و بردباری را در پیش گیرید!»

از آنجا که در ایام شورش و فتنه باند سبأیه و اشرار و فریب‌خوردگان در کوفه استانداری وجود نداشت، عده‌ای از سرکردگان سبأیه نزد ابوموسی اشعری آمده و از او خواستند برای اقامه و امامت نماز به مسجد بیاید!

ابوموسی به آنان گفت: تنها با این شرط امامت نماز را بر عهده می‌گیرم که از عثمان بن عفان خلیفه مسلمانان اطاعت کنید و از سرکشی دست بردارید!

گفتند: ما با این شرط تو موافقت می‌نماییم از عثمان بن عفان فرمانبرداری می‌کنیم! آنان در این مورد دروغ می‌گفتند، اما روش کارشان این بود که حقیقت اهداف خود را از دیگران پنهان دارند!

ابوموسی امامت نماز را بر عهده داشت تا اینکه حکم عثمان مبنی بر تعیین او به عنوان والی کوفه به دست او رسید.

برای مدتی وضع کوفه که آرامش پیدا کرد، در سال سی و چهار هجری نماز که حذیفه بن یمان به آذربایجان و حلب بازگشت تا زمام فرماندهی سپاه اسلام را در آن منطقه به دست گیرد و دیگر والیان و کارگزاران مناطق مختلف سرزمین ایران نیز بر سر کار خود بازگشتند!

حضرت عثمان بن عفان نامه‌ای را برای شورشیان کوفه نوشت و در آن هدف خود از پذیرش درخواست آنان در مورد عزل سعیدبن عاص و تعیین ابوموسی اشعری به عنوان والی کوفه توضیح داد!

نامهٔ او دارای پیام و اهداف مهمی بود، و بیانگر روش حضرت عثمان در رویارویی با فتنه و آشوبگری و تلاش برای به تأخیر انداختن هر چه بیشتر شعله‌ور شدن آن در حد امکان بود. در حالی که او از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آموخته بود، و اطمینان داشت که آتش فتنه روشن خواهد گردید و از او خاموش کردن آن ناتوان خواهد بود.

حضرت عثمان در نامه‌اش خطاب به آنان گفته بود:

«... کسی را که می‌خواستید، امیر شما نمودم، و سعید را از استانداری بر شما عزل کردم، سوگند به خداوند، آبروی خود را برای شما گرو خواهم نهاد و به تمام معنی و در هر شرایطی در برابر شما شکیبا خواهم بود و همهٔ تلاش خود را برای اصلاح امور شما به کار می‌گیرم! هر چه را که دوست دارید از من بخواهید! به شرطی که موجب معصیت ناخشنودی خداوند نباشد، آن را برآورده می‌نمایم، و بار آن را از دوشتان برمی‌دارم، و در برابر هر چیزی که دوست دارید من کوتاه می‌آیم، تا اینکه شما را بر من حجتی نباشد!»

خداوند عثمان بن عفان را مشمول رحمت و رضایت خویش فرماید که چقدر در راه اصلاح و آرامش گام نهاده و از خود سعه صدر نشان داد، چقدر از دست باند برانداز سبأیه و شورشیان کینه‌توز مظلوم واقع شد و به او تهمت و افترا بسته شد!؟

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

نشست مشورتی حضرت عثمان با کارگزاران خلافت

پس از آن که مدتی در بصره و کوفه آرامش برقرار گردید، عثمان بن عفان رضی الله عنه بارزترین استانداران و کارگزاران خود را در مناطق مختلف برای نشستی مشورتی به مدینه فراخواند! از جمله کسانی که در آن اجتماع حضور پیدا کردند عبارت بودند از: عبدالله بن عامر، معاویه بن ابی سفیان، عبدالله بن سعد، سعید بن عاص و عمروبن عاص...

پس از آنکه اجتماع آنان نشست رسمی خود را آغازکرد، حضرت عثمان خطاب به آنها گفت:

«هر انسانی را یاوران و خیرخواهانی است، و شما وزرا و خیرخواهان و ناصحان من هستید! کارهایی از عده‌ای سرزده که خود شاهد آن بوده‌اید! آنان از من درخواست عزل بعضی از کارگزاران را نمودند، و در پی آن هستند که همهٔ آنچه را که برای آنان نامطلوب است به امور مورد نظرشان تغییر دهم! اینک شما را فراخوانده‌ام که این امور را مورد بحث و بررسی قرار دهید و با هم مشورت کنید و رأی خود را به من بگویید!

عبدالله بن عامر والی بصره گفت: آنان به این دلیل که بی‌کار و هیچگونه مشغولیتی نداشته و هیچ توجه و اهمیتی به جهاد و خدمت در راه دین خدا و تأمین خیر و مصلحت مردم نداده اند، آن هیاهو و سر و صداها را راه انداخته‌اند و همهٔ توان و وقت خود را برای شایعه‌پراکنی و فتنه‌انگیزی اختصاص داده، و وقت خود را با آن مسایل پر می‌کنند و خود را سرگرم می‌نمایند!

ای امیرالمؤمنین من بر این باورم که آنان با به جهاد در برابر دشمنان اسلام دستور دهی و آنان را داخل سپاه اسلام پراکنده نمایی، و مدت‌های طولانی آنها را در مناطق دوردست و مرزهای مملکت اسلامی نگاهداری! تا هیچ فرصت و فروغی غیر از پرداختن به مسایل شخصی خود را نداشته باشند و یا اینکه تنها در مورد سوارکاری و اسلحه و جنگ بیندیشند!؟

پس از پایان سخنان ابن عامر، عثمان بن عفان به سعیدبن عاص رو کرد و گفت: رأی تو چیست؟

سعید گفت: یا امیرالمؤمنین آن بیماری را ریشه‌کن کُن آن چه را که در موردش هراس داری ریشه‌اش را قطع کرده و نابود گردان! فکر می‌کنم اگر به نظر من عمل کنی راه صواب را در پیش گرفته‌ای!

عثمان گفت: منظورت چیست؟

سعید گفت: هر دسته و گروهی و حزبی برای خود دارای رئیس و رهبرانی است چنانچه رئیس و یا رهبران آنها از بین بروند آن حزب و یا دسته و جماعت متلاشی خواهد شد، بنابراین من نظرم این است که سر از تن سران شورشیان و فتنه‌گران جدا کنی! زیرا چنانچه اگر رهبران آنان کشته شوند، بقیه پراکنده می‌گردند و پس از آن سر و سامان نمی‌یابند!

عثمان بن عفان در مورد نظر سعیدبن عاص گفت: این هم برای خود نظری است، اما در این مورد آزادی عمل لازم را نداریم.

منظور حضرت عثمان این بود که این رأی رأی صحیح و قاطع و باعث ریشه‌کن نمودن فتنه است، اما مشکل جدی و حساس در مورد آن، اقدام به کشتن کسانی است که در ظاهر مسلمانند! و چگونه خلیفه مسلمانان به خود اجازه دهد که مردم و زیردستان خود را به قتل برساند!؟

پس ایاشخ حضرت عثمان بن سعیدبن عاص مشابه پاسخی بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم به پیشنهاد حضرت عمر فاروق داد؟ حضرت عمر رضی الله عنه به رسول خدا پیشنهاد نمود که عبدالله بن ابی را به خاطر ایجاد تفرقه در میان مسلمانان در غزوه بنی المصطلق به قتل برسانا!

حضرت عمر گفت: یا رسول‌الله اجازه بفرما گردن او را بزنم!

رسول خدا صلی الله علیه و سلم در پاسخ به او فرمود: آن وقت مردم می‌گویند: محمد اصحاب خود را به قتل می‌رساند!

حضرت عثمان نیز انگار می‌گفت: مردم خواهند گفت: خلیفه اسلام، مسلمانان زیر دست خود را می‌کشد!

پس از آن که حضرت عثمان رأی معاویه بن ابی‌سفیان را جویا شد:

معاویه گفت: رأی من این است که همهٔ والیان و کارگزاران، پس از بازگشت به منطقهٔ مسئولیت خود، با قاطعیت تمام امور را سر و سامان دهند! و من قول می‌دهم که در شام مشکلی پیش نیاید و آرامش آنجا را تضمین می‌کنم!

عبدالله‌بن سعد ابی‌سرح گفت: بسیاری از مردم اهل طمع‌اند، از بیت‌المال هدایایی را به ایشان بدهید، تا با خلیفه مسلمانان و کارگزاران او الفت و محبت پیدا کنند!

اما عمروبن عاص پیشنهاد عجیبی را مطرح نمود و خطاب به حضرت عثمان گفت: من بر این باورم که در مورد مردم تصمیماتی را اتخاذ کرده‌ای که برایشان ناخوشایند است! سعی کن راه اعتدال را در پیش گیری! اگر چنین نمی‌کنی اراده کن و استعفا ده! اگر نه، با قوت و قاطعیت برخورد کن و استوار و ثابت قدم باش!

حضرت عثمان از سخنان عمروبن عاص تعجب کرد، نمی‌دانست که او در بیان آن سخنان جدی نیست بلکه بر اساس زیرکی و هوشیاری خاصی آن را بیان نموده، تا پیامی را به گوش دیگران برساند!

به همین خاطر پس از پایان اجتماع و متفرق شدن اجتماع‌کنندگان، عمروبن عاص نزد حضرت عثمان آمد و به او گفت:

«یا امیرالمؤمنین! تو خیلی بیشتر از اینها برایم گرامی‌تری! اما می‌دانستم افرادی بسیاری سخنان و دیدگاه‌های ما را در حضور تو می‌شنوند! و آن سخنان را به مردم می‌رسانند! دوست داشتم سخنانی را که نسبت به تو گفته به آنان ابلاغ نمایند! تا اعتمادشان نسبت به من جلب شده، و فکر کنند که من با تو سر مخالفت دارم، و اگر آنان به من اعتماد کنند، به بسیاری از طرح و توطئه‌های آنان پی خواهم برد، و در نتیجه برای تو و مسلمانان خیر و منافعی را جلب خواهم کرد و شر و مضاری را دفع خواهم نمود![۲۰]»

در اینجا به هوشیاری و دوراندیشی عمروعاص آفرین باید گفت: و از خداوند برای او آرزوی رضایت و مغفرت نمود!

پس از پایان اجتماع حضرت عثمان والیان و کارگزاران و استانداران خود را به محفلی مأموریتشان روانه گردانید، و دیدگاه‌های آنان را مورد ملاحظه قرار داد. لازم به یادآوری است آن اجتماع در سال ۳۴ هجری برگزار گردیده بود.

تحرکات مجدد مخالفان

اما پیروان سازمان برانداز سبأیه همچنان به شایعه‌پراکنی و بستن تهمت و دروغ به اولیای امور ادامه می‌دادند و از طریق نامه و پیک با هم در ارتباط بودند.

همچنان که قبلاً نیز گفته شد: مراکز قدرت آنها در سه مملکت مصر (که خود عبدالله بن سبا در آن جا مستقر شده بود) و کوفه که سرکردگی آن را یزیدبن قیس و اشتر نخعی برعهده داشتند و شهر بصره که سرکرده آن حکیم بن جبله از دو راهزن مشهور بر عهده گرفته بود.

در مورد کارشکنی‌ها و فعالیتهای باند برانداز سبأیه شکایت و گزارش‌هایی برای عثمان بن عفان فرستاده شد. او مشاوران خود و اعضای شورای حل وعقد را در مدینه به اجتماعی دعوت کرد و خطاب به آنها فرمود: «شما دوستان و شرکای من در اداره امور نظام اسلامی و بزرگان اهل ایمان هستید و شما را به خاطر اطلاع از دیدگاههایتان به این اجتماع دعوت نموده‌ام.

برخی از آن گفتند: نظر ما این است که تعدادی از افراد مورد اعتماد خود را برای اطلاع از اوضاع و احوال مردم مسلمان به مناطق مختلف بفرستی! تا از نزدیک با وضع آنان آشنا شوند و از حقیقت گزارشهایی که کارگزاران تو می‌فرستند و سخنان و روایاتی که از مردم نقل می‌کنند، اطلاع پیدا کنند! و از صحت و سقم آنها مطمئن شوند!

مشاوران حضرت عثمان هدفشان این بود که او به گزارشهایی که از طرف استانداران و اولیای امور ارسال می‌شود، اکتفا ننماید، بلکه با عامهٔ مردم مناطق مختلف از طریق ارسال افراد مورد اعتماد برای تحقیق و بررسی اوضاع، از نزدیک و به طور مستقیم ارتباط پیدا کند!

ارسال هیئت‌های تحقیق به ممالک اسلامی

عثمان این پیشنهاد و دیدگاهِ موجه و خردمندانه را پذیرفت و افراد مورد اعتمادی را به شهرها و مناطق مختلف در شام و مصر و عراق و ایران گسیل داشت تا اطلاعات لازم را برای او جمع‌آوری نمایند و از نزدیک با اوضاع واحوال مردم آشنایی پیدا کنند!

برخی از افرادی را که در رأس هیئت‌هایی به مناطق مختلف برای این مأموریت تحقیقی ارسال شدند، عبارت بودند از:

محمدبن مسلمه انصاری رضی الله عنه به کوفه!

اسامه بن زید رضی الله عنه به بصره!

عماربن یاسر رضی الله عنه به مصر!

عبدالله بن عمر رضی الله عنه به شام![۲۱]

پس از پایان کار هیئت‌های تجسس و تحقیق، به غیر از عماربن یاسر همه به مدینه بازگشتند و گزارش مأموریت خود را تقدیم عثمان بن عفان و مشاوران او نمودند.

آنان در مجموع در گزارش‌های خود گفته بودند که: ما چیز نایسندی را مشاهده ننمودیم و پس از ملاقات با بزرگان و افراد برجستهٔ مردمی، در آن ممالک از اظهار رضایت و خرسندی آنها از والیان و کارگزاران اطلاع پیدا نمودیم! والیان و کارگزاران اکثراً افراد پرهیزکار و عادل هستند و به مسئولیت‌های خود عمل می‌کنند و در آن ممالک مسلمانان مشکلی جدی ندارند!

نتیجهٔ تحقیق و بررسیهای که اصحاب بزرگوار فرستاده شده به ممالک مختلف ارایه دادند، شایعه‌پراکنی‌ها و تهمت و افتراهای ساخته و پرداختهٔ باند سبأیه را تکذیب می‌نمود، زیرا آنان به دروغ شایعه‌پراکنی می‌کردند که کارگزاران عثمان بن عفان مردم ستم می‌کنند و مرتکب جرم و معصیت می‌شوند و امور مردم را مورد اهمال قرار می‌دهند!!

همهٔ هیئت‌های ارسالی به غیر از عماربن یاسر – همچنان که گفته شد – به مدینه بازگشتند و تأخیر عمار نگرانی کشته شدن او را در نزد حضرت عثمان و مشاوران او ایجاد نموده بود.

پس از مدتی از طرف عبدالله بن سعد والی مصر نامه‌ای به دست عثمان بن عفان رسید و او را از این موضوع مطلع نموده بود که گروهی از آشوب‌طلبان و مخالفان، عمار را به خود متمایل نموده و او را تحت تأثیر سخنان خود قرار داده‌اند!

تعدادی از آنان عبارت ب

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

آشوب بزرگ

سال سی و پنج هجری فرارسید، سالی که در آن فتنه‌ای افسارگسیخته روی داد و باند توطئه‌گر و براندار سبأیه توانستند، توطئه‌های خود را علیه حضرت عثمان بن عفان و نظام اسلامی خلافت عملی نمایند!

پس از بازگشت استانداران به مناطق محل خدمت خود گروه عبدالله بن سبای یهودی اوضاع و احوال جدید را مورد بررسی قرار دادند، و به ناچار در طرح خویش تجدیدنظر نمودند!

طرح قبلی آنان بر پایه آغاز شورش و فتنه در مناطق مختلف علیه عثمان و جذب انسان‌های ساده و بی‌خرد و ایجاد بلوا و فساد، قرار داشت!

اما آنان چند بار این طرح را عملی نموده و نتیجه مطلوبی را از آن نگرفته بودند، برای مثال شورشی را که در کوفه به رهبری یزیدبن قیس آغاز کردند و سر راه را بر سعیدبن عاص سد نموده و از بازگشت او به کوفه جلوگیری کردند! به اهداف اصلی آنها جامهٔ عمل نپوشانید! و تنها نتیجه‌ای را که از آن حرکت گرفتند، عزل سعیدبن عاص و تعیین ابوموسی اشعری توسط عثمان بن عفان به عنوان والی و استاندار کوفه بود.

سرکردگان شیطنت‌پیشهٔ باند سبأیه در مصر و کوفه و بصره به این نتیجه رسیدند که برای رویارویی علنی و منافئه و نزاع و محاکمهٔ عثمان بن عفان در حضور مسلمانان مستقیماً وارد عمل شوند و به مدینه مرکز خلافت اسلامی بروند!

در سال سی و پنج هجری عده‌ای از آنان از ممالک مصر و کوفه و بصره، در ظاهر برای ملاقات با عثمان و امر به معروف و نهی از منکر و تلاش برای ایجاد اصلاحات و جلوگیری از اشتباهات خلیفه و بازخواست او در رابطه با عملکردش به طرف مدینه حرکت کردند!

آنان هم اعتراضات و شبهه‌ها و ایراد و انتقادهای خود را از حضرت عثمان یادداشت کردند تا در حضور مردم او را مورد بازخواست قرار دهند و خود او به آن اشتباهات و انحرافات اعتراف کند و عده‌ای از مردم را شاهد بر قضیه بنمایند تا که آن اعترافات را در مناطق مختلف منتشر کنند![۲۷]»

بعد از آنکه عده‌ای از غوغاسالاران باند عبدالله بن سبأ یهودی وارد مدینه شدند، حضرت عثمان دو نفر مسلمان یکی از طایفه «بنی‌محزوم» و دیگری از طایفهٔ «زُهره» را نزد آنان فرستاد، و به آنها گفت ببینید چه خواسته‌هایی دارند و رهبر و سردستهٔ آنان کیست.

حضرت عثمان بن عفان قبلاً آن دو مرد را به خاطر خطاهایی که انجام داده بودند، مجازات نموده و آنان به حق تن داده و نسبت به حضرت عثمان کینه‌ای در دل نداشتند!

باند توطئه‌گر سبأیه از این موضوع به خوبی اطلاع داشتند – که آن دو نفر از طرف حضرت عثمان مجازات شده بودند – و می‌خواستند از آن موضوع سوء استفاده کنند و حمایت آنها را به خود جلب نمایند!

سبأیان تازه به مدینه رسیده به خاطر طمعی که به آن دو نفر داشتند، آنان را به طور شفاف از قصد خود باخبر نمودند!

آن دو نفر به آنان گفتند: در شهر مدینه همکارانی دارید؟

گفتند: آری، سه نفر را داریم!

به آنان گفتند: می‌خواهید چه کار کنید؟

گفتند: قبل از هر چیز می‌خواهیم در مورد کارهایی که عثمان انجام داده با او صحبت کنیم! کارهایی که ما وقوع آنها را از او تبلیغ نموده و در دل مردم مناطق مختلف جای داده‌ایم! و در همه جا شایع نموده‌ایم! می‌خواهیم، به میان آنان برگردیم و بگوییم که عثمان به آن خطاهای خود اعتراف نموده است! اما حاضر به کنار نهادن آنها و اظهار ندامت نشده است!

در واقع می‌خواهیم در ایام حج سال آینده به عنوان حجّاج خانه خدا وارد مدینه شویم و پس از آن عثمان و نزدیکان او را محاصره و خلع کنیم، اگر هم حاضر به کناره‌گیری نگردید، او را به این کار ناچار می‌کنیم!

آن دو نفر نزد حضرت عثمان بازگشتند و او را در جریان حقیقت مقصد و اهداف باند سبأیه قرار دادند، و به او گفتند: که هدف اصلی آنان برکناری و یا کشتن توست؟!

حضرت عثمان بر این باور بود که آنان ناتوان‌تر و کمتر از آنند که بتوانند چنان کاری را انجام دهند، و آن طرح آنان تنها افکار و خیالاتی است که در سر دارند، به همین خاطر وقتی از این طرح و توطئه آنها باخبر گردید، خندید و گفت: خداوندا آنان را هدایت فرما! زیرا اگر آنان را هدایت نفرمایی، بدبخت می‌شوند!»

حضرت عثمان رضی الله عنه کسی را دنبال آنانی که از مصر و کوفه و بصره آمده بودند فرستاد تا در مسجد با آنها ملاقات کند!

سپس مردم را به مسجد فراخواند!

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم به مسجد آمدند، و اعضای باند سبأیه در دو طرف منبر نشستند و مسلمانان در اطراف آنان قرار گرفته و حضرت عثمان رضی الله عنه بر روی منبر رفت!

در آن اجتماع بزرگ که حضرت عثمان پس از حمد و ثنای خداوند مردم را در جریان آمدن گروهی از سبأیه و اهداف آنها قرار داد و گفت که آنان آمده‌اند تا او را وادار به اعتراف و اشتباهاتی که خود آنها آن را ساخته و پرداخته‌اند بنمایند تا زمینه را برای خلع او از خلافت فراهم کنند! یا او را به قتل برسانند!

سپس آن دو نفر که با آنان ملاقات کرده بودند، از جای خود برخاستند و به صحت سخنان حضرت عثمان شهادت دادند!

همهٔ مردم حاضر در مسجد یکصدا از حضرت عثمان خواستند، به خاطر قصد فتنه‌گری و شورش علیه خلیفه و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان آنان را محاکمه و مجازات کند!

اما حضرت عثمان رضی الله عنه به این دلیل که آنان در ظاهر مسلمانند و جزو شهروند نظام اسلامی به شمار می‌آیند – با این درخواست مردم موافقت ننمود، همچنان که در مواردی مشابه از این اقدام خودداری کرده بود! او حاضر نشد که دیگران در مورد او بگویند: عثمان مسلمانان مخالفان خود را به قتل می‌رساند!

به همین خاطر حضرت عثمان با پیشنهاد مردم مخالفت نمود و گفت: ما آنان را نمی‌کشیم، بلکه آنها را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهیم و آنان را با خدمات و خیرخواهی‌های خود آشنا می‌گردانیم! ما هیچگاه مسلمانی را که مرتکب کاری که مستوجب قتل باشد، یا کفر و ارتداد آشکاری را از صورت نگرفته، نخواهیم کشت![۲۸]»

مناظرهٔ حضرت عثمان با هیئت گروه سبأیه

بعد از آن حضرت عثمان آنها را به بیان اعتراض‌ها و انتقاد و شبه‌افکنی‌های خود فراخواند و به آنان گفت: هر گونه اشتباهات و زیر پانهادن احکام شرعی و تضییع حقوق دیگران را که از من دیده‌اید در حضور مردم بگویید!

در واقع آن اجتماع که در آن اصحاب رسول خدا و بسیاری از مردم حضور داشتند داشت به مناظره‌ای صریح و گفتگویی آزاد تبدیل می‌شد!

اعضای گروه سبأیه بلند می‌شدند و خطاها و اشتباهات حضرت عثمان رامطرح می‌کردند و سپس حضرت عثمان برمی‌خاست و در مورد آنها توضیح می‌داد و حقیقت موضوع را معلوم می‌کرد، و مسلمانان اهل انصاف هم به این گفتگوهای صریح و بی‌پرده و در واقع محاکمه و محاسبه توجه نموده و داوری می‌کردند!

حضرت عثمان به تک تک ایراد و انتقادهای آنان پاسخ می‌داد و حقیقت موضوع را بیان می‌نمود و از عملکرد صحیح خویش دفاع می‌کرد و اصحاب و مردم عادی را حَکَمْ شاهد و گواه قرار می‌داد. اکنون ما همراه آن مردم مسلمان و مخالفین و موافقین جهت شرکت در جلسه محاکمه علنی رئیس حکومت اسلامی امیرالمؤمنین حضرت عثمان که به درخواست خود او برگزار شده لبیک گفته و در شهر رسول خدا مدینه منوره به خانه خدا مسجد پیامبر اکرم می‌رویم و در کنار شاهدان حاضر در جلسه به عنوان یکی از شهود پای دفاعیات آن حضرت به حقانیت دفاعیاتش پی برده درس انتقادپذیری و احترام به آراء و نظر دیگران و شفافیت و جوابگویی در برابر مردم را بیاموزیم. اینک با هم پای دفاعیات آن شهید مظلوم که از زبان خود ایشان بیان می‌شود می‌نشینیم:

۱- آنان از من در مورد کامل خواندن نماز به هنگام سفر از مدینه به مکه ایراد می‌گیرند، و می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم وابوبکر و عمر رضی الله عنهم چنین نکرده‌اند!

من به این علت نماز را در سفر از مدینه به مکه کامل خوانده و کوتاه نکرده‌ام که مکه شهر محل سکونت من است و در میان اهل و خانواده‌ام اقامت داشته و خود را مسافر نپنداشته‌ام!

ای اصحاب رسول خدا! آیا مرا آیا چنین نیست؟

همه یکصدا پاسخ دادند، آری خداوند شاهد است که چنین است!

۲- می‌گویند: تو زمین‌های بسیاری را در اختیار گرفته‌ای و مسلمانان را در تنگنا قرار داده‌ای؟ و زمین‌های وسیعی به چراگاه اشتراتت اختصاص داده‌ای؟!

لازم به توضیح است که آن محل‌ها پیش از من به چراگاه شتران که از محل زکات جمع‌آوری شده‌اند و همچنین شتزانی که مجاهدین برای جهاد از آنها استفاده می‌کرده‌اند، اختصاص داشته‌اند! و این رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر بوده‌اند، که در اصل آن زمین‌ها را به این کار اختصاص داده‌اند، تنها کاری که من کرده‌ام این بود که به خاطر بیشتر شدن شتران مقداری را بر آن زمین‌ها افزوده‌ام! و ما چهارپایان مردم مستمند را از چرانیدن در آن زمین‌ها و چراگاهها جلوگیری نکرده‌ایم، و به هیچوجه چهارپایان خودم را برای چرا به آن زمین‌ها وارد ننموده‌ام!

زمانی که زمام امور خلافت را در دست گرفتم، بیش از همه مسلمانان شتر و گوسفند داشتم و همهٔ آنها را در راه خیر و مصلحت اسلام و مردم هزینه و انفاق نموده، و اکنون نه ثروتی دارم و نه از شتر و گوسفند خبری هست و تنها دو شتر برای من باقی مانده که از آنها برای رفتن به سفر حج استفاده می‌نمایم.

ای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم !ای مردم مدینه! آیا این چنین نیست؟

اصحاب رسول خدا و مردم یکصدا گفتند: آری خدا شاهد است که چنین است!

۳- آنان از من به خاطر سوزانیدن نسخه‌های متفرقه قرآن و باقی گذاشتن یک نسخه از آن و مردم را بر حول محور یک نسخه گرد آوردن انتقاد می‌نمایند!

بدانید که قرآن کلام خداوند است! و از جانب او فرود آمده و یک قرآن بیش نبوده است! و من به غیر از گرد آوردن مردم بر یک قرآن و برحذر داشتن آنان از تفرقه و پراکندگی، کار دیگری را انجام ندادم!، و در این کارم از ابوبکر که قرآن را جمع‌آوی نمود تبعیت کرده‌ام!

آیا این چنین نیست؟

اصحاب رسول خدا و مردم گفتند: خداوند را شاهد می‌گیریم که این چنین بوده است!

۴- آنان می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم‌بن ابی العاص را به شهر طائف تبعید کرد، اما تو او را به مدینه بازگردانیدی!

لازم به یادآوری است که حکم بن ابی‌العاص اهل مکه است نه مدینه و رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را از مکه به طائف تبعید فرمود و پس از آنکه او را واضی شد، به شهر مکه بازش گردانید در واقع این رسول خدا بود که او را از تبعیدگاه بازگردانید!

ای اصحاب رسول خدا و ای مردم! آیا این چنین نبوده است؟

همه اصحاب و مردم گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم که همین گونه بوده است!

۵- اینان از من به خاطر دادن مسئولیت به افراد کم سن و سال و سپردن مسئولیت استانداری به جوانان انتقاد می‌کنند!

اما من به غیر افراد فاضل و شایسته و مورد اعتماد کس دیگری را به عنوان والی و کارگزار خود برنگزیده‌ام، مگر آنکه چیزی برای خود آنان خرج و هزینه کرده‌ایم و به غیر از خمس غنایم چیزی را به مدینه نفرستاده‌ایم! و خود مسلمانان و اصحاب کار تقسیم خمس غنایم را در میان آنهایی که استحقاقش را داشته‌اند، بر عهده گرفته‌اند!

سوگند به خداوند من یک فلس و بیشتر از آن را از غنایم برای خود و خویشاوندانم برنداشته‌ام و به غیر از اموال و دارایی خودم چیزی را از جایی دیگر نگرفته‌ام و به جز از اموال شخصی چیزی را به خویشاوندانم نداده‌ام!

۸- این عده از من انتقاد می‌کنند که زمین‌های فتح شده را در میان اشخاص معینی تقسیم کرده‌ام!

لازم به یادآوری است که مهاجرین و انصار و دیگر مجاهدین در فتح آن زمین‌ها مشارکت داشته‌اند! زمانی که آن زمین‌ها را در میان فاتحین تقسیم نمودم، تعدادی از آنان در آن مناطق باقی مانده و مستقر شدند و عده‌ای دیگر هم به مدینه و دیگر مناطق نزدیکی اجرای توطئه یهودی و ابلیسی‌اش آنها را همراهی می‌کرد و از شادمانی در پوست نمی‌گنجید!

سبأیان مصر (در ظاهر) طرفدار خلافت حضرت علی، کوفیان می‌خواستند زبیربن عوام و سبأیان بصره می‌خواستند طلحه بن عبیدالله را در مقام خلافت ببینند![۳۱]»

در حالی که آن سه صحابی بزرگوار – علی و طلحه و زبیر – با آنان هیچ ارتباطی نداشتند و در مورد توطئهٔ آنها علیه حضرت عثمان و حقیقت اهداف آنان کاملاً بی‌اطلاع بودند!

اما سران باند فریبکار سبأیه به آن بزرگواران دروغ بسته بودند و هواداران ساده دل و بی‌خبر و آشوب طلب خود را فریب داده و گفته بودند که ما با آنان در ارتباط قرار داریم و مکاتبه نموده و به دستور آنان به این حرکت دست زده‌ایم!

سبأیی‌های مصر به دروغ به پیروان خود می‌گفتند: ما به دستور علی این تلاش‌ها و تحرکات را انجام می‌دهیم!؟

سبأیی‌های کوفه نیز به پیروان خود می‌گفتند: ما با هماهنگی و اطلاع زبیربن عوام به این اقدامات دست زده‌ایم!

همچنین سبأیی‌های بصره به پیروان ساده دل خود گفته بودند: ما این اقدام را به علم و اطلاع طلحه بن عبیدالله انجام می‌دهیم!

اما همچنان که گفته شد: دامن اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم از این اتهامات پاک بوده است.

اتباع و هواداران گروه سبأیه در محلی به نام «ذالخشب»، سبأیان کوفه در «الأعوص» و سبأیان مصر در «ذالمروه» اردو زدند!

رهبران و امرای آنان از آنها خواستند که همهٔ احتیاط‌های لازم را رعایت کنند و برای ورود به مدینه از خود شتاب به خرج ندهند! تا مردم مدینه متوجه هدف آنها نشوند و دستشان رو نشود!

رؤسا و امرای باند سبأیه دو نفر از رهبران شاخه کوفه را به نام‌های زیادبن نضر و عبدالله بن اصم را مخفیانه به داخل مدینه فرستادند، تا از اوضاع و احوال داخل شهر اطلاعات لازم را کسب کنند، و از آنچه که مردم مدینه در اختیار دارند، مطلع شوند!

آنان وارد مدینه شدند و با برخی از مردم در لباس حجاج تماس گرفتند و با حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم و تعدادی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملاقات نمودند!

آنان در ملاقات‌های خود می‌گفتند: ما به قصد حج بیت‌الله الحرام از کوفه و مصر و بصره آمده‌ایم و در فاصله سه شبانه روزی مدینه مستقر شده‌ایم، هدف ما از آمدن به مدینه چیزی به غیر از ملاقات با عثمان و اظهار شکایت از تعدادی از والیان و کارگزاران و تقاضای عزل آنها نیست!

آنان از کسانی که با آنها ملاقات کرده بودند، برای ورود دسته‌جمعی به مدینه اجازه می‌خواستند!

اما هیچیک از آنها به خاطر آنکه سرکردگان فتنه و آشوبشان می‌دانستند، با ورود آنان به مدینه موافقت نکردند! که برای چیدن ثمر فتنه‌ای که بر زمین پاشیده بودند، آمده باشند! زیرا اگر آنان قصد حج بیت‌الله الحرام دارند چرا به طرف مکه حرکت نمی‌کنند! و در حالی که در ماه شوال قرار دارند، چرا می‌خواهند وارد شهر مدینه شوند!؟

در عین حال مردم مدینه از حقیقت اهداف آنان در بی‌اطلاعی به سرمی‌بردند!

آن دو نفر به میان جمع اتباع سبأیه در اطراف مدینه بازگشتند و آنان را در جریان اقدامات خود قرار دادند و به آنها گفتند: که اهل مدینه از حقیقت قصد و هدف آنها اطلاعی ندارند، اما در مورد آنان دچار شک و تردید شده و مراقبشان هستند!

رهبران گروه عبدالله بن سبای یهودی، اوضاع و احوال جدید را در نشستی مورد بررسی قرار دادند و در نهایت تصمیم‌گرفتند، از هر یک از شهرهای کوفه، بصره و مملکت مصر چند نفر را برای تماس و هماهنگی با اصحابی که گمان می‌کردند ممکن است با آنها همکاری کنند، تماس بگیرند!

آن چند نفری که اهل مصر بودند به ملاقات حضرت علی و کوفیان به ملاقات زبیر و بصریان به ملاقات طلحه رفتند!

هر یک از آنها با خود می‌گفتند اگر اهل مدینه با فرد مورد نظر ما بیعت کنند، ما به هدف خود رسیده و کاری به کار آنان نخواهیم داشت و در صورتی که از بیعت با او سرباز زدند، طرح و توطئه‌های خود را عملی می‌نماییم و در میان آنها تفرقه و چنددستگی به وجود می‌آوریم و به دنبال آن در فرصت مناسبی بر آنها یورش می‌بریم و با آنان وارد جنگ می‌شویم!

هیئت مصری در حالی نزد حضرت علی رفتند که او در «احجارالزیت» و با عمامه‌های قرمز بر سر نموده و ردایی یمنی پوشیده و شمشیرش را بر کمر بسته بود، از طرف دیگر فرزندش حسن را نزد حضرت عثمان فرستاده بود تا که او تنها نباشد!

هیئت سبأیان مصر با حضرت علی رضی الله عنه گفتگو کردند و پیشنهاد خویش را با او در میان گذاشتند و از او خواستند که مقام خلافت را بپذیرد!

حضرت علی رضی الله عنه بر سرشان فریاد کشید و خطاب به آنان گفت: انسان‌های پاک و پرهیزکار می‌دانند که لشکری را که در «ذی‌خشب» و «ذی‌المروه» و «اعوص» گرد آمده‌اند، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و سلم مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند، برگردید که خداوند حافظتان نباشد و همراهیتان نکند! او سپس آنان را از خود راند!

هیئت متشکل از تعدادی از اتباع عبدالله بن سبای یهودی به ملاقات طلحه رفتند، که او نیز پرسش محمد را برای محافظت از حضرت عثمان نزد او فرستاده بود، آنان با او نیز سخن گفتند و پیشنهادشان را مطرح نمودند! حضرت طلحه خطاب به آنان گفت: همهٔ پاکان و صالحان می‌دانند که سپاهی را که شما

آغاز عملیات اجرای توطئه

در ماه شوال سال سی و پنج هجری پیروان و هواداران این گروه همراه با حجاج و در لباس حاجیان از مملکت مصر حرکت کرده و به نزدیکی مدینه رسیده بودند!

آنها به چهار گروه تقسیم شده و برای هر گروه امیر و رئیسی را تعیین نموده بودند و آن چهار امیر نیز دارای امیر بودند، و عبدالله بن سبأ شیطان بزرگشان نیز آنان را همراهی می‌کرد.

چهار رئیس آنان عبارت بودند از عبدالرحمن بن عدیس البلوی، و کنانه‌بن بشر تجیبی، سودان بن حمران سکونی و قتیره بن فلان‌سکونی!

امیر همهٔ آنان نیز غافقی بن حرب‌العَکّی بود!

تعداد افراد هر چهار گروه آنان یک هزار نفر بود!

باند عبدالله بن سبأ در کوفه نیز در چهار گروه و در مجموع در تعداد یک هزار نفر به طرف مدینه حرکت کردند و رؤسای گروه‌ها عبارت بودند از: زیدبن صوحان عبدی، اشتر نخعی، زیادبن نضرحادثی و عبدالله بن اصم. و امیر همهٔ آنها را عمربن اصم بود.

سبأیان بصره نیز به چهار گروه تقسیم شده و آنان نیز یک هزار نفر بودند و رؤسای گروه‌ها عبارت بودند از حکیم‌بن جبله عبدی، دریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح قیسی و ابن المحرّش ابن عبدحفی.

ریاست همهٔ آنها بر عهدهٔ حرقوص بن زهیر سعدی بود.

بدین ترتیب توطئه بزرگی توسط سبأیان تدارک دیده شده بود، اما مسلمانان از حقیقت هدف آنان بی‌خبر بودند!

بیش از سه هزار نفر از اتباع و هواداران این گروه براندار در ظاهر برای ادای مناسک حج، اما در واقع با هدف برکناری ویا کشتن خلیفه روانهٔ مدینه شدند!

عبدالله بن سبأ برای نظارت بر اجرای طرح‌های خود و

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

در «ذی‌خشب» و «ذی‌المروه» و «الأعوص» گرد آمده‌اید، از زبان رسول خدا صلی الله علیه و سلم مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند، و سپس او نیز آنان را از خود راند!

هیئت سبأیان کوفی نیز پس از ملاقات با زبیر بن عوام پاسخی مشابه سخنان حضرت علی و طلحه رضی الله عنهم را شنیدند. [۳۲]»

والی مصر عبدالرحمن بن سعد بن ابی اسرح بود، سبأیانی که در مصر بودند، به رهبری محمدبن ابی حذیفه – پسر همسر حضرت عثمان و کسی که در خانه او بزرگ شده بود – علیه او شوریده و جار و جنجال راه انداخته که سرانجام والی مصر را از شهر بیرون نمودند و محمد بن ابی‌حذیفه زمام امور مصر را در دست گرفت و والی معزول راه مدینه را در پیش گرفت!

سرکردگان باند سبأیه در حضور تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم با عنوان عایشه به مناظره و منازعه پرداختند و او به همه تهمت‌ها و شبه‌افکنی‌های آنان پاسخ داد و بی‌پایگی همه اتهامات آنان را بر ملا نمود!

هیئت سبأیان مصری خواستار برکناری عبدالله بن سعدبن ابی‌سرح و تعیین کسی دیگر بر جای او شدند!

حضرت عثمان فرمود: می‌خواهید چه کسی را جانشین او کنم؟

گفتند: می‌خواهیم محمد بن ابی‌بکر را جانشین او نمایی!

حضرت عثمان با پیشنهاد آنها موافقت نمود، و عبدالله بن سعد عزل و محمدبن ابی‌بکر را به جانشینی او تعیین نمود!

او درست همان کاری را انجام داد که قبلاً در ارتباط با عثمان دلیل بازگشت و شورش آنان را مضمون آن نامه بیان کردند!

حضرت علی‌بن ابیطالب رضی الله عنه همراه با نامه و جوان سیاه‌پوست و شتر به خانه حضرت عثمان رفت و خطاب به او فرمود: آیا این جوان پیشخدمت توست؟

حضرت عثمان فرمود: آری!

حضرت علی فرمود: آیا این شتر متعلق به توست؟

حضرت عثمان فرمود: آری شتر هم مال من است!

حضرت علی فرمود: آیا این نامه را تو نوشته‌ای؟

حضرت عثمان پس از رؤیت نامه گفت: نه اصلاً من چنین نامه‌ای را ننوشته‌ام! و به خداوند متعال سوگند یاد نمود که نه خود این نامه را نوشته و نه به کسی دستور داده که آنرا بنویسید و از اعزام آن جوان و کسی که نامه را نوشته هیچگونه اطلاعی ندارم!!

حضرت علی و دیگر اصحاب از آنجا که می‌دانستند حضرت عثمان هیچگاه به دروغ به نام خداوند سوگند نمی‌خورد، به صحت سخنان او پی بردند! اما متوجه شدند که کسی آن نامه را جعل نموده و از طرف عثمان آن را نوشته و با استفاده از

بازگشت باند براندار به مدینه

گروه سبأیه مصر در آغاز ماه ذی‌القعده، با دل پر از خشم و کینه نسبت به حضرت عثمان به مدینه بازگشتند و عزم خود را برای عزل او جزم نمودند!

شورشیان توطئه‌گر باند عبدالله بن سبا که اهل کوفه و بصره بودند، به همان بهانه دوباره راه بازگشت به مدینه را در پیش گرفته و همهٔ آنان قصد داشتند کار را یکسره کنند و عثمان بن عفان را به هر صورتی که شده از میان بردارند!

مردم مدینه با دیدن هزاران نفر از سپاهیان سبأیه که خیابان‌ها و راه‌های مدینه را بسته و اشغال نموده بودند، یکه خوردند! و این پرسش برای آنها مطرح شده بود که آنان چرا به مدینه بازگشتند!؟ مگر با حضرت عثمان به توافق‌هایی نرسیده و مشکل حل و فصل نشده بود؟! آیا با رضایت از آنجا که می‌دانستند حضرت عثمان هیچگاه به دروغ به نام خداوند سوگند نمی‌خورد، به صحت سخنان او پی بردند! اما متوجه شدند که کسی آن نامه را نزد بزرگان اصحاب برده و ضمن شکایت از اقدام حضرت عثمان دلیل بازگشت و شورش آنان را مضمون آن نامه بیان کردند!

حضرت علی‌بن ابیطالب رضی الله عنه همراه با نامه و جوان سیاه‌پوست و شتر به خانه حضرت عثمان رفت و خطاب به او فرمود: آیا این جوان پیشخدمت توست؟

حضرت عثمان فرمود: آری!

حضرت علی فرمود: آیا این شتر متعلق به توست؟

حضرت عثمان فرمود: آری شتر هم مال من است!

حضرت علی فرمود: آیا این نامه را تو نوشته‌ای؟

حضرت عثمان پس از رؤیت نامه گفت: نه اصلاً من چنین نامه‌ای را ننوشته‌ام! و به خداوند متعال سوگند یاد نمود که نه خود این نامه را نوشته و نه به کسی دستور داده که آنرا بنویسید و از اعزام آن جوان و کسی که نامه را نوشته هیچگونه اطلاعی ندارم!!

حضرت علی و دیگر اصحاب از آنجا که می‌دانستند حضرت عثمان هیچگاه به دروغ به نام خداوند سوگند نمی‌خورد، به صحت سخنان او پی بردند! اما متوجه شدند که کسی آن نامه را جعل نموده و از طرف عثمان آن را نوشته و با استفاده از

نامه‌ی مرموز

در شرایطی که مصریان سبأیه در ظاهر راه مصر را در پیش گرفته و در فاصله سه شبانه روزی مدینه قرار داشتند، ناگهان جوان سیاه‌پوستی را دیدند که سوار بر شتر به سرعت طرف آنان می‌آید!

وقتی نوجوان سیاه‌پوست سر رسید، از او پرسید: چه شده؟ یا ما کار داری، یا فراری هستی؟!

گفت: من پیشخدمت امیرالمؤمنین عثمان هستم و مرا برای انجام کاری به سوی والی مصر فرستاده و اکنون عازم مصر هستم!

گفتند: والی مصر محمد بن ابی‌بکر است و اینک همراه ماست!

جوان سیاه‌پوست گفت: من با او کاری ندارم، نزد عبدالله بن سعد می‌روم و با او کار دارم!؟

محمدبن ابی بکر گفت: نامه‌ای را که به همراه داری به من بده!

او در ظاهر از دادن نامه امتناع کرد، ولی نهایتاً نامه را که با مهر حضرت عثمان برای عبدالله بن سعد نوشته شده بود از او گرفتند که در آن نوشته شده بود!

«هر گاه آن جماعت نزد تو آمدند، محمدبن ابی‌بکر و فلان و فلان را به قتل برسان! و بقیه آنان را زندانی کن! و نامه‌ای را که در مورد تعیین محمدبن ابی‌بکر نوشته‌ام پاره کرده و خود زمام امور مصر را به دست بگیر! تا پیام‌های بعدی من به تو می‌رسد!»

محمدبن ابی‌بکر دستور داد گروه سبأیه متوقف شوند، و سپس نامه را برای آنها خواند و آنان را علیه حضرت عثمان تحریک نمود و به آنان گفت: چگونه می‌خواهید عثمان را اینگونه به حال خود رها کنید و به مصر بازگردید!؟ با او در مورد اموری به توافق رسیدیم اما او آن توافق‌ها را زیر پا گذاشته و به قتل و زندانی نمودن ما دستور داده است!؟ اکنون هیچ چاره‌ای به غیر از عزل او نداریم، و اگر حاضر به استعفا نشد او را به قتل خواهیم رسانید!

نامه مرموز را چه کسی نوشته بود؟!

حضرت علی بن ابیطالب و محمدبن مسلمه با هوشیاری و فراست ایمانی خود آن توطئه ابلهانه را کشف کردند و دریافتند که آن نامه جعلی هم بخشی از توطئه و طرح باند فریبکار و خیانت‌پیشه سبأیان بوده و به دروغ آن را به عثمان نسبت داده و سران خوارج بصره و کوفه را از آن باخبر کرده بودند!

در برابر ذکاوت و هوشیاری و دوراندیشی حضرت علی و محمدبن مسلمه شورشیان سبأیه را در محاصره گرفته بودند! نداشتند، به هیچوجه نتوانستند نمایشنامه موهوم خود را توجیه کنند، در واقع حقیقت اهداف و نیات آنان بیشتر کشف گردید!

محاصره و اشغال مدینه

سپاهیان باند سبأی مدینه را محاصره و اشغال نموده بودند، و مردم نیز برای درگیر نشدن با آنان از خانه‌های خویش بیرون نمی‌آمدند! تنها تعداد اندکی از مردان در شهر باقی مانده بودند، زیرا بیشتر آنها سربازان و مجاهدانی بودند که از مدینه و از محاصره کرده بودند!

حضرت عثمان رضی الله عنه چهار چاره‌ای به غیر از تغییر سرپرستی و ریاست حجاج نداشت، به همین خاطر کسی را دنبال عبدالله بن عباس فرستاد و او را مکلف نمود که سرپرستی حجاج آن سال را بر عهده بگیرد!

ابن عباس رضی الله عنه گفت یا امیرالمؤمنین! اجازه بدهٔ! در کنار تو باقی بمانم و برای رویارویی با شورشیان در مدینه باشم! سوگند به خداوند جنگ با این خوارج و شورشیان را بر رفتن به حج ترجیح می‌دهم!

اما حضرت عثمان فرمود: تصمیم گرفتم که تو امسال سرپرستی حجاج را بر عهده بگیری!

عبدالله بن عباس چاره ای به غیر از اطاعت امیرالمؤمنین عثمان بن عفان نداشت و سرپرستی حجاج را پذیرفت!

حضرت عثمان نامه‌ای را خطاب به حجاج آن سال نوشت تا عبدالله بن عباس آن را با خود ببرد و در میان آنان قرائت کند! او در آن نامه اوضاع و احوال پیش آمده از طرف خوارج باند سبأیه و موضعگیری خود او در برابر آنان و خواسته‌هایشان را توضیح داده بود![۳۵]

ماه ذی‌الحجه فرارسید و شورشیان طرفدار عبدالله بن سبا همچنان شهر مدینه را در اشغال خود داشته و خانهٔ حضرت عثمان را در محاصره گرفته بودند! اما در عین حال حضرت عثمان رضی الله عنه امامت نماز آنان و دیگر مسلمانان را انجام می‌داد! و آن شورشیان نیز پشت سر او به نماز می‌ایستادند!؟

زمانی که حضرت عثمان متوجه گردید، آنان قصد ندارند از اشغال مدینه دست بردارند و شهر را ترک کنند! نامه‌هایی را نوشت و به ممالک مختلف شام و مصر و کوفه بصره فرستاد و از مردم برای بیرون راندن سپاه سبأیان از مدینه کمک و یاری خواست! او در آن نامه‌ها نوشته بود که:

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

اما بعد:

«خداوند پیامبرش محمد را بر اساس حق و راستی فرستاد تا هشداردهنده و بشارتگر باشد، هر چه را که خداوند بر او فرو فرستاده تبلیغ نمود و به درستی به مسئولیت خود عمل کرده و سپس از این جهان رفت، و کتابی را که در آن حلال و حرام و اموری که لازم بوده‌اند را از خود برجای نهاد، و آنها را علیرغم خوشایند و ناخوشایند بودن برای مردم به اجرا گذاشت!

پس از او ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهم زمام امور مسلمانان را در دست گرفتند!

بعد از آن بودن آنکه خود بدانم و بدون پرسش من و در حضور مردم به عضویت شورای حل و عقد انتخاب شدم،سپس بدون درخواست و علاقمندیم شورا در مورد خلافت من در حضور مردم به اتفاق آرا رأی به خلافت من دادا

من به گونه‌ای در میان مسلمانان عمل کردم که آن را معروف و مورد پسند می‌دانستند و منکر و ناپسند نمی‌شمردند، و روش من روش تبعیت بود، نه انحراف و اهل التزام بودم و از ابتدای پرهیز می‌نمودم و بدون تکلف به آنان اقتداء می‌کردم!

وقتی قضیه به پایان رسید، شرارهٔ شر زبانه کشید و کینه‌توزی‌های و کشمش‌های ناروای نفسانی آغاز گردید، و بدون آنکه جرمی و خیانتی را مرتکب شوم، عده‌ای از در دشمنی با من وارد شدند!

خواسته‌ای و هدفی را دنبال می‌نمودند، اما بدون دلیل و بهانه چیز دیگری را اظهار می‌کردند، به خاطر تهمت‌هایی که به من بسته بودند مرا در حضور مردم مدینه مورد ملامت قرار دادند، و در مورد چیزهایی بر من خرده می‌گرفتند که غیر آن را به مصلحت نمی‌دانستم!

من در مورد آنان شکیبایی نمودم و سال‌هاست که با آنان مدارا نموده‌ام و خود همه اقدامات و توطئه‌های آنها را دیده و شنیده‌ام، و در مورد زیر پا نهادن احکام شریعت خداوند اینک به خود جرأت و جسارت بیشتری داده‌اند!

کارشان به جایی کشیده شده که در جوار رسول خدا و حرم او در سرزمین هجرت ما را مورد تهاجم قرار داده‌اند! و عده‌ای از مردم عادی عرب نیز از آنها حمایت می‌کنند! آنان درست همچون دسته‌ها و قبیله‌های «روز احزاب» شده‌اند، یا همچون آنانی هستند که در غزوه احد ما را مورد تهاجم قرار دادند، و تنها تفاوتشان با آنها تظاهری است که این‌ها دارند!

هر کس می‌تواند به ما ملحق شود، از این کار کوتاهی ننماید.[۳۶]»

وقتی نامهٔ حضرت عثمان به مسلمانان مناطق مختلف رسید، به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند و به سختی از جرأت و جسارت شورشیان و خوارج سبأیه در شگفت شدند، و برای حمایت از خلیفه مسلمانان و رهایی او و اهل مدینه از محاصره و اشغالگری مهاجمان بسیج شدند، اما تقدیر الهی سریع‌تر از اقدام آ

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

محاصره منزل حضرت عثمان

چند روز پس از آن بود که خوارج او را در داخل خانه‌اش محاصره و زندانی نموده و از خروج او برای اقامه نماز جلوگیری کردند و حتی اجازه ندادند که هیچیک از بزرگان اصحاب امامت نماز را بر عهده بگیرند! آنان عملاً زمام قدرت را در مدینه به دست گرفتند و همهٔ راه‌ها و خیابان‌های آن را در کنترل خود درآورده و از تجمع مسلمانان جلوگیری کرده و به حضرت عثمان اجازه خروج از منزلش را نمی‌دادند!

سرکردهٔ شورشیان سبأی مصر به نام غافقی بن حرب عکی که در ایام محاصره عملاً حاکم مدینه گردیده بود، پیشنماز می‌شد و تنها اتباع عبدالله بن سبأ که از مصر و کوفه و بصره آمده بودند پشت سر او نماز می‌خواندند!

اما مردم مدینه در خانه‌های خود ماندند و هیچکس از ترس آنان بدون همراه داشتن اسلحه خود از منزل خارج نمی‌شد، زیرا تعدادشان در مقایسه با آنها بسیار کم بود.[۴۰]»

در روزهای آخر محاصرهٔ مدینه تعدادی از بزرگان اصحاب همچون علی، طلحه، زبیر و سعد و ... از شهر مدینه خارج شدند.

وقتی که باند براندار عبدالله بن سبای یهودی حضرت عثمان را در منزل خود به وسیلهٔ حدود هفتصد نفر در محاصره گرفته بودند، مجموعه‌ای از اصحاب از جمله عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، ابوهریره، حسن و حسین فرزندان حضرت علی، و مروان بن حکم و عده‌ای دیگر در خانهٔ حضرت عثمان بوده و کار محافظت از او را در برعهده داشتند!

چنانچه حضرت عثمان به ایشان اجازه می‌داد، آنان با شورشیان براندار به مقابله برمی‌خاستند، اما او ترجیح می‌داد که اصحاب با آنان وارد جنگ نشوند! و خطاب به ایشان فرمود: تمامی شما را که با من تعهد اطاعت بسته‌اید! سوگند می‌دهم که شمشیرهای خود را غلاف کنید و به منازل خویش بازگردید!

زیدبن ثابت نزد حضرت عثمان آمد و گفت: حدود هفتصد نفر از اصحاب در شهر حضور دارند و می‌گویند: اگر اجازه بدهی، ما می‌خواهیم بار دیگر حامی دین خداوند باشیم!

حضرت عثمان به او فرمود: مرا به جنگ نیازی نیست و دست بردارید و جنگ نکنید!

حضرت ابوهریره نیز در حالی که شمشیرش را بر کمر بسته بود نزد او آمده و گفت: یا امیرالمؤمنین امروزه در حمایت از تو شمشیرزدن شیرین است!

حضرت عثمان گفت: من تصمیم دارم با آنان وارد جنگ نشویم و هر چه زودتر به منزل خویش بازگرد! و با کسی درگیر مشو!

عبدالله بن عمر رضی الله عنه نیز نزد حضرت عثمان آمد و برای جنگ با خوارج خود را آماده کرده بود. حضرت عثمان به او فرمود: برخیز و از طرف من به مردم بگو: در خانه‌های خود بمانند و با این خوارج شورشی درگیر نشوند!

سُلَیط بن ابی‌سلیط رضی الله عنه می‌گوید: حضرت عثمان رضی الله عنه ما را از درگیر شدن با اتباع ابن سبا برحذر می‌داشت، اگر او اجازه چنین کاری را می‌داد با آنان رویارویی می‌کردیم و برای اخراج آنها از مدینه تلاش می‌کردیم.

عبدالله بن عامربن ربیعه می‌گوید: در منزل حضرت عثمان و در کنار او بودم، او به ما فرمود: من در این مورد عزم خویش را جزم کرده‌ام که به همهٔ کسانی که به من تعهد التزام و اطاعت سپرده‌اند، توصیه نمایم که با آنان وارد جنگ نشوند! که گرامی‌ترین و قهرمان‌ترین شما نزد من کسی است که امروز دست به اسلحه نبرد!

همچنان که گفته شد گروهی از فرزندان اصحاب از جمله حسن و حسین فرزندان حضرت علی، عبدالله بن زبیر، محمدبن طلحه، مروان بن حکم، عبدالله بن عمر رضی الله عنهم در خانه حضرت عثمان و در کنار او بودند!

حضرت عثمان به آنان فرمود: من به شما توصیه می‌کنم که به خانه‌های خویش بگردید و اسلحه‌هایتان را بر زمین بگذارید و در خانه بمانید![۴۱]

شورشیان باند عبدالله بن سبا یکی از سرکردگان خود را به نام اشتر نخعی – مالک‌بن الحارث – نزد حضرت عثمان فرستادند تا او را برای استعفا از مقام خلافت تحت فشار قرار دهد!

حضرت عثمان بن او فرمود: شما چی می‌خواهید؟

اشتر گفت: یکی از این سه راه را از تو می‌خواهیم و جز قبول یکی از آنها چارهٔ دیگری نداری!

حضرت عثمان گفت: آنها چیستند؟

اشتر نخعی گفت: اول اینکه از مقام خلافت استعفا بدهی و به مردم بگویی، این شما و این قضیه خلافت، هر کسی را که می‌خواهید انتخاب کنید!

دوم: اگر چنین نمی‌کنی، خود حکم مجازات و حد شرعی را بر خویش صادر کن!؟

سوم: اگر این کار را هم نکنی، بدون تردید، ما با تو برخورد می‌کنیم!

حضرت عثمان به او گفت من هیچگاه قضیه خلافت را برای بازیچه قرار گرفتن آن به دست شما رها نخواهم نمود، و ردایی را که طبق احکام دین خداوند [اهل حل و عقد] بر دوش من نهاده‌اند، از دوش خود برنخواهم داشت و امت محمد را دچار تفرقه و نزاع نخواهم نمود!

اما در مورد اینکه حکم قصاص و مجازات خود را صادر کنم! من کاری نکرده‌ام تا مستحق چنان مجازاتی باشم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهم چنان نکرده‌اند! و از طرف دیگری بدن من تحمل چنان مجازاتی را ندارد!

اگر مرا به قتل برسانید، به خاطر آنکه کاری را که سبب کشته شدنم باشد، انجام نداده‌ام، شما ظالم و من مظلوم خواهم بود، سوگند به خداوند اگر چنین کاری را بکنید، برای همیشه همهٔ اهل ایمان از شما بدشان خواهد آمد، و خود شما هیچگاه با هم وحدت پیدا نخواهید کرد و به هیچوجه در برابر دشمن صف واحدی نخواهید داشت![۴۲]»

حضرت عثمان با تعدادی از بزرگان اصحاب در این مورد مشورت نمود و از ایشان نظرخواهی کرد:

عبدالله بن زبیر که قبل از دستور حضرت عثمان به محافظان مبنی بر بازگشت به خانه‌های خود، امیر آنهایی بود که در منزل بودند، خطاب به او گفت: من سه راه را به تو پیشنهاد می‌کنم:

– یا اینکه برای حج عمره لباس احرام بپوشی، زیرا در چنین حالتی کشتن تو حرام و ممنوع خواهد بود!

– یا اینکه از مدینه خارج شوی و به شام نزد معاویه برویی!

– یا اینکه به ما اجازه بدهی که علیه آنها دست به شمشیر ببریم و سرهایشان را از تن جدا کنیم، و در نهایت اینکه یا ما بر حق بوده‌ایم و یا ایشان، که خداوند خود داوری خواهد فرمود:

حضرت عثمان فرمود: بستن احرام حج مانع از آن نخواهد شد که آنان مرا به قتل برسانند! زیرا آنان چه در حال احرام باشم یا نباشم ریختن خون مرا برای خود حلال و روا می‌شمارند!

در مورد رفتن به شام نیز باید بگویم که: به چند دلیل این کار را نخواهم کرد، اول اینکه نمی‌خواهم بودن در جوار رسول خدا را ترک کنم و دوم به خود اجازه نمی‌دهم از ترس آنها از مدینه فرار کنم و پس از آن کافران و دشمنان با شنیدن آن شادمان شوند! و مرا مورد ملامت و تمسخر قرار دهند!

اما راجع به جنگ با ایشان، امیدوارم در حالی به حضور خداوند بروم که به خاطر من یک قطره خون از کسی بر زمین ریخته نشده باشد!!! [۴۳]

حضرت عثمان از عبدالله بن عمر رضی الله عنه در این مورد نظرخواهی نمود و گفت: آنها از من می‌خواهند یا استعفا بدهم، یا خود رابرای شدن آماده کنم!

عبدالله بن عمر گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا تو در این دنیا برای همیشه زنده خواهی ماند؟

حضرت عثمان فرمود، نه!

عبدالله بن عمر گفت: به غیر از کشتن تو چکاری می‌توانند انجام دهند؟

حضرت عثمان فرمود: هیچ کاری دیگری از دستشان ساخته نیست!

عبدالله بن عمر گفت: بهشت و یا جهنم رفتن تو در اختیار آنان است؟

حضرت عثمان فرمود: نه به دست آنها نیست!

عبدالله بن عمر گفت: عیبی خلافت را از دوش خویش برمدار زیرا اگر چنین کنی! رسم و عادت بدی را از خود برجای خواهی نهاد و هر گاه عده‌ای از خلیفه ناراضی باشند، اقدام به خلع و یا قتل او خواهند کرد![۴۴]»

به حکمت و دوراندیشی حضرت عبدالله بن عمر آفرین باید گفت! او نمی‌خواست حضرت عثمان روش ناپسندی را – برای خلفای بعد از خود برجای بگذارد – هر چند محال بود او چنین کند – زیرا اگر حضرت عثمان تسلیم خواسته‌های شورشیان پیرو عبدالله بن یهودی می‌شد و از مقام خلافت استعفا می‌داد، مقام خلافت بازیچه دست طمع‌ورزان و کینه‌توزان می‌گردید، و در نظر مردم منزلت و ابهت خود را از دست می‌داد!

حضرت عثمان رضی الله عنه پس از مشورت با ابن عمر و دیگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم سنت دیگری را ترسیم نمود و راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفت که نه از مقام خلافت استعفا داد و نه کاری کرد که قطرهٔ خونی از مسلمانی بر زمین ریخته شود!

آخرین ملاقات عمومی حضرت عثمان رضی الله عنه چند هفته پس از محاصره منزل او بود، او مردم و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به اجتماعی عمومی دعوت نمود، که در پیشپیش آنها حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم قرار داشتند، و همه مردم صلح طلب مقیم مدینه و حتی سبأیانی که مدینه را در محاصره و اشغال خود داشتند، در آن شرکت نمودند.

وقتی همه جمع شده و بر روی زمین نشستند، حضرت عثمان رضی الله عنه برخاست و گفت: «خداوند به این سبب دنیا را در اختیار شما قرار داده تا به وسیله آن سعادت آخرت را بجویید! و آن را در اختیارتان نهاده تا دو دستی به آن بچسبید! زیرا به درستی این جهان رفتنی و تمام شدنی است و جهان دیگر ماندنی و ابدی است، دنیای فانی شما را فریب ندهد و خوار نکند! و آنگونه به خود مشغول ندارد که دنیای دیگری را به دست فراموشی بسپارید! آنچه را که ماندنی است بر آنچه که رفتنی است برتری دهید! زیرا به راستی از دنیا خواهید بُرید و به سوی خدای متعال خواهید رفت.

تقوا و پرهیزکاری را پیشهٔ خویش کنید، زیرا تقوا و پرهیزکاری پراکنده درنیایید! زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ... وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران: ۱۰۳)

«... نعمت خداوند را بر خود به یاد آورید، آنگاه که دشمن یکدیگر بودید، و خداوند دل‌های شما را بهم پیوند داد و الفت بخشید و در پرتو نعمت او به صورت برادر هم درآمدید!.»

حضرت عثمان در ادامه سخنان خود گفت:

«مردم مدینه! شما را به خداوند می‌سپارم و از او می‌خواهم که خلیفهٔ پس از من را توفیق عطا فرماید که به بهترین وجه کار خود را انجام دهد! من از امروز نزد کسی نخواهم رفت و در خانهٔ خویش خواهم ماند، تا خداوند خود سرنوشت ما رقم بزند! و این خوارج شورشی را همچنان در جلو منزل خود نامید خواهم نمود و هیچ خواسته‌های از خواسته‌ای نامشروع آنها را برآورده نخواهم کرد. خواسته‌هایی که به ضرر دین و دنیای شما تمام خواهند شد، تا اینکه خداوند بر اساس آنچه که دوست می‌دارد، اراده‌اش را عملی نماید![۴۵]»

زمانی که شورشیان فریب خوردهٔ پیرو عبدالله بن سبای یهودی متوجه شدند که عثمان به هیچوجه با آنها وارد معامله نمی‌شود و کوتاه نمی‌آید، محاصرهٔ خانه او را سخت‌تر کردند، و به هیچکس اجازهٔ ورود به آنجا را نمی‌دادند حتی از رسانیدن آب و غذا به منزل حضرت عثمان جلوگیری می‌کردند؟

خانوادهٔ آل حزم در همسایگی حضرت عثمان بودند، او کسی را به منزل ایشان فرستاد و گفت: پسرتان را نزد علی‌بن ابیطالب و طلحه و زبیر و همسران رسول خدا بفرستید و به آنها بگویید! خوارج شورشی اجازهٔ آوردن آب را به ما نمی‌دهند، اگر می‌توانید و برایتان ممکن است مقداری آب برای ما بفرستید!

پس از نماز صبح حضرت علی رضی الله عنه به طرف شورشیانی که منزل حضرت عثمان را محاصره کرده بودند آمد و خطاب به آنها فرمود:

«... به راستی کاری که شما انجام می‌دهید هیچ شباهتی با کار اهل ایمان ندارد! و با عملکرد اهل کفر هم نمی‌خوانند! آب و غذا را از او قطع نکنید! ایرانیان و رومیان وقتی دیگران را به اسارت در می‌آوردند، به آنان آب و غذا می‌دهند، شما به چه دلیل محاصره و کشتن او را بر خود روا می‌شمارید!؟»

آنان با وقاحت و بی‌ادبی تمام حضرت علی را از آنجا دور کردند و گفتند: سوگند به خداوند، اجازه ورود آب و غذا را به داخل منزل او نمی‌دهیم!

حضرت علی وقتی متوجه شد که فریب‌خوردگان عبدالله بن سبای یهودی اجازه نمی‌دهند آب و غذا به ساکنین منزل حضرت عثمان برسد، بار دیگر به منزل نزدیک شد و برای آنکه حضرت عثمان را متوجه تلاش بی‌سود خود بنماید، عمامه‌اش را برداشت و آن را به داخل حیاط منزل پرتاب کرد!

ام المؤمنین ام حبیبه (رمله بنت ابی‌سفیان) هم برای کمک به ساکنین منزل حضرت عثمان و رساندن آب به ایشان تلاش نمود!

او سوار بر استری که بر آن مشک آبی قرار داشت، به طرف منزل حضرت عثمان آمد، اما شورشیان آشوب‌طلب سبأی جلوی او را گرفته و مانع از ورودش به منزل شدند! به آنان گفته شد: این خانم ام حبیبه همسر رسول خداست!

گفتند: به هیچوجه به او هم اجازه ورود به منزل را نمی‌دهیم!

سپس بر سر و روی استری که ام حبیبه بر آن سوار بود زدند!

ام حبیبه گفت: من در مورد اموال و ودیعه‌های خانوادگی که نزد حضرت عثمان است با او کار دارم و به خاطر ضایع نشدن اموال بیوه زنان و یتیمان لازم است او را ملاقات کنم!

گفتند: تو داری دروغ می‌گویی! فقط می‌خواهی برای آنان آب ببری!

آنان بدون توجه به کاری که داشتند به همسر رسول خدا صلی الله علیه و سلم انجام می‌دادند، افسار استر را بریدند و چیزی نمانده بود که ام المؤمنین ام حبیبه بر روی زمین بیافتد!؟ و اگر مسلمانانی که در نزدیکی او بودند، به کمک او نمی‌شتافتند، او بر زمین می‌افتاد.

وقتی حضرت عایشه رضی الله عنه از برخوردی که باند براندار سبأیه با ام حبیبه نموده بودند، باخبر شد، به شدت از خوارج سبأیه خشمگین شد و از آنجا که از او هم کاری ساخته نبود و تحمل دیدن آن وضع را نداشت تصمیم گرفت برای ادای مراسم حج به مکه برود.

مروان بن حکم با شتاب نزد او رفت و گفت: یا ام المؤمنین! اگر در مدینه بمانی بهتر است! زیرا اشغالگران سبأی ممکن است از تو حساب ببرند و برای حضرت عثمان مشکلی را به وجود نیاورند!

حضرت عایشه فرمود: مروان! مگر می‌خواهی آن رفتاری را که با ام حبیبه داشتند با من هم تکرار کنند!؟ کسی هم نباشد از من دفاع کند!؟ نه، سوگند به خداوند خود را به این خواری دچار نمی‌کنم! نمی‌دانم سرانجام کار خوارج شورشی به کجا کشیده می‌شود؟ سوگند به خداوند اگر برای تا امیدن نمودن آن عده جهت دستیابی به اهدافشان کاری از من ساخته بود از انجام به آن کوتاهی نمی‌کردم!

حضرت عایشه از برادرش محمدبن ابی‌بکر که فریب عبدالله بن سبای یهودی را خورده و اکنون از سرکردگان شورشیان به شمار می‌آمد – خواست برای رفتن به سفر حج او را همراهی کند! اما محمد از همراهی با خواهرش خودداری نمود و باقی ماندن در مدینه را برای همراهی با شورشیان در محاصره منزل حضرت عثمان ترجیح داد!؟

وقتی حنظله بن ربیع کاتب رضی الله عنه از موضع‌گیری محمدبن ابی‌بکر باخبر گردید، خطاب به او گفت: ای محمد! خواهرات از تو خواست برای رفتن به حج او را همراهی کنی اما تو به او پاسخ منفی دادی! از طرف دیگر گرگ‌های درندهٔ عرب و ناپرهیزکاران، تو را به اقدام حرام و ناروای شورش علیه خلیفه مسلمین فراخواندند، و تو به دعوت آنان پاسخ مثبت می‌دهی؟!

محمدبن ابی‌بکر بر او خشم گرفت و گفت: تو را چکار به این کارها! تو حق دخالت در کار مرا نداری!

ابن حنظله در حالی که این اشعار را که در ذوج حکمت و خرد قرار دارند می‌خواند، بازگشت:

عجبت لما يخوض الناس فيه
يرومون الخلافة أن تزولا
ولوزلت لزال الخير عنهم
ولاقوا بعدها ذلا ذليلاً
وكانوا كاليهود أو النصارى
سواءً كلهم ضلوا السبيلا[۴۶]

«از کاری که این مردم به آن دست زده‌اند، در شگفتم، آنان درصدند تا خلافترا براندازند. اگر خلافت از بین برود، مردم همهٔ خیر و منافعشان را از دست خواهند داد و پس از آن به خواری و درماندگی دچار خواهند شد و به سان یهودیان و مسیحیان درخواهند آمد که همه راه گمراهی را در پیش گرفته‌اند.»

همان چیزی را که حنظله با فراست ایمانی خود پیش‌بینی کرد، به وقوع پیوست و سقوط خلافت و تفرقه میان مسلمانان به گمراهی و خواری مسلمانان انجامید!

حنظله با ژرف‌نگری و دوراندیشی خود به درستی دریافته بود که هدف شورشیان پیرو عبدالله بن سبای یهودی شخص حضرت عثمان نیست، بلکه مقصد نهایی سرکردگان شیطنت‌پیشهٔ آن باند، براندازی نظام سیاسی اسلام و از بین بردن نظام خلافت است!

لیلی دختر عمیس خواهر مادری محمدبن ابیبکر و خواهر پدر و مادری محمدبن جعفربن ابیطالب – زیرا اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابوطالب بود که پس از شهادت جعفر در جنگ «مؤته» حضرت ابوبکر با او ازدواج نموده بود – لیلی به آنان گفت:

«شمع خود را می‌سوزاند ولی نور و روشنائیش برای دیگران است، در ارتباط با کسی که نسبت به شما جرمی و ظلمی را مرتکب نشده خود را دچار معصیت نکنید.» کاری که امروزه برای آن تلاش می‌کنید و می‌خواهید عثمان را از میان بردارید، سودش را دیگران خواهند برد، و حسرتش را شما خواهید خورد، مواظب باشید کاری که امروزه انجام می‌دهید مایهٔ حسرت و شرمندگی فردایتان نشود!

آنان از لیلی بنت عمیس خواهر خود خشمگین شدند و گفتند: کاری را که عثمان بر سر ما آورده هیچگاه فراموش نمی‌کنیم!

لیلی گفت: عثمان با شما چکارکرده بود؟ مگر به جز این بوده که شما را به التزام به احکام شریعت فراخوانده و به خاطر مخالفت با اوامر الهی شما را ادب نموده بود؟[۴۷]

بیش از یک ماه از محاصره منزل حضرت عثمان می‌گذشت. زیرا این محاصره از روز هشتم ماه ذی‌القعده آغاز شده بود.

از طرف دیگر سپاهیانی از مصر و شام و بصره و کوفه برای حمایت از حضرت عثمان در برابر شورشیان پیرو عبدالله بن سبای یهودی راهی مدینه شده بودند. همچنان که گفته شد: شورشیان از حرکت سپاهیان مسلمان به سوی مدینه اطلاع داشتند و می‌خواستند، قبل از رسیدن آنان با عثمان کار خود را تمام کنند، و زمینه را برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و عدم اتفاق آنان علیه ایشان فراهم سازند.

از طرف دیگر خوارج شورشی می‌دانستند که مراسم حج به پایان رسیده و حجاج خانه خدا برای حمایت از حضرت عثمان و سرکوب آنان راه مدینه را در پیش گرفته‌اند!

عبدالله بن عباس رضی الله عنه نامهٔ حضرت عثمان را خطاب به حجاج در جمع آنان خواند و به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند و گفتند: پس از پایان مناسک حج برای جنگ با شورشیان مصری و همدستان آنان که مدینه و خانه حضرت عثمان را محاصره کرده‌اند راهی مدینه می‌شویم و آن را عبادتی به شمار می‌آوریم و بر عبادت حج می‌افزاییم!

عملاً پیشقراولان حجاج به مدینه نزدیک شده و اولین کسی که وارد مدینه شد و بلافاصله به رویارویی با محاصره‌کنندگان منزل حضرت عثمان رفت مغیره‌بن اخنس بود.

میان شورشیان و ساکنین منزل – که مجموعه‌ای از فرزندان اصحاب مانند: حضرت حسن و حسین و محمدبن طلحه و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر واین الحکم برای محافظت از او در منزل بودند، درگیری و کشمکشی مختصر روی داد. شورشیان برای وارد شدن به داخل منزل و برخورد نهایی دنبال بهانه بودند!

چند روز قبل از به شهادت رسیدن حضرت عثمان، عبدالله بن سلام صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم – که قبل از مسلمان شدن رئیس و بزرگ همهٔ علما و دانشمندان یهود بود– جلو منزل حضرت عثمان رفت و خطاب به شورشیان فریب‌خورده گفت:

«شما ای شورشیان امام و خلیفه مسلمین را به قتل نرسانید! و با این کار خود زمینه را برای آنکه خداوند بر رویتان شمشیر بکشد فراهم نکنید! سوگند به خداوند اگر کاری کنید که شمشیر الهی بر روی شما از نیام کشیده شود، هیچگاه در نیام نخواهد رفت. وای به شما! امروزه سلطهٔ شما از طریق چماق و تازیانه است، اما اگر او را به قتل برسانید، تنها از طریق نیزه و شمشیر می‌توانید سلطه خویش برپا دارید!

وای بر شما! امروزه شهر مدینه مملو از فرشتگان الهی است و از طرف آنها محافظت می‌شود، سوگند به خداوند اگر او را بکشید، آن ملایک شهر مدینه را ترک خواهند کرد!»

شورشیان باند براندار از سخنان عبدالله بن سلام برآشفتند و همراه با ملامت و سرزنش به او گفتند: ای یهودی‌زاده، تو و این حرف‌ها! تو کجا و این حرفها کجا؟[۴۸]»

سخنان عبدالله بن سلام در اوج خردمندی و دوراندیشی و زیبایی قرار داشت و با سخنان ابن حنظله که پیش از او با شورشیان در میان نهاده بود بسیار شباهت داشت.

در واقع عملاً آنچه که عبدالله بن سلام، شورشیان فریب‌خورده را از آن برحذر داشته بود، پس از آنکه خون حضرت عثمان را بر زمین ریختند، به وقوع پیوست!

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

خونی که ناروا بر زمین ریخته شد

همچنان که گفته شده: شورشیان سبأیه می‌دانستند که زمان زیادی تا رسیدن سپاهیان اسلام که از مناطق مختلف راه مدینه را در پیش گرفته باقی نمانده است! و در مورد خود دچار دلهره شدند و تنها راه حل را در کشتن هر چه زودتر حضرت عثمان می‌دانستند!

سرکرده‌هایشان بر این باور بودند که تنها راه نجات آنان از آن مخمصه کشتن عثمان است، و اگر او را از میان بردارند، آنان به دست مردم مسلمان کشته خواهند شد، اما اگر او را بکشند، کشته شدن او مردم را به خود مشغول خواهد داشت!

به همین سبب سرکردگان شیطنت‌پیشه باند براندار عبدالله بن سبای یهودی در آخرین روزهای محاصره تصمیم گرفتند حضرت عثمان را به قتل برسانند!

همچنان که گفته شد: مغیره بن اخنس برای حمایت از حضرت عثمان بلافاصله پس از پایان مراسم حج و رسیدن به مدینه به هر طریق بود خود را به داخل منزل رسانید و به دیگر اصحاب مدافع عثمان بن عفان پیوست!

مغیره از درون منزل پشت در ایستاده و مراقب اوضاع بود، وی گفت: اگر امیرالمؤمنین عثمان را تنها بگذاریم، جواب خداوند را چگونه بدهیم؟ باید تا پای جان با آنان جنگید![۴۹]»

در روزهای پایانی محاصره حضرت عثمان بیشتر اوقات خود را به اقامه نماز و قرائت قرآن می‌گذارند، تا می‌توانست نماز می‌خواند و وقتی خسته می‌شد به قرائت قرآن می‌پرداخت.

شورشیان تصمیم گرفتند: اولین حمله خود را به داخل منزل آغاز کنند، آنان اقدام به آتش زدن درب و قسمتی از سقف نمودند، مدافعین داخل برای خاموش کردن آن تلاشی کردند، اما درب و قسمتی از منزل به شدت آسیب دیدند و تعدادی از چوب‌های سقف منزل سوخته و شکستند!

مدافعین منزل که تعدادی از آنها عبارت بودند از مغیره‌بن اخنس، حسن بن‌علی، محمدبن طلحه، سعیدبن عاص، مروان بن حکم، عبدالله بن زبیر، زیادبن نعیم فهری و نیازبن عبدالله بن اسلمی و ابوهریره با مهاجمان شورشی به رویارویی پرداختند!

ابوهریره در حالی که با آنان می‌جنگید، خطاب به مدافعین می‌گفت: در جنگ با اینان از من بیاموزید و مرا سرمشق خویش نمایید! این روز روزی است که شمشیرزدن در آن لذتبخش و جنگیدن در آن رواست! و در همان حال خطاب به خوارج سبأی می‌گفت: وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (غافر: ۴۱)

«ای قوم من! چرا؟ من شما را به سوی نجات و رستگاری دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانید».

در حالی که مدافعین با شورشیان می‌جنگیدند، حضرت عثمان همچنان به نماز مشغول بود، و داشت سوره «طه» را در نمازش قرائت می‌کرد! و به درستی متوجه نبود که در بیرون منزل چه خبر است! او به هیچوجه در قرائتش دچار اضطراب و پریشانی نگردید و نمازش را قطع نمودند و پس از پایان نماز شروع به قرائت سوره آل عمران نمود!

اولین کسی که در جلو منزل حضرت عثمان کشته شد مغیره بن اخنس بود که به دست یکی از مردان شورشی از قبیلهٔ لیث به شهادت رسید و قاتل لحظاتی بعد از کار خود نادم شد و گفت: «انّا لله و انّا الیه راجعون.»

عبدالرحمن بن عدیس یکی از سرکردگان خوارج سبأی به مرد لیثی گفت: چی شده؟

گفت: من پیشتر در خواب یک نفر را دیده بودم که خطاب به من گفت: ای قاتل مغیره! خود را برای آتش جهنم آماده کن!! و اینک او را کشتم!؟

یکی از مردان طایفه کنانی نیز نیازبن عبدالله بن اسلمی را در کنار درب منزل حضرت عثمان رضی الله عنه کشت، و او دومین کسی بود که به شهادت رسید!

حضرت عثمان متوجه درگیری میان مدافعین و شورشیان شد و به جلو منزل آمد وقتی با جنازه دو نفر از آنان روبرو گردید به شدت اندوهگین شد و با تأکید بسیار از مدافعین خواست با آنان درگیر نشوند و شمشیرهای خویش را در نیام کنند! و بار دیگر دستور داد که از منزل خارج شده به منازل خود بازگردند!

آنان به جز اطاعت از امر او چاره دیگری نداشتند و همه آنان منزل او را ترک کرده و به سوی خانه‌های خویش رفتند!

به این ترتیب درگیری میان مسلمانان مدافع و شورشیان باند عبدالله بن سبأی یهودی به دستور حضرت پایان پذیرفت!

آخرین کسی که منزل را ترک کرد، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بود که حضرت عثمان وصیت نامه خود را در اختیار او گذاشت تا به پدرش زبیربن عوام بدهد.[۵۰]»

حضرت عثمان همراه با خانواده و چند پیش خدمت در داخل منزل در محاصره صدها مرد سبأی باقی ماندند!

روز جمعه هشتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری فرارسید و تا آن زمان چهل شبانه‌روز از محاصره منزل می‌گذشت!

آن روز را حضرت عثمان روزه بود، و می‌دانست که به پایان عمر او چیزی باقی نمانده است و این شورشیان او را خواهند کشت! و همچون همیشه به نماز و قرائت قرآن مشغول شد!

سبأیان فریب‌خورده یهودی وارد منزل شده و به تخریب منزل و ضرب و شتم ساکنین آن پرداختند!

یکی از سبأیان در حالی که شمشیرش را از نیام کشیده بود، به حضرت عثمان نزدیک شد و گفت: اگر از خلافت استعفا بدهی کاری به کار تو نخواهیم داشت!

حضرت عثمان گفت: وای بر تو! سوگند به خداوند! نه در زمان جاهلیت و نه در زمان مسلمان شدن، مرتکب زنا نشده و هیچگاه آرزوی آن را نداشته و در اندیشه آن نبوده‌ام، سوگند به خداوند از زمانی که دست راست خود را در دست رسول خدا گذاشته و با او بیعت کرده‌ام آن دستم را بر روی عورتم نگذاشته‌ام!

به هیچوجه ردایی را که آنان می‌جنگید، خطاب به مدافعین خداوند بر من پوشانیده‌اند از تن بیرون نخواهم آورد، و تا خداوند اهل سعادت را سعادتمند و اهل شقاوت را دچار شقاوت گرداند، از این مسئولیت استعفا نخواهم داد!

آن مرد حضرت عثمان را تنها گذاشت و از منزل خارج شد و به میان دوستان شورشی خود رفت، آنان به او گفتند: چکار کردی؟ او را کشتی؟

گفت: به خدا سوگند دچار مشکلی بزرگ و پیچیده‌ای شده‌ایم و به خدا سوگند تنها راه نجات ما از دست مردم و سپاهیانی که در راهند کشتن عثمان است که کشتن او هم برای ما روا نیست! من نمی‌دانم چکار کنم؟

سرکردگان باند براندار عبدالله بن سبای یهودی مرد دیگری را برای کشتن حضرت عثمان به اطاق او فرستادند!

حضرت عثمان فرمود: تو از کدام قبیله‌ای؟

گفت: من از طایفه لیث هستم!

حضرت عثمان گفت: بیرون برو! تو کسی نیستی که مرا به قتل برسانی.

گفت: چرا؟

حضرت عثمان گفت: مگر تو فلانی نیستی که فلان روز با چند نفر از دوستانت بودی، سوگ خدا برایت دعا فرمود؟

گفت: آری من بودم!

حضرت عثمان فرمود: برادر عزیز! برو بیرون و دعای رسول خدا را تباه مگردان و خود را از آن محروم مکن!

آن مرد به خود آمد و از کار خویش پشیمان شد و از اطاق حضرت عثمان بیرون رفت، سپس سبأیان را رها کرد و رفت.

سرکردگان باند براندار مردی قریشی را برای کشتن حضرت عثمان به داخل منزل فرستادند.

آن مرد داخل شد و گفت: ای عثمان امروز به دست من کشته می‌شوی!

حضرت عثمان فرمود: خیر فلانی، تو مرا نخواهی کشت!

گفت: چگونه تو را نخواهم کشت!؟

حضرت عثمان گفت: من خود شاهد بودم که فلان و فلان روز رسول خدا برای تو از خداوند طلب مغفرت فرمود، به همین خاطر دست تو به خون کسی آلوده نمی‌شود!

آن مرد نیز به خود آمد و از اقدام خویش نادم شد، از خداوند آمرزش طلبید و از خانه خارج شد، بعد از همکاری با شورشیان خودداری کرد!

آخرین کسی که وارد اطاق حضرت عثمان شد، محمدبن ابی‌بکر بود، او ریش حضرت عثمان را گرفت و به طرف خود کشید!؟

حضرت عثمان گفت: محمد! ریشم را رها کن و از روی سینه‌ام برخیز! تو چیزی را گرفته و بر جایی نشسته‌ای که اگر پدرت ابوبکر صدیق تو را در این حال می‌دید به سختی تو را مجازات می‌کرد!

برادرزاده! هیچ فکر کرده‌ای که چکار داری می‌کنی؟ مگر تو بر خداوند خشم گرفته‌ای؟ من با تو چکار کرده‌ام؟ مگر غیر از این بوده که جرمی را مرتکب شدی و من نیز دستور دادم طبق احکام الهی مجازات شوی؟!

محمدبن ابی‌بکر نیز به خود آمد و از روی سینهٔ حضرت عثمان برخاست و با حالت پشیمانی از منزل خارج شد![۵۱]

سرکردگان خوارج از خودداری آن چهار نفر از کشتن حضرت عثمان درشگفت شدند، که چگونه آنان چهار نفر را مأمور کشتن او کردند. اما عثمان با آنان سخن گفت و ایشان را منصرف نمود، و با حالت ندامت از اطاق و منزل او خارج شدند!؟

در چنین اوضاع و احوالی سه نفر از سرکردگان باند عبدالله بن سبأی یهودی تصمیم گرفتند هر سه به اطاقش وارد شوند و با هم او را به قتل برسانند!؟

عصر روز جمعه بود، عثمان بر روی زمین نشسته و قرآنی پیش روی او قرار داشت و در حالت روزه به قرائت آن مشغول بود.

غافقی‌بن حرب سرکرده راهی رسیدگی و سودان بن حمران سکونی و قتیره‌بن فلان سکونی وارد اطاق حضرت عثمان شدند!؟

غافقی با میله آهنی که در دست داشت ضربه‌ای را بر سر حضرت عثمان وارد کرد و بر قرآنی که پیش روی او بود لگد زد!؟ قرآنی چرخی خورد و دوباره جلو حضرت عثمان قرار گرفت، و خون در سر و صورت حضرت عثمان جاری شد و قطراتی از آن بر رویِ آیه زیر ریخته شد!

... فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (البقره: ۱۳۷)

«خداوند تو را در برابر آنان کفایت خواهد کرد و او شنوا و آگاه است.»

سودان بن حمران سکونی به حضرت عثمان نزدیک شد و شمشیرش را برای وارد کردن ضربه‌ای که بر بالا برد، اما همسرش «نائله بنت فرافصه» خود را در میان او و حضرت عثمان رسانید و شمشی

شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

اضافه کن و اجر آن به تو تعلق خواهد داشت.؟

گفتند: آری ما از این موضوع خبر داریم و آن را شهادت می‌دهیم!

حضرت عثمان فرمود: شما را به خداوندی که هیچ معبود و مستعانی به غیر از او مشروعیت ندارد، سوگند می‌دهم، شما خبر ندارید که رسول خدا فرمود: «هر کس چاه رومه را خریداری کند، خداوند او را مورد مغفرت خویش قرار می‌دهد!»

من نیز رفتم و آن را به فلان مبلغ خریدم و به حضور رسول خدا رفتم و خدمت او عرض کردم، آن را به فلان مبلغ خریده‌ام! فرمود: آن را برای استفاده عمومی مسلمانان وقف کن و اجرش از آن تو خواهد بود؟»

گفتند: آری به خداوند سوگند ما از آن خبر داریم!

حضرت عثمان گفت: شما را به خداوندی که هیچ معبود و مستعانی به غیر از او مشروعیت ندارد سوگند می‌دهم، آیا نمی‌دانید که رسول خدا رو به مردم نمود و فرمود: «هر کس سپاه عسره را تجهیز و آماده کند خداوند او را می‌بخشاید؟

من نیز همهٔ لوازم و اسلحه و امکانات آن سپاه را مهیا کردم و حتی افسار و لگامی هم کم نداشتند؟ گفتند: آری ما از آن خبر داریم!

حضرت عثمان گفت: خداوندا! تو نیز شاهد باش![٥٦]»

۲- ترمذی از ابوعبدالرحمن و مسلّمی روایت می‌نماید که: «پس ازآنکه خانهٔ حضرت عثمان در محاصره قرار گرفت، او بر بالای منزل رفت و گفت: شما را به خدا، مگر نمی‌دانید وقتی کوه «احد» لرزید، رسول خدا فرمود: ای احد! استوار باش! این پیامبری و صدّیقی و شهیدی است که بر بالای تو هستند؟»

گفتند: آری! ما آن را شنیده‌ایم![٥٧]

۳- امام بخاری و امام مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌نمایند که گفته است: «که کوه احد در حالی که رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان بر بالای آن بود لرزید، رسول خدا فرمود: ای احد استوار باش! این پیامبری و صدّیقی و دو شهیدند که بر بالای تو قرار دارند.[٥٨]»

٤- بخاری و مسلم بن ابوموسی اشعری روایت می‌نمایند که: گفته است: «همراه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در یکی از بستان‌های مدینه بودیم، رسول خدا به من فرمود که جلو دروازهٔ آن بایستم! مردی آمد و اجازه ورود خواست، گفتم: تو کیستی؟

گفت: ابوبکر هستم!

رسول خدا فرمود: بگذار داخل شود و سپس رسول خدا بهشتی بودنش را به او بشارت داد!

سپس عمر آمد و رسول خدا فرمود: بگذار وارد شود، و به او مژدهٔ رفتن به بهشت را بشارت فرمود.

بعد عثمان آمد، رسول خدا فرمود: به او اجازه بده وارد شود و به خاطر آشوبی که برای او روی خواهد داد، او را به بهشت بشارت می‌دهم!

سپس حضرت عثمان وارد شد و گفت: خداوندا! از تو می‌خواهم به من صبر عطا فرمایی و مرا یاری دهی![٥٩]»

٥-ترمذی و امام احمد از حضرت عایشه رضی الله عنه روایت می‌نماید که گفته است: من در حضور رسول خدا بودم!

او فرمود: ای عایشه! چه خوب بود کسی دیگری اینجا می‌بود و با هم صحبت می‌کردیم!

گفتم: یا رسول‌الله اجاز می‌دهی، کسی را دنبال پدرم ابوبکر بفرستم؟

او سکوت فرمود و پس از لحظاتی همان سؤال را تکرار فرمود.

گفتم: اجازه می‌دهی کسی را دنبال عمربن خطاب بفرستم؟

او چیزی نفرمود.

سپس «وصیف» را فراخواند و او را جایی فرستاد و او رفت.

چیزی نگذشت که عثمان آمد و اجازه ورود می‌خواست، رسول خدا اجازه فرمود و او داخل منزل شد.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم مدت زمان زیادی را با او سخن گفت.

پس از خطاب به او فرمود: ای عثمان! خداوند پیراهنی را – یعنی پیراهن خلافت – بر تو خواهد پوشانید، هر گاه منافقین خواستند آن را از تن بیرون کنی! آن را از تن بیرون میاور، و کرامت احترام آن را حفظ کن!

دو یا سه بار رسول خدا این سخن را تکرار فرمود.[٦٠]»

نعمان بن بشیر راوی این حدیث می‌گوید: از ام المؤمنین عایشه پرسیدم: این حدیث را کی از تو نقل کرده‌اند؟

گفت: آن را به خاطر ندارم!

وقتی معاویه از این حدیث مطلع شد، از حضرت عایشه خواست، آن را برای او بنویسد، حضرت عایشه آن حدیث را نوشت و برای معاویه در شام فرستاد.[٦١]

٦-ترمذی از ابی‌الاشعث صنعانی روایت نموده که: پس از شهادت حضرت عثمان خطبای شام – که تعدادی از اصحاب رسول خدا در میان ایشان بودند – بر روی منابر رفتند! آخرین نفر آنها مردی بود به نام مرّه‌بن کعب، او گفت: اگر به خاطر حدیثی نبود که خود از رسول خدا شنیدم، از جای برنمی‌خواستم!

«رسول خدا در مورد نزدیکی وقوع آشوب و فتنه سخن می‌فرمود که مردی که نقاب بر چهره داشت سر رسید! رسول خدا فرمود: آن روز این مرد است که بر راه هدایت قرار دارد!

من جلو رفتم و دیدم آن مرد عثمان بن عفان است!

به طرف رسول خدا روی برگردانیدم و گفتم: یا رسول‌الله مقصود تو عثمان بن عفان است؟

فرمود، آری منظورم اوست![٦٢]»

این احادیث بیانگر این موضوع است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم حضرت عثمان را در جریان آنچه برای او پیش می‌آمد، قرار داد. و اینکه او بر راه هدایت و حق قرار دارد، و از او خواست که در برابر بلا و مصیبت شکیبا باشد و از مقام خلافت کنار نرود، زیرا قرار است او به شهادت برسد!

حضرت عثمان در جریان حوادث شورش و فتنه اتباع فریب‌خوردهٔ عبدالله بن سبای یهودی می‌دانست که برای او چه حوادثی روی می‌دهد، و سرانجام کار به کجا می‌انجامد! زیرا آن را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده بود!

حضرت عثمان در این مورد که شورشیان پیرو عبدالله بن سبا همان فتنه‌گران هستند و راه و روش آنها باطل است و از کار خود دست بردار نخواهد بود و در نهایت می‌توانند او را به قتل برسانند، یقین داشت.

شاید همین علم و اطلاع قبلی ایشان بود که باعث گردید به هیچوجه از مقام خلافت کناره‌گیری ننماید و توصیه رسول خدا را در مورد عدم کناره‌گیری از مقامی که خداوند (از طریق اهل حل و عقد) او را به آن مفتخر فرموده، مراعات کند! و به اصرار و فشار سبأیان منافق و فریب‌خورده یهود تسلیم نشود!

شاید به همین علت بوده که حضرت عثمان اصرار می‌فرمود که در مدینه با ایشان جنگ نکنند و به فرزندان اصحاب رسول خدا اکیداً دستور داد اسلحه‌هایشان را بر زمین بگذارند و به خانه‌های خود بازگردند!

خداوند او را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد، به راستی او راه صبر و اجر و استعانت از خداوند را در پیش گرفت و در برابر تقدیر الهی سر تسلیم فرود آورد و کشته شدن و شهادت خود را انتظار می‌کشید و ترجیح داد که خود را قربانی امت مسلمان کند و به خاطر او خونی بر زمین ریخته نشود!

۷-امام بخاری و ترمذی از عثمان بن عبدالله بن وهب نقل می‌نمایند که گفته است: «مردی مصری به قصد حج خانه خدا وارد (مدینه) شد و جمعی را دید که در جایی نشسته‌اند!

گفت: آنان کیستند؟

گفتند: آنان جمعی از قریشیان هستند!

گفت: بزرگ آنان کیست؟

گفتند: عبدالله بن عمر

نزد ایشان رفت و گفت: ای ابن عمر! من از تو سؤالی دارم می‌خواهم به آن پاسخ بدهی! آیا تو شنیده‌ای یا دیده‌ای که در روز جنگ احد حضرت عثمان از میدان جنگ فرارکند؟

ابن عمر گفت: آری!

گفت: آیا می‌دانی که او در غزوهٔ بدر حضور نداشته؟

ابن عمر گفت: آری خبر دارم!

گفت: می‌دانی که در جریان «بیعه الرضوان» حاضر نبود!

ابن عمر گفت: آری می‌دانم!

مرد گفت: الله‌اکبر!

ابن عمر گفت: بیا همهٔ آنها را برایت توضیح بدهم!

در مورد عقب‌نشینی در احد، من شهادت می‌دهم که خداوند از او درگذشت و مورد عفو قرار داده، زیرا فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (آل عمران: ١٥٥)

«آنان که در روز رویایی دو گروه فرار کردند بی‌گمان شیطان به سبب برخی از آنچه که کرده بودند، آنان را به لغزش انداخت، اما خداوند آنان را مورد عفو قرار داد.»

و به این علت در غزوه بدر حضور نداشت که رقیه همسر او و دختر رسول خدا در آن روزها بیمار بود، و رسول خدا به او فرمود: تو نزد او بمان و به اندازهٔ کسی که در بدر حضور داشته اجر و ثواب خواهی داشت.

اما علت عدم حضور او در روز «بیعه الرضوان» به خاطر این بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را به مکه فرستاده بود، و اگر کسی گرامی‌تر از او در داخل مکه می‌یافت او را نمی‌فرستاد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطاب به دست راست خود گفت: این هم دست عثمان است و سپس با آن دست دیگر خود را گرفت و فرمود: این هم به جای عثمان!

ابن عمر گفت: آنچه را هم که من گفتم با خود هر کجا که می‌خواهی ببر و بازگو کن![٦٣]»

۸-درمورد کشته شدن حضرت عثمان، حذیفه بن یمان سخن عجیبی دارد، زید بن وهب از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت می‌نماید که گفته است: «اولین فتنه و بلوا در اسلام کشته عثمان بن عفان و آخرین آن آمدن دجال است. سوگند به خداوند که جان من در اختیار ارادهٔ اوست، هیچ آدمی نیست که در مورد کشته شدن او یک ذرّه شادمان باشد، مگر اینکه اگر دجال را دریابد از او تبعیت خواهد کرد، و اگر او را درنیابد، در قبر خود به او ایمان می‌آورد!»

محمدبن سیرین از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت می‌نماید که: خداوندا! اگر خیری در کشته شدن عثمان بوده، مرا در آن سهمی نبوده است، و اگر هم شرّی در آن وجود داشته من از آن برائت می‌نمایم! سوگند به خداوند اگر در کشتن او خیری وجود داشته، خیر و برکت جامعه را فراخواهد گرفت و اگر کشته شدن او بد بوده، زمینه خونریزی خواهد گردید!

ابوعبدالله حرانی می‌گوید: وقتی حذیفه رضی الله عنه در بستر بیماری مرگ قرار داشت، یکی از دوستانش در خانهٔ او بود و آهسته چیزی را به همسر حذیفه گفت:

حذیفه گفت: چیزی شده؟

گفتند: خیر است!

گفت: کدام خیر است که شما از من پنهان می‌کنید؟!

مرد گفت: حضرت عثمان را به شهادت رسانیده‌اند!

حذیفه گفت: «ما از آن خداوندیم و به سوی او باز خواهیم گشت! خداوندا! تو خود می‌دانی که من در این فتنه دستی نداشته‌ام، اگر در کشتن او خیری هست، از آن کسانی است که در آن حضور داشته‌اند، و من چیزی را از آن نمی‌خواهم و اگر کشتن او بد و ناروا بوده است، باز از آن کسانی است که درآن دست داشته‌اند! و مرا از آن سهمی نیست! ای عثمان! امروز دلها دگرگون شده‌اند، خداوند را سپاسگزارم که فتنه از ما دور ماند، آدم‌های احمق در آن پیشگام شدند!»

اسباب همکاری برخی از مسلمانان با باند عبدالله بن سبأ

یحیی‌بن سعید و عبدالله‌بن سعیدبن ثابت می‌گویند: در مورد علت همکاری و همراهی محمدبن حذیفه (پسر همسر حضرت عثمان که در خانه او بزرگ شده بود) – با گروه سبأیه از سعیدبن مسیب سؤال کرد.

سعید گفت: او یتیم بود و در خانه حضرت عثمان بزرگ شد، زیرا حضرت عثمان سرپرست ایتام خانواده و عشریه خویش بود و همه مخارج زندگی آنان را بر عهده داشت، وقتی حضرت عثمان به مقام خلافت برگزیده شد، محمدبن حذیفه از او خواست او را به مقامی بگمارد!

حضرت عثمان به او گفت: پسرم! اگر تو توانایی و شایستگی کاری را می‌داشتی آن را به تو می‌سپردم، اما هنوز این اهلیت و شایستگی را پیدا نکرده‌ای!؟

محمد گفت: در این صورت به من اجازه بده دنبال کاری بروم و خود مخارج زندگی خویش را تأمین کنم!

حضرت عثمان گفت: هر کجا که دوست داری آزادی می‌توانی بروی!

حضرت عثمان همه امکانات و پول لازم را از اموال شخصی خود در اختیار محمدبن حذیفه گذاشت و او در حالی که از حضرت عثمان به خاطر اینکه او را در مقامی قرار نداده بود، بسیار دلخور بود راه مصر را در پیش گرفت، آنجا بود که اتباع عبدالله بن سبای یهودی با اطلاع از آنچه که میان او و عثمان گذشته بود، خود را به او نزدیک نموده و او را به همکاری با خود دعوت نمودند!»

۹-از سعیدبن مسیب در مورد مخالفت عمّار بن یاسر با حضرت عثمان و در حالی که او سبأی نبود، – تحت تأثیر سبأیان قرار گرفته بود – سؤال کردند؟

سعیدبن مسیب گفت: میان عمار بن یاسر و عباس بن عتبه نزاعی روی داد و یکدیگر را مورد اتهام ناروای «قذف» قرار دادند، حضرت عثمان بر اساس موازین شرعی دستور مجازات هر دوی آنها را صادر نمود و همین موضوع سبب ایجاد اختلاف و نزاع میان خانوادهٔ عمار و خانوادهٔ عباس‌بن عتبه گردید و سبب دلخوری عمار از حضرت عثمان نیز شده بود![٦٤]

۱۰- مبشّر از سالم بن عبدالله بن عمر در مورد اسباب حمایت محمدبن ابی‌بکر از سبأیان در برابر حضرت عثمان سؤال کرد.

سالم گفت: کینه‌توزی و طمع‌ورزی عامل اصلی آن بود.

مبشّر گفت: چرا محمدبن ابی‌بکر دچار کینه‌توزی و طمع‌ورزی بود؟!

سالم گفت: محمدبن ابی‌بکر به خاطر منزلت پدرش حضرت ابوبکر، از منزلت ویژه‌ای برخوردار بود، اما عده‌ای او را فریب داده و دچار غرور و خودسری نموده بودند!

او کار خلافی را مرتکب گردید و حضرت عثمان او را مورد بازخواست قرار داد و به خوردن شلاق محکوم شد، حضرت عثمان حاضر نشد حکم الهی را در مورد او به اجرا نگذارد!

این قضیه باعث ایجاد کینه و در دل او شد و در مقابل حضرت عثمان موضعگیری نمود، حضرت عایشه او را مذمّم یعنی مذموم نام می‌بردند![٦٥]

۱۱- این سخنان را با پرسشی که مورخ بزرگ امام ابن کثیر رحمه‌الله مطرح نموده و پاسخ‌های سنجیده‌ای که به آن داده، خاتمه می‌دهیم.

او می‌گوید: اگر کسی بگوید: در حالی که جمع زیادی از بزرگان اصحاب در مدینه بودند، چگونه بود که از حضرت عثمان حمایت نکردند تا سرانجام سبأیان شورشی او را به قتل رسانیدند؟!

به این پرسش از چند جهت می‌توان پاسخ داد:

یکم: هیچ یک از اصحاب فکر نمی‌کردند که خوارج باند عبدالله بن سبای یهودی، کارشان در نهایت به کشتن حضرت عثمان می‌انجامد! زیرا آنان در مورد کشتن او چیزی بر زبان نیاورده و حتی بسیاری از آنان در آغاز اساساً در اندیشهٔ کشتن او نبودند!

آنان ابتدا او را بر سر یک سه راهی قرار دادند: یا استعفا بدهد، یا مروان‌بن حکم را به ایشان تحویل بدهد! یا او را خواهند کشت!

بسیاری از اصحاب انتظار داشتند که حضرت عثمان یا مروان را تحویل آنها داده، یا خود از مقام خلافت استعفا بدهد! و بدین ترتیب آن بحران را پشت سر بگذارد.

در واقع – همچنان که گفته شد: اصحاب رسول خدا فکر نمی‌کردند که کار به کشته شدن حضرت عثمان بیانجامد و آن گروه یاغی تا به آن حد جرأت پیدا کنند که خلیفه مسلمانان را از پای درآوردند!

دوم: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حضرت عثمان دفاع کرده و در برابر مهاجمان آشوبگر به سختی ایستادگی نموده و تعدادی از آنها در نهایت به شهادت رسیدند!

اما وقتی سیر حوادث شکل دیگری پیدا کرد، حضرت عثمان به فرزندان اصحاب که برای محافظت از او در منزلش مستقر شده بودند، دستور داد به هیچوجه دست به اسلحه نبرند و آنان را به سختی سوگند داد که به خانه‌های خویش بازگردند، آنان علیرغم میل باطنی به دفاع و از روی نارضایتی دستور حضرت عثمان را اطاعت کردند، زیرا اجرای امر امیر و خلیفه را عبادت می‌شمردند و مخالفت با او را معصیت می‌دانستند!

سوم: سرکردگان و طراحان توطئه برای خود وقت مناسبی را برای اشغال مدینه انتخاب کرده بودند، زیرا در آن وقت از سال بسیاری از اهل مدینه به حج رفته و تنها تعداد کمی از کسانی که می‌توانستند شمشیر به دست بگیرند، در مدینه باقی مانده بودند.

پس از آنکه شورشیان فریب‌خوردهٔ عبدالله بن سبای یهودی متوجه حرکت سپاهیانی از مصر و شام و بصره و کوفه برای حمایت از حضرت عثمان شدند، و زمان بازگشت حجاج را نزدیک دیدند، هدف اصلی خود را که کشتن حضرت عثمان بود به جلو انداختند! تا قبل از رسیدن آنها کار را یکسره کنند!

چهارم: تعداد شورشیان در مقایسه با مردم مدینه بسیار بود، آنان سه هزار نفر بودند، و به خاطر آنکه مجاهدین مسلمان اهل مدینه در مرزهای مختلف مشغول پاسداری و رویارویی با دشمنان بودند، افراد کافی برای رویارویی با آنها در مدینه وجود نداشت.

از طرف دیگر بسیاری از اصحاب خود را از درگیر شدن با بحران کنار کشیده و در خانه‌های خویش ماندند، هر کس هم که به مسجد می‌آمد، برای محافظت از جان خود شمشیرش را به همراه می‌آورد.

چنانچه اگر آن عده از بزرگان اصحاب که در مدینه بودند، می‌خواستند، شورشیان را از اطراف خانهٔ حضرت عثمان دور کنند از عهدهٔ آن برنمی‌آمدند!

از طرفی بزرگانی مانند حضرت علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم فرزندان جوان خود را برای دفاع از حضرت عثمان به منزل او فرستاده بودند و آنان به بهترین صورت به مسئولیت خویش عمل کردند و با خوارج شورشی به رویارویی پرداختند، تنها زمانی از مقابله با آنها دست برداشتند که حضرت عثمان از ایشان خواست شمشیرهایشان را در نیام کرده، و به خانه‌های خویش بازگردند!

این ادعا که برخی مطرح می‌نمایند که بعضی از اصحاب مانند: حضرت علی و طلحه و زبیر، حضرت عثمان را تنها گذاشتند و به کشته شدن او راضی بودند، ادعای دروغ و باطلی بیش نیست!

رضایت هیچ یک از اصحاب به کشته شدن حضرت عثمان نه اینکه صحت ندارد، بلکه همهٔ اصحاب از آن به شدت ناراضی بوده و قاتلین او را مورد لعن و نفرین قرار دادند!

اما کسانی همچون عمار یاسر آرزو می‌کرد که: کاش حضرت عثمان از مقام خلافت استعفا می‌داد!

خداوند شهید بزرگوار حضرت عثمان و همه اصحاب رسول خدا را مورد رحمت و مشمول رضایت خود فرماید.

زیرنویس‌ها:

[۱]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۳ – ۲۷۴
[۲]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۵
[۳]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۵ – ۲۷۷
[۴]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۵ – ۲۷۸
[۵]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۹
[۶]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۹
[۷]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۲۷۹ – ۲۸۰
[۸]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۰ – ۳۴۱ با تصرف در ساختار
[۹]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۲۶ – ۳۲۷
[۱۰]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۱۷ – ۳۱۷
[۱۱]- برای آگاهی از برخی از آن گفتگوها به تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۱۹ – ۳۲۰ مراجعه شود.
[۱۲]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۲۱ – ۳۲۲
[۱۳]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۲۷ – ۳۲۸
[۱۴]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۰ – ۳۳۱
[۱۵]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۱
[۱۶]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۱
[۱۷]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۲
[۱۸]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۲
[۱۹]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۵
[۲۰]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۳ – ۳۳۵
[۲۱]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۱
[۲۲]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۱
[۲۳]- برای اطلاع از همه سخنانی که میان عثمان و عمار رد و بدل شد به کتاب «العواصم من القواصم» ابن العربی ص ۶۴ – ۶۶ مراجعه کنید.
[۲۴]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۲
[۲۵]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۲ – ۳۴۳
[۲۶]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۵
[۲۷]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۶
[۲۸]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۶
[۲۹]- برای تفصیل بیشتر به کتاب «العواصم من القواصم» : ابن العربی مراجعه شود.
[۳۰]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۸
[۳۱]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۸ – ۳۴۹
[۳۲]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۴۹ – ۳۵۰
[۳۳]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۵۴ – ۳۵۵
[۳۴]- به تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۵۰ – ۳۵۱ و العواصم من القواصم ص ۱۰۹ – ۱۲۸ و کتاب عثمان بن عفان محمد صادق عرجون ص ۱۱۷ – ۱۲۴ مراجعه شود.
[۳۵]- در تاریخ طبری : ج ۴ ص ۴۰۷ ص ۴۱۱ نص‌نامه حضرت عثمان را مطالعه کنید!
[۳۶]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۵۱ –۳۵۲
[۳۷]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۵۲
[۳۸]- وقتی سپاهیان متوجه شدند، هر یکی به سرزمین خود برگشتند و به مدینه نرفتند.
[۳۹]- البدایة و النهایة : ابن کثیر ج ۷ ص ۱۹۵
[۴۰]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۵۴
[۴۱]- العواصم من القواصم ابن‌العربی ص ۱۳۲ – ۱۴۲
[۴۲]- البدایة و النهایة : ابن کثیر ج ۷ ص ۱۸۴
[۴۳]- البدایة و النهایة : ج ۴ ص ۱۹۸
[۴۴]- العواصم من القواصم ص ۱۳۰
[۴۵]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۸۴ – ۳۸۵
[۴۶]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۸۵ – ۳۸۶
[۴۷]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۸۷
[۴۸]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۸
[۴۹]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۳۸
[۵۰]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۸۶ – ۳۹۰
[۵۱]- به تفصیل سخنان حضرت عثمان با آن چهار نفر در تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۹۰ مراجعه شود.
[۵۲]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۹۱ – ۳۹۲
[۵۳]- البدایة و النهایة : ابن کثیر ج ۷ ص ۱۹۰
[۵۴]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۹۲ و البدایة و النهایة : ج ۷ ص ۱۸۹
[۵۵]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۴۰۳ – ۴۰۴
[۵۶]- رواة النسایی فی کتاب الجهاد – جامع الاصول ابن اثیر : ج ۸ ص ۶۳۷ – ۶۳۸
[۵۷]- رواة الترمذ فی کتاب المناقب جامع الاصول ابن اثیر: ج ۷ ص ۶۴۰
[۵۸]- اخرجه البخاری فی کتاب الفضایل و مسلم فی کتاب الفضایل
[۵۹]- اخرجه البخاری فی کتاب الفضایل و مسلم فی کتاب الفضایل
[۶۰]- اخرجه الترمذی فی مناقب عثمان و احمد فی المسند
[۶۱]- البدایة و النهایة : ج ۷ ص ۲۰۸
[۶۲]- رواة الترمذی فی کتاب المناقب
[۶۳]- رواة البخاری فی الفضایل و الترمذی فی المناقب
[۶۴]- تاریخ طبری : ج ۴ ص ۳۹۹

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

ازدواج علی رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها

۱ ذی الحجه سال ۲ هـ.ق.

مؤلف: علی محمّد صلّابی

فاطمه دختر امام متقیان، سردار فرزندان آدم و رسول خدا صلی الله علیه و سلم است. مادرش خدیجه دختر خویلد بود، کنیه‌اش ام ابیها:(۱) (مادر پدرش) است. در سن سی و پنج سالگی رسول الله صلی الله علیه و سلم و پیش از بعثت متولد شده است.(۲) پیامبر صلی الله علیه و سلم در سال دوّم هجرت بعد از جنگ بدر او را به عقد ازدواج علی بن ابی طالب رضی الله عنه در آورد و خداوند سه فرزند به نامهای حسن و حسین و ام کلثوم به او عنایت کرد.

۱ – مهریه و جهیزیه فاطمه رضی الله عنها

علی رضی الله عنه می‌گوید: از فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستگاری کردم، یکی از کنیزهایم گفت: آیا خبر داری که به خواستگاری فاطمه دختر پیامبر رفته‌اند؟ گفتم: خیر. گفت: از او خواستگاری کرده‌اند، چرا به نزد پیامبر نمی‌روی تا او را به عقد (ازدواج) تو در آورد. گفتم: مگر من چیزی دارم که‌او را به همسری به من بدهد؟ گفت:یقین دارم اگر پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم بروی و خواستگاری کنی، او را به نکاح تو در می‌آورد. گوید: سوگند به خدا، همواره مرا امیدوار می‌کرد تا آنکه به خدمت پیامبر رفتم، وقتی نشستم زبانم بند آمد و به خدا از هیبت او نتوانستم چیزی بگویم. پرسید: برای چه آمدی؟ نیازی داری؟ سکوت کردم، باز فرمود: «شاید آمدی از فاطمه خواستگاری کنی؟» گفتم: آری، فرمود: «آیا چیزی برای مهریه‌اش داری؟» گفتم: سوگند به خدا ای رسول خدا چیزی ندارم، فرمود: «زره را چکار کردی؟» آن زره با ارزش است و قیمتش چهارصد درهم است، گفتم: آن را دارم. فرمود: «آن را به عنوان مهریه بده، او را به نکاح تو در آوردم». به این ترتیب آن زره به عنوان مهریه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم تعیین شد.(۳)

رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه را با پارچه‌ای مخملی، یک مُشک و یک بالش از پوست که داخل آن را با گیاه اذخر پر کرده بودند، آماده فرمود. اینها جهیزیه سیده فاطمه بوده است.(٤)

در روایات شیعه آمده که علی گفته است: زره‌ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم به عثمان بن عفان (خلیفه سوم) فروختم، وقتی درهم‌ها را تحویل گرفتم و او زره را از من تحویل گرفت، گفت: ای اباالحسن آیا من بیش از تو سزاوار این زره نیستم و تو بیشتر سزاوار داشتن این درهم‌ها نیستی؟ گفتم: البته، گفت: حال که چنین است این زره از طرف من هدیه است و به تو تقدیم می‌کنم. لذا زره و درهم‌ها را گرفتم و آمدم آنها را جلوی پیامبر صلی الله علیه و سلم گذاشتم و ماجرا را برایش تعریف کردم، پیامبر برای عثمان دعای خیر کرد.(۵)

۲– زفاف سیده فاطمه رضی الله عنها

اسماء دختر عمیس گوید: من در آماده کردن فاطمه برای زفاف حضور داشتم، وقتی صبح شد رسول الله صلی الله علیه و سلم به در خانه آمد و گفت: «ای ام ایمن برادرم را صدا کن. ام ایمن گفت: برادر توست و حال آنکه دخترت را به نکاحش درمی‌آوری؟ گفت: آری. ام ایمن گوید: علی را صدا زدیم و آمد – پیامبر صلی الله علیه و سلم رویش آب پاشید و برایش دعای خیر کرد. سپس گفت: فاطمه را برایم صدا کنید. اسما می‌گوید: فاطمه را صدا زدند در حالی که از شدّت شرم و حیا آمدن برایش مشکل بود، خطاب به او گفت: «سکوت کن که تو را به محبوب‌ترین اهل بیتم به نکاح دادم.» روی فاطمه هم آب پاشید و برایش دعای خیر کرد، پیامبر برگشت که برود که چشم مبارکش به خانمی افتاد، گویا صورت خانم پوشیده بود – پرسید کیستی؟ گفتم: منم، گفت: أسمایی؟ گفتم: آری، گفت: دختر عمیس؟ گفتم: آری، گفت: آمدی به احترام دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم او را برای زفاف آماده کنی، گفتم: آری و ایشان برایم دعای خیر کرد.(٦)

۳– ولیمه‌ی عروسی

از بریده رَضِیَ اللهُ عَنْهَا روایت است: وقتی علی از فاطمه خواستگاری کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «انه لابد للعرس من ولیمة»: (برای عروسی ولیمه لازم و اجتناب ناپذیر است)، وی می‌گوید: سعد گفت: یک قوچ به عهده‌ی من، گروهی از انصار برایش چند پیمانه ذرّت جمع‌آوری کردند، شب زفاف که فرا رسید رسول الله صلی الله علیه و سلم به علی فرمود: «تا وقتی که با من ملاقات می‌کنی چیزی نگو»، آن وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم درخواست آب کرد، وضو گرفت و روی علی پاشید و این گونه دعا کرد: «اللّهمّ بارک فیهما و بارک علیهما و بارک فی شلبهما»([۷]) :(پروردگارا در زندگی این دو برکت بده و برکت نصیبشان کن و به فرزندانشان برکت عنایت فرما).

٤– شیوه زندگی علی و فاطمه رضی الله عنها

زندگی علی و فاطمه که مجبوبترین افراد در نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند، زندگی زاهدانه، سخت و همراه صبر و تحمّل سختیها بود. هناد از عطا روایت می‌کند که به من خبر داده‌اند علی گفته است: روزهای متوالی بر ما می‌گذشت که نه در خانه‌ی ما و نه در خانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزی برای خوردن‌یافت نمی‌شد. از خانه بیرون شدم، دیدم‌یک دینار سر راه افتاده، لحظاتی صبر کردم، در تردید بودم که آیا آن را بردارم‌یا نه و بالاخره تنگدستی شدید باعث شد که آن را بردارم و با آن از حمّالها یا آرد فروش آرد خریدم و به خانه آوردم و به فاطمه گفتم: خمیر کن و نان بپز، شروع به خمیر کردن نمود. امّا از شدّت گرسنگی نزدیک بود روی لبه تشت بیافتد، سپس نان پخت، من خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم. او را در جریان گذاشتم، فرمود: «کلوه فانه رزق رزقکموه‌الله عزوجل»(۸): (بخورید آن رزقی بوده که خداوند نصیب شما کرده‌است).

از شعبی روایت که علی می‌گفت: با فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و سلم ازدواج کردم در حالیکه من و او بستر و رختخوابی جر پوست قوچی که شب برای خواب نداشتیم، روز که می‌شد روی همان پوست برای شتر آبکش مان علف می‌دادیم و غیر از آن شتر کاری نداشتیم.(۹)

از مجاهد روایت است که علی می‌گفت:یک بار در مدینه بشدّت گرسنه شدم. لذا برای یافتن کار به اطراف مدینه رفتم. در آنجا با زنی برخوردم که مقداری خاک و کلوخ جمع کرده بود و می‌خواست گل درست کند، پیش آن زن رفتم و به توافق رسیدیم که‌از چاه برایش آب بکشم و در برابر هر سطل آب یک خرما به من بدهد. شانزده سطل آب بالا کشیدم تا اینکه دستهایم تاول زد. پیش آن زن آمدم، برایم شانزده خرما شمرد. خرماها را گرفتم و خدمت پیامبر آمدم وماجرا را برایش تعریف کردم. پیامبر صلی الله علیه و سلم از همان خرماها با من خورد.(۱۰)

این روایت از شدّت تنگدستی امیر مؤمنان علی در مدینه حکایت دارد و از این روایت راه صحیح مقابله با مشکلات و سختیها را می‌آموزیم. چون علی برای مقابله با فقر و تنگدستی بدنبال کسب رزق حلال از راه مشروع بیرون می‌رود و به انتظار کمک ویاری نیکوکاران و اهل خیر ننشست. نکته دیگر این که علی در حالیکه از شدّت گرسنگی رنج می‌برد، سختی طاقت فرسای کار را تحمل کرد. مورد دیگری که در این روایت قابل ملاحضه است، ایثار و گذشتی است در این که امیرالمؤمنین مزد کارش را نگهداشت و علی رغم گرسنگی شدید باز هم تا خدمت پیامبر رسید صبر کرد و آن را با رسول الله صلی الله علیه و سلم خورد.(۱۱)

زیرنویسها:

۱–اسد الغابه ۵۲۰/۵ الاصابه ۳٦۵/٤.

۲– الطبقات ابن سعد ۲٦/۸.

۳– دلایل النبوه، بیهقی ۱٦۰/۳ اسناد آن حسن است.

٤– صحیح السیره‌النبویه /٦٦۷، مسند فاطمه‌الزهراء و آنچه در فضیلتش در روایات نقل شده‌است از سیوطی با تحقیق فؤاد احمد زمری/۱۸۹.

۵– کشف الغمه‌اردبیلی ۳۵۹/۱ – بحار مجلسی/۳۹ به نقل از کتاب: «الشیعه و اهل البیت».

٦– فضایل الصحابهٔ ۹۵۵/۲. ش/ ۳٤۲ اسناد آن صحیح است.

۷ – معجم الکبیر طبرانی ش۱۱۵۳،فضائل الصّحابهٔ (۸۵۸/۲)با اسناد صحیح.

۸ – کنز العمال ۳۲۸/۷؛ المرتضی ندوی/٤۱.

۹ – کنز العمال ۱۳۳/۷، المرتضی ٤۱.

۱۰ – صفه‌الصفوهٔ ۳۲۰/۱، الموسوعهٔ الحدیثیهٔ مسند احمد–/۱۱۳۵ – اسنادش به دلیل انقطاع ضعیف است.

۱۱– التاریخ الاسلامی، حمیدی ٤۹/۱۹–۵۰.

حجة الوداع

سال دهم هجری

مؤلف: علی محمّد صلّابی

حج، یکی از ارکان پنج گانهٔ اسلام است که براساس آنچه ابن قیم ترجیح می‌دهد، در سال دهم هجرت، فرض گردید[۱]. و می‌توان یکی از وجوه ترجیح این قول را، حج پیامبر در این سال بیان نمود؛ چرا که پیامبر براساس آیهٔ ذیل فرضی را به تاخیر نمی‌انداخت.

{ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا } (آل‌عمران، ۹۷)

«و حق خداوند بر مردم است که هر کس توانایی دارد، خانهٔ کعبه را حج نماید.»

این آیه در اواخر سال نهم هجری نازل شد.[۲]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از مدینه تنها این حج را درسال دهم انجام داد این حج به حج بلاغ، حج اسلام و حجه‌الوداع نام گرفت زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در این حج با مردم الوداع گفت و این آخرین حج ایشان بود. همچنین آخرین دستورات خدا را به صورت گفتار و عمل ابلاغ نمود؛ چنانکه در روز عرفه همان سال این آیه نازل گردید:

{ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا } (مائده، ۳)[۳]

«امروز، دینتان را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما مکمل ساختم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.»

با شنیدن این آیه، بعضی از صحابه به گریه افتادند؛ چرا که این آیه به گونه‌ای از پایان عمر پیامبر خبر می‌داد. عمر نیز به گریه افتاد؛ وقتی از او پرسیدند که چرا گریه می‌کنی؟ گفت: همیشه بعد از این کمال، نقصان خواهد بود[۴]. و تعداد کسانی که در این حج شرکت داشتند، بیش از صد هزار نفر بود.[۵]

کیفیت حج پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم

پیامبر قصد ادای حج نمود و مردم را نیز از این امر مطلع ساخت بنابراین، تمامی مردم در دهم ذیقعده سال دهم هجری در رکاب رسول خدا عازم حج شدند. مردم اطراف مدینه نیز وقتی از این امر مطلع شدند، به ایشان پیوستند و در مسیر راه مکه نیز تعداد زیادی از مردم به ایشان ملحق شدند و از طرف راست و چپ و پشت سر ایشان جمعیت موج می‌زد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در روز شنبه ۲۵ ذیقعده پس از ادای نماز ظهر، مدینه را به قصد مکه ترک نمود.[۶]

پیامبر قبل از خروج از مدینه به تشریح مسائل احرام و واجبات و سنن آن برای مردم پرداخت؛ سپس در حالی که این گونه تلبیه می‌گفت به راه افتاد: «لبیک اللهم لبیک. لبیک لا شریک لک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک.»[۷] کاروان پیامبر لبیک‌گویان پیش می‌رفت تا در مکانی به نام «عرج» اردو زد؛ سپس به ترتیب در ابواء، وادی عسفان و ذی طوی اردو زد. پیامبر شب را در ذی طوی سپری نمود و صبح بعد از نماز فجر، غسل نمود و راهی مکه شد و هنگام چاشتگاه از قسمت بالای مکه وارد شهر شد تا اینکه وارد مسجد الحرام گردید و حجر الاسود را دست زد و بوسید[۸]. و هفت دور کعبه را طواف نمود که در سه دور نخست دوید و در چهار دور آخر، فقط راه می‌رفت؛ سپس به مقام ابراهیم آمد و در آنجا این آیه را تلاوت نمود:

{ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ } (بقره، ۱۲۵)

«و به یاد آور آن گاه را که خانه کعبه را جایگاه اجر و ثواب و پناه‌گاه مردم قرار دادیم (و دستور دادیم که) از مقام ابراهیم جایگاه نمازی برای خود بر گیرید و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه ما را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.»

آن حضرت در حالی که «مقام» را بین خود و کعبه قرار داده بود، دو رکعت نماز گزارد که در رکعت اول سوره اخلاص و در رکعت دوم سوره کافرون را قرائت نمود؛ پس نزد حجرالاسود رفت و دست بر آن گذاشت و آن را بوسید و بعد از آن به سوی «صفا» رفت و چون به آن نزدیک شد، این آیه را تلاوت کرد:

{ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)}(بقره، ۱۵۸)

«بی‌گمان (دو کوه) صفا و مروه (و سعی میان آنها) از نشانه‌های خدا هستند؛ پس هر کس حج بیت الله و یا عمره را انجام دهد، بر او گناهی نیست که آن دو را طواف نماید و هر کس به دلخواه خود کار نیکی را انجام دهد، بی‌گمان خدا سپاسگذار و آگاه است.»

براساس این آیه، که نخست نام صفا در آن ذکر گردیده است، سعی را از صفا آغاز نمود و بالای آن رفت و رو به کعبه کرد و گفت: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر لا اله الا الله وحده، انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده» این را گفت و سپس دعا نمود و تا سه مرتبه چنین کرد. آن گاه از صفا پایین آمد و به سوی مروه به راه افتاد بعد از اینکه به آخر دره رسید، چند قدم دوید؛ سپس بر مروه بالا رفت و در آنجا نیز همان کاری را که بر صفا کرده بود، تکرار نمود تا اینکه سعی را بر مروه به پایان رسانید و در پایان فرمود: کاش با خود قربانی نمی‌آوردم تا این را عمره قرار می‌دادم و از شما هر کسی که با خود قربانی نیاورده است، از این احرام بیرون شود و آن را عمره بشمارد.[۹]

سراقه بن مالک پرسید: ای رسول خدا! انگشتان دستانش را در هم فرو برد و فرمود: عمره برای همیشه با حج چنین در آمیخت.[۱۰]

آن گاه چهار روز در مکه اقامت گزید (شنبه تا چهارشنبه) و چاشت گاه روز پنجم (پنج‌شنبه) با تمامی مسلمانانی که در رکاب ایشان بودند، به سوی (منی) به راه افتاد و در آنجا اردو زد و نماز ظهر، عصر، مغرب، عشاء و فجر روز بعد را در همانجا برگزار نمود. و بعد از طلوع خورشید، دستور داد برای او خیمه‌ای در «نمره» بزنند و به راه افتاد. قریش فکر می‌کرد که آن حضرت کنار «معشر الحرام»[۱۱] توقف خواهد کرد، اما پیامبر از آن گذشت تا اینکه به عرفه رسید و به خیمه‌ای که برای ایشان در نمره تدارک دیده بودند، فرود آمد. سپس وقتی که خورشید رو به زوال گذاشت، دستور داد تا شترش (قصوا) را آماده سازند. آن گاه به آخر درهٔ عرفه آمد و به موعظهٔ مردم پرداخت و فرمود: خون‌ها و مالهایتان بر یکدیگر مانند حرمت این روز در این ماه و در این شهر، حرام و محترم هستند و فرمود: خون‌هایی که در زمان جاهلیت ریخته شده است، بخشیده می‌شوند و اولین این خون‌ها، خون ابن ربیعه بن حارث است که شیرخواری در میان بنی سعد بود و بدست طایفهٔ هذیل کشته شد. من آن را می‌بخشم؛ همچنین ربای زمان جاهلیت پرداخت نمی‌شود و اولین ربایی که بخشیده می‌شود، ربای مالهای عباس بن عبدالمطلب است و از خدا در مورد زنان بترسید؛ چون شما آنان را به امان خدا در اختیار گرفته و با نام خدا آنها را برای خود حلال نموده‌اید و شما نیز بر آنان حقوقی دارید. نباید به خانه شما کسی را اجازه بدهند که شما دوست ندارید. اگر چنین کردند، آنها را تنبیه نمایید ولی تنبیهی ملایم و خوراک و پوشاک آنها براساس عرف بر عهدهٔ شماست.

من در میان شما چیزی را می‌گذارم که تا بدان چنگ زده‌اید، گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداست؛ پس فرمود: از شما در مورد من پرسیده می‌شود، شما چگونه پاسخ می‌دهید؟ گفتند: ما گواهی می‌دهیم که شما تبلیغ نمودید و نصیحت کردید و رسالت خود را ادا نمودید. آن گاه انگشت سبابهٔ خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! گواه باش و این جمله را سه مرتبه تکرار نمود.[۱۲]

سپس اذان و اقامه گفت و نماز ظهر را اقامه کرد و بعد از اتمام نماز ظهر، اقامه گفت و بدون فاصله بین دو نماز، نماز عصر را برگزار نمود؛ سپس سوار بر ناقهٔ خود، به موقف آمد و رو به قبله ایستاد و تا اینکه خورشید غروب کرد دعا نمود و در حالی که دستهایش را تا برابر سینه‌اش بلند کرده بود، می‌گفت: بار الها! تو سخنان مرا می‌شنوی و جایگاه مرا می‌بینی و از ظاهر و باطن من خبر داری، هیچ چیزی از امر من بر تو پوشیده نیست. من بیچاره و فقیر هستم. کمکم کن و پناهم ده به گناهانم اعتراف می‌کنم و از تو مانند یک مسکین سوال می‌نمایم و مانند یک مجرم زبون، فریاد بر می‌آورم و مانند یک ورشکستهٔ ترسنده، تو را می‌خوانم. تسلیم تو هستم و چشمانم از ترس تو اشک می‌ریزند و جسم من در مقابل تو کرنش می‌کند و بینی من در مقابل تو به خاک می‌نشیند. بارالها! مرا از دعایت محروم مکن و با من مهربان و بخشنده باش ای بهترین کسی که از او خواسته می‌شود و ای بهترین عطا کننده![۱۳]

لازم به یادآوری است که در همین مکان این آیه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نازل گردید:

{ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا } (مائده، ۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پس از غروب خورشید، در حالی که اسامه بن زید را پشت سر خود سوار کرده بود، به آرامی به راه افتاد. افسار شترش را می‌کشید و سرعت آن را کنترل می‌نمود تا جایی که سر شتر به کجاوه می‌خورد و به مردم نیز می‌گفت: آرامش خود را حفظ نمایید[۱۴] و در مسیر راه تلبیه می‌گفت تا اینکه به مزدلفه رسید. دستور داد تا اذان بگویند؛ سپس اقامه گفته شد و نماز مغرب را قبل از اینکه مردم بارهایشان را پایین آوردند و دوباره اقامه گفته شد و نماز عشاء برگزار گردید؛ سپس خوابیدند و صبح روز بعد، نماز فجر را در اول وقت اقامه نمودند و حرکت نمودند تا اینکه به «مشعر الحرام» رسیدند. در آنجا رو به قبله ایستاد و شروع به دعا،تکبیر، تهلیل و ذکر کردن نمود تا اینکه هوا کاملاً روشن شد و نزدیک بود که خورشید طلوع نماید. آن گاه در حالی که فضل بن عباس را پشت سر خود سوار نموده بود، لبیک گویان به راه افتاد. در مسیر راه به ابن عباس گفت: هفت عدد سنگ ریزه برای من بردار. در اثنای مسیر هنگامی که به وادی «محسر» رسید، ناقه‌اش را با سرعت بیشتری به حرکت در آورد[۱۵]؛ چون این مکانی بود که در آنجا لشکر فیل‌ها هلاک شده بود. به راهش ادامه داد تا اینکه به «منی» رسید. نخست به جمرهٔ عقبه آمد و آن را بعد از طلوع خورشید در حالی که سوار بود، زد و در این موقع گفتن تلبیه را قطع نمود[۱۶]؛ سپس به میدان منی برگشت و در آنجا برای مردم خطبهٔ بسیار رسایی ایراد نمود که در آن به بیان فضیلت و حرمت روز دهم پرداخت و همچنین در مورد فضیلت و حرمت مکه نسبت به سایر شهرهای دیگر سخن گفت و نیز مردم را به پیروی و اطاعت امیری که براساس کتاب خدا رهبری نماید، دستور داد و فرمود: بعد از من کافر نشوید که برخی از شما گردن برخی از شما گردن برخی را بزند و نیز آنها را موظف ساخت که هر چه از او شنیده‌اند، آن را تبلیغ نمایند.[۱۷]

در بخشی از این خطبه آمده است که پیامبر از آنها پرسید: آیا می‌دانید که امروز چه روزی است. گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند؟ فرمود: مگر ذیحجه نیست؟ گفتند: بلی، سپس پرسید: آیا می‌دانید این کدام سرزمین است؟ آنها فکر کردند شاید می‌خواهد نام آن را عوض نماید بنابراین، چیزی نگفتند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: مگر حرم خدا این است؟ گفتند: بلی فرمود: آگاه باشید که خون‌ها، مال‌ها و آبروی شما بر یکدیگر مانند حرمت این روز در این ماه و در این سرزمین، تا روزی که به ملاقات پروردگارتان می‌آیید، حرام و محترم است؛ سپس فرمود: آیا من پیام خدا را رسانیدم؟ مردم گفتند: بلی. فرمود بار الها! تو گواه باش و افزود که حاضران به غائبان برسانند؛ زیرا چه بسا کسی که به واسطهٔ مبلغی سخنی را می‌شنود و بهتر از او آن را می‌فهمد.[۱۸]

سپس به کشتارگاه منی رفت و در آنجا شصت و سه شتر را با دست خود نحر (ذبح مخصوص شتر) کرد. این تعداد به اندازه سال‌های عمر ایشان بود؛ سپس به علی دستور داد تا باقیمانده صد شتر را ذبح نماید بعد از آن حلاقی طلبید تا موهای سرش را بتراشد و موها را به کسانی که در اطرافش بودند، داد؛ سپس سوار بر شتر به مکه رفت و طواف اضافه به جا آورد[۱۹]. و بعد از خواندن نماز ظهر در مکه، نزد فرزندان عبدالمطلب که آب زمزم تقسیم می‌کردند، آمد و گفت: ای بنی عبدالمطلب! آب بکشید و اگر نمی‌ترسیدم که مردم بر شما هجوم می‌آورند و آب دادن را از شما می‌گیرند، خودم نیز آب می‌کشیدم. آن گاه آنها دلوی از آب زمزم را به ایشان دادند، آن حضرت از آن نوشید.[۲۰]

سپس در همان روز به منی برگشت و زدن سنگ‌ها را از جمرهٔ اول آغاز نمود؛ سپس به جمرهٔ دوم و بعد از آن به جمرهٔ سوم آمد. در منی نیز دو خطبه ایراد نمود: یکی در روز نحر (دهم) و دیگری در روز بعد (یازدهم) که این خطبه نیز تاکیدی بر مفاد خطبه‌های سابق ایشان در عرفه و منی بود؛ چون تکرار مطالب در چند خطبه الزامی به نظر می‌رسید؛ زیرا این اولین و آخرین حج پیامبر بود و این حج نمادی از قدرت و هیبت اسلام و بیانگر نفوذ قدرت اسلام در شبه جزیرهٔ عربستان بود. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می‌بایست این جمع عظیم مسلمانان را به آنچه مهم می‌دانست، تذکر و توصیه می‌نمود و موضوع یادگیری بهتر و حفظ مطالب و همچنین شنواندن آنها به گوش کلیهٔ مسلمانان به ویژه فهماندن این مطالب که آنها موظف به تبلیغ مسائلی هستند که از پیامبر شنیده‌اند، تکرار مطالب را الزامی می‌ساخت.[۲۱]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم با تأنی، رمی هر سه روز تشریق را تکمیل ساخت؛ سپس به مکه آمد و شب هنگام به وقت سحر، طواف وداع نمود و اعلام بازگشت کرد و مکه را به قصد مدینه ترک نمود[۲۲] و در راه بازگشت از حجه الوداع، روز هجدهم ذیحجه در مکانی به نام (غدیر خم) نزدیک (جحفه) خطبه‌ای ایراد نمود و در بخشی از سخنانش فرمود: ای مردم! من بشری بیش نیستم به زودی من دنیا را ترک خواهم نمود و در میان شمان دو چیز را باقی می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیتم. شما را به خدا سوگند، رعایت اهل بیت مرا داشته باشید و این را تا دو بار تکرار فرمود.[۲۳]

در روایتی دیگر آمده است که دست علی را گرفت و فرمود: هر کس مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد، خدایا هر که او را دوست می‌دارد، تو نیز او را دوست بدار و هر کس با او دشمنی می‌ورزد، تو نیز با او دشمنی کن.[۲۴]

پیامبر به راهش ادامه داد تا اینکه به ذوالحلیفه رسید. شب را همانجا سپری نمود و هنگامی که چشمش به مدینه افتاد، سه بار تکبیر گفت و چنین خواند: «لا اله الا الله وحده، لاشریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر آیبون، تائبون، عابدون، ساجدون، لربنا حامدون، صدق الله وعده، و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده»

و بعد از طلوع خورشید، وارد شهر مدینه شد.[۲۵]

درسها و عبرتها و فوائد

۱– تکامل دینی اسلامی است

امت اسلامی در سال دهم هجری به بلوغ دینی و اجتماعی پیشرفته‌ای رسید و زمینهٔ این تکامل در سال نهم با آمد و شد دسته‌های مردم از هر سو و اکنون با سفر حج فراهم گردیده بود و امت بزرگی فراهم آمد که تعالیم اسلام را مستقیم از پیامبر فرا می‌گرفت و دعوت و تبلیغ اسلام را بر عهده داشت و این امر باعث می‌شد تا دعوت اسلامی برای تمامی ادوار ادامه یابد[۲۶] و علاوه بر آن حجه الوداع نیز زمینه بسیار مناسبی برای تربیت افراد و شکل‌گیری جامعه اسلامی براساس کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بود.

۲– تربیت افراد براساس قطع رابطه با جاهلیت و دوری از گناه

الف – پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در سخنان خود در حجه الوداع به اهمیت قطع رابطهٔ انسان مسلمان با جاهلیت، با بت‌ها، انتقام‌ها، ربا و .... اشاره می‌نمود و این را فقط به عنوان قانونی کلی برای مخاطبان و برای نسل‌های بعدی به صورت تأکید بیان داشت چنانکه فرمود: بدانید که تمام امور جاهلی زیر قدم‌های من است، خون‌های زمان جاهلی، ربا و ... بخشیده و هدر اعلام می‌شوند[۲۷]؛ چرا که زندگی جدید هیچ ارتباطی با زندگی گذشته‌اش که مملو از چرک و آلودگی بوده است، ندارد.[۲۸]

ب – پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم خود را از ارتکاب گناهان و معاصی بر حذر داشته است چه گناهان ظاهری و چه گناهان باطنی؛ زیرا اثر گناه و معصیت، از دشمنی دشمنان انسان بیشتر خواهد بود و گناه باعث مصائب زیادی برای انسان حتی در این دنیا می‌شود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

{وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ }(شوری، ۳۰)

«آنچه از مصائب به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده‌اید و این در حالی است که خدا بسیاری از گناهان شما را می‌بخشد.»

همچنین باعث ورود انسان به آتش دوزخ خواهد بود و آثار تخریبی گناه و معصیت بر یک جامعه و ملت، از آثار یورش نظامی بر آنها، ویرانگرتر خواهد بود.[۲۹]

۳– تربیت جامعه براساس مبادی اصلی

الف – اخوت و برادری فقط برای رضای خدا، ریسمان محکم و ناگسستنی‌ای است که مسلمانان را با همدیگر مرتبط می‌نماید؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:) انما المومنون اخوه (و پیامبر نیز فرموده است: ای مردم! سخن مرا بشنوید و آن را خوب بفهمید. بدانید که مسلمان، برادر مسلمان است و تمامی مسلمانان، برادرند؛ پس برای هیچ برادری خوردن مال برادر مسلمان روا نیست؛ مگر درصورتی که با رضایت خاطر باشد؛ پس بر خویشتن ظلم روا مدارید و افزود که ریختن خون‌ها، مال‌ها و آبروی شما، بر همدیگر حرام است. همان طور که زیر پا گذاشتن حرمت این روز در این شهر حرام است، تا اینکه به ملاقات پروردگارتان بیایید. آن گاه او شما را از اعمالتان خواهد پرسید. آگاه باشید، بعد از من گمراه نشوید که گردن یکدیگر را بزنید.[۳۰]

ب – رعایت حال ضعیفان جامعه تا آنان تضعیف بنای محکم جامعه را فراهم نسازند[۳۱] بنابراین، پیامبر در سخنانش به رعایت حال زنان که نمونه‌ای از قشر ضعیف جامعه هستند، سفارش و تاکید نمود. به ویژه در حق زنان که در زمان جاهلیت بر آنان ستم زیادی روا داشته می‌شد، سفارش کرد.[۳۲]

ج – تعاون و همکاری با دولت اسلامی در راستای تطبیق احکام اسلام، حتی اگر حاکم برده‌ای حبشی باشد، مورد دیگری از سفارشات پیامبر در خطبه‌های حجه الوداع بود. و این امر خیر و صلاح راعی و رعیت در دنیا و آخرت را در بر دارد.

همچنین آن حضرت با بیان قاعده‌ای، میزانی پیروی از حاکم و فرماندهی جامعه اسلامی را تعیین

کرد و فرمود: تا مادامی که حاکم بر اساس کتاب خدا و پیامبر سخن می گوید، حرف شنوی از او واجب است و در غیر این صورت فرمانبرداری از او جائز نیست؛ پس حاکم، از جانب مسلمانان نماینده تنفیذ اوامر الهی است.[۳۳]

د – مساوات و برابری: پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در این راستا فرمود: هیچ عربی بر عجمی و یا عجمی بر عربی و هیچ سفیدی بر سیاهی و بالعکس، فضل وبرتری‌ای ندارد مگرباداشتن تقوا و افزود که تمام مردم از آدم متولد شده‌اند و آدم از خاک آفریده شده است[۳۴]. بدین صورت پیامبر مشخص ساخت که نژاد و ملیت و رنگ معیار برتری نیست؛ بلکه اساس فضیلت و برتری، ارزش‌های اخلاقی والایی است که موجبات رشد و ترقی انسان را فراهم می‌سازد.[۳۵]

هـ – مشخص کردن منابع شریعت: پیامبر دو منبع را به عنوان منابع اصلی جهت حل مشکلاتی که دامنگیر مسلمانان خواهند گردید، بیان نمود که اگر امت به آنها چنگ زند گمراه نخواهند شد که عبارت‌اند از: کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم وبه نسل‌ها تضمین نمود که اگر به این دو منبع تمسک جستند تحت هیچ شرایطی گمراه نخواهند شد. بنابراین، نباید صلاحیت استفاده از این منبع را فقط به زمان و مکان و عرف خاص و افراد خاصی منحصر بدانیم.[۳۶]

علاوه بر موارد ذکر شده، پیامبر هم به ذکرمعضلات جوامع و هم به ذکر دوای آنها پرداخت و دوای آنرا التزام کامل به دستورات کتاب خدا و سنت پیامبر دانست و فرمود: «ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله و سنتی» «در میان شما چیزی می‌گذارم که تا مادامی که بدان تمسک جویید، گمراه نخواهید شد و آن عبارت است از: کتاب خدا و سنتم» این علاج دائمی تمام بیماری‌های بشر است و این ندای پیامبر در تمام زمان‌ها و مکان‌ها تکرار می‌شود و جامعهٔ بشری در مشکلاتی که با آنها روبرو خواهد شد، چاره‌ای جز رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر نخواهد داشت و تنها اعتصام و چنگ زدن به این دو منبع زلال شریعت است که مردم را از گمراهی نجات می‌بخشد و آنها را به راهی که بهتر و با دوام‌تر است، رهنمود می‌گردد.

به مرور زمان، تعالیم حیات بخش پیامبر از حدود شبه جزیره عربستان، فراتر رفت و از مرزهای زمان گذشت و خطابی عام است که منحصر به زمان و مکان ویژه‌ای نیست؛ چون ایشان به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستاده شده‌اند.[۳۷]

شیوهٔ آموزشی در خطبه‌های حجه الوداع

الف – آموزش عملی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به تشریح احکام و مناسک حج به صورت عملی پرداخت و به آنها فرمود: «خذوا عنی مناسککم»[۳۸] یعنی مناسک حجتان را از من فرا گیرید بنابراین باید داعیان اسلام، دستورات احکام اسلام را به طور عملی به مردم آموزش دهند. حتی احکامی مثل وضو، نماز و قرائت قرآن را نیز به صورت عملی باید آموزش داد.[۳۹]

ب – تکرار خطبه‌ها: پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در ایام حج خطبه‌های متعددی ایراد فرمود، خطبه‌ای در روز عرفه و دو خطبه در منی و برخی موضوعات مورد بحث در خطبه‌ها نیز تکراری بود. بنابراین، باید داعیان از روش ایراد سخن آن حضرت الگو بگیرند.تا درصورت ضرورت، خطبه‌های متعددی ایراد نمایند تا مخاطبان آنچه را می‌شنوند به خاطر بسپارند؛ زیرا هدف از سخنرانی، افاده ی مخاطبان است و اگر افاده بدون سخن و تکرار مطالب حاصل نمی‌شد، چاره‌ای جز این وجود ندارد که باید مطالب چند بار تکرار شود؛ پس در چنین مواقعی نباید، سخنران سعی نماید تا هر بار مسائل جدیدی را مطرح نماید؛ زیرا هدف فهماندن مطالب مورد نیاز به مخاطبان است نه نشان دادن استعداد و توانایی سخنران.[۴۰]

ج – حاضران به غایبان برسانند: این ارشاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به خاطر آن بود تا مطالب مورد بحث، توسط حاضران هر چه بهتر ثبت و ضبط گردد و به گوش غایبان و نسل‌های بعدی برسد تا باعث بهره‌وری بیشتر باشد و نیز خاطر نشان ساخت که ممکن است گاهی غایبان، مطالب را از حاضران بهتر درک نمایند و به خاطر بسپارند بنابراین، شایسته است که علما و داعیان پس از ایراد سخن و خطابه، به مخاطبان خود بگویند: شما حاضران به غایبان برسانید.[۴۱]

د – جلب توجه بیشتر مخاطبان: پیامبر با ایراد طرح پرسش‌هایی دربارهٔ روز، ماه و شهری که در آن به سر می‌بردند، توجه بیشتر همگان را به سوی مطلب مهمی که می‌خواست مطرح نماید، جلب نمود؛ چنانکه همه با دقت به سخنان ایشان گوش سپردند تا آن مطلب مهم را بشنوند. قرطبی می‌گوید: آن حضرت برای آنان سه سؤال مطرح نمود: نخست نام روز، سپس نام ماه و بعد نام شهر را پرسید و پس از هر سوالی، اندکی مکث می‌نمود تا آنها به اهمیت موضوع پی ببرند و آمادهٔ شنیدن مطلب گردند؛ پس شایسته است که داعیان و علما نیز به پیروی از این سنت آن حضرت، قبل از بیان مطالب مهم، سوالاتی مربوط به مطالب مورد بحث، مطرح نمایند و توجه مخاطبان خود را بیشتر جلب نمایند.[۴۲]

۵- برخی احکام فقهی برگرفته شده از حجه الوداع

الف – افطار نمودن حجاج در عرفه

میمونه دختر حارث (همسر رسول خدا) می‌گوید: مردم در روز عرفه، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از سختی روزه شکایت کردند، آن حضرت برای افطاری آنان، ظرف شیری طلبید و نوشید.[۴۳]

ب – کیفیت تدفین میتی که در حالت احرام مرده است

ابن عباس می گوید: مردی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در موقف (عرفه) سوار بر شترش ایستاده بود که ناگهان از روی شتر افتاد و در گذشت. پیامبر در جریان تدفین ایشان فرمود: او را با آب و سدر غسل دهید و در دو پارچه کفن نمایند و در تدفین او از مواد خوشبو، استفاده نکرده و سرش را نپوشانید؛ زیرا او روز قیامت لبیک گویان بر می‌خیزد.[۴۴]

ج – حج گزاردن به جای دیگران

ابن عباس می‌گوید: در حالی که فضل بن عباس، پشت سر پیامبر سوار بر مرکب ایشان بود، زنی (جوان) از طایفهٔ خثعم نزد پیامبر آمد. فضل به او و او به فضل نگاه می کرد پیامبر چهرهٔ فضل را به طرف دیگر برگرداند. آن زن از پیامبر پرسید: آیا از طرف پدر پیرش که نمی‌تواند مناسک حج را انجام دهد، می‌تواند حج نماید؟ پیامبر فرمود: بلی و این موضوع در حجه الوداع رخ داد.[۴۵]

د – آسان‌گیری در مناسک حج

عبدالله بن عمر بن عاص می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در حالی که بر مرکبش سوار بود، مردم به ایشان مراجعه نمودند و مسائل حج را می‌پرسیدند. یکی از آنان گفت: من قبل از رمی (زدن شیطان) قربانی ذبح کرده‌ام؟ ایشان فرمود اشکالی ندارد. راوی می‌گوید: به پرسش‌های همه دربارهٔ جابجایی احکام یا فراموش نمودن آنان فرمود: اشکالی ندارد.[۴۶]

این موارد بخشی از احکام مختصر و برگرفته شده از حجه الوداع است. برای تفصیل بیشتر به آنچه شیخ آلبانی در مورد حجه الوداع نوشته است مراجعه شود. ایشان مسائل حجه الوداع را در هفتاد و دو مسئله شرح نموده است[۴۷]. همچنین دکتر فاروق حماده در کتابی به نام الوصیه النبویه اسلامیه از کتاب‌های ادبی، حدیثی و سیره، حدود هشتاد و سه مطلب و وصیت از حجه الوداع گردآوری نموده است و به بررسی صحت و سقم و تجزیه و تحلیل آنها پرداخته است و در این راستا خدمات ارزشمندی ارائه نموده است.[۴۸]

فواید نامگذاری ایام حج

روز هفتم ذیحجه را «یوم الزینه» نامیدند؛ زیرا در این روز به زینت و آرایش شتران قربانی پرداختند و روز هشتم را روز «ترویه» یعنی آب دادن یا سیراب نمودن نامیدند؛ چرا که آنان شتران خود را سیراب می‌کردند و برای خودشان نیز آب حمل می‌نمودند؛ چون در آن روزگار در عرفه و دیگر اماکن، آبی وجود نداشت و روز نهم را به دلیل حضور در میدان عرفه، روز عرفه می‌گفتند و روز یازدهم را روز «قر» یعنی قرار و ثبات می‌نامیدند؛ زیرا در آن روز از نقل و حرکت باز می‌ایستادند. همچنین آن روز از به خاطر اینکه سر حیوان‌های ذبح شده را می‌بختند و می‌خوردند روز «موس می‌نامیدند روز دوم ایام تشریق را «یوم النفرالاول» یعنی روز حرکت به مکه و روز سوم ایام تشریق را «یوم النفرالثانی» نامیدند.[۴۹]

زیرنویسها:

[۱]- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۹۵.
[۲]- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصیله، ص ۶۸۰ – زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۹۵.
[۳]- البخاری، کتاب المغازی، شماره ۴۴۰۷.
[۴]- السیره النبویة، ابوشهبه، ج ۲، ص ۵۷۵.
[۵]- السیرة النبویه، ندوی ص ۳۸۶.
[۶]- صحیح السیرة النبویه، ص ۶۶۴ – السیرة النبویه، ندوی، ص ۳۸۶.
[۷]- بخاری، کتاب الحج، باب التلبیه، شماره ۱۵۵۰.
[۸]- مسلم، کتاب الحج، باب حجه النبی، شماره ۱۲۱۸.
[۹]- همان.
[۱۰]- همان – صحیح السیرة النبویه، ص ۶۵۹.
[۱۱]- کوهی است در مزدلفه که قریش در موسم حج به جای عرفه آنجا توقف می‌نمود.
[۱۲]- صحیح السیرة النبویه، ص ۶۶۱ – مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۱۸.
[۱۳]- السیرة النبویه، ندوی، ص ۳۸۹.
[۱۴]- صحیح السیرة النبویه، ص ۶۶۲.
[۱۵]- همان – السیرة النبویه، ص ۳۸۹.
[۱۶]- همان.
[۱۷]- همان، ص ۳۹۰.
[۱۸]- السیرة النبویة الصحیحه، ج ۲، ص ۵۵۰ – السیرة النبویه، ابی شبهه، ج ۲، ص ۵۷۸.
[۱۹]- السیرة النبویه، ندوی، ص ۳۹۰.
[۲۰]- مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۱۸ – صحیح السیرة النبویة ص ۶۶۳.
[۲۱]- السیرة النبویه، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۷۹ – المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۵۱۵.
[۲۲]- السیرة النبویه، ندوی، ص ۳۹۰.
[۲۳]- مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل علی بن ابی طالب، شماره ۲۰۴۸.
[۲۴]- السیره النبویه الصحیحه، ج ۲، ص ۵۵۰.
[۲۵]- السیرة النبویه، ندوی، ص ۳۹۱ به نقل از زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۴۹.
[۲۶]- الاساس فی السنة، ج ۲، ص ۱۰۵۴.
[۲۷]- فقه السیره، بوطی، ص ۳۳۱.
[۲۸]- قراءة سیاسیة للسیرة النبویه، محمد قلعجی، ص ۳۰۳.
[۲۹]- همان.
[۳۰]- مسلم، کتاب الحج، شماره ۱۲۱۸.
[۳۱]- دولة الرسول من التکوین الی التمکین، ص ۵۷۵.
[۳۲]- فقه السیره، بوطی، ص ۳۳۲.
[۳۳]- همان، ص ۳۳۳.
[۳۴]- مسند احمد، ۳، ص ۴۱۱.
[۳۵]- الموسوعة فی سماحة الاسلام، عرجون، ج ۲، ص ۸۷۶.
[۳۶]- فقه السیره، بوطی، ص ۳۳۳.
[۳۷]- الجانب السیاسی فی حیاة الرسول، احمد محمد بالشمیل، ص ۱۳۱
[۳۸]- السیرة النبویة الصحیحه، ج ۲، ص ۵۴۹ – مسلم، ج ۲، ص ۹۴۳ شماره ۱۲۹۷.
[۳۹]- المستفاد من قصص القرآن، ج ۲، ص ۵۱۸.
[۴۰]- همان.
[۴۱]- البخاری، کتاب العلم باب قول النبی رب مبلغ شماره، ۱۰۵.
[۴۲]- المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاة، ج ۲، ص ۵۱۸.
[۴۳]- بخاری، کتاب الصوم، باب صوم یوم عرفه، شماره ۱۹۸۹.
[۴۴]- بخاری، کتاب الجنائز، باب الکفن فی ثوبین، شماره ۱۲۶۵.
[۴۵]- بخاری، کتاب الحج، باب وجوب الحج و فضله، شماره ۱۵۱۳.
[۴۶]- بخاری، کتاب العلم، باب الفتیا علی الدابة، شماره ۸۳.
[۴۷]- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۶۸۳.
[۴۸]- همان، ص ۶۸۱.
[۴۹]- السیرة النبویه، ابی شهبه، ج ۲، ص ۵۷۹.

ضربت خوردن عمر فاروق رضی الله عنه

بامداد روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری

تألیف: دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی

در بامداد روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری ابولؤلؤ با خنجر دو سر مسموم با توطئه‌ای از پیش طراحی شده ضربه‌ای کاری را بر حضرت عمر رضی الله عنه در محراب مسجد پیامبر وارد کرد.

به پای صحبت یکی از شاهدان ماجرا می‌نشینیم تا با تفصیل بیشتر ماجرای ضربت خوردن حضرت عمر را برای ما بازگو نماید :

عمرو بن میمون اودی رضی الله عنه می گوید :

من شاهد ضربت خوردن حضرت عمر بودم. تنها چیزی که مانع از آن می‌شد همیشه در صف اول نماز بایستم ابهت شخصیت حضرت عمر بود! او به راستی مردی بسیار باهیبت و پرابهت بود!

من در صف دوم بودم و ابن عباس میان من و عمر بن خطاب قرار داشت (یعنی ابن عباس در صف اول و من در صف دوم) او پشت سر امیرالمؤمنین ایستاده بود، هنگام نماز صبح بود، عمر در محراب نماز ایستاده بود!

او در ادامه می گوید : عمر گاهی به میان صفوف نمازگزاران می‌آمد و روبروی آنها می‌ایستاد و به آنان نگاه می‌کرد و می‌فرمود : درست و راست بایستید، اگر کسی را می‌دید که عقب یا جلو ایستاده او را در جای صحیح قرار می‌داد و سپس به محراب می‌رفت و نماز را با گفتن الله اکبر آغاز می‌کرد.

او عادت داشت که در رکعت اول نماز صبح برای آنکه مردم بیشتری به نماز جماعت برسند، تمامی سوره یوسف یا نحل را قرائت می‌نمود!

در روز حادثه اقامه نماز خوانده شد و عمر نگاهی به صف نمازگزاران کرد آنها را به درست کردن صف خود فراخواند و همچنان که گفته شد : عبدالله بن عباس و عبدالرحمن بن عوف درست پشت سر او ایستاده بودند، و در آن وقت بود که ابولؤلؤ همراه با خنجر مسمومش وارد مسجد گردید!

حضرت عمر فاروق تکبیره الاحرام نماز را گفت : و به دنبال آن نمازگزاران نیز تکبیره الاحرام را گفتند و نماز عملاً آغاز شد.

اما قبل از آنکه شروع به قرائت سورهٔ فاتحه کند، ابولؤلؤ در میان صفوف نمازگزاران عبور کرد و خود را به حضرت عمر رسانید و سه ضربه عمیق و کاری بر شانه و لگن و شکم او وارد کرد اما ضربه‌ای که بر شکم او وارد کرده بود بسیار عمیق و کاری بود!

حضرت عمر گفت : این سگ مرا کشت یا این سگ مرا خورد!!

حضرت عمر بر روی زمین محراب افتاد و بر اثر ضربه‌ای که بر پیکر او وارد شده بود، خون به شدت از بدن او خارج می‌گردید! اما در آن حال این آیه از قرآن را می‌خواند که :

كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا (الاحزاب : ۳۸)

«فرمان خداوند تقدیری انجام شدنی است.»

ابولؤلؤ پس از آنکه آن ضربه‌ها را به پیکر حضرت عمر فاروق زده، به صف نمازگزاران حمله‌ور شد و در چپ و راست خود سیزده نفر را به شدت زخمی کرد که هفت نفر آنها در دم به شهادت رسیدند!

وقتی عبدالرحمن بن عوف این صحنه هولناک را دید، اقدامی هوشیارانه را انجام داد و پتویی را برداشت و آن را بر روی ابولؤلؤ انداخت تا امکان دستگیری او وجود داشته باشد.

ابولؤلؤ وقتی خود را در زیر پتو گرفتار دید دست به خودکشی زد و بلافاصله جان داد!

بیعت با عثمان رضی الله عنه و آغاز خلافت وی

آخرین روز ماه ذی الحجه سال ۲۳ هـ

تألیف: دکتر علی محمد محمد صلابی

هنوز کاملاً از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فارغ نشده بودند که اعضای شورا و رجال مجلس اعلای دولت در خانه‌ی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها تشکیل جلسه دادند. گفته‌اند: در خانهٔ فاطمه دختر قیس فهری خواهر ضحاک بن قیس گرد آمدند تا در برگزرین قضیه‌ای که بعد از وفات عمر بن خطاب رضی الله عنه در زندگی مسلمانان پیش آمده بود، تصمیم گیری کنند، در آن رایزنی هم آراء خود را ابراز کردند و هم بحثهای مفصلی بیان شد، در نتیجه به توفیق خداوند به نقطه‌ای مشترک دست یافتند که رضایت خداوند به طور خاص و مسلمانان به طور عام در آن بود.([۱])

برنامه‌ی شورا زیر نظر عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه آغاز شد، تا خلیفه را انتخاب کنند، اولین چشم انداز و مظهر شورا را به صورت سازمان یافته عملی کنند و خلیفه را برگزینند تا اعمال سخت و طاقت‌فرسای خلافت و رهبری امور مسلمانان را بر عهده گیرد. عبدالرحمان چنان با آرامش و شکیبایی و با اراده‌ی استوار و محکم و حسن تدبیر و اجرای نیکو عمل کرد که موفقیتش را در ادای آن امر بسیار مهم و عظیم، تضمین نمود([۲]) و شورا را با مهارت و آزادی کامل چنان دسته‌بندی کرد که واقعاً شایسته‌ی بزرگترین قدردانی است([۳]).

ذهبی گفت: از افضل‌ترین کارهای عبدالرحمن در امر شورا این بود که اوّل خودش را از خلیفه شدن خارج کرد و گفت هر کس از شورای حل و عقد خلیفه‌ای برای امّت برگزیند، من هم قبول دارم و با این کارش توانست به کامل‌ترین شکل، امّت را بر بیعت با عثمان رضی الله عنه جمع و متحد گرداند و اگر خودش دوستدار خلافت و حاکمیّت می‌بود، می‌توانست و اگر برای خودش نمی‌خواست می‌توانست برای پسر عمویش و نزدیکترین فرد آن گروه به خود یعنی: سعد بن ابی وقاص تلاش کند تا خلیفه شود.([۴]) در نتیجه همه به توافق رسیدند که با عثمان بن عفان بیعت کنند و بعد از نماز صبح آخرین روز ماه ذی الحجه سال ۲۳ هجری برابر با ۶ نوامبر ۶۴۴ میلادی بیعت با عثمان صورت گرفت.

به این صورت که در آن روز امام جماعت صهیب رومی بود، در حالی که عمامه‌ای پوشیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر سرش پیچید و عبدالرحمن در حالی آمد که اعضای شش نفره‌ی شورا در اطراف منبر جمع شده بودند، عبدالرحمن کسانی را فرستاد تا تمام مهاجران، انصار و امیران و فرماندهان لشکر اسلام که در مدینه بودند، بیایند، از جمله مهاجر امیر شام، عمیر بن سعد ابیر حمص، عمرو بن عاص امیر مصر که همه ایشان در آن سال آمده بودند تا با عمر مراسم حج را به جای آورند، بعد از حج نیز همه تا مدینه همراه با عمرا می کرده بودند.([۵])

در روایت بخاری آمده که بعد از اقامه‌ی نماز صبح، اعضای شورا در کنار منبر جمع شدند و عبدالرحمن دنبال افراد حاضر در مدینه از مهاجران و انصار و فرماندهان لشکر فرستاد که به حج آمده بودند، بعد از این که همه جمع شدند، عبدالرحمن کلمه‌ی شهادت را خواند و گفت: ای علی من نظر مردم را جویا شدم، هیچ کس را با عثمان برابر نمی‌دانند، به دل خودت چیزی راه مده و خطاب به عثمان گفت: با تو بر سنّت خدا و پیامبر او و سنّت و روش دو خلیفه‌اش بیعت می‌کنم، بعد از عبدالرحمن، مهاجران، انصار، فرماندهان لشکر و عموم مسلمانان با عثمان بیعت کردند.([۶])

در روایت صاحب التمهید آمده: علی بن ابی طالب بعد از عبدالرحمن، اوّلین کسی بوده که با عثمان بیعت کرد.([۷])

زیرنویسها:

[۱] – عثمان بن عفان، صادق عرجون /۶۲-۶۳.
[۲] – عثمان بن عفان، صادق عرجون/۷۰-۷۱.
[۳] – مجله‌البحوث الاسلامیة، ش/۱۰ ص ۲۵۵.
[۴] – سیراعلام النبلاء، ۸۶/۱.
[۵] – شهید الدار /۳۷.
[۶] – بخاری کتاب الاحکام/۷۲۰۷.
[۷] – التمهید و البیان /۲۶.

شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه

هشتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۵ هـ

برای اطلاع از جریان شهادت خلیفه سوم مسلمین حضرت عثمان رضی الله عنه، «ویژه‌نامه شهادت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه» در همین شماره را مطالعه فرمایید.

ولادت حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله

۱ ذی الحجه ۸۰ ق.

امام ابوحنیفه به عنوان شخصیتی که یکی از نخستین مذاهب اهل سنت را پی‌ریزی کرد، جایگاه مهمی در تاریخ مذاهب اسلامی دارد.

برای اطلاع از زندگی امام ابوحنیفه رحمه الله به مقاله «امام ابوحنیفه- رحمه الله- بنیان‌گذار مذهب حنفی» در بخش «بزرگمردان جهان اسلام» رجوع شود.

وفات ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی

زمان: ٦ ذی الحجه ۱۵۸ هـ

وفات جارالله زمخشری

۹ ذی الحجه ۵۳۸ هـ.ق

محمود بن عمر بن محمد بن احمد خوَارزمی زمخشری، جار الله، ابو القاسم (رجب ٤٦٧ هـ / ١٠٧٤ م – لیلة عرفة ٥٣٨ هـ / ١١٤٣ م): از ائمه علم به دین و تفسیر و لغت و آداب. در زَمَخشَر (از قرای خُوَارزم) متولد شد و چندی مجاورت کعبه گزید و از آن روی او را لقب جارالله داده اند. وفات وی به جرجانیه عاصمه خوارزم بسال ٥٣٨ هَ . ق . بود.. مشهورترین کتابهای او عبارتند از: « الکشاف ـ چاپ» در تفسیر قرآن، و «اساس البلاغة ـ چاپ» و «المفصل ـ چاپ» و « المقامات ـ چاپ» و «الجبال و الامکنة و المیاه ـ چاپ» و « المقدمة ـ چاپ» معجم عر بی فارسی، در دو جلد، و «مقدمة الادب ـ چاپ» در لغت، و «الفائق ـ چاپ» در غریب الحدیث، و «المستقصی ـ چاپ» در امثال، در دو جلد، و «رؤوس المسائل الخلافیة بین الاحناف والشافعیة ـ خ» و «نوابغ الکلم ـ چاپ» رساله، و «ربیع الابرار ـ چاپ»، و «المنتقی من شرح شعر المتنبی، از واحدی ـ خ» و «القسطاطس ـ خ» در غروض، و« نکت الاعراب فی غریب الاعراب ـ خ» رساله، و «الانموذج ـ چاپ » و« اطواق الذهب ـ چاپ» و «اعجب العجب فی شرح لامیة العرب ـ چاپ »و «دیوان شعر ـ خ»

او معتزلی بود و مذهب حنفی داشت، و شدیداً متصوفه را رد می کرد.

ترجمه از: المرجع الاکبر للتراث الاسلامی

قتل عام بخارا

٤ ذوالحجه سال ٦١٦ هـ

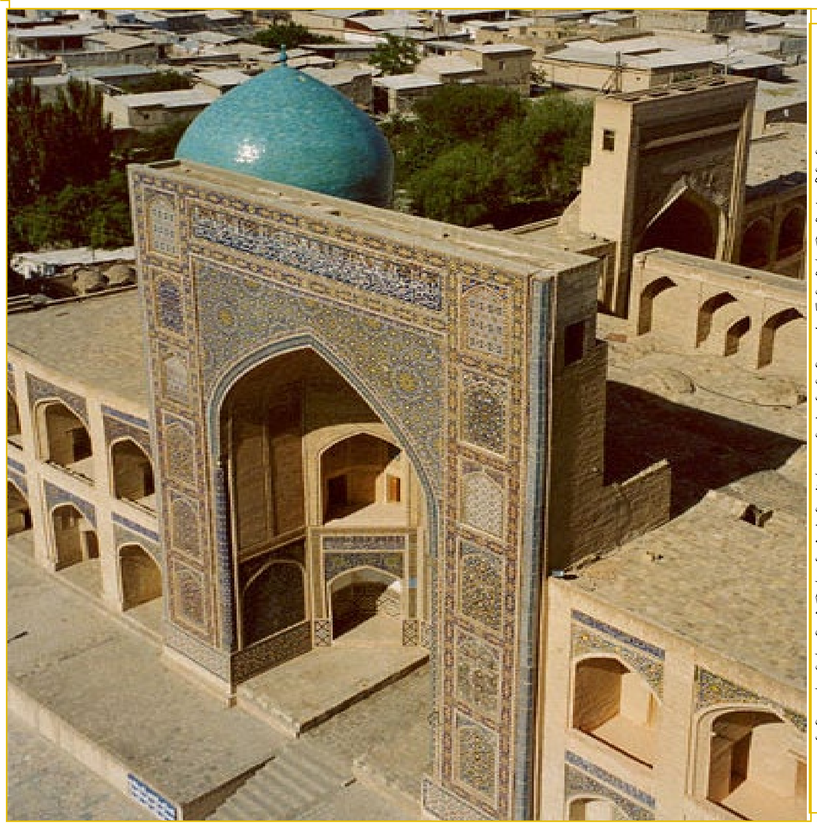

شهر بخارا از زیباترین شهرهای جهان اسلام در قلب قاره آسیا به شمار می رفت. این شهر، مرکز علوم و فنون و زادگاه بسیاری از علمای اسلام بوده و طالبان علم و محدثین از اقصی نقاط عالم اسلامی به آنجا می آمده اند. این شهر را «قتیبه بن مسلم» در سال ۹۰ هـ فتح کرد و از همان زمان به یکی از بزرگترین شهرهای اسلامی تبدیل شد. انحطاط و ویرانی این شهر از حمله چنگیز خان مغول به آغازشد. چنگیزخان یک اختلاف ساده با سلطان محمد خوارزم شاه داشت که آن اختلاف را بهانه قرار داده به جهان اسلام یورش آورد. اوضاع زمانی بدتر شد که خوارزم شاه در اقدامی بی برنامه و بی حساب و کتاب به دولت ترکان قره ختایان حمله کرد و آنها را از میان برد ولی در بازگشت با سپاه کوچکی از مغولان برخورد کرد که علیرغم فراوانی لشکر خود از سپاه کوچک مغول شکست خورد. این شکست به کابوسی وحشتناک برای خوارزمشاه تبدیل گشت. او با خود می اندیشید حال که از یک لشکر کوچک مغول شکست خورده چگونه می خواهد در برابر سپاه انبوه مغولان بجنگد.

سلطان محمد خوارزمشاه به سرعت به پایتخت خود خوارزم در آسیای مرکزی بازگشت. او بسیار پریشان شده و روحیه خود را باخته بود. او که از حرکت چنگیز خان به سمت مملکت خود آگاه شده بود، از جلوی سپاه خون آشام مغول گریخت اما بیست هزار سرباز در شهر بخارا و پنجاه هزار سرباز دیگر در سمر قند برای دفاع باقی گذاشت. بخارا و سمرقند از نخستین شهرهایی بودند که در مسیر سپاه مغول قرار داشتند. اکنون بخارا و سمرقند همچون طعمه‌ای در برابر مغولان رها شده بود.

چنگیز خان مغول با سپاه جرار خودش در سرزمینهای اسلامی به حرکت در آمد و شهر بخارا نخستین شهر بزرگ و مهمی بود که مغولان به آن رسیدند و پس از یک نبرد سخت که فقط سه روز طول کشید، مدافعان شهر را شکست دادند و سربازان خوارزمی گریختند. حالا شهر و مردم آن بی دفاع، طعمه ای آماده برای سپاه وحشی مغول بود. بعد از فرار شرم آور و ننگین مدافعان شهر، مردم بخارا تصمیم گرفتند که شهر را به مغولان تسلیم کنند و از آنها برای جان و مال خود امان بخواهند. چنگیز خان در جواب آنها تظاهر کرد که شروط آنها را پذیرفته ولی باطن خبیث و مکار وی هوای دیگری در سر داشت. متعاقب آن در تاریخ ٤ ذی الحجه سال ٦١٦ ه. ق مغولان با وعده امان مردم شهر وارد بخارا شدند. هنوز به وسط شهر نرسیده بودند که ناگهان بر سر مردم ریخته و کشتار هولناکی به راه انداختند و چه زنان و کودکانی که اسیر مغولان شدند. روزی بسیار وحشتناک و برای امت اسلام فاجعه ای بزرگ و فراموش نشدنی، دهها هزار نفر قتل عام شدند، مساجد به آتش کشیده شد (حتی مغولان جامع بخارا را به اصطبل اسبان خود تبدیل کردند) مدارس ویران شد و به زنان در مقابل دیدگان شوهرانشان تجاوز شد. چه مصیبت بزرگی!

کودکان در دامن مادرانشان سربریده شدند. این کشتار عمومی، سرآغاز مخوفی برای قتل عامهایی بود که مغولان در تمام شهرهای اسلامی که به دست آنها افتاد مرتکب شدند.

مترجم: ابو یحیی

جنگ دریایی سبیزا

۱۹ ذی الحجه ۹۰٤ هـ.ق

همزمان با سقوط غرناطه در سال ۸۹۷ه.ق سلطان بایزید دوم عثمانی از بزرگترین فرمانروایان جهان اسلام به حساب می آمد و همتای وی در مصر سلطان اشرف قایتبای بود. مسلمانان اندلس از هر دو سلطان درخواست کمک و حمایت کردند. این نامه هایی که فرستاده بودند مملو از درد و اندوه بود و شرح بیدادگری ها و مظالم اسپانیایی ها و ستم دادگاههای تفتیش عقاید. سلطان با یزید بسیار متاثر شد و تصمیم گرفت که به هر وسیله ممکن به مسلمانان اندلس یاری رساند. در آن هنگام سلطان بایزید گرفتار مشکلات داخلی و خارجی بسیاری بود که نمی توانست نیروی کمکی به اندلس بفرستد. بعلاوه برادرش امیر «جم» بر سر تصاحب تخت و تاج با وی منازعه داشت و در جبهه اروپا و مقر پاپ هم گرفتار مشکلات عدیده بود چنانکه ملتهای اروپای شرقی و مرکزی بویژه رومانی و مجارستان علیه عثمانی با هم متحد شده بودند. از این رو بایزید تصمیم گرفت از راه دریا به مسلمانان اندلس کمک برساند. لذا ناوگان عثمانی را مأمور کرد که از راه دریای مدیترانه به سمت اندلس حرکت کند. در آن زمان ناوگان دریایی ونیز بر منطقه شرق دریای مدیترانه مسلط بود.

بنابراین ناوگان عثمانی مجبور بودند برای باز کردن راه خود به سوی اندلس نخست با ناوگان ونیزی درگیر شوند. جزیره صقلیه (سیسیل) نخستین هدف ناوگان دریایی عثمانی بود. در آن زمان سیسیل از متصرفات پادشاه صلیبی اسپانیا به شمار می رفت و حمله به این جزیره می توانست از فشار بر مسلمانان اندلس بکاهد. لذا در روز ۱۹ ذی الحجه سال ۹۰۴ ه ق در خلیج لپانتو و در نزدیکی جزیره سبیزا در حدود سواحل یونان، ناوگان عثمانی به فرماندهی «کمال رئیس» با ناوگان ونیزی که متشکل از ۴۰۰ کشتی بود وارد جنگ شدند. عثمانی ها به پیروزی درخشانی دست یافتند وراه را برای پیشروی ناوگان عثمانی به سوی سواحل اسپانیا بازکردند و راه برای جنگهای دریایی آینده مسلمانان که طی آن بر دریای مدیترانه سیطره یافتند؛ باز کرد و نیروی دریایی مسلمانان، غرب را در معرض تهدید قرار داد.

بدعت عید غدیر خم

۱۸ ذی الحجه ۳۵۲ هـ

این بدعت نامبارک بوسیله امیر معزالدوله بویهی شیعی رافضی گذاشته شد. سه برادر فرزندان بویه که اهل دیلم در گیلان- شمال ایران- بودند به نامهای علی و حسن و احمد از اوضاع پریشان ایران در اوائل قرن چهارم استفاده کرده و ایران را مسخر خود کردند. احمد به بغداد لشکر کشید و خلیفه عباسی را تحت فرمان خود آورد و از خلیفه برای خود لقب معزالدوله گرفت. از آن پس خلافت عباسی بازیچه دست آل بویه شدو خلیفه هیچ گونه اختیاری از خود نداشت. در روز ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵۲ امیر معز الدوله دستور داد که خیابانهای بغداد را آذین بندی کنند و جشن گرفته و پایکوبی کنند. مثل سایر اعیاد شب، بازار باز باشد و به دروازه های بغداد آتش برافروزند و آواز دهل از هر کوی و برزن بغداد برخاست.

داستان غدیر خم که در مسند امام احمد و سایر مسانید مذکور است. مخلص آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بازگشت از حجه الوداع مردم را در وادی خم جمع کرده و در جمع آنها فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی هم مولای اوست.» این حدیث با این روایت به نقل از براء بن عازب و زیدبن ارقم و بریده اسلمی صحیح است. این حدیث از طرق زیادی روایت شده ولی بسیاری از روایاتی که در این خصوص وارد شده، کذب است. از جمله آن روایت کذبی که خطیب بغدادی در تاریخ خود آورده که: «کسی که روز ۱۸ ذی الحجه را روزه بگیرد، روزه ۶۰ ماه در نامه اعمال وی نوشته می شود.»

تا کنون این بدعت ناپسند در عراق و سایر مناطق شیعه‌نشین جشن گرفته می شود.

مترجم: ابو یحیی

فرمان پاکسازی (گرانادا) از مسلمانان

۲٤ ذی الحجه ۹۰۷ ه.ق

غرناطه؛ عروس اندلس آخرین پایگاه مسلمانان در اندلس در سال ۸۹۷ه.ق سقوط کرد. به دنبال سقوط این شهر مسیحیان اسپانیا، شدیدترین شکنجه ها را در حق مسلمانان اعمال کردند چنانکه مسلمانان را حبس و تحقیر نموده و بدتر از آن مجازات کرده و تبعید کردند و بسیاری را هم مجبور کردند که مسیحی شوند فرناندو پادشاه اسپانیا و همسرش ایزابلا فرمانهایی را با هدف پاکسازی اسپانیا و پویژه شهر غرناطه از وجود مسلمانان و آثار اسلامی صادر کردند. و به کاردینال «خمینس» اجازه دادند که محکمه مخوف تفتیش عقاید برپا نماید تا مسلمانان را مجبور نمایند مسیحی شوند. در این برنامه، کلیسا نقش بزرگی داشت.

در راستای مسیحی کردن مسلمانان، فرناندو نخست دستور داد که دادگاه تفتیش عقاید برپا شود ولی مسلمانان به شدت مقاومت کردند و بر دین خود پایداری نشان دادند. پس دستور داد که کتب دینی و اسلامی سوزانده شود. در مرحله بعد دستور داد که به هر کس مسیحی شود کمک مالی شود. در ادامه این سیاست، دستور داد که مسلمانان با باید مسیحی شوند و یا اسپانیا را ترک کنند. علی رغم همه این دستورات مسلمانان بر دین خود استواری نشان دادند و نهایتا فرناندو در ۲۴ ذی الحجه ۹۰۷ ه ق دستور داد که مملکت غرناطه از وجود کفار یعنی مسلمانان پاکسازی شود زیرا او نگران بود کسانی که بر اسلام باقی مانده اند، بر مسلمانان مسیحی شده تاثیر بگذارند و دوبا

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

توجه:
در این قسمت به معرفی تازه‌های سایت نوار اسلام خواهیم پرداخت. لطفا جهت استفاده از تازه‌ها، به سایت نوار اسلام مراجعه فرمایید و یا هنگامی که رایانه شما به اینترنت وصل است بر روی کادر مورد نظر کلیک کنید.

نوارهای جدید

تاریخ اضافه — موضوع نوار

۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۲۱۳- تبعیت از قسمتی از قرآن یا کل قرآن
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۲۱۲- تفسیر عقلی قرآن توسط خود قرآن
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۲۱۱- مطالعه علمی قرآن و تفسیر سوره حمد
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۲۱۰- مفهوم قدرت مطلق خداوند
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۰۰۵- مقدمه توحید
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۸۵- میزگرد اخلاق بد (۱)- (مهمان برنامه: شیخ عقیل هاشمی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۸۳- ضوابط و اصول عمل صالح و اخلاص در عمل(۲)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۸۲- تداوم طاعات و عبادات(۱)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۸۱- شکلهای مختلف نافع بودن
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ٤۵- آموزش نور- احکام تجوید- مهمترین صفات حروف(۸)- صفت استطالت
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۳۱۰- نظام اسلامی حق ملکیت فردی را محترم می شمارد واجازه تصرف در مال را به شخص می دهد
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۳۰۹- حق دولت در معادن
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۹۵- مقدمه سوره انعام
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۰۸- آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران و ستایش بندگان توسط خداوند متعال
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۰۷- دین حق(۱۰) – سوره نحل: متوجه کردن مشرکیان به جهان آفرینش و توحید(۲)- (آیه ٦۵ تا ۸۵)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۰٦- دین حق(۹) – سوره نحل: متوجه کردن مشرکان به جهان آفرینش و توحید(۱)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۲- کانال کلمه: نقش جوان در قرآن کریم(۲): حضرت ابراهیم خلیل و لوط(علیهم السلام)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۱- کانال کلمه: اعجاز علمی قرآن و تأثیر آن بر جوامع
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۱۰- کانال کلمه: نقش جوان در قرآن کریم و متون دینی(۱)
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۳۸۳- اهمیت رفیق و همنشین
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۳۸۲- شناخت دوران جاهلیت برای حفظ دین و احکامش
۲۰۱۱/۱۰/۲۰ ۳۸۱- اعمال صالح به نفع خود انسان است نه نفع دین خدا
۲۰۱۱/۱۰/۱۹ ۲٤- هنگام نیرنگ(۱/۳): مختار ثقفی، مومن مجاهد یا کذّاب مدعی نبوّت
۲۰۱۱/۱۰/۱۹ ۲۳- هنگام نیرنگ(۱/۲): روایت تاریخ با اهانت به پیشگامان نخستین امت اسلامی
۲۰۱۱/۱۰/۱۹ ۲۲- هنگام نیرنگ(۱/۱): نشر فساد و توهین به مقدسات از صدا و سیمای ایران
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰٤- شهادت حضرت عمر(رضی الله عنه)
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۳- ذکر
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۲- ماه مبارک رمضان
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۳- مختصری درباره فرقه پریلویت
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۰۹- دلایل عقلی روز قیامت و وصف رستاخیز
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۰۸- قوانین و سنتهای خدا و گذر مرگ
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۰۷- نظر قرآن درباره سکولاریسم و اخلاق
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۲- آیا زهد همین تصوف است؟
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۱- حکم کسی که منکر احادیث پیامبر(صلی الله علیه وسلم) می شود
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۰- فضیلت ماه رجب
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۹- اثبات هشت رکعت تراویح از قرآن و سنت
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۸- مرشد
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۷- جایگاه حلقات ذکر(تصوف) در اسلام
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰٦- جواب سلفی ها درباره قبول داشتن ائمه چهارگانه
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۵- آیا سلفی ها به ائمه اربعه اعتقادی ندارند؟
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰٤- آیا سلفیت ریشه در استعمار انگلیس دارد؟
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۰۳- اختلاف در نماز
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۹- نصیحت به جوانان
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۸- اسباب ورود به جهنم
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۷- وفات فاطمه
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱٦- تحریم تلویزیون و سریالهایش
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۵-تحریم بانک صادرات
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱٤- فتنه و عذاب قبر
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۳- نصیحت به جوانان
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۰۱۲- معیار حق

موضوعات جدید

تاریخ اضافه — عنوان

۲۰۱۱/۰۹/۲۲ مولوی محمد عالم حکیمی(بلوچی)
۲۰۱۱/۰٦/۲۳ سوره اعراف
۲۰۱۱/۰٤/۱٤ تفسیر قرآن
۲۰۱۱/۰٤/۱٤ فهم قرآن
۲۰۱۱/۰۱/۱۳ اسرار نهج البلاغه
۲۰۱۰/۱۲/۱۷ پرسش و پاسخ
۲۰۱۰/۱۲/۱٦ تاریخ اسلام
۲۰۱۰/۱۲/۱٦ رمضان مبارک
۲۰۱۰/۱۲/۱۱ سلسله برنامه های رمضان ماه تزکیه
۲۰۱۰/۱۲/۱۱ سلسله برنامه های اسرار و فضایل حج
۲۰۱۰/۱۱/۰۹ موضوعات متفرقهٔ (عبدالمجید ظهرابی)
۲۰۱۰/۱۰/۰۲ نوارهای متفرقه (ناصر سبحانی)
۲۰۱۰/۰۹/۲۸ شیخ محمد علی اسماعیل زهی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸ شیخ مجیب الرحمن انصاری
۲۰۱۰/۰۹/۲۸ شیخ محمد رسول رخشانی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸ شیخ عبدالمجید کنارکی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸ شیخ عبدالکریم ریگی
۲۰۱۰/۰۹/۲۸ شیخ محمد حسین گرگیج
۲۰۱۰/۰۹/۲۷ شیخ حسن امینی
۲۰۱۰/۰۹/۲۷ شیخ محمد خضر نژاد
۲۰۱۰/۰۹/۲۷ شیخ احمد نارویی
۲۰۱۰/۰۹/۲۷ شیخ محمد کریم صالح
۲۰۱۰/۰۹/۲۷ شیخ عمر بازماندگان
۲۰۱۰/۰۹/۲۵ نوارهای متفرقهٔ (محمود ویسی)
۲۰۱۰/۰۹/۲۵ تفسیر قرآن کریم (ناصر سبحانی)
۲۰۱۰/۰۹/۱۷ شرح اسماء الله الحسنی (ناصر سبحانی)
۲۰۱۰/۰۹/۱۷ برنامه های تلفزیونی متفرقهٔ (دکتر ملازاده)
۲۰۱۰/۰٤/۱۸ ۱۱۳- سعد الغامدی (با ترجمه کوردی از تفسیر آسان برهان محمد امین)
۲۰۱۰/۰٤/۰۵ ۱۱۲- ابراهیم محمد یوسف کشیدان (Mohammad Kashidan)
۲۰۱۰/۰۳/۲۵ شیخ محمد قاسم قاسمی
۲۰۱۰/۰۳/۲۲ دکتر سید احمد هاشمی
۲۰۱۰/۰۱/۱۵ شیخ محمد زارع
۲۰۰۹/۱۰/۲۳ سورهٔ الزمر
۲۰۰۹/۱۰/۲۳ سورهٔ ص

کتابهای جدید

تاریخ اضافه — موضوع

۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۱۰۳۱- امام شافعی و شاگردان مکتب بغداد و مصر
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۱۰۳۰- سیری در کتاب «الکافی» معتبرترین کتاب شیعه
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۱۰۲۹- شمشیر بران بر گردن ساحران اشرار
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۱۰۲۸- فاطمه در پندارها
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۱۰۲۷- آخرین سرخاب و سفیداب
۲۰۱۱/۰۹/۲۹ ۱۰۲٦- خاطره هایی از مولانا عبدالعزیز
۲۰۱۱/۰۹/۲۹ ۱۰۲۵- نامگذاری فرزندان در اسلام
۲۰۱۱/۰۹/۲٦ ۱۰۲٤- زکات
۲۰۱۱/۰۹/۲٦ ۱۰۲۳- وضو و نماز
۲۰۱۱/۰۹/۲۲ ۱۰۲۲- زندگانی امیر معاویه (رضی الله عنه)
۲۰۱۱/۰۹/۲۲ ۱۰۲۱- سخنی با جوانان (مباحثی پیرامون کنترل غرایز جنسی)
۲۰۱۱/۰۹/۲۲ ۱۰۲۰- پاسخ به شبهات معترضین بر تحریم آهنگ
۲۰۱۱/۰۹/۰۸ ۱۰۱۹- گامی واقعی به سوی وحدت اسلامی
۲۰۱۱/۰۹/۰۸ ۱۰۱۸- عطر یاسمین در بیان فضایل امهات المومنین
۲۰۱۱/۰۹/۰۸ ۱۰۱۷- گزیده هایی از میراث آل و ا صحاب
۲۰۱۱/۰۹/۰۸ ۱۰۱٦- تاریخ آل و اصحاب را چگونه بخوانیم
۲۰۱۱/۰۹/۰۸ ۱۰۱۵- حقیقت زندگی حسین شهید
۲۰۱۱/۰۹/۰۸ ۱۰۱٤- احترام و تقدیر متبادل بین صحابه و اهل بیت
۲۰۱۱/۰٦/۲۳ ۱۰۱۳- احکام و آداب ازدواج در پرتو قرآن و سنت
۲۰۱۱/۰٦/۰۲ ۱۰۱۲- مذهب شیعه از دیدگاه علمای بزرگ ازهر
۲۰۱۱/۰۵/۱٤ ۱۰۱۱- نقد کتاب « فضایل اعمال »
۲۰۱۱/۰٤/۲۳ ۱۰۱۰- ترجمه لغات قرآن کریم برحسب ترتیب سوره های قرآن
۲۰۱۱/۰٤/۲۳ ۱۰۰۹- اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت
۲۰۱۱/۰٤/۲۳ ۱۰۰۸- درسهایی از مدرسه رسول الله (صلی الله علیه و سلم)
۲۰۱۱/۰٤/۲۳ ۱۰۰۸- درسهایی از مدرسه رسول الله (صلی الله علیه و سلم)
۲۰۱۱/۰٤/۱۵ ۱۰۰۷- فاطمه الزهرا (رضی الله عنها) وفات یا شهادت!؟
۲۰۱۱/۰٤/۱۵ ٤- د قرآن کریم د وروستانی لازام بارخی ترجومه ۲۸-۳۰(به زبان پشتو)
۲۰۱۱/۰٤/۱٤ ۳- ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان پشتو (جلد اول از جزء(۱) الی(۱۵) ، (جلد دوم از جزء (۱٦) الی (۳۰)
۲۰۱۱/۰٤/۱۳ ۱۰۰٦- اصولی که حسن البنا اخوان المسلمین را بر اساس آن تأسیس کرد
۲۰۱۱/۰٤/۱۳ ۱۰۰۵- تأثیر همنشینی اهل بدعت بر اهل سنت و جماعت
۲۰۱۱/۰٤/۱۳ ۱۰۰٤- رد علمای اهل سنت و جماعت در مورد حزب اخوان المسلمین
۲۰۱۱/۰٤/۱۳ ۱۰۰۳- تحقیقی در عقیده اهل سنت و جماعت و بررسی موقف حرکات اسلامی معاصر در مورد آن
۲۰۱۱/۰٤/۱۳ ۱۰۰۲- ۹۰۰ سوال و جواب در سیره پیامبر بزرگ اسلام محمد مصطفی
۲۰۱۱/۰٤/۱۳ ۱۰۰۱- القرآن الکریم (با تجوید و مواضیع)
۲۰۱۱/۰٤/۱۱ ۱۰۰۰- القرآن الکریم و ترجمه معانیه الی اللغه الفارسیه (با ترجمه فارسی)
۲۰۱۱/۰٤/۰۷ ۹۹۹- جنگ جمل
۲۰۱۱/۰۳/۱۷ ۹۹۸- راهنمای تصویری آشنایی با دین اسلام
۲۰۱۱/۰۳/۰۹ ۹۹۷- مبادی اسلام
۲۰۱۱/۰۳/۰۹ ۹۹٦- می خواهم توبه کنم اما !
۲۰۱۱/۰۳/۰۹ ۹۹۵- نشانه های قیامت در پرتو روایات صحیح
۲۰۱۱/۰۳/۰۳ ۹۹٤- حبل الله
۲۰۱۱/۰۳/۰۳ ۹۹۳- الاتقان فی علوم القرآن (دو جلد)
۲۰۱۱/۰۳/۰۳ ۹۹۲- قهرمانانی از عصر پیامبر
۲۰۱۱/۰۲/۱۷ ۹۹۱- نامه سرگشاده به برادران قرآنی نام !
۲۰۱۱/۰۲/۱۷ ۹۹۰- تدبّر در قرآن
۲۰۱۱/۰۲/۱۷ ۹۸۹- مسلمان از دیدگاه آیات و روایات
۲۰۱۱/۰۲/۱۷ ۹۸۸- ۵۸ اعتراض به قانون ازدواج موقت
۲۰۱۱/۰۲/۱۳ ۹۸۷- دین الهی : اسلام ، ثابت و جهانی است
۲۰۱۱/۰۲/۱۳ ۹۸٦-حجاب

کتابهای موبایل جدید

تاریخ اضافه — موضوع موبایل

۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤٤- قرآن و تحریف (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۳- مختصر روش نماز پیامبر (صلی الله علیه و سلم) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۲- شیعه و تصحیح (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۱- صحابه (رضی الله عنهم) از دیدگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲٤۰- زیارت از دیدگاه ائمه (علیهم السلام) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳۹- زندگی شبانه روزی خلفاء راشدین (رضی الله عنهم) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳۸- شرح ارکان اسلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳۷- مختصری از زندگینامه شیخ محمّد ناصرالدین آلبانی (رحمهٔ الله علیه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۲۱ ۲۳٦- گزیده ای از خصلت ذاتی حضرت استاد محمّدبن صالح العثیمین (رحمهٔ الله علیه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۳۵- عصمت حضرت زهرا (رضی الله عنها) از دیدگاه اهل سنت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۳ ۲۳٤- عقیده اهل بیت علیهم السلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۳- یادی از وداع حجاج (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۲- درس های عقیدتی برگرفته از حج (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۱- بیان چند درس عقیدتی برگرفته از حج (بهمراه راهنمای حج و عمره) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۳۰- چگونگی حج و عمره و زیارت با دعا (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۱۲ ۲۲۹- حج با خرافیون (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۸- مختصری از مناسک و راهنمای حج (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۷- راهنمای حج و عمره درپرتو کتاب و سنت و آثار سلف (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲٦- آموزش تصویری حج و عمره (آندروید) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۵- آموزش تصویری حج و عمره (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲٤- ۱۳ مقاله سودمند (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۳- ۳ اصل بزرگ اسلام (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۱۰/۰۵ ۲۲۲- زنان کرد در تاریخ اسلامی (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۲۱- توحید (فوزان) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۲۰- تضاد در عقیده (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۹- توسل (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۸- تشیع و معتقدات آن (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۷- تعلیقاتی بر عقیده واسطیه (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱٦- نقد کتب حدیث (شیعه) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۵- لباس و آرایش زنان (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱٤- خلفاء راشدین (رض) از دیدگاه علی (رض) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۳- خانواده خوشبخت و اختلاف زوجین (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۲- ایمان به روز قیامت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۱- حقارت سلمان رشدی! (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۱۰- حقیقت توحید از دیدگاه ائمه(رض) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۰۹- اعترافات یک قبرپرست (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۰۸- دعای ندبه و خرافات آن (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۰۷- دیدگاه منصفان درباره معاویه(رض) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۸ ۲۰٦- دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب(رض) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۰ ۲۰۵- دفاع از آل و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در مقابل افتراهای تیجانی گمراه و فتنه گر (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۱۰ ۲۰٤- بسوی نور (بطامی) (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۰٦ ۲۰۳- از قرآن و حدیث عقیده ات را بیاموز (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۰٦ ۲۰۲- ای خواهر مسلمان! چه کسی تو را به حجاب امر نموده؟ (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۰٦ ۲۰۱- اهل مدینه و منافقان از دیدگاه قرآن و سنت و گفتار اهل بیت (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۰٦ ۲۰۰- احکامی که هرشخص مسلمان باید بداند (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۰٦ ۱۹۹- اهل بیت و حقوق شرعی آنها (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۹/۰۲ ۱۹۸- کلید فهم قرآن (موبایل اسلامی)
۲۰۱۱/۰۷/۲٦ ۱۹۷ - ترجمه ی لغات قرآن کریم (موبایل اسلامی)

مقاله‌های جدید

تاریخ اضافه — عنوان

۲۰۱۱-۱۰-۲۰ ۰۹:۳۱:۰۰ ۹٦۸- اسباب انحراف و گمراهی جوانان
۲۰۱۱-۱۰-۲۰ ۰٤:٤۰:۰۰ ۹٦۷- دهه ذی الحجه و فضایل آن
۲۰۱۱-۱۰-۱۸ ۰۰:۳٤:۰۰ ۹٦٦-هدیه به میهن
۲۰۱۱-۱۰-۰٦ ۰۲:۳۵:۰۰ ۹٦۵- مسلم بن عقیل رضی الله عنه
۲۰۱۱-۱۰-۰٦ ۰۲:۲٦:۰۰ ۹٦٤- حَجَّه الوداع
۲۰۱۱-۱۰-۰٦ ۰۲:۲۳:۰۰ ۹٦۳- امام ابوحنیفه- رحمه الله- بنیان‌گذار مذهب حنفی
۲۰۱۱-۱۰-۰۱ ۱۰:۲۳:۰۰ ۹٦۲- نقش وبلاگها و نویسندگان وبلاگ در دعوت اسلامی
۲۰۱۱-۰۹-۲۲ ۱٤:۰٤:۰۰ ۹٦۱- اسم اعظم خداوند چیست و چه فضایلی دارد؟
۲۰۱۱-۰۹-۲۱ ۱۳:٤٦:۰۰ ۹٦۰- یا نیک گوی یا ساکت باش
۲۰۱۱-۰۹-۲۱ ۱۳:٤۳:۰۰ ۹۵۹- آرامش زندگی در سایه توکل
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۰۷:۱۳:۰۰ ۹۵۸- خطبه: مسجد نبوی شریف: جمعه ۱۲ شوال ۱٤۳۲ برابر با ۱۸ شهریور ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۰۵:۲۳:۰۰ ۹۵۷- اعمال ویژه ده روز اول ذی الحجه و مخصوصا روز و شب عرفه
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۰۵:۲۱:۰۰ ۹۵٦- حج اکبر و حج اصغر
۲۰۱۱-۰۹-۱۹ ۰۵:۱۸:۰۰ ۹۵۵- حج
۲۰۱۱-۰۹-۱۸ ۰۹:۵۰:۰۰ ۹۵٤- نا امید مباش
۲۰۱۱-۰۹-۱۸ ۰۰:۳۸:۰۰ ۹۵۳- دعا، اسلحه مؤمن
۲۰۱۱-۰۹-۱۵ ۰۲:۵۵:۰۰ ۹۵۲- نورالدین محمود زنگی و تلاش در راه وحدت اسلامی
۲۰۱۱-۰۹-۱۳ ۰٦:۱۷:۰۰ ۹۵۱- غزوه احد
۲۰۱۱-۰۸-۲۹ ۰٦:۱۱:۰۰ ۹۵۰- خطبه مسجد الحرام:جمعه ۱۹ رمضان ۱٤۳۲ برابر با ۲۸ مرداد ۱٤۳۲
۲۰۱۱-۰۸-۲۵ ۰۵:۳٤:۰۰ ۹٤۹- عقیده من مسلمان
۲۰۱۱-۰۸-۱۹ ۰۷:۳۰:۰۰ ۹٤۸- خطبه مسجدالحرام: جمعه ۱۲ رمضان ۱٤۳۲ برابر با ۲۱ مرداد ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۱٤:۵۸:۰۰ ۹٤۷- گسترش دین اسلام در جهان
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:۵۸:۰۰ ۹٤٦- ازدواج پیغمبر با خدیجه
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:۵۵:۰۰ ۹٤۵- غزوه حنین و طائف(۸ه)
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:۵۲:۰۰ ۹٤٤- زندگی امام بخاری
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:۵۰:۰۰ ۹٤۳- نخستین عید فطر مسلمین
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:٤۸:۰۰ ۹٤۲- تولد شیخ ابن عثیمین رحمهٔ الله علیه
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:٤۵:۰۰ ۹٤۱- حکم نماز عید شخصی که روز اول ماه رمضان و عید فطرش را بر اساس کشور دیگری قرار داده است
۲۰۱۱-۰۸-۱٤ ۰٦:٤۳:۰۰ ۹٤۰- بعثت پیامبر(صلی الله علیه و سلم)
۲۰۱۱-۰۸-۱۲ ۲۳:۵۷:۰۰ ۹۳۹- خطبه مسجدالحرام: جمعه ۵ رمضان ۱٤۳۲ برابر با ۱٤ مرداد ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۰۸-۰۸ ۰۳:۳٦:۰۰ ۹۳۸- خطبه مسجد الحرام: جمعه ۲۸ شعبان ۱٤۳۲ برابر با ۷ مرداد ۱۳۹۰
۲۰۱۱-۰۸-۰٤ ۰۲:۱۵:۰۰ ۹۳۷-احکام برپایی جشن ها و عیدها
۲۰۱۱-۰۸-۰٤ ۰۲:۱۳:۰۰ ۹۳٦- روز عاشورا را چگونه بگذرانیم؟
۲۰۱۱-۰۸-۰۳ ۰۷:۱۰:۰۰ ۹۳۵-آداب و سنن عید فطر
۲۰۱۱-۰۷-۳۰ ۰۸:۵۲:۰۰ ۹۳٤- فقط برای جوانان در رمضان

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

قذافی، دیکتاتور لیبی، و فرزندش کشته شدند

جمعه, ۲۹ مهر ۱۳۹۰
معمر قذافی، دیکتاتور لیبی، پس از سالها حکومت ظالمانه و دیکتاتورانه، و یکی از فرزندانش، به نام معتصم، کشته شدند.
به گزارش پایگاه اطلاع رسانی سنی آنلاین، در پی خبرهای ضد و نقیضی که از سوی فرماندهان و انقلابیون لیبی در مورد سرنوشت دیکتاتور لیبی و فرزندانش به جهانیان مخابره شد، بالاخره پس از انتشار خبر قطعی، همراه با تصاویر صحنه به همه، همگان دانستند که رهبر ۴۲ سال حکومت بلامنازع، به جسدی خاموش در دست مخالفانش تبدیل شده است، و او و یکی از فرزندانش، به نام معتصم، توسط انقلابیون و مبارزان لیبی کشته شدند.
نخستین خبرها حاکی از آن بود که قذافی در درگیری کشته شد. بعد تصاویر ویدیویی نشان داد که او اسیر شده و در اختیار مبارزان است.
طبق گفته بعضی از انقلابیون به خبرنگاران، قذافی از ماشین خارج شده و کلماتی از قبیل «چه خبره؟ چه شده؟» بر زبان رانده است. همچنین یکی از مقامات بلندپایه دولت جدید لیبی گفته است که قذافی را از سوراخ فاضلاب درآوردند.
«محمود شمام»، وزیر اطلاع رسانی دولت انتقالی لیبی در مورد کیفیت کشته شدن قذافی گفته است: قذافی پس از دستگیری، به دلیل هجوم طرفدارانش و درگیری مسلحانه دو طرف، تیر خورده و کشته شده است.
طبق گزارش برخی خبرگزاریها جسد قذافی قرار است در نقطه ای نامعلوم دفن شود تا برای حکومت انقلابی جدید دردسرهای امنیتی به وجود نیاید.
در همین حال «جمعه القماطی»، عضو شورای ملی انتقالی لیبی، اعلام کرده است: «۱۷ تن از شخصیتهای بلندپایه نظام قذافی در شهر سرت دستگیر شدند که مهمترین آنها «ابوبکر یونس»، وزیر دفاع قذافی، و «عبدالله السنوسی»، رئیس سازمان اطلاعات، او بودند.»
این درحالی است که مردم طرابلس با شنیدن خبر دستگیری و کشته شدن معمر قذافی به شادمانی پرداخته و در گفتگو با منابع خبری بیان کردند: امیدوارند همانطور که قذافی سقوط کرد همه طاغوتها از بین بروند.
بنابر گزارشها، مردم لیبی نماز شکر به جا می آورند و به پایکوبی مشغول هستند.

آغاز نخستین انتخابات تونس بعد از سقوط بن علی

یکشنبه, ۰۱ آبان ۱۳۹۰
۹ ماه پس از سقوط حکومت زین العابدین بن علی، شهروندان تونس امروز (یکشنبه) برای تعیین نمایندگان مجلس مؤسسان به پای صندوق‌های رأی رفته اند.
قرار است در انتخابات امروز ۲۱۷ نماینده مجلس مؤسسان برگزیده شوند تا ظرف یک سال آینده قانون اساسی جدید این کشور را تدوین کنند.
بیش از هفت میلیون شهروند تونسی واجد شرایط شرکت در رأی گیری امروز هستند که برای انتخاب اعضای شورای تنظیم قانون اساسی رأی خود را به صندوق می‌ریزند. این شورای ۲۰۰ نفره در یک سال آینده وظیفه دارد قانون اساسی جدید تونس را تنظیم کند و مقدمات برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری در این کشور را فراهم آورد.
بنابر نظرسنجی‌ها، حزب اسلامی «النهضه» از بخت بیشتری برای پیروزی در این انتخابات برخوردار است.
رأی گیری قرار است امشب ساعت ۱۹ به پایان برسد و نتایج آن هم روز دوشنبه اعلام خواهد شد.
دولت اعلام کرده است که ۴۰ هزار نیروی امنیتی و پلیس، امنیت این انتخابات را برقرار می کنند.
تونس نخستین کشور در منطقه بود که در ماه ژانویه سال جاری اعتراضات مردمی در آن منجر به سقوط دولت خودکامه این کشور شد و موج تازه‌ی دمکراسی‌خواهی در کشورهای عربی را به راه انداخت.

تظاهرات مسلمانان مالزی در اعتراض به مسیحیان

شنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ – ۳۰ مهر ۱۳۹۰
سنی نیوز: بیش از دوهزار نفر از مسلمانان مالزی در اعتراض به تلاش‌های مسیحیان این کشور برای تغییر مذهب مسلمانان، در نزدیکی کوالالامپور پایتخت، تظاهرات کرده‌اند.
بر اساس قانون اساسی مالزی، مسلمانان که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، حق تغییر مذهب خود را ندارند.
به تازگی تنش میان مسلمانان و مسیحیان در مالزی شدت گرفته است.

الجزایر از همسر و دختر قذافی خواست خاک کشور را ترک کنند

شنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ – ۳۰ مهر ۱۳۹۰
سنی نیوز: الجزایر از صفیه فرکاش همسر قذافی و عایشه دختر وی خواست خاک این کشور را ترک کنند.
بر اساس گزارشی که روز شنبه ۲۲ – ۱۰ – ۲۰۱۱ در روزنامه الجزایری الشروق منتشر شده است خانواده قذافی قرار است « به یک کشور خلیجی » منتقل شوند.
در این گزارش نام کشوری که قرار است همسر و دختر قذافی به آن منتقل شوند ذکر نشده است.
کشوری که قرار است صفیه و عایشه به آن پناهنده شوند از پذیرش محمد و هانیبال دو فرزند دیگر قذافی که نیز به الجزایر پناهنده شده اند خودداری کرده است.
بر اساس این منبع مساله انتقال همسر و دختر قذافی قرار بود پیش از پایان ماه آینده انجام شود اما کشته شدن قذافی باعث شد انتقال آنها به تعویق بیفتد.
این گزارش می افزاید الجزایر از گفتگوی تلفنی عایشه با تلویزیون « الرای » به آسانی نگذشته است و مساله انتقال آنها به یک کشور دیگر به دلیل مصاحبه اخیر وی صورت گرفته است.
تلویزیون « الرای » که از سوریه پخش می شود از شبکه‌های هوادار قذافی بود و عایشه قذافی در مصاحبه با این تلویزیون علیه انقلابیون صحبت کرد.
خانواده قذافی پیش از این از شرایط خود در الجزایر اظهار نارضایتی کرده بودند.
دولت الجزایر به خانواده قذافی اعلام کرده بود حق ندارند با خارج از الجزایر یا شبکه های تلویزیونی تماس برقرار کنند.
منبع: العربیه

اپوزیسیون سوریه: بعد از قذافی نوبت اسد است

جمعه ۲۱ اکتبر ۲۰۱۱ – ۲۹ مهر ۱۳۹۰
سنی نیوز: مخالفان رژیم سوریه با استقبال از مرگ معمر قذافی دیکتاتور لیبی آرزو کردند که بعد از او نوبت به بشار اسد، حاکم خودکامه سوریه برسد. سایت «انقلاب ۲۰۱۱ سوریه» نوشت: «قذافی رفت، حالا نوبت تو است بشار!»
سایت اینترنتی اپوزیسیون سوریه، عکس‌هایی از حسنی مبارک، زین‌العابدین بن‌علی و معمر قذافی را در کنار پرتره‌های اسد و علی عبدالله صالح روسای جمهوری سوریه و یمن منتشر کرده است. روی تصاویر سه دیکتاتور ساقط شده خط قرمز کشیده شده، اما تصاویر اسد و صالح هنوز خط نخورده‌اند. سایت مخالفان اسد، عنوان «این پایان خودکامگان است» را برای مطلبی که در این مورد نوشته برگزیده است.
مردم سوریه از ماه مارس سال جاری میلادی تا امروز علیه رژیم بشار اسد مبارزه می‌کنند. این مبارزات، به گزارش سازمان ملل متحد تاکنون حدود ۳ هزار قربانی داده است.

دولت از دخالت در انتصاب ائمه مساجد اهل سنت بپرهیزد

جمعه, ۲۹ مهر ۱۳۹۰
محمد رضا سجادیان، نماینده مردم خواف و رشتخوار در مجلس شورای اسلامی، طی نطقی که دیروز چهارشنبه در صحن علنی مجلس داشت، خواستار رفع مشکلات موجود در مورد نمازهای یومیه و دیگر مسایل مذهبی اهل سنت تهران شد.
به گزارش پایگاه اطلاع رسانی سنی آنلاین، محمد رضا سجادیان، طی نطق میان دستور در صحن علنی مجلس که روز چهارشنبه ۲۷/۷/۹۰ ارائه نمود، با استناد به اصل ۱۲ قانون اساسی کشور، خواستار رفع مشکل چندین ساله جامعه اهل سنت در تهران در برگزاری نمازهای یومیه از سوی دولت شده و اظهار داشت: «دولت از دخالت در تعیین هیات امنای اهل سنت و انتصاب امامان جمعه و جماعات مساجد، که مغایر با اصل ۱۲ قانون اساسی و عملی کشور است، پرهیز کند و اجازه دهد تا حوزه‌ها و مراکز علوم دینی، همچون طول تاریخ اسلام استقلال خود را حفظ کنند.»

سجادیان در بخشی دیگر از سخنان خود به خیزشهای موجود در منطقه و جهان اشاره کرد و خاطرنشان نمود: «امروزه خیزش‌های عظیم سطح منطقه حصار نظام دیکتاتوری و استکباری را در هم شکسته است و مردم ملت‌های مظلوم و مسلمان به دنبال عدالت‌خواهی، قانونمداری، آزادی‌خواهی، استقلال‌خواهی و دموکراسی هستند.»
نماینده مردم خواف و رشتخوار همچنین به بیان برخی مشکلات حوزه انتخابیه خود پرداخت. وی با اشاره به مشکل پدیده خشکسالی و تبعات آن در این منطقه، گفت: «یکی از مشکلات اساسی منطقه خشکسالی است که بارها در جلسات حضوری، مکاتبات، تذکرات و نطق‌ها به رییس جمهور و وزرای جهاد کشاورزی، کشور، نیرو و مسئولین ذیربط گوشزد کرده ام، اما امسال نیز وضعیت برای کشاورزان و دامداران اسفبار و پرمخاطره است و تاکنون نیز اقدام و توجه خاصی به آن نشده است.»
وی ضمن درخواست از دولت برای تسریع در اجرای مصوبات سفرهای استانی تاکید کرد: «به عنوان نمونه در حوزه انتخابیه اینجانب هنوز عمده مصوبات سفر اول از جمله احداث کارخانه، فعال شدن بازارچه مرزی، احداث مسیر رشتخوار، چخماق و فریمان و دیگر مصوبات، که مربوط به فروردین سال ۸۵ است، اجرایی نگردیده است.»

ایران از کشته شدن قذافی استقبال کرد

شنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ – ۳۰ مهر ۱۳۹۰
سنی نیوز: رامین مهمان‌پرست، سخنگوی وزارت خارجه ایران، روز جمعه ۲۱-۱۰-۲۰۱۱ با استقبال از کشته شدن معمر قذافی، رهبر پیشین لیبی، گفت « مستبدان و ظالمان تاریخ، فرجامی جز نابودی ندارند.»
به گزارش خبرگزاری فارس، سخنگوی وزارت خارجه ایران در رابطه با کشته شدن قذافی اظهار داشت « اکنون دیگر بهانه ای برای ادامه دخالت نیروهای خارجی در لیبی وجود ندارد.»
مهمان پرست همچنین افزود «این وعده الهی و سرنوشت محتوم همه مستبدان و ظالمان تاریخ است که با نادیده انگاشتن حق ملت‌ها در اعمال حاکمیت خود سرانجامی جز نیستی و نابودی ندارند».
رامین مهمان‌پرست افزود: این امیدواری وجود دارد که با پایان دیکتاتوری سیاه قذافی در لیبی و ورود این کشور به مرحله نوینی از حیات سیاسی، راه برای اعمال حاکمیت ملی توسط مردم این کشور هموار شود و شاهد حرکت لیبی در جهت پایان یافتن جنگ داخلی، استقرار امنیت و ثبات و به روی کار آمدن یک نظام مردم سالار و تحقق خواست و اراده مردم این کشور باشیم.
از آغاز اعتراضات درلیبی ایران با انتشار بیانیه‌های مختلفی از حضور نیروهای ناتو دراین کشور انتقاد کرده است و برخلاف همه کشورهای اسلامی حاضر نشد تا شورای انتقالی لیبی را به عنوان نماینده مخالفان حکومت قذافی به رسمیت بشناسد.
دوگانگی در گفتمان و عملکرد دولت ایران باعث شد که هم درخارج و هم در داخل کشور انتقادهای شدیدی متوجه دولت ایران شود.
پس از آغاز جنگ ایران و عراق، معمر قذافی، ۲۰ روز پس از آغاز رسمی تهاجم عراق علیه ایران در سپتامبر ۱۹۸۰، پیامی را برای حکام کشورهای عربی فرستاد. معمر قذافی در این پیام به طور آشکار از کشورهای عربی خواست تا به جای اینکه در کنار ایالات متحده آمریکا علیه «برادران مسلمان ایرانی» وارد جنگ شوند، در کنار ایران و علیه صدام باشند.
این پیام که از جمله برای پادشاه سعودی نیز فرستاده شده بود و در همان روز، عراق رابطه خود را با لیبی قطع کرد و صدام، رئیس جمهورسابق عراق علیه تصمیم لیبی موضع گرفت. در اکتبر ۱۹۸۰ روزنامه رسمی دولت وقت عراق «الجمهوریه» این اقدام لیبی را با انتشار پیام قذافی مبنی بر همراهی با ایران را «خائنانه» توصیف کرد.
لیبی در زمان جنگ موشک های ساخت روسیه در اختیار ایران قرار داد.
همچنین بزرگترین بخش فعالیت صنایع نفتی شاخه بهره برداری که زیر نظر شرکت ملی حفاری ایران است تا روزهای آغاز اعتراضات در لیبی فعالیت می کرد.
شایان ذکر است که انقلابیون لیبی هنگام آزاد سازی مهمانسرای قذافی در شهر سرت تقدیر نامه های متعددی را پیدا کردند که توسط فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به قذافی اهداء شده بود که تلویزیون العربیه در گزارش های خود آنها را برای بینندگان خود نشان داد.
منبع: العربیه

پایان جنگ داخلی در لیبی امروز اعلام می شود

یکشنبه, ۰۱ آبان ۱۳۹۰
دولت جدید لیبی قرار است امروز یکشنبه ۲۳-۱۰-۲۰۱۱ پایان هشت ماه جنگ داخلی در این کشور را رسما اعلام کند.
«محمود جبرئیل»، نخست وزیر شورای ملی انتقالی، روز یکشنبه در این زمینه اظهار داشت: «دولت موقت لیبی پایان هشت ماه جنگ داخلی و آزاد سازی کامل این کشور را رسما اعلام خواهد کرد.»
ساعاتی دیگر قرار است در شهر «بنغازی»، اولین شهری که از کنترل رژیم قذافی آزاد شد، مراسمی برگزار شود که در آن پایان جنگ داخلی و رهایی کامل لیبی از دیکتاتوری ۴۲ ساله قذافی، رسما اعلام شود.
انتظار می رود هزاران نفر از مردم لیبی در این مراسم شرکت کنند.
محمود جبرئیل همچنین گفته است: «شورای ملی انتقالی لیبی، یک ماه پس از مراسم آزادی لیبی با انتخاب کنگره ملی موقت استعفا خواهد داد و کنگره ملی، که به وسیله مردم انتخاب خواهد شد، مسئولیت تدوین قانون اساسی و انتخابات برای تشکیل پارلمان و دیگر موسسات کشور را ظرف ۸ ماه بر عهده خواهد گرفت.»
جبرئیل همچنین افزود او قصد دارد پس از اعلام آزادی، از مقام خود استعفا کند.

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

سلطان بن عبدالعزیز، ولیعهد عربستان درگذشت

شنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ - ۳۰ مهر ۱۳۹۰

سنی نیوز: شاهزاده "سلطان بن عبدالعزیز" ولیعهد عربستان بدنبال ابتلا به سرطان روده در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

وی از ۲ هفته قبل برای درمان به آمریکا منتقل شده بود صبح شبنه در این کشور درگذشت.
سلطان بن عبدالعزیز آل سعود متولد ۵ ژانویه ۱۹۳۱ است. وی ولیعهد، معاون نخست وزیر، وزیر دفاع و نیروی هوایی، و بازرس کل عربستان سعودی بود. سلطان بن عبدالعزیز، پانزدهمین فرزند ملک عبدالعزیز بود.

حکم زندان برای اهانت به اسلام در مصر

شنبه ۲۲ اکتبر ۲۰۱۱ - ۳۰ مهر ۱۳۹۰
سنی نیوز: دادگاهی در مصر فردی را به جرم اهانت به اسلام در صفحه فیس‌بوکش به سه سال زندان محکوم کرده است.
بر اساس حکم قاضی دادگاه، ایمن یوسف در نوشته خود عمداً اسلام را به سخره گرفته و برای توصیف قرآن از عباراتی زشت و اهانت‌آمیز استفاده کرده است.

کتابهای هنر اسلامی در نمایشگاه فرانکفورت معرفی می‌شوند

نمایشگاه کتاب فرانکفورت به عنوان بزرگترین نمایشگاه کتاب و رسانه در جهان با بیش از ۷۵۰۰ هزار غرفه از بیش از ۱۱۰ کشور جهان امسال ابتکار عمل ویژه‌ای در عرصه هنرهای اسلامی ارائه کرده است.
سازمان میراث و فرهنگ ابوظبی امارات پروژه کلمه ابتکار عمل «هنرهای اسلامی» را در حاشیه این نمایشگاه راه اندازی و به ارائه ترجمه های آثار مهم در عرصه هنر اسلامی پرداخته است.
این ابتکار عمل دربرگیرنده یک مجموعه غنی از کتابهای تخصصی درباره هنر اسلامی است و کتابهایی چون معماری مساجد، هنر اسلامی باغ، تاریخچه لباس عربی از صدر اسلام تا دوران مدرن، منسوجات اسلامی: تکنیکها، سنت و نوآوری در این مجموعه را شامل می شود.

مسلمانان کانادا با نگرش منفی جامعه مواجه هستند

نتایج یک تحقیقات ملی در کانادا نشان می دهد اقلیت مسلمانان این کشور هنوز با گذشت یک دهه از حملات یازدهم سپتامبر با باورهای منفی رو به رو هستند که این امر تأکیدی بر رویکرد منفی غرب نسبت به مسلمانان است.
«جک جدواب»، مدیر اجرایی انجمن مطالعات کانادایی، اظهار داشت: بیشتر این باورها و نگرشهای منفی تصویرهایی هستند که در سطح جهان علیه مسلمانان ایجاد و در کانادا نیز رواج یافته است.
میزان نگرش منفی به مسلمانان در جامعه کانادا حتی بیشتر از نگرش افراد این جامعه به ملحدان است، چرا که ۶۰ درصد از شرکت کنندگان در این تحقیقات دیدگاه بسیار مثبتی به این افراد داشته و یا ۶۱ درصد بومیان کانادا را بسیار مثبت در نظر گرفته اند.

ورود درس اسلامی به مدارس فنلاند

پنجشنبه, ۲۸ مهر ۱۳۹۰ ساعت ۱۲:۵۰
کشور فنلاند با هدف ارتقاء و آگاهی نسل جوان‌تر درباره اسلام، کتابهای درسی را درباره دین اسلام و سنتهای مسلمانان وارد مدارس دولتی این کشور کرده است.
این کتاب جدید با عنوان «سلام- راه اسلام» به کودکان درباره تقویم اسلام و سنتهای مسلمانان مطالبی می آموزد. این کتاب همچنین به جوانان فنلاندی درباره ادیان دیگر و اهمیت تساهل نسبت به دیگران مطالبی را ارائه می کند.
«سعود اونیسلکا»، نویسنده این کتابهای درسی گفت: فضای داستانهای ارائه شده در این کتاب مطابق کشور فنلاند در نظر گرفته شده تا کودکان با این داستانها احساس نزدیکی کنند.

موافقت مشروط صالح با امضای «طرح همکاری خلیج»

پنجشنبه, ۲۸ مهر ۱۳۹۰
علی عبدالله صالح روز پنجشنبه ۲۰-۱۰-۲۰۱۱ اعلام کرد در صورتی که اروپا ، آمریکا و کشورهای خلیج عدم انتقام گیری مخالفان را تضمین کنند، وی آماده است پیشنهاد کشورهای همکاری خلیج برای پایان دادن به بحران داخلی یمن را امضا کند.
علی عبدالله صالح در نشست رهبران حزب حاکم یمن در صنعا اعلام کرد که آماده‌امضای این پیمان است، به شرط آنکه در درجه اول کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، در درجه دوم اروپایی‌ها و در درجه سوم آمریکا ضمانت کنند که این پیمان را اجرا خواهند کرد.
از سوی دیگر «مارک تونر»، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، در واکنش به این اظهارات اعلام کرد که آمریکا هیچگونه ضمانتی جهت امضای طرح پیشنهادی کشورهای خلیجی را به علی عبدالله صالح نمی دهد.
سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: «مشکل اصلی عدم قبول طرح پیشنهادی کشورهای همکاری خلیج از سوی علی عبدالله صالح است.» وی از رئیس جمهور یمن خواست تا به وعده خود وفا کند و از قدرت کناره گیری نماید.
کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس طرحی ارائه داده‌اند که طی آن صالح می‌تواند در مقابل مصونیت از پیگرد قضایی طی ۳۰ روز از قدرت کناره گیری کند.
همچنین قرار شد کمیسیونی مرکب از نمایندگان موافقان و مخالفان و هم چنین ایالات متحده، اتحادیه اروپا و سازمان ملل بر اجرای این طرح نظارت داشته باشد.

امام جمعه اهل سنت زاهدان: دوران استبداد و دیکتاتوری به پایان رسیده است

شنبه, ۳۰ مهر ۱۳۹۰ ساعت ۱۸:۳۶
امام جمعه اهل سنت زاهدان در بخش دوم سخنان خود در مراسم نماز جمعه این هفته اهل سنت زاهدان، به تحولات جاری در خاورمیانه و منطقه اشاره کرد و گفت: مسلمانان دوره ای را سپری کردند که دوره استبداد و دیکتاتوریت بود و دور کسانی بود که یا با کوتا بر سر کار آمدند، یا با انتخابات ساختگی و نمایشی. در طول این دوران مسلمانان مشقات و ذلتهایی را متحمل شدند و سران این حکومتها حاضر نبودند حرف ملت را بشنوند و با آنها گفتمان داشته باشند، شرایط برای آنها به حدی بسته بود که نتوانستند این شرایط را تحمل کنند، اما الحمدلله اکنون مسلمانان به بیداری اسلامی و اجتماعی و رشد سیاسی دست یافته اند.
ایشان در ادامه به کشته شدن معمر قذافی دیکتاتور لیبی، اشاره کرد و گفت: قذافی که با کودتا بر سر کار آمد، ۴۲ سال حکومت کرد و در طول این مدت حاضر نشد حرف مردم را بشنود، او خود را «ملک الملوک» و «رهبر امت اسلامی» نامید، اما بالاخره پس از سالها قتل و کشتار، کشته شد و مردم لیبی با کشته شدن او، بسیار خوشحال شدند.
ایشان خاطرنشان کرد: اکنون مردم لیبی در یک امتحان جدید قرار گرفته اند. با کشته شدن قذافی، مردم لیبی این فرصت را پیدا کردند که حرف خودشان را بزنند و سرنوشت خود را به دست خودشان، رقم بزنند، که آرزوی ما آن است که با انسجام و وحدت کلمه بتوانند در جهت آزادی و دموکراسی اسلامی گام بردارند. همچنین ما امیدورایم که دیگر مردم دنیا که با دیکتاتورها و مستبدانی مواجه اند که حرف ملت خودشان را گوش نمی کنند و جواب آنها را با گلوله و تانک در خیابانها می دهند، روزی به آزادی کامل برسند.
مولانا عبدالحمید وضعیتی که حکام ظالم و زورگو با آن دچاراند را یک «عذاب الهی» دانست و گفت: برداشت بنده این است که کسانی که حرف ملت خودشان را گوش نمی کنند و به مطالبات آنها توجهی ندارند، به عذاب الهی دچار هستند، زیرا کسی که به عذاب الهی دچار باشد، چشم و گوش او کار نمی کند و این دیکتاتورها نیز تا آخرین لحظه حرف مردم را گوش نکردند. دیکتاتورهایی مانند بن علی و مبارک و قذافی و نیز دیگر دیکتاتورهایی که تا هنوز حرف ملتهای خود را گوش نمی کنند، به عذاب الهی دچار هستند.
شرایط گذشته شرایط دیکتاتوریت و استبداد بوده، اما اکنون این دوران به پایان رسیده است، و ما امیدواریم شاهد شرایط جدیدی در جهان باشیم که مسلمانان احساس سربلندی و بالندگی کنند.

ضعف ایمان و اعتقاد، علت ضعف در عمل به احکام الهی است
مولانا عبدالحمید، بخش نخست خطبه های جمعه را با تلاوت آیه «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» [الحدید:۲۰] آغاز کرد و با تشریح بخشی از ارکان اسلام و نیز کم توجهی مسلمانان به فرائض و احکام دینی، ضعف ایمانی و اعتقادی مسلمانان را علت ضعف عملی آنان به احکام الهی عنوان کرد.
ایشان در این مورد خاطرنشان کرد: عصری که ما زندگی می کنیم، عصر مادیات و مادیگرایی است، انسانهای این عصر و زمان با دنیا محبت داشته و آن را لذیذ و شیرین می دانند. این عصر، عصر تفاخر است و مردم در مورد مادیات و وسایل دنیوی با یکدیگر رقابت کرده و تفاخر می کنند.
مولانا عبدالحمید در ادامه «معنویت» را یکی از بزرگترین نعمتهای الهی عنوان کرد و گفت: مادیات و وسایل دنیوی از نعمتهای الهی است که به انسانها ارزانی داشته و استفاده از این نعمتها نیز خوب است، اما یک نعمت بزرگ وجود دارد که مسلمانان کمتر به آن توجه می کنند و آن نعمت، «معنویت» است. امروزه انسانها نسبت به ایمان و اعتقاد کمتر توجه می کنند، ایمان‌ها سست و اعتقادات ضعیف شده است، اراده و همت در زمینه اعمال نیک پایین آمده است، خوف خدا و هولناکی قبر و قیامت از دلها برداشته شده است. فکر آخرت ضعیف شده و فکر انسانها منحصر در معاش و خوراک و مسایل دنیوی شده است. امروزه انسانها در زمینه مادیات و دنیا به پیشرفت و ترقی رسیده اند، اما باید فکر کرد که در عرصه معنویت و تقویت ایمان و عمل صالح و اخلاق نیک و رسالتهای انسانی چه اندازه پیشرفت و ترقی حاصل کرده است؟
امام جمعه اهل سنت زاهدان ادامه داد: اگر وضعیت معنوی و عملی مسلمانان این عصر و زمان مورد بررسی قرار گیرد، می بینیم که بسیاری احکام الهی در بین مسلمانان ضایع می شوند. ارکان پنجگانه اسلام که در حدیث به آنها تصریح شده است؛ (گواهی دادن به لا إله إلا الله و محمد رسول الله، نماز، روزه، حج و زکات) مورد بی توجهی قرار می گیرند. در این حدیث بعد از ایمان به وحدانیت الهی و اقرار به حقانیت رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم، نسبت به اقامه نماز تاکید شده است و اقامه نماز به معنای ادای نماز با جماعت و در مساجد است. زیرا پس از فرضیت نماز، اولین نماز به صورت جماعت (جبرئیل امین، امام و رسول الله صلی الله علیه وسلم، مقتدی) ادا شد. قرآن عظیم الشأن نیز به همین مطلب تصریح دارد و می فرماید: «واركعوا مع الراكعين.»
مولانا عبدالحمید در ادامه با انتقاد شدید از قضا شدن نمازهای پنجگانه، مخصوصا نماز صبح، در میان مسلمانان، خاطرنشان کرد: متاسفانه امروزه مسلمانان در ادای نماز کوتاهی می کنند. نماز صبح قضا می شود و خانه ها تبدیل به قبرستان شده اند؛ در خانه ای که کسی برای نماز صبح بلند نمی شود، این خانه در واقع قبرستان است. ما باید به حال خود و فرزندان و متعلقین خودمان که نماز قضا می کنند، گریه کنیم.
ایشان در ادامهٔ تشریح ارکان اسلام به مسأله «زکات» پرداخته و تاکید کرد: یکی از مهمترین ارکان اسلام، «زکات» است که متاسفانه این رکن اسلام نیز مورد کم توجهی مسلمانان قرار می گیرد. کسانی که مال و دارایی دارند که زکات به آنها تعلق می گیرد، باید زکات آنها را پرداخت نمایند، در غیر اینصورت در قبر و قیامت به عذاب الهی گرفتار می شوند.
خطیب جمعه زاهدان به بیان رکن مهم «حج» در اسلام اشاره کرد و گفت: حج نیز یکی از ارکان مهم است که کسانی که واجد شرایط حج هستند بر آنها فرض است که حداقل یکبار در عمر آن را ادا نمایند. متاسفانه بسیاری از ثروتمندان هستند که حج بر آنها فرض شده است، اما در فکر اینکه این رکن مهم را انجام دهند، نیستند، در حالی که در حدیث تهدید آمده است که اگر حج بر کسی فرض شد و او آن را ادا نکرد، هر طور که دوست دارد بمیرد؛ یهودی بمیرد یا نصرانی.
مولانا عبدالحمید در ادامه علت تمام ضعفهای عملی به احکام اسلام را، ضعف ایمان و اعتقاد دانست و خاطرنشان کرد: علت تمام این بی توجهی نسبت به ارکان اسلام و احکام دینی، این است که ما حساب و کتاب و قیامت و رضای الهی را دست کم گرفته ایم؛ آن برنامه ریزی و توجهی که به مسایل مادی و دنیوی داریم، آن توجه را نسبت به مسایل دینی و معنوی نداریم. نمازهای ما بدون روح ادا می شوند، توجه الی الله در آنها وجود ندارد، در حالی که نماز در واقع راز و نیاز کردن با الله تعالی است، نماز یعنی اظهار عاجزی در مقابل الله تعالی، و فلسفه بستن دستها در نماز نیز، که در احادیث آمده است، همین اظهار عاجزی و اقرار به تسلیم شدن در مقابل الله تعالی است.
ایشان در ادامه خاطر نشان کرد: وابستگی مسلمانان به رب العالمین، ضعیف و به مادیات، قوی شده است، در حالی که مسلمان باید طوری زندگی کند که قرآن و نماز و دیگر عبادات دینی در روز قیامت از او شاکی نباشند.

چرا محمد صلی الله علیه و سلم ۱۱ همسر داشتند؟(۵)

نویسنده:
محمد باقر سجودی

برادر مسلمانی میگوید: گاهی شیطان مرا بوسوسه و شک میاندازد! و جوابی برای این سوال ندارم که چرا پیغمبر امتش را به داشتن ۴ زن (در یک زمان) محدود کرد ولی برای خودش امتیازی ویژه یعنی دوبرابر و یکی بیشتر قایل شد؟!

پاسخ ما:
برادر گرامی برای علاج شک شما این جوابها را داریم:
۱-تعدد ازدواج لامحدود از زمان جاهلیت بین مردم رواج داشت، رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر اصلاح طلب نمیبود میتوانست آن را اصلا محدود نکند و باعث بدنامی خود نشود.
۲-پادشاهان و رهبران در همه جای دنیا امتیازات ویژه ای دارند الان در مهد دمکراسی (بقول خودشان یعنی فرانسه) رییس جمهور هر لحظه ۸۳ آشپز آماده به خدمت دارد و هر وقت بخواهد غذایش آماده است او روزانه ۶۰۰ یورو از پول دولت برای زنش فقط گل میخرد و این حق خرید را قانون به او داده است. اکثر رهبران دنیا، هواپیمای شخصی دارند اما همانها وقتی که هواپیمای اختصاصی اوباما (شاه شاهان این عصر) را میبنند انگشت به دهن میمانند، با این حساب چرا رهبر رهبران همه عصور و تاریخ نباید امتیازویژه ای داشته باشد ؟
۳-میدانم که ابرو خم میکنید و میگویید ولی او پیامبر بود ! درست است اما این را هم در نظر بگیرید که او به خاطر همین پیامبر بودن، از خیلی از حقوق و مزایای طبیعی خود محروم شد، یعنی اگر یکجا از امت بیشتر گرفت در دو جا از امت کمتر گرفت مثلا اگر ۵ یا ۴ زن از امت زیادتر گرفت در عوض در برخورداری از مال و زینت دنیا سهم خیلی کمتری بلکه تقریبا هیچ نگرفت. و چون مال نمک هرچیز است پس قبول کنید که زنها را برای عشرت نگرفت تصور کنید لباس زنانش را که مثلا چی بود، زنی که لباس نو نپوشد که عیش کامل نمی شود، خانه عالیشان نباشد که عیشی هم درکار نیست.
۴-بعد بیوه بودن همه زنان، غیر از یکی (و اولاد دار بودن بعضی هایشان) را در نظر بگیرید در حالیکه فرصت انتخاب بکر بود چرا چنین عمل نمودند؟
۵- بالا بودن عمر بعضی این زنان را درنظر بگیر
۶-کنیز نگرفتن و صیغه ای نگرفتن را در نظر بگیر
۷-طلاق ندادن را در نظر بگیر، در مورد طلاق ندادن این نکته را بگوییم و خوب دقت کنید:
اگر ما مجموع زنان بعضی از اصحاب را نگاه کنیم خیلی بیشتر از مجموع زنان پیامبر بود زیرا آنها از حق طلاق استفاده میکردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم نمیکرد. اینهم دلیل دیگر که او دنبال امتیاز بیشتر از امت نبود.
۸-حتی افرادی مثل خلفای راشدین همگی نیز بیشتر از رسول الله زن دیدند یعنی این درست که مثلا حضرت عمر رضی الله عنه در طول زندگی ۸ زن گرفت، اما کنیزهایش بیشتر از رسول الله صلی الله علیه وسلم بود تنها فرق این بود که رسول الها همزمان داشت، و آنها همان تعداد زن و بیشتر را در اوقات مختلف داشتند. نیک بنگری این امتیاز بزرگی نیست.
۹-تعدد همیشه امتیاز نیست بودن زنها، گاهی دست و پا گیر هم هست زیرا اختیار آدم (عادل) در شبها بدست خودش نیست باید بین محبوب و غیر محبوب بین جوان و پیر بین مریض و سالم بین حیض و غیر حیض عدالت برقرار کند یعنی مثلا شب نوبت زنی باشد که در عادت ماهانه است مرد ناچار است نوبت شب او را رعایت کند، پس هرچند که ۹ زن دارد اما آنشب که چیزی ندارد و شبش میسوزد! پس دقت کنید که مرد پایبند عدالت و قانون، حالتش فرق دارد با بی بند و بار.
۱۰-بعد فراموش نکنید که رسول الله شبها به عیش و نوش مشغول نبودند آنقدر عبادت میکردند که پایشان ورم میکرد.
۱۱-تقریبا در همین ده سال ۱۰۰ روز هم اعتکاف کردند و از زنان دور بودند.
۱۲-آدمی که دنبال عیاشی باشد مثل فتحعلی خان قاجار از حرم سرا بیرون نمیاید در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگز آرام نگرفتند جنگی تمام نشده جنگ دیگری در راه بود این نشانه عیاشی نیست.
۱۳-رسول الله دو کنیز خود را آزاد کردند و به آندو درجه همسری دادند اگر چنین نمی‌کردند همچنان رسماً فقط صاحب ۷ زن میبودند ولی در عمل ۹ تا میداشتند و ایضا اگر از حق طلاق استفاده میکردند، هم به مرادش میرسیدند هم متهم نمیشدند. اینها را در نظر بگیرید.
۱۴-همه این عوامل باعث شد تا ایشان متهم به هوسرانی نشوند یعنی دشمنان خونی رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان خودش چنین تهمتی را به ایشان نزدند. این تهمت مد امروز!! است.
۱۵-شما تصور کنید اگر یک ملحد امروزی، فرصت میداشت و میرفت و درمجلس سران قریش و قبایل عرب و بزرگان یهود و منافقان آن روزگار شرکت میکرد یعنی جلسه ای که نقشه حمله مثلا به مدینه را (جنگ خندق) را داشت و بنظرم این سخنان بین ایشان ردو بدل میشد:
بزرگان کفر به او میگفتند: ای هم مرام قرن بیست, سخنی بگو تا بدانیم چه روشی برای شکست محمد داری ؟
ملحد قرن ما: بهترین راه این است که او را رسوا کنیم که چرا اینقدر زن گرفته؟
ابو سفیان: مگر کم زن داشتن عیب است که بر محمد عیب بگیریم!!!!
ملحد: نه او زیاد دارد او ۹ زن دارد، این عیب است.
ابوسفیان: برو بابا تو دیگه چی میگی!! همه ما از او بیشتر زن و کنیز و صیغه ای داریم و یا گرفتیم و یا در آینده میگیریم.

حرف آخر
میدانم که کافر امروزی میگوید ما کی کفار آندوره را قبول دارم آنها هم مثل شما وحشی بودند. ای ملحدان کدام یک از شما به یک زن اکتفاء می‌کنید؟ کدام یک از شما اگر بتواند ده یا بیشتر زن بگیرد تقوی پیشه می‌کند. سخن من با کسانی نیست که دستشان به گوشت نمی‌رسد و می‌گویند بو می‌ده بی‌شک تقوای گربه درباره گوشت پذیرفتنی نیست.
من میگویم ای کفار امروزی اگر کفار دیروزی را قبول ندارید، خودتان را که دیگر قبول دارید. سازمان ملل را که قبول دارید؟ طبق قانون امروزی بشر متمدن، هر انسانی میتواند در طول عمرش هر چقدر که میخواهد زن بگیرد و عیش عشرت کند!
اسراییل متمدن را که قبول دارید؟ در این کشور کوچک به گفته پارلمانش، ۱۰۰۰۰ فاحشه پرکار هستند, که در ۴۰۰ فاحشه خانه رسمی، روزانه ۱۲ کار می‌کنند! هر فاحشه که ۱۰ نفر را سرویس دهد میشود صدهزار نفر در روز! یعنی میشود تقریبا ۳۶ میلیون بار در سال یک مرد متمدن در اسراییل که بتنهایی نمیتواند سالی سی وشش میلون بار زناکاری کند پس مشتریان این ۱۰ هزار نفر، یک نفر نیستند! آنها هر روز به ده نفر زنا می‌دهند فرض کنید که هر مردی هفته ای یکبار پیش آنها بیاید، با این حساب هر زن در هفته هفتاد مرد را میبیند! ضرب در ده هزار کن میشود هفتصد هزار نفر!! (یعنی تقریبا معادل عدد تمام مردان بالغ اسرائیل) و طبیعی است که زناکار نیز زن فاحشه را عوض میکند یعنی همیشه با یک زن نیست پس هر زنا کار شاید در طول سال با ده زن بخوابد و در طول عمر با ۲۰۰ زن پس ۷۰۰ هزار اسراییلی علاوه بر دوستان دختر و زن عقدی در عمر ۲۰۰ زن را هم میبیند (حداقل را حساب کردم) پس شما که از ابولهب هم بدترید.
هان فقط کشیش میتواند بگوید مرا ببین تا آخر عمر زن نمیگیریم میگوییم تو و مرتاض هندی درست است که با هوس طبیعی خود جنگ میکنید اما این جنگ باعث میشود تا هرگز انسان مفیدی نشوید! و همیشه در غم و هم هستید!
اما اسلام نه افراط است نه تفریط .... اسلام در حالت عادی یک زن را مقابل یک مرد قرار داده زن زیاد نباشد تعدد هم نیست، زن زیاد شد، اسلام مردها را بین زنها (با رعایت عفت کامل) تقسیم میکند، زن زیاد نبود که هیچ!
اما شما زنها را بین خود تقسیم می‌کنید و ای کاش تقسیم کنید که از این بدتر، چون توپ فوتبال به هم پاس میدهید!! و هرکدام ۲۰۰ زن میگیرید!!
اما بعد بما که میرسید یا جانماز آب میکشید و یا سر سجاده مینشینید!! و برای حقوق از دست رفته زنان افسوس میخورید!

***

ائمه ۱۲ گانه شیعه بالاتر و افضل هستند یا خلفای راشدین؟

شماره فتوی ٦٤٥٥

خلفای راشدین یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین بعد از پیامبران الهی افضلترین انسانها بر روی زمین هستند؛ از اینرو از تمامی ائمه ی یازده‌گانه‌ای که شیعه ادعای پیروی از آنها را دارد برتر و افضلتر هستند و جایگاه و مقام آنها نزد خداوند متعال رفیعتر می باشد.
زیرا آنها از دو جهت مورد رضایت و خشنودی خداوند متعال قرار گرفته اند:
خداوند متعال می فرماید: « وَالسّابِقُونَ الأَوّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالّذِينَ اتّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه ۱۰۰).
یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!
و می فرماید: « لَقَدْ رَضِيَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح ۱۸).
یعنی: خداوند از مؤمنان –هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند– راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود.
و خلفای راشدین جزو مهاجرین و جزو کسانی بودند که زیر درخت با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت دادند. البته چون بنا به دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم عثمان رضی الله عنه به ماموریت رفته بود؛ لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم خود شخصا دست خود را بجای دست عثمان به نشانه‌ی بیعت جلو آورد.
و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: « ابُو بَكْرٍ فِي الْجَنّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنّةِ وَعَلِيّ فِي الْجَنّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنّةِ وَالزّبَيْرُ فِي الْجَنّةِ وَعَبْدُ الرّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنّةِ وَسَعِيدٌ فِي الْجَنّةِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرّاحِ فِي الْجَنّةِ ».(إمام أحمد، أبوداود، ترمذی ۳٦۸۰، وابن ماجه وغیره .)
یعنی: ابوبکر در بهشت خواهد بود، و عمر در بهشت خواهد بود، و عثمان در بهشت خواهد بود و علی در بهشت خواهد بود و ...
و این سند گواهی رسول خدا صلی الله علیه وسلم مبنی بر بهشتی بودن خلفای راشدین رضی الله عنهم است، و گواهی این صداقت توسط پیامبری داده شده که خداوند متعال در باره‌ی او می فرماید: « وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحَى » (نجم)
یعنی: و (محمد) هرگز از روی هوای نَفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.
درحالیکه این نصوص در خصوص ائمه ی یازدگانه رضی الله عنهم اجمعین وارد نشده است؛ و بیشتر آنها جزو تابعین هستند و قطعا درجه‌ی صحابی از تابعی بیشتر است.
البته این به معنای تنقیص شخصیت والای اهل بیت نیست، بلکه اهل سنت و جماعت مومنان اهل بیت را دوست می دارند و محبت آنها را نشانه ی ایمان دانسته و از خداوند متعال امید و رجا دارند که همگی آنها را به بهشت خود داخل فرمایند.
و به‌مانند شیعه نیستند که در حق آن عزیزان ظلم کنند و صفات الوهیت و خدایی به آنها بدهند و در حقشان غلو و زیاده روی نمایند. بلکه آنها را در جایگاهی قرار می دهند که شایسته‌ی آنرا دارند نه بیشتر نه کمتر...
در خصوص عقیده اهل سنت پیرامون محبت اهل بیت به فتوای (٥٤٣٧) مراجعه کنید.

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

مقام فاطمه بیشتر است یا عایشه رضی الله عنهما، کدام افضلتر است؟

شماره فتوی ٦٤١٧

ما مامور نیستیم تا دیگران را از نظر فضیلت رتبه و درجه بندی کنیم، پس چرا ما باید این رتبه بندی را انجام دهیم؟ درحالیکه خدا ما را به این کار امر نکرده است و این خداوند متعال است که (بجای ما) در سرای آخرت بنا به میزان ایمان و تقوای انسانها آنها را رتبه بندی می کند و مراتب آنها را در بهشت متفاوت می گرداند، و هرکس که لیاقت بیشتری داشته باشد جایگاه او در بهشت رفیعتر خواهد بود.
و کشف این ترتیب بندی برای ما انسانها در حقیقت پرداختن به چیزهای بی اهمیت است، زیرا فرقی به حال ما ندارد که مثلا فاطمه افضلتر باشد یا عایشه رضی الله عنهما، بلکه ما موظفیم تا هر دوی آنها را دوست داشته باشیم و از اخلاق حسنه ی آنها بیاموزیم و پند بگیریم، و زنان مسلمان آن دو عزیز را الگوی خود در عفت و حجاب و حیاء و اخلاق و دینداری قرار دهند، و اگر احیانا در زندگی روزمره دچار خطاهایی شده اند نباید آن خطاها را مدام ذکر و یادآوری کنیم، زیرا هیچکدام از آنها معصوم نبودند، بلکه بایستی برای آنها دعای رحمت کنیم همانطور که خداوند متعال به ما یاد می دهد که اینگونه در مورد سلف صالح خود عمل کنیم:
« وَالّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّا لِّلّذِينَ آمَنُوا رَبّنَا إِنّكَ رَؤُوفٌ رّحِيمٌ»(حشر ۱۰)
یعنی: (همچنین) کسانی که بعد از آنها آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!»
و می فرماید: « تِلْكَ أُمّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مّا كَسَبْتُمْ وَلاَ تُسْأَلُونَ عَمّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(بقره ۱۳۴).
یعنی: آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ‌گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.
پس ما نیز به این فرمایش پروردگار خود لبیک می‌گوییم و در مورد گذشتگان خود به نیکی یاد می‌کنیم و برای آنها دعای رحمت می‌کنیم، و سعی می‌کنیم تا ما نیز مانند آن بزرگواران تقوای الهی را رعایت کنیم تا ما نیز به جایگاه آنها نزدیک شویم.
خلاصه اینکه:
ما انسانها مامور به تعیین جایگاه و رتبه‌بندی انسانها نیستیم، فقط این را می دانیم که پیامبران الهی از دیگر انسانها افضلتر هستند و در میان پیامبران هم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از همه‌ی آنها بافضیلت‌تر است و سپس پیامبران اولوالعزم دیگر...و اینکه کدام یک از دو بانوی اسلام یعنی عایشه رضی الله عنه یا فاطمه رضی الله عنه افضلتر هستند، علما هر کدام چیزی را گفته اند که می توانید در فتوای (۵۷۳۶) مشاهده نمایید ولی حقیقت آنست که پرداختن به این مسائل غیر ضروری است.

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

آیا امامان اربعه از همه ی احادیث پیامبر مطلع بودند؟

شماره فتوی ٦٢٨٢

در جواب باید بگوییم: شاید واقعا آن حدیث به این امامان نرسیده باشد، زیرا تمامی احادیث در زمان آنها جمع نشده بود که همه ی آنها را بدانند، بلکه بعد از وفات امام ابوحنیفه و مالک و شافعی تمامی احادیث جمع آوری شدند، هرچند در زمان آنها هم احادیثی زیادی جمع آوری شده بودند ولی شامل تمامی احادیث نمی شدند.
حتی بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند که بعضی از احادیث را نشنیده بودند، مثلا در ماجرای تحریم ازدواج موقت، بعضی از صحابه گمان می کردند که صیغه جایز است و خبر نداشتند که پیامبر صلی الله علیه وسلم در جنگ خیبر آنرا حرام اعلام نمود بودند و لذا هنگامی که بعضی از صحابه حکم به تحریم آن دادند، بعضی از صحابه آنرا نمی دانستند..
مثلا به نظر ابن عباس رخصت آن (متعه) در زمان اضطرار باقی بود ولی اصحاب بزرگ مانند علی بن ابی‌طالب با او مخالفت کرده و فتوایش را ابطال نمودند علی رضی الله عنه به او گفت: «إنک رجل تائة نهانا رسول الله صلی الله علیه و سلم عن متعة النساء یوم خیبر». (مسلم با شرح نووی ۱۸۹/۹).
«شما مرد پریشان‌حالی هستی، پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز خیبر ما را از نکاح متعه منع کرد».
پس اگر صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعضی از احادیث را نشنیده باشند، چرا باید مطمئن باشیم که امام ابوحنیفه و یا شافعی و دیگران تمامی احادیث را شنیده بودند؟!!
و شاید حدیثی را شنیده باشند ولی نزد ایشان مورد اعتماد و صحیح نبوده باشد، و لذا به آن عمل نکرده باشند.
از سویی باید بدانیم که گاهی آنها (امامان اربعه) احادیثی را دیده و شنیده اند اما برداشت آنها از حدیث کاملا صحیح نیست، و یا تفسیر آنها از آیات قرآن ممکن است اشتباه باشد، زیرا آنها معصوم نیستند که هرگز دچار اشتباه در دین نشوند، فقط پیامبر صلی الله علیه وسلم است که در ابلاغ دین معصوم است، و لذا امام مالک رحمه الله بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و فرمودند: «ما منا من أحد إلا رد ورد علیه إلا صاحب هذا القبر وأشار إلی قبره صلی الله علیه وسلم» یعنی: «سخن هر کس از ما، قابل پذیرفتن و رد کردن است مگر سخنان صاحب این قبر (یعنی پیامبرصلی الله علیه وسلم)»
پس اگر امام مالک خود اقرار می کنند که سخن هیچکس بجز پیامبر صلی الله علیه وسلم صد درصد درست نیست، چرا ما باید فکر کنیم که امام ابوحنیفه یا مالک و دیگران همه ی اینها را می دانستند.

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
به زبان فارسی
به سوالات شما از طریق ایمیل جواب داده می‌شود
WWW.ISLAMPP.COM

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

نقدی بر دیدگاه تیجانی دایر بر اینکه عمر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت کرده است

نوشته: خالد عسقلانی
ترجمه: اسد الله موسوی

تیجانی می گوید: «هر کس در این گونه روایات دقت کند، خواهد دید که صحابه خود را برتر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند و معتقد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطا می‌کند ولی خود آنان خطا نمی‌کنند، در نتیجه بعضی از مورخان اقدامات صحابه را صحیح قرار داده‌اند هر چند که اقدامات آنان مخالف با اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند. یا اینکه مورخین بعضی از صحابه را در علم و تقوی بالاتر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانسته اند. بطور مثال در جریان زندانیان و اسیر شدگان جنگ بدر گفته شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطا کرده و عمر بن خطاب درست گفته است و در این باره روایات دروغینی را نقل کرده می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده است: «اگر خداوند ما را به مصیبتی گرفتار می کرد، غیر از عمر بن خطاب کسی دیگر نجات حاصل نمی کرد.[۱]».

می گویم:

۱- در روایات صحیح به سند صحیح آمده است که پروردگار عالم در بیش از یک جریان با عمر بن خطاب موافقت کرده است. بخاری در صحیح خود از حضرت انس چنین روایت می کند: عمر رضی الله عنه گفت: در سه مساله زاویه نگرش و دید من مورد تایید حضرت حق قرار گرفته است.

یک: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواستم اگر مقام ابراهیم را محل نماز قرار می دادیم، چقدر خوب بود؟ به دنبال این خواست و مشوره من، این آیه (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى) مقام ابراهیم را محل نماز خود قرار دهید ـ نازل شد ـ

دو: عرض کردم، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چقدر خوب بود اگر شما به همسرانت امر می کردی تا حجاب کنند زیرا هر انسان خوب و خراب با آنان حرف می زند؟ بدنبال این مشوره، آیه حجاب نازل شد.

سه: همسران اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق کرده بودند، خطاب به آنان گفتم: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شما را طلاق دهد، پروردگار همسران بهتری از شما به پیامبر خواهد داد. بدنبال آن، این آیه)عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجاً خَيراً مِنْكُنّ) نازل شد.[۲] امام بخاری حدیث مذکور را با این الفاظ در جای دیگر آورده است: عمر رضی الله عنه گفت: در سه مساله دیدگاه من موافق با خواست پروردگار بود یا پروردگار در سه مساله با من موافقت فرمود: یک: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، انسانهای خوب و خراب در محضر شما می آیند، بهتر است شما مادران مومنان را امر کنید تا حجاب کنند. خداوند آیه حجاب را نازل کرد.

دو: حضرت عمر رضی الله عنه می گوید: به من خبر رسیده بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حق بعضی از ازواج مطهرات خشم کرده است، نزد آنان رفته، گفتم: اگر باز نیامدید، خداوند پیامبرش را همسرانی بهتر از شما خواهد داد. عمر رضی الله عنه می گوید: نزد یکی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، او گفت: ای عمر، رسول الله خودش به همسران چیزی نمی گوید تو آنان را نصیحت می کنی؟ به دنبال آن، خداوند آیه)عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ. . . الخ) را نازل کرد و همین روایت در صحیح مسلم نیز با اندک تفاوتی در الفاظ آمده است. برای اطلاعات بیشتر به این منابع مراجعه شود:

۱- صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره بقره برقم (۳۲۱۳).

۲- صحیح مسلم مع الشرح کتاب فضایل الصحابه، باب فی فضایل عمر، برقم (۲۳۹۹).

همچنین در حدیث طولانی دیگری به نقل از عمر رضی الله عنه چنین آمده است: . . . ابن عباس می گوید: بعد از اینکه ـ در جنگ بدر ـ اسیر گرفتند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر گفت: رای شما در مورد این اسیران چیست؟ ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، آنها پسر عموها و خویشاوندان ما هستند، به نظر من از آنها فدیه بگیرید تا باعث تقویت ما در برابر کفار شود. چه بسا خداوند آنها را به اسلام هدایت نماید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای پسر خطاب، رای تو چیست؟ گفتم: نه، ای رسول الله، سوگند به خدا، رای من مثل رای ابوبکر نیست، به نظر من اجازه دهید تا گردنهایشان را بزنیم، به علی اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند و به من اجازه دهید تا گردن فلانی (یکی از خویشاوندان عمر) را بزنم زیرا اینها بزرگان و ائمه کفر هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به رای ابوبکر تمایل پیدا کرد و به رای من علاقه ای نشان نداد، فردای آن روز آمدم، دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر نشسته اند و گریه می کنند. گفتم: ای رسول خدا، به من بگو شما و رفیقت چرا گریه می کنید؟ اگر گریه ام آمد، گریه می کنم و اگر گریه ام نیامد بخاطر گریه شما، تظاهر به گریه می کنم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیشنهاد فدیه گرفتن از طرف دوستانت باعث گریه من شده است زیرا عذاب آنها نزدیکتر از این درخت (اشاره به درختی نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) به من عرضه شد و خداوند این آیه را نازل کرد:)مَا كَانَ لِنَبِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ ـ تا ـ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَيِّباً) پس خداوند غنیمت را برای آنها حلال کرد.

۳- صحیح مسلم مع الشرح کتاب الجهاد و السیر باب الامداد بالملائکه غزوه بدر و اباحه الغنائم ـ رقم (۱۷٦۳).

خواننده محترم، همه این روایات همان طور که مشاهده می کنی ثابت و از لحاظ روایت و درایت صحیح هستند، اگر تیجانی آنها را روایات دروغین می گوید، باید با دلیل روشن نه با جهالت شرم آور و رسوا کننده، و عقل فاسدش مدعایش را ثابت کند. این روایات هرگز به این معنی نیستند که بعضی صحابه از لحاظ علم و تقوی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فایق و برتر بودند ـ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی موارد اجتهاد می کرد، در مسائلی که وحی درباره‌ی آنها نازل نشده بود. هر آنچه که از پیامبر انجام می گیرد، لازم نیست که همه اش وحی باشد بلکه پیامبر بر اساس مصلحت در غیر مورد وحی اجتهاد نیز می کند ـ مثلاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز میت رئیس منافقین، عبدالله بن ابی را خواند، حضرت عمر رضی الله عنه به وی گفت: یا رسول خدا، تو بر او نماز می خوانی و خداوند تو را از این نماز منع کرده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند به من اختیار داده فرموده است:)اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) ای پیامبر شما خواه برای منافقین طلب آمرزش کنی یا نکنی خداوند آنان را نمی بخشد حتی اگر شما هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، خداوند آنان را مورد مغفرت قرار نخواهد داد. حضرت عمر رضی الله عنه عرض کرد: او منافق است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر وی نماز خواند، خداوند این آیه: (وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَداً وَلا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ) را نازل فرمود. ترجمه آیه چنین است: اگر از منافقان کسی بمیرد هرگز بر او نماز مخوان و بر قبر وی (برای دعا) توقف نکن.[۳]

و این امر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجتهاد کرده است، از کتاب الله ثابت است و ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره سوق هدی، در حجه الوداع فرمود: «لو استقبلت من امری ما استدبرت ما اهدیت، ولولا أن معی الهدی لأحللت» اگر از قبل می دانستم آنچه را که بعداً برایش پیش آمد، هدی را با خود نمی بردم، اگر هدی با من همراه نبود، از احرام بیرون می آمد. (صحیح بخاری کتاب الحج برقم (۱٥٦۸)) همچنین در جریان تحریم عسل، وقتی از خانه همسرش، زینب بنت جحش نزد دو همسر دیگرش، عایشه و حفصه تشریف آورد، سوگند یاد کرد که دیگر در خانه زینب بنت جحش عسل نمی خورد، خداوند این آیه)یا أَيُهَا النَّبِي لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)[٤] را نازل کرد ـ ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چرا حلال خدا را بر خود حرام می کنی، شما در صدد ارضاء همسران خود هستی، خداوند بخشنده و مهربان است، اگر همه آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفت و انجام می داد، وحی می بود یا از طریق وحی می بود، خداوند در قرآن، این امور را برای او بیان نمی کرد. موافقت خداوند با صحابه در یک جریان یا بیش از یک جریان، نقصی برای پیامبر رضی الله عنه محسوب نمی شود، و به این معنی نیست که صحابه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم بیشتری دارند. هیچ کسی چنین نمی اندیشد به جز کسی که درباره‌ی اعمال و اقوال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصلاً آگاهی نداشته باشد. از روایات مستند و معتبر ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مواردی که وحی نازل نشده بود به اصحابی مشوره می کرد. مانند جریان اسیران جنگی در غزوه بدر.

اگر این روایات باطل و دروغ هستند، چرا برادران شیعی تو (تیجانی) از آنها استدلال می کنند. دکتر علاءالدین قزوینی در کتاب خود «الشیعه و التصحیح» علیه دکتر موسی موسوی با استناد به روایت حضرت انس استناد کرده می گوید: از انس بن مالک روایت شده است. و این همان روایت است که حضرت عمر رضی الله عنه در آن می گوید: در سه مساله با پروردگارم موافقت شده است ـ که عمر فرمود: «به من خبر رسیده بود که بعضی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت کردند، نزد آنان رفته، آنان را پند و نصیحت کردم و در ضمن به آنان گفتم: از این حرکتها باز بیایید و گر نه خداوند در عوض بهتر از شما به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد داد. حتی نزد زینب آمدم، زینب گفت: ای عمر، درباره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین مساله ای پیش نیامده است که او همسرانش را نصیحت کند. تو آمده ای ما را نصیحت می کنی، خداوند این آیه)عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ. . .) را نازل کرد.[٥] بعد چند روایت دیگر را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده می گوید: «اینها مجموعه ای از روایات صحیحه هستند.»[٦]

آنچه که از این روافض مایه حیرت و شگفتی است این است که این آقایان هرگاه از روایاتی، علیه اهل سنت استدلال می کنند بر سیاست یک بام و دو هوا عمل می کنند. یک حدیث در عین حال که به صحت آن اعتراف دارند، در همان لحظه آن را ضعیف نیز تلقی می کنند، اگر بدانند که فلان حدیث مشتمل بر مدح و تعریف یک صحابی است، بلافاصله به ضعیف بودن آن حکم می کنند. شاید همین روش، سیاست یک بام دو هوای تیجانی را توجیه می کند، تیجانی از حدیثی که در منابع اهل سنت وارد شده، اگر بداند که در آن نقص و عیبی متوجه یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، بلافاصله به صحت آن فتوا می دهد و در غیر این صورت همین حدیث را ضعیف تلقی نموده، موضع اهل سنت را بخاطر همین حدیث مورد نقص و عیب قرار می دهد ـ هر حدیثی را که در آن مدح و ستایشی در حق صحابه مشاهده کند، آن را کذب و از لحاظ عقل و شرع غیر مقبول تلقی می کند! طبق تجربه خودم این گونه تلون و تغییر پذیری را مرهون کارگاه تحلیل گری حدیث که تابع تحلیل گر تیجانی می باشد می پندارم.

چنین بر می آید که تیجانی بسیار مضطرب و پریشان است از گمراهی که اهل سنت آن را میان مردم رواج می دهند! به عقیده تیجانی، اهل سنت بعضی از اعمال و اقدامات صحابه را بهتر از اعمال و اقدامات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانند و اینکه بعضی از اصحاب در علم و تقوی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقدم هستند. تیجانی در این ادعا از حدیثی استدلال می کند، هیچ معلوم نیست که او این حدیث را از کجا آورده است؟ و آن حدیث، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لو أصابنا الله بمصیبه لو یکن ینج منها إلا ابن الخطاب» اگر خداوند آفتی را برای ما می آورد به جز عمر بن خطاب دیگر هیچ کسی از آن نجات پیدا نمی کرد!؟ چون این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، طبیعتاً او آن را به هیچ منبعی ارجاع نداده و حواله ای برایش ذکر نکرده است. این حدیث چون از لحاظ درایت و متن باطل است، نیازی نیست که سند آن مورد ارزیابی قرار گیرد چگونه ممکن است که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش را در مصیبتی گرفتار کند که تنها عمر از آن نجات پیدا کند!؟ لا حول و لا قوه إلا بالله. بعد تیجانی می گوید: (العیاذ بالله) اهل سنت با زبان حال خود می گویند: اگر عمر نمی بود، پیامبر هلاک می شد (اعاذنا الله) ـ خداوند از این اعتقاد فاسد و معیوب که عیبی بالاتر از آن نیست ما را نجات دهد ـ سوگند به جان خودم او که چنین اعتقادی دارد، به اندازه‌ی فاصله‌ی مشرق و مغرب از اسلام بدور است و بر وی واجب است که به عقل خود برگردد و شیطانی که در دل او کمین کرده است آن را از خود براند. خداوند می فرماید: کسی که هوایش را معبود خود قرار داده و خداوند با وجود عالم بودنش او را گمراه کرده بر گوش و قلب او مهر غفلت زده است و در جلو چشمهای او پرده انداخته است، به جز خدا چه کسی می تواند او را به راه راست هدایت کند.[۷]

می گویم:

فتوای تیجانی درباره کسی که چنین اعتقادی دارد، (یعنی بعضی صحابه را در علم و تقوی و صحت اعمال و کردار بهتر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بداند) برایتان روشن شد ـ بخاطر اینکه جناب تیجانی بهره بیشتری از هدایت برده باشد، ناچارم پرده از چهره کسانی که بعضی صحابه را بهتر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانند و در علم و تقوی مرتبه‌ی والاتری از مرتبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان قایل هستند، بردارم. گوش کن تیجانی، کلینی که از مراجع بزرگ روافض است، در کتابش «الأصول من الکافی» که در دیدگاه شیعه همان منزلت را دارد که صحیح بخاری در دیدگاه اهل سنت دارد. می نویسد: علی بن ابی طالب بارها گفته است: من میان بهشت و دوزخ قسیم خداوند هستم، من فاروق اکبر هستم، من صاحب عصا و میسم هستم ـ تمام فرشتگان، جبرییل و رسولان برای من اقرار کردند، تمام آنچه را که برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقرار کرده اند. و حمل کردم آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده است و آن محموله پروردگار است. خصلتهایی به من عطا شده که قبل از من به هیچ کس عطا نشده است. علم منایا ـ (موت و مرگ) بلایا (آفتها)، انساب (نسب نامه و شجره) و خطاب فامیل میان حق و باطل به من داده شده است. از دست نمی دهم آنچه را که گذشته است. آنچه که پنهان است، از من پنهان نیست. همه اینها از جانب الله است. خداوند مرا بر علم خود تمکین کرده است.[۸]

شیعه در این حد اکتفا نکرده بلکه فرزندان و اولاد حضرت علی رضی الله عنه را بزرگتر از پیامبران می دانند!؟ اما شیعه محمد فروخ الصفار در کتاب خود بنام «فضایل اهل البیت» از عبدالله بن ولید چنین روایت می کند: «ابی عبدالله از من پرسید: شیعه درباره عیسی، موسی و امیرالمومنین، چه می گوید؟ گفتم: می گویند که عیسی و موسی از امیرالمومنین بهتر هستند. ابی عبدالله (ع) گفت: آیا شیعه می گویند، آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانسته، امیرالمومنین می داند، گفتم: آری، ولی آنان هیچ کس را از پیامبران اولوالعزم، بهتر نمی دانند. ابو عبدالله فرمود: بوسیله قرآن با آنان (شیعه) خصومت کن. عرض کردم: بوسیله کدام آیه های قرآن با آنان خصومت و بحث کنم؟ ابو عبدالله (ع) فرمود: خداوند، درباره حضرت موسی می فرماید:)وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيءٍ علما) و علم هر چیز در الواح برای موسی نوشته نبود. درباره حضرت عیسی خداوند می فرماید:) وَلِأُبَيِنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ) و خداوند درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است) وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيداً وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيءٍ)[۹]

روایت دیگری از ابی عبدالله، جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، را چنین نقل می کند: (خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آنان را بوسیله علم، فضیلت داد. و ما را وارث علم و فضل آنان قرار داد. و در علم آنان، ما را بر آنان فضیلت داد. و در علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز ما را فضیلت داد ـ علم رسول الله و علم سایر پیامبران اولو العزم را به ما داد، آنچه که به آنان نداده بود.»[۱۰]

بعد از این دلایل، ناچارم که گرم ترین تعزیت و تسلیت را به دکتر تیجانی به خاطر راه یافتن او بسوی باطل، تقدیم دارم. .

تیجانی عدالت حضرت عمر رضی الله عنه را زیر سوال برده می گوید: «هر چند که عمر به عدالت شهرت دارد، لیکن تاریخ حکایت از آن دارد که او در تقسیم عطاء و مستمری قصد تبعیت از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نداشته و پای بند آن نبوده است. زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مساوات و برابری را در تقسیم عطا و مستمری میان تمام مسلمانان رعایت فرموده است. تبعیضی میان آنان قایل نبوده است. ابوبکر در تمام مدت خلافتش نیز از این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت کرده است. اما عمر بن خطاب شیوه نوینی را اختراع نموده. سابقین را در برابر غیر سابقین ترجیح داده است. مهاجرین قریش را در برابر مهاجرین غیر قریش و کلاً مهاجرین را در برابر انصار و اعراب را در برابر غیر اعراب ترجیح داده است. هم چنین مضر، را در برابر ربیعه ترجیح داده است. به گونه ای که برای مضر سیصد و برای ربیعه دویست درهم در نظر گرفته است. اوس را در برابر خزرج ترجیح داده است. این تبعیض و ترجیح چه نسبتی با عدل و عدالت دارد، ای عاقلان اندکی بیندیشید؟»[۱۱]

۱- آری، عمر رضی الله عنه در تقسیم عطایا و مستمری بیت المال بعضی را در برابر بعضی ترجیح می داد و این ترجیح به هیچ وجه قابل نکوهش نیست زیرا هیچ دلیلی بر وجوب برابری وجود ندارد. و هیچ یک از علمای معتقد به وجوب برابری نبوده و نیست و از روایات مستند ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در برخی موارد، بعضی را در برابر بعضی ترجیح داده است. بخاری در صحیح خود از نافع از ابن عمر چنین روایت می کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز خیبر اموال غنیمت را تقسیم کرده به مجاهدینی که سوار بودند، یعنی اسب جنگی همراه داشتند دو سهم و به مجاهدینی که پیاده نظام بودند یک سهم می داد. نافع در تفسیر این حدیث می گوید: کسی که اسب همراه داشت و به او سه سهم و به کسی که اسب همراه نداشت، یک سهم می داد.[۱۲]

۲-. . . معتقدین به جواز تفضیل و ترجیح می گویند: اصل همان تسویه و برابری است ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گهگاهی به تفضیل و ترجیح عمل می کرد، این روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دال بر جواز تفضیل است. این قول و دیدگاه که اصل همان تسویه است ولی تفضیل و ترجیح نیز بخاطر مصلحت جایز است، صحیح ترین دیدگاه تلقی شده است. واضح است که عمر رضی الله عنه بر اساس هوسهای نفسانی و منافع شخصی به تبعیض و ترجیح عمل نکرده است بلکه عامل اساسی در این ترجیح همان فضایل دینی بوده اند. مثلا سابقین اولین از مهاجرین را در برابر غیر سابقین مقدم کرده است. و بعد به همین ترتیب عمل کرده است و سهم خود و خویشاوندان را از سهم دیگران کمتر کرده است. البته کسی که اساس ترجیح اش هوسهای نفسانی باشد مستحق نکوهش است. لیکن کسی که هدفش خشنودی خداوند، تبعیت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تعظیم کسی که خداوند او را معظم کرده است، باشد، هیچ اشکالی متوجه او نمی شود. بلکه چنین اقدامی شایان مدح و ستایش است، نه نکوهش و مذمت. روی همین اصل حضرت عمر رضی الله عنه به علی، حسن و حسین، بیش از دیگران می داد. هم چنین به سایر خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیش از دیگران می داد. اگر او به تسویه عمل می کرد، به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کمتر از آنچه که می داد، می رسید.[۱۳]

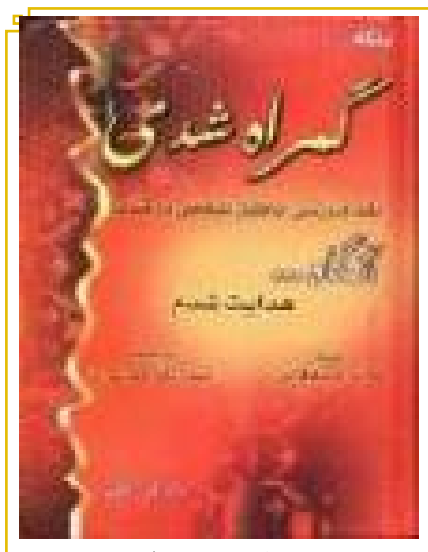

۳- حضرت عمر رضی الله عنه مستمری بگیران از بیت المال را به دسته های متعددی تقسیم کرده بود. دسته اول عبارت بود از مهاجرینی که در غزوه بدر شریک بودند ـ دسته دوم انصار که در غزوه بدر شرکت داشتند. دسته سوم مهاجرینی که توفیق شرکت در غزوه بدر را نداشتند، دسته چهارم انصار که این توفیق را نیافته بودند ولی در بقیه غزوات شرکت جسته بودند ـ بعد یعنی دسته پنجم، کسانی بودند که توفیق شرکت در غزوه واحد و فتح مکه را داشتند. دسته ششم آن عده از صحابه که در قادسیه و یرموک حضور داشتند. بعد برای افراد بخصوص مستمری خاصی در نظر گرفته بود، مانند حضرت حسن و حضرت حسین. حضرت عمر رضی الله عنه میان عرب و غیر عرب تبعیضی قایل نبود، گفته تیجانی دایر بر اعمال تبعیض میان اعراب و غیر اعراب صحت ندارد. به تمام اهل بدر چه عرب و غیر عرب یکسان می داد. حتی به فرماندهان لشکر دستور کتبی می داد و می فرمود: هر کدام از موالی را که آزاد کردید، آنان را در حکم اعراب و آزاد شدگان قرار دهید و مانند آزادگان با آنان رفتار شود. و اگر مایل هستید که آنان را یک قبیله مستقل قرار بدهید، آنگاه در بخش مزایا و مستمری و احسان با آنان مانند افراد خودتان رفتار نموده، هیچ گونه تبعیضی علیه آنان اعمال نکنید.[۱٤] تقسیماتی که تیجانی از کتب شیعه نقل کرده است، هیچ سند معتبری برای آنها ذکر نشده لذا فاقد اعتبارند.

زیرنویسها:

۱. ثم اهتدیت ص ۹۲ و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱٤۹).
۲. صحیح بخاری کتاب ابواب القبله رقم (۳۹۳).
۳. صحیح بخاری کتاب التفسیر سوره التوبه برقم (٤۳۹۳).
٤. سوره تحریم آیه ۱
٥. مع الدکتور موسی موسوی در کتاب الشیعه و التصحیح لعلاءالدین قزوینی ص (۱٥۱).
٦. همان مصدر ص (۱٥۲).
۷. ثو اهتدیت ص (۹۳-۹۲) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱٥۰-۱٤۹).
۸. الأصول من الکافی ج۱ ص۱٥۲ کتاب الحجه باب أن الائمه هم أرکان الارض.
۹. فضایل اهل البیت مسمی به بصائر الدرجات محمد صفار ص (۲۲۲-۲۲۱).
۱۰. همان منبع صفحه ۲۲٤.
۱۱. ثم اهتدیت (۹٥-۹٤) و آنگاه . . . هدایت شدم ص (۱٥۳).
۱۲. صحیح بخاری کتاب المغازی ـ باب غزوه خیبر برقم (۳۹۸۸).
۱۳. منهاج السنه ج٦ ص ۱۰٤-۱۰۳ .
۱٤. موسوعه فقه عمر بن الخطاب ـ دکتر محمد رواس قلعه جی ص (٥٤۱).

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

دنیا از دیدگاه قرآن

سیدسابق (رحمه‌الله)
ترجمه: ابوعامر

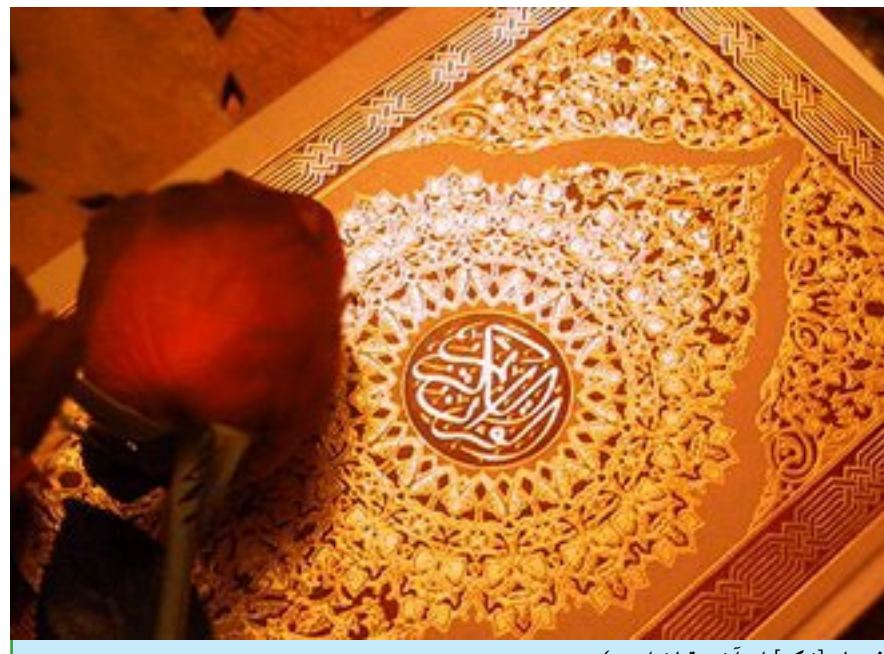

قرآن در جاهای بسیاری توجه انسان را به زیبایی‌های موجود در جهان و طبیعت و اشیای دور و بر او جلب می‌کند:

{ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَیَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِینَ} [حجر: ١٦]

(بی‌تردید ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم)

{أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا کَانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَعَ اللهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ} [نَمل: ٦٠]

([آیا آنان که برای خداوند شریک قرار داده‌اند بهترند] یا آنکه آسمان‌ها و زمین را آفرید و برای شما از آسمان آبی فرو ریزاند پس با آن باغ‌هایی بهجت‌انگیز رویاندیم، شما نمی‌توانستید که درختان آن را برویانید. آیا معبودی [به حق] با الله است؟ [خیر] بلکه آنان گروهی منحرفند)

{أَفَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْنَاهَا وَزَیَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (٦) وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَیْنَا فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ} [قَ: ٦-٧]

(مگر به آسمان بالای سر خود ننگریسته‌اند [که] چگونه آن را بنا نمودیم و زینت دادیم در حالی که در آن هیچ شکافتگی نیست؟ (٦) و زمین را گستراندیم و در آن کوه‌های پابرجا نهادیم و در آن از هر زوج شادی‌آوری رویاندیم)

خداوند متعال زیبایی را در همه چیز دوست دارد: زیبایی در گفتار، زیبایی در کردار، زیبایی در صفات و زیبایی در نام‌ها و حتی زیبایی لباس زیرا از مالک بن عوف روایت است که گفت: نزد رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ آمدم در حالی که لباس و ظاهرم بسیار ساده و فقیرانه بود، پس پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ فرمودند: «آیا مال و منالی داری؟» گفتم: آری. فرمود: «اگر خداوند تو را مالی داده است [شایسته است] اثر نعمت خداوند و بزرگواری‌اش بر تو دیده شود».[١]

و در حدیثی دیگر فرموده‌اند: «اگر خداوند به تو مالی عطا کرد [باید اثر آن] بر تو نمایان شود، زیرا خداوند دوست دارد اثر نعمت او بر بنده‌اش به نیکی نمایان گردد، و بدبختی و بدبخت‌نمایی را دوست ندارد».[٢]

و به سند صحیح از رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ روایت است که فرمودند: «لباس زیبا بپوشید و مرکب نیک برگیرید تا آنکه در میان مردم شناخته شده گردید».[٣]

حدیث فوق اشاره به این دارد که انسان مسلمان دارای شخصیتی ویژه است، پس همانگونه که خداوند از او خواسته است با ایمان، درون خود را پاک سازد، همانطور نیز از او خواسته است در ظاهر خود کامل و برازنده باشد تا توجه مردم را در مورد لباس و وسیله سواری و وسائل خانه‌اش جلب کند تا آنکه در میان آن‌ها شناخته شده گردد.

علمای امت این توجیه خداوندی را درک نموده و بر این اساس رفتار می‌کردند، از ابی‌یعفور روایت است که گفت: شنیدم مردی از ابن عمر درباره چگونه لباس پوشیدن سوال کرد و او در پاسخ گفت: «لباسی بپوش که نه نادانان تو را کوچک شمارند و نه حکیمان از تو عیب گیرند».[٤] [به روایت طبرانی]

حسن بصری لباسی می‌پوشید که چهارصد سکه قیمت داشت و فرقد سنجی لباس خشن می‌پوشید، فرقد حسن را ملاقات کرد و به او گفت: لباست چه نرم است! حسن گفت: «ای فرقد، نه لباس نرم من مرا از خداوند دور می‌کند و نه لباس خشن تو تو را به خداوند نزدیک می‌سازد».

روایت است که یکی از سخت‌گیرها بر زیبایی ظاهر و لباس علی بن حسن شاذلی ایراد گرفت، پس ابوالحسن به او گفت: «این ظاهر من می‌گوید: الحمدلله، اما قیافه تو می‌گوید: از دنیای خود به من هم بدهید!»

این بهره بردن از دنیا در بحث دوست داشتن دنیا که در حدیث نبوی «حب دنیا سر هر اشتباه است»[٥] [به روایت بیهقی] به آن اشاره شده است وارد نمی‌شود. زیرا منظور از دوست داشتن دنیا که اساس هر اشتباه است دوست داشتن فخر و رئاست‌طلبی و دوست داشتن مال دنیا به هدف فخرفروشی و زیاده‌طلبی و بالا دانستن خود بر مردم است، بی‌آنکه هدف از مال دنیا یاری رساندن به حق یا به قصد زیبایی در میان مردم باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

{تِلْکَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الأَرْضِ وَلاَ فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ} [قصص: ٨٣]

(آن خانه آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواهان برتری و فساد نیستند و فرجام [نیک] از آن متقیان است)

از کعب بن مالک روایت است که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ فرمودند: «دو گرگ گرسنه که در گله‌ای از گوسفندان رها شوند بر آن گله خطرناک‌تر از حرص انسان بر مال و فخرفروشی بر دین او نیستند».[٦] [به روایت ترمذی]

اما اگر انسان مال و شرف را برای یاری حق بخواهد یا برای رسیدن به جایگاهی که شایسته آن است، در این صورت حب مال و مکانت و جستجوی آن خوب و مطلوب است چنانکه یوسف پیامبر، خطاب به پادشاه مصر فرمود:

{قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ} [یوسف: ٥٥]

(گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین قرار ده، که من نگهبانی دانا هستم)

و یکی از اصحاب از رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ درخواست نمود که امام قوم خود باشد؛ رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ فرمودند: «تو امام قوم خود هستی».[٧]

اما با این وجود، شایسته است انسان از آنچه او را نسبت به هدف اساسی‌اش مشغول و دور می‌دارد و او را از معانی خیر به سوی رذائل اخلاقی و صفات زشت منحرف می‌سازد دوری گزیند:

{یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تُلْهِکُمْ أَمْوَالُکُمْ وَلاَ أَوْلاَدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ فَأُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٩) وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْلاَ أَخَّرْتَنِی إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ (١٠) وَلَنْ یُؤَخِّرَ اللهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ} [منافقون: ٩-١١]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید مال‌ها و فرزندانتان شما را از یاد الله مشغول ندارد و هر که این کار را کند آنان از زیانکاران هستند (٩) و از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما در رسد و بگوید پروردگارا چرا تا مدتی نزدیک [مرگ] مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم (١٠) و الله هیچ نفسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تاخیر نخواهد انداخت و الله به آنچه می‌کنید آگاه است)

اینگونه دنیاخواهی منافاتی با زهد ندارد، زیرا معنای زهد تحریم زینت خداوندی که برای مردم قرار داده است، و ترک روزی‌های پاک، نیست، بلکه زهدی که اسلام می‌خواهد، دوری از حرام و زهد نسبت به شبهات و زهد در زیاده‌روی در لذت‌ها و شهوت‌ها است، به طوری که انسان را از وظائف شخصی و اجتماعی دور گردانده و التزامات او را نسبت به پروردگارش و خودش و خانواده و دیگر انسان‌ها از یاد او ببرد.

اسلام حد و مرزی برای زهد قرار داده است که در روایت ترمذی و ابن ماجه از حدیث ابوذر ـ رضی الله عنه ـ چنین تعریف شده است که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ فرمودند: «زهد در دنیا نه با حرام دانستن حلال است و نه با حیف و میل کردن مال، بلکه زهد در دنیا این است که به آنچه در دست خود داری بیش از آنچه نزد خداوند است اطمینان نداشته باشی و اینکه ثواب مصیبت و از دست دادن چیزی را بیشتر از آن دوست داشته باشی که اگر آن چیز هنوز برایت باقی مانده بود».[٨]

زهد به این معنا، قلب و بدن را آسوده ساخته و باعث به دست آمدن محبت خداوند و محبت مردم است. از سهل بن سعد روایت است که مردی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خداوند، مرا به کاری راهنمایی کن که اگر آن را انجام دهم خداوند مرا دوست بدارد و مردم [نیز] من را دوست بدارند. رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ فرمودند: «در دنیا زهد بورز تا خداوند تو را دوست بدارد، و در مورد آنچه نزد مردم است زهد پیشه کن تا مردم تو را دوست بدارند».[٩] [به روایت ابن ماجه]

زیرنویسها:

[١] – صحیح ابن حبان (١٢/ ٢٣٤/ شماره: ٥٤١٦) شعیب ارناووط می‌گوید: إسناد آن بر اساس شرط مسلم صحیح است.

[٢] – به روایت بخاری در تاریخ کبیر (٣/ ٤٢٦) و طبرانی (٥/ ٢٧٣/ شماره: ٥٣٠٨). هیثمی در مجمع الزوائد (٥/ ١٣٢) می‌گوید: رجال آن همه ثقه هستند. همچنین أبونعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء (٧/ ١١٨) و در معرفة الصحابة (٣/ ٢٢٦ شماره: ١٠٧١ حدیث: ٣٠٧٥) آن را تخریج نموده است.

[٣] – حاکم نیشابوری (٤/ ٢٠٣، شماره: ٧٣٧١). علامه آلبانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: ضعیف الجامع (٢٠٦).

[٤] – آلبانی در «غایة المرام فی تخریج أحادیث الحلال والحرام» می‌گوید: طبرانی آن را تخریج کرده است. در متن کتاب لفظ حکماء (حکیمان) آمده است که لفظ درست آن حلماء (حلمیان ـ بردباران) است.

[٥] – شیخ آلبانی در «سلسة الضعیفة» (٣/ ٣٧٠، شماره: ١٢٢٦) آن را موضوع (ساختگی) دانسته است.

[٦] – به روایت احمد (٣/ ٤٥٦، شماره: ١٥٨٢٢) و ترمذی (٤/ ٥٨٨، شماره: ٢٣٧٦) که آن را حسن و صحیح دانسته است، و دارمی (٢/ ٣٩٤، شماره: ٢٧٣٠) و طبرانی (١٩/ ٩٦، شماره: ١٨٩). شیخ آلبانی آن را صحیح دانسته است.

[٧] – به روایت ابوداوود (شماره: ٥٣١) و نسائی (شماره: ٦٧١). حافظ ابن حجر در فتح الباری (٢/ ١٩٩) می‌گوید: إسناد آن حسن است و اصل آن در صحیح مسلم روایت شده است. شیخ آلبانی آن را صحیح دانسته است.

[٨] – به روایت ترمذی (٤/ ٥٧١، شماره: ٢٣٤٠) و آن را غریب دانسته است، و ابن ماجه (٢/ ١٣٧٣، شماره: ٤١٠٠) و همچنین دیلمی (٣/ ٤٠٣، شماره: ٥٢٢٨). شیخ آلبانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: حدیث شماره (٣١٩٤) در ضعیف الجامع.

[٩] – به روایت ابن ماجه (٢/ ١٣٧٣، شماره: ٤١٠٢). بوصیری می‌گوید: این إسناد ضعیف است. همچنین طبرانی (٦/ ١٩٣، شماره: ٥٩٧٢) و حاکم نیشابوری (٤/ ٣٤٨، شماره: ٧٨٧٣) و آن را صحیح الإسناد دانسته است و بیهقی در شُعَب الإیمان (٧/ ٣٤٤، شماره: ١٠٥٢٢) و گفته است: خالد بن عمرو ضعیف است. همچنین قُضاعی (١/ ٣٧٣، شماره: ١٨١٥) و ابن جوزی در علل المتناهیة (٢/ ٨٠٨، شماره: ١٣٥٢) و ابن أبی حاتم در «علل» (٢/ ١٠٧، شماره: ١٨١٥) و گفته است: پدرم می‌گوید: این حدیثی است باطل؛ یعنی با این إسناد. منذری (٤/ ٧٤) می‌گوید: ابن ماجه آن را روایت کرده است و برخی از مشایخ ما إسناد آن را حسن دانسته‌اند که این بعید است زیرا از روایت خالد بن عمرو قریشی اموی سعیدی است و این خالد متروک است و [به دروغگویی] متهم شده است و ندیده‌ام کسی او را ثقه (مورد اطمینان) دانسته باشد، اما برقی از نور نبوت در آن می‌بینم و اینکه یک راوی ضعیف آن را روایت کرده است مانع آن نیست که رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ آن را گفته باشد، همچنین محمد بن کثیر صنعانی نیز آن را متابعه کرده است و این محمد با وجود ضعفی که دارد ثقه دانسته شده است و وضعیتش از خالد بهتر است. آلبانی آن را حسن دانسته است.

منبع: سایت آلوکه برگرفته از: مجله توحید ـ شماره ربیع الأول سال ١٣٩٥هـجری قمری، صفحه ١٦/ تحقیق و تخریج روایات: سایت آلوکه.

منظور از «الشّجَرَة الْمَلْعُونَة» در قرآن

منظور از «الشّجَرَة الْمَلْعُونَة» که در قرآن از آن سخن گفته شده است، در حقیقت درختی است بنام «زقوم» که در قعر جهنم می روید. درخت زقوم درختی است که میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به‌سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است.

خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنّ رَبّکَ أَحَاطَ بِالنّاس وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاّ فِتْنَةً لِّلنّاسِ وَالشّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاّ طُغْیَانًا کَبِیرًا» (اسراء ٦٠).

یعنی: «و یاد کن هنگامی را که به‌تو گفتیم: به راستی پروردگارت همه مردم را احاطه کرده است و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» مراد از آن رؤیا: چشمدید عینی‌رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سفر شبانه «اسراء» بود وخداوند آن‌را «رؤیا» نامید، زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلا اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنهارا از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب نشان داد. «و» نیز «آن درخت لعنت‌شده در قرآن را» جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی‌در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابوجهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پنداراست که آتش جهنم سنگ را می‌سوزاند اما در عین حال می گوید: در جهنم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». «و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند. (انواراقرآن).

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود می نویسد: « بیشتر مفسرین بر این باورند که منظور شب اسرا است . یعنی ما دیدای را که در شب معراج برای تو میسر و ممکن کردیم، و [نیز] درخت نفرین شده (زقوم) که در ته دوزخ می روید و در قرآن ذکر شده است، را جز وسیلة آزمایش مردم قرار نداده ایم.

این دو چیز مایة فتنة مردم قرار گرفتند تا جیای که کافران بر کفر خود پافشاری کردند و شر آنان بیشتر شد، و برخی از افرادی که ایمانشان ضعیف بود از ایمان خود برگشتند، زیرا اموری که پیامبر آنها را خبر داده بود مبنی بر این که در یک شب از مسجد الاقصی به سوی آسمانها رفته است، حسب ظاهر و با توجه به امکانات مادی غیر ممکن بود. و نیز پیامبر از وجود درختی خبر داده بود که در اعماق جهنم می روید، این نیز از چیزهای خلاف عادت بود و باعث شد تا آنها پیامبر را تکذیب کنند. پس چطور بود اگر آیات و امور خارق العادة بزرگ را مشاهده می کردند؟ آیا [در چنین شرایطی] نیاوردن معجزات بهتر نیست؟ البته که بهتر است ، زیرا آوردن معجزات بزرگ سبب می شود که شر و بدی آنان بشتر شود. بنابراین خداوند بر آنها رحم نمود و معجزات بزرگ را برای آنها نیاورد.

و از اینجا می توان دریافت که عدم تصریح به چیزهای بزرگ در قرآن و سنت که در زمان های اخیر پدیدار شده است، بسی بهتر است، زیرا ممکن بود که مردم آن زمان چنین چیزهایی را نپذیرند، و این باعث می شد تا دلهای برخی از مومنان دچار تردید شود و نیز مانعی می شد تا کسانی که اسلام نیاورده اند آنها را از ورود به اسلام باز دارد و از اسلام گریزان شوند . خداوند کلمات عام و فراگیری را بیان نموده که تمام آنچه را که رخ می دهد دربر می گیرد.»

و در جای دیگری خداوند متعال می فرماید: «أَذَلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ * إِنّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِینَ * إِنّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ * طَلْعُهَا کَأَنّهُ رُؤُوسُ الشّیَاطِینِ * فَإِنّهُمْ لَآکِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * ثُمّ إِنّ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْبًا مّنْ حَمِیمٍ * ثُمّ إِنّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ» (صافات ٦٢-٦٨).

ترجمه و تفسیر: «« أَذَلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا» آیا نعمت هایی که بیان نمودیم برای بهشتیان بهتر است یا انواع عذابی که در جهنّم می باشد؟ پس، از این دو غذا کدامیک بهتر است؛ خوراکی که در بهشت است؟ یا خوراک اهل جهنم؟ و خوراک اهل جهنّم« شَجَرَةُ الزّقُّومِ إِنّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظّالِمِینَ» درخت زقّوم است که آن را مایه عذاب و شکنجه کسانی قرار داده ایم که با کفر ورزیدن و ارتکاب گناهان بر خود ستم کرده اند. « إِنّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ» زقّوم درختی است که در وسط جهنّم می روید. پس محل برآمدن و محل روئیدن را دارد. و بد بودن محل کاشته شدن آن مبین بد و زشت بودن نهالی است که در آن جا کاشته شده است. بنابراین خداوند ما را با بیان جایی که در آن می روید از بد بودن آن آگاه نموده است. نیز با بیان حالت میوه آن زشتی آن را به ما گوشزد می نماید.

« طَلْعُهَا کَأَنّهُ رُؤُوسُ الشّیَاطِینِ» شکوفه و میوه آن انگار کلّه های شیطان است، و بی نهایت بد مزه است و شکم های مجرمین را قطعه قطعه می کند، چاره ای از آن ندارند و نمی توانند به جای آن چیزی دیگر را انتخاب کنند. بنابراین فرمود:« فَإِنّهُمْ لَآکِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» آنان از آن می خورند و شکم هایشان را پُر می کنند. پس این خوراک اهل دوزخ است و چه بد خوراکی است خوراک آنها!

سپس نوشیدنی دوزخیان را بیان می کند و می فرماید:« ثُمّ إِنّ لَهُمْ عَلَیْهَا» سپس آنان بعد از خوردن این خوراک، « لَشَوْبًا مّنْ حَمِیمٍ» آب بسیار داغی را می نوشند. همان گونه که خداوند متعال می فرماید:« وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَآءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا» واگر طلب کمک کنند با آب داغی که چهره ها را کباب می کند به فریادشان رسیده می شود. بدنوشیدنی و بد جایگاهی است و همان طور که فرموده است:« وَسُقُوا مَآءً حَمِیمًا فَقَطّعَ أَمْعَآءَهُمْ » و آب داغی نوشانیده می شوند، پس روده هایشان را تکه تکه می کند.

« ثُمّ إِنّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ» سپس سرانجام و جایگاهشان به سوی دوزخ است و به سوی آن بر می گردند تا عذاب سخت آن و گرمای بزرگش را بچشند که هیچ بدبختی بالاتر از این برایشان نیست.» (تفسیر علامه سعدی).

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

جن‌زدگی یا مساس روحی

استاد عبدالرؤوف مخلص هروی

توجّه و اهتمام بشر به حفظ و حراست حیاتش، قضیه‌یی است که در ذهن و روان هر انسان برای خود جای خاصّی را باز کرده است و حتی انسان اوّلیه نیز از این سودا، آسوده‌خاطر نبوده است. به کارگیری مغاره‌ها و دخمه‌ها توسط انسان اولیه، تنها به جهت حمایت و حراست حیاتش در برابر آفت‌های طبیعی و آسیب حیوانات درنده بود. سپس در عصرهای بعدی، انسان متطوّر از این حد پا فراتر نهاده، تلاش و توجّه خویش را فقط به دفع آفات معطوف نساخت بلکه برای پاسداری از سلامتی خویش، با امراض نیز به پیکار برخواست.

علامه «جورج سارتون» در کتاب «تاریخ علم» می‌گوید: «در هر تمدنی از تمدنها اولین تطوّر در علم طب رونما می‌شود؛ زیرا نیاز به طب، هم عام و همگانی و هم بسیار شدید است به نحوی که هیچگاه نمی‌توان از آن غفلت کرد. گیاهان و حبه‌های دارویی، در عصر ما قبل‌التاریخ شناخته شده بودند اما شواهد زیاد غیر قابل انکاری بر امر نیز وجود دارد که یک نوع عملیات شجاعانه جراحی را در ما قبل التاریخ به ثبت می‌رساند؛ زیرا در جمجمه‌های به دست آمده فوسیلی آثار جراحی به مشاهده رسیده است».

اما نکته بسیار مهم که مورد بحث ما نیز می‌باشد، کشف این واقعیت است که در قدیمی‌ترین آثار طبی تاریخ، برای معالجه مرض شیاطین «جن زدگی» جای مخصوصی باز شده است . به طور مثال، قدیمی‌ترین و هم مشهورترین کتاب طبی تاریخ که به دست ما رسیده است، کتاب «ایبرز» است که حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده. طول آن (۲۰/۲۳) متر و عرض آن (۳۰) سانتی متر و مشتمل بر (۸۷۷) نسخه طبی است که (۱۲) نسخه آن به مرض «مساس روحی شیاطین» اختصاص یافته است.

بعد از این دوره، «فیثاغورث» فیلسوف یونانی (۵۸۰ ـ ۵۱۰ ق م) می‌آید و سپس «بقراط» که به نام پدر طب معروف گردیده. و باز «جالینوس»، «اریستوتل»، «یلاتو»، «هیروفیلیس» و «ایراستوتس»... و همه اینان به وجود امراض ناشناخته در انسان قایل اند که این امراض را به سحر یا قداست وابسته دانسته و حتی مرض «صرع» را به نام مرض مقدس یاد کرده‌اند. بعد از اینان نیز تفکّر «امراض شیاطین» رواج پیدا کرد تا بدانجا که مرتاضان و متعبدان آلمانی همچون «وامر» و «اسیرتجر» ادعا کردند که ۷۲ سرلشکر شیاطین را به قتل رسانده و (۷۰۴۵۹۲۶) شیطان عادی را نیز نابود کرده‌اند.

از سوی دیگر نظریات متعددی در ارتباط به بعضی از بیماریهایی که اعراض آنها با اعراض امراض عضوی شناخته شده منطبق نیست ارائه گردید و سپس با پیشرفت‌های علم طب، کشف بیماریهای روانیی که ریشه آنها در درون روان انسان است نیز ممکن گردید. البته این امراض، علاوه بر امراض عصبیی است که در نتیجه بیماری عارض بر دستگاه عصبی انسان رونما می‌شوند و نیز علاوه بر امراض عقلیی است که به علت ناراحتی عقلی پدید می‌آیند. گفتنی است با تمام پیشرفت‌های عظیمی که در عصر حاضر بشر در میدان طبابت به آن دست یافته است، باز هم علم طب با بیماریهای ناشناخته و پیچیده یی رو به رو می‌شود که ظاهراً هیچگونه اعراض و علایم عضوی نداشته و اگر هم در مواردی اعراضی مشابه اعراض امراض عضوی را از خود بروز می‌دهند، اما با آزمایشهای لابراتواری مشخص میگردد که در واقع عامل این بیماریها چیزهای مجهول دیگری است. از قبیل سردردهایی که هیچگونه علت خاصی برای آن پیدا نکرده‌اند و امثال آن.

اما علم طب اخیراً به نتایج قاطعی در باره این گونه امراض دست یافته و نام «مساس روحی» را بر آن نهاده است و آن عبارت از تهاجم یک روح نا پیدا بر یک انسان است که مسبب امراض عقلی، یا عصبی، یا عضوی برای وی می‌شود و این روح مهاجم گاهی انسان را به ارتکاب جرایم علیه دیگران یا علیه خودش واداشته و جز آنچه که اسباب

تباهی وی است، چیز دیگری را به وی القا نمی‌کند.

دکتور «کارنگتون» سایکولوژیست معروف، در کتاب «پدیده‌های جدید روح» می‌گوید: «حالت مساس روحی امروزه یک حالت واقعیی است که علم دیگر نمی‌تواند آن را نادیده انگارد؛ زیرا صدها و بلکه هزاران تن هم اکنون به آن مبتلا می‌باشند». دکتور «وبستر» متخصص بخش عقلی جامعه اطبای امریکا نیز می‌گوید: «من از دیرزمانی است که ارواح مبتلا به جنون را می‌بینم، بلکه حتی بعضی اوقات از این ارواح چیزهایی را هم می‌شنوم. اما من در ارتباط با آن دیوانگانی که در باره‌شان می‌گویند: هیچ امیدی به هوشیاری آنان نیست؛ بر این باورم که غالباً یک روح مهاجم سرکش و قوی، سلطه جابرانه خود را بر آنان قایم نموده است». دکتور «هاسیلوب» در تعریف «مساس روحی» می‌گوید: «مساس روحی یا جن‌زدگی تاثیر خارق العاده یی است که یک شخص آگاه خارجی بر عقل و جسم یک شخص حساس وارد می‌کند». اما دکتور «ویکلانه» عقیده دارد که که : «چنانچه حالات مساس روحی مورد معالجه قرار گیرد، بدون تردید نیمی از بیماران بستری شده در شفاخانه‌های عقلی و عصبی، شفاخانه‌ها را ترک خواهند کرد».

با کشف بیماری «مساس روحی» یا جن زدگی، یافتن راه‌های درمان آن نیز از نظر علم جدید ممکن گردید که برای آن نام «درمان روحی» را اطلاق کردند. و هرچند معالجه روحی در مجامع علمی هنوز هم گامها و مراحل ابتدایی خود را پشت سر می‌گذارد، اما روش‌های این معالجه بیشتر از حد انتظار علمای طب، در حال پیشرفت و توسعه است و در دانشگاه‌های بزرگ برای آن مضامین و کرسیهای ویژه‌یی مدّ نظر قرار داده شده است و از آن جمله در دانشگاه «اکسفورد» و «کمبریج». همزمان در تمام کشورهای دنیا، معاینه‌خانه‌های درمان روحی باز گردیده، کتب، نشرات، روزنامه‌ها و مجلات خاصی نیز در این عرصه فعالیت می‌نمایند. همچنان دکتوران و پروفیسران معروف جهانی که دنیا به توانایی و شایستگی علمی آنان اعتراف دارد، به این نوع درمان فراخوانده‌اند. از آن جمله دکتور «الکسیس کاریل» برنده جایزه نوبل در جراحی که می‌گوید: «گاهی بعضی از فعالیت‌ها و جهش‌های روحی، تعدیلات و تحولات مشخص وظیفوی و تشریحی را در بافت‌ها و اعصاب جسم با همدیگر ایجاد می‌نمایند که این فعالیت‌ها، حقیقت بعضی از ارتباطات هنوز ناشناخته در زنجیره عملیات سایکولوژی و عضوی را نمودار می‌سازند. و جود این ارتباطات، اهمیت ملموس آزمایش‌ها و پژوهش های روحی را که هنوز هم دانشمندان علوم صحی و همچنین مربیان و جامعه‌شناسان به آن بی‌اعتنا هستند، به اثبات می‌رساند. در حالی که این پژوهش‌ها می‌تواند دنیای جدیدی را به روی انسان بگشاید».

دکتور «ادوین فریدریک پاور» استاد امراض عصبی در دانشگاه‌های امریکا که مؤلف چندین کتاب در باره «درمان روحی» است می‌گوید: «دانشمندان علوم مادی طبیعتاً از این امر بخشوده بودند که به وجود هر گونه نیروی معالج خارج از حوزه وسایل سنّتی طبی تسلیم شوند و یا تأثیرگذاری و تأثیر پذیری شخصیتی و روحی را بپذیرند. اما عدم باورمندی دانشمندان فوق الذکر به این حقیقت، نمی‌تواند صحت هزاران مواردی را ابطال نماید که درمان روحی در آنها به طور قطع به اثبات رسیده است».

همه این حالات و موارد، درمان به وسیله روح غیر مرئی را که قدرت آن مافوق بشری است گواهی می‌دهند تا جایی که اخیراً این مشاهدات حتی شکاک‌ترین دانشمندان علوم مادی را نیز، به امکان وجود نیروی معالج خارج از جسم که هیچگونه رابطه شناخته شده‌یی با هیچگونه عملیه طبی و یا عقلی ندارد، قانع و معترف ساخته است.

بنابراین، علم جدید فقط در همین اواخر به بیماری یی که بر آن نام «مساس روحی» را گذاشته اند، معترف و متوجّه گردیده است، در حالی که قرآن کریم چهارده قرن قبل در آیه ۲۷۵ سوره بقره می‌گوید:

{الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيطَانُ مِنْ الْمَسِّ}

«آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مساس و وسوسه شیطان دیوانه شده‌اند»

آری؛ چهارده قرن است که مؤمنان به این دین مبین، به بیماریهای جنون‌زدگی معترف بوده و از طریق دم و دعا و التجا به آیات شفابخش قرآن کریم، به درمان آنها می‌پردازند و شعار همه مؤمنان در همه امراض جسمی و روحی یی که به سراغ آنان می‌آید، توسّل به دعا قبل از توسل به دواست و ما در این زمینه کتابها و مؤلفات مستقل و فراوانی داریم که مورد استفاده خواص و عوام مسلمین قرار دارد.

به نقل از: تجلی قرآن در عصر علم (نگاهی تطبیقی به اعجاز علمی قرآن کریم در پرتو علوم جدید)، عبدالرؤوف مخلص هروی استاد دانشکده شرعیات دانشگاه هرات افغانستان

تجلّی حکمت در فلسفه پزشکی احکام روزه

با استناد به امر خداوند در آیه‌ی:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ }(بقره /۱۸۳)

«بر شما روزه واجب شده است».

و اخبار صحیح روایت شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و هم‌چنین اجماع علمای اسلام روزه‌ی ماه مبارک رمضان واجب است.

در میان شرایط وجوب روزه که در مبحث بهداشت و سلامت بشر قابل توجه است، می‌توان به شروط بلوغ و توانایی بدنی اشاره کرد.

***

روزه عبادتی مشترک میان تمام شریعت‌های الهی است که ابعاد روحی و جسمی آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ درک عملی گرسنگی و به یاد محرومان افتادن، مهم‌ترین تأثیر روحی روزه در شخصیت اجتماعی فرد است.

تقویت اراده و توانایی فرد در کنترل شهوت‌ها از جمله ویژگی‌های روحی این عبادت است که به عنوان یک روش روان درمانی از نوع رفتار درمانی، می‌تواند به کار گرفته شود؛ شواهد و قراین موجود نشان می‌دهد که روزه در بهبود بیماران مبتلا به افسردگی ماژور مؤثر بوده و درمان آن‌ها را تسریع بخشیده است [مالک، ایوب؛ از مقالات همایش مسایل پزشکی در روزه‌داری؛ ۱۳۷۷؛ ص ۴۲].

گرچه بافت‌های بدن برای تأمین انرژی از کربوهیدرات‌ها به طور ارجح نسبت به چربی‌ها و پروتیین‌ها، استفاده می‌کنند؛ مقدار کربوهیدرات به طور طبیعی در سراسر بدن فقط چند صد گرم است و این مقدار می‌تواند انرژی موردنیاز اعمال بدن را برای شاید یک نصف روز تأمین کند؛ بنابراین به استثنای چند ساعت اول بی‌غذایی، اثرات عمده‌ی بی‌غذایی عبارتند از: کاهش پیش رونده‌ی پروتیین‌ها و چربی‌های بافتی [گایتون، آرتور؛ ۱۳۷۵؛ ج ۲؛ ص ۱۳۲۳].

روزه‌داری از طرفی با هضم تدریجی قندها و چربی‌های زاید که مانع فعالیت طبیعی بدن هستند، بار اعضا را کاسته و بر اثر مصرف ذخایر بدن در طول ماه رمضان اعضا و نسوج با مقابله با فقر موادغذایی به عکس‌العمل‌های حیاتی وادار شده و به یک سلسله تحریکات انعکاسی خودبه‌خودی دست می‌زنند.

از طرف دیگر بر اثر نرسیدن آب به بدن به تدریج آب ذخیره شده در بافت‌های عصبی دفع شده و این خود به رفع تشنجات و اختلالات عصبی کمک کرده و حساسیت سلول‌ها و نسوج عصبی را نسبت به تحریکات خارجی افزایش می‌دهد و بر اثر بازیافتن حساسیت طبیعی نسوج عصبی، اعصاب از ضعف و رخوت و شبه فلجی‌ها نجات می‌یابند.

هم‌چنین با هضم تدریجی قندها و چربی‌ها سموم فلزی در بافت‌های بدن از طرق مختلف دفع می‌گردد.

در لحظات افطار که به طور ناگهانی قدرت حیاتی سلول‌های بدن افزایش می‌یابد، ازدیاد ضربان قلب، شدت تنفسی و درجه حرارت بدن کاملاً مشهود است و عکس‌العمل‌های سمپاتیکی این مکانیسم‌ها را در سراسر بدن به وضوح دیده می‌شود. چنین فعل و انفعالات منظم و منطبق بر مقتضیات طبیعی و بیولوژیکی بدن از عهدهٔ محرک‌های مصنوعی برنمی‌آید چون مختص به یک عضو نبوده بلکه تمام اندام‌های بدن را در برمی‌گیرد [صبور اردوبادی، احمد؛ بی‌تاریخ؛ ص ۲۲۲].

نابودی چربی‌های اضافی بدن در دوران روزه‌داری که هیچ ماده شیمیایی قادر به حل آن‌ها نیست از شاهکارهای روزه است، که مورد توجه علم پزشکی واقع شده است زیرا چاقی و اضافه وزن از مشکلات زندگی در جوامع صنعتی است. در آمریکا سالانه بین ۳۰ تا ۵۰ بیلیون دلار خرج برنامه‌های کاهش وزن و تهیه‌ی فراورده‌های رژیمی می‌شود [آندرولی و همکاران؛ ۱۳۷۹؛ ص ۱۰(۶)].

تأثیر مثبت روزه بر بیماری‌های مختلف امروزه در رشته‌های گوناگون علوم پزشکی به اثبات رسیده است؛ از آن جمله می‌توان به بیماری‌های زیر اشاره کرد:

۱-امراض دستگاه گوارشی مانند التهاب حاد معده.
۲-چاقی.
۳-آسم.
۴-التهاب مزمن کلیه.
۵-تصلب شرایین.
۶-فشار خون [دیاب و قرقوز؛ ۱۳۷۴؛ ص ۲۱۴].

گرسنگی و تشنگی حاصل از روزه‌داری در طول ماه رمضان اثرات ویژه‌ای بر سیستم ایمنی بدن دارد، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در طی مدت روزه‌داری، فرد عملاً کالری کمتری نسبت به روزهای معمولی دریافت می‌کند؛ این رژیم کم کالری باعث افزایش فعالیت T-CELL ها نسبت به محرک‌های بیگانه و به تأخیر انداختن پیری دستگاه ایمنی بدن می‌گردد؛ نتایج حاصل از آزمایش‌های افزایش یا کاهش کالری مصرفی در بروز بیماری‌های مختلف نشان می‌دهد که درصد بروز بیماری‌های عفونی، خود ایمنی، رماتیسمی، سرطانی و در نتیجه مرگ، در یک رژیم پر کالری بیشتر از یک رژیم کم کالری است و نتایج ثمربخش یک رژیم کم کالری در پیش‌گیری از امراض و به تأخیر انداختن پیری، توأم با سلامت عمومی، در برخی از تحقیقات به اثبات رسیده است [محمدی شیرمحله، ناصر؛ ۱۳۷۶؛ ص ۷۳].

سرعت ترشح هورمون رشد[۱] در روند بی‌غذایی[۲] افزایش می‌یابد؛ این هورمون که از بخش قدامی غدهٔ هیپوفیز ترشح می‌شود با افزایش رسوب پروتیین و افزایش رشد، تقریباً تمام بافت‌های بدن را تحریک می‌کند که آشکارترین آن در رشد استخوان‌هاست [گایتون، آرتور؛ ۱۳۷۵؛ ج ۲؛ ص ۱۳۹۱].

رخصت‌های روزه

افراد مسافر، مریض و زنان باردار یا شیرده که توانایی روزه گرفتن را ندارند، می‌توانند روزه نگرفته و در فرصت مناسبی آن را قضا نمایند.

برای کسانی که توانایی جسمی کافی ندارند و یا حقوق همسر و اولاد بر آنان واجب است، روزه‌ی صیام‌الدهر (تمام سال را روزه گرفتن) مکروه است.

***

رخصت‌های شرعی در روزه نگرفتن افراد مذکور دلایل متعددی ممکن است داشته باشد؛ احتمال بروز مشکلات جسمی و روحی در مسافرت‌ها همواره وجود دارد و تغییر شرایط آب و هوایی غالباً بیماری‌هایی به همراه دارد. افراد مریض علاوه بر ضرورت تغذیهٔ مناسب و تقویت بدنشان در برابر بیماری، گاهی به دارو نیازمند می‌شوند و همین امر سبب رخصت آنان در روزه است.

تغییرات جسمی مادر، در هنگام حاملگی شامل افزایش اندازه‌ی رحم، جفت، مایع آمنیوتیک[۳] و حجم خون است که برای رشد جنین در حال تکامل صورت می‌گیرد؛ پستان‌ها برای تهیه‌ی شیر بزرگ شده و پیش اندوخته‌ی چربی و پروتیین برای زمان زایمان و شیردهی فراهم می‌شود؛ هرگونه کمبود تغذیه‌ای در این دوران بحرانی ممکن است به عدم تکامل اندام‌های جنین یا ایجاد آسیب‌های پایدار در آن‌ها منجر شود [رابینسون و همکاران؛ ۱۳۷۸؛ ص ۱۹۷].

افزایش وزن در زنان باردار ۸ تا ۱۲ کیلوگرم است و در اواخر ماه‌های بارداری مقدار متابولیسم پایه تا ۲۰ درصد افزایش می‌یابد؛ بنابراین لازم است در این دوران مقداری انرژی اضافی برای رشد جنین، جفت و نسوج ضمیمه فراهم شود [محمدیها، حسن؛ ۱۳۶۸؛ ص ۲۳].

مقدار کل انرژی لازم در دوران حاملگی برابر نیاز طبیعی به اضافه‌ی مقداری است که افزایش متابولیسم پایه و رشد جنین، جفت و غدد پستانی را بپوشاند؛ به طور کلی براساس توصیه‌های انجام شده، انرژی مصرفی در دوران بارداری نباید کمتر از ۳۶ کیلوکالری به ازای هر کیلوگرم وزن بدن باشد [گتری، ه؛ ۱۳۷۶؛ ص ۱۴۲].

با توجه به مطالب مذکور و با اشاره به عوارض گوارشی ناشی از حاملگی در ماه‌های اول که به شکل استفراغ و سوزش معده دیده می‌شود و هم‌چنین دو برابر شدن وزن جنین در دو ماه آخر حاملگی که موجب کاهش ظرفیت معده و کند شدن فعالیت روده‌ها می‌شود، می‌توان دلایلی علمی برای رخصت شرعی ترک روزه‌ی زنان باردار ارائه نمود.

برای ترشح شیر در چهار ماه اول شیردهی به ۶۰۰ کیلوکالری انرژی نیاز است و برای تولید شیر، ۲۵۰ کیلوکالری اضافی لازم است [گتری، ه؛ ۱۳۷۶؛ ص ۱۴۳]؛ این میزان انرژی برای تولید روزانه ۸۷۰ میلی‌لیتر شیر که می‌تواند تمام احتیاجات بدنی کودک پنج کیلوگرمی را فراهم کند، از موادغذایی مصرفی مادر تهیه می‌شود [محمدیها، حسن؛ ۱۳۶۸؛ ص ۱۷۴].

صحت روزه

خروج منی از بدن به طور عمدی و نزدیکی جنسی از مفطرات روزه هستند.

***

خروج خون در حیض و نفاس بدن زن را در معرض کمبود موادغذایی و اکسیژن قرار می‌دهد و لازم است که تغذیه‌ی کاملی در این دوران وجود داشته باشد؛ به ویژه پس از زایمان که بدن در تشکیل بافت‌های مختلف جنین و فرآیند زایمان در فقر شدید موادغذایی و ضعف قرار گرفته است، لزوم جبران این کمبودها، روزه را برای این افراد غیرقابل تحمل می‌سازد.

فعالیت شدید بدنی برای انجام عمل جنسی و خروج منی از بدن باعث ضعف شدید قوای بدنی شده، بدن را با کمبود موادغذایی مواجه می‌سازد.

مکروهات روزه

حجامت و چشیدن غذا و هم‌چنین تماس‌های شهوت‌آلود برای روزه‌دار مکروه است.

***

انجام حجامت[۴] که باعث خروج مقدار زیادی خون از بدن است، بدن را با فقر مواد غذایی روبرو می‌کند و لازم است که شخص به خوردن موادغذایی پس از انجام این عمل مبادرت ورزد.

در مرحله مغزی ترشح معدی قبل از ورود غذا به معده یا شروع به جویدن، ۲۰ درصد از مقدار ترشح معده که به طور طبیعی بر اثر خوردن یک وعده غذا به وجود می‌آید در اثر نگاه کردن به غذا، بو کردن و مزه کردن آن تولید می‌شود [گایتون، آرتور؛ ۱۳۷۵؛ ج ۲؛ ص ۱۲۱۳]؛ بنابراین شخص روزه‌دار با چشیدن غذا و در نتیجه ترشح اسید معده خود را در معرض ابتلا به انواع زخم‌های دستگاه گوارش قرار می‌دهد.

تحریکات جنسی ناشی از تماس‌های شهوت‌آلود که غالباً به مجامعت و نزدیکی جنسی منتهی می‌شود، نه تنها یک فعالیت بدنی خسته کننده را به دنبال دارد بلکه با خروج ترشحات و منی، بدن با فقر موادغذایی روبرو می‌شود؛ زیرا هر مقدار منی که از بدن دفع می گردد، تحریکی برای تولید منی در بیضه‌ها و استفاده از موادغذایی موجود در خون است که نتیجه‌ی آن کمبود موادغذایی در خون خواهد بود.

مستحبات روزه

تأخیر در خوردن سحری، تعجیل در افطار و افطار با خرما از مستحبات روزه است.

***

تأخیر در خوردن سحری علاوه بر این که شخص را از خوابیدن با شکم پر باز می‌دارد، بلافاصله نماز صبح که یک فعالیت بدنی سبک و بسیار مفید است را به دنبال دارد؛ بنابراین این عمل در تأمین شادابی و هضم غذا مؤثر است.

هنگام افطار پختن غذا و انتشار بوی آن عامل مهمی در ترشح مقداری اسید معدی است و لازم است که شخص به سرعت مبادرت به افطار نماید.

ارزش غذایی خرما در مقایسه با سایر میوه‌ها بسیار زیاد است؛ خرما از نظر اقتصادی ارزان و در تمام فصول سال در دسترس است و برخلاف سایر میوه‌ها میکروب‌ها قادر به فاسد نمودن آن نیستند. خرما علاوه بر داشتن ویتامین‌های B۲، B۱، D، A، E دارای املاحی مانند کلسیم، گوگرد، سدیم، پتاسیم و منیزیم است و ۷۰ تا ۷۸ درصد از ترکیبات آن را مواد قندی تشکیل می‌دهد [پاک‌نژاد، سیدرضا؛ ۱۳۴۹؛ ج ۴؛ ص ۱۹۲].

نسبت پروتیین و چربی موجود در خرما بیشتر از سایر میوه‌هاست به طوری که ۲ درصد وزن آن را مواد پروتیینی و ۲ تا ۳ درصد آن را چربی تشکیل می‌دهد [سالم، مختار؛ ۱۹۸۸؛ ص ۳۹۵].

پانویسها:

[۱]- Growth Hormone
[۲]- Starvation
[۳]- amniotic
[۴]- Cupping

به نقل از: تجلّی حکمت در فسلفه‌ی پزشکی احکام، تألیف : محمد عزیز حسامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی (فقه شافعی)

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

شعیب علیه السلام

مؤلف: شیخ علی صابونی،
مترجم: محمد ملازاده

{ وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيبًا قَالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيلَ وَالْمِيزَانَ وَلا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلا تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِهَا ذَلِكُمْ خَيرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۵) } [۱] (اعراف: ۸۵).

ذکر شعیب در قرآن:

در قرآن ده بار سخن از شعیب آمده است. در مواطن متفرقه‌ای از سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت... خداوند او را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأیکة» نیز شهرت دارند. { كَذَّبَ أَصْحَابُ الأَيكَةِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶)إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيبٌ أَلا تَتَّقُونَ (۱۷۷) }[۲] (شعراء: ۱۷۷– ۱۷۶).

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأیکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیکة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء می‌فرماید آنها در پیمانه و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الأیکة» می‌نامند چون أیکه یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه های گوناگون است، آنها دارای باغها و بستانهای فراوان بودند از این رو «اصحاب الأیکة» نامیده می‌شوند.

نسب شعیب:

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل علیه السلام است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش می‌فرماید: { وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) } [۳] (هود: ۸۹).

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می‌آورد. { ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ (۱۰۳) }[۴] (اعراف: ۱۰۳).

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب چند قرن بعد از موسی مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیرمذکور در قرآن است شعیب گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند.

محل سکونت اهل مدین:

مردم مدین یک ملت عرب بودند که در سرزمین حجاز درجهت شمالی آن نزدیک بندر عقبه (جهت شمالی آن) می‌زیستند. طبری گوید: فاصله‌ی میان سرزمین مصر و مدین هشت شبانه روز راه است و در سرزمینی واقع شده بودند که هم اکنون عمان نامیده می‌شود و در جنوب فلسطین واقع شده، نسب مردم مدین، به مدین یکی از فرزندان ابراهیم منتهی می‌شود. در تورات مدیان نامیده شده است؛ از اینرو این قوم مدین نامیده شده‌اند. چون مدین پسر ابراهیم به میان آنها رفت[۵] و از ایشان زن گرفت و در میان آنها صاحب خانواده شد و به خاطر آن اهل مدین نام گرفتند.

دعوت شعیب از قومش:

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان آنها رواج پیدا کرد. کالای خود را گران به مردم می‌فروختند و کلای آنها به قیمت ناچیز از آنان می‌گرفتند و فساد در روی زمین براه می‌انداختند.

خداوند حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آنها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می‌بردند. سر راه مردم می‌ایستادند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می‌داشتند و کسانی را که ایمان می‌آوردند به شدت تهدید می‌کردند. چنانکه قرآن کریم از زبان شعیب نقل می‌کند { وَلا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا (۸۶) } [۶] (اعراف: ۸۶). و چون شعیب بر دعوت و موعظه‌ی آنها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی نمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست بکشد او را می‌کشند. { قَالُوا يا شُعَيبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَينَا بِعَزِيزٍ (۹۱) } [۷] (هود: ۹۱).

بعد او را به اخراج از روستا تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراجشان نمایند. { قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (۸۸) }[۸] (اعراف: ۸۸).

درس عبرت از داستان شعیب:

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو خورشید در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او می‌گویند: { مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا (۹۱) }[۹] (هود: ۹۱). با اینکه دعوت او در نهایت ظهور و وضوح بود زیرا آنها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آنها او را به اخراج از روستا تهدید می‌کردند او آنها را به ترک منکر قبیح (تطفیف در پیمانه و میزان) دعوت می‌کرد ولی مسخره‌کنان او را به سخیف‌ترین کلمات جواب می‌دادند و نماز و عبادت او را مسخره می‌نمودند. { قَالُوا يا شُعَيبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) }[۱۰] (هود: ۸۷).

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهیش بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا می‌خواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغی و عدوان فضیلت و شرافت می‌باشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند: { أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ } _ موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می‌گفتند: { وَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ (۹۰) }[۱۱] (اعراف: ۹۰).

هلاک قوم مدین:

آنها از فرط حماقت از شعیب خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آبهایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. { فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يوْمٍ عَظِيمٍ (۱۸۹) }[۱۲] (شعراء: ۱۸۹).

شعیب بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف و تولد و نشأت موسی) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم.

زیرنویس:

[۱]) شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم بدیشان گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید و در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی مکنید. این کار به سوی شما است اگر ایمان دارید.

[۲]) ساکنان أیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.

[۳]) قوم لوط از شما چندان دور نیست.

[۴]) سپس به دنبال آنان موسی را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.

[۵]) شایان ذکر است که ابراهیم فقط دو پسر داشته (اسماعیل و اسحاق) احتمال دارد که مدین نوه‌ی ابراهیم باشد. (مترجم).

[۶]) شما بر سر راه‌ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.

[۷]) گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.

[۸]) اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آییم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم.

[۹]) بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم.

[۱۰]) گفتند: ای شعیب آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و ما نمی‌توانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی.

[۱۱]) اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.

[۱۲]) پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر سایه‌گستر آنان را فرو گرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود.

ماجرای طالوت در قرآن

خداوند متعال در سوره بقره داستانی از قوم موسی علیه السلام را برای تشویق وترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امتهای پیشین هم‌مطلوب و مشروع بوده است، ذکر می کند.

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل به نام یوشع بن نون سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلا در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. او سرزمین را میان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها را بعهده داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت ۳۵۶ سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قُضات می‌نامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان‌شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت‌پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملتهای پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی‌ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان درمی‌گرفت بیشتر گرفتار شکست می‌شدند تا پیروزی.

در جنگی که میان بنی اسرائیل و مردم غزه و عسقلان درگرفت مغلوب واقع شدند و تابوتشان به غنیمت رفت و پادشاه‌شان مُرد. آنگاه بنی اسرائیل چون گله‌ی بدون چوپانی بی‌سرپرست ماندند. خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرد که اهل کتاب او را صموئیل می‌نامند، از او درخواست کردند امیری بر آنها بگمارد که در رکاب او با دشمنان خود بجنگند. خداوند متعال این داستان را چنین تعریف می‌کند: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». (بقره: ۲٤٦)

یعنی: آیا تا به [حال] به بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی نیندیشیده‌ای؟ چون به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا جنگ کنیم. [پیامبر] گفت: این انتظار از شما می‌رود که- اگر جهاد بر شما مقرر گردد- پیکار نکنید. گفتند: دلیلی نداریم که در راه خدا جنگ نکنیم حال آنکه از دیار خود رانده و از [زن و] فرزندانمان به دور افتاده‌ایم. پس آن گاه که کارزار بر آنان مقرر گشت- جز اندکی از آنان- روی گرداندند و خداوند به ستمکاران آگاه است. پیغمبرشان طالوت را به عنوان پادشاه و امیر بر آنها گماشت. البته این امر به وحی از جانب خدا صورت گرفت. طالوت از قوت و توان جسمی و علمی برخوردار بود، [نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و دربنی‌اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود - انوارالقرآن] بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند و گفتند: «قَالُوَاْ أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲٤۷).

یعنی: چگونه او را به حکومت داشته باشد با اینکه ما از او برای زمامداری سزاوارتریم و او که مال و دارایی زیادی ندارد و گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و دانش و جسم او را وسعت بخشیده است، خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد.

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آنها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در وسط راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند، گذرشان بر رودخانه‌ای افتاد. طالوت آنها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه‌ی اراده و توان آنها را دریابد. «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُواْ مِنْهُ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهُمْ» (بقره: ۲٤۹).

یعنی: و هنگامی که طالوت و سپاهان را با خود بیرون برد بدیشان گفت: خداوند شما را به وسیله‌ی رودخانه‌ای آزمایش می‌کند. آنان که از آن بنوشند از من نیستند و آنان که جز مشتی از آن ننوشند از من هستند. همگی جز عده‌ی کمی از آن نوشیدند.

جز تعداد قلیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده ۸ هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. ۳۱۹ نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده‌ی قوی بودند با خود نبُرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده‌ی قلیل به جنگ با بت‌پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و شدید به نظر می‌آمد و مردم از او می‌ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رویارویی با جالوت را نداریم. « قَالُواْ لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُو اللّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۲٤۹)

یعنی: گفتند: امروز ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهان او را نداریم. اما آنان که یقین داشتند که با خدای خویش ملاقات خواهند کرد گفتند: چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند و خداوند با بردباران است.

طالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی‌رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رودرروی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمی‌خواهم تو را بکشم. داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آنها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. « فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاء» (بقره: ۲۵۱).

یعنی: سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می خواست بدو یاد داد.

بعد از این رویداد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی‌های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از ذلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از ۳۰ سال تجاوز نمی‌کرد با عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می‌کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه‌ی آسمانی است. (منبع: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم؛ مؤلف :شیخ علی صابونی، مترجم :محمد ملازاده).

و خداوند متعال در انتهای این داستان چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم را خطاب قرار می دهد:

« وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ *تِلْكَ آيَاتُ اللّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ». (بقره: ۲۵۲).

«و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرامی‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد. اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می‌خوانیم؛ و تو از رسولان (ما) هستی».

خداوند این داستان را برای امت اسلام بیان می دارد تا عبرت بگیرند، و به جهاد علاقمند شوند و از آن امتناع نورزند، زیرا صبرکنندگان نتیجه پسندیده ای در دنیا و آخرت کسب خواهند کرد، و کسانی که از جهاد امتناع ورزند هر دو سرا را از دست می دهند.

و طالوت پیامبر برگزیده خداوند نبود، بلکه فرد صالحی بود که خداوند متعال بواسطه ی پیامبرش به مردم خبر داد که طالوت را بعنوان فرمانده لشکر خود پذیرا شوند، یعنی خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزید ولی وی را پیامبر نکرده بودند. و پیامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانروای آنها تعیین کرد تا در این کار آنها را فرماندهی نماید، کسی که فرماندهی و رهبری را خوب انجام می دهد.

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

سیر تکاملی تألیف کتب و علم الحدیث

تألیف: استاد فاضل حاج ملا عبدالله احمدیان

مرحله سیر تکاملی ضبط و ثبت و صیانت احادیث صحیح که از لحاظ کمیت زمانی و کمیت کتب و تنوع مطالب و کیفیت مباحث از همهٔ مراحل مفصل تر بوده و از اوایل قرن چهارم آغاز گشته و تا عصر حاضر امتداد یافته است کلاً در دو نوع ظهور نموده است یکی تألیف کتب در متون احادیث و دیگری تألیف کتب در علم الحدیث و نوع اول نیز مشتمل بر دو بخش بوده، یکی تألیف کتب مستقل حدیث به شکل جامع فراگیر و کتب غیر فراگیر و دیگر متعلق به کتاب های اصلی و قدیمی مانند نوشتن شرح ها بر موطای ابن مالک و بر صحاح سته، و نوشتن کتاب های اطراف و معاجم و تخریج و مستخرجات و اجزاء و زوائدنویسی و نوشتن کتب موضوعات، و نوع دوم نیز یعنی تألیف کتب علم الحدیث در بخش های (علل حدیث و مختلف الحدیث و ناسخ و منسوخ و رجال و جرح و تعدیل راویان و غیره تحقق یافته است.

و اینک توضیحات مناسب دربارهٔ فرآورده های مستقل و متعلق و وابستهٔ این مرحله «یعنی نوع اول» که دارای ده بخش است.

تألیف کتب جدید

بخش یکم از نوع اول تألیف کتاب های جدید است و عبارتند از: الف- مسند ابوحنانه[۱]. که به شیوهٔ صحیح مسلم به اضافهٔ زیاداتی، تنظیم گردیده و به صحیح نیز معروف است این کتاب تألیف یعقوب بن اسحاق معروف به ابوحنانه اسفرائینی (م ـ ۳۱۳) و ابوحنانه نخستین شخصیتی است که پس از اخذ و استماع کتب و مذهب امام شافعی از ربیع و مزنی آنها را[۲] به اسفرایین آورد، در سال ۳۱۶ در اسفرایین متوفی و به خاک سپرده شد.

ب- مُسند صحیح محمد ابن حبان بُستی (م ـ ۳۵۴)[۳] در این کتاب احادیث به ترتیب جدیدی مغایر با ترتیب همهٔ مسندها و سنن ها تنظیم گردیده، به این صورت که احادیث در پنج موضوع کلی یعنی «اوامر، نواهی، اخبار، اباحات و افعال پیامبر صلی الله علیه و سلم طبقه بندی شده اند، و در ذیل هر یک از این موضوعات طبقه بندی کوچکتری نیز صورت گرفته است. از این رو این کتاب به «الانواع و التقاسیم» شهرت یافته و چون استفاده از این کتاب برای مراجعه کنندگان دشوار بود، علاءالدین بن علی بن بلبان فارسی (م ـ ۷۳۹) آن را بر پایهٔ ابواب فقهی تدوین نمود و «الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان»[۴] نامید و در نه جلد آن را تنظیم نمود.

ج- معجم های طبرانی[۵] (م ـ ۳۶۰) معجم در اصطلاح محدثین به کتابی گویند که در آن روایت ها به ترتیب اسامی صحابه و یا مشایخ حدیثی و یا شهر و دیار محدثین طبقه بندی شده و مبنای این طبقه بندی نیز ترتیب الفبایی باشد، و طبرانی دارای سه معجم حدیثی می باشد، معجم کبیر و معجم صغیر و معجم متوسط، و طبرانی در معجم کبیر تمام مسندهای اصحاب را ـ جز مسند ابوهریره که گویا او را تنها تدوین کرده است ـ به ترتیب حروف[۶] الفبا جمع آوری کرده است، و در معجم متوسط روایات را به ترتیب اسامی اساتید خود مرتب نموده، و از هر اسمادی در حدود پنجاه حدیث روایت کرده و این معجم دارای سی هزار حدیث بوده و در شش جلد قطور جمع گردیده، و طبرانی به علت رحلات بسیاری که در راه جمع آوری احادیث این معجم متحمل شده می گفت «هذا روحی» این کتاب جان من است، و این کتاب نظیر کتاب افراد دارقطنی است؛ و در معجم صغیر که بر حسب نام استادانش آن را تنظیم نموده، و بعد از ذکر هر استادی یک حدیث از آن روایت کرده است و این کتاب در یک جلد تنظیم شده و دارای یک هزار و پانصد حدیث است.

د- سُنن[۷] دارقطنی (م ـ ۳۸۵) که قبلاً در مبحث سنن ها از آن بحث کردیم و کتاب های دیگر دارقطنی در زمینهٔ حدیث عبارتست از «العلل» و «الافراد».

ه- کتاب های «العلل و فوائد الشیوخ[۸] و امالی العشیات» تألیف محمدبن عبدالله حاکم نیشابوری (م ـ ۴۰۵) معروف به ابن البیع[۹] حاکم نیشابوری کتاب های مهم دیگری را در زمینهٔ حدیث تألیف نموده ماند: «معرفه علم الحدیث و المستدرک علی الصحیحین» که در بحث کتاب های متعلق و ملحق به کتب اصلی و در مبحث علم الحدیث آن را بهتر بحث می کنیم.

و- سُنن بیهقی[۱۰] (م ـ ۴۵۸) قبلاً دربارهٔ بیهقی بحث کردیم و اما سنن بیهقی این محدث و مؤلف نامور نخست «السنن الکبری» را تألیف نمود که روایت ۷۴ کتاب[۱۱] حدیث در آن جمع شده است بعد همین کتاب را تلخیص نمود و آن را «السنن الصغری» نامید، و غیر از مؤلف عدهٔ دیگری نیز کتاب «السنن الکبری» را اختصار نموده اند که از جمله می توان از ابن عبدالحق دمشقی (م ـ ۷۴۴) و حافظ شمس الدین ذهبی (م ـ ۷۴۸) و شیخ عبدالوهاب شعرانی[۱۲] (م ـ ۹۷۴) نام برد.

از اواخر قرن پنجم به بعد کتاب مستقلی در متون احادیث و مشتمل بر احادیثی که قبلاً روایت نشده بودند تألیف نگردید و هر کتابی که از آن به بعد در زمینهٔ حدیث نوشته شده است جزو متعلقات و ملحقات به کتب اصلی و قدیمی بود که بعداً از آنها بحث می کنیم، و به قول یکی از کارشناسان احادیث، قرن پنجم هجری انتهای مرحله طلایی تدوین کتب مستقل حدیث بوده و تا اواخر این قرن جمع کردن تمام مصادری که مشخصه آنها سندهای متصل از مؤلف تا رسول الله صلی الله علیه و سلم است تکمیل گردید، دیگر[۱۳] پیشوایان و کارشناسان حدیث از قبول حدیث که نزد محدثان سابق نبود خودداری می کردند. از جمله بزرگترین کارشناس احادیث ابن الصلاح شهرزوری (م ـ ۶۲۴) در عبارتی گفت: «اگر امروز کسی[۱۴] حدیثی بیاورد که نزد محدثان سابق نباشد، از او پذیرفته نمی شود» (علم فهرست الحدیث، ص ۱۷).

۱- شرح نویسی بر جوامع و کتب اولیه

بخش دوم از نوع اول کتاب های غیر مستقل احادیث اول شرح نویسی بر جوامع و کتب اولیهٔ احادیث است در این زمینه شرح های زیادی نوشته شد، و کتاب موطا و صحیح بخاری بیشترین شرح خود را به خود اختصاص دادهاند، و پس از آنها صحیح مسلم است که شرح های مفصلی بر آن نوشته شده است اینک توضیح مناسب دربارهٔ آن شرح ها: بر کتاب موطا شرح های زیادی نوشته شده است که بر حسب دوره های مختلف عبارتند از: [۱۵]

الف- شرح های کتب موطا

۱- شرح جمال سراج الدین عمربن علی بن الملقن[۴۳] الشافعی (م ـ ۸۰۴).

۲- زهر الربی[۴۴] علی المجتبی، تألیف جلال الدین سیوطی (م ـ ۹۱۱).

۳- حاشیه سندی، تألیف محمدبن عبدالهادی سندی (م ـ ۱۱۳۸).

ز- شرح های سنن ابن ماجه

ز- بر سنن ابن ماجه نیز شرح های نوشته اند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- الدیباجه[۴۵] شرح سنن ابن ماجه، تألیف محمدبن موسی الدمیری (م ـ ۸۰۸).

۲- شرح ابراهیم[۴۶] بن محمد چلبی (م ـ ۸۴۱).

۳- مصباح الزجاجه[۴۷] علی سنن ابن ماجه، تألیف جلال الدین سیوطی.

۴- کفایه الحاجه[۴۸] فی شرح ابن ماجه، تألیف ابوالحسن محمدبن عبدالهادی بندی (م ـ ۱۱۳۸).

۲- تدوین کتب جوامع حدیث

دومین بخش از کتاب های غیر مستقل تدوین جوامع حدیثی است، جوامع، جمع جامع که در اصطلاح محدثین به دو معنی استعمال می گردد، اول کتاب هایی که مستقلاً تألیف می گردند و مشتمل بر تمام[۴۹] ابواب هشتگانهٔ حدیث هستند یعنی: «عقاید، احکام، رقاق، آداب طعام، تفسیر، تاریخ و سیر، سفر و قیام و قعود (که شایل هم نامیده می شود) و مناقب و مثالب و هر کتاب حدیثی مشتمل بر ابواب هشتگانه باشد آن را جامع می نامند، زیرا در یکایک این ابواب و عنوانهای کتاب هایی تألیف شده اند مانند: «کتاب توحید[۵۰] ابن خزیمه در عقاید، و سنن اربعه در احکام، و کتاب زهد امام احمد در رقاق، و کتاب ادب مفرد بخاری در آداب، و کتاب ابن مردویه و ابن جریر در تفسیر، و کتاب شمایل ترمذی در سفر و قیام، و کتاب نعیم بن حماد در متن و ...» و هر کتاب حدیثی مشتمل بر تمام ابواب هشتگانه باشد چون آنها را در خود جمع کرده است آن را «جامع» می نامند مانند جامع بخاری و جامع ترمذی[۵۱]

دوم «جامع» به معنی کتابی است که مستقلاً تألیف نشده است بلکه از جمع کردن روایات کتب اصلی (صحاح سته و موطا و مسندها و ...) به وجود آمده است و این جامع ها دو نوع هستند یکی جامع تنها روایات صحیحین و دیگری جامع روایات صحاح سته و غیره.

الف- جامع تنها روایات صحیحین که به چهار شکل صورت گرفته است.

اول با جمع کردن تمام روایات صحیحین بدون هیچ تغییری در نظم و بدون هیچ گونه تعبیر و تفسیر عبارات آنها و اکثر جوامع به این شکل صورت گرفته است که به وسیلهٔ این دانشمندان جمع آوری شده اند: «جوزقی نیشابوری (م ـ ۳۸۸) ابومسعود دمشقی ابراهیم بن عبید (م ـ ۴۰۱)، اسماعیل بن احمد معروف به ابن فرات سرخسی (م ـ ۴۱۴)، ابوبکر احمدبن محمد برقانی (م ـ ۴۲۵)، محمدبن نصر فتوح حمیدی (م ـ ۴۸۸) حسین بن مسعود مشهور به فراء بغوی (م ـ ۵۱۶) محمدبن عبدالحق اشبیلی (م ـ ۵۸۱) احمدبن محمد قرطبی (م ـ ۶۴۲)، صاغانی[۵۲] (م ـ ۶۵۰) که جامعش به نام «مشارق الانوار[۵۳] النبویه» من صحاح الاخبار المصطفویه» شهرت یافته است.

دوم، با جمع روایات صحیحین و تغییر ترتیب آنها و مرتب کردن آنها به ترتیب مسندها مانند جامع ابراهیم بن عبید و حمیدی.

سوم، بعد از جمع روایات صحیحین کلمات و مشکل و عبارات معضل آنها را نیز توضیح دادهاند مانند جامع ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی به نام «کشف المشکل من[۵۴] حدیث الصحیحین».

چهارم، تمام روایات صحیحین را جمع آوری نکرده اند، بلکه مشترکات و آنچه در بین مسلم و بخاری مورد اتفاق بوده جمع آوری کرده اند مانند کتاب «زاد المسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم، تألیف محمد حبیب الله شنقیطی (م ـ ۱۳۶۳) و کتاب اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان تدوین محمد فؤاد عبدالباقی از معاصرین.

جوامع صحاح سته و غیره

ب- جوامع صحاح سته و غیره، تألیف جوامعی مشتمل بر احادیث صحاح سته و ... از نیمه اول قرن ششم آغاز گردیده و تا عصر حاضر ادامه داشته است، و اینک معرفی آنها هم آنها:

۱- نخستین جامع از کتب حدیث که با استفاده از کتب متقدمین به وجود آمد، کتاب «التجرید الصحیح للصحاح السته» تألیف احمدبن[۵۵] رزین بن معاویه (م ـ ۵۳۵) است، این مؤلف همان گونه که از نام کتابش پیداست به جمع روایات کتب شش گانه پرداخته است اما با این تفاوت که به جای «سنن ابن ماجه» «موطای ابن مالک» را در نظر گرفته است و از طرف دیگر تنها متنخباتی از آن صحاح را جمع آوری کرده، و موفق به تبویب دقیق روایت ها و تنظیم کامل کتابش هم نگشته است، ولی چون در این اقدام پیشتاز بوده و قدم اول را برداشته همراه تحسین در تدوین جوامع سرمشق محدثین بعدی گردیده است.

۲- دومین جامع حدیثی کتاب «مصابیح السنه»[۵۶] است که تألیف حسین بن مسعود شافعی مشهور به فراء بغوی[۵۷] (م ـ ۵۱۶) می باشد بغوی در (مصابیح السنه) روایات کتب هفتگانه حدیث یعنی صحاح سته و موطا مالک بن انس را جمع آوری کرده، و پس از خذف سند، آنها را با تبویب جدید تنظیم نموده است، بغوی روایات صحیحین (مسلم و بخاری) را صحیح شمرده است و احادیث آنها را با تعبیر (من الصحاح) بیان کرده است و احادیث بقیه سنن و احادیث موطا را، حدیث حسن شمرده است[۵۸] و با تعبیر «من الحسان» آنها را ذکر نموده است.

«مصابیح السنه» بغوی با همه محسناتی که داشت به علت حذف سند و حتی حذف نام راوی اصلی روایت ها، دچار نقص فنی شده بود به همین جهت بعدها توسط دانشمند معروف به خطیب تبریزی (م ـ ۷۳۰) مورد اصلاح و تهذیب قرار گرفت، و در مورد هر حدیثی به ذکر راوی و به ذکر کتابی که حدیث از آن نقل شده بود، پرداخت و در اکثر بابها پس از دو فصل «صحاح و حسان»[۵۹] فصل سومی را هم اضافه کرد که مشتمل بر احادیث ضعاف بود، و خطیب تبریزی کتابش را که «مصابیح السنه اصلاح شده بود، «مشکاة المصابیح»[۶۰] نامید و این کتاب به گونه ای مورد توجه دانشمندان قرار گرفت که عدهٔ زیادی به شرح آن مبادرت نمودند، از جمله قاضی ناصرالدین[۶۱] عبدالله بن عمر بیضاوی (م ـ ۶۸۵) شرح مفید و مهمی را بر مشکاة المصابیح نوشت.

۳- یک کتاب جامع حدیثی دیگری که در قرن ششم هجری جلب توجه کتاب «جامع الاصول لاحادیث الرسول»[۶۲] تألیف ابوالسعادات مبارک بن محمد[۶۳] معروف به ابن اثیر جزری (م ـ ۶۰۶) است، وی همان کتاب رزین «التجرید الصحیح للصحاح السته» را اصل و مبنای کار خود قرار داده و آن را مهذب و مرتب ساخت و علاوه بر منتخبات رزین سایر روایات صحاح سته را که رزین کنار گذارده بود در کتاب خود وارد ساخت، ابن اثیر در این تألیف اسناد روایات را حذف کرد و تنها به ذکر نام آخرین راوی از صحابه یا تابعین اکتفا نمود و همچنین احادیث را بر مبنای حروف الفبا، فصل بندی کرد، و در ذیل پاره ای از لغات و تعبیرهای دشوار روایت ها، توضیحاتی اضافه کرد، به همین جهت کتاب «جامع الاصول» برای مراجعه کنندگانی سهل التناول به شمار می آمد و عده ای در صدد اختصار آن برآمده و جمعی نیز به نگارش شروحی بر آن مبادرت نموده اند، و از جمله اختصار کنندگان ابوجعفر محمد مروزی (م ـ ۶۸۲) و یقیناً به ابن رحیم[۶۴] حموی (م ـ ۷۳۸) و عبدالرحمن بن علی مشهور به ابن الربیع شیبانی (م ـ ۹۴۴) بودهاند، و مختصر اخیر به عنوان بهترین مختصر و بنام «تیسیر الوصول»[۶۵] مکرر چاپ شده است، و از جملهٔ شارحان جوامع الاصول می توان از شیخ عبدربه مشهور به قیلوبی و علامهٔ معاصر ابن المنقول شرح جامع الاصول» مبادرت کرد، اما ناتمام مانده است.

۴- جامع حدیثی دیگر «جامع المسانید و الألقاب» است که به وسیله ابوالفرج عبدبن علی خیری معروف به ابن جوزی[۶۶] (م ـ ۵۹۷) تألیف گردیده است، وی در این کتاب روایات حدیثی و مسند و ابن حنبل و جامع ترمذی را جمع آوری نموده است، و بعدها به وسیلهٔ ابوالعباس احمدبن عبدالله مکی معروف به محب الدین طبری[۶۷] (م ـ ۶۹۴) به گونهٔ جدیدی مرتب و مهذب گردید.

۵- بزرگترین کتاب جامع حدیثی «جامع[۶۸] المسانید و السنن الهادی لاقوم السنن» تألیف محدث بزرگ و معروف، اسماعیل بن عمربن کثیر معروف به ابن کثیر دمشقی (م ـ ۷۷۴) است، این کتاب جامع ترین کتاب است که در موضوع احادیث فقهی تألیف شده است، بیهقی کتاب «السنن الصغری» را[۶۹] نیز تدوین کرده که در نوع خود بی نظیر است.

۲- «الاحکام الکبری»[۷۹] تدوین ابومحمد عبدالحق شبیلی معروف به ابن خراط (م ـ ۵۸۲) این کتاب[۸۰] در بردارندهٔ احادیث فقهی صحاح سته و موطا مالک بن انس و برخی دیگر از کتاب های حدیث است.

۳- عمدة الاحکام[۸۱] تألیف حافظ بن عبدالواحد مقدسی (م ـ ۶۰۰) در این کتاب روایات فقهی مورد اتفاق بخاری و مسلم جمع آوری شده، و ابن دقیق العید (م ـ ۷۰۲) بر این کتاب شرحی نوشته که در مصر به چاپ رسیده است.

۴- منتقی الاخبار[۸۲] فی احکام ـ تألیف عبدالسلام بن عبدالله بن قاسم حرّانی معروف به ابن تیمیه (م ـ ۶۵۳) [۸۳] در این کتاب روایات احکام از دو کتاب صحاح سته و مسند احمد حنبل استخراج شده اند و اسناد آنها حذف گردیده اند، و محمدبن علی بن محمد عینی معروف به شوکانی (م ـ ۱۲۵۰) شرحی را بر آن نوشته و آن را (نیل الأوطار) نامیده است.

۵- الترغیب و الترهیب، تألیف عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری (م ـ ۶۵۶) و جمعی از محققین گفته اند این کتاب از بهترین کتب حدیثی است که به جمع بین روایات و بیان درجهٔ آنها پرداخته است.

۶- الامام فی احادیث[۸۴] الاحکام، تألیف ابن دقیق العید (م ـ ۷۰۲) مؤلف در این کتاب تنها به جمع متون روایات فقهی پرداخته و اسناد آنها را حذف کرد، و سپس به شرح آن پرداخته و آن را (المام) نامید[۸۵] اما به تکمیل آن موفق نگشته است.

۷- تقریب الاسانید و ترتیب المسانید[۸۶] ـ تألیف زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین عراقی (م ـ ۸۰۶) است مؤلف این کتاب را ـ که مجموعهای از احادیث بود ـ برای فرزند خود ابوزرعه تألیف نمود و کرداری که به وی نسبت دادهاند به طور یکجا در مسندی که بنام همان صحابی نامگذاری شده خواهد یافت[۷۲] و سیوطی روایات را با حذف سندهای آن آورده و تنها به ذکر منابع اصلی و مخرج آنها اکتفا کرده است.

نکته دوم اینکه سیوطی بعد از تدوین جامع الکبیر که مشتمل بر احادیث صحیح و حسن و ضعیف و بیان یکایک آنها بود. کتاب جامع دیگری را تدوین نمود که فقط شامل احادیث صحیح و حسن بود و احادیث ساختگی و موضوع و ضعیف[۷۳] در آن وجود نداشت و این کتاب دارای ده هزار و سی و یک حدیث (۱۰۰۳۱) و این دو کتاب سیوطی چون بر حسب حروف الفبا مرتب شده و خواننده را با رمز منابع آن احادیث رهنمون ساخته است در حکم فهرست هایی برای کتاب های اصلی حدیث است.

کتاب جامع الصغیر به وسیله محمد عبدالرئوف مناوی[۷۴] با عنوان «فیض القدیر شرح جامع الصغیر» و نیز به وسیله شیخ علی بن احمد شافعی با عنوان «السراج المنیر» شرحی بر آن نوشته شده است.

۷- علاءالدین علی بن حسام مشهور به متقی هندی (م ـ ۹۷۵) کتاب جمع الجوامع سیوطی را مبنای کار خود قرار داده و روایات آن را بر مبنای حروف الفبا و همچنین نظم و موضوعات فقهی مرتب ساخته و آن را «کنزل العمال فی سنن[۷۵] الاقوال و الافعال» نام نهاده است و متقی هندی به همین ترتیب احادیث جامع صغیر سیوطی[۷۶] را مرتب کرده و آن را «منهج العمال فی سنن الاقوال» نام نهاده است.

متقی هندی کتب دیگری را نیز مانند «الاکمال فی سنن الاقوال» و «غایه العمال فی سنن الاقوال» تألیف نموده است و همچنین کنزالعمال را مختصر نموده و آن را «منتخب کنز العمال» نامیده است.

۸- از دیگر جوامعی که به کوشش یکی از دانشمندان معاصر صورت پذیرفته است کتاب «التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول» تألیف شیخ منصور علی ناصف از علمای الازهر مصر است در این کتاب احادیث (بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی) جمع آوری شده و در بین صحاح سته فقط از ابن ماجه حدیث روایت نشده است، روش تدوین این کتاب بر حسب ابواب فقهی است و برای اهل تحقیق به ویژه فقها مرجع مفیدی است، و در این کتاب احادیث مکرر و سلسلهٔ اسناد روایات حذف شده اما نام آخرین راوی و مرجع اصلی روایت معین شده است.

۹- آخرین کتابی که در این قسمت باید معرفی شود کتابی است با نام و عنوان «المسند الجامع لاحادیث الکتب السته و مؤلفات اصحابها الاخری و موطا مالک و مسانید الحمیدی و احمدبن حنبل». این کتاب

۱- احادیثش بر محور حیطه مرتب شده. ۲- و احادیث هر صحابی به ابوابی مرتب گشته. ۳- و از جملهٔ شارحان مرسل و معلق در این کتاب وجود ندارد. ۴- این کتاب دارای هفده هزار و هشتصد و دو روایت (۱۷۸۰۲) که از یک هزار و دویست و سی و هفت تن صحابی نقل شده است. ۵- این کتاب توسط هیثمی (سید ابوالمعالی، محمد نوری احمد عبدالرزاق عبدابن ابراهیم زاملی و محمود محمد خلیل) و به سرپرستی بشار عواد عراقی تنظیم شده و در بغداد به طبع رسیده است.

جوامع احادیث فقهی

جوامعی که تا حال از آن بحث می کردیم جوامع حدیثی عام و شامل احادیث فقهی و اخلاقی و اعتقادی و غیره بودند و اینک بحث از جوامعی که فقط احادیث فقهی را در خود جمع کرده اند.

۱- کتاب «السنن الکبری»[۷۷] تدوین احمدبن حسین بیهقی (م ـ ۴۵۸) که به تأیید بزرگترین حدیث شناس، ابن الصلاح شهرزوری (م ـ ۶۴۳) این کتاب جامع ترین کتابی است که در موضوع احادیث فقهی تألیف شده است. بیهقی کتاب «السنن الصغری» را[۷۸] نیز تدوین کرده که در نوع خود بی نظیر است.

۲- «الاحکام الکبری»[۷۹] تدوین ابومحمد عبدالحق شبیلی معروف به ابن خراط (م ـ ۵۸۲) این کتاب[۸۰] در بردارندهٔ احادیث فقهی صحاح سته و موطا مالک بن انس و برخی دیگر از کتاب های حدیث است.

۳- عمدة الاحکام[۸۱] تألیف حافظ بن عبدالواحد مقدسی (م ـ ۶۰۰) در این کتاب روایات فقهی مورد اتفاق بخاری و مسلم جمع آوری شده، و ابن دقیق العید (م ـ ۷۰۲) بر این کتاب شرحی نوشته که در مصر به چاپ رسیده است.

۴- منتقی الاخبار[۸۲] فی احکام ـ تألیف عبدالسلام بن عبدالله بن قاسم حرّانی معروف به ابن تیمیه (م ـ ۶۵۳) [۸۳] در این کتاب روایات احکام از دو کتاب صحاح سته و مسند احمد حنبل استخراج شده اند و اسناد آنها حذف گردیده اند، و محمدبن علی بن محمد عینی معروف به شوکانی (م ـ ۱۲۵۰) شرحی را بر آن نوشته و آن را (نیل الأوطار) نامیده است.

۵- الترغیب و الترهیب، تألیف عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری (م ـ ۶۵۶) و جمعی از محققین گفته اند این کتاب از بهترین کتب حدیثی است که به جمع بین روایات و بیان درجهٔ آنها پرداخته است.

۶- الامام فی احادیث[۸۴] الاحکام، تألیف ابن دقیق العید (م ـ ۷۰۲) مؤلف در این کتاب تنها به جمع متون روایات فقهی پرداخته و اسناد آنها را حذف کرد، و سپس به شرح آن پرداخته و آن را (المام) نامید[۸۵] اما به تکمیل آن موفق نگشته است.

۷- تقریب الاسانید و ترتیب المسانید[۸۶] ـ تألیف زین الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی (م ـ ۸۰۶) است مؤلف این کتاب را ـ که مجموعهای از احادیث بود ـ برای فرزند خود ابوزرعه تألیف نمود و

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

سپس به شرح آن پرداخت و آن را «طرح التثریب فی شرح التقریب» نامید، اما قبل از آنکه آن را به پایان برساند چشم از جهان فروبست، و پس از مرگ او این شرح توسط فرزندش[۸۷] ابوزرعه (م ـ ۸۲۶) تکمیل گردید.

۸- بلوغ المرام من[۸۸] احادیث الاحکام ـ تألیف ابن حجر عسقلانی (م ـ ۸۵۲) مؤلف در این کتاب نزدیک به یک هزار و چهار صد حدیث فقهی را جمع آوری کرده است و این کتاب مکرر به چاپ رسیده است و عدهای از دانشمندان بر آن شرح نوشته اند، که از جمله می توان از شرحهای قاضی شرف الدین حسین بن حمد مغربی، محمدبن اسماعیل صنعانی (م ـ ۱۱۸۲) با عنوان : «سُبل السلام» و، فاضل صدیق خان با عنوان «فتح العلام» نام برد.

۳- کتب زواید حدیث

سومین بخش از کتاب های غیر مستقل حدیث، کتب زواید حدیث است، و مقصود از زواید، احادیثی است که در صحاح سته یا دیگر کتب مهم حدیث نیامده اند، و به سه صورت تحقق می یابند اول به این صورت، احادیثی که لفظاً و معناً، به هیچ وجه ـ نه به وسیله راویان صحابی همین زواید و نه به وسیله صحابیان دیگر در کتب صحاح سته و دیگر کتب نیامده باشند، دوم احادیثی که لفظاً یا معناً در کتب اصلی حدیث وارد شده اند اما نه به وسیله صحابی های روایت کنندهٔ زواید، سوم احادیثی که اگرچه با همان لفظ یا معنی در کتب اصلی حدیث وارد شده، اما متن حدیث در کتب زاید ـ در مقایسه با متن حدیث در کتب اصلی ـ از نکات اضافی و جدیدی برخوردار باشد به طوری که این نکات در بردارندهٔ حکم جدیدی بوده و یا مطلبی را قید زده، یا عامی را تخصیص کرده یا مشتمل بر بیان و تفصیل حدیث مجملی باشد، و قابل توجه اینکه احادیث موجود در کتب زواید از حیث اعتبار از منابع درجه دوم به شمار می آیند، و کتب زوایدنویسی بیش از بیست کتاب و معروف ترین زوایدنویسان عبارتند از: ابوالعباس شهاب الدین بوصیری (م ـ ۸۴۰) و ابن حجر عسقلانی (م ـ ۸۵۲) و نورالدین هیثمی (م ـ ۸۰۷) و اینک معرفی کتاب های آنان:

اول مجمع الزوائد[۸۹] از نورالدین هیثمی، که نسبت به صحیح ابن حبان با نام «موارد الضمان» و نسبت به معاجم متوسط و صغیر طبرانی با نام «مجمع البحرین» و نسبت به معجم کبیر طبرانی با نام «البدر المنیر» و نسبت به مسند امام احمد با نام «غایه المقصد» کتاب های تألیف نموده، و هیثمی بعد از تألیف این کتاب های زواید، اسناد روایت ها را حذف و همهٔ احادیث آنها را بر حسب موضوع تبویب نموده و تمام آن کتاب ها را در یک کتاب جمع نمود و آن را «مجمع الزوائد ومنبع الفوائد» نامید و این کتاب جامع ترین کتاب در رشته زواید و جامع همهٔ ابواب و مطالب فقهی و اعتقادی و اخلاقی به شمار می آید.

۲- «اتحاف الخیر[۹۰] بزواید المسانید العشره» تألیف ابوالعباس بوصیری است و مؤلف در این کتاب دربارهٔ صحاح سته و نیز ده[۹۱] کتاب مسانید حدیث «مسند ابوداود طیالسی، حمیدی، ابویعلی موصلی، و حارث بن محمدبن ابی اسامه و ...» دست به تحقیق زده و روایاتی را که در این کتاب وارد نشده یا احیاناً متضمن نکته و عبارت جدیدی است جمع آوری نموده است.

۳- «المطالب العالیه[۹۲] بزواید المسانید الثمانیه» تألیف ابن حجر عسقلانی است و مؤلف در این کتاب نسبت به صحاح سته و هشت کتاب از مسانید حدیث «مسند ابن عمر عدنی و ابی یکر حمیدی و مسدد بن سرهد و طیالسی و ابی منیع و ابن ابی شیبه و عبدبن حمید و حارث بن ابی اسامه» دست به تحقیق زده[۹۳] و زوایدی را تألیف کرده اند. چهارمین بخش از کتاب های غیر مستقل حدیث «مستدرکات» است.

۴- مستدرکات

مستدرکات جمع مستدرک است و آن یادآوری احادیثی است که مؤلف کتابی بر حسب شرایطش آنها را از دست داده و در کتابش نیاورده است مانند مستدرک حاکم[۹۴] نیشابوری، وی در این کتاب (۸۸۶۴) هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار حدیث است به جمع آوری سه نوع حدیث به شرح زیر پرداخته است:

۱- احادیثی که مطابق با همان شرایط بخاری و مسلم صحیح بوده یا این حال در آن دو کتاب صحیح نیامده اند.

۲- روایاتی که بر طبق شرایط یکی از این دو محدث یعنی بخاری و مسلم صحیح بوده و در صحیحین نیامده اند.

۳- روایاتی که به تشخیص حاکم صحیح بوده گرچه واحد هیچ یک از شرایط بخاری و مسلم نبوده است.

روش حاکم در همان کتاب به این صورت است که پس از نقل هر حدیثی به نوع آن طبق توضیح فوق اشاره می کند مثلاً می گوید: «این حدیث واجد شرط بخاری و مسلم است و آنان این حدیث را نیاورده اند». شمس الدین[۹۵] ذهبی حاکم در تألیف این مستدرک متساهل و کم توجه[۹۶] شمرده و او را نیز متمایل به اهل تشیع دانسته و دکتر صبحی صالح نیز روش حاکم را نقد کرده و گفته حاکم صحیح بودن احادیثی را بر شیخین لازم دانسته که به هیچ وجه لازم نیست آنها را صحیح بدانند زیرا راویان آنها ضعف هایی دارند و بر اکثر احادیثی که حاکم یادآور شد[۹۷] نقدهایی وارد است.

۵- مستخرجات

پنجمین بخش از کتاب های غیر مستقل کتاب های مستخرجات است، و مستخرجات جمع مستخرج بوده، و آن عبارت از کتابی است که در آن مؤلف احادیث یک کتاب حدیث را به غیر اسناد صاحب آن کتاب بلکه با سندی که خود فراهم نموده است روایت کند و معلوم است که در طبقات بالا (صحابی ها یا تابعین) این دو طریق[۹۸] (طریق اصلی و طریق مستخرج) به هم پیوند می خورند.

تألیف مستخرجات فواید زیادی دارد، از جمله تقویت سند احادیث با توجه به طرق متعاضد، و کم شدن واسطه های روایت با توجه به علو اسناد مستخرج و ترمیم سندهای مقطوع و معلق و مرسل به سندهای متصل و اشتمال احادیث کتاب های مستخرج بر نکات اضافه و جدید، زیرا مؤلف کتاب مستخرج ملزم نیست که احادیث آن بر حسب ترتیب صحابی ها یا شهرها یا اساتید یا بر اساس محور اصلی مستخرجات صحیحین و کتاب های سنن و تعداد آنها زیاد است و مهمترین آنها عبارتند از:

الف- نسبت به صحیح بخاری، مستخرج ابوبکر[۹۹] اسماعیلی جرجانی (م ـ ۳۷۱) و مستخرج ابوبکر برقانی (م ـ ۴۲۵) و مستخرج ابوبکر بن مردویه (م ـ ۴۱۶) و مستخرج ابواحمد غطریفی (م ـ ۳۷۷) و مستخرج ابن ذهل هروی (م ـ ۳۷۸).

ب- نسبت به صحیح مسلم، مستخرج ابوعوانه[۱۰۰] اسفرائینی (م ـ ۳۱۶) و مستخرج محمدبن رجاء نیشابوری (م ـ ۲۸۶) و مستخرج محمدبن عبدالله جوزقی نیشابوری (م ـ ۳۸۸) و مستخرج احمدبن سلمه نیشابوری (م ـ ۲۸۶).

ج- نسبت به صحیحین، مستخرج محمدبن یعقوب شیبانی معروف به ابن الاخرم (م ـ ۳۴۴) و مستخرج ابوذر هروی (م ـ ۴۳۴) و مستخرج ابومحمد بغدادی معروف به خلال (م ـ ۴۳۹) و مستخرج ابونعیم اصفهانی (م ـ ۴۳۰).

د- نسبت به سایر کتب ـ مستخرج محمدبن عبدالملک بن امین نسبت به سنن ابوداود، و مستخرج ابونعیم نسبت به کتاب توحید ابن خزیمه و مستخرج ابوعلی طوسی بر سنن ترمذی.

۶- کتب اطراف

ششمین بخش از کتاب های غیر مستقل، کتاب های اطراف است، که مؤلف در آن کتاب ها به ذکر جزئی از حدیث که بر بقیه دلالت دارد، اکتفا کرده است و طرف و اسناد آن حدیث به نقل از ماخذی که حدیث در آن وجود دارد بیان نموده است و کتاب های اطراف حکم فهرست راهنما یا فرهنگ حدیث را دارند و دو فایدهٔ بسیار مهم دارند اول اینکه آگاهی بر اسانید حدیث ها را آسان می کنند زیرا تمام طرف در یک جا فراهم آمده است دوم اینکه نشان می دهند از صاحبان منابع و مجموعه های حدیثی چه کسانی آن حدیث را نقل کرده اند و در چه بابی از کتاب های خود آورده اند.

مهمترین کتاب های اطراف به ترتیب تاریخ تألیف آنها عبارتند از:

۱- اطراف الصحیحین، تألیف ابراهیم بن محمدبن[۱۰۱] عبید دمشقی (م ـ ۴۰۰).

۲- اطراف الصحیحین، تألیف ابومحمد خلف بن[۱۰۲] محمد واسطی (م ـ ۴۰۱).

۳- اطراف الصحیحین، تألیف ابونعیم[۱۰۳] اصفهانی (م ـ ۴۳۰).

۴- اطراف الکتب[۱۰۴] السته، تألیف محمدبن طاهر مقدسی (م ـ ۵۰۷).

۵- اطراف الس

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

احادیث مشهوری که ضعیف هستند (۳۱)

۱۶۱- «السلام قبل الکلام، ولا تدعوا أحداً إلی الطعام حتی یسلم» موضوع (۱۷۳۶).

۱۶۱- «سلام کردن باید قبل از سخن گفتن باشد، و کسی را برای غذا خوردن دعوت نکنید تا آنکه سلام می کند». این حدیث دروغ است.

۱۶۲- «تُضاعف الحسنات یوم الجمعة» موضوع (۱۷۶۵).

۱۶۲- «اجر و ثواب نیکی ها و اعمال خوب در روز جمعه چند برابر می شود».
این حدیث دروغ است.

۱۶۳- «رحم الله من حفظ لسانه، وعرف زمانه، واستقامت طریقته» موضوع (۱۷۷۱) .

۱۶۳- «خداوند رحمت کند آنکه زبانش را (از بدگویی و غیبت) حفظ کند، و زمان و عصر خود را بشناسد، و بر راهش استقامت بورزد». این حدیث دروغ است.

۱۶۴- «اتقوا البول، فإنه أول ما یُحاسب به العبد فی القبر» موضوع (۱۷۸۲).

۱۶۴- «از ادرار پرهیز کنید، چرا که اولین چیزی که انسان در قبر از آن محاسبه می شود، ادرار است». این حدیث دروغ است.

۱۶۵- «لن تقوم الساعة حتی یسودَ کلَّ قبیلةٍ منافقوها» ضعیف جداً (۱۷۹۱).

۱۶۵- «قیامت برپا نمی شود تا آنکه منافقین هر قبیله ای به آقایی و رهبری برسند».

ادامه دارد

تخریج أحادیث إحیاء علوم الدین
(قسمت سی و یکم)

حافظ زین الدین عراقی (متوفای ۸۰۶هـ)

شرح حال مؤلف:
عبد الرحیم بن الحسین بن عبد الرحمن، أبو الفضل، زین الدین، معروف به (الحافظ العراقی) : دانشمند بسیار دقیق و از بزرگان حفاظ حدیث بود. اصلیت وی کرد است، و زادگاهش از رازنان (از توابع إربل) است. در خردسالی با پدرش به مصر تغییر مکان داد، و به تحصیل علم پرداخت و از نوابغ روزگار شد. به حجاز و شام و فلسطین سفر کرد و به مصر برگشت، و در قاهرة در دوم شعبان سال ۸۰۶هـ در گذشت. حافظ ابن حجر عسقلانی قصیده‌ای غرائی در رثاء وی سروده است. پیشتاز علم حدیث بود و حتی شیوخ عصرش – همچون علائی وسبکی – در ستایش او سخن گفته‌اند. در إملاء حدیث شروع نمود و به توسط وی الله تعالی سنت إملاء را بعد از آنکه نابود شده بود زنده گردانید. وی بیشتر از چهارصد مجلس إملاء حدیث داشته است. او شخصی صالح و متواضع بود و زندگی‌اش به سختی می‌گذشت. مؤلفات وی عبارتند از: «المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار (چاپ شده است)» در تخریج أحادیث الإحیاء، و «نکت منهاج البیضاوی» در أصول، و «ذیل علی المیزان»، و «الألفیة ـ (چاپ شده است)» در مصطلح الحدیث، و شرح آن «فتح المغیث ـ (چاپ شده است)» و «التحریر ـ خ » در أصول فقه، و «نظم الدرر السنیة» در سیوری نبوی، و«الألفیة ـ (چاپ شده است)» در غریب القرآن، و «القرب فی محبة العرب ـ (چاپ شده است)» رسالة، و «تقریب الأسانید و ترتیب المسانید ـ (چاپ شده است)»، و «ذیل علی ذیل العبر للذهبی» و «معجم» ترجمه حال جماعتی از أهل قرن هشتم هجری، و «التقیید والإیضاح ـ (چاپ شده است)» در مصطلح الحدیث، و «طرح التثریب فی شرح التقریب ـ (چاپ شده است)» و «شرح الترمذی ـ خ»، و غیر آن. آثار وی زیاد است.

***

سلسله مقالات «تخریج احادیث احیاء علوم الدین امام محمد غزالی رحمه الله» از کتاب «المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار» اثر دانشمند بزرگ علم حدیث حافظ زین الدین عراقی رحمه الله آورده خواهد شد. ترجمه‌ی احادیث بیشتر از ترجمه‌ی فارسی مؤیدالدین محمد خوارزمی رحمه الله اخذ گردیده است.

*

وظیفتهای قرائت سه است

۴۸۵ – حدیث الجهر « بسم الله الرحمن الرحیم »

** أخرجه الدارقطنی والحاکم وصححه من حدیث ابن عباس .

حدیث جهر (بلند گفتن): « بسم الله الرحمن الرحیم»
(آن را دارقطنی و حاکم روایت کرده‌اند و آن را از حدیث ابن عباس صحیح می‌داند.)

۴۸۶ – حدیث « ترک الجهر بها »

** أخرجه مسلم من حدیث أنس « صلیت خلف النبی صلی الله علیه وسلم وأبی بکر وعمر فلم أسمع أحدا منهم یقرأ بِسم الله الرحمن الرحیم » وللنسائی یجهر له « بسم الله الرحمن الرحیم » .

حدیث: ترک جهری خواندن «بسم الله الرحمن الرحیم»
(مسلم از حدیث أنس روایت می‌کند که: «صلیت خلف النبی صلی الله علیه وسلم وأبی بکر وعمر فلم أسمع أحدا منهم یقرأ بِسم الله الرحمن الرحیم» [پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر نماز گذاردم و نشنیدم یکی از آنها قرائت را با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز کند] و نسائی روایت می‌کند که: یجهر له «بِسم الله الرحمن الرحیم» [نشنیدم که یکی از آنها «بسم الله الرحمن الرحیم » را به جهر بخوانند.]

۴۸۷ – حدیث سمرة بن جندب وعمران بن حصین « فی سکتات الإمام »

** رواه الإمام أحمد من حدیث سمرة قال « کانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم سکتات فی صلاته . وقال عمران : أنا أحفظها عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فکتبوا فی ذلک إلی أبی بن کعب فکتب أن سمرة قد حفظ « هکذا وجدته فی غیر نسخة صحیحة من المسند والمعروف أن عمران أنکر ذلک علی سمرة هکذا فی غیر موضع من المسند رواه أبو داود وابن ماجة وابن حبان ، وروی الترمذی « فأنکر ذلک عمران وقال حفظنا سکتة وقال حدیث حسن انتهی ولیس فی حدیث سمرة إلا سکتتان : ولکن اختلف عنه فی محل الثانیة . فروی عنه بعد الفاتحة وروی عنه بعد السورة وللدارقطنی من حدیث أبی هریرة وضعفه « من صلی صلاة مکتوبة مع الإمام فلیقرأ بفاتحة الکتاب فی سکتاته» .

حدیث سمره بن جندب و عمران بن حصین «درباره تعداد و مواضع سکوتهای امام در قیام».
امام احمد از حدیث سمره بن جندب روایت کرده که او گفته: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم در نمازش (دو بار) سکوت می نمود. و عمران می گوید: من آنرا (یکبار) از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیاد دارم، آنها در این باره برای اُبَی بن کعب نامه ای نوشتند و اُبَی نیز برای آنها نوشت که حق با سمره است». همچنین این روایت را در چند نسخه صحیح از مسند احمد یافتم و معروف آنست که عمران گفته ی سمره را انکار کرده، همچنین در چند مکان دیگر غیر از مسند احمد توسط ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان نیز آمده است، و ترمذی روایت کرده: «عمران بن حصین سخن سمره را انکار نموده و اظهار داشته که تنها یک بار سکوت را از پیامبر صلی الله علیه وسلم بیاد دارند» و ترمذی گفته این روایت حسن است. ولی در حدیث سمره دو بار سکوت آمده، (یکبار بعد از گفتن تکبیرة الاحرام) اما در محل سکوت دوم اختلاف وارد شده، یکبار از سمره روایت شده که محل سکوت دوم بعد از فراغت از قرائت فاتحه است، و یکبار نیز از وی روایت شده که محل سکوت دوم بعد از فراغت از سوره بعد از فاتحه است. همچنین دارقطنی از حدیث ابوهریره نیز روایت کرده : «هرکس همراه امام نماز فرض خواند سوره فاتحه را در وقت سکوت امام بخواند» و دارقطنی این حدیث را ضعیف دانسته است.

۴۸۸ – حدیث « قرأ بعض سورة یونس ، فلما انتهی إلی ذکر موسی وفرعون قطع رکع »

** أخرجه مسلم من حدیث عبد الله بن السائب وقال : سورة المؤمنین وقال موسی وهارون وعلقه البخاری .

آمده است که پیغامبر بعضی از سورت یونس بخواند، و چون به ذکر موسی و فرعون رسید قطع کرد و در رکوع شد.

آن را مسلم از حدیث عبد الله بن سائب روایت کرده است ولی او گفته: که آن سورة مؤمنون بوده و وقتی که به ذکر موسی و هارون رسیده رکوع برده ؛ و بخاری آنرا بصورت تعلیق (یعنی بدون سند کامل) بیان کرده است.

۴۸۹ – حدیث « قرأ فی الفجر {قولوا آمنا بالله} الآیة ، وفی الثانیة {ربنا آمنا بما أنزلت} »

** أخرجه مسلم من حدیث ابن عباس کان یقرأ فی رکعتی الفجر فی الأولی منها {قولوا آمنا بالله وما أنزل إلینا} الآیة التی فی البقرة وفی الآخرة منها {آمنا بالله واشهد بأنا مسلمون} رواه أبو داود من حدیث أبی هریرة { قل آمنا بالله وما أنزل علینا . . . الآیة} وفی الرکعة الآخرة {ربنا آمنا بما أنزلت} أو {إنا أرسلناک بالحق }.

آمده است که در نماز بامداد آیتی از سورة البقره بخواند و آن: {قولوا آمنا بالله }است، و در رکعت دوم: { ربنا آمنا بما أنزلت }.
مسلم از حدیث ابن عباس روایت می‌کند که در دو رکعت نماز صبح در رکعت اول آیه {قولوا آمنا بالله وما أنزل إلینا } را از سوره بقره و در رکعت آخر {آمنا بالله واشهد بأنا مسلمون} را می‌خواند. أبو داود از حدیث أبی هریرة روایت می‌کند که {قل آمنا بالله وما أنزل علینا . . . الآیة } و در رکعت آخر {ربنا آمنا بما أنزلت} یا {إنا أرسلناک بالحق} را می‌خواند.

۴۹۰ – حدیث « سمع بلالا یقرأ من ههنا ومن ههنا، فسأله عن ذلک فقال أخلط الطیب بالطیب فقال أحسنت»

** أخرجه أبو داود من حدیث أبی هریرة بإسناد صحیح نحوه .

و از بلال شنید که آیتهای متفرق از هر جایی می‌خواند، وی را از آن بپرسید، گفت: پاکی را به پاکی می‌آمیزم. فرمود: احسنت.
(آن را أبو داود از حدیث أبی هریرة به إسناد صحیح مانند آن روایت کرده است.)

۴۹۱ – حدیث « قراءته فی المغرب بالمرسلات وفی آخر صلاة صلاها ».

** متفق علیه من حدیث أم الفضل.

و آخر نمازی که پیغمبر – علیه السلام – گزارد نماز شام بود. در آن سورت «والمرسلات» خواند، و پس از آن نماز نگزارد تا به رحمت حق پیوست.
(متفق علیه از حدیث أم فضل .)

۴۹۲ – حدیث « إذا صلی أحدکم بالناس فلیخفف فإن فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة وإذا صلی لنفسه فلیطول ما شاء ».

** متفق علیه من حدیث أبی هریرة .

چون یکی از شما امامت کند باید که سبک گزارد، چه مقتدیان ضعیف و پیر و صاحب حاجت باشد و چون تنها نماز گزارد گو دراز کن، چندانکه خواسته است.
(متفق علیه از حدیث أبی هریرة .)

۴۹۳ – حدیث « صلی معاذ بقوم العشاء فقرأ البقرة فخرج رجل من الصلاة وأتم لنفسه ، فقالوا نافق الرجل ، فتشاکیا إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فزجر رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذا فقال : أفتان أنت یا معاذ أقرأ سورة سبح والسماء والطارق والشمس وضحاها ».

** متفق علیه من حدیث جابر ولیس فیه ذکر « والسماء والطارق » وهی عند البیهقی .

معاذ جبل در نماز خفتن امامت می‌کرد، سورت بقره در آن بخواند. مردی از نماز وی بیرون آمد، و برای خود نماز به اتمام رسانید. مردمان گفتند: این مرد منافق شد. این شکایت به حضرت نبوت رسانیدند. معاذ را بازداشت و گفت: «ای معاذ مگر تو فتنه‌گر هستی؟ سوره‌های «سبح» ، « وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ » و « وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا » را بخوان.
(متفق علیه از حدیث جابر و در آن ذکری از «السماء والطارق» نیست و این عبارت نزد بیهقی است.)

۴۹۴ – حدیث أنس « ما رأیت أخف صلاة من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی تمام »

** متفق علیه .

سبک نمازتری از پیغامبر صلی اله علیه وسلم، با اتمام آن ندیدم.
(متفق علیه)

۴۹۵ – حدیث أنس « أنه صلی خلف عمر بن عبد العزیز – وکان أمیرا بالمدینة – فقال : ما صلیت وراء أحد أشبه صلاة بصلاة رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الشاب قال : وکنا نسبح وراءه عشرا عشرا »

** أخرجه أبو داود والنسائی بإسناد جید وضعفه ابن القطان .

از انس آمده است که چون پس عمر بن عبد العزیز – در وقتی که او امیر مدینه بود – نماز گزارد، گفت: پس هیچ کس که نماز او به نماز پیغامبر مانندتر بوَد از این جوان نماز نگزارده‌ام، و ما پس او دهگان دهگان باز تسبیح گفتیمی.
(آن را أبو داود و نسائی به إسناد جید روایت کرده‌اند و ابن قطان آن را ضعیف دانسته است.)

۴۹۶ – حدیث « کنا نسبح وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الرکوع والسجود عشرا »

** لم أجد له أصلا فی الحدیث الذی قبله وفیه « فخررنا فی رکوعه عشر تسبیحات وفی سجوده عشر تسبیحات» .

ما در پشت سر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در رکوع و سجود ده بار تسبیح می گفتیم»
اصلی برای آن نیافتم در حدیثی که پیش از آن بود و در آن آمده است: «ما در رکوع با پیامبر صلی الله علیه وسلم ده بار تسبیح و در سجودش نیز ده بار تسبیح می گفتیم».

۴۹۷ – حدیث «کان الصحابة لا یهوون للسجود إلا إذا وصلت جبهة النبی صلی الله علیه وسلم إلی الأرض».

** متفق علیه من حدیث البراء بن عازب .

حدیث: «صحابه برای سجده نمی رفتند تا آنکه پیشانی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر زمین می رسید.»
(این حدیث متفق علیه است و از براء بن عازب روایت شده است.)

۴۹۸ – حدیث « عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول : نعوذ بک من عذاب جهنم وعذاب القبر ونعوذ بک من فتنة المحیا والممات ومن فتنة المسیح الدجال وإذا أردت بقوم فتنة فاقبضنا إلیک غیر مفتونین».

** تقدم وزاد فیه الغزالی هنا و « وإذا أردت بقوم فتنة فاقبضنا إلیک غیر مفتونین » ولم أجده مقیدا بآخر الصلاة وللترمذی من حدیث ابن عباس « وإذا أردت بعبادک فتنة فاقبضنی إلیک غیر مفتون » روی الحاکم نحوه من حدیث ثوبان وعبد الرحمن بن عایش وصححهما وسیأتی فی الدعاء .

از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که می‌فرمود: «پروردگارا ! از عذاب جهنم و عذاب قبر به تو پناه می برم و نیز از فتنه زندگی و مرگ و از فتنه مسیح دجال به تو پناه می برم، و هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس ما را درحالی به‌سوی خویش ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشیم»
(قبلا آمد و غزالی بر آن افزوده: « وإذا أردت بقوم فتنة فاقبضنا إلیک غیر مفتونین : و هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس ما را درحالی به‌سوی خویش ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشیم»
و من نیافتم که این دعا مقید به آخر نماز باشد، و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده: «وإذا أردت بعبادک فتنة فاقبضنی إلیک غیر مفتون : و هرگاه به بنده ات فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا درحالی به‌سوی خویش ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم» و حاکم نیز همانند آنرا از حدیث ثوبان و عبدالرحمن بن عایش روایت کرده و هر دو روایت را صحیح دانسته که بزودی در قسمت دعا خواهد آمد.)

ادامه دارد

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

انقطاع در سند[۱]:

مؤلف: علامه محمد بن صالح العثیمین، ترجمه وتعلیق واضافات: محمد عبداللطیف

الف) تعریف:
هرگاه سند حدیث متصل نباشدگویند سند آن انقطاع دارد. یادآوری می شود که یکی از شروط حدیث صحیح و حسن آنست که سند آن متصل باشد.
ب) انقطاع در سند شامل چهار نوع است:
مرسل و معلق و معضل و منقطع.
۱- مرسل:
حدیثی که یک صحابی یا یک تابعی آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند در حالیکه خود آنرا از ایشان نشنیده است.[۲]
۲- معلق:
حدیثی که اول سند آن حذف شده باشد.[۳] و گاهی نیز به حدیثی گویند که تمامی سند آن حذف شده باشد، مانند این قول بخاری (که مستقیما و بدون ذکر سند از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند): «کان النبی صلّی الله علیه وسلّم یذکر الله فی کل أحیانه».[۴] یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمامی اوقات خویش ذکر و یاد الله می نمود.[۵]
اما (باید توجه داشت) احادیثی را که برخی از مولفین مانند صاحب کتاب «العمدة» بدون ذکر سند – ولی با ارجاع به اصل آنها نقل می کنند، شامل احادیث معلق نیستند و حکم بر تعلیق آنها داده نمی شود، تا آنکه به اصلی که ارجاع داده شده اند نظر می شود.[۶]
۳- معضل:
حدیثی که در اثناء سند آن دو راوی یا بیشتر بصورت متوالی و پشت سرهم حذف شده باشد، مُعضَل گویند.[۷]
۴- منقطع:
حدیثی که در اثناء سند آن فقط یک راوی حذف شده باشد، یا اگر بیشتر از یک راوی محذوف است، بصورت متوالی و پشت سرهم نیست.
و گاهی منظور از منقطع آنست که: هر حدیثی که سند آن متصل نباشد، بر این اساس هر چهار نوعحدیث فوق داخل در معنی حدیث منقطع خواهند شد.[۸]
مثال (برای چهار نوع حدیث فوق):
بخاری در صحیح خود آورده: گفته: حدثنا الحمیدی عبد الله بن الزبیر قال: حدثنا سفیان، قال: حدثنا یحیی بن سعید الأنصاری قال: أخبرنی محمد بن إبراهیم التیمی أنه سمع علقمة بن وقاص اللیثی یقول: سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عنه علی المنبر قال: سمعت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم یقول: «إنما الأعمال بالنیات ...»[۹] إلخ.
– حال اگر در سند این حدیث، عمر ابن خطاب رضی الله عنه حذف شود؛ حدیث را مرسل گویند.
– و اگر حمیدی حذف شود؛ حدیث را معلق گویند.
– و اگر سفیان و یحیی بن سعید حذف شوند؛ حدیث را معضل می نامند.
– و اگر فقط سفیان حذف شود و یا علاوه بر او تیمی نیز حذف گردد؛ حدیث را منقطع گویند.
ج) حکم انقطاع در سند:
احادیثی که در سند خود انقطاع دارند، با تمامی اقسام آن مردود هستند؛ زیرا نسبت به حال راوی محذوف جهل وجود دارد[۱۰]، البته بجز موارد زیر (که مردود نیستند):
۱- مرسل صحابی.[۱۱]
۲- مرسل بزرگان تابعین، بسیاری از اهل علم مرسل بزرگان تابعین را مقبول می دانند، البته به شرطی که حدیث مرسل دیگری و یا عمل صحابی ویا قیاس، حدیث مرسل وی را تقویت کند.[۱۲]
۳- حدیث معلق، هرگاه با صیغه ی جزم و در کتابی که ملتزم به (گردآوری) حدیث صحیح است آمده باشد، مانند احادیث معلق صحیح بخاری.
۴- هرگاه حدیث (که دارای انقطاع سند است) از طریق دیگری بصورت متصل نقل شده باشد، و بقیه شروط قبول نیز در آن پدید آمده باشد.[۱۳]

زیرنویسها:
[۱] – وجود انقطاع در سند، به معنای نبود یکی از شروط صحت حدیث، یعنی اتصال سند است. بنابراین نبود این شرط به معنای ضعف حدیث است، از این رو تمامی احادیثی که در این باب می آیند از انواع احادیث ضعیف هستند، زیرا احادیث ضعیف با توجه به علت ضعفشان به انواع مختلفی تقسیم می شوند که از اینجا به بعد مورد بررسی قرار می شود.
[۲] – بعبارت دیگر: حدیثی که در انتهای سند آن – از بعد از تابعی –یک یا چند راوی محذوف باشد، حدیث را مرسل گویند. این راوی حذف شده همان کسی است که حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده است و او یا صحابی است یا جزو تابعین یا ممکن است از هر دو طبقه حذف شده باشند.
بعنوان مثال: حدیثی را که امام مسلم رحمه الله در صحیح خود در کتاب البیوع آورده است: «حدثنی محمد بن رافع ثنا حُجَین ثنا اللیث عن عُقَیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب أن رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المُزَابَنَة». در این حدیث مشاهده می شود که سعید بن مسیب رحمه الله حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند در حالیکه وی هرگز پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیده، زیرا او جزو تابعین است. بنابراین او حدیث را از یک صحابی شنیده است ولی نام صحابی را ذکر نکرده و معلوم نیست کدام صحابی آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده است، و ایا ممکن است سعید حدیث را از یک تابعی دیگر شنیده باشد و آن تابعی از صحابی شنیده است. به هرحال در انتهای سند این حدیث انقطاعی وجود دارد و چون انقطاع در آخر سند است به آن مرسل گویند، یعنی کسی که مستقیما حدیث را نقل می کند (سعید) در حقیقت آنرا به پیامبر صلی الله علیه وسلم ارسال کرده است بدون ذکر نام صحابی که ناقل اصلی فرموده یا فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم به دیگران است.
اما اگر صحابی حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کند در حالیکه خود آنرا از یک صحابی دیگر شنیده است نه شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم، در آنصورت به آن مرسل صحابی گویند. و علت آنهم می تواند به دلیل: کم بودن سن وی باشد (مانند ابن عباس رضی الله عنه)، یا غیبت وی در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا فرموده یا انجام داده، یا اصلا زمانی که پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرموده یا عملی را انجام داده او مسلمان نبوده و به عبارتی در اسلام آوردنش تأخیر داشته است.
و اگر تابعی حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کند و مستقیما بگوید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود» ، حدیث را مرسل تابعی گویند (مانند مثال فوق)؛ در حقیقت او حدیث را از یک صحابی یا از یک تابعی دیگر شنیده است، و در هر دو حالت می توان گفت که حتما یک صحابی از سند حدیث افتاده است، زیرا این صحابه هستند که فرموده های پیامبر صلی الله علیه وسلم را به تابعین می رسانند.
بنابراین به ایجاز دو نوع مرسل ذکر شد: مرسل صحابی و مرسل تابعی.
مرسل صحابی: صحابی حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند در حالیکه بین آن صحابی و پیامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی دیگر وجود داشته است و در سند ذکر نشده است.
مرسل تابعی: تابعی حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند، در حالیکه بین آن تابعی و پیامبر صلی الله علیه وسلم ممکن است یا فقط یک صحابی باشد یا هم تابعی باشد و هم صحابی.
حکم مرسل صحابی:
حدیث مرسل مردود است، زیرا همانطور که قبلا بیان گردید یکی از شروط حدیث مقبول آنست که سند آن باید متصل باشد در حالیکه در حدیث مرسل انقطاعی وجود دارد و از راوی حذف شده هیچ اطلاعی موجود نیست؛ ممکن است آن راوی حذف شده تابعی و بعد صحابی باشد. اما هر نوع حدیث مرسلی مردود نیست، جمهور بر این هستند که مرسل صحابی مقبول است، زیرا در این نوع مرسل، راوی حذف شده در حقیقت یک صحابی است و چون تمامی صحابه عادل هستند بنابراین حذف صحابی ضرری به حدیث وارد نمی سازد.
اما در مورد حکم مرسل تابعین سه قول وجود دارد:
۱- نزد جمهور محدثین و بسیاری از اصحاب اصول و فقها، حدیث مرسل ضعیف و مردود می باشد، و دلیل آنها: جهل به حال راوی محذوف است و احتمال دارد راوی حذف شده صحابی نباشد (بلکه تابعی باشد).
۲- امام ابوحنیفه و مالک و قول مشهور امام احمد رحمهم الله تعالی بر این هستند که حدیث مرسل صحیح است؛ به شرطیکه کسی که حدیث را ارسال می کند ثقه باشد و جز از ثقه ارسال نکند، و دلیل آنها اینست: مادامیکه تابعی ثقه باشد محال است بگوید: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم، مگر آنکه حدیث را از فرد ثقه ای شنیده باشد.
۳- حدیث مرسل بنا به شروطی مقبول است، و این قول شافعی و برخی از اهل علم رحمهم الله است. و این شروط چهار تا هستند که سه شرط آن متعلق به راوی ارسال کننده و یک شرط مربوط به حدیث مرسل است:
۱. فرد ارسال کننده باید جزو بزرگان تابعین باشد.
۲.هنگامی از کسی که از وی ارسال کرده نام برد، وی را ثقه نام ببرد، یعنی فرد مجهول یا مجروح نباشد بگونه ایکه حدیث وی غیر مقبول باشد.
۳. حدیثی که ارسال کننده روایت می کند با روایت حافظ مخالفت نداشته باشد.
۴. همچنین حداقل یکی از شروط زیر به سه شرط فوق منضم شود:
الف) حدیث از طریق دیگری بصورت متصل روایت شده باشد.
ب) موافق قول صحابی باشد.
ج) حدیث از طریق دیگری بصورت مرسل روایت شده باشد، و شیوخ سند حدیث مرسل دومی با مرسل اولی متفاوت باشد.
د) بیشتر اهل علم به مقتضای آن فتوا دهند.
هرگاه این شروط محقق یافت، مشخص می شود که حدیث مرسل صحیح است. (الرسالة: امام شافعی، ص ۴۱۶).
و این فقط چند قول در مورد حکم احادیث مرسل بود که از بقیه مشهورتر بودند.
مرسل نزد فقها و اصولیون:
فقها و اصولیون مرسل را تعمیم داده اند و گفته اند: هر روایتی را که غیر صحابی (تابعی یا غیر تابعی فرق ندارد) به پیامبر صلی الله علیه وسلم رفع دهد، مرسل است.
بر این اساس اگر شخصی غیر از تابعین بگوید: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا ...» بدون آنکه ذکر کند که حدیث را از چه کسی اخذ کرده، باز نزد فقها و اصولیون بعنوان مرسل تلقی می شود. مثلا روایت امام مالک از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و روایت سفیان ثوری از جابر ابن عبدالله.. و این تعریف را بعضی دیگر از محدثین از جمله خطیب بغدادی نیز پذیرفته است. پس مرسل در نزد این عده بمعنی منقطع است، بجز آنکه خطیب بغدادی اشاره کرده که وصف مرسل اکثرا برای روایت تابعی از پیامبر صلی الله علیه وسلم بکار برده می شود.
(نگاه کنید به: تیسیر مصطلح الحدیث؛ دکتر محمود طحان، ص ۶۰-۶۱ ، لمحات فی أصول الحدیث؛ محمد ادیب صالح، ص ۲۲۵-۲۲۶).
[۳] – یعنی حدیثی که در یک یا چند راوی (بصورت متوالی) از ابتدای سند آن محذوف باشد. منظور از ابتدای سند؛ طرف مصنف است، و منظور از انتهای سند؛ طرف صحابی است.
[۴] – بخاری آنرا بصورت معلق آورده است، در کتاب حیض، ۷- باب حائض تمامی مناسک را بجا می آورد بجز طواف بیت الله، وکتاب أذان، و امام مسلم حدیث را وصل کرده و سند آنرا بصورت متصل آورده است؛ (۳۷۳) کتاب حیض، ۳۰- باب ذکر الله تعالی در حال جنابت و غیر آن.
[۵] – در حدیث معلق، انقطاع سند در مبدأ یا ابتدای آن است. و ممکن است بیشتر از یک راوی (از ابتدای آن) حذف شده باشد بگونه ایکه حتی تمامی سند آن محذوف باشد و مثلا گفته شود: «قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: کذا». مثلا بخاری در صحیح خود آورده: « و قال ابوموسی: غطی النبی صلی الله علیه وسلم رکبتیه حین دخل عثمان» این حدیث معلق است، زیرا بخاری تمامی سند آنرا حذف کرده بجز یک صحابی و او نیز ابوموسی اشعری رضی الله عنه است.
حکم احادیث معلق: حدیث معلق مردود است، زیرا چنین احادیثی فاقد یکی از شروط صحت حدیث – یعنی اتصال سند –هستند و ممکن است یک راوی یا بیشتر از آن نیز در سند حذف شده باشند در حالیکه ما اطلاعی از آنها نداریم و احوالشان برای ما مجهول می باشد.
البته برای حکم کردن بر حدیث معلق – و یا هر نوع حدیث دیگری – لازمست تا تمامی طرق آنرا جمع کرد و در اسانید آن به بحث و بررسی پرداخت، در آنصورت حکم حدیث خارج از یکی از دو حالت زیر نخواهد بود.
۱- اگر برای حدیث هیچ سندی در هیچ کتابی یافت نشد؛ در این حالت حکم به ضعف حدیث داده می شود، زیرا نسبت به راویان محذوف جهل وجود خواهد داشت چه بسا بعضی از آنها راویان ضعیف و حتی کذاب باشند.
مثالی برای این حالت: حدیثی را که حافظ ابن عبدالبر در «الإستذکار» بصورت معلق از پیامبر صلی الله علیه وسلم راویت کرده که ایشان فرمود: «مَا مِنْ مُسلمٍ یَمُرُّ عَلی قَبرِ أخِیه کَانَ یَعرِفُهُ فِی الدُّنیَا ، فَیُسَلِّمُ عَلَیهِ ، إلا رَدَّ اللهُ عَلَیهِ رُوحَهُ حَتَّی یَرُدَّ عَلَیهِ السَّلام». یعنی: هیچ مسلمانی نیست که از کنار قبر برادرش که در دنیا وی را می شناخته عبور می کند و بر او سلام می دهد، مگر آنکه خداوند متعال روح وی را (به جسدش) باز می گرداند تا جواب سلام وی را بدهد. علما در مورد این احادیث معلق جستجو و بررسی کرده اند و برای آن هیچ سندی را در هیچ کتابی نیافته اند و هرکس که این حدیث را ذکر کرده آنرا بصورت تعلیق از حافظ ابن عبدالبر نقل کرده است، پس این حدیث در حقیقت ضعیف است و حتی حافظ ابن رجب آنرا منکر می داند.
۲- اگر برای حدیث سند موصول (متصلی) در کتاب دیگری از کتابهای سنت یافتیم، در این هنگام به سند نظر می کنیم و سپس بر حسب قواعد اهل علم در نقد احادیث به آن حکم می کنیم.
حکم احادیث معلق در صحیح بخاری و مسلم:
تعداد معلقات (احادیث معلق) بخاری بسیارند، حافظ ابن حجر رحمه الله در مقدمه ی فتح الباری می گوید: «تعداد معلقاتی که در کتاب بخاری وجود دارند؛ هزار و سیصد و چهل و یک (۱۳۴۱) حدیث می باشند، که البته اکثر آنها تکراری هستند]و اسناد متصل آنها در مواضع دیگر آمده[و در ضمن، خارج از اصل متن کتاب هستند، و جز ۱۶۰ صد و شصت]یا ۱۵۹[حدیث معلق در متون کتاب وجود ندارند]و اسناد متصل آن نیز در مواضع دیگر نیامده[، که اسناد متصل آنها را در کتابی لطیف آورده ام». و آنچه که علما در مورد معلقات بخاری تکلم کرده اند، در مورد همان ۱۵۹ حدیثی است که بخاری اسناد متصل آنرا در جای دیگری نیاورده است.
اما تعداد احادیث معلق مسلم در کتابش فقط هفده (۱۷) حدیث است نه بیشتر، که شانزده (۱۶) حدیث آنرا در جای دیگری از کتاب خود بصورت متصل روایت کرده است، به جز یک حدیث که آنرا وصل نکرده است.]البته برخی مانند حافظ أبو علی غسانی اندلسی گفته اند که احادیث معلق مسلم فقط ۴۲ حدیث است.[امام سیوطی می گوید: «(احادیث معلق) در صحیح مسلم در یک مکان واحد در قسمت تیمم، و در دو مکان دیگر در کتاب حدود و بیوع بعد از آنکه آندو را بصورت متصل روایت کرده، بصورت تعلیق از لیث روایت کرده دارد. و بعد از آن ۱۴ حدیث معلق دیگر وجود دارد که هر یک از آنها را بصورت متصل روایت کرده است. اما تنها حدیث معلق مسلم که آنرا وصل نکرده، حدیثی است که در کتاب الحیض با این لفظ آمده: « و روی اللیث بن سعد عن جعفر بن ربیعة، عن عبدالرحمن بن هُرْمُز، عن عُمَیر مولی ابن عباس: أنَّه سمعه یقول: أقبلتُ أنا و عبدالرحمن بن یَسَار مولی میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم حتی دَخَلنا علی ابی الجهم بن الحارث بن الصِّمَّة الأنصاری، فقال أبو الجهم: اقبَلَ رسول الله صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل، فلقیه رجلٌ فسَلَّمَ علیه، فلم یردّ رسول الله صلی الله علیه وسلم حتّی أقبَلَ علی الجدار، فمسح وجهه، ویدیه ثم ردّ علیه السلام ».
یعنی: ابو جهم بن حارث انصاری می گوید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از طرف چاه جمل می آمد که شخصی بهایشان رسید و سلام گفت. رسول خدا صلی الله علیه وسلم سلام او را پاسخ نداد تا آنکه به دیواری رسید. آنگاه، بر آن دست زد و دستهایش را بر چهره و دست‌هایش مالید، سپس سلام آن شخص را پاسخ داد». شماره ی حدیث در صحیح مسلم (۳۶۹) است که همین یک حدیث معلق را نیز امام بخاری در کتاب خود با شماره ی (۳۳۷) و ابوداود در سنن (۳۳۹) بصورت متصل آورده اند.
در مجموع می توان گفت: چون امام بخاری و مسلم رحمهما الله خود را ملتزم نموده اند که جز احادیث صحیح در کتاب خود نیاورند، لذا احادیث معلق کتاب آنها احکام خاصی دارند؛ و باید توجه داشت احادیث معلق بخاری اکثرا در شرح ابواب و مقدمات آنها – که

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

یا نیک گوی یا ساکت باش

دکتر یوسف قرضاوی
ترجمه: احمد نعمتی

امروزه زبان به یکی از راه های عمده گناه تبدیل شده است، و مردم با آن گناهان زیادی را انجام می دهند. احادیث فراوانی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در ارتباط با خودداری از آفات زبان، نقل شده است، از جمله: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ» (متفق علیه) «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، سخن به خیر گوید یا خاموش بماند.»

پر حرفی باعث می شود که انسان دچار اشتباهات زیاد شود. زبان از آفات زیادی برخوردار است. امام غزالی بیست مورد آن را بیان نموده است از جمله: دروغ، غیبت، سخن چینی، شهادت دادن به دروغ، قسم به ناحق خوردن، اسرار مردم را افشا کردن، سخن گفتن در مواردی که مقصود و منظوری در آن نباشد، استهزاء و مسخره کردن دیگران.

وقتی که انسان زیاد سخن بگوید، در معرض خطا و لغزش و لطمه زدن به آبرو و ناموس دیگران و خوردن گوشت مردم به وسیله غیبت کردن درباره آنان قرار خواهد گرفت؛ بنابراین، سلامتی در گرو سکوت کردن است... و این بدان معنی نیست که لب فرو بسته و حرفی نگوید... خیر، بلکه منظور آن است که انسان جز به خیر و در مسیر رضای خداوند متعال لب به سخن نگشاید.

و در ارتباط با همین موضوع است که از قدیم گفته اند: اگر سخن گفتن نقره باشد، سکوت کردن طلا است. و همچنین گفته اند: تو مالک سخن و سخن برده توست ولی اگر سخن از دهان تو بیرون آید تو مملوک و برده آن خواهی شد؛ به این ترتیب انسان نباید پرحرف و یاوه گو باشد...

بیشتر مردمانی که پرحرف هستند، لغزش زیاد دارند، و بر سر زبان مردم می افتند؛ بنابراین، هر انسان مومنی باید مواظب دستورات خداوند باشد، و فقط از او بیم داشته باشد، و بداند که سخنانش چه نیک و چه بد جزو اعمال او به حساب می آید، زیرا که هر چه از دهان او خارج شود قلم الهی آن را نوشته و در لوح محفوظ ثبت خواهد شد.

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ... إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ... مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (سوره ق آیه ۱۸-۱۶)

«و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگش به او نزدیک تریم. آن گاه که دو (فرشته) دریافت کننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند آدمی هیچ سخنی را به زبان نمی آورد مگر این که آن ها مراقب، آماده نزد او می باشند (گفتار و رفتار او را ضبط کند).»

بنابراین، هر کسی علم و آگاهی داشته باشد که همه اعمال او نوشته می شود، و به حساب و کتاب او رسیدگی می گردد، گفتارش را جز در موارد مقصود و منظور، به حداقل خواهد رساند، که چنین شیوه ای متضمن سلامتی او است.

بر انسان خردمند لازم است که سخن نیک گوید تا بهره مند شود، و از گفتار بد و ناپسند اجتناب ورزد تا سلامت بماند.

آرامش زندگی در سایه توکل

توکل و اعتماد به خدا در امور زندگی ویژگی‌ای سودمند و اثربخش در مقابله با مشکلات، مقاومت در برابر یأس و نومیدی و مهار اضطراب و افسردگی است؛ که جایگاه بزرگی در دین دارد و یکی از بزرگ‌ترین لوازم ایمان به‌شمار می‌آید.

توکل در لغت به معنی واگذار کردن امری به شخص معتمد است، از این جهت که واگذار کننده خود را در انجام آن کار عاجز و ناتوان می‌بینند. (راغب‌اصفهانی، مفردات: ۵۳۱)

به تعبیری دیگر توکل یعنی فرد با درک ضعف و ناداری خویش، به یک کاردان لایق اعتماد ورزد و امر خود را به او بسپارد.

نگارنده قاموس قرآن، درباره معنای توکل به نکته جالبی اشاره می‌کند؛ او می‌نویسد: هر کاری که به‌وجود می‌آید و هر بهره‌ای که از چیزی عاید می‌شود، مشروط به شرایط بی‌شمار و خارج از حصر است، حتی بدون اغراق، تهیه یک لقمه نان بستگی به تمام اجزای این جهان دارد. تنظیم این همه شرایط و مقدمات، از عهده بشر خارج است و اگر خداوند آن شرایط و اسباب را فراهم نیاورد، هیچ نفعی عاید ما نخواهد شد و هیچ مقدمه‌ای به نتیجه نخواهد رسید. پس خدا واقعا بر هر چیز وکیل است، و همه کس و همه چیز را کارساز و مدبر، خداست. توکل به این معنا نیست که از کار و تلاش بازمانیم، بلکه باید پیوسته تلاش کنیم و در عین حال از خداوند بخواهیم که کارسازی کند و شرایط و اسباب را موافق مرام و مصلحت ما فراهم آورد. (قریشی، قاموس قرآن: ۴۰)

توکل یعنی انسان همیشه به آن چه مقتضای حق است، عمل کند، و در این راه به خدا اعتماد کند، چون خداوند حامی و پشتیبان کسانی است که حامی و پشتیبان حق هستند. توکل تضمین الهی است برای کسی که همیشه حامی و پشتیبان حق است.

جایگاه توکل

توکل، منزل و مقامی است که سالک طریق حق برای رسیدن به یقین و بار یافتن به پیشگاه محبوب حقیقی باید آن را بپیماید. بزرگان عرفان، توکل را نشأت گرفته از ایمان می‌دانند و معتقدند شخص متوکل با پیمودن مقام توکل می‌تواند به منزل «یقین» راه یابد و نهایتا از مقام «یقین» بگذرد و به مقام «توحید» نایل شود.

علامه ابن قیم گفته است: توکل نیمی از دین و انابت نیم دیگر آن است. کمک خواستن از خدا و عبادت در دین بسیار مهم است؛ توکل کمک خواستن، و انابت همان عبادت است. (مدارج‌السالکین: ۱۱۳/۲)

منزل توکل، گسترده ترین و جامع ترین منازل و پیوسته آباد و پرتردد است. به خاطر گستردگی متعلقات توکل و فراوانی نیازهای عالمیان، ناگزیر باید توکل داشته باشیم. وقتی کاری برای بندگان راستین خدا پیش بیاید با بازگشت و توکل بر او، خود را به خداوند متعال می سپارند؛ در نتیجه خداوند سختی‌ها و دشواری‌ها را ساده و خواسته های بنده را برایش محقق می‌سازد و این درحالی است که شخص متوکل با اطمینان خاطر به هر چه خداوند برایش مقدر کرده، خشنود است.

انسان مسلمان نه تنها توکل بر خدا را در تمام کارها و امور بر خود واجب می‌داند، بلکه آن را فریضه ای دینی می‌شمارد که نه تنها امور دنیوی را شامل می‌شود، بلکه در امور دینی و عبادات نیز توکل لازم است.

فضلیت توکل در آیات قرآن

واژه توکل در قرآن کریم با صیغه های مفرد، جمع، ماضی، مضارع و امر، چهل و دو بار و همه به معنای تکیه و اعتماد به خدا و تفویض امور به او آمده است. از این ریشه، واژه «تکلان» در حدیث نیز آمده است: «و هذا الجهدُ وعلیک التکلان»؛ این تلاش ما بود و بر تو توکل می‌کنیم [سنن‌ترمذی: ۳۴۱۹]. همچنین: «الله المستعان، اللهم صبراً وعلی الله التکلان»؛ خداست یاری گر، خدایا شکیبایی به ما ارزانی دار و بر تو توکل می‌کنیم [مسنداحمد: ۱۹۱۴۶. صحیح‌بخاری: ۳۶۹۳].

از جمله آیه هایی که بر فضلیت و مقام والای توکل دلالت دارد، این فرموده الهی است: «ولئن سألْتهم من خلق السماوات والأرْض لیقولن الله قل أفرأیتم ما تدعون من دون الله إنْ أرادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره أو أرادنی برحمه هل هن ممْسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون»؛ و اگر از آنان بپرسی آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ به یقین گویند: خدا. بگو: بنگرید آن چه را که به جای خداوند می‌پرستید- اگر خدا در [حق] من زیانی بخواهد- آیا آن ها (بتان) خواهند توانست زیان او را دفع کنند؟ یا [اگر] درباره من بخشایشی بخواهد، آیا آن ها خواهند توانست رحمتش را بازدارند؟ بگو: خدا مرا بس است. توکل کنندگان [تنها] بر او توکل می‌کنند [زمر: ۳۸].

خداوند در آیات بسیار دیگری نیز به توکل سفارش و تشویق کرده است، از جمله:

- «وعلی الله فلیتوکّلِ المؤمنون»؛ و مومنان باید تنها بر خدا توکل کنند [آل‌عمران: ۱۲۲].
- «فتوکّل علی الله إنّک علی الحق المبین»؛ پس بر خداوند توکل کن؛ بی‌گمان تو بر [آیین] حق [و] روشن هستی [نمل: ۷۹].
- «فاعبده وتوکّل علیه»؛ پس او را بپرست و بر او تکیه کن [هود: ۱۲۳].
- «وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت وسبّح بحمده وکفی به بذنوب عباده خبیراً»؛ و بر زنده‌ای که نمی‌میرد، توکل کن، و با ستایشش [او را] به پاکی یاد کن و او به گناهان بندگانش [به‌عنوان] آگاه بس است [فرقان: ۵۸].
- «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الأمر فإذا عزمت فتوکّل علی الله إن الله یحب المتوکّلین»؛ پس به [لطف] رحمتی از [سوی] خدا با آنان نرم خو شدی و اگر درشت خوی سخت دل بودی، به یقین از پیرامونت پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در [این] کار با آنان مشورت کن و آن گاه که قصد [قطعی انجام کاری را] کردی، بر خداوند توکل کن، که خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد [آل‌عمران: ۱۵۹].

مشورت در آیه فوق در راستای تامین سبب ها شمرده شده است؛ نظرها و پیشنهادها سبب هایی هستند که انسان را در رسیدن به نظر درست و تصمیم صحیح یاری می‌دهند، اما نباید فراموش کرد که انسان در این هنگام هر چند بزرگ ترین مشاوران را در اختیار داشته باشد، از توکل بر خدا بی نیاز نیست. اشتباه برخی ها در همین جاست که گمان می کنند با برخورداری از مشاوران و استفاده از راهنمایی های آن ها نیازی به توکل نیست، چون بزرگ ترین و داناترین کارشناسان و مشاوران را دارند. باید گفت: اینان هر چند ممکن است به یک مورد درست اشاره کنند، اما در معرض انحراف و اتخاذ تصمیم های نادرست هستند و چه بسا در اجرا مشکلاتی پیش بیاید؛ بنابراین حتی در تصمیم گیری و مشورت نیز باید به خدای قادر و دانای کل توکل کرد.

همچنین توکل وسیله‌ای برای رسیدن به دوستی خدا و صفتی است که مومنان را از دیگران متمایز می سازد؛ به‌علاوه توکل شرط ایمان نیز هست، با توجه به آیه «وعلی الله فتوکلوا إن کنتم مؤمنین»؛ اگر مومن هستید، [باید که] بر خدا توکل کنید [مائده:۲۳].

فضیلت توکل در احادیث نبوی

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «یدخل الجنّه أقوام أفئدتهم مثل أفئده الطیر»؛ اقوام و گروه‌هایی داخل بهشت می‌شوند که دل هایشان مانند دل های پرندگان است (یعنی متوکل هستند یا دل‌هایشان نازک و اثرپذیر است).

عمر فاروق رضی الله عنه روایت می‌کند که من از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: «لو أنّکم تتوکّلون علی الله حق توکّله لرزقکم کما یرزق الطّیر، تغدو خماصاً وتروح بطاناً»؛ اگر شما آن گونه که حق توکل است بر خدا توکل کنید، حتما به شما مانند پرندگان روزی می دهد؛ آن ها صبح گرسنه از لانه بیرون می آیند و شب سیر برمی گردند [سنن‌ترمذی:۲۳۴۵]. در این حدیث، آن حضرت دو ویژگی را برای کسانی که بر خدا توکل می‌کنند، ذکر کرده است:

۱. خارج شدن از خانه و تلاش برای پیدا کردن روزی
۲. با وجود حرکت و تلاش، تکیه و توکل بر مسبب الاسباب.

امام مسلم روایت کرده است که هرگاه انسان مومن از خانه بیرون شود و «بسم‌الله توکّلت علی‌الله، لاحول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» بگوید، فرشته‌ای از جانب خداوند به او می‌گوید: کفایت شدی، هدایت شدی، از بلا دور ماندی و از هر گونه بدی و شر نجات یافتی [صحیح مسلم: ۲۲۰].

از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت شده است که گفت: نظرت إلی أقدام المشرکین و نحن فی الغار و هم علی رؤوسنا فقلت: یا رسول‌الله! لو أنّ أحدهم نظر تحت قدمیه لأبصرنا. فقال: «ما ظنّک یا أبابکر بإثنین الله ثالثهما»؛ [در سفر هجرت] آن هنگام که با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در غار بودیم، [مشرکان در پی یافتن ما تا دهانه غار آمدند و چنان به ما نزدیک شدند که] بالای سر ما قرار گرفتند و من پاهایشان را می‌دیدم؛ در چنین وضعیتی به رسول‌خدا گفتم: اگر یکی از مشرکان زیر پای خود را نگاه کند، ما را می‌بیند. پیامبرخدا [با اطمینان خاطر] گفت: ای ابوبکر! گمان تو نسبت به دو نفری که سومین آن ها خداوندست چیست (یعنی وقتی خدا همراه ماست و ما به او توکل داریم و خود را به او سپرده ایم، مطمئن باش که هیچ گزندی به ما نمی‌رسد ولو این‌که خطر تا بالای سر ما آمده باشد) [متفق علیه].

منابع:
۱. ابن‌قیّم‌الجوزیّه، شمس‌الدین ابوعبدالله محمّد؛ مدارج السالکین؛ الطبعه الأولی، بیروت: دارالکتب العربیه، ۱۹۹۰م.
۲.بخاری، محمّد بن اسماعیل؛ صحیح بخاری؛ بیروت: دارالقلم، ۱۴۰۷ق.
۳. راغب‌اصفهانی، ابوالقاسم حسین‌بن علی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ الطبعه الأولی، دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۴. قریشی، علی‌اکبر؛ قاموس قرآن؛ چاپ سوم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۱ش.

اشنویه: حمزه خان بیگی کارشناس ارشد علوم قران و حدیث دانشگاه تربیت معلم تبریز

در مورد دعای بین دو سجده

در مورد [دعای بین دو سجده] به روش نماز پیامبرمان محمد صلی الله علیه وسلم می نگریم و فرق نمی‌کند که ما جزو کدام مذهب فقهی هستیم زیرا همه امامان مذاهب از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد [رحمهم الله] تابع کتاب و سنت بوده‌اند و هرگز به دیگران نگفته‌اند که از ما تقلید کنید، زیرا تقلید حرام است. و لذا برای یک حنفی ایرادی ندارد که بر خلاف مذهب خود رفتار نماید زیرا در قیامت از او نمی پرسند که چرا مذهب خودت را ترک کردی و به مذهب دیگری اعتماد کردی،مهم اینست که آیا به دستور و روش پیامبرت چسپیدی یا به مذهب یا اقوال شاذ علما.

یکی از این دو دعا که در زیر می‌آید، مستحب است در بین سجدتین خوانده شود و می‌توان هر دو را تکرار کرد. بروایت: نسائی و ابن ماجه از حذیفه آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین سجدتین می‌گفت:«رب اغفر لی، رب اغفر لی» و به روایت ابوداود از ابن عباس: پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین سجدتین می‌فرمود: « اللهم اغفر لی و ارحمنی و عافنی و اهدنی و ارزقنی [خداوندا مرا بیامرز و به من رحم کن و به من سلامتی ده، و مرا هدایت کن، و مرا روزی ده]». در روایت ترمذی بجای ”و عافنی“ ، ”و اجبرنی “ آمده است.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

فاجعه چالدیران و پیامدهای آن(۱)

نویسنده: امیر حسین خنجی

گفتار نخست

تحریکات قزلباشان صفوی در کشور عثمانی

زمانی که دولت قزلباشان تشکیل شد سلطنت عثمانی در دست بایزید دوم – یکی از دو پسر سلطان محمد فاتح – بود که پس از درگذشت پدرش در سال ۸۶۰ خ به سلطنت رسیده بود، تنها برادر او «جَم» پس از وفات پدر با برادرش به رقابت برخاست، ولی شکست یافته به جزیره رودس گریخته و به شوالیه‌های رودس پناه برد.

بایزید و جم در ادبیات فارسی تحصیلات عالیه داشتند، به تاریخ و فرهنگ ایران دلبسته بودند، و هردو به زبان فارسی شعر می‌سرودند؛ و از آنها سروده‌های بسیاری به جا مانده است، بایزید با تخلص «عادلی» شعر می‌گفت، و تخلص جم نام خودش (جم) بود، بایزید دوم پادشاهی عارف مسلک و پابند احکام شرعی بود، اسماعیل حقی اوزون – مورخ ترک – می‌نویسد که سفیر ونیز در دربار عثمانی در زمان سلطان بایزید دوم در یکی از گزارش‌هایش اخلاقیات بایزید را چنین بیان می‌دارد:

مطلقا شراب نمی‌نوشد، غذا اندک می‌خورد، در اجرای هیچیک از فرایض دینی اهمال نمی‌کند، و صدقه بسیار می‌دهد، از این که از فلسفه بهره و معلوماتی دارد به خود می‌بالید، و زیاده از حد با هیئت و نجوم مشغول می‌شود([۱]).

بایزید به بزرگان فرهنگ و ادب ایران احترام می‌نهاد، و با شخصیت‌هائی که در قید حیات بودند مکاتبه می‌کرد، او با شخصیت‌هائی چون جلال الدین دوانی، نورالدین جامی، و مولانا تفتازانی مکاتبه و روابط دوستانه داشته است. او شاه‌نامه فردوسی را زیاد مطالعه می‌کرد، و به همین سبب به شدت تحت تأثیر داستان‌های شاه‌نامه بود و ایران را کشوری نیرومند و تسخیرناپذیر می‌پنداشت، او می‌گفت که ایرانیان ملت آزاده‌ئی هستند که هیچگاه زیربار حاکم غیر ایرانی نرفته‌اند، و تا پادشاه از میان خودشان نباشد در برابرش تسلیم نمی‌شوند، و از حاکم بیگانه فرمان نمی‌برند([۲]).

چون قزلباشان در ایران دست تعدی گشودند، و علما و فقها و مدرسان و بزرگان را قتل عام کردند، شماری از علما و بزرگان ایران به عثمانی گریختند، و از سلطان تقاضا کردند که برای متوقف‌کردن جنایت‌های قزلباشان اقدامی انجام دهد، بایزید کوشید که با مکاتبه‌های دوستانه با شاه اسماعیل رفتار ایران‌ستیزانه قزلباشان را تعدیل کند؛ ولی در این راه توفیقی نیافت، شاه اسماعیل که خودش را تنها نماینده خدا بر روی زمین می‌پنداشت، به جای آن که نسبت به عثمانی رفتار سیاسی متقابل درپیش گیرد، خلیفه‌هایش را که عموماً از قبایل آناتولی بودند به طور مرتب به عثمانی می‌فرستاد، و توسط آنها عناصر تاتار را به ایران جلب می‌کرد تا ارتش قزلباش را نیرومند نگاه دارد. از اوایل سلطنت شاه اسماعیل تا سال ۸۹۰ خ چندده هزار خانوار از چهارده قبیله تاتار از نواحی مختلف آناتولی به ایران کوچانده شدند، و ده‌ها هزار تن از عناصر جوان این قبایل به ارتش قزلباش پیوستند. شاه اسماعیل در عین حال توسط خلیفه‌هایش در خاک عثمانی برای خودش تبلیغ می‌کرد تا بر تعداد مریدانش در میان تاتارها افزوده سازد، و بازهم شمار بیشتری از تاتارها را به ایران بکوچاند، چونکه همه ملت ایران با شاه اسماعیل و قزلباشانش دشمن بودند، او می‌کوشید که با واردکردن عناصر تاتار به ایران نیرویش را افزایش دهد.

بایزید در سال ۸۸۸ بر بستر بیماری افتاد، و پسرانش برای دستیابی به مقام ولیعهدی او به تلاش و رقابت افتادند، بایزید چهار پسر داشت که هرکدام در منطقه‌ئی از آناتولی حکومت می‌کرد، بزرگترین پسرش شهنشاه بود که حاکمیت قونیه را در دست داشت. احمد دومین پسرش بود و بر آماسیه در شرق آناتولی – در همسایگی ایران – حاکم بود، قورقود حاکم مانیسه در منتهاالیه غرب آناتولی بود، و کوچکترین پسرش سلیم حکومت ترابزون را در دست داشت که از جهت جنوب شرق در شمالغرب ارزنجان با ایران همسایه بود، هرچهار پسر بایزید نزد معلمان ایرانی تحصیل کرده بودند، و به زبان فارسی آشنائی کامل داشتند، بایزید به علت علاقه‌اش به تمدن و فرهنگ ایرانی برای تعلیم فرزندانش معلمان و مدرسان ایرانی استخدام کرده بود، تا زبان فارسی را خوب بیاموزند و با فرهنگ ایرانی آراسته شوند، شهنشاه و احمد و سلیم چنان در ادبیات فارسی تبحر داشتند که زبان ادبی‌شان به طور کلی زبان فارسی بود، و عموماً در کتاب‌های فارسی مطالعه می‌کردند، سلیم در دوران حاکمیتش همه شب متون ادبی و تاریخی فارسی را مطالعه می‌کرد، و به دست خودش بر این متون به فارسی تفسیر و حاشیه مینگاشت، (برخی از این کتاب‌ها با حاشیه‌نویسی‌های سلیم است، اکنون در موزه استانبول نگهداری می‌شود).

سلیم که کهترین پسر بایزید بود از همه‌شان بلندپروازتر و باتدبیرتر بود، و از نظر شخصیتی شباهت زیادی به جدش سلطان محمد فاتح داشت، در مقابل او احمد از همه مسالمت‌جوتر بود، بایزید علاقه داشت که احمد را ولیعهد سازد، ولی سه پسر دیگرش هرکدام به نوبه خود سلطنت را برای خودشان می‌خواستند، چونکه مانیسه مرکز حاکمیت قورقود به پایتخت (اسلامبول) نزدیک بود، سلطان برآن شد که قورقود را از آن محل دور سازد، تا هرگاه احمد را به عنوان ولیعهد اعلام کند، این برادر مشکلی برای احمد ایجاد نکند، او حاکمیت آنتالیه در جنوب مرکزی آناتولی را به وی داد، و از او خواست که فوراً از مانیسه به آنتالیه نقل مکان کند، قورقود از این مسئله ناراضی شد و به بهانه سفر عمره با یک کشتی و شماری خدم و حشم راهی مصر شد، بایزید چند ماه بعد وسائلی انگیخت و رضایت او را جلب کرده به آناتولی بازآورد، و با وعده این که به زودی مانیسه را به او بازخواهد داد او را روانه آنتالیه کرد.

در سال ۸۸۹ بایزید با جلب موافقت وزیر اعظم و دیگر بلندپایگان کشوری و لشکری احمد را رسماً ولیعهد کرد، سلیم از این امر به شدت ناراضی شد و شماری از افسران ارشد ارتش عثمانی را با خود همنوا ساخته لشکری آراست، و از ترابزون به قصد پایتخت حرکت کرد تا پدرش را به انصراف از این تصمیم وادارد، او با این برنامه در روملی شرقی (شرق بالکان) مستقر شد، در همین وقت شهنشاه بیمار شد و پس از چند روزی درگذشت، قورقود که در آنتالیه بود به بهانه در دست گرفتن حاکمیت مانیسه از آنتالیه حرکت کرد و در مانیسه مستقر شد، احمد نیز برای تحویل گرفتن حکم ولیعهدی از آماسیه به طرف اسلامبول به راه افتاد، پیش از آن که احمد به اسلامبول برسد سلطان بایزید با وجود پیری و بیماری در رأس یک سپاه بزرگ به مقابله سلیم شتافت، و با او وارد مذاکره شده وعده داد که تا زنده است حکم ولیعهدی به هیچکدام از پسرانش ندهد، او از سلیم خواست که به ترابزون برگردد، سلیم به پدرش اعتماد نداشت، و چون خبر حرکت احمد به طرف اسلامبول را نیز شنیده بود در روملی ماند، و پدرش به ادرنه برگشت، و همینکه احمد وارد اسلامبول شد حکم ولایت‌عهدی را برایش فرستاد، سلیم به محض شنیدن این خبر به طرف اردوی پدرش به راه افتاد و آماده جنگ شد.

در تیرماه ۸۹۰ میان پسر و پدر جنگ درگرفت، و سلیم شکست یافته به سواحل غربی دریای سیاه گریخت، چون احمد در اسلامبول مستقر شد، امرای هوادار سلیم ارتش را به شورش کشاندند، و با تصمیم سلطان دائر بر اعلام ولایتعهدی احمد مخالفت نمودند، احمد به مشورت پدرش به آماسیه برگشت، و بایزید کوشید که شورش ارتش (ینی‌چری) را با تدبیر فرونشاند، در این زمان امرای هوادار قورقود وی را به اسلامبول فرا خواندند، و این امر به شکاف بیشتر ارتش کمک کرد، و دامنه شورش ینی‌چری بالا گرفته شیرازه امور سیاسی را در معرض از هم‌پاشیدن قرار داد، آشوب چند ماه ادامه یافت، سرانجام بایزید تسلیم ینی‌چری شده سلیم را به پایتخت فرا خواند، و سلطنت را به او تفویض کرده خود کناره گرفت، تا بقیه عمرش را دور از پایتخت بگذراند، او به اراده خود یا به خواست سلیم – که اینک سلطان شده بود – با عده‌ئی از خدمتکاران و ندیمانش راهی دیمه توقه در بالکان شد، ولی پیش از آن که به محل برسد، در اثر تشدید بیماری یا در اثر خوردن زهر درگذشت (بهار ۸۹۱ خ).

خلیفه‌های شاه اسماعیل در زمان بایزید دوم به عناوین گوناگون در آناتولی فعالیت می‌کردند، و قزلباشان را به ایران کوچ می‌دادند، نورعلی خلیفه (از تاتارهای آناتولی) حاکم ارزنجان و یکی از خلفای برجسته شاه اسماعیل بود، و این فعالیت‌ها را رهبری می‌کرد، چونکه ارزنجان در همسایگی ترابزون – محل حاکمیت سلیم در زمان بایزید دوم – قرار داشت، اقدامات تحریک‌انگیز نورعلی خلیفه باعث خشم سلیم شد، سلیم به ارزنجان لشکر کشیده آن ناحیه را گرفت و کارگزاران قزلباش را از منطقه بیرون کرد، و به پسرش سلیم فرمان داد که زمین‌های ایران را تخلیه کند([۳]). وقتی اوضاع سیاسی عثمانی در اثر رقابت قدرت پسران بایزید آشفته گردید، شاه اسماعیل به وسیله خلفایش بکتاشی‌های آناتولی را تشویق به شورش کرد.

حسن خلیفه – رئیس خانقاه بکتاشی آنتالیه در جنوب آناتولی – از خلفای شیخ حیدر و شاه اسماعیل بود، و در روستائی نزدیکی آنتالیه می‌زیست، و در میان بکتاشی‌های آناتولی نفوذ بسیار داشت، او طریقت صوفی‌گری درپیش گرفته بود، و بیشتر اوقاتش را در غاری در نزدیکی روستایش می‌گذراند، این غار خانه اسرار و محل تجمع مریدان شاه اسماعیل بود، زهد و ریاضت ظاهری حسن خلیفه توجه بایزید دوم را به خود جلب کرد، و باعث شد که سلطان هدایائی را برای او بفرستد، حسن خلیفه در آناتولی خلیفه‌های بسیار داشت که در میان قبایل تاتار برایش تبلیغ می‌کردند، و در عمل برای شاه اسماعیل پیرو به دست می‌آوردند، او پسری داشت که نامش را شاهقُلی نهاده بود، شاهقلی همیشه در کنار پدرش بود، و منصب خلیفه اول او را داشت.

در اوایل سال ۸۸۹ و در اوج رقابت سیاسی پسران بایزید دوم که قورقود از آنتالیه خارج شد، شاهقلی مریدان پدرش را به آنتالیه فرا خواند، و به روال کار قزلباشان صفوی قیام کرد تا قدرت را در عثمانی قبضه کند، او آنتالیه را گرفت و همانگونه که قزلباشان در ایران می‌کردند، علما و بزرگان شهر را گرفته کشتار کرد و بسیاری از خانه‌ها را نذر آتش کرد و دست به تاراج اموال مردم گشود، او همچنین کاروان حامل خزائن و اموال قورقود را که به سوی مانیسه حرکت می‌کرد مورد دستبرد قرار داد، و کلیه اموال قورقود را تاراج کرده میان مریدانش تقسیم کرد و کاروانیان را به قتل آورد، او سپس راهی کوتاهیه در غرب آناتولی شد، و آبادی‌های سر راه را مورد تعرض و تجاوز قرار داده دست به چپاول و کشتار و انهدام گشود، یک لشکر عثمانی در نزدیکی کوتاهیه به مقابله او شتافت، ولی از او شکست یافت و فرماندهش به دست شاهقلی کشته شد، شاهقلی در اردیبهشت ۸۹۰ کوتاهیه را به محاصره گرفت، ولی متوجه شد که دفاع شهر مستحکم است، و او ابزار کافی برای شهرگشائی در اختیار ندارد، لذا از محاصره دست کشید و راهی بورسا در منتهاالیه غرب آناتولی شد، لشکر دیگری که برای متوقف‌ساختن او گسیل شده بود نیز مغلوب و متواری گردید، در این زمان صدر اعظم عثمانی شخصاً در رأس یک سپاه عظیم به مقابله شاهقلی حرکت کرد، شاهقلی از برابر این سپاه عقب نشسته به کوتاهیه برگشت، و از آنجا روانه قره‌مان شد، و حاکم قونیه را که با نیروئی به مقابله وی بیرون شده بود شکست داده کشت و قونیه را تاراج و مردم شهر را کشتار کرد و دست به تخریب و آتش‌سوزی زد، او سپس راهی سیواس شد و بسیاری از آبادی‌های شرق آناتولی که بر سر راهش بودند را تخریب کرد، و شمار بسیاری از کارگزاران دولت عثمانی را از میان برداشت، در تیرماه ۸۹۰ وزیر اعظم در نقطه‌ئی بین قیصریه و سیواس با شاهقلی درگیر شد، در نبرد سختی که میان دو طرف درگرفت تلفات سنگینی بر سپاه صدر اعظم وارد شد، ولی سرانجام در قزلباشان شکست افتاد، و شاهقلی با افرادش فرار کردند، وزیر اعظم به هنگام تعقیب قزلباشان به دام آنها افتاد و کشته شد، شاهقلی نیز کشته گردید، ولی قزلباشان به فرارشان ادامه داده وارد ایران شدند، آنان در نزدیکی ارزنجان به یک کاروان تجارتی برخوردند که از تبریز راهی آناتولی بود، (به احتمال زیاد حامل اموال تاراج‌شده ایران بود که توسط ونیزی‌ها به اروپا برده می‌شد)، آنها این کاروان را مورد حمله قرار داده تاراج کردند، و بازرگان را که پانصد تن بودند با تمامی بارکش‌ها و نوکرها کشتند.

این قزلباشان می‌خواستند به خدمت ولی امرشان شاه اسماعیل برسند، در آن هنگام شاه اسماعیل هنوز در خراسان بود، اینها مدتی در آذربایجان سرگردان ماندند، تا شاه اسماعیل از خراسان برگشت و در شهریار (نزدیک شهر ری) به حضور او رسیدند، شاه اسماعیل در این زمان با کوله‌باری از نخوت و غرور و با کاسه جمجمه شیبک خان به ایران مرکزی برگشته بود تا مراسم پیروزیش را جشن بگیرد، او امیدوار بود که خلیفه‌هایش در آناتولی نیز به پیروزی‌های مشابهی دست یافته باشند، ولی وقتی از آنها شنید که از برابر دشمن «سنی» شکست یافته گریخته‌اند، نسبت به آنها با خشونت رفتار کرد؛ دو نفر از رهبران‌شان به دستور او در دیگ جوشاب افکنده شدند، و چند تن دیگر را گردن زدند، او بقیه اینها را میان امرای قزلباش تقسیم کرد تا به عنوان خدمت‌گزار و نه سرباز در ارتش قزلباش به خدمت ادامه دهند.

شاه اسماعیل سپس به نورعلی خلیفه – والی ارزنجان – فرمان فرستاد که قزلباشان آناتولی را بشوراند و آناتولی را بگیرد، نورعلی خلیفه یکی از خلفای شاه اسماعیل که عیسا خلیفه نام داشت را برای رهبری شورش مورد نظر انتخاب کرد، این شورش در اوج اختلاف سلیم با پدرش به نحو دامنه‌داری با شرکت شمار بسیاری از جنگندگان قبایل آناتولی (افشار، وارساق، قره‌مان، تکه‌لو، حمیدلو، بوزوقلو، و طورقود) در مناطق سیواس و چوروم و طوقات آغاز شد.

در این میان سلطان سلیم به سلطنت نشست، برادرش احمد دو پسر خویش – مراد و قاسم – را به ایران فرستاد، و از شاه اسماعیل تقاضای کمک کرد تا سلطنت را از سلیم بستاند، ظاهراً مراد در این سفر به شاه اسماعیل قول داد که شیعه شود، زیرا شاه اسماعیل در پاسخ به درخواست احمد به نورعلی خلیفه فرمان فرستاد که از مراد پسر احمد حمایت کند و او را به عنوان سلطان عثمانی به رسمیت بشناسد، مراد که به یاوری شاه اسماعیل گرم‌پُشت بود همینکه به آناتولی برگشت خودش را سلطان خواند، و پدرش را تشویق کرد که به ملاطیه منتقل شود، عیسی خلیفه با قزلباشانش به دستور شاه اسماعیل به مراد پیوستند، و به بهانه مبارزه با سلیم در شهرهای شرق آناتولی دست به کشتار و تاراج زدند، اسماعیل حقی اوزون به نقل از یک سند آرشیو توپ قاپی (ترکیه) می‌نویسد که در این هنگام بیش از ده هزار تن به دور ملحدی به نام صوفی عیسی خلیفه گرد آمدند... چندین روستا را تاراج کردند، مردم بسیاری را کشتند و اسبها و اموال مردم را به یغما بردند، مراد در میان این فتنه تاج بر سر نهاد، و اینها را که قزلباش خوانده می‌شدند وارد ارتش خود کرد، به زودی بیست هزار صوفی در آماسیه گرد آمدند و مسلمانان بسیاری را کشتند و سلطان مراد را با خود به گولدوگون بردند و در آنجا فساد عظیم به راه انداختند، علما و بزرگان را فراری دادند و وارد شهر شده نوشیروان قاضی چوروم را کشتند، و مردم از برابرشان گریخته شهر را به آنها واگذاشتند([۴]).

شاه اسماعیل چونکه یقین داشت که خلیفه‌هایش در آناتولی به پیروزی دست خواهند یافت، تا دین او را که دین خدائی می‌پنداشت برقرار بدارند، وقتی سلیم به سلطنت نشست نه پیام تبریک برای سلطان سلیم فرستاد و نه سلطنت او را به رسمیت شناخت، تنها کسی که در این زمان از طرف شاه اسماعیل به رسمیت شناخته می‌شد سلطان مراد – رقیب سلطان سلیم – بود، شرق آناتولی ۹ ماه در دست سلطان مراد بود، سلطان سلیم که می‌دانست مراد بدون حمایت والیان دیاربکر و ارزنجان (خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه) قادر به ادامه سلطنتش نخواهد بود، مرتب به این دو تن پیغام می‌داد که دست از تحریک و آشوب بکشند و در خاک عثمانی فتنه و فساد به راه نیندازند، ولی اینها که تاتارهای آناتولی را با خودشان داشتند متقابلا نامه‌های توهین‌آمیزی به سلطان سلیم می‌نوشتند، و می‌کوشیدند که او را به جنگ بکشانند، حتی یکبار برای او رخت زنانه فرستادند، و او را به جنگ دعوت کردند، و تهدید نمودند که به زودی او را شکست خواهند داد، و از سلطنت برکنار خواهند کرد([۵]).

در آن زمان بخش اعظم جمعیت آناتولی شرقی را تاتارها و ترکان شیعه مذهب تشکیل می‌دادند، و تاتارها عموماً شیعیان بکتاشی و مرید شاه اسماعیل بودند، شاه اسماعیل امیدوار بود که اگر جنگی میان او و عثمانی درگیرد، او به یاری این جمعیت عظیم شیعه بر عثمانی دست خواهد یافت، و دولت سنی عثمانی را برخواهد انداخت، تا مثل کاری که در ایران کرده است، به مذهب قزلباش در آناتولی رسمیت بخشد، با همین توهم بود که او به خلیفه‌هایش در ارزنجان و دیاربکر رهنمود داده بود که در آناتولی آشوب به راه اندازند، شاه اسماعیل قبلاً نیز وقتی شیبک خان را کشت پوست سرش را با کاه انباشته برای سلطان بایزید فرستاده بود، تا قدرتش را به رخ سلطان بکشد و سلطان را مرعوب سازد، بایزید این عمل شاه اسماعیل را یک اقدام ابلهانه تلقی کرده هردو فرستاده وی را گرفته کشته، و برای شاه اسماعیل هیچ پاسخی نفرستاده بود.

سلطان سلیم تا وقتی که گرفتار رقابت برادرانش بود نتوانست برای فرونشاندن فتنه بکتاشی‌ها اقدامی به عمل آورد، او در اواسط سال ۸۹۱ خ برادرش قورقود را در مانیسه شکست داد، قورقود با لباس مبدل گریخته در غاری نهان شد، به زودی جاسوسان سلطان سلیم او را یافتند و دستگیر و خفه کردند، سلطان سلیم برای از میان‌برداشتن برادرش احمد و پسران او نیز تدبیری اندیشید، او به چند تن از امرای ارتش رهنمود داد که احمد را به بورسا دعوت کنند، و به او قول بدهند که برای تصرف پایتخت به او کمک خواهند کرد، احمد فریب آنها را خورده از ملاطیه به آماسیه رفته سپاهش را برداشته از راه قونیه به طرف بورسا حرکت کرد، او در راه بورسا به دام سپاه آماده سلطان سلیم افتاد و دستگیر شده به قتل رسید، بعد از آن سپاه سلطان سلیم به آماسیه حمله کرد و مراد و قاسم – فرزندان احمد – را شکست داد، قاسم به مصر گریخت، و احمد به ایران گریخته به شاه اسماعیل پناهنده شد (زمستان ۸۹۱). قزلباشان بکتاشی که در سپاه مراد بودند، نیز پس از این قضایا به میان قبایل خودشان در نواحی مختلف آناتولی برگشتند.

این وقایع زمانی اتفاق افتاد که شاه اسماعیل بخشی از قزلباشانش را با نجم ثانی به جنگ عبیدالله خان فرستاده بود، و آنان شکست یافته بودند و نجم ثانی به قتل رسیده بود، وقتی سپاه سلطان سلیم به جنگ مراد و قاسم فرستاده شد، شاه اسماعیل در وضعی نبود که بتواند نیرو به مدد آنها بفرستد و به وعده‌هائی که به آنها داده بود عمل کند، سپس وقتی مراد به ایران گریخت شاه اسماعیل در صدد آمادگی برای حمله به خراسان و گرفتن انتقام خون نجم ثانی از عبیدالله خان و گرفتن مشهد از دست او بود، او مراد را مورد احترام قرار داده به او قول داد که به جای ملک پدرش که از دست داده فارس را به او خواهد بخشید، او به این وعده وفا کرد، و مراد به عنوان تیولدار فارس که شاه اسماعیل به او بخشیده بود حرکت کرد، ولی دیگر تیولداران قزلباش که از این شریک تازه‌وارد خوششان نمی‌آمد، وی را در راه سربه نیست کردند.

سلطان سلیم پس از پرداختن به امر رقیبان خاندانش برآن شد که بکتاشی‌های گوش به فرمان شاه اسماعیل را به جای خودشان بنشاند و برای همیشه به فتنه‌هایشان خاتمه دهد، او برای این منظور یک هیئت بازرسی ویژه که ریاستش را شخص خودش در دست داشت به شرق آناتولی فرستاد و به آن مأموریت داد، تا در منطقه از مریدان شاه اسماعیل یک آمارگیری دقیق به عمل آورد، او به حکام منطقه‌ئی دستور داد که با این هیئت همکاری لازم را انجام دهند، و هرگونه وسائلی را که لازم داشته باشد در اختیارش بگذارند، این هیئت مأموریت داشت که اسامی کلیه قزلباشان را از هفت ساله تا هفتاد ساله در دفتر مخصوصی ثبت کند، هدف او از این اقدام آن بود که سران فتنه‌های اخیر را به درستی شناسائی کرده از میان بردارد، در پی این آمارگیری حدود چهل هزار تن از قزلباشان در شرق آناتولی بازداشت شدند؛ چندین هزارشان کشتار گردیدند و بقیه با خانواده‌هایشان به نواحی اروپائی کشور عثمانی کوچانده شدند، تا از مناطق نفوذ خلیفه‌های شاه اسماعیل به دور باشند.

در این میان شاه اسماعیل پیروزمندانه از خراسان برگشت، و به نورعلی خلیفه فرمان فرستاد که برای کوچاندن قزلباشان به ایران دست به کار شود، اکنون قدرت سلطان سلیم در آناتولی تثبیت شده بود، و آن عده از تاتارهای بکتاشی که از تیغ و تبعید رهیده بودند به شدت مرعوب شده، در مناطق کوهستانی پراکنده شده بودند؛ و خلیفه‌های شاه اسماعیل جرأت نداشتند در منطقه دست به فعالیت جدی بزنند، نورعلی خلیفه به دنبال دریافت فرمان شاه اسماعیل چند ده هزار خانوار تاتارهای بکتاشی بیابان‌های آناتولی را به ایران کوچاند، تا به خیل عظیم قزلباشان درون ایران بپیوندند.

زیرنویسها:

([۱])– اسماعیل حقی اوزون: ۲ / ۲۶۴.

([۲])– پارسا دوست: ۸۱۵، از نامهٔ سلطان بایزید دوم به شاه اسماعیل صفوی.

([۳])– اسماعیل حقی اوزون: ۲۷۹.

([۴])– همان: ۲ / ۲۷۶، زیرنویس ۶.

([۵])– احسن التواریخ: ۱۲ / ۳۴۲ – ۳۴۳.

از کتاب: تاریخ شاه اسماعیل صفوی، نویسنده: امیر حسین خنجی

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

خودخواهی و ازخودگذشتگی

دکتر مصطفی سباعی، مترجم: عبدالعزیز سلیمی

آیا انسان موجودی خودخواه است و خود را بیش از هر کس و هر چیز دیگری دوست می‌دارد و خیر و مصلحت خود را بر خیر و مصلحت دیگران ترجیح‌می‌دهد؟

یا این‌که مخلوقی است که در برابر دیگران شدیداً احساس مسئولیت می‌نماید و خیر و مصلحت آنان را بر خیر و مصلحت خویش برتری می‌دهد؟ این موضوع، موضوع بسیار مفصلی است و صفحات زیادی از کتاب‌های دانش روانشناسی و علم اخلاق و جامعه‌شناسی را به خود اختصاص داده است.

بسیاری از دانشمندان تقریباً در این مورد اتفاق‌نظر دارند که انانیت و خودخواهی تا حدود زیادی در نهاد و طبیعت انسان وجود دارد! برخی در این مورد راه مبالغه را در پیش گرفته و می‌گویند : حتی پاره‌ای از فداکاری‌ها و ازخودگذشتگی‌هایی که‌از برخی انسان‌ها مشاهده می‌شود، به نوعی همان انانیت و خودخواهی است که بر چهره آن نقاب از خودگذشتگی نهاده شده است!

برای مثال کسی که برای دفاع از باورها و میهن خویش وارد میدان مبارزه می‌شود، این کار را یا برای به دست آوردن اجر الهی و یا تعریف و تمجید شدن از جانب مردم یا حفظ امنیت و کرامت و رفاه میهنی که در آن زندگی می‌کنند انجام می‌دهد، تا از امنیت و رفاه آن خود نیز سودمند گردد.

به هر صورت این حقیقت را نیز نمی‌توان انکار کرد که انسان طبیعتاً موجودی اجتماعی است، مدام به همکاری با دیگران تمایل دارد و زندگی اجتماعی را بر گوشه‌گیری ترجیح می‌دهد. لازمهٔ چنین چیزی این است که به خاطر دیگران از برخی از حقوق خود صرف‌نظر کند. تا در ضمن همکاری با ایشان بتواند از وجود و کرامت و مصالح خویش نیز پاسداری کند!

بر همین اساس است که پاره‌ای فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها مزد ضرورت‌های زندگی اجتماعی به شمار می‌آیند که بدون آنها زندگی سالم و همراه با سعادت و بهروزی ممکن نیست.

برای مثال اگر در ارتباط با رفت‌وآمد انسان آزادی خود را محدود نکند و به مقررات موجود پایبند نباشد، نمی‌تواند امنیت جسمی و جانی خود را هنگام حرکت در خیابان‌ها و جاده‌ها تضمین کند.

همچنین اگر در میدان معاملات اقتصادی انسان خود را تابع حد و حدود و قوانین نگرداند و از دست‌اندازی به اموال مردم خودداری ننماید، به هیچ‌وجه نمی‌تواند در معاملات با دیگران سودی را کسب کند و در مورد ثروت و دارایی خویش احساس امنیت نماید.

به این صورت است که روح قوانین و احکام شریعت از یک نظر تضمین‌کننده حقوق افراد است و از جهت دیگر آزادی ایشان را محدود می‌نمایند، و التزام و پایبندی به آن قوانین و احکام خود نوعی ایثار و فداکاری به شمار می‌آید. هرچند ممکن استاز نگاه شریعت دارای اجر و پاداش اخروی چندانی نباشد و از نظر اهل اخلاق کار او تعریفی نداشته باشد. اما به هر صورت التزام به آن احکام و قوانین تضمین‌کننده نظام اجتماعی سالم و سعادتمند است.

اما برتری دادن مصالح مردم بر مصالح شخصی و از خودگذشتگی در برابر آنها از نظر همه ادیان و شرایع بسیار مطلوب و ممدوح است و اهل اخلاق برای آن ارزش بسیاری قایل هستند.

زیرا ایثار منشی اختیاری است و تحت سلطه قانون و مقررات نمی‌باشد و به خاطر تحقق مصلحتی کوتاه‌یادرازمدت نیست که انجام می‌گیرد و لذتی زودگذر زمینه‌ساز آن نمی‌باشد، بلکه گاهی شخص ایثارکننده خود را از نعمت و لذت و آسودگی محروم می‌نماید و به خاطر آسایش دیگران خود را دچار گرسنگی و سختی و حتی نیستی و مرگ می‌گرداند!

اما امید به پاداش الهی و تنا و تمجید دیگران، جمال و زیبایی ایثار و فداکاری را از بین نمی‌برد، زیرا اجر و پاداش و نام نیک در میان مردم امور معنوی هستند که از ضمیر و درون انسان سرچشمه می‌گیرند!

کسی که به خاطر امری معنوی اموری مادی و محسوس را فدای خیر و مصلحت مردم می‌نماید، نشان داده که دارای نفس و شخصیتی است که بیش از آنچه که در اندیشه گرفتن و منفعت‌طلبی باشد در فکر ایثار و فداکاری است. چنین روش و منشی به راستی بیانگر بالاترین مرتبه‌ها و قوی‌ترین انگیزه‌های خیرخواهی و مردم‌دوستی است.

ما در برابر استفاده از همه نعمت‌های مادی و معنوی زندگی مدیون کسانی هستیم که از هیچ‌گونه تلاش و فداکاری کوتاهی ننموده‌اند ما به خاطر استفاده از برق، اتومبیل، هواپیما، رادیو و تلویزیون و ... مدیون رادمردانی رشته‌های روابط خویشاوندی را قطع کرده و همسایه را با همسایه و دوست را با دوست بیگانه نموده و در کل روابط اجتماعی میان انسان‌ها را به این وصف در جامعه‌های ما همچنان مظاهری از ایثار و فداکاری وجود دارد که ما را در راستای مقابله با تاریکی خودخواهی بسیار امیدوار می‌گردانند.

جوانانی که در سرزمین فلسطین به شهادت می‌رسند و در میدان‌های مبارزهٔ آزادی‌بخش در تاریخ معاصر به پیشواز شهادت می‌روند، کسانی که با سخاوتمندی خویش مؤسسه‌های خیریه را یاری می‌دهند و از هیچ تلاشی برای خدمت به مردم دریغ نمی‌ورزند.

کسانی که در میان جمعی فرو رفته در خواب غفلت به اصلاح و تربیت مشغولند و کمتر کسی به تلاش و دعوت آنان اهمیت می‌دهد.

همه آنان پرچمداران ایثار و فداکاری هستند و امیدواریم که با مرور زمان رشد و قوت‌شان بیشتر و بیشتر بگردد.

باید به بررسی اصول و مبانی ایثار در اندیشه‌ها و باورهایمان بپردازیم و به آثار و پیامدهای آن در تاریخ خویش نگاه کنیم و از عظر ارزش‌های انسانی گم‌گشته در تاریکی هوی و هوس‌های دنیای معاصر، مشام جان‌خویش را شادمان گردانیم.

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم همراه با اصحاب از مکه به مدینه مهاجرت نمود، میان مهاجرین و انصار پیمان برادری را بست، به این صورت که هر یک از مسلمانان مهاجر را با مسلمانی از انصار برادر و شریک گردانید.

هر انصاری دست برادر مهاجر خویش را می‌گرفت و به منزل خویش می‌برد. و همه دارایی خود را اعم از لباس و خوراک و پول و چهارپا با او تقسیم می‌کرد و همچون دوستی بسیار عزیز و گرامی از او پذیرایی می‌نمود؛ از هیچ نوع همکاری با او دریغ نمی‌ورزید. و در زمینه راهنمایی و خیرخواهی او از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌نمود. به گونه‌ای که مهاجرین ما به خاطر استفاده از نور معرفت و دانش مدیون نویسندگان، ادیبان، دانشمندان، محدثان و مفسران و اندیشمندانی هستیم که با قلم خویش صفحه‌های کتاب خویش را از حکمت و دانش و رهنمود پر کرده و هنگامی که دیگران در خواب و غفلت و لذت قرار داشتند، آنان با تحمل سختی و شبپیداری کار و تلاش می‌کردهاند!

همچنین ما به خاطر استفاده از زمین و خیر و منافع مؤسسه‌ها و سازمان‌های و ادارات میهن خویش مدیون پدران و اجداد خویش هستیم که با تلاش و جان‌فشانی آن را آباد کرده و مورد حمایت قرار دادهاند و آن را همراه با افتخار و سربلندی تحویل ما دادهاند.

بدین صورت ما فرزندان این نسل به خاطر استفاده از همه دست‌آوردها و فداکاری‌های نسل‌های گذشته مدیون ایشان هستیم. حق این است که ما نیز به خاطر خود و نسل‌های آینده راه پرخیر و برکت نسل‌های گذشته را در پیش بگیریم.

آیا نسل کنونی به راستی خواهد توانست روح و مفهوم فداکاری و ایثارگری را درک نماید؟ و آیا خواهید توانست خود را به آن اخلاق و منش مورد پسند شریعت‌های الهی و قوانین اخلاقی مزین کند؟

اما به راستی زندگی کنونی و جامعه‌هایی که ما در آنها زندگی می‌کنیم تا حدود زیادی با آن ارزش‌های زیبای اخلاقی و احساس مسئولیت در برابر دیگران بیگانه گردیده است! شما هر کجا که بروی و در هر گوشه‌ای از جامعه‌های کنونی جستجو نمایی با خودخواهی و انانیتی زشت روبه‌رو خواهی شد.

این خودخواهی است که اعتماد متقابل میان انسان‌ها را از بین برده، رشته‌های روابط خویشاوندی را قطع کرده و همسایه را با همسایه و دوست را با دوست بیگانه نموده و در کل روابط اجتماعی میان انسان‌ها را سست گردانیده است. آن هم در شرایطی که ما برای حل مشکلات و ناهنجاری‌های زندگی بیش از هرچیز به همکاری و احساس مسئولیت متقابل نیازمندیم.

اسباب انحراف و گمراهی جوانان

برادر جوانم! به خودت بنگر، و اعمالت را بررسی کن و سپس خود قاضی باش و بر نفس خود قضاوت کن که از کدام یک از این دو گروهی؟

آیا از جوانان هدایت یافته و مؤمن هستی؟ کسانی که به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان دارند؛ ایمانی که آنها را به انجام اعمال نیک هدایت کند و از منکرات باز دارد؟.

آیا از جوانانی هستی که تنها خدا را می‌پرستند و برای او شریکی نمی‌گیرند؟

آیا از جوانانی هستی که تابع دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم در گفتار و کردار هستند؟

آیا از جوانانی هستی که نماز را بر پا می‌دارند و زکات مال خود را می‌پردازند و روزه ماه رمضان را می گیرند، و حج بیت الله الحرام را به بهترین نحو انجام می‌دهند؟

آیا از جوانانی هستی که پایبند نصیحت اند و خیر خواه اوامر الهی و سنت رسول و همه تن مسلمان اند؟

آیا از جوانانی هستی که مردم را با حکمت و پند حکیمانه به سوی خدا دعوت می‌دهند .

آیا از جوانانی هستی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و صادقانه حرف می‌زنند و حق را قبول می‌کنند؟

آیا از جوانانی هستی که دارای اخلاق نیک و نفس کریم و قلوب پاک اند؟

اگر از این گروه هستی، همانا این گروه افتخار امت، و رمز حیات و سنبل زندگی خوشبخت اند، آنان از خداوند امیدوارند که کجی و فساد مسلمین بوسیلهی آنها اصلاح شود و راه سالکین بوسیلهی آنها بازگشایی و منور گردد و سنت پیامبران بوسیلهی آنان زنده شود. اگر از این گروه هستی بشارت باد به تو پیروزی و کامیابی در دنیا و آخرت.

اما گروه دوم جوانان: جوانانی که عقیده‌ی انحرافی دارند و راه و روش آنان ناصحیح و غرورشان آنها را نابود کرده و شهوات بر آنها غالب شده است.

جوانانی که، سرکش اند و حق را نمی‌پذیرند و دامان خود را از باطل بیرون نمی‌کشند.

جوانانی که، به ضایع شدن حقوق الهی و بندگان او پروایی ندارند.

جوانانی که توازن فکری و قدرت تصمیم گیری را ندارند.

جوانانی که، نه راه مسجد را می‌دانند و نه روزه و نه زکات دادن و نه راه حج را، مگر بنا بر حسب عادت و رسم چیزی انجام می‌دهند.

جوانانی که، نصیحت قبول نمی‌کنند و بر حق متقاعد نمی‌شوند و رأی بجز رأی خود نمی‌شناسند و جوانانی که بر اخلاق بد و خوی نامتعارف خود ثابت اند و آن را خوب می‌پندارند. آنان در واقع بدترین اعمال را انجام می دهند و همت و سعی خود را در تلاطم زندگی طوفانی گم کرده اند، بد انجام می‌دهند و گمان می کنند که کار آنها نیک است.

دوست گرامی! اگر از این گروه هستی یا بعضی از صفات این جوانان را داری قسم به خدا که در راه خطرناکی قدم گذاشته‌ای و بیم آن می‌رود چون بمیری از گروه جهنمی‌ها قرار گیری.

اسباب انحراف و گمراهی جوانان

۱- اوقات فراغت (بیکاری): زهر کشنده‌ای است که فکر و عقل و نیروی جسمانی را نابود می‌کند و علاج این معضل این است که جوانان در تلاش کاری باشند، مطالعه، نوشتن، تجارت و هر کاری که مناسب با شخصیت آنها باشد و اوقات فراغت آنها را پر کند.

۲- استفاده نکردن از تجربه‌ی بزرگان: علاج این مشکل پر کردن خلاء و فرجه مابین قشر جوان و مردان سالخورده است، وهمه باور کنند که پیران و جوانان پیکری یک اجتماع هستند اگر عضوی از آن فاسد شود به همه اعضاء سرایت می‌کند.

۳- ارتباط با گروه منحرفین و دوستی با آنها: علاج این است که که جوانان افرادی را برای دوستی انتخاب کنند که متدین و صالح و عاقل باشند.

۴- خواندن کتاب‌ها و مجلات فاسد: که جوان را نسبت به دین و عقیده‌اش دچار تردید و شک می‌کند و علاج آن این است که از خواندن چنین کتابهایی پرهیز کند و به مطالعه کتابهای دینی روی آورد.

۵- بدگمانی به دین اسلام: جوانان چنین فکر می‌کنند که اسلام مانع آزادی بوده، و به تهجر و عقب‌گرایی دعوت می‌دهد و مانع بین اجتماع و پیشرفت است این طرز فکر نتیجه‌ی عدم آگاهی و جهالت نسبت به دین اسلام است.

علاج آن این است که جوان حقیقت اسلام را فرا گیرد و مزایا و محاسن آن را بشناسد.

گرفته شده از کتاب: جوان و جوانی
مترجم: محمد جمالزهی
تهیه وترتیب: حجت الله جسیمی
سایت نوار اسلام
IslamTape.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

مهمترین ثمرات واثرات پیمان زناشویی

الحمدالله رب العالمین، والعاقبه للمتقین، ولاعدوان الا علی الظالمین. والصلاه والسلام علی محمد الذی ارسله ربه رحمه للعالمین و علی آله و صحبه اجمعین.

۱- حفظ و بقای نوع نسل بشر

بدیهی است که بقای نوع و نسل بشر بوسیله ازدواج است و پیوند زناشویی بین انسانها راهی است برای تداوم نسل بشر تا پایان زندگی او بر این کره خاکی. در قرآن کریم نیز به این حکمت اجتماعی چنین اشاره‌ای شده:

« یَاأَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا کَثِیرًا وَنِسَاءً »

«ای مردمان! از (خشم) پروردگاتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشرساخت»[نساء: ۱)

« وَاللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ بَنِینَ وَحَفَدَةً »

«خدا از جنس خودتان همسرانی برای شما قرار داد (تا در کنار آنان بیاسائید) و از همسرانتان پسران و نوادگانی به شما داد.» (نحل: ۷۲)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در روایتی، به حکمت زاد و ولد و افزایش و پیدایش انسانها اشاره می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «ازدواج کنید، تا جمعیت شما افزایش یابد، زیرا من در روز قیامت در بین سایر امّتها، به فراوانی شما افتخار خواهم کرد.» (روایت بیهقی و عبدالرزاق)

۲- حفظ روابط نسبی

فایده دیگر ازدواج که خداوند به آن امر کرده، افتخار کردن فرزندان به نسبهایشان است. زیر اصل و نسبدار بودن باعث اعتبار، ارزش، کرامت و خوشبختی است و چنانچه ازدواج نمی‌بود جامعه از فرزندان نامشروع که هیچ اصل و نسب و کرامتی نداشتند، پر می‌شد و در چنین جامعه‌ای ارزشهای اخلاقی لطمهٔ اساسی می‌خورد و فساد و بی‌بند و باری در جامعه گسترش می‌یابد.

۳- مسئولیت جامعه از انحرافات و بی‌بندوباریهای اخلاقی

یکی دیگر از اثرات ازدواج، مصون ماندن جامعه از هرج و مرج و بی‌بندوباری اخلاقی و محفوظ ماندن افراد آن از مفاسد اجتماعی است زیرا غریزه جنسی و تمایل به جنس مخالف تنها از طریق ازدواج اشباع می‌شود و از این جهت می‌بینیم که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم خطاب به جوانان با شیوه‌ای جالب و زیبا فلسفه اخلاقی ازدواج را اینگونه بیان می‌فرماید: «ای گروه جوانان! هر کس از شما استطاعت (قدرت جنسی و هزینه زندگی را) دارد، ازدواج کند، زیرا که ازدواج چشم را بهتر کنترل می‌کند و ناموس را محفوظ می‌دارد. اما کسی که نتواند هزینه ازدواج را تأمین کند باید روزه بگیرد، زیرا روزه باعث کم شدن شهوت و غریزه جنسی است.» [رواه الجماعه]

۴- تعاون و همکاری زوجین در تشکیل خانواده

بوسیله ازدواج است که زن و شوهر برای بقای خانواده با یکدیگر همکاری می‌نمایند تا بتوانند فرزندانشان را تربیت کنند و مسؤولیتهای زندگیشان را به انجام رسانند. در پرتو نظام خانواده است که زن و مرد مکمّل همدیگرند و هریک دیگری را کامل می‌کند: در این میان زن به تناسب سرشت و طبیعتش عهده‌دار توانایی‌های ویژه‌اش، نقش خاصّ خود را ایفا می‌کند، تلاش و کوشش برای تأمین نیازهای خانواده، حل مشکلات و مسائل جانبی خارج از خانه، حمایت و نگهداری از خانواده در برابر کوران حوادث و مصیبت‌های روزگار، از عمده‌ترین روحیه همکاری بین زوجین تکامل یافته و به بالاترین مرتبه خود می‌رسد و در پرتو چنین روحیه‌ای، کانون خانواده بر پایه‌ی مستحکم و تربیت و پرورش کامل بنا شده و از نعمت محبّت و دوستی که در سایه حقوقی که اسلام آن را برای سعادت جامعه مقرر کرده بهره‌مند می‌شوند.

۵- مصونیت جامعه از امراض

یکی دیگر از حکمتهای خداوند از امر به تشکیل خانواده، سالم ماندن جامعه از امراض است. امراض مسری و کشنده که نتیجه روابط نامشروع و گسترش زنا در جامعه می‌باشد. در ذیل به نمونه‌هایی از این بیماریها که پیامد روابط آزاد جنسی و زنا در جامعه می‌باشد، اشاره می‌کنیم.

- سوزاک **Gonorrheol**: از جمله امراضی است که در اثر زناکاری انتقال می‌یابد. این بیماری در زنان باعث التهاب شدید در رحم و مردان موجب ملتهب شدن مثانه و بیضه‌ها می‌شود. این بیماری گاهی اوقات باعث عقیم شدن مرد یا زن می‌گردد و بعضی وقتها باعث التهاب در مفاصل شده و گاهاً روی چنین تأثیرات سوء می‌گذارد که باعث التهاباتی در چشم طفل شده و خطر کوری به‌دنبال دارد.

- سفلیس **Syphilis**: علت اصلی انتقال این بیماری بدون شک از طریق تماسهای جنسی نامشروع (زنا و ...) می‌باشد که باعث التهابات شدید پوستی و مفصلی، استخوانی، عضلانی و قلبی، ریوی، کلیوی و عصبی و غیره می‌شود.

- شانکر یا آتشک **Chancroid**: به علت روابط نامشروع و عمل زنا غده‌های لنفاوی ورم کرده که در نهایت منجر به ترشحات مزمن چرکین خواهد شد، دردهای مفصلی و التهابات مجاری ادرار و تورّم اعضاء از اثرات این بیماری می‌باشد.

- ضایعات پوستی نرم بر عضو تناسلی: بر اثر زنا زخمهای نرم و دردناکی بر دستگاه تناسلی بیمار ظاهر می‌گردد، این زخمها انتشار پیدا کرده و باعث تخریب پوست می‌شود.

- بلوغ زودرس (نابهنگام): این بیماری بر اثر تحریکات مداوم عصبی قبل از زمان طبیعی خود، ایجاد می‌شود و قبل از آنکه غدد مولّد هورمونهای جنسی شروع به فعالیت کنند، احساسات غریزی تحریک می‌شود، نتیجه این تحریکات بصورت امراض عصبی، روانی و ناهنجاریهای عضوی بروز می‌کند.

علاوه بر امراضی که بیان کردیم، بیماریهای زیاد دیگری نیز هستند که در اثر شیوع فحشاء به تندرستی به انسان صدمه می‌زنند. که پزشکان در باره آنها به تفصیل بحث کرده‌اند و نسبت به خطرات آن هشدار داده‌اند.

۶- آرامش روحی و روانی

بوسیله پیوند زناشویی بین زن و شوهر رابطه دوستی و مهربانی برقرار می‌شود و هر یک بر اثر انس گرفتن با دیگری به سعادت و خوشبختی نایل می‌آیند.

هنگام غروب که شوهر، کار روزانه‌اش را به پایان می‌رساند و به خانه برمی‌گردد و در جمع صمیمی زن و فرزندانش قرار می‌گیرد، تمام غم، اندوه و مشکلاتی که در طول روز با آنها مواجه شده، فراموش می‌کند و خستگی و رنج ناشی از تلاش و زحمت کار زیادی که باعث آزردگی‌اش شده از بین می‌رود.

زن هم در چنین شرایطی، زحماتش را فراموش کرده و در محیط باصفای خانواده احساس آرامش و سکون می‌کند. این چنین است که زن و شوهر با هم و در کنار همدیگر، لحظات خوشی را در سایه آرامش و سعادت زندگی زناشویی را تجربه می‌کنند.

و به این ترتیب هر یک از آنها با جدّیت، نشاط و اراده به استقبال روز جدید می‌روند تا بتوانند برای ادای وظیفه و تکلیف مخصوص خویش آماده باشند.

واضح است که در پرتو چنین آرامش روحی روانی، هریک از زوجین می‌توانند بطور کامل به مسؤولیت و وظایف خود عمل کرده و در راه خوشختی خانواده و همسر و فرزندان خویش گام بردارد.

چه راست گفته پروردگار بزرگ در قرآن عظیم؛ آنجا که فرموده: «و از نشانه‌های خداوند آن است که همسرانی از خودتان برایتان آفرید تا در کنار آنان آرام گیرید و بین شما محبّت و الفتی پایدار و استوار قرار داده و در آن نشانه‌هایی است برای اهل تفکر و اندیشه» [روم: ۲۱]

در این آیه شریفه، خداوند، فلسفه ازدواج را سکون و آرامش قلبی و آسایش روحی و دوستی پایدار در خانواده دانسته است. بنابراین اگر ازدواجی این ویژگی را در برنداشته باشد، نمی‌تواند ازدواج موافق با فلسفه آن و معقول باشد و در واقع، مباین با فلسفه زناشویی است.

۷- برانگیختن عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزند

پیوند زناشویی باعث می‌شود که محبّت و احساسات نسبت به فرزند، از قلب پدر و مادر فوران کند و شعله‌های گرم احساسات و محبّت خود را به جگرگوشه‌هایشان هدیه کنند. بدیهی است که اینگونه احساسات عمیق، تأثیر مفیدی در مراقبت از فرزند و نتیجه چشمگیری در توجه به حال فرزندان و تربیت جگرگوشه‌هایشان را دارد که به‌خاطر مصالح زندگی فرزندان خویش، شب‌بیداری بکشند و برای فراهم نمودن آینده‌ای بهتر و والاتر و زندگی سعادتمندانه آنان کوشش نمایند. چه زیباست این سخن شاعر در ارتباط با محبّت خالصانه والدین نسبت به فرزندانشان.

و لولا بنیّات کزغُب القُطا حُططنَ مِن بعض الی بعض
لکان لي مضطربٌ واسعٌ فیالارض ذاتالطول و العرض
و انّما أولادنا بیننا اکبادنا تمشی علی الارض
لو هَبّتالریح علی بعضهم لا منتعث عینی عن الغَمضِ

اگر کودکان ما به مانند جوجه‌های بلدرچین، جست‌وخیز (و بازی) نکنند، در زمین پریشانی و دردسر بزرگی برایمان خواهد بود.

فرزندانمان جگرگوشه‌های ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند و اگر بادی بوزد و به آنان برخورد کند ما چشمهایمان را باز نگه می‌داریم تا مبادا گزندی به آنها برسد.

آنچه ذکر شد، پرتوی از حکمتها و مصالح اجتماعی ازدواج بود، پس تعجبی ندارد اینکه می‌بینیم اسلام تا این اندازه به ازدواج اهتمام ورزیده و افراد را بر انجام آن تشویق و ترغیب می‌نماید. همچنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید. اگر هم می‌ترسید که نتوانید میان زنانتان دادگری را مراعات دارید، به یک زن اکتفا کنید.» (نساء: ۳)

بنابر فرموده خداوند در این آیه شریفه در مسائل ازدواج و خانوادگی اساس بر تک‌همسری است و بهتر آن است که بخاطر فراهم نگردیدن زمینه و مشکلات مادی و اجتماعی دنیوی و عذاب و مجازات اخروی از ازدواج مجدد پرهیز شود. اما نباید فراموش کرد که پاره‌ای از اسباب و اعتبارات فردی و انسانی و اجتماعی وجود دارند که زمینه تعدد زوجات را فراهم می‌نمایند. زیرا اسلام دین سازگار با فطرت و ساختار زندگی فردی و اجتماعی است و با مشکلات ملموس و واقعی به گونه‌ای واقع‌بینانه برخورد می‌کند و مردم را دچار سردرگمی و پریشانی نمی‌کند.

«مردان و زنان مجرد خود را و غلامان و کنیزان شایستهٔ (ازدواج) خویش را (با تهیهٔ نفقه و پرداخت مهریه) به ازدواج یکدیگر درآورید (و به فقر و تنگدستی ایشان ننگرید و نگران آینده آنان نباشید، چرا که) اگر فقیر و تنگدست باشند (و ازدواجشان برای حفظ عفّت و دوری از گناه انجام گیرد) خداوند آنان را در پرتو فضل خود توانا و بی‌نیاز می‌گرداند، بی‌گمان خداوند دارای نعمت فراخ (بوده و) آگاه (از نیات همگان است). (نور: ۳۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در این رابطه رهنمودهای زیبا و پرمعنایی را برای ما بیان فرموده‌اند که به گوش جان آن را می‌شنویم. ایشان می‌فرمایند:

«یا معشرالشباب من‌استطاع منکم الباءة فلیتزوج ... » «ای گروه جوان! هر کس از شما که توانایی ازدواج دارد، ازدواج کند...» که قبلاً به طور کامل آوردیم.

«دنیا کالا است و بهترین متاع آن زن نیکوکار است» [روایت مسلم، ابن‌ماجه و نسائی]

«چهار چیز جزء سنتهای پیامبران است: حناء، استفاده از بوی خوش، مسواک و ازدواج نمودن». [ترمذی]

«ازدواج کنید و (بچه بیاورید) تا جمعیت شما افزایش یابد، زیرا من در روز قیامت در مقابل امتهای دیگر به کثرت شما افتخار می‌کنم». [روایت عبدالرزاق از بیهقی]

«سه چیز عامل سعادت بنی‌آدم است: ۱- زن نیکوکار. ۲- خانه وسیع و نیکو. ۳- مرکب مناسب.» [روایت احمد]

«هر کس که خداوند به او زن نیکوکاری عطا فرماید، او را در نیمی از دینش یاری فرموده است. و باید جهت حفظ در نیمه دیگرش تقوای خدا را داشته باشد.» [روایت طبرانی]

من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: زن، بوی خوش و روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است»

از آنجایی که دین اسلام ازدواج را تشریع و به انجام آن دستور داده و مردم را نسبت به آن ترغیب و تشویق کرده است لذا نه تنها جایز نیست که مسلمان از آن شانه خالی کند بلکه خودداری از آن را به قصد و نیت فراغتیِ بیشتر برای عبادت و تقرب به خداوند حرام دانسته، خصوصاً زمانی که فرد توانایی ازدواج داشته باشد و شرایط و امکانات آن را نیز برای او فراهم باشد، برای همین می‌بینیم که شریعت اسلامی با تمام توانش با این افکار که به رهبانیت و گوشه‌نشینی دعوت می‌کنند، شدیداً مبارزه می‌کند، چرا که تجرّد عملی ناپسند و ناخوشایند است که با فطرت انسانی همخوانی ندارد و با میل و غریزه انسان ناسازگار است.

اکنون اگر در مواضع رسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبت به پرورش روح و علاج مشکلات جامعه تأمّل نماییم، یقیناً اعتراف خواهیم کرد که این تربیت و راه‌حل‌ها براساس فطرت انسان و برآوردن امیال و خواسته‌های انسان، استوار گردیده است تا به این وسیله هیچ فردی در جامعه اسلامی از محدوده مجاز خودش که مطابق با فطرت سلیم اوست تجاوز نکند و نیز پا به راهی نگذارد که انحراف یابد یا با غریزه‌اش منافات داشته باشد، بلکه بر مبنای قانون و برنامه‌ای استوار و متعادلی زندگی کند که اسلام برایش ترسیم کرده است و برای حرکت در زندگی روال طبیعی و متعادل، مناسب است، نه اینکه او بایستد و مردم حرکت کنند و به جلو گام بردارند و او عقب بیفتد حال آنکه قافله بشریت به پیش بتازد و او در ضعف و ترس روزگار سپری کند و سایرین در کمال و قوت.

لذا لازم است که جهت‌گیری ما براساس تعالیم پیامبران باشد، درست و معتدل. از جمله موضع‌گیری‌های آن حضرت صلی الله علیه وسلم در رابطه با رهبانیت، حدیثی است که «بخاری و مسلم» از قول انس روایت کرده‌اند که گفت: «سه گروه به خانه‌های زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند تا باره میزان عبادت پیامبر صلی الله علیه وسلم از آنان سؤال نمایند، وقتی که زنان پیامبر مقدار عبادت آن حضرت را به ایشان گفتند، چنین پیدا بود که این افراد این میزان عبادت را برای خود کم می دیدند، بنابراین گفتند: ما کجا و پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم کجا؟! خداوند گناه اول و آخر او را بخشیده است، یکی از ایشان گفت: من همیشه تمام شب نماز می‌خوانم، یکی دیگر گفت: من تمام سال را بدون فاصله روزه می‌گیرم و سومی گفت: من از زنان دوری می‌کنم و برای همیشه ترک ازدواج می‌نمایم. در این اثنا پیامبر صلی الله علیه وسلم تشریف آورد و فرمود: «شما این سخنان را گفته‌اید؟! امّا (باید بدانید) قسم بخدا من از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه شما پرهیزگارترم ولی با این حال، مدّتی روزه می‌گیرم، و مدّتی هم روزه نمی‌گیرم، شبها هم مدّتی نماز می‌خوانم و مدّتی هم می‌خوابم، با زنان ازدواج می‌کنم، کسی که از شیوهٔ رفتار و سنّت من دوری کند (و به آن عقیده نداشته باشد) از امّت من نیست.»

این موضع‌گیری رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزرگترین دلیل است بر اینکه اسلام دین فطرت است، راه زندگیست و رسالتی است که جاودانه خواهد ماند، تا زمانی که هیچ‌کس جز خدا، در جهان باقی نماند.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین.

blestfamily.com

ریشه‌یابی مسأله حجاب

تألیف: سیّدابوالأعلی مودودی
ترجمه: نعمت‌الله شهرانی

از جمله مسائل پیچیده و مشکل تمدن بشری دو مسأله است که سعادت و ترقی بشریت با حل آن‌ها رابطه مستقیم دارد و علماء و دانشمندان از زمان‌های قدیم تا امروز در حل آن‌ها فرو مانده اند. یکی از آن دو مسأله رابطه بین زن و مرد در زندگی اجتماعی و کیفیت این رابطه است. این رابطه اساس و پایه‌ی تمدن شمرده می‌شود و اگر اندکی کج باشد و از راه راست منحرف شود، تمدنی که بر پایه‌ی آن استوار می‌گردد روی خیر و سعادت را نخواهد دید.

مسأله‌ی دوم مربوط به رابطه‌ی فرد و جامعه می‌باشد. اگر خللی در این رابطه پیدا شود و توازن و انسجام آن را مختل سازد و مسئولیت‌ها و روابط متقابل آن‌ها را برهم زند، جهان بشریت تلخی و مرارت آن را قرن‌های متمادی خواهد چشید. از یک طرف به علت اهمیت و ارزش این دو مسأله، و از طرف دیگر پیچیدگی و سنگینی آن‌ها، هیچ کسی قادر به حل این دو معضل اجتماعی نخواهد بود مگر کسانی که به حقیقت فطرت و خمیرمایه‌ی بشری آگاهی و علم یافته باشند. چه زیبا گفته اند که انسان خود جهانی کوچک است؛ زیرا ترکیب، شکل، نیروها، مواهب، امیال، احتیاجات، عواطف، احساسات، ادراکات، اثرگذاری و اثرپذیری انسان و مسائل و روابط بین این خصوصیات، خود جهانی بس عظیم است که عجایب آن بی‌انتها می‌باشد و درک حقیقت آن به سادگی میسر نخواهد شد. بنابراین، امکان ندارد که شخصی بدون آگاهی و شناخت به زیر و بم این جهان کوچک، حقیقت انسان را درک کند، و بدون درک و شناخت انسان، ممکن نیست کسی بتواند مسائل اساسی حیات بشری را حل کند.

این است مشکلی که عقل و حکمت با همه سعی و تلاش تا به حال از درک حقیقت آن عاجز و ناتوان مانده است؛ زیرا انسان تا این دم نتوانسته است همه حقایق را درک نماید و هیچ علمی از علوم بشری به نهایت کمال و پیشرفت خود نرسیده تا گفته شود که این علم به تمام حقایق مربوط به موضوع خودش پی برده است، به علاوه حقایقی که تا به حال مشخص شده اند به اندازه‌ای دارای دقت، وسعت و عمق است که امکان ندارد هیچ فردی یا حتی گروهی در آن واحد به تمام جوانب و زوایای آن احاطه داشته باشند. اگر قسمتی از مطلب شناخته شود، پاره‌ای دیگر از آن مخفی و ناشناخته باقی خواهد ماند، زمانی چشم بینا نیز از ادراک آن باز خواهد ماند و زمانی امیال و هواهای نفسانی مانع ادراک و شناخت آن خواهند شد، با توجه به این ناتوانی و عجز بزرگ انسان، همه تدابیری که او به منظور حل دو مسأله‌ی مذکور در زندگی، برای خود اتخاذ می‌کند، بدون نتیجه می‌ماند و سرانجام اشکالات و معایب این برخوردها و تجارب آشکار می‌گردد. راه حل صحیح آن است که انسان راه وسط و مسیر اعتدال وقتی میسر می‌شود که اندک، اندک تمام جوانب حقایق معلوم و درک شده، به طور کامل و واضح به حضور مردم عرضه گردد و عرضه‌ی آن‌ها هم با ترتیب و نظم خاص باشد. شما را به خداوند سوگند! بگویید چگونه بشری که قدرت احاطه و رسیدن به این افق‌های دور دست و پهناور را ندارد و امیال و هواهای نفسانی، طرز تفکر او را تحت تأثیر قرار می‌دهند و مانع درک حقایق واضح و آشکار می‌شوند، می‌تواند راه وسط و مسیر اعتدال را پیدا کند؟ تازه اگر تمامی حقایق برای او آشکار شود با این امیال و هواها حتماً راه افراط و تفریط را خواهد پیمود.

پس از بین دو مسأله‌ی مذکور، مسأله‌ی اول مورد بحث ما می‌باشد... اگر ما تمام صفحات تاریخ گذشته را مطالعه کنیم، با نهایت شگفتی و تعجب می‌بینیم که در تمام ادوار تاریخ و بین همه ملل در رابطه با این موضوع راه افراط و تفریط طی شده است، مثلاً یک طرف می‌بینیم که زن به عنوان مادر، فرزندش را به دنیا می‌آورد، او را شیر می‌دهد و تربیت می‌کند و به عنوان همسر در زندگی، شریک شوهرش می‌باشد و در کارهای سخت و مشکلات زندگی او را یاری می‌کند، ولی سرانجام با این زن فداکار مانند یک سرامتعاع و کنیز رفتار می‌شود، در بازار مانند کالا خرید و فروش می‌شود، از تمام حقوق انسانی مانند مالکیت وارث محروم می‌گردد و با او چون رفتار مرغی می‌شود که گویا او مجسمه‌ای از ذلت، گناه و خواری می‌باشد، و به این ترتیب برای شکوفایی و پرورش شخصیت و استعداد او هیچ زمینه و موقعیتی وجود ندارد. از طرف دیگر دیده می‌شود که همین زن آنقدر مورد احترام و اکرام قرار می‌گیرد که به واسطه‌ی آن یک سلسله بی‌بند و باری، انحطاط اخلاقی و انحراف روابط اجتماعی پیدا می‌شود که مردان از آن‌ها به عنوان وسائل ارضای امیال و هواهای خود استفاده می‌کنند و در واقع از آن‌ها دام نیرنگ و فتنه می‌سازند. بنابراین، هر چند زن از این جهت ترقی و پیشرفت کند، در مقابل بشریت به سقوط در گرداب بدبختی و انحراف نزدیکتر می‌شود. این دو روش متناقض را نه تنها از نظر تئوری، افراط و تفریط می‌نامیم، بلکه اگر تجارب وخیم آن را به طور یکجا به ما عرضه کنند از جهت اخلاق نیز یک طرف آن را افراط و طرف دیگرش را تفریط می‌نامیم، جریان تاریخ نیز نشان می‌دهد که هرگاه ملتی از تاریخ‌های چهل و بربریت نجات یافته و به صحنه‌ی تمدن پای گذاشته است، زنان این ملت به عنوان خدمتکار و زیردست با مردان همراهی و همکاری می‌کنند. در مرحله‌ی اول این اوضاع مانع پیشرفت و حرکت نمی‌گردد؛ زیرا در این مرحله قوای فطری اولیه در ایشان قوی و فعال است، ولی بعد از طی کردن این مرحله از ترقی و تمدن، ملت مذکور نمی‌تواند پیش برود و راحت سستی و جمود بر آنان چیره خواهد شد و مشکلاتی در پیش روی آنان پدیدار می‌گردد. این ملت برای این که با کاروان تمدن همراهی کند و مراحل بعدی تمدن را طی نماید، ضرورت شدیدی احساس می‌کند و به علت اختلاط زن و مرد، فحشا و زشتی‌ها جامعه را فرا می‌گیرد و به جایی می‌رسد که این بی‌بند و باری و انحطاط اخلاقی، بنای اخلاقی این ملت را از اساس خراب و نابود می‌سازد و قطعی است که این انحطاط اخلاقی منجر به ضعف قوای جسمی، فکری و مادی می‌گردد و سرنوشت ملتی که به این مرتبه از پستی و انحطاط برسد هلاکت و نابودی است.

با نهایت تأسیف در این مقال فرصت کافی برای مثال‌ها و نمونه‌های گوناگون تاریخی وجود ندارد، به این علت به ذکر چند مثال برای توضیح مطلب بسنده می‌کنم.

یونان:

متمدن‌ترین مردم جهان در طول تاریخ ملت یونان است، زنان این قوم در مراحل اولیه‌ی تمدن خود در نهایت ذلت و بدبختی زندگی می‌کردند و این ذلت و بدبختی آن‌ها تمام جوانب اخلاق، قانون، حقوق و روابط اجتماعی آنان را دربر گرفته بود. به عبارت دیگر از حیث اخلاق، حقوق، قانون و سلوک اجتماعی زنان در بدترین حالت زندگی می‌کردند و در جامعه از هیچ مقام و منزلتی برخوردار نبودند و در افسانه‌ها و اساطیر (Mythology) یونانی از زن به عنوان پاندورا (Pyndora) یاد می‌کردند که مصدر و منبع تمام مصائب و آلام و دردهای انسانی بود، همان‌طوری که افسانه‌های یهودی حواء همسر آدم علیه السلام را سرچشمه‌ی تمام آلام و شداید و مشکلات بشری می‌داند و کسی توجه نداشت که افسانه‌های ناپسند و جعلی یهودی در بارهٔ حضرت حوا چه تأثیر بد و ناگواری در برخورد یهودیان و مسیحیان با زنان بوجود آورد و موجب شد آنان برای زن هیچ ارزش اخلاقی، قانونی و اجتماعی قائل نباشند. تأثیر اساطیر یونانی و زن خیالی آن (پاندورا) کمتر از تأثیر افسانه‌های یهودی در عقل و ذهن یونانیان نبود، زن نزد آنان موجودی دوزخی و پست و حقیر بود و این اوصاف تمام اعاد زندگی او را فرا می‌گرفت و همه مقامات عالی، عزت، کرامت و شخصیت اجتماعی به مردان اختصاص داشت.

در مراحل اولیه‌ی تمدن و نهضت یونان این وضع و حال زنان جامعه بود و اگر بعضی تغییرات جزئی در آن نمایان می‌گردید به دلیل اشاعه‌ی علم و انتشار آثار تمدن بود که موجب می‌گردید مقام زن نسبت به سابق بهتر و والاتر شود، ولی به هرحال ارزش قانونی و حقوقی او به همان طریق باقی مانده و تغییری نکرده بود. زن به عنوان مربی خانه محسوب می‌شد و وظیفه‌اش نیز در چهار چوب خانه محدود می‌گردید، او در داخل خانه قدرت و تسلط کامل داشت و عفت و پاکی وی پرارزشترین مایملک او محسوب می‌شد و این طهارت و عفت به چشم احترام و اکرام دیده می‌شد. در خانواده‌های اشرف و ثروتمندان حجاب نیز رواج داشت و خانه‌هایشان را به دو قسمت می‌ساختند.

یک قسمت مخصوص زنان بود و قسمت دیگر به مردان اختصاص داشت، زنان اشرف نه در مجالس و محافل شرکت می‌کردند و نه در محلات عمومی ظاهر می‌شدند، ازدواج و وفاداری زن به مرد علامت نجابت و شرف و اصالت شمرده می‌شد و این زنان در اجتماع دارای منزلت و مقامی والا بودند. در مقابل، فحشا، فسق و فجور با چشم نفرت و حقارت دیده می‌شد و این وضع در عصری بود که یونان در ابتدای مجد و عنفوان جوانی و قدرت خود قرار داشت و به سوی ترقی و کمال قدم بر می‌داشت، البته شکی نیست که در این عصر مفاسد اخلاقی نیز وجود داشت ولی در یک چهارچوب بسیار محدود و تنگ قرار داشت و آن قدر که عفت و پاکدامنی از زنان انتظار می‌رفت از مردان انتظار نمی‌رفت و به اندازه‌ی زنان مورد مواخذه و کیفر قرار نمی‌گرفتند. مردان از تخلق به این اخلاق حسنه مستثنی بودند و از آنان انتظار نمی‌رفت که با عفت و پاکدامنی و پاکی معنوی تمام و کمال زندگی کنند، از این رو داشتن کنیز و ازدواج با وی جزئی از عادات اصلی این جامعه به شمار می‌رفت و از آن جدا نشدنی بود و هیچ کس این کار را بد و ناپسند نمی‌دانست. پس از مدتی شهوات و امیال نفسانی بر یونان غالب شد و غرائز حیوانی و هوا و هوس آنان را تحت تأثیر قرار داد، تا آنجا که زنان زناکار و کنیزکان در آن اجتماع چنان منزلت بلندی بدست آوردند که مانند آن در تاریخ بشریت دیده نمی‌شود. فاحشه خانه‌ها مرکز رفت و آمد همه طبقات اجتماع قرار گرفت، حتی نویسندگان، شعرا و فلاسفه به این مکان‌ها رفت و آمد داشتند و این خانه‌ها مانند خورشید در آسمان علم، ادب و فلسفه می‌درخشیدند و سیارات فلسفه، علم و ادب، شعر، تاریخ و علوم دیگر بدور آن گردش می‌کردند، زنان محوری گشتند که ملت یونان در اطراف آن طواف می‌کرد، نه تنها مجالس علم و ادب تحت ریاست و نظر آنان بر پا می‌گردید، بلکه مشکلات سیاسی نیز در حضور و تحت نظر آنان حل و فصل می‌گشت، و کار آن قدر بالا گرفت که در مسائل مهم و حیاتی که سرنوشت یونان را رقم می‌زد به زنانی مراجعه می‌کردند که حاضر نبودند با یک مرد بیش از یک یا دو شب معاشرت داشته باشند. مردم یونان به صفت زشت دیگری نیز آلوده شدند و آن این که به شدت فریفته و دلباخته زیبایی و جمال گردیدند و در گودال رذالت و گمراهی افتادند و در دل‌هایشان آنچنان آتش شهوت زبانه می‌کشید که هیچ خاموش نداشت، به همین علت آنان مجسمه‌هایی عریان به عنوان هنر می‌تراشیدند و تمام تلاش و سلیقه‌ی خود را در ساختن این مجسمه‌ها به کار می‌بردند. این مجسمه‌های شهوت‌انگیز هر لحظه آنان را تحریک می‌کرد و آنان هیچ فکر نمی‌کردند که تسلیم شهوات‌شدن و پیروی از آن از دیدگاه اخلاق عملی زشت و ناپسند محسوب می‌گردد. بدین‌ترتیب معیارهای اخلاقی نزد آنان شروع به تغییر کرد، تا آنجا که علمای اخلاق و فیلسوفان بزرگ آنان، ارتکاب زنا و فحشا را عیب و گناه نمی‌دانستند و کسی را به علت ارتکاب آن مورد ملامت قرار نمی‌دادند، و به ازدواج و زناشویی به عنوان یک مسألهٔ بی‌ارزش و غیر مهم می‌نگریستند و ضرورتی برای انجام آن احساس نمی‌کردند، و اگر مردی با زن بیگانه‌ای علناً معاشرت می‌کرد آن را نیز عیب و گناهی قابل توجه نمی‌دانستند. بنابراین، سرنوشت آن‌ها چنین شد که دین‌شان نیز تابع غرائز شهوانی و حیوانی‌شان گشت و در بین یونانیان عبادت افرودیت (Aphroditte) که از جمله زنان افسانه‌ای یونان است رواج یافت. در افسانه‌ها آمده است که افرودیت با آن که همسر یک الهه بود با سه الهه دیگر به طور خصوصی و سرّی رفاقت و معاشرت داشت و علاوه بر آن‌ها با مرد دیگری از عوام الناس نیز رفیق بود و از شکم زن مذکور است که کیوپید (Kupid) الهه حب و دوستی متولد شد و این تولد نتیجه‌ی رفاقت و معاشرت وی با فردی از افراد بشر بود.

ملتی که دارای چنان اخلاق و فقر معنوی و انحطاط روحی باشد که این صفات ناپسند و زشت را به عنوان رمز کمال و ترقی بداند، و حتی فراتر از آن، به عنوان معبود قبول نماید و تمام آداب عبودیت و ذلت را در برابر آن انجام دهد، در بارهٔ اخلاق اجتماعی آن چه فکر می‌کنید؟ بدون شک این، درجه‌ای از پستی و انحطاط اخلاقی است که اگر ملتی یک بار در گرداب آن بیفتد، دوباره قدرت برخاستن پیدا نخواهد کرد. مقارن این عصر انحطاط اخلاقی در یونان، بام مارک در هند و مزدک در ایران بوجود آمدند و در بابل نیز فحشا و زنا به چشم تقدیس و احترام دیده می‌شد. از این وضع دیری نگذشته بود که تمدن یونان رو به انقراض گذارد و کارش به جایی رسید که گویا هیچ وجود نداشت. وقتی که عبادت افرودیت در یونان رواج یافت، فاحشه‌خانه‌ها و محلات فسق و فجور به عنوان مراکز عبادت تعیین شدند. کنیزکان زناکار خدمتکار معابد گردیدند و کار زنا به اندازه‌ای بالا گرفت که جزء اعمال دینی و مذهبی قرار گرفت.

پس از مدتی ارضای غریزه‌ی جنسی در یونان شکل دیگری به خود گرفت و کار ناشایست قوم لوط بعنی لواط بین آنان رواج یافت و در میان همه افراد شایع گردید و دیانت و اخلاق نیز آن را با روی باز استقبال کرد. قابل ذکر است که این کار ناشایست در زمان هومیروس و هسیود وجود نداشت و کسی آن را نمی‌شناخت، ولی وقتی تمدن یونان پیشرفت و ترقی کرد و مردم فریفته و دلباخته‌ی زیبایی و زینت و پیروی شهوات گردیدند و آتش غریزه شهوت در آن‌ها شعله‌ور گردید، راه اصلی و مسیر اعتدال را گم کردند و برای اشباع و ارضای این غریزه طریقی را پیش گرفتند که فطرت و طبیعت سلیم از آن نفرت دارد، در این هنگام نقاشان ماهر و مجسمه‌سازان در تصاویر و مجسمه‌هایشان به تحریک این غریزه پرداختند و علمای اخلاق چنین شهادت دادند که لواط، عهد و پیمان دوستی و صداقت بین دو مرد می‌باشد.

هومودیس و ارستوچیتن اولین اهالی یونان بودند که در مجسمه‌هایشان برای ملت یونان این رابطه‌ی خلاف فطرت و ناپسند را به تصویر کشیدند و به گمان خود، به این ترتیب بین آن دو مرد رابطه دوستی و محبت را استوار ساختند.

تاریخ گواهی می‌دهد که بعد از این، ترقی و پیشرفت و عظمت و مجد نصیب یونان نشد.

روم:

ملتی که بعد از یونان به اوج عظمت و تمدن نسبت روم بود و همان صعود و سقوطی را که قبلاً در ملت یونان مشاهده کردیم، عین آن را در مورد ملت روم نیز می‌توانیم ببینیم. وقتی یونانی‌ها از دوران تاریکی و خشونت و جهل خارج شدند و در صحنه‌ی تاریخ قرار گرفتند، مرد رئیس و سرپرست خانواده بود، او مالک مطلق خانواده و فرزندانش بود و قدرتش گاهی تا اندازه‌ای بود که می‌توانست زنش را به قتل برساند و انجام این کار برایش مجاز بود. هنگامی که این خشونت رو به خاموشی گرایید و آنان گام‌هایی در راه تمدن و پیشرفت برداشتند، شدت این تسلط و حکومت مرد کاهش یافت و کفه‌ی ترازو آهسته، آهسته به اعتدال نزدیک شد. البته آن طوری که حجاب بین یونانی‌ها معمول بود بین رومی‌ها رواج نداشت، ولی نظام اصیل خانواده در آغاز تمدن و عظمت جمهوری روم برقرار بود. مثلاً عفت و پاکدامنی مخصوصاً در بین زنان بسیار به دیدی احترام نگریسته می‌شد و معیار شرف و بزرگی محسوب می‌گردید و سطح ارزش‌های اخلاقی بسیار عالی و بلند بود. به عنوان مثال وقتی یکی از اعضای مجلس پیش روی دخترش همسر خود را بوسیده بود مردم بر او غضب کرده و حکم نمودند که این کار توهین به اخلاق ملی است، حتی اعضای مجلس سنا این عمل او را با رأی‌گیری تقبیح و محکوم کردند، آنان معاشرت و مراوده‌ی زن و مرد را بدون عقد، مباح و جائز نمی‌دانستند و این عمل را نمی‌پسندیدند و زنانی در اجتماع دارای قدر و منزلت بودند که مادر خانواده و پاکدامن باشند. اگرچه زنان ناپاک در آن اجتماع وجود داشتند و در روابط نامشروع با مردان دارای نوعی آزادی بودند، ولی عموم ملت روم به زنانی که این اعمال ناشایست را انجام می‌دادند به دیدی حقارت می‌نگریستند، و نه تنها به این زنان، بلکه به مردانی نیز که این اعمال را انجام می‌دادند به دیدی پستی و حقارت نگاه می‌کردند.

با پیشرفت به سوی تمدن و ترقی، دیدگاه رومی‌ها در باره‌ی زن تغییر کرد و این تغییرات تا جایی پیشرفت کرد که به قوانین مربوط به ازدواج و طلاق و دیگر حقوق خانواده نیز سرایت کرد، کار به جایی کشید که همه چیز معکوس و وارونه گردید و عقد ازدواج معنایی جز این نداشت که زن و شوهر قانوناً همسر یکدیگر می‌باشند (Civil Contyact). آنان برای مفهوم اصلی ازدواج و اصل و هدف این رابطه هیچ ارزش و اهمیتی قائل نشدند و اگر توجه کمی هم به آن می‌شد، هیچ به حساب می‌آمد. بنابراین، زن صاحب تمامی حقوق از جمله مالکیت و ارث گردید و برایش چنان آزادی و بی‌بند و باری قائل شدند که پدر و شوهر بر او تسلط نداشت و زنان رومی نه تنها در معاشرت و روابط اجتماعی دارای آزادی کامل بودند، بلکه از نظر مالکیت نیز به مرور زمان قسمت اعظمی از ثروت ملی را بدست آوردند، تا آنجا که به مردان وام یا بهره می‌دادند. به این ترتیب مردان غلام زنان سرمایه‌دار خود شدند و اثرات این وضع در میدان عمل و واقعیت کاملاً آشکار شد، لذا طلاق به اندازه‌ای آسان و سهل گردید که با کوچکترین بهانه‌ای رابطه بین زن و مرد قطع می‌گردید.

چنانچه فیلسوف معروف رومی بنام سینکا (۴ قبل از میلاد – ۶۵ بعد از میلاد) کثرت طلاق را بد و ناشایست شمرده و از سرکشی زنان قبیله‌ی خود شکایت نموده و می‌گوید: «در قلمرو روم امروز طلاق چیزی نیست که کسی از آن پشیمان شود و یا از آن شرم و حیا داشته باشد و به اندازه‌ای فراوان شده که زنان عمرشان را با تعداد شوهرانشان می‌سنجند». و یک زن بدون شرم و حیا چندین بار شوهر می‌کرد و این کار عیب شمرده نمی‌شد.

چنانکه مارچل (۴۳ – ۱۰۴ م) می‌گوید که یک زن ده بار ازدواج می‌نمود. گوتیل (۶۰ – ۱۲۰ م) می‌نویسد: زنی در مدت پنج سال هشت بار ازدواج کرد و عجیب‌تر از همه این که اسقف گروم (۳۴۰ – ۴۲۰ م) می‌گوید که او زنی را به یاد می‌آورد که بیست و سه بار ازدواج نموده و آخرین ازدواجش با مردی بود که بیست و یک بار ازدواج کرده بود و آن زن، بیست و دومین زن او به شمار می‌آمد.

سپس کم کم نظرشان به روابط نامشروع بین زن و مرد جلب شد و کار به جایی رسید که علمای اخلاق هم زنا را یک موضوع عادی و ساده شمرده شد و این عیب و گناه نمی‌دانستند. مثلاً کاتو (Cato) که از علمای اخلاق سال ۸۴ قبل از میلاد می‌باشد با صدای بلند اظهار می‌کرد که ارتکاب زنا در هنگام جوانی جایز است و سیسرون (Cisron) مصلح مشهور رومی به این معتقد بود که باید جوانان به قیود سنگین اخلاقی پای‌بند نباشند و آزاد و بدون قید و بند زندگی کنند، این نوع نظریات و اعتقادات به این دو شخص محدود نماند و بعد از آنان نوبت به ایپکتیس (Epictetuse) می‌رسد که از جمله فلاسفه رواقیون (Stoies) به شمار می‌آید و در رابطه با اخلاق، سخت‌گیر و جدی می‌باشد، او به شاگردانش به عنوان معلم، مرشد و راهنما چنین می‌گوید: «اگر می‌توانید، پیش از ازدواج از معاشرت و مراوده با زنان اجتناب کنید و اگر کسی نتوانست از شهوت خود جلوگیری کند، بعد از ارتکاب فحشا او را ملامت نکنید». وقتی که آداب اخلاقی و اجتماعی تا این حد در جامعه‌ی روم سقوط کرد، فحشا و انحطاط اخلاقی سر تا سر جامعه را فرا گرفت و زینت و آرایش و برهنگی در آنجا حکم‌فرما گردید، دیوار خانه‌ها از تصاویری پر شد که انسان را به ارتکاب فحشا و پستی دعوت می‌نمود. این وضع به روح فحشا و زنا منجر شد و زنان خانه‌دار نیز به این کار جلب شدند، این جریان همچنان ادامه داشت تا این که رومیان مجبور شدند در عصر قیصر تایی بیریس (۴ – ۳۷ م) قانونی را تصویب کنند مبنی بر این که زنان خانه‌دار حق ارتکاب فحشا و زنا را ندارند.

نمایش‌نامه‌ی فلورا (Felora) گام بزرگ و موثری در سوق‌دادن زنان به سمت برهنگی بود و همین‌طور استحمام زنان و مردان در یکجا و در پیش چشم مردم رواج یافت. نوشتن مقالات عشقی و داستان‌های جنسی و تقاضی زنان عریان از جمله سرگرمی‌ها پسندیده و مقبول شمرده می‌شد و حتی فراتر، تعلیمات و آدابی که مردم در آن روز می‌پسندیدند عبارت بود از مسائل مربوط به برهنگی و روابط جنسی که در طی آن حالات عشق، دوستی، معانقه، بوسه و دیگر روابط بین زن و مرد تعلیم داده می‌شد، این اعمال ظاهر و آشکار انجام می‌شد و هیچ مجاز و کنایه و پرده و حجابی وجود نداشت.

نتیجه‌ی نهایی این غرق‌شدن در شهوات حیوانی و تجاوز از حدود مسائل جنسی باعث شد که دولت مقتدر و پهناور روم از هم پاشید و از بین رفت.

اروپای مسیحی:

بعد از آن، دوران مسیحیت در اروپا آغاز گردید و تصمیم گرفت که با این بی‌بند و باری اخلاقی در جهان غرب به صورت سالم و معقول برخوردار نماید. بدون شک در اوایل امر خدمات بزرگ و قابل توجهی در این مورد انجام داد، راه فحشا را بست و به بی‌بند و باری و لجام گسیختگی پایان داد، تمام جوانب زندگی را مورد توجه قرار داد، وسائل مختلف و موثری را برای از بین‌بردن ریشه‌ی فحشا بکار گرفت، زنان رقاصه و بدکار را از این کار منع کرد و موجب توبه و بازگشت آنان از ارتکاب چنین اعمال فتنه و فسادانگیز شد و تمام کوشش خود را برای ترویج و نشر اخلاق نیک و آداب حسنه و پسندیده بذل نمود، ولی تفکر پدران مسیحی راجع به رابطه‌ی زن و مرد از یک طرف از مسیر اعتدال خارج بود و از سوی دیگر، در صف مقابل فطرت بشری قرار داشت. از جمله نظرات اصلی و اساسی آنان این بود که زن سرچشمه‌ی همه گناه‌ها و ریشه و اساس پلیدی‌ها و زشتی‌ها است و وجود او موجب تحریک مرد به گناه است. بنابراین، زن برای مرد دری از درهای دوزخ و آتش است و تمام گناهان از او منشأ می‌گیرد و این گناه و شرمندگی برای او کافی است که زن می‌باشد و باید از زیبایی و جمال خود نیز شرم داشته باشد که آن هم سلاحی است از اسلحه‌ی ابلیس که هیچ سلاحی با آن نمی‌تواند برابری کند. بنابراین، بر زن لازم و واجب است که همیشه بخاطر این گناه کفاره بدهد؛ زیرا او کسی است که باعث شقاوت و بدبختی در روی زمین گردیده است.

چنانچه ترتولیان (Tertullion) که از بزرگان و صاحبنظران مسیحیت در باره‌ی زن است چنین می‌گوید: «زن راه دخول شیطان در وجود انسان است، زن بود که مرد را به خوردن از درخت ممنوعه وادار کرد و اوست که قوانین الهی را می‌شکند و تغییر می‌دهد و چهره‌ی مرد را بد جلوه می‌دهد».

و همچنین کرای سوستیم (Chry Sostem) که از علمای بزرگ دین مسیحی است در باره‌ی زن چنین می‌گوید: «زن بشری است که انسان گریزی از آن ندارد، او وسوسه فطرت، آفت دور پسند، خطر خانه و خانواده، معشوقه‌ی کشنده و مصیب و آتش برافروخته شده است».

خلاصه این که نظریه‌ی دوم آنان در بارهٔ زن این است که رابطه بین زن و مرد اگرچه از طریق عقد رسمی و مشروع باشد باز هم پلید و ناشایست است و باید از آن دوری شود.

این طرز فکر اخلاقی که قبلاً به واسطه‌ی فلسفهٔ اشراق (Neo– Platonism) در اروپا ریشهٔ عمیقی دوانیده بود به وسیلهٔ مسیحیت به آخرین درجهٔ شدت خود رسید و به این ترتیب تجرد و عدم ازدواج معیار بزرگی و شرف گردید و زندگی خانوادگی و ازدواج نشانهٔ عدم اخلاق و پستی فطرت و طبیعت شمرده می‌شد و تجرد و عدم ازدواج و عدم سروکار با زن، از علائم تقوی و بلندی فطرت و پاکی طبیعت به حساب می‌آمد. هرکس می‌خواست که زندگی آبرومندانه و پاکی داشته باشد باید هیچ وقت ازدواج نمی‌کرد و یا حداقل با زن خود روابط جنسی برقرار نمی‌کرد، همچنین در کنفرانس‌ها و مجالس عمومی دینی، قوانینی وضع کردند که راهبان کلیسا نباید با زنانشان در محل خلوت بنشینند، اگر زن و شوهری بخواهند همدیگر را ببینند باید در حضور مردم باشد و یا حد اقل دو مرد بیگانه حضور داشته باشند و در تقبیح و محکوم‌کردن رابطه‌ی جنسی بین زن و مرد از هیچ کوششی دریغ نکردند، بطور مثال یادآور می‌شویم که در بین آنان چنین مرسوم بود که اگر زن و شوهر در شب یکی از اعیاد و جشن‌ها با هم همبستر می‌شدند لازم بود که برای شرکت در جشن یا عید اجازه بگیرند، گویا آنان گناهی را مرتکب شده بودند که بخاطر آن حق شرکت در مراسم مقدس دینی از آنان سلب می‌شد، تأثیر این رهبانیت به حدی رسید که رابطه بین افراد خانواده‌ها تیره گردید و حتی رابطه‌ی مادر و پسر را نیز تحت تأثیر قرار داد و هر رابطه و خویشاوندی که به علت ازدواج ایجاد شده بود، گناه و پلید شمرده می‌شد. این دو نظریه نه تنها از دیدگاه اخلاق و اجتماع قدر و منزلت زن را پایین آورده بود بلکه در وضع قوانین مدنی تا اندازه‌ای تأثیر گذارد که از یک طرف زندگی زناشویی برای زن و مرد تیره و تار گردید و از طرف دیگر زن در تمام جوانب زندگی منزلت و قدر خود را از دست داد، نتیجه این وضع این شد که هر قانونی که در جهان غرب تحت تأثیر مسیحیت وضع گردید خصوصیات زیر را دارا بود:

۱– از نظر اقتصاد، زن را کاملاً تحت تسلط مرد قرار داده، حقوق او را از نظر ارث محدود گردانیده است، حق مالکیت زن بسیار اندک است تا حدی که همه در آمدهای کسب و کار او و همه ثروت و دارائی او جزء دارایی شوهر به حساب می‌آید.

۲– اگر اختلافی بین زن و شوهر به هر شکل و اندازه‌ای ایجاد شود، در هیچ حالت طلاق بین زن و شوهر جائز نیست و اگر زندگی بین زن و شوهر مجسمه‌ی عذاب و تنفر هم بود، زن و شوهر باید با همدیگر زندگی کنند که آنان باید به زندگی زناشویی ادامه می‌دادند، در بعضی حالت‌های استثنائی و هنگامی که تنفر و دشمنی به نهایت می‌رسید طلاق اجازه داده می‌شد، البته به شرطی که در آینده برای خود همسری انتخاب نکنند و زندگی زناشویی جدیدی تشکیل ندهند. حقیقت این است که این طرز برخورد ضرر بیشتری داشت؛ زیرا این زن و شوهر در آینده بیش از دو راه نداشتند، یا رهبانیت را باید اختیار می‌کردند و یا این که تا آخر زندگی به فسق و فجور مشغول می‌شدند.

۳– همچنین اگر زن و مردی بعد از ازدواج همسرشان دوباره ازدواج می‌کردند، بزرگترین ننگ و عار برای آنان به شمار می‌رفت و این کار از جمله گناهان کبیره بود. این ازدواج نزد علمای مسیحی گردن‌نهادن به شهوات حیوانی و ارتکاب فحشا محسوب می‌شد و از ازدواج دوم به عنوان زنای مهذب یاد می‌کردند، ولی راهبران کلیسا طبق قانون کلیسا حق ازدواج نداشتند و قانون مدنی عام نیز در بعضی شهرها به آنان اجازه ازدواج نمی‌داد و شهرهایی که قانون مدنی به آنان اجازه ازدواج می‌داد شهرهایی بودند که افکار عمومی تحت تأثیر فکر دینی قرار نداشت.

اروپای نوین:

وقتی که فلاسفه و دانشمندان اروپایی در قرن هجدهم به دفاع از حقوق فرد پرداختند و دروازه‌های حریت و آزادی فردی را به روی افراد گشودند، در جامعه اروپایی تمدن فاسدی حکومت می‌کرد، این حکومت از اتحاد و ترکیب نظام اخلاقی، فلسفه‌ی زندگی مسیحیت و نظام فئودالیزم (Feudal System) تشکیل شده بود، این سه عامل خارجی رونق بشریت را به قیود سنگین و غیر طبیعی محدود ساخته و تمام راه‌های پیشرفت و ترقی را به روی بشریت بسته بودند. نظریاتی را که علمای قرون اروپا و صاحبان تفکر جدید این قاره برای از بین‌بردن این نظام فاسد و ایجاد نظام جدید پیشنهاد کرده بودند، به شکل انقلاب کبیر فرانسه عرض اندام کرد، بعد از آن چرخ تمدن و فرهنگ مذکور مطابق نظریات و ارشادات این علما و صاحبان تفکر حرکت می‌کرد، تا آن که بعد از گذشت زمان و گردش روزگار به شکل موجود فعلی درآمد، تمام کارهایی که در ابتدای این تمدن و نهضت جدید برای نجات زن از گرداب ذلت و پستی انجام می‌دادند، در زندگی اجتماعی دارای اثرات مثبت و پسندیده‌ای بود، در نتیجه از شدت و سختی قوانین طاقق کاسته می‌شد و حقوق اقتصادی و مالی سلب شده زنان به آنان برگردانده می‌شد و افکاری که قائل به ذلت و خواری زنان بود، کم کم اصلاح می‌گردید. قوانین زندگی خانوادگی که در حقیقت زنان را در مرتبه‌ی کنیزان قرار داده بود تغییر یافت و بدین ترتیب دروازه‌های تعلیم و تربیت برای زنان مانند مردان گشوده شد و حق تعلیمات عالی به ایشان اعطاء گردید. استعداد و لیاقت زنان که در گذشته در اثر قوانین جاهلیت در زیر پرده‌های ظلمت و تاریکی پنهان شده بود دوباره شکوفا و نمایان گشت و امور خانه و خانواده و سر و سامان دادن به زندگی و سرپرستی خانواده و بهبود وضع آن به آنان سپرده شد، پیشرفت بهداشت عمومی، تربیت نسل جدید، پرستاری مریضان، شکوفایی نظام خانواده و روابط و مسائل خانوادگی، همه و همه از نتایج اولیه‌ی این نهضت بود که به علت تمدن جدید اروپا در بین زنان پیدا شد، ولی نظریات و افکاری که این حرکت از آنجا سرچشمه می‌گرفت از اول افراطی و دور از اعتدال بود. این روحیه در قرن نوزدهم شدت یافت و هنوز قوت بیستم فرا نرسیده بود که نظام اجتماعی غرب به نهایت و آخرین درجه‌ی افراط رسید و از اعتدال کاملاً بدور ماند. نظرات اساسی و اصولی که بنیان اجتماعی تمدن جدید اروپایی را تشکیل می‌دهند تحت سه عنوان مطالعه می‌کنیم:

۱– مساوات بین زن و مرد.

۲– آزادی زنان در امور زندگی (Economic Independence).

۳– اختلاط و آمیزش مطلق بین زن و مرد.

نتیجه یافته‌گذاری اجتماع بر طبق این نظریات سه‌گانه این شد که:

۱– آنان از معنی مساوات چنین فهمیدند که باید زن و مرد در حقوق بشری و ارزش اخلاقی مساوی باشند و زن در زندگی اجتماعی همان اعمالی را انجام دهد که مرد انجام می‌دهد و همانطور که در سابق مردان از قید اخلاقی آزاد بودند، زنان نیز از همان بی‌بند و باری برخوردار گردیدند.

این برداشت غلط از مساوات بود که زن را از ادای وظیفه‌ی فطری و طبیعی‌اش که بقا و ادامه‌ی نسل بشر است نه تنها غ

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

مهر و شفقت پیامبر صلی الله علیه و سلم به امتش

بقلم: دکتر عادل بن علی الشدی
ترجمه و نگارش: دکتر نور محمد جمعه

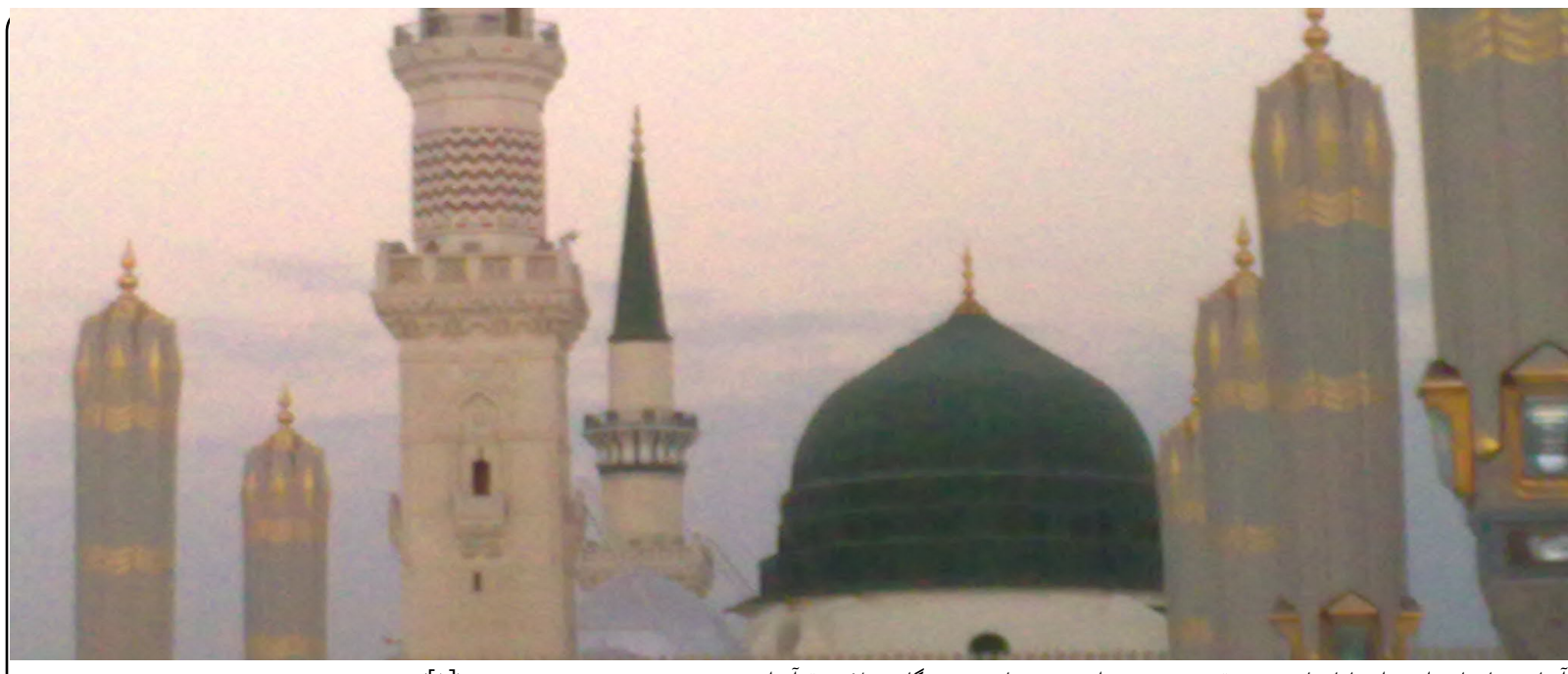

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای بشریت چون پدری مهربان و نرم‌خو بودند، و هرگاه فرصت اختیار بین دو یا چند چیز برای امت را می‌داشتند همیشه آنچه را برای آنها آسانتر و راحت‌تر بود را انتخاب می‌کردند. تا مبادا بر پیروانش سخت آید، و یا اینکه احساس مشقت کنند. و همیشه می‌فرمودند: خداوند مرا فردی یک دنده و سخت‌گیر بسوی انسانها نفرستاد، بلکه مرا معلمی آسانگیر و نرم‌خو قرار داد([۱]).

و می‌فرمودند: خداوند آسانگیر است و از آسانی و نرمی خوشش می‌آید، و اجر و پاداشی که بر آن می‌دهد بر سختگیری و مشقت نمی‌دهد.

و می‌فرمودند: رفق و نرمی در هیچ چیزی نبود مگر اینکه آنرا زینت بخشید، و از هیچ چیزی دور نشد مگر اینکه آنرا زشت و ناگوار ساخت([۲]).

و خداوند صفات مهربانی و شفقت را در پیامبرش ستوده است، آنجا که می‌فرماید:

{ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (١٢٨) } [التَّوبة: ١٢٨]

«هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید. سخت به شما دلبسته است و با مؤمنان رئوف و مهربان است».

تصاویر مهر و شفقت پیامبر را اگر بخواهیم از صفات زندگی ایشان جمع کنیم، مثنوی هزار و یک من می‌شود. از جمله این تصاویر:

روزی مردی خدمت آن حضرت رسیده، پریشان و غمگین گفتند: یا رسول الله! من هلاک و نابود شدم!

آن حضرت با نرمی او را نوازش داده فرمودند: چه چیزی تو را نابود کرده؟

آن مرد شرمسار و پریشان گفت: با دهان روزه، در رمضان با همسرم همبستر شدم.

پیامبر با کمال مهر و شفقت پدری غم را از دل او کنار زده، به او گفتند: آیا می‌توانی غلامی را خریده، بعنوان کفاره گناهت، آزاد کنی؟

آن مرد فقیر و بینوا گفت: خیر.

پیامبر مهر و عطوفت فرمودند: آیا می‌توانی دو ماه کامل روزه بگیری؟

آن مرد ضعیف گفت: خیر.

پیامبر مهربانی‌ها فرمودند: آیا می‌توانی شصت فقیر را غذا بدهی.

آن مرد فقیر گفت: خیر.

مرد بینوا شرمسار در گوشه‌ای نشست. برای پیامبر خوشه‌ای از درخت خرما آوردند. آن حضرت به آن مرد پریشان گفت: اینرا بگیر و در راه خدا خیرات کن.

مرد گرسنه و فقیر و شرمسار گفت: چه کسی در این شهر از ما فقیرتر است. در این شهر کسی به این خرما از ما نیازمندتر نیست!

پیامبر از سخن شیرین و صراحت مرد پریشان به خنده افتاده، به او گفت: این را بگیر، بده خانواده‌ات نوش جان کنند([۳]).

بنازم رحمت و شفقت و مهر و عطوفتت را ای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ...

بنازم پدری و محبت و نرم خوئیت را...

مردی پشیمان و شرمنده از گناهی که بر دوشش سنگینی می‌کرد، و وجدان و ضمیرش را آزرده کرده بود خدمت آن حضرت می‌رسد. و پیامبر با کمال رأفت و رحمت با او به نرمی برخورد می‌کند، و از کفاره‌ی سخت به کفاره‌ی نرمتر و آسانتر با او کنار می‌آید. تا جائیکه کفاره گناهش را بدو می‌بخشد تا در راه خدا خیرات دهد. و چون مرد پرده از نیاز و فقرش می‌درد، پیامبر صلی الله علیه و سلم کفاره را بدو هدیه می‌کند تا همراه خانواده‌اش میل فرماید...

الله اکبر!...

چه آقائی، و سروری و پدری و مهر و محبتی در سینه مبارک شما بود ای سرور من؛ رسول پاک پروردگارم... جان و مال و خویش و تبارم فدای تو بادا...

به تصویری دیگر از آقایی و سروری این معلم نمونه بشریت بنگرید:

ابن حکم سلمی می‌گوید: با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در حال نماز بودیم که مردی عطسه کرد. من گفتم: خداوند تو را رحمت فرماید!

سایر نماز گزاران در نماز با عصبانیت به من چشم سرخ نشان دادند. با تعجب به آنها گفتم: وای! چرا اینطوری به من نگاه می‌کنید؟!

آنها دستهایشان را به ران پاهایشان زدند. وقتی دیدم می‌خواهند مرا ساکت کنند، ساکت شده دیگر حرفی نزدم.

چه بزرگ بود و آقا؛ سرورم رسول خدا، که نه پیش از او و نه بعد از او هرگز معلمی به مهربانی و خوبی او ندیده‌ام، پس از پایان نماز، بخدا سوگند که نه بر من خشم گرفت، و نه مرا زد، و نه به من اهانت کرد، با کمال نرم خوئی و لطافت و مهر پدری آرام فرمودند: در نماز چیزی از سخنهای مردم روا نباشد، نماز عبارت است از ثنا و مدح گفتن پروردگار و بزرگی و عظمت او را بیان کردن، و تلاوت قرآن نمودن([۴]).

امام نووی در شرح این حدیث می‌فرمایند: در این حدیث تصویری است از اخلاق بزرگ و نمونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ، آن اخلاقی که خداوند متعال پیامبرش را بدان ستوده است. و تصویری است از مهر و شفقت او به کسی که از احکام دین بیگانه است، و در آن درسهایی است از چگونگی برخورد با جاهلان، و روش آموزش آنها، و مهر و شفقت ورزیدن به آنها، همراه با شیوه نمونه رساندن مفاهیم درست به آنها.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم احیاناً روزهای متوالی را پیاپی روزه می‌گرفت، ولی از مهر و عطوفت و شفقتی که بر امتش داشت آنها را از روزه گرفتن چند روز متوالی منع می‌کرد، تا مبادا بر آنها فرض شود.

بنازم مهر و شفقت پیامبر صلی الله علیه و سلم را بر امتش!..

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم سه شب یا بیشتر را در رمضان بر مردم نماز شب خواندند، پس از آن افراد بسیاری از هر سوی شهر برای خواندن نماز شب با آن حضرت، به طرف مسجد سرازیر گشتند. ولی پیامبر صلی الله علیه و سلم برای ادای نماز با آنها از خانه خود بیرون نشد، تا مبادا نماز شب در شبهای مبارک رمضان از سوی خداوند بر امت فرض گردد.

و از تصاویر شفقت و رحمت او؛ روزی وارد مسجد شدند، متوجه شدند طنابی بین دو ستون مسجد بسته شده است.

پرسیدند: این طناب برای چیست؟

گفتند: این طناب از آن مادر مؤمنان؛ زینب، است. در اینجا به نماز می‌ایستد، و چون خسته می‌شود بر آن تکیه می‌دهد. پیامبر مهر و عطوفت فرمودند: طناب را باز کنید، وقتی سر حال هستید نماز بخوانید، و چون خسته شدید استراحت کنید([۵]).

اقیانوس مهر و عطوفت و رأفت آقا و سرورم؛ رسول پاک صلی الله علیه و سلم را ساحلی نیست، و بتصویر کشیدن این شفقت پدری مثنوی هزار و یک من می‌طلبد که ما از آن عاجزیم. در اینجا به تصاویری دیگر از باب نمونه اشاره می‌کنیم که آن خود خبر از خرمن می‌دهد.

انس بن مالک یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند: روزی همراه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مسجد بودیم. مردی روستائی از راه رسید، و در گوشه‌ای از مسجد شروع کرد به ادرار کردن! یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از دیدن این صحنه مات و مبهوت شده، داد زدند: وای.. وای؟..

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: رهایش کنید، وحشت زده‌اش نکنید!

همه ساکت شدند تا روستائی بی‌فرهنگ کارش را تمام کرد.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به نرمی او را صدا زده، با لطافت و مهربانی بدو گفت: این مسجد و خانه خداست، و در آن شاشیدن و یا آشغال ریختن روا نباشد، مسجد جای عبادت و ذکر و نیایش پروردگار و تلاوت قرآن است.

سپس یکی را فرستاد تا سطل آبی آورده، بر جایی که پلید شده بود بریزد([۶]).

از تصاویر مهر و سروری آقایمان به این حکایت گوش فرا دهید: جوانی پریشان و مست باده‌ی جوانی خدمت آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسیده گفت: یا رسول الله! به من اجازه بده زنا کنم!! افرادی که در آنجا بودند بسیار خشمگین شده سرش داد کشیدند: خفه شو، این چه حرفی است و...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در کمال آرامش و مهر و عطوفت به جوان حیران گفت: بیا نزدیک من بنشین.

آن جوان به پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نزدیک شد. آن حضرت به آرامی به او فرمودند: آیا زنا را برای مادرت می‌پسندی؟

جوان شرمسار و پریشان گفت: قربانت گردم سرورم، نه بخدا قسم!

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به آرامی فرمودند: و همچنین دیگران آنرا برای مادرانشان نمی‌پسندند. آیا فاحشه را برای دخترت می‌پسندی؟

جوان حیرتزده گفت: فدایت شوم سرورم، نه بخدا سوگند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم در کمال آرامش به او فرمودند: و همچنین سایر مردم آنرا برای دخترانشان نمی‌پسندند. آیا زنا را برای خواهرت روا می‌دانی؟

جوان با شرمندگی گفت: قربانت روم سرورم، نه به بخدا سوگند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: و همچنین دیگران آنرا برای خواهرانشان روا نمی‌دارند. آیا فاحشه را برای عمه‌ات می‌پسندی؟

جوان پریشان گفت: نه بخدا سوگند، فدایت شوم.

پیامبر فرمودند: و همچنین دیگر مردم آنرا برای عمه‌هایشان قبول نمی‌کنند. آیا آنرا برای خاله‌ات روا می‌داری؟

جوان سرشکسته گفت: نه قسم به پروردگارم، الهی فدایت شوم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: و همچنین دیگران آنرا برای خاله‌هایشان روا نمی‌دارند.

سپس در کمال مهر و شفقت پدری دستان مبارکشان را بر سر جوان گذاشته به درگاه پروردگار عالمیان دعا کردند: بارالها! گناهان این مرد را بیامرز، و قلبش را پاک گردان، و شرمگاهش را حفاظت کن.

از آنروز به بعد آن جوان بسیار نیکوکار و پرهیزکار گشته هرگز با چشم بد به دخترهای مردم نگاه نکرد([۷]).

این است روش آقا و سرورم؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم ... با این اسلوب زیبا، و با مهر و شفقت پدری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به قلب آن جوان راه پیدا کرده، زشتی و قباحت آنچه در پی آن بود را برای او روشن نمود. و این باعث شد او جوانی پرهیزکار و پاک دامن و خدا ترس شود.

و از تصاویر رحمت و شفقت آن پیامبر آن حکایتی است که پسر عموی آن حضرت؛ عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم داشت خطبه می‌گفت، که متوجه شد شخصی در آفتاب ایستاده است. درباره او پرسید. گفتند: این ابو اسرائیل است، نذر کرده؛ در آفتاب بایستد، و ننشیند، و زیر سایه نرود، و با کسی حرف نزند، و همیشه روزه باشد!

پیامبر رحمت و شفقت و مهر فرمودند: به او دستور دهید تا سخن گوید، و زیر سایه رود، و راحت بنشیند، و روزه‌اش را بخورد([۸]).

و از این تصاویر رحمت و شفقت حکایت عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه است. او می‌گوید: به گوش پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم رسیده بود که من گفته‌ام: سوگند بخدا که تمام عمرم روزه می‌گیرم، و تمام شبها را تا صبح به نماز می‌ایستم. پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به آرامی به من فرمودند: آیا تو این حرف را زده‌ای؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت، یا رسول الله! بله من چنین تصمیم گرفته‌ام.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: چنین کاری از تو برنمی‌آید، هم روزه بگیر و هم افطار کن، هم بخواب و هم نماز شب بخوان، و سه روز در ماه روزه بگیر، هر نیکی در نزد پروردگار ده برابر می‌شود، اگر چنین کنی؛ گویا تمام عمرت را روزه گرفته‌ای.

و در روایتی دیگر آمده است: به من خبر رسیده که تو تمام روزها روزه می‌گیری، و شبها را تا صبح نماز می‌خوانی؟ گفتم: چنین است ای رسول الله صلی الله علیه و سلم !

ایشان فرمودند: دوباره چنین نکن؛ هم روزه بگیر، و هم افطار کن، هم بخواب و هم نماز بجای آر، بدنت را بر تو حقی است، چشمانت را بر تو حقی است، همسرت را بر تو حقی است، مهمانت را بر تو حقی است.

اگر سه روز در ماه را روزه بگیری برایت کافی است. برای هر نیکی خداوند ده برابر اجر و پاداش می‌دهد، و این برابر است با روزه تمام عمر.

عبدالله می‌گوید: وقتی بر خودم فشار آوردم، بر من فشار آورده شد!

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم ! من قدرت و توان بیش از این دارم. فرمودند: پس چون پیامبر خدا؛ داوود روزه بگیر، و از آن بیشتر نه! گفتم: روزه حضرت داود چگونه بود؟ فرمودند: یک روز در میان روزه می‌گرفتند.

عبد الله پس از اینکه پیر و فرسوده و افتاده شد، می‌گفت: ای کاش به نصیحت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم عمل می‌کردم([۹]).

زیرنویسها:

([۱]) به روایت امام مسلم.
([۲]) به روایت امام مسلم.
([۳]) به روایت امام بخاری و امام مسلم.
([۴]) به روایت امام مسلم.
([۵]) به روایت امام بخاری و امام مسلم.
([۶]) به روایت امام بخاری و امام مسلم.
([۷]) به روایت امام احمد.
([۸]) به روایت امام بخاری.
([۹]) به روایت امام بخاری وامام مسلم.

به نقل از:
درسهایی از مدرسه رسول الله صلی الله علیه و سلم، بقلم: دکتر عادل بن علی الشدی (استاد تفسیر و علوم قرآن دانشگاه ملک سعود)، ترجمه و نگارش: دکتر نور محمد جمعه (استاد ادبیات عرب دانشگاه بین المللی اسلامی ـ اسلام آباد)

داخل خانه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم

مؤلف: عبدالملک القاسم،
مترجم: عبدالقادر ترشابی

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به ما اجازه ورود داد؛ لذا وارد خانه نبی این امت شدیم تا نگاهی به آن بیندازیم.

صحابه صلی الله علیه و سلم حقیقت محتویات این خانه از قبیل اثاث، رختخواب و سایر وسایل آن را برای ما روایت می‌کنند. ما می‌دانیم که نگاه کردن به داخل خانه‌ها و اتاق‌های مردم و جستجو در این مورد، درست نیست. اما به خاطر تأسی و الگوپذیری، نگاهی به این خانه می‌اندازیم تا از محتویات آن مطلع شویم. این، خانه‌ای است که بر اساس تواضع و فروتنی بنیانگذاری شده و سرمایه‌اش، ایمان است. مگر نمی‌بینید که بر دیوارهایش هیچگونه عکس و تصویر جانداری مثل بسیاری از خانه های امروزی، آویزان نشده است. زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «لاَ تَدْخُلُ الْمَلاَئِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلاَ تَصَاوِيرُ». [بخاری و مسلم]

«فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ و یا تصویر باشد، وارد نمی‌شوند».

نگاه دیگری به خانه پیامبر صلی الله علیه و سلم بیندازید تا برخی از وسایلی را مشاهده کنید که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در زندگی روزانه‌اش از آنها استفاده می‌نمود.

ثابت رضی الله عنه می‌گوید: انس بن مالک رضی الله عنه لیوانی ضخیم را که از چوب ساخته شده و با قطعه‌ای فلزی بسته شده بود، به ما نشان داد و گفت: «ای ثابت! این، لیوان رسول الله صلی الله علیه و سلم است». [روایت ترمذی]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در این لیوان، آب، شیره خرما، عسل و شیر می‌نوشید. [روایت ترمذی]

انس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگام نوشیدن آب، سه بار تنفس می‌کرد.[روایت ترمذی]

و نبی اکرم صلی الله علیه و سلم از تنفس کردن داخل ظرف، منع فرمود. [روایت ترمذی]

اما شاید زرهی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روزهای سخت جهاد و مبارزه در میدانهای نبرد از آن استفاده می‌نمود، داخل خانه نباشد. زیرا طبق گفته عایشه صدیقه رضی الله عنها، آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن را در برابر سی صاع جو که از یک یهودی قرض گرفته بود، در رهن گذاشت.]بخاری و مسلم[و هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و سلم ، آن زره، همچنان نزد همان یهودی بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم سرزده و ناگهانی نزد خانواده‌اش نمی‌رفت تا مبادا غافلگیر شوند. بلکه با اعلان قبلی وارد خانه می‌شد و هنگام ورود، سلام می‌کرد. [زادالمعاد:۲/۳۸۱]

با چشمی جستجوگر و قلبی آگاه به این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فکر کنید که فرمود: «طُوبَى لِمَنْ هُدِيَ إِلَى الإِسْلاَمِ وَكَانَ عَيْشُهُ كَفَافاً وَقَنَعَ». [روایت ترمذی]

یعنی: «خوشا به حال کسی که به سوی اسلام هدایت شده و زندگیش، به اندازه کفاف بوده و به همین، قانع باشد».

به حدیث دیگری گوش بسپار که نبی اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ آمِنًا فِي سِرْبِهِ، مُعَافًى فِي جَسَدِهِ، عِنْدَهُ قُوتُ يَوْمِهِ، فَكَأَنَّمَا حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا». [روایت ترمذی]

یعنی : «هر کس صبح کند در حالی که از درونش، احساس امنیت می‌کند و بیمار نیست و قوتِ آن روزش را دارد، گویا همه دنیا برایش فراهم شده است».

از کتاب: یک روز در خانه پیامبر صلی الله علیه و سلم، مؤلف : عبدالملک القاسم، مترجم : عبدالقادر ترشابی

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

سنت و آداب برخاستن از مجلس

دعایِ کفارهی مجلس بگوئی و آن عبارت است از «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِکَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُکَ وَأَتُوْبُ إِلَیْکَ».(رواه أصحاب السَنن).

در شبانه‌روز چقدر مجالس وجود دارد که مسلمان در آنجا حاضر می‌گردد و می‌نشیند سپس بر می‌خیزد، ما در اینجا برخی از این مجالس را ذکر می‌کنیم:

۱- همگام صرف غذا (در سه وعده)، بدون شک که شما با کسانی که سر سفره با شما نشسته‌اند صحبت می‌کنید ....

۲- وقتی که فردی از دوستانت یا همسایه‌ات را می‌بینی و با او صحبت می‌کنی هرچند که ایستاده باشی ...

۳- هنگامی که با همکارانت و دوستانت در محل کار یا در کلاس درس می‌نشینید.

۴- هنگامی که با زن و فرزندانت می‌نشینی و با یکدیگر صحبت می‌کنید.

۵- وقتی که در ماشین سواری و همسر یا دوست همراه شما در ماشین نشسته است.

۶- وقتی که به مجلس درس یا سخنرانی حاضر می‌شوی.

خداوند تو را حفظ کند، بنگر چند مرتبه در شبانه‌روز این دعا و ذکر را تکرار نموده‌ای در این صورت ارتباط شما همیشه با پروردگار است، پس چند مرتبه ستایش پروردگارت را گفته‌ای، و از آنچه که شایسته عظمت و جلالش نیست او را پاک و منزه داشته‌ای، هنگامی که می‌گویی: «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِکَ». و چند بار در شبانه‌روزت از آنچه که مرتکب شده‌ای بواسطه توبه و استغفار با پروردگارت تجدید عهد نموده‌ای هنگامی که می‌گویی: «أَسْتَغْفِرُکَ وَأَتُوْبُ إِلَیْکَ»و چند بار به یگانگی خداوند اقرار نموده‌ای، یگانگی در ربوبیت، و یگانگی در الوهیت و یگانگی در اسماء و صفاتش، وقتی که می‌گویی: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ».

پس بدینگونه در تمام شبانه‌روزت توحید و یکتای خداوند را می‌گویی و او را به پاکی یاد می کنی، و از آنچه مرتکب شده‌ای توبه و استغفار می نمایی.

فایده عمل نمودن به این سنت

سبب کفاره و بخشش گناهان و بدیهایی که در آن مجلس مرتکب شده می‌گردد.

نکته:

امام ابن قیم می‌فرماید: نشستن و جمع شدن با دوستان و برادران و دو نوع است:

یکی: جمع شدن برای خوش نمودن نفس و گذراندن وقت، پس اینگونه زیانش راجح‌تر از فایده‌اش می‌باشد، و کمترین زیانش اینست که قلب را فاسد ویران می‌گرداند و وقت را تلف می‌کند.

دوم: جمع شدن و نشستن با دوستان و برادران برای همکاری در اموری که سبب نجات است، یکدیگر را به حق سفارش نمودن، پس اینگونه مجالس بزرگترین غنیمت و سودمندترین مجالس بشمار می‌آید

به نقل از:
quran-m.com
سایت دائرة المعارف اعجاز علمی در قرآن و سنت
فرستنده: أحمد محمود

روایتی در بیان بدعت حلقات ذکر جمعی و گمراهی اصحاب آن

عن عمر بن یحیی بن عمرو بن سلمة الهمدانی قال : حدثنی أبی قال : حدثنی أبی قال : '' کنا نجلس علی باب عبد الله بن مسعود قبل صلاة الغداة ، فإذا خرج مشینا معه إلی المسجد ، فجاءنا أبو موسی الأشعری ، فقال :أخرج إلیکم أبو عبد الرحمن بعد ؟ قلنا : لا ، فجلس معنا حتی خرج ، فلما خرج قمنا إلیه جمیعا ، فقال له أبو موسی : یا أبا عبد الرحمن ! إنی رأیت فی المسجد آنفا أمرا أنکرته ، و لم أر والحمدلله إلا خیرا ، قال : فما هو ؟ فقال: إن عشت فستراه ، قال : رأیت فی المسجد قوما حلقا جلوسا ، ینتظرون الصلاة ، فی کل حلقة رجل ، و فی أیدیهم حصی ، فیقول : کبروا مائة ، فیکبرون مائة ، فیقول هللوا مائة ، فیهللون مائة ، و یقول سبحوا مائة ، فیسبحون مائة ، قال : فماذا قلت لهم؟ قال : ما قلت لهم شیئا انتظار رأیک ، قال : أفلا أمرتهم أن یعدوا سیئاتهم ،و ضمنت لهم أن لا یضیع من حسناتهم شیء ؟ ثم مضی و مضینا معه ، حتی أتی حلقة من تلک الحلق ، فوقف علیهم ، فقال : ما هذا الذی أراکم تصنعون ؟ قالوا : یا أباعبدالرحمن! حصی نعد به التکبیر و التهلیل و التسبیح ، قال : فعدوا سیئاتکم فأنا ضامن أن لا یضیع من حسناتکم شیء ، ویحکم یا أمة محمد ! ما أسرع هلکتکم !هؤلاء صحابة نبیکم صلی الله علیه وسلم متوافرون ، و هذه ثیابه لم تبل ، و آنیته لم تکسر ، والذی نفسی بیده إنکم لعلی ملة هی أهدی من ملة محمد ، أو مفتتحوا باب ضلالة ؟ ! قالوا والله : یا أبا عبد الرحمن ! ما أردنا إلا الخیر ، قال : و کم من مرید للخیر لن یصیبه ، إن رسول الله صلی الله علیه وسلم حدثنا : (إن قوما یقرءون القرآن ، لا یجاوز تراقیهم) ، وایم الله ما أدری لعل أکثرهم منکم ! ثم تولی عنهم، فقال عمرو بن سلمة : فرأینا عامة أولئک الحلق یطاعنونا یوم النهروان مع الخوارج '' .

عمرو بن یحیی می گوید:از پدرم شنیدم که از جدم حکایت می کرد که او گفت: ما قبل از نماز صبح بر

دروازه منزل عبدالله بن مسعود رضی الله عنه (صحابی گرانقدر پیامبر صلی الله علیه وسلم) می نشستیم تا اینکه او بیرون می آمد و همراه با او به مسجد می رفتیم، در یکی از روزها که کنار دروازه ایشان به انتظار نشسته بودیم، ابو موسی اشعری به نزد ما آمد و پرسید: ابو عبدالرحمان تاکنون بیرون نیامده است؟ گفتم: خیر، او نیز با ما منتظر ماند تا اینکه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه خارج شد و همه برخاستیم و نزدش رفتیم، ابوموسی رضی الله عنه به او گفت: ای ابوعبدالرحمان، اندکی پیش در مسجد امری ناآشنا مشاهده کردم و البته بحمد الله چیزی جز خیر ندیدم.

ابن مسعود رضی الله عنه: چه دیدی؟

ابو موسی رضی الله عنه: اگر زنده ماندی خود نیز آن را خواهی دید، مردمی را دیدم که در مسجد حلقه زده و به انتظار نماز نشسته بودند و سنگریزه هایی در دست داشتند و در هر حلقه ای مردی با صدای بلند می گفت: صد مرتبه لااله الا الله بگویید و آنها نیز می گفتند، و سپس می گفت: صد مرتبه سبحان الله بگویید و آنها نیز می گفتند.

ابن مسعود رضی الله عنه:تو به آنها چه گفتی؟

ابوموسی رضی الله عنه: چیزی نگفتم، به انتظار نظر و امر تو ماندم.

ابن مسعود رضی الله عنه: چرا به آنها نگفتی تا بدیهای خود را بشمارند؟ و به آنها ضمانت ندادی که از خوبی هایشان چیزی گم نمی‌شود؟

عبد الله بن مسعودرضی الله عنه به راه افتاد و ما نیز همراه او حرکت کردیم تا اینکه نزد یکی از آن حلقه‌ها آمد و کنار آنان ایستاد و پرسید: دارید چه کار می کنید؟

–ای ابو عبدالرحمان، با این سنگریزه‌ها اذکار و تسبیحات را می شماریم.

–ابن مسعود رضی الله عنه: بهتر است بدیهای خود را بشمارید من ضامن هستم که از نیکی های شما چیزی گم نشود، وای بر شما، ای امت محمد، چه زود دارید هلاک می شوید، یاران پیامبر شما در همه وجود دارند، لباسهای پیامبر صلی الله علیه وسلم تا کنون کهنه نشده و ظرفهایشان هنوز نشکسته‌اند، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، یا شما بر دینی برتر از دین محمد هستید و یا اینکه گشایندگان دروازه ضلالت و گمراهی هستید.

–ای ابوعبدالرحمان، والله، ما اراده‌ای جز خیر نداشتیم.

–ابن مسعود رضی الله عنه: چه بسیارند افرادی که اراده خیر دارند اما به آن نمی رسند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما فرمودند: گروهی قرآن را می خوانند ولی قرائت‌شان از ترقوه (استخوان بالای سینه و زیر گردن) آنان نمی گذرد، سوگند به خداوند، نمی‌دانم شاید اکثر آن افراد از شما باشند.

سپس از آنان روی گردانید.

عمرو بن سلمه می گوید: بیشتر افراد آن حلقه‌ها را دیدم که در جنگ نهروان همراه با خوارج، با ما می جنگیدند.

[حدیث صحیح؛ منبع: سنن دارمی حدیث شماره ۲۱۰، مجمع الزوائد هیثمی ج۱/ص۱۸۱، السلسلة الصحیحة للالبانی، حدیث شماره ۲۰۰۵]

(نقل ترجمه با اندکی اصلاح از: کتاب ''شیوه های نبوی در برابر اشتباهات مردم'' ص۳۷، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

به نقل از سایت: راه جهاد
rahejehad.com

آیا قربانی واجب است یا سنت؟

قربانی‌کردن سنت موکده‌ای است‌که پیامبر صلی الله علیه و سلم روی انجام آن تاکید داشته و آن را ترک نکرده‌اند، برای کسی که برآن قدرت داشته باشد ترک آن مکروه است. چون بخاری و مسلم بروایت انس آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم دو قوچ سیاه و سفید شاخدار را با دست خود سر برید و قربانی کرد و بسم الله و الله اکبر گفت.

مسلم بروایت ام سلمه آورده است‌که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت:» إذا رأیتم هلال ذی الحجة وأراد أحدکم أن یضحی فلیمسک عن شعره وأظفاره [هرگاه هلال ماه ذی‌الحجه را مشاهده‌کردید و یکی از شما خواست قربانی‌کند پس از موی و ناخن‌گرفتن خودداری‌کند تا بعد از انجام قربانی]». اینکه فرمود هرکس خواست‌که قربانی‌کند دلیل برآنست‌که قربانی سنت است نه واجب و الا می‌گفت باید قربانی‌کنید و... از ابوبکر و عمر روایت شده است که آنان بجای خانواده خود قربانی نمی‌کردند و برایشان حیوان سر نمی‌بریدند مبادا مردم گمان کنند که قربانی کردن واجب ا ست .

ابن حزم گفت: بطور صحیح از هیچ یک از اصحاب روایت نشده است‌که قربانی کردن واجب باشد و ابوحنیفه می‌گوید بر ثروتمندان و کسانی که قدرت آن را دارند و در سفر نیستند و دارائی‌شان بحد نصاب می‌رسد واجب است، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کسی که قدرت دارد و توان مالی دارد و قربانی نمی‌کند به مصلای عید ما نزدیک نشود. احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده و حاکم آن را صحیح دانسته و امامان ترجیح داده‌اند که موقوف است. بنابراین حجت نیست و رای ابوحنیفه در مورد وجوب خلاف رای جمهور که رای راجح است می باشد.

جز در دو مورد قربانی واجب نمی‌گردد:

۱-کسی‌که قربانی را بر خود نذر کند واجب می‌شود چون پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « من نذر أن یطیع الله فلیطعه [هرکس بر خود نذر کند که اطاعت خدا نماید باید آن را انجام دهد و اطاعت کند]». حتی اگر نذر کننده بمیرد برای نایب او درست است که چیزی را که پیش از مرگش معین کرده است تا آن را نذرکند، برایش انجام دهد.

۲- بگوید:» هذه لله، أو: هذه أضحیة [این حیوان از آن خدا است یا این حیوان قربانی او است]». پس واجب می‌شود آن را قربانی‌کند. امام مالک می‌گوید: هرگاه حیوانی را به قصد و نیت قربانی خرید، قربانی‌کردن آن واجب می‌شود.

والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

قلمروهای دولت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه(۱)

تألیف: دکتر علی محمد محمد صلابی

نخست مکّه‌ی مکرمه

وقتی عثمان رضی الله عنه وفات یافت، فرماندار مکّه خالد بن سعید بن عاص بود، سپس علی رضی الله عنه او را عزل نمود و ابو قتاده‌ی انصاری را به عنوان والی و فرماندار مکه تعیین کرد،([۱]) چنین به نظر می‌آید که ابوقتاده مدّت کوتاهی فرماندار مکّه بوده، چون وقتی علی رضی الله عنه خواست به سوی عراق حرکت کند، قثم بن عباس ([۲]) را به عنوان فرماندار مکه به آن جا فرستاد و ابوقتاده‌ی انصاری را عزل نمود،([۳]) بر این اساس مدت فرمانداری ابا قتاده دو ماه طول کشید و از دوران کوتاه فرمانداری او سخنان و اخبار قابل ذکری نقل نشده و بیشتر منابعی که از فرمانداری قثم بن عباس بر مکه سخن گفته‌اند، بیان کرده‌اند که علی رضی الله عنه او را به عنوان فرماندار همزمان مکه و طائف مقرر کرد،([٤]) و اخبار مکه در دوران خلافت علی رضی الله عنه جز آن قسمت که مربوط بوده به موسم حج و کسانی که امیر حج قرار گرفته‌اند نقل شده‌اند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه در دوران خلافت خود در حج حضور نیافت، چون با فتنه‌هایی درگیر بود که در گوشه‌های دولت اسلامی سر بلند کرده بودند و اوضاع هنوز در آن مناطق آرام نبود و علی رضی الله عنه در موسم حج کسی را می‌فرستاد که حجّاج را رهبری کند، ظاهراً قثم بن عباس فقط در موسم حج سال ۳۷ هـ امیر حج بوده و در سال ۳٦هـ علی رضی الله عنه عبدالله بن عباس را به عنوان امیر حج فرستاد و در سال ۳۸هـ عبیدالله بن عباس را به امیر حج منصوب کرد و به مکه فرستاد. با وجود اینکه منابع در بیان سالی که هر یک از اینها به حج رفته‌اند اختلاف دارند و در سال ۳۹هـ معاویه رضی الله عنه یکی از فرماندهان شام را همراه حجاج شام به مکه فرستاد تا حج را اقامه نماید، وقتی به مکّه رسید با قثم بن عباس درگیر شد و اگر صحابه برای برقراری صلح و توافق بر این که یکی از افراد بنی شیبه حج را اقامه نماید اقدام نمی‌کردند، نزدیک بود میان آنها جنگ بپا گردد، امّا با دخالت صحابه حج با امنیت بر قرار شد و جنگی در نگرفت([٥]).

قثم بن عباس همچنان فرماندار مکه بود، تا اینکه لشکر معاویه رضی الله عنه به فرماندهی بسر بن ارطاه وارد مکه شد و قثم از آن جا که برای خود احساس خطر کرد پا به فرار گذاشت و از مکه بیرون رفت و اینگونه دوران فرمانداری او بر مکه به پایان رسید و مکه از قلمرو حکومت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیرون آمد و علی رضی الله عنه یکی از لشکرهایش را فرستاد تا مکه را باز پس بگیرند امّا به شهادت رسیدن علی رضی الله عنه سبب شد تا این مهم انجام نگیرد،([٦])

دوّم: مدینه نبوی

در دوران پیامبر صلی الله علیه و سلم و سه خلیفه‌ی بعد از او، مدینه پایتخت دولت اسلامی‌بود و خلیفه در آن ساکن بود و مدینه را در زمان حضورش در آن، خودش اداره می‌کرد و وقتی خلیفه به سفر می‌رفت کسی را به عنوان جانشین خود بر آن مقرّر می‌کرد که آن را اداره کند. بعد از بیعت مردم با علی رضی الله عنه اوضاع دگرگون شد، چون وضعیت کلّی و درگیری که بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه پیش آمد او را وادار به ترک مدینه کرد، به خصوص بعد از آن که طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنه قبل از واقعه جنگ جمل به سوی عراق رهسپار شدند،([۷]) و چنان که بعضی از روایات می‌گویند در این وقت سهل بن حنیف انصاری به عنوان جانشین خلیفه در مدینه مقرر گردید،([۸])

مدت فرمانداری سهل بن حنیف بر مدینه برای ما معلوم نیست، امّا ظاهراً دوران فرمانداری او در مدینه بیش از یک سال بوده، چون روایت است که او در سال ۳۷هـ فرماندار مدینه بوده است،([۹]) سپس علی رضی الله عنه بعد از آن که سهل بن حنیف را عزل کرد، تمام بن عباس را به عنوان والی و فرماندار مدینه منصوب نمود و بعد از او ابو ایوب انصاری را به فرماندار مدینه انتخاب کرد، که تا سال ٤۰هـ ایشان فرماندار مدینه باقی ماند. در این سال لشکر شام از سوی معاویه به فرماندهی بسر بن ارطاه([۱۰]) وارد مدینه شد، پس ابوایوب از مدینه فرار کرد و بسوی علی در کوفه نزد وی رفت،([۱۱]) و اینجا بود که مدینه از قلمرو حکومت علی رضی الله عنه بیرون آمد و جزو قلمرو حکومت معاویه رضی الله عنه گردید و اینگونه در دوران علی رضی الله عنه مدینه از پایگاه خلافت به ولایتی از ولایت‌ها تبدیل شد و حوادث سیاسی دور از آن رخ می‌دادند، بنابراین می‌بینیم که منابع تاریخی تقریباً در این برهه مدینه را فراموش کرده‌اند، تا آن که لشکر معاویه توانست بر آن غالب آید.([۱۲])

سوم: ولایت بحرین و عمان

بحرین در زمانی که عثمان رضی الله عنه وفات یافت تابع امارت بصره بود و این عامر یکی از فرمانداران خود را امیر آن جا مقرر می‌کرد و علی رضی الله عنه در دوران خود مجموعه‌ای از اُمراء خود را که مهمترین آنها عمر بن ابی سلمه([۱۳]) بود را به عنوان امیر بحرین مقرر کرد، عمربن ابی سلمه در اثنای سفر علی رضی الله عنه به عراق او را همراهی کرد، سپس علی او را برای مدت زمانی به عنوان فرماندار بحرین منصوب کرد،([۱٤]) و سپس او را به عراق فراخواند تا در کنارش باشد، همچنین قدامه بن عجلان انصاری ([۱٥]) و نعمان([۱٦]) بن عجلان انصاری از فرمانداران علی رضی الله عنه در بحرین بودند و گفته‌اند که عبیدالله بن عباس([۱۷]) نیز از جمله کسانی بوده است که علی آنها را به فرمانداری بحرین منصوب کرده‌است و عبیدالله بن عباس فرماندار یمن بود، شاید بحرین و نجد در آن زمان تابع یمن بوده‌اند، همانگونه که‌از تعبیر طبرانی می‌آید، همچنان که تعبیر خلیفه بن خیاط به این نکته اشاره می‌کند که ترتیب مشخصی برای این فرمانداران را سراغ نداشته است، ([۱۸]) منابع تاریخی اسامی بعضی از فرمانداران را ذکر کرده‌اند که علی به عمان می‌فرستاد، که یکی فرماندار و دیگری فرمانده لشکر بود، ایشان رضی الله عنه این فرماندهان را می‌فرستاد تا شورش‌هایی را که در عمان علیه علی رضی الله عنه بپاخاسته بودند خاموش کنند،([۱۹]) همچنین فرمانداری در یمامه بود که شاید او تحت اشراف والی و فرماندار بحرین قرار داشت.([۲۰])

چهارم: یمن

وقتی عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و مردم با علی رضی الله عنه بیعت کردند، علی رضی الله عنه عبید الله بن عباس رضی الله عنه را به فرمانداری یمن منصوب کرد،([۲۱]) و قبل از رسیدن عبیدالله بن عباس به یمن، فرمانداران عثمان رضی الله عنه از آنجا بیرون آمدند و بعضی از آنها همراه لشکر جمل با طلحه و زبیر رضی الله عنه همراه شدند و در مجهّز کردن لشکر نقش به سزایی داشتند،([۲۲]) عبیدالله بن عباس فرماندار صنعاء و توابع آن بود و سعید بن سعد بن عباده انصاری با او در فرمانداری کمک می‌کرد و فرمانده لشکر بود،([۲۳]) شهادت عثمان رضی الله عنه تاثیر شگرفی بر مسلمین یمن گذاشته بود و آنها از این جنایت ناراحت و متنفر بودند، بنابراین بعضی از اهالی یمن بیعت نکردند و دوست داشتند قاتلان عثمان رضی الله عنه را بکشند و چون امر کشتن قاتلان عثمان رضی الله عنه به تأخیر افتاد، آنها بعد از واقعه‌ی حکمیت به معاویه نامه نوشتند، بنابراین معاویه بسر بن ارطاه را فرستاد و او توانست با همکاری این دسته از مردم برای مدت کوتاهی([۲٤]) بر یمن چیره شود، بعد از آن علی توانست یمن را از لشکر معاویه باز پس بگیرد و باری دیگر عبیدالله بن عباس را به عنوان فرماندار یمن منصوب کرد و تا وقتی که علی رضی الله عنه به شهادت رسید عبیدالله والی یمن بود.([۲٥])

روایت شده که بسربن ارطاه دو پسر عبیدالله بن عباس و برخی از طرفداران علی را در آن جا به قتل رسانید، سپس به سوی شام بازگشت و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه جاریه بن قدامه سعدی را به یمن فرستاد و او همان کاری را کرد که بسر کرده بود و او بعضی از دوستداران عثمان را در یمن به قتل رسانید([۲٦]). این کثیر می‌گوید: این خبر نزد سیره نویسان مشهور است، امّا از دیدگاه اینجانب صحت آن قابل تأمل است ([۲۷]) و تردیدی نیست که در این برهه افراد بی گناه کشته نشده‌اند، حتی در بصره و صفین وقتی دو طرف با هم جنگیدند افراد بی گناه را نمی‌کشتند، پس چگونه در دوران آتش بس کودکان و بی گناهان را می‌کشته‌اند، بنابراین نمی‌توان این حرفهای متضاد با عرف و ارزش‌ها و دین مسلمین را قبول کرد([۲۸]).

پنجم: ولایت شام

در دوران خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما معاویه رضی الله عنه فرماندار شام بود، وقتی علی رضی الله عنه زمام خلافت را به دست گرفت خواست معاویه را عزل کند و عبدالله بن عمر را به فرمانداری شام منصوب نماید، امّا عبدالله بن عمر از پذیرفتن فرمانداری شام امتناع ورزید و در این مورد پوزش خواست و خویشاوندی بین آنها را یادآور شد،([۲۹]) و امیر المؤمنین علی درخواست عبدالله بن عمر را در خصوص نرفتن به شام پذیرفت و او را مجبور نکرد. امّا روایاتی که‌ادعا می‌کنند که علی بر عبدالله بن عمر به خاطر این که او کناره گیری کرد و در کنار علی نایستاد پرخاش کرد، تحریف حقیقت و دروغ است،([۳۰]) و نهایت امر در مورد قضیه عبدالله بن عمر و فرمانداری شام این بود که ذهبی از طریق سفیان بن عیینه و او از عمر بن نافع و او از پدرش و او از ابن عمر روایت می‌کند که گفت: علی کسی را نزد من فرستاد و گفت: ای ابا عبد الرّحمن تو کسی هستی که در شام از تو اطاعت می‌کنند، به شام برو تو را به عنوان امیر آن جا مقرر کرده‌ام، گفتم: به یاد خداوند و خویشاوندی و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌افتم، این مسئولیت را به من واگذار مکن، امّا علی رضی الله عنه نپذیرفت، آنگاه از حفصه کمک گرفتم باز هم نپذیرفت، بنابراین شب هنگام به سوی مکه رفتم.([۳۱]) این دلیل قاطعی است بر اینکه عبدالله بن عمر با علی رضی الله عنه بیعت کرده بود، زیرا اگر عبدالله بیعت نکرده بود چگونه می‌خواست او را به عنوان فرماندار منصوب نماید؟ در الاستیعاب ابن عبدالبر از ابی بکر بن ابی جهم و او از ابن عمر روایت می‌کند که به هنگام مرگ گفت: بر هیچ چیزی تأسف نمی‌خورم جز اینکه جنگیدن با گروه شورشیان را همراه علی ترک کردم ([۳۲]) این نیز نشانگر آن است که ابن عمر با علی بیعت کرده بود، چون از اینکه همراه علی به جنگ شورشیان نرفته بود پشیمان بود، چرا که عبدالله بن عمر از زمره کسانی بود که‌از فتنه کناره گیری کرد و با کسی نجنگید و اگر او با علی بیعت نکرده بود بیشتر پشیمان می‌شد و آن را نیز به صراحت بیان می‌کرد، چون بیعت کردن و در آمدن در آنچه مردم وارد آن شدهاند واجب است و بیعت نکردن امری است که خود ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند که فرمود: «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیّة» ([۳۳]) هر کسی بمیرد بدون آن که بیعتی به گردن داشته باشد با مرگ جاهلی مرده است. ولی بیعت با بیرون آمدن همراه علی رضی الله عنه برای جنگ فرق داشت، چون این قضیه مورد اختلاف صحابه بود که بعضی از آن کناره گیری کرده بودند. پس چگونه ممکن است ابن عمر به خاطر عدم حضور در این جنگ پشیمان شود ولی به خاطر عدم بیعت متأسّف نباشد، در صورتی که برای هیچ بیعت وعید سخت آمده است و اینگونه باطل بودن ادعای بخشی از مورخین مبنی بر اینکه ابن عمر با علی بیعت نکرده آشکار می‌شود، چون ثابت شد که ابن عمر از زمره‌ی کسانی بود که با علی رضی الله عنه بیعت کردند و بلکه ابن عمر رضی الله عنه از مقرّبان علی رضی الله عنه بود که علی رضی الله عنه دوست داشت آنها را به عنوان فرماندار منصوب نماید و از آنها کمک بگیرد، چون علی می‌دید که ابن عمر رضی الله عنه صادقانه او را دوست دارد و خیرخواه اوست.([۳٤])

بعد از آن که ابن عمر رضی الله عنه از پذیرفتن فرمانداری شام عذر خواهی کرد، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه سهل بن حنیف را به جای او فرستاد، اما همین که او به شام نزدیک شد، جنگها مانع ادامه‌ی سلطه معاویه رضی الله عنه بر شام نگردید. ([٤۲])

ششم: ولایت جزیره

در ایام حکومت عثمان رضی الله عنه جزیره یکی از ولایت‌های تابع شام بود و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه شام در دست معاویه رضی الله عنه و عراق در دست علی رضی الله عنه بود، از این رو جزیره با توجه به موقعیت جغرافیایی که داشت و یک طرف آن به عراق و طرف دیگرش به شام متصل بود، همواره محل کشمکش دو گروه بود،([٤۳]) و از سویی دیگر تسلط بر آن برای هر دو گروه آسان بود، لذا جنگ‌های زیادی بین لشکریان معاویه و لشکریان علی در جزیره در گرفت و هر گروه می‌کوشید بر جزیره مسلط شود و چنین به نظر می‌آید که علی رضی الله عنه توانست برای مدت زمانی بر آن چیره شود([٤٤]) و در این مدت ایشان، «اشتر» را به عنوان فرماندار جزیره مقرر کرد، او یکی از معروفترین فرمانداران علی در جزیره است، ([٤٥]) علی چند بار او را به عنوان فرماندار جزیره منصوب نمود و او توانست امور جزیره را سامان دهد، سپس علی رضی الله عنه در سال سی و هشت هجری به ناچار اشتر را به عنوان فرماندار به مصر فرستاد، با رفتن اشتر بار دیگر نابسامانی به جزیره برگشت و معاویه برای سیطره بر آن به پا خاست و جنگهایی در جزیره در گرفت([٤٦]) معاویه توانست در اواخر سال سی و نُه تا حدودی بر جزیره مسلط شود،([٤۷]) و جزیره پناهگاهی برای بعضی از کسانی بود که از جنگ در بین علی و معاویه کناره گیری کرده بودند،([٤۸]) و شاید چون جزیره در میان قلمرو دو طرف قرار داشت، آنها آن را برای سکونت برگزیده بودند. اسامی بعضی از کسانی که‌از سوی علی رضی الله عنه به عنوان فرماندار جزیره تعیین شده‌اند ذکر شده است، از آن جمله یکی شبیب ([٤۹]) بن عامر و کمیل بن زیاد بود، این دو در مقابله با لشکریان شام که به جزیره حمله می‌کردند نقش به سزایی داشتند، چراکه اینها توانستند از طرف جزیره به شام حمله کنند. ([٥۰])

زیرنویسها:
[۱] – الولایة علی البلدان ۳/۲، تاریخ ابن خیاط ص ۲۰۱
[۲] – سیر اعلام النبلاء ۴۴۰/۳
[۳] – تاریخ یعقوبی ۱۷۹/۲
[۴] – الکامل فی التاریخ ۳۹۸/۳، الولایة علی البلدان ۴/۲
[۵] – الولایة علی البلدان ۴/۲ تاریخ طبری ۷۹/۶
[۶] – تاریخ طبری ۸۰/۶، الولایة علی البلدان ۵/۲
[۷] – تاریخ خلیفه‌ابن خیاط ص ۱۸۱،الولایة علی البلدان ۲/۲
[۸] –منبع سابق.
[۹] – تاریخ طبری ۵۳/۶، الولایه علی البلدان ۲/۲
[۱۰] – سیر اعلام النبلاء ۴۰۹/۳، الولایه علی البلدان ۲/۲
[۱۱] – تاریخ طبری ۸۰/۶، الکامل ۳۷۳/۳
[۱۲] – الولایه علی البلدان ۳/۲
[۱۳] – تهذیب التهذیب ۴۵۶/۷
[۱۴] – الکامل ۲۲۲/۳، الولایة علی البلدان ۵/۲
[۱۵] – الولایة علی البلدان ۵/۲
[۱۶] – الاصابة ۵۶۲/۳، الولایه علی البلدان ۵/۲
[۱۷] – تاریخ طبری ۹۰/۶
[۱۸] – الولایه علی البلدان ۶/۲
[۱۹] – تاریخ یعقوبی ۹۵/۲، الولایه علی البلدان ۶/۲
[۲۰] – الولایه علی البلدان ۶/۲
[۲۱] – تاریخ خلیفة بن خیاط ص ۶
[۲۲] – مروج الذهب مسعودی ۳۵۷/۲، الولایة علی البلدان ۶/۲
[۲۳] – الاستبصار ابن قدامه مقدسی ص ۹۹، الولایة علی البلدان ۶/۲
[۲۴] – خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۰۹
[۲۵] – تاریخ طبری ۸۰/۶، ۸۱، الولایة علی البلدان ۷/۲
[۲۶] – تاریخ طبری ۵۵/۶
[۲۷] – البدایة و النّهایة ۳۳۴/۷
[۲۸] – الانصاف دکتر حامد خلیفة ص ۵۷۵
[۲۹] – المصنف ابن ابی شیبه ۴۷۲/۷
[۳۰] – استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث ص ۱۶۰
[۳۱] – سیر اعلام النبلاء ۲۲۴/۳
[۳۲] – الاستیعاب ۳۲۶/۶
[۳۳] – مسلم، کتاب الامارة ۸۵۱
[۳۴] – الانتصار للصحب و الآل ص ۵۰۷
[۳۵] – تهذیب تاریخ دمشق ۳۹/۴، خلافة علی بن ابی طالب عبدالحمید علی ۱۱۰
[۳۶] – صحیح سنن ابن ماجه ۲۴/۱
[۳۷] – مسند احمد، باقی سند الانصارش ۲۴۰۵
[۳۸] – خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۱۲
[۳۹] – فتح الباری ۹۲/۱۳، البدایة و النّهایة ۱۲۹/۸
[۴۰] – فتح الباری ۹۲/۱۳ استشهاد عثمان ص ۱۶۰
[۴۱] – خلافة علی عبدالحمید علی ص ۱۱۲
[۴۲] – الولایه علی البلدان ۸/۲
[۴۳] – معجم البلدان ۱۳۵/۲
[۴۴] – الاخبار الطوال دینوری ص ۱۵۴، الولایه علی البلدان ۸/۲
[۴۵] – تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۰۰
[۴۶] – تاریخ طبری ۵۴/۶
[۴۷] – الفتوح ابن اعثم کوفی ۴۵/۴، الکامل ۳۷۹/۳
[۴۸] – الکامل ۳۸۰/۳
[۴۹] – الولایة علی البلدان ۹/۲
[۵۰] – الفتوح ابن اعثم کوفی ۵۰/۴- ۵۲ تاریخ طبری ۱۹/۶

در تمام دوران خلافت علی رضی الله عنه شام در سلطه‌ی معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه قرار داشت و علی رضی الله عنه نتوانست بر آن چیره شود و یا افرادی را در آن جا به عنوان امیر و فرماندار مستقر کند، در شرق سرزمین شام درگیری‌هایی بین لشکر علی رضی الله عنه و لشکر معاویه رضی الله عنه رخ داد که مهم ترین آن جنگ صفین بود که علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه هر دو در این جنگ شرکت داشتند و این جنگ در سال ۳۷هـ اتفاق افتاد، امّا این اسب سواران معاویه رضی الله عنه او را گرفتند و به او گفتند: اگر عثمان رضی الله عنه تو را فرستاده خوش آمدی و اگر کسی دیگر تو را فرستاده برگرد،([۳٥]). اهالی شام به خاطر شهادت مظلومانه‌ی عثمان رضی الله عنه به شدت خشمگین بودند و پیراهن خونین عثمان همراه با انگشتان قطع شده‌ی دست نائله همسر عثمان به هنگام دفاع از عثمان رضی الله عنه به شام آورده شده بودند و داستان شهادت عثمان رضی الله عنه بسیار دردناک بود و احساسات مردم تحریک و قلب‌ها جریحه دار و چشمها اشکبار بودند. همچنین خبر تسلط شورشیان بر مدینه و فرار بنی امیه به مکّه و دیگر رخدادها اهل شام و در رأس آنها معاویه رضی الله عنه را متاثر کرده بود، از این رو ایشان فکر می‌کرد که وظیفه‌ی اوست که برای گرفتن خون عثمان رضی الله عنه از قاتلانش به پاخیزد، چون ولی و صاحب خون عثمان رضی الله عنه است و خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳) ﴾ (اسراء/۳۳). یعنی: هر کس که مظلومانه کُشته شود، به صاحب خون او این قدرت را دادهایم (که قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند بیگمان صاحب خون یاری شونده است.

از این رو معاویه رضی الله عنه مردم را جمع کرد و در مورد عثمان رضی الله عنه و اینکه او مظلومانه به دست بیخردان منافقی که از ریختن خون ناحق باکی نداشته‌اند به شهادت رسیده است، سخن گفت و متذکر شد که آنها عثمان را در ماه حرام و در شهر حرام کشته بودند، آنگاه مردم شوریدند و این کار را زشت شمردند و صداها بلند شد و در میان این جمع تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم حضور داشتند، یکی از اصحاب حاضر در جمع به نام مرّه بن کعب بلند شد و گفت: اگر حدیثی نبود که از پیامبر شنیده‌ام سخن نمی‌گفتم، پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی فتنه‌ها را یاد شد و متذکر شد که فتنه‌ها نزدیکند، در آن موقع مردی از نزدیک ما عبور کرد که خود را با پارچه‌ای پوشانیده بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مرد در آن روز بر هدایت است» من آن مرد را دنبال کردم، رفتم ناگهان دیدم که او عثمان بن عفان رضی الله عنه است، چهره‌اش را به سوی پیامبر برگرداندم و گفتم: آیا همین است ؟ فرمود: بله ([۳٦]) و حدیثی هست که محرّک و انگیزه‌ی قوی برای معاویه رضی الله عنه بود که خون عثمان رضی الله عنه را بخواهد، این حدیث را نعمان بن بشیر از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم کسی را دنبال عثمان بن عفان رضی الله عنه فرستاد، سپس عثمان آمد و پیامبر صلی الله علیه و سلم رو به او کرد به شانه‌اش دست زد و آخرین سخنی که به او گفت این بود که فرمود: «ای عثمان به زودی خودت لباسی را به تو می‌پوشاند، اگر منافقان از تو خواستند آن را از تن در آوری آن را در نیاور تا به دیدارم بیایی». سه بار پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین گفت، عرض کردم: ای مو المؤمنین چرا تا کنون این حدیث را نمی‌گفتی؟ گفت: سوگند به خدا آن را فراموش کرده بودم و به یادم نمی‌آمد، من معاویه رضی الله عنه را از این حدیث با خبر کردم، او قبول نکرد تا آن که نامه‌ای به ام المؤمنین نوشت و از او خواست که این حدیث را برای او بنویسد، آنگاه عایشه رضی الله عنه در نامه‌ای این حدیث را برای او نوشت.([۳۷])

از آنجا که اهل شام به رهبری معاویه بن ابی سفیان به شدت بر اجرای فرمان خداوند در مورد قاتلان عثمان رضی الله عنه حریص بودند، علّت اصلی بیعت نکردن آنها با علی بن ابی طالب رضی الله عنه این بود، نه به خاطر اینکه معاویه رضی الله عنه بر فرمانداری شام باقی بماند، یا به خاطر چشم دوختن به خلافت، چون کاملاً می‌دانست که امر خلافت مربوط به شش نفری است که عمربن خطاب رضی الله عنه به عنوان شورای انتخاب خلیفه بعد از خودش تعیین کرده بود و کاملاً می‌دانست که علی رضی الله عنه از او برتر و به خلافت سزاوارتر است،([۳۸]) به دلیل روایتی که یحیی بن سلیمان جعفی با سند جیّد از ابی مسلم خولانی روایت می‌کند که او به معاویه رضی الله عنه گفت: شما با علی رضی الله عنه همانند و همطراز هستی که یا او درگیری ؟ معاویه رضی الله عنه گفت: نه سوگند به خدا من می‌دانم که او از من برتر است و از من به امر خلافت سزاوارتر است، ولی آیا شما نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است و من پسر عموی او هستم و خون او را می‌خواهم، پس نزد علی رضی الله عنه بروید و به او بگوئید: قاتلان عثمان را به من تحویل دهد تا تسلیم او شوم، آنگاه نزد علی آمدند و با او سخن گفتند ولی علی رضی الله عنه قاتلان را به معاویه تحویل نداد([۳۹]). در روایتی دیگر آمده است: نزد علی رضی الله عنه آمدند و با او صحبت کردند، علی رضی الله عنه گفت: معاویه با من بیعت کند و همراه آنان برای داوری نزد من بیاید، امّا معاویه رضی الله عنه امتناع ورزید و نپذیرفت،([٤۰]) امّا روایتی که می‌گویند معاویه به خاطر اعتراض شخصی و طمع‌های دنیوی و به علت دشمنی و رقابتی که در دوران جاهلیت بین بنی‌هاشم و بنی امیه بود از بیعت کردن با علی رضی الله عنه ابا ورزید و دیگر تهمت‌هایی که به اصحاب پیامبر می‌زنند و نویسندگان معاصر همچون عبّاس محمود عقاد در کتاب «عبقریة علی» و عبدالعزیز الدوری در کتاب «مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام» بر اساس این روایت خیال‌پردازی‌های پوچ و باطل خود را ارائه داده‌اند، باید دانست که اینها روایاتی غیر قابل قبول و متروک می‌باشند که راویان آن از نظر عدالت و حفظ دارای ضعف و عیب هستند. ([٤۱])

به نقل از: سیره أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه و شخصیت و عصر او، تألیف: دکتر علی محمد محمد صلابی

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

حال حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در خوف و خشیت از الله تعالی

تألیف: شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا رحمه الله
ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی

بعضی اوقات حضرت عمر فاروق رضی الله عنه خسی در دست می‌گرفت و می‌فرمود: «کاش من این خس می‌بودم» و گاهی می‌فرمود: «کاش من از مادر متولد نمی‌شدم» یک بار مشغول کاری بود که شخصی آمد و اظهار داشت: فلان شخص بر من ظلم کرده است، و یک طرف آن به عراق و طرف دیگرش به شام متصل بود، همواره محل کشمکش دو گروه بود،([٤۳]) و از سویی دیگر تسلط بر آن برای هر دو گروه آسان بود، لذا جنگ‌های زیادی بین لشکریان معاویه و لشکریان علی در جزیره در گرفت و هر گروه می‌کوشید بر جزیره مسلط شود و چنین به نظر می‌آید که علی رضی الله عنه توانست برای مدت زمانی بر آن چیره شود([٤٤]) و در این مدت ایشان، «اشتر» را به عنوان فرماندار جزیره مقرر کرد، او یکی از معروفترین فرمانداران علی در جزیره است، ([٤٥]) علی چند بار او را به عنوان فرماندار جزیره منصوب نمود و او توانست امور جزیره را سامان دهد، سپس علی رضی الله عنه در سال سی و هشت هجری به ناچار اشتر را به عنوان فرماندار به مصر فرستاد، با رفتن اشتر بار دیگر نابسامانی به جزیره برگشت و معاویه برای سیطره بر آن به پا خاست و جنگهایی در جزیره در گرفت([٤٦]) معاویه توانست در اواخر سال سی و نُه تا حدودی بر جزیره مسلط شود،([٤۷]) و جزیره پناهگاهی برای بعضی از کسانی بود که از جنگ در بین علی و معاویه کناره گیری کرده بودند،([٤۸]) و شاید چون جزیره در میان قلمرو دو طرف قرار داشت، آنها آن را برای سکونت برگزیده بودند. اسامی بعضی از کسانی که‌از سوی علی رضی الله عنه به عنوان فرماندار جزیره تعیین شده‌اند ذکر شده است، از آن جمله یکی شبیب ([٤۹]) بن عامر و کمیل بن زیاد بود، این دو در مقابله با لشکریان شام که به جزیره حمله می‌کردند نقش به سزایی داشتند، چراکه اینها توانستند از طرف جزیره به شام حمله کنند. ([٥۰])

نویسنده:
دکتر عبدالله بن عبدالعزیز الجبرین رحمه الله

عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: سلمان فارسی من یک مرد ایرانی از اهالی اصفهان، ساکن یکی از روستاهای آن به نام «جی »[۱] بودم. پدرم کدخدای آن روستا بود و مرا از همه کس بیشتر دوست داشت، تا جاییکه این عشق و علاقه او را وادار کرده بود که مرا در خانهاش ـ همچون یک کنیز ـ زندانی و حبس نماید. من بر سر آئین مجوسیت بودم و بدان خیلی اهتمام ورزیدم تا جاییکه به عنوان خدمتکار و خازن آن آتشی که معبود مردم بود در آمدم و پیوسته ملازم آن بودم و از آن جدا نمیشدم. سلمان گوید: پدرم یک مزرعه بزرگ داشت، وی یک روز که سرگرم ساخت و ساز بود، میداشت و ذخیره مینمود و به مسکینان و فقیران نمیداد، تا جایی که توانست هفت کوزه طلا و نقره جمع آوری نماید.

سلمان گوید: وقتی که میدیدم چنین کاری را میکند، بشدت از او بیزار شدم بالاخره مُرد و مسیحیان برای دفن کردن او جمع شدند. من به آنها گفتم: او مرد خوبی نبود، به شما دستور میداد که صدقه بیاورید و شما را (شدیداً) به این کار تشویق میکرد، حال آنکه صدقات جمع آوری شده شما را برای خودش ذخیره می‌کرد و چیزی از آنها را به فقرا و مسکینان نمیداد، گفتند: تو از کجا این را می‌دانی؟

سلمان گوید: گفتم: من جای گنج او را به شما میگویم. گفتند: بگو!

سلمان گوید: جای آن گنج را به آنها نشان دادم، سلمان گوید: آنها هفت کوزه پر از طلا و نقره را از آنجا بیرون کشیدند، سلمان گوید: هنگامی که آن را دیدند، گفتند: به خدا هرگز او را دفن نمیکنیم، آنگاه او را به دار آویختند و سنگباران نمودند، سپس شخص دیگری را آوردند و بجای او قرار دادند.

سلمان گوید: به خدا فردی را ندیدم که نماز پنج گانه را بخواند[۲] از او بهتر و برتر باشد و بیشتر از او به زهد و دوری از دنیا علاقمند باشد و بیشتر از او به آخرت اشتیاق داشته باشد و در شب و روز بیشتر از او عبادت نمایا

سلمان گوید: به همین خاطر، وی را طوری دوست داشتم که در گذشته کسی را انطور دوست نداشتهام. زمانی را با او سپری کردم، سپس در شرف مرگ قرار گرفت. به او گفتم: ای فلانی، من با تو بودم و تو را به گونهای دوست داشتهام که قبل از تو، کسی را انطور دوست نداشتهام.

میبینی که هم اکنون در شرف مرگ قرار گرفتهای، پس مرا به چه کسی سفارش می‌کنی و چه فرمانی به من میدهی؟

او گفت: پسرم! مردم هلاک شدهاند و بیشتر دینشان را تغییر و تحریف کردند، به همین خاطر، بخدا تنها یک نفر بر سر دین من مانده، که او فلان شخص در موصل[۳] است. او درست بر سر دین و عملی است که من بر سر آن بودم، پس به او ملحق شو!

سلمان گوید: پس از درگذشت و دفن وی، پیش دوست او در موصل رفتم و به او گفتم: ای فلانی، فلان شخص به هنگام مرگش به من وصیت نموده که پیش تو بیایم و به تو ملحق شوم و به من خبر داده که تو هم بر سر دین و عمل او هستی.

سلمان گوید: او به من گفت: پیش من بمان! من هم در کنار حاکم قرار داد. حالا شخصی نزد تو آمده و از تو دادخواهی می‌کند و تو او را می‌زنی، فردای قیامت به بارگاه پروردگار خود چه جوابی خواهی داشت؟ تا مدت زیادی اینچنین خود را ملامت و نکوهش می‌کرد[۱].

اسلم غلام وی می‌گوید: یک بار با ایشان به سوی حره[۲] می‌رفتیم. از دور آتشی دیدیم که در بیابان روشن بود، حضرت عمر گفت: شاید کاروانی است که با فرا رسیدن شب وارد شهر نشده و بیرون از شهر توقف کرده است، برویم از آن خبری بگیریم و اگر نیاز و مشکلی داشتند، رفع کنیم. به آنجا رفتیم دیدیم چند کودک در اطراف یک زن گریه و زاری می‌کنند و دیگی بر از آب روی آتش گذاشته شده است. آن حضرت به وی سلام کرد و اجازه گرفت و نزدیک او رفت و پرسید: این کودکان برای چه گریه می‌کنند؟ آن زن گفت: بر اثر گرسنگی دارند گریه می‌کنند، پرسید: در این دیگ چه چیزی است؟ گفت: آن را بر از آب کرده و روی آتش گذاشتهام و به کودکان نوید آماده شدن غذا را می‌دهم و می‌خواهم بدین طریق آنها را ساکت کنم و بخوابانم. خداوند میان من و امیرالمؤمنین قضاوت خواهد کرد، زیرا از تنگی عیش و زندگی من، خبر و سراغی نمی‌گیرد. حضرت عمر شروع به گریه کرد و فرمود: الله تو را مورد رحم قرار دهد! عمر از حال تو چه خبر دارد؟ او گفت: عمر امیر ماست، سپس از حال ما خبر ندارد؟ اسلم گفت: آن حضرت مرا با خود برگردانند و به انبار بیت المال آمدیم، کیسه‌ای را پر از مواد غذایی از جمله: آر

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

حقوق زندانیان در اسلام

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:

۱- معنی حبس و مشروعیت آن و انواع آن:

حبس مترادف زندان است. زندان از حصر کردن مشتق شده است. خداوند متعال می فرماید: «وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا » (اسرا/ ۸).
« و جهنم را زندانی برای کافران می‌سازیم».
یعنی همچنان که طرابلسی حنفی می گوید: حصیر به معنای زندان و حبس است. (الطرابلسی، ۱۳۹۲، ص۱۹۶).
زندانی کردن از عقوبتهای سخت است. چون خداوند متعال آن را همراه عذاب دردناک آورده است. یوسف علیه السلام رهایی از زندان را نیکی به حساب آورده است. خداوند متعال می فرماید:
«وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ »(یوسف/ ۱۰۰).
«براستی خدا در حق من نیکیها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است».
ابن قیم می گوید: بدان که حبس شرعی، زندانی کردن در مکانی تنگ نیست، بلکه به تأخیر انداختن شخص است، و او را از تصرف آزادانه منع می کند خواه در خانه باشد یا مسجد یا با ضمانت خود شخص یا وکالت و ضمانت دیگری یا همراه کردن کسی با او باشد، به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه وسلم زندانی را اسیر نموده است.
زندانی شخصی است که اهلیت کامل برای اجرای انواع مبادلات و بخشش ها و اقرار به حقوق را دارد غیر از زندانی که به قتل محکوم شده است که تصرفات وی در حکم تصرفات مریضی است که در حال مرگ می باشد. (أحمد، ۱۴۰۳، ص۳۴۶).

دلایل مشروعیت حبس از قرآن، سنت و اجماع

قرآن کریم: خداوند متعال در سوره مائده هنگامی که از جزای حرابه می گوید:
«أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ »(مائده/ ۳۳).
«از جایی به جایی دیگر تبعید گردند و یا زندانی شوند».
علماء گفته اند که: منظور از نفی، زندانی کردن می باشد.
سنت نبوی: از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که ایشان «مردی متهمی را یک شبانه روز زندانی کردند». و حاکم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم «مرد متهم را یک شبانه روز زندانی می کرد». (ابوداود، ۳/ ۳۱۴ شماره ۲۶۳).
اجماع: صحابه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر زندانی کردن اجماع داشته اند و این کار را در مسجد یا کاروانسراها می کردند و عمر بن خطاب رضی الله عنه حطیئة را زندانی کرد. و علی بن ابی طالب رضی الله عنه زندانی را برای این کار ساخت. ولی بعضی از فقهاء مشروعیت حبس را به دلیل عدم وجود نص قرآنی صریح رد کرده اند. و آنچه که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است فقط به خاطر احتیاط بوده است که یک شبانه روز کسی را زندانی کرده است، و حبسی نبوده که بتوان از آن حکمی را استنتاج کرد. (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ص۲۲۵، الطرابلسی، ۱۳۹۲، ص۱۹۶، ابوالمعاطی، د. ت، ص۵۰۲).

۲- انواع حبس در شریعت اسلامی:

حبس و زندان گاهی به عنوان عقوبت در نظر گرفته می شود. در این حالت یا مدتی معینی دارد یا غیر معین.
گاهی حبس کردن به صورت احتیاطی (بازداشت) می باشد تا وقتی که متهم یا بری می شود یا اتهام وی ثابت می شود.

حبسهایی با مدت معین:

حبسی است که برای آن در حکم قاضی مدت معینی در نظر گرفته شده است. مثلاً حبس مسلمانی که در ماه رمضان بدون علت روز خواری می کند، یا مسلمانی که شراب می فروشد یا ربا خواری می کند یا فحش و ناسزا می گوید. علماء در مورد بیشترین مدت حبس اختلاف نظر دارند. شافعیه می گویند: بیشترین مدت حبس به یکسال نمی رسد، یعنی کمتر از یکسال است هر چند که یک روز باشد. ولی جمهور حدی برای بیشترین مدت حبس مقرر نکرده اند ولی بر کمترین مدت آن اتفاق نظر دارند که یک روز است. (الماوردی، د. ت، ص۲۳۶، ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج۲، ص۲۵).

حبسهایی با مدت نامعین:

این حبسها در جرایم بزرگ و حجیم و مجرمان معتاد به جرم وجود دارد، و یا به مرگ منتهی می شوند یا به توبه مانند، سرقت و دزدی برای بار سوم یا کسی که بدعتی می گزارد و به آن دعوت می کند. (البهوتی، ۱۴۰۲، ج۳، ۷۵).

حبسهای احتیاطی (بازداشت):

منظور از این حبسها، نگهداشتن متهم است تا زمانی که جرم وی معلوم یا بری می شود. زندانی کردن کسی است که قراین احتمال ارتکاب جرم توسط او وجود دارد و تا زمانی که صحت اتهام یا عدم آن روشن می شود، زندانی می شود.
به عبارتی دیگر عملیاتی است که متهم را از مواجهه با آن حفظ می کند تا در اثنای تحقیق فرار نکند یا در اثنای عملیات تحقیق بر شاهدان تأثیر نگذارد.

۳- منع شکنجه زندانیان:

احترام به کرامت فرد و انسانیت وی هنگام اجرای عقوبت و منع شکنجه وی:
جمهور معتقدند که مرد را در حالت ایستاده سنگسار می کنند و می زنند و زن را در حالت نشسته، تا عورت وی آشکار نشود. و در مورد لخت کردن زندانی دو قول وجود دارد. و کسانی که قائل به لخت کردن زندانی هستند بیان کرده اند که، درآوردن شلوار زندانی جایز نیست تا عورت وی پوشیده بماند.
و نسبت به حد قذف علماء می گویند که: متهم را با لباسش شلاق می زنند ولی لباسهای ضخیم و پشمینه را از بدن او در می آورند. (ابن نجیم، ج۵/ ۳۱).
در مورد ابزار مورد استفاده در شلاق زدن یعنی تازیانه، باید از تازیانه متوسط و مناسبی استفاده شود که نه خیلی تازه و سفت باشد و نه خیلی نرم و کهنه باشد. و از استعمال چوب یا عصا منع شده است. چون در زدن با آن استخوانها می شکند و بدن زخمی می شود.
و در عقوبت قصاص قتل یا حد غیر از جرم زنا و تعزیر، از شمشیر استفاده می شود چون شمشیر سرعت برندگی بیشتری دارد. بنابراین استعمال چیزهایی که این هدف را محقق کند، جایز است. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «وقتی خواستید کسی را (به قصاص) بکشید به نیکی بکشید و هنگامی که می خواهید حیوانی را ذبح کنید آن را به نیکی سر ببرید». (العسقلانی، د. ت، ص۳۳۶).
در مورد اجرای قصاص غیر نفس (غیر از قتل) رعایت تماثل و عدم ظلم و تجاوز واجب است. همراه با اینکه در اجرای قصاص قتل باید اجازه اولیای دم رعایت شود، اگر از میان اولیای دم کسانی باشد که بتوانند این کار را بکنند تحت قدرت ولی امر این کار را می کنند، ولی در قصاص غیر از قتل (اعضای بدن) ولی امر بدون اجازه اولیای دم یا مجنی علیه می تواند عمل کند. (ابن فرحون، ج۲، ص۲۷۰، ابوزهرة، د. ت، ص۵۸۳).
بعد از قتل محکوم جسد وی به خانواده اش سپرده می شود. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «با آنها همان کاری را بکنید که با مرده های خود می کنید». (الشوکانی، ۷/ ۲۸۲). اما کسی که محکوم به مرگ باشد و بعد از مرگ ولی یا فامیلی نداشته باشد که او را بشویند و کفن و دفن کنند، از بیت المال مسلمانان هزینه کفن و دفن وی پرداخته می شود و بر او نماز گزارده می شود و او را دفن می کنند. (الشوکانی، ج۷، ص۲۸۵- ۲۸۲، ابن قدامة، ج۱۰، ص ۳۳۸- ۳۳۶، عودة، د. ت، ج۱، ص۷۶۵).

۴- رعایت حال محکوم علیه:

رعایت حال محکوم علیه از اینکه مرد باشد یا زن، واجب است، همچنین رعایت حالت سلامتی عقلی وی واجب است. بنابراین سنگسار زن باردار در عقوبت زنا به تأخیر می افتد، و همچنین عقوبت شلاق زدن او در شرب خمر یا قذف به تأخیر می افتد تا وقتی که بچه اش را به دنیا می آورد. و حتی بعضی از علماء معتقدند که سنگسار زن را تا پایان دوران شیردهی به تأخیر بیندازند. بلکه این علماء همچنین به وضعیت زن محکوم نیز بعد از ولادت توجه داشته اند، پس اگر زن قوی بود حکم قطع یا تازیانه در مورد او اجرا می شود و اگر در اثر بچه آوردن ضعیف شده بود، جمهور معتقدند که عقوبت را به تأخیر بیندازند تا زمانی که آن زن قوی بشود مانند حالت مریضی که امید شفای وی وجود داشته باشد.
به خاطر دلیلی که از سنت در این مورد آمده است، (الشوکانی، ج۷، ص۲۸۵-۲۸۰).
نسبت به محکومی که مریض است. –خواه مرد خواه زن (غیر حامل)– جمهور معتقدند که اقامه حد علیه وی به تأخیر می افتد اگر شخص در حالت بیماری باشد که امید شفای وی به زودی وجود داشته باشد، اقامه حد علیه او به تأخیر می افتد، چون در حال شفا و سالم بودن، قوی می شود. اما حالت دیگری وجود دارد وقتی که محکوم مریض باشد و امید شفای وی وجود نداشته باشد یا امید شفای وی بعد از مدت طولانی وجود نداشته باشد، قول راجح این است که با ابزار مناسب با حال وی حد را بر او اجرا می کنند همچنانکه در سنت آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم امر به زدن شخص بیمار ناقصی کرد که وی را با صد شاخه نرم درخت خرما یک بار زدند و این عقوبت وی برای جرم زنا بود. (الشوکانی، ج۷، ص۲۸۳).

اجرای حد مست:

فقهاء در مورد اجرای حد بر فرد مست در حال مستی اش اختلاف دارند. بعضی از آنها حد زدن وی را در همان حال مستی واجب می دانند، چون از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است که ایشان امر به زدن شراب خورنده ای کردند که در حال مستی بود و منتظر نشدند تا از حال مستی بیرون بیاید. در حالی که عده ای دیگر معتقدند که حد زدن را باید تا زمان سرحال آمدن شخص مست، به تأخیر انداخت تا احساس شکنجه بکند و برای دیگران نیز عامل بازدارنده ای باشد. (ابویوسف، د. ت، ص۱۶۵).

تأثیر جنون ایجاد شده در اجرای حکم بر شخص محکوم:

شافعی و احمد معتقد به وجوب اجرای حکم بر وی هستند، چون ملاک حالتی است که مکلف در آن مرتکب جرم شده است و قبل و بعد آن ملاک نیست. مگر اینکه این جرم از جرایم حدود نباشد و تنها دلیل اثبات آن اقرار مجرم باشد. چون جنون وی مانع از رجوع به اقرارش می شود. و اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن و سر حال شدن وی متوقف می کنند. و مالکیه معتقدند که اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن وی متوقف می کنند. و ابوحنیفه معتقد است که اجرای حکم متوقف می شود. ولی وقتی که اجرای حکم شروع شد. جنون عارضی تأثیری در ادامه تکمیل اجرای حد ندارد. و از طرف دیگر اگر عقوبت، قصاص بود بنابر استحسان از او دیه گرفته می شود. (عودة، د. ت، ج۱، ص۵۹۹- ۵۹۷).

رعایت وضعیت هوا هنگام اجرای حکم:

از جمله ضمانتهایی که وسعت و گستردگی اسلام را آشکار می سازد و بیان می کند این است که عقوبت برای شفا یافتن نیست، بلکه برای بازداشتن و شکنجه است. اسلام هنگام اجرای حکم وضعیت هوا را رعایت کرده است.
بنابراین عقوبات حدود و قصاص اگر با تازیانه یا قطع عضو باشد، هنگام سرما و گرمای شدید به تأخیر می افتد، چون هدف از بین بردن محکوم نیست، بنابراین تا زمانی که ضرر دفع می شود، بازداشت می شود. (الأنصاری، ۱۲۱۲، ج۴، ص۱۳۳).

۵- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:

هدف از زندانی کردن از بین بردن شخص محکوم نیست و یا هدف خارج کردن وی از دایره بشریت نیست. بنابراین شخص زندانی حقوقی دارد از جمله:

انجام مناسک و عبادتهای دینی در زندان

زندانی حق دارد که تمام عبادتهای دینی خود از جمله نماز، روزه و زکات را انجام دهد. امام احمد بن حنبل به علت آشوب و فتنه خلق قرآن کریم، بیش از دو سال در زندان بود. و می گوید: «من در حالی که بسته شده بودم با زندانیان نماز می خواندم». (الأحمد، ۱۴۰۳، ص۲۲۳).
در نامه خلیفه عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به امرایش آمده است که: «در زندانهای خود مسلمانان را در زنجیر و بندی قرار ندهید که نتوانند ایستاده نماز بخوانند. و آنها را در بند و زنجیر تحقیر نکنید مگر کسی که قرار است اعدام بشود». (ابویوسف، د. ت، ص۱۶۲).

نیازهای ضروری زندانی:

مسلمانان بنابر نص قرآن کریم حق خوردن و نوشیدن و پوشیدن دارند. خداوند متعال می فرماید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا » (انسان/ ۸).
«و خوراک را– به رغم دوست داشتنش– به بینوا و یتیم و اسیر می‌بخشند».
اسیر شخص مبارزی است که در حال جنگ با مسلمانان اسیر شده است، یا مسلمانی است که به حق زندانی شده است. علی بن ابوطالب رضی الله عنه در مورد قاتل خود ابن ملجم می گوید: «به او غذا و سالم بودن، قوی وی را اسیر کنید». (عودة، د. ت، ص۱۰۱).
هزینه این نیازمندیهای زندانیان از مال مخصوص زندانی پرداخت می شود و بر عهده خود وی است، و اگر مالی نداشت از بیت المال پرداخت می شود و این امر نسبت به زندانی تعزیری است. چون جرم وی مهم و خطرناک است. ولی در هزینه زندانیان باید حد وسط را رعایت کرد. (الماوردی، د. ت، ص۲۲۰).
زن زندانی حق دارد که فرزند کوچکش را شیر بدهد. (ابویحیی، ج۲، ص۱۸۹).
زندانی حق دارد که با زن خود در زندان خلوت کند تا نیازش را برآورده کند، او را مجبور به این کار نمی کنند.

آموزش دادن به زندانیان:

این امر شرعی است که در سوره یوسف آمده است که زندانیان همراه وی وجوب عبادت خداوند یگانه را یاد می گرفتند. خداوند متعال می فرماید:
«يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ »(یوسف/ ۳۹).
«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراگنده بهترند یا خدای یگانه چیره».
زندانیان حق دارند که در زندان کار کنند به گونه ای که بعضی از علماء گفته اند: زندانی را از کاری که در زندان انجام می دهد منع نمی کنند تا از این طریق ثمره پاکی به دست بیاورد، مانند: نقفه خودش یا پرداخت بدهی هایش. در حالی که بعضی از علماء قائل به عدم جواز این کار هستند. چون منع کردن وی از این کار، او را دل شکسته و ناراحت می کند. (ابویوسف، د. ت، ص۱۹۳).
اجرای هیچ عقوبتی جایز نیست مگر اینکه یک حکم قضایی محکم صادر شود.

هیچ جرم و عقوبت جز با نص شرعی ثابت نیست:

شریعت اسلامی یک اصل اساسی را گذاشته است که آن برائت ذمه می باشد –خواه ذمه مالی باشد یا جنایی– بنابراین هیچ جرم و عقوبتی جز در مقابل نص شرعی نیست. خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً» (اسراء/ ۱۵).
«ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».
آیات قرآنی و احادیث شریف نبوی بر این امر اجماع دارند که قبل از اجرای عقاب و عذاب ضرورتاً واجب است که گناه (جرم) و عقاب آن را برای افراد به طور عمومی اعلام کرده باشند.
از جمله خداوند متعال می فرماید:
«وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولاً يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا »(قصص/ ۵۹).
«و پروردگارت هرگز نابود کننده شهرها نیست مگر آنکه در کانون آن [دیار] رسولی بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند».
هنگام تقسیم جرایم به حدود و قصاص اثبات تعیین جرم و عقوبت آن را بیان کردیم.

۵- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:

نسبت به جرایم تعزیری نیز اصل این است که هیچ جرمی جز با نص شرعی جرم شناخته نمی شود. چون شریعت از بعضی از ممنوعات به طور عمومی نهی کرده است، مانند رشوه، ربا‌خواری و دشنام دادن. با وجود اینکه ولی امر مسلمانان بر حسب شرایط مکانی و زمانی می تواند بعضی کارها را جرم اعلام کند. بنابراین شریعت اسلامی چهارچوب عقوبات تعزیری را به صورت اجمالی مشخص کرده است. به گونه ای که قاضی آن چه را که متناسب با شرایط جرم و مجرم بوده است بر می گزیند، و این در ضمن چارچوب ضوابط است.
عقوبت تعزیرات با تفاوت گناهان در زشتی و مؤذی بودن آنها تفاوت پیدا می کنند، و شامل تهدید به عقاب می شوند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند به بنده ای که در خانه اش تازیانه ای را آویخته که خانواده اش را با آن ادب کند، رحم می کند». (ابن عدی، ۱۴۰۴، شماره۴/ ۱۶۴۲). همچنین پند دادن و تبعید کردن از عقوبتهای تعزیری است. مانند تبعید آن سه نفری که به غزوه تبوک پشت کردند و از جنگ خودداری کردند.
همچنین تبعید کردن به جایی غیر از آن شهر، نیز عقوبت تعزیری است. روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دو نفر مخنث (دو جنسه) را از مدینه تبعید کرد.
همچنان که تحت مراقبت داشتن افراد تبعید شده نیز جایز است. همچنین حبس کردن نیز از عقوبتهای تعزیری هستند همچنان که بیان کردیم، خداوند متعال می فرماید:
«فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

لَهُنَّ سَبِيلاً »(نساء/ ۱۵).
«آنان را در خانه های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا می رسد یا اینکه خداوند راهی را برای آنان باز می کند».
همچنین به جواز حبس احتیاطی (بازداشت) متهمان جرایم تا بری شدن معلوم شدن وضعیت آنان، اشاره کردیم. از جمله عقوبتهای تعزیری پرداخت غرامت و مصادره است، و در جرمهای سیاسی اعدام است و شلاق تعزیری و به تیرک بستن تا سه روز جزء جرمهای تعزیری است که در این مدت نباید مجرم را از غذا خوردن و نماز خواندن ممنوع کرد، چون این کار به قصد تأدیب وی است. (الماوردی، د. ت، ص۲۳۸، عودة، د. ت، ج۱، ص۶۹۹-۶۹۰، عامر، ۱۳۹۶، ص۳۵۳).
قاضی باید در این عقوبتها معین از بالاترین حد آن بنا بر تعزیر، تجاوز نکند.
مثلاً در عقوبت زنا اشاره به جرم تجاوز به آبروی انسانهاست، و در جرم قذف اشاره به عقوبت فحش و دشنام است.
پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «کسی که در جرم غیر حدی از حد آن تجاوز کند، از متجاوزان است». (البهقی، ۱۳۵۳، شماره ۸/ ۳۲۸).

اختصاص مؤسسه‌ها و سازمانها به عقاب مجرمان در اسلام:

فقها ضرورت گردآوری زندانیان را بیان داشته اند.
بنابراین اصل در زندانیان این است که به صورت جمعی باشند نه فردی. مگر در حالاتی استثنایی که بر اساس مصلحت و حالت مجرم باشد. مثلاً شخص مرتد در ایامی که می خواهد به اسلام باز گردد حبس می شود و در جایی که می خواهند وی را زندانی کنند (خواه با زندانیان باشد یا تنها باشد) باید تنها باشد. (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج۲، ص۳۲۹).
زندانی کردن اشخاص همجنس خواه جایز است بخاطر شری که برای جامعه دارند. و هنگامی که ترس آمیزش زندانیان با او وجود داشته باشد، او را انفرادی زندانی می کنند.
زندانی کردن مردان و زنان در یک جای واحد جایز نیست بلکه هر کدام باید جای مناسب و مخصوص خود را داشته باشند. و اگر احتمال مساحقه (هم جنس بازی زنان با هم) وجود داشته باشد، بعضی از آنها را از همدیگر جدا می کنند. (ابن القیم، ج۴، ص۲۷۷).
برای ولی امر جایز است که زندانی را مخصوص دزدها و مجرمان قرار بدهد، و زندان دیگری را برای بدهکاران و کسانی که بدهی خود را به تأخیر می اندازند، قرار بدهد تا این افراد از تصرفات افکار مجرمان تأثیر نپذیرند.
اصل در شریعت اسلامی رعایت حال تمامی محکومان و شرایط شخصیتی آنها مثل جنس و سن و اندازه جرم و سبب زندانی کردن آنها است. (الأحمد، ۱۴۰۱۳، ص۳۲۲).

حق رعایت اجتماعی محکومان:

شخص زندانی هنگام بیماری در اثنای اجرای عقوبت زندان حق درمان دارد. درمان وی باید در داخل زندان باشد اگر ممکن بود و اگر ممکن نبود باید برای درمان به خارج از زندان منتقل شود. (ابویحیی، ۱۳۱۳، ص۱۸۸).
همچنین ملاقات زندانی از طرف خویشان و دوستان برای مدت کوتاهی جایز است. تا خوگرفتن به آنها و مهربانی آنها برای وی محقق نشود و وجود خود را در زندان دردناک احساس کند. تا وی را از بازگشت به جرمی که علت و ورود وی به زندان بوده است باز دارد.
خروج محکوم از زندان برای ملاقات والدین و فرزندانش در حالت بیماری شدید جایز است، و همچنین حاضر شدن بر جنازه یکی از والدینش با ضمانت جایز است تا مانع فرار وی شود. (ابویحیی، ۱۳۱۳، ص۱۸۸).

حق آزاد سازی زندانی بعد از پایان مدت عقوبت وی:

عقوبت در شریعت اسلامی جز با نص شرعی ثابت نمی شود. و از طرف دیگر نیز عقوبت شخصی می باشد چون شخص محکوم، خود را در آن کاری که مستوجب عقوبت است، انداخته است و عقوبت بر دیگری نیست. خداوند متعال می فرماید:
«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى »(فاطر/ ۱۸).
«هیچ کَس بارِ گناه دیگری را بر دوش نمی کشد».
عقوبت در اصل به منظور حمایت از مصالح معتبر در اسلام آمده است که حفظ دین، حفظ نفس، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال.
بنابراین، آزاد کردن شخص محکوم بعد از پایان مدت زندانی وی واجب است، و گرنه بعد از این باقی گذاشتن وی در زندان تجاوز به آزادی شخص وی و اذیت کردن وی به ناحق می باشد.
بلکه وظیفه ولی امر و قاضی است که هر روز به حال زندانیان رسیدگی کند و کسانی که استحقاق باقی ماندن در زندان را ندارند، آزاد کنند. (ابویوسف، د. ت، ص۱۶۳).
بنابر این ادب کردن زندانی جایز است، چون جرمی مرتکب شده است که وی را از بعضی از این حقوق مثل همبستری یا خلوت با همسر، منع کرده است. (الأحمد، ۱۴۰۳، ص۱۶۷).

حقوق بچه های گناهکار:

اصل در اسلام این است که حال بچه ها رعایت شود یعنی از آغاز ولادت وی باید حفظ و حضانت و رعایت وی تا زمان بالغ شدن وی در نظر گرفته شود. و در این امور پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما الگوی نمونه ای بود و از ابن عباس ب روایت شده که گفت: من پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم می رفتم. و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای پسر، به یاد داشته باش که خداوند تو را حفظ می کند، به یاد داشته باش که خداوند تو را به وجود آورده است و تو را مقام می دهد، هرگاه درخواستی داشتی از خدا بخواه، و هرگاه مدد جستی از خداوند مدد جوی». (الترمذی، ۴/ ۶۷۷ شماره ۲۵۱۶).
بعضی از فقهاء می گویند که: کودک مادامی که عاقل است باید به انجام فرایض و عبادات امر شود. هر چند که به سن تکلیف نرسیده باشد. و این بنابر وجه تعلیم و تأدیب می باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید هر چند که هفت ساله باشند». (ابوداود، ۴۹۵، احمد، ج۲/ ۱۸۷).
امام یا قاضی می تواند بچه ای را که به سن تمییز رسیده است و جرمی انجام داده است، ادب کنند، یا او را بزنند و یا وی را در جایی برای تعلیم و تربیت قرار دهد.
ادب کردن بچه توسط قاضی باید از حدود مشروعی باشد و اگر از آن حد تجاوز کند و بچه تلف شد قاضی مسؤول آن است. (الکاسانی، ج۸، ص ۳۰۵، ابن قدامه، ج۱۰، ص ۲۴۹).
پس روشن شد که هدف اصلی از معاقبه بچه های گناهکار، تأدیب و تعلیم آنها است، با این هدف که شهروند صالحی برای جامعه اسلامی بشوند.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالیمن.

سایت مهتدین
Mohtadeen.Com

آزادی فکر و اندیشه

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:
آزادی فکر یکی از مهمترین آزادیهای اساسی به شمار می‌رود که واجب است انسان از آن برخوردار باشد. چون فکر گرانبهاترین موهبتهای انسانی است و ابزاری برای کسب علم و دانش و معرفت و حکمت می‌باشد. همچنین ابزاری است که از آن به آزادی اراده انسان تعبیر می‌شود و شخص را قادر می‌سازد که میان فضیلت و رذیلت، خیر و شر تمییز قائل شود. بنابراین آزادی فکر «بر طبق ضوابط» در هر عصری نشان مدنیت آن عصر و تمدن و رشد و تعالی افراد می‌باشد. در همان حال مقید و منحصر کردن این آزادی سبب انحطاط آن عصر و رواج جهل و نادانی در آن عصر و افراد آن عصر می‌شود. (الفار، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۶۱).
فکر ثمره و نتیجه عقل است. و اصلاح نظر همان ثمره ای است که فکر و سپس عقل سالم به دست می‌آورد. فکر سالم مبتنی بر بینش درست و استدلال محکم به نظر روشنفکرانه منتج می‌شود. و این همان چیزی است که اعلام و اظهار آن ممکن است. و این نظر تا زمانی که با دلیل قطعی نشده باشد درخشان و روشنفکر نیست و در آن فایده ای برای مردم وجود ندارد. کسی که در آیات قرآن کریم دقت می‌کند بسیاری از آیات را می‌یابد که به کلمات یعقلون، یعلمون، یتفکرون، یتدبرون منتهی می‌شوند. و همچنین آیاتی را می‌یابد که به نگریستن در ملکوت آسمانها و زمین و تدبر و تفکر در آنها دعوت می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:
« أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» (اعراف/ ۱۸۵).
«آیا آنان به ملک آسمانها و زمین و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی نگرند؟».
تنها چیزی که اسلام فکر کردن در مورد آن را منع کرده است، تأمل در ذات خداوند می‌باشد. چون عقلهای کوتاه انسانها به ذات خداوند نمی رسد. هر نوع توجیهی از طرف نیروهای فکری در مورد امثال چنین موضوعی ضایع کردن نیروهای انسانی در چیزی بی فایده به شمار می‌رود. آثار خداوند بر روی هستی عقل را بی نیاز از فکر کردن در مورد ذات خداوند می‌کند. (عثمان، د. ت، ص۶۴).
اسلام، غیر از این مورد، عقل را به تفکر و تأمل بدون مرز دعوت می‌کند که این کلام خداوند آن را تأیید می‌کند که می‌فرماید:
« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»(بقره/۲۲۰-۲۱۹) «این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، شاید بیندیشید در دنیا و آخرت».
وقتی اسلام به آزادی فکر دعوت می‌کند، آزادی اندیشه و انواع مختلف آزادی مثل آزادی بیان و آزادی عمل نیز تابع آن است. چیزی که اسلام آن را حرام کرده است، دعوت بر ضد دین و اخلاق می‌باشد. مانند دعوت به کفر و الحاد و زندیقی یا خوب جلوه دادن گناهان و پستیها.
در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «آزادی بیان عبارت است از بیان کردن نظر و اعتقاد تا حدودی که شریعت به آن اجازه داده است». (ابن عاشور، د. ت، ص۱۳۳).
اسلام بر این نکته تأکید می‌کند که جامعه ای به دور از پلیدی وجود داشته باشد. بلکه باید پلیدی از انظار مردم پنهان بماند بنابراین تشویق کرده است که رذیلت ها و پستی ها اعلام نشود بلکه پنهان بماند، ولی فضیلت ها باید اعلام بشود و مخفی نماند. پوشیدنیهای یک جرم نباید برای مردم آشکار شود و هیچ جرمی جز همراه عقوبت آن نباید ظاهر شود. چون اعلام جرم به تنهایی و بدون ذکر عقاب آن فضای جامعه را فاسد می‌کند و انسانهای شرور را جری می‌کند بسیاری از جرمهایی که اتفاق می‌افتند، از جرمهایی است که اعلام شده اند پس جرم دومی تابع جرم اولی است. و بسیاری از مجرمان تازه کار جرمی را که انجام داده اند بیان می‌کنند که چگونه یاد گرفته اند و از یک نشریه یا رادیوی معلوم یا نامعلوم آن را اعلام می‌کند. (ابوزهرة، د. ت، ص۱۰۳-۱۰۲).
پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان حق در هر شرایطی را تشویق کرده است. و انسان به خاطر خدا نباید از سرزنش هیچ ملامتگری بهراسد. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «از جمله بزرگترین جهادها بیان حق در پیش سلطان و حاکم ظالم است». (ابن ماجه، ۱۳۸۴، شماره ۲/ ۳۶۷).
در غزوه بدر کبری و درآغاز درگیری میان اسلام و کفر، پیامبر صلی الله علیه وسلم مکانی را برای محل جنگ انتخاب کرد و فکر کرد که جای مناسبی است. با وجود اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان امت خود از احترام و ارزش خاصی برخوردار بود و او متصل به وحی بود، اسلام زمینه نظرخواهی و مناقشه را گشوده است. به گونه ای که یکی از اصحاب به نام حباب بن منذر بن جموع رضی الله عنه در نهایت ادب و احترام و با میل شدید به مصلحت عالی اسلام، بلند شد و گفت: آیا این جایی که برگزیده ای از طرف خداوند انتخاب شده است که ما حق تغییر آن را نداشته باشیم یا رأی و نظر خود و حیله جنگی است؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «آری نظر خودم و استراتژی جنگی می‌باشد».
حباب گفت: ای رسول خدا! اینجا مکان مناسبی نیست. مردم را بردار تا نزدیک چاههای بدر برسیم. سپس منبع آب پشت سر ما قرار می‌گیرد پس ما از آب می‌نوشیم و کافران نمی توانند بنوشند، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به این صحابی سرباز قهرمان و مخلص جواب مثبت داد. (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۱۷۵).
در غزوه احزاب پیامبر صلی الله علیه وسلم به رأی سلمان فارسی t در حفر خندق عمل کرد. (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۲۷۱).
شخص مجتهد وقتی نظرش موافق حقیقت در آمد دو اجر دارد و اگر موافق نبود یک اجر می‌برد.
در غزوه بنی قریظه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نماز عصر را جز در بنی قریظه نمی خواند». (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱/ ۳۲۱).
بعضی از آنها گفتند: نماز را باید در بنی قریظه بخوانیم هر چند که وقت نماز عصر سپری شده باشد و بعضی دیگر گفتند: منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم سرعت و عجله کردن بوده است و در راه نماز خواندند. و عمل این دو گروه به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید و پیامبر هر کدام از اینها را بر اساس اجتهاد و رأی خودشان و دانست و آن را صحیح دانست.
آزادی اندیشه در اسلام تنها به معنای مباح بودن نشر و پخش این اندیشه نیست بلکه فراتر از این به معنای فرض می‌باشد که این نظر را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر انتشار بدهد. و این امر اصلی است که اسلام آن را بیان داشته است و آن را یکی از ویژگیهای امت قرار داده است و توسط آن جای برتری را اشغال می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:
« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ »(آل عمران/ ۱۱۰).
«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».
در اصل واجب بودن رأی نوعی مسؤولیت اجتماعی است و مادامی که نفع عمومی داشته باشد و منجر به مفسده بزرگتری نشود واجبی اسلامی است. صاحب رأی و اندیشه قدرتی دارد که می‌تواند به تنهایی آن را فرض کند. «کسی از شما اگر امر منکری را دید با دستش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با زب

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

صلیب شکسته

نوشته عبدالقدیر صالحی

نوشته که در دست دارید در حقیقت جوابی است به آن عده جوانان افغان که در خارج مرزها به خاطر عدم آگاهی درست از اساسات و ارزش‌های دینی و فرهنگی خود به مسیحیت گرویده و با ارسال نامه‌ها دیگران را نیز به سوی بی‌دینی «سه‌گانه‌پرستی» دعوت می‌کنند و از خلال نوشته‌های‌شان معلوم می‌شود که در بارهای اسلام هیچ نمی‌دانند به طور نمونه در همین نامه می‌نویسند:

«آیا می‌توانید از قرآن آیه‌ای را بیاورید که حیات ابدی زندگی جاوید و همیشگی در بهشت) را تضمین کند؟» روشن است که این سوال ناشی از ناآگاهی نسبت به حقیقت اسلام است.

آغاز سخن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه، والصلاة والسلام علی محمد وعلی آله وأصحابه ومن تبعهم بإحسان إلی یوم الدین.

{ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۱۶۴) }[۱] «یقیناً خداوند بر مؤمنان منت نهاد، و کرامت بخشید، چونْ در میان‌شان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که بر آنان آیات او را می‌خواند، و ایشان را پاکیزه می‌داشت و بدیشان قرآن و حکمت (اسرار سنت و احکام شریعت) می‌آموخت، در حالی که آنان پیش از این در گمراهی آشکاری غوطه‌ور بودند».

خداوند در این آیه و آیات دیگری در سوره‌های بقره و جمعه، تلاوت آیات، تعلیم قرآن و بیان حکمت و اسرار شریعت، و پاک‌کردن نفس‌ها را از اهداف مهم بعثت پیامبر صلی الله علیه و سلم برمی‌شمارد، و در حقیقت به انجام رسیدن اهداف چهارگانه فوق توسط محمد صلی الله علیه و سلم همان شد تا نسلی در مکتب اسلام تربیه شوند که فرشتگان بر ایشان رشک برند! نسلی با ایمان قوی، فهم دقیق و رسالت روشن که تاریخ نظیر ایشان را در خود سراغ نداشته و ندارد، اما با دریغ و درد که امروز به این اهداف چهارگانه به ویژه حکمت عملی سیره نبوی و تزکیه قرآن پسندانه توجه صورت نمی‌گیرد، همان است که بیداری اسلامی به ضعف و سستی گراید و نتیجه همان است که نسل جوان امت اسلامی هویت خود را می‌بازند و گرفتار افکار و اندیشه‌های وارداتی و تبلیغات میان نفس‌های تحریف شده می‌گردند. نوشته‌ی که در دست دارید در حقیقت جوابی است به آن عده جوانان افغان که در خارج مرزها به خاطر عدم آگاهی درست از اساسات و ارزش‌های دینی و فرهنگی خود به مسیحیت گرویده و با ارسال نامه‌ها دیگران را نیز به سوی بی‌دینی «سه‌گانه‌پرستی» دعوت می‌کنند و از خلال نوشته‌های‌شان معلوم می‌شود که در بارهای اسلام هیچ نمی‌دانند. به طور نمونه، در همین نامه می‌نویسند:

«آیا می‌توانید از قرآن آیه‌ای را بیاورید که حیات ابدی (زندگی جاوید و همیشگی در بهشت) را تضمین کند؟».

روشن است که این سوال ناشی از ناآگاهی نسبت به حقیقت اسلام است! هرچند بنده تلاش نمودم حسب توان خویش به این نامه پاسخ ارائه کنم، اما حقیقت امر این است که تلاش و کوشش ما در مقابل این سیل خروشان، تهاجم فکری فرهنگی، بسیار اندک است و تا کافی. بناء وضعیت کنونی جامعه‌ها از همه علما، دانشمندان، قلمبه دستان و روشنفکران با ایمان و رسالت مند خواستار آن است که تا اهداف چهارگانه رسالت محمدی صلی الله علیه و سلم را مورد غور و بررسی بیشتر قرار داده و در این راستا به روشنگری بپردازند. و از جوانان عزیز می‌خواهد که با الهام از این شعر علامه اقبال لاهوری رحمه الله که می‌فرماید:

به منزل کوش مانند مه نو
درین نیلی فضا هردم فزون شو
مقام خویش اگر خواهی در این دیر
بحق دل بند و راه مصطفی رو
برون از سینه کن تکبیر خود را
به جان خویش زن اکسیر خود را
خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی
بدست کس مده تقدیر خود را

پا در رکاب شوند و با کار و تلاش پیوسته و پیوند مستحکم به حق و روش مصطفی صلی الله علیه و سلم هویت و اصالت خود را باز یابند و به دست خود بکارند و با سرانگشتان خویش حاصل بگیرند.

وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب

عبدالقدیر صالحی

چاپ دوم حمل ۱۳۸۶

یادآوری:

این نبشته شامل دو قسمت می‌باشد: قسمت اول آن ایمیلی است از جانب مسیحیان افغان مقیم امریکا و قسمت دوم، پاسخ آن.

قسمت نخست

ایمیل رسیده از امریکا

سلام‌های گرم به خدمت دوست عزیز و گرامی عبید جان!

از ایمیل شما نهایت تشکر. امید است که جور و صحتمند باشید. عبید جان عزیزا خودتان آیه ۸۸ سورهٔ الاسراء را با آقای اندریاس مورد بحث قرار دادید! هدف ما رهنمائی و کمک به شما و دیگر هموطنان گرامی‌مان می‌باشد تا با عیسی و نجات از طریق او آشنا شوید، بازهم خدمت‌تان عرض می‌نمایم که هدف ما مبارزه با انسان‌ها و یا عقاید آنها نیست، بلکه فقط آشنا نمودن آنان با محبت خدا و مسیحیت است، و این که می‌گوئیم خدا محبت است و شما و همه ما را دوست دارد و این دوستی را از طریق عیسی ثابت نمود، بیائید و کمی عمیق‌تر به مسائل نگاه کنیم. آیا انجیل را دقیق مطالعه کرده اید؟ آیا به خداوند گفته اید که حقیقت را برایتان آشکار نماید؟ دوست عزیز، همانطور که قبلاً هم خدمت‌تان عرض نمودم نمی‌خواهم در باره قرآن برایتان نوشته کنم، اما مثل اینکه شما علاقه زیادی دارید تا این موضوع را دنبال کنید! آیا می‌توانید از قرآن آیه‌ای بیاورید که حیات ابدی (زندگی جاوید و همیشگی در بهشت) را تضمین کند؟ البته به غیر از جهاد و قتل و قتال! عبید جان، شما نمی‌توانید آیه‌ای را پیدا کنید که حیات ابدی شما را در آخرت تضمین کند! مگر در انجیل که بارها و بارها گفته شده که وقتی فیض خدا را که مفت و رایگان که از طریق عیسی به ما عطا شده، می‌پذیریم و به عیسی مسیح که نجات‌دهنده همه انسان‌ها از گناهان تو بفکر و اندیشه، و باز قرآن کریم یکی است و شما هیچ وقت دچار تشویش نخواهید شد که کدام یک از قرآن‌ها را مورد مطالعه قرار بدهم لطفاً یک مرتبه هم که شده دروازه‌های دلت را به سوی قرآن باز کن!!!

باز فرموده بودید که:

«اگر شما از ملاهای مسلمان پرسان کنید که سرنوشت آنان پس از مرگ چه خواهد شد، می‌گویند: نمی‌دانیم».

باید گفت که بار شما دوست عزیز به اشتباه رفته‌اید، شما باید بدانید که در اسلام مثل مسیحیت، پدران روحانی و رجال مقدس وجود نداریم که هرچه آنان بگویند مردم با چشمان بسته بپذیرند، باید به آگاهی‌تان برسانم که «توحید، نبوت و معاد» از اصول اساسی عقاید اسلامی می‌باشد، و در بارهٔ هریک از این اصول سه‌گانه هر مسلمان مکلف است که آگاهی کامل حاصل نموده، بعد از قناعت و باور درونی اعلان و اقرار نماید که خدا یک است و محمد صلی الله علیه و سلم آخرین پیامبرسان الهی می‌باشد، زنده‌شدن پس از مرگ و جنت و دوزخ، حساب و... حق اند، ایمان به این حقایق از نظر اسلام وقتی پذیرفتنی است که از روی آگاهی کامل، قناعت و رغبت قلبی باشد. در غیر آن باورها و عقاید تقلیدی و کورکورانه پذیرفته نمی‌شود. از جانب دیگر، گام‌هایی که باید جهت نایل‌آمدن به جنت و دورشدن از دوزخ برداشته شود، چنان در قرآن کریم و سنت نبوی صلی الله علیه و سلم شفاف و روشن بیان شده که هیچ ضرورت نمی‌افتد، به پرسش از اهل جنت و اهل دوزخ! زیرا که در روشنائی اصول سه‌گانه فوق، «توحید، نبوت و معاد» تعالیم اسلامی برای یک مسلمان وظیفه اش را مشخص می‌کند که تو جهت رسیدن به عبودیت خالص پروردگار، گام‌هایی را باید برداری: رابطه میان تو و خدا، چگونه باشد. در ارتباط با خود چه رسالت داری، در مقابل همنوعانت چه باید بکنی و نگرش تو به سایر هستی چگونه باید باشد تا مورد قبول پروردگار یگانه قرار گیری، و اگر نظر به ضعف و سستی انسانی در امر بندگی کوتاهی کردی حق نداری از رحمت خدا ناامید شوی باید تلاش کنی و تا حد امکان در جهت رضای خالق خود قدم برداری، طالب مغفرت باشی و امید را از دست ندهی که ناامیدی از رحمت الهی در فرهنگ اسلامی معادل کفر است.

حالا شما دوست عزیز بفرمایید که وقتی گام‌های رسیدن به خدا مشخض باشد و لغزش‌ها هم قابل بخشش و امیدوار بودن به رحمت خدا هم شرط ایمان، جایی برای سوال از اهل دوزخ و جنت و انگیزه‌ای برای تشویش باقی می‌ماند؟!

شما پرسیدید که:

«در شبانه روز چند بار نماز می‌خوانید؟ به خداوند چه می‌گوئید؟ آیا خدا با شما حرف می‌زند؟».

دوست عزیز، ما به عنوان مسلمان در یک شب و روز پنج مرتبه به حضور رب خود شرف‌یاب می‌شویم، و اگر بخواهیم بیشتر از این می‌توانیم در برابرش به عبادت بپردازیم، اما کلماتی که باید در مقابلش بگوییم مشخص و دارای معناست – مانند ناقویی و زنگ کلیسا نیست – تکامل بخش و اثرگزار است. «اللهُ أَکْبَرُ، الْحَمْدُ لله، الرَّحْمنُ، الرَّحِیمُ، مَالِکِ، سُبْحَان» هرکدام از این کلمات رشد دهندهٔ قلب و پاک‌کننده جوارح و رهگشای انسان می‌باشد که اگر ترس از طولانی شدن سخن نمی‌داشتم باز هریک را برای شما می‌شکافتم.

و در باره حرف‌زدن خدا، قابل ذکر است که خدا حرف‌های خود را در قالب یک معجزه بزرگ «قرآن کریم» به اکمال و اتمام رسانیده و ما به قول محبوب دل‌های‌مان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هنگامی که نماز می‌خوانیم با خدای خود سخن می‌گوئیم و هنگامی که به تلاوت قرآن کریم مشرف می‌شویم پروردگار با ما سخن می‌گوید. اما شما در مثال خود که گفتگو با خدا را تشبیه به مکالمه تلفنی میان دو انسان کردید، مار به تعجب وا داشت و وحشت! تعجب بدین خاطر که خدای شبیه انسان و یا منزلت پائین و ناتوان قابل پرستش نیست که خدا در برابرش به زانو بیفتد!! اما وحشت بدین خاطر که خدا چگونه به خود جرأت و اجازه دادید که خدا را تا حد یک مخلوق پائین بیاورید و ارتباط با او را به نوعی از ارتباطات زمینی، میان انسان‌ها مانند کنید؟!

و همین گونه چند سطر پائین‌تر گفتید:

«رابطه ما عیسویان با خدا رابطه فرزند با پدر است، خداوند پدر آسمانی ماست و ما فرزند خواندگان او».

دوست عزیز! اگر کمی دقت کنید این سخن بسیار تکان‌دهنده است، چرا که باز مثل سخن قبلی‌تان خدا را نیازمند و ناتوان معرفی می‌کند، زیرا که رابطه میان پدر و فرزند رابطه نیاز متقابل است، بدین معنا که پسر به پدر نیاز دارد و پدر به پسر، و یک موجود نیازمند هرگز نمی‌تواند خدا باشد. و عقل سلیم حکم می‌کند که ذاتی سزاوار خدایی و پرستش است که بی‌نیاز مطلق باشد، و بسیاری از پدران‌تان که نمی‌توانند نیاز فرزندان خویش را برآورده سازند و همین گونه بسیاری از فرزندان‌تان که به پدران خویش کاری نمی‌توانند انجام دهند.

یک مطالبه جالب!

شما در قسمتی از نوشته خود گفته بودید:

«بنام خداوند واحد و آفریننده جهان؛ به شما می‌گویم، اگر می‌خواهید زندگی جاوید داشته باشید اندکی تعصبات را کنار بگزارید».

من هم بدون تعصب و به نام خدای یگانه از شما می‌طلبم تا بر این اقرار خود که خدا یگانه است و حضرت مسیح علیه السلام فرستاده اوست باقی بمانید و مانند ما مسلمانان میان هیچ‌یک از پیامبران الهی فرقی قایل نباشید. همه را دوست داشته باشید و مانند ما که انکار وجود رسالت حضرت مسیح علیه السلام را کفر می‌دانیم انکار رسالت محمد صلی الله علیه و سلم را شما نیز کفر بدانید و از معمای حل‌ناشدنی تثلیث «سه‌گانه‌پرستی» خود را نجات بخشید.

همچنین شما آیه‌ای را از سورهٔ مبارکهٔ آل عمران به زعم خود شاهد بر مدعا آورده اید، معلوم می‌شود که این آیه مورد قبول‌تان قرار گرفته است، پس لطف نموده به این آیه مبارکه دقت بیشتر فرموده و به تمام آیات قرآن کریم که در باره حضرت مسیح علیه السلام آمده است به دقت نظر انداخته و حقیقت این پیامبر برحق الهی را از زبان قرآن بشنوید و به آن ایمان بیاورید و از غیر آن معلوم می‌شود که به این آیت هم باور ندارید و استدلال شما هم به چیزی که شما به آن باور ندارید درست نیست.

و نیز در نامه‌تان آمده است که

«عیسی اکنون دروازه قلب‌تان را می‌کوبد و می‌گوید: ترا دوست دارم، و جانم را روی صلیب فدا کردم تا تو از گناهانت رهایی یابی».

در این باره هم همان آن‌اس است و همان کاسه! شما باز خدای خود را آنقدر ضعیف معرفی می‌کنید که می‌رود روی صلیب و از خود دفاع کرده نمی‌تواند و فدا می‌شود و چنین خدایی که از خود دفاع کرده نمی‌تواند چگونه می‌تواند به دیگری کمک کند! و باز اگر از خدا بود و نمود. آمین.

عبید جان عزیز! برایتان دعا می‌کنیم تا حقیقت را شناخته و نجات پیدا کنید، مرا برادر خود حساب کنید، و همچنان به من اطمینان کنید و اطمینان کنید که بدون مطالعه مسیحی نشدیم.

در انتظار ایمیل‌های محبت‌آمیز شما هستم و امید است خبر خوشی را از شما دریافت کنم، شما را از صمیم قلب دوست داریم و برایتان دعا می‌کنیم، حتی اگر به ما جواب منفی بدهید.

فیض و آرامش خداوند با شما باد

دوست و خادم شما مسیح، فهیم

۲۱ / ۰۵ / ۲۰۰۶

قسمت دوم

جواب ایمیل

دوست عزیز سلام!

از ایمیل‌تان نهایت خورسندم، به راستی لحن دوستانه و محبت‌آمیزتان وادارم کرد تا متقابلاً با شما ابراز دوستی و محبت کنم و همانگونه که شما ابراز خیرخواهی کردید، بنده نیز به نوبه خود در مقابل شما و سایر دوستانی که دور از وطن در جستجوی حقیقت می‌باشند ادای رسالت نمایم.

قبل از این که به پاسخ سوالات شما بپردازم باید یادآور شوم که من از اولین ابراز نظر تان نسبت به اسلام، دانستم که شما در بارهٔ این دین بزرگ معلومات کافی ندارید.

بیینید این سخن شماست:

«شما غیر از جهاد و قتل و قتال نمی‌توانید در قرآن آیه‌ای را پیدا کنید که حیات ابدی‌تان را در آخرت تضمین کند».

این ابراز نظرتان مرا به تعجب واداشت، و دریافتم که شما در بارهٔ قرآن کریم از معلومات کافی برخوردار نیستید و آنچه می‌گوئید، سخن خودتان نیست، و دارید سخن دیگران را بر زبان می‌آورید، بناء به عنوان یک جوان مسلمان و متعهد به اساسات دینم وظیفه خود دانستم شما را به واقعیت امر آگاه ساخته تا شاید در مقابل‌تان به عنوان یک دوست و همفون ادای رسالت کرده باشم.

دوست عزیز، شما فرمودید که:

«آیا می‌توانید از قرآن آیه‌ای را بیاورید که حیات ابدی (زندگی جاوید و همیشگی در بهشت) را تضمین کند؟

در جواب‌تان باید گفت: بله، یک آیت چه که دهها آیه را می‌توانم به سوی قلب‌تان رهسپار سازم، بدین امید که پروردگار یگانه شما را در شاهراه هدایت رهنمون فرماید. پس گوش دهید به خالق هستی جل شانه: { جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ (۲۳) }[۲] «باغ‌های بهشت که جای ماندگار است، و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود که صالح باشند بدانجا وارد می‌شوند، و فرشتگان نیز از هر سوی بر ایشان وارد می‌گردند».

{ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَاءُونَ کَذَلِکَ یَجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقِینَ (۳۱) }[۳] «باغ‌های است جهت اقامت دائمی که بدان وارد می‌گردند و رود بارها، در زیر کاخ‌ها و درختان آن روان است، در آنجا هر چه بخواهند دارند. خداوند اینچنین به پرهیزگاران پاداش می‌دهد».

{ أُولَئِکَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَیَلْبَسُونَ ثِیَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَی الأَرَائِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً (۳۱) }[۴] «آنان کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر «کاخها و درختان» آن جویبارها روان است. آنان در آنجا با دستبندهای طلا آراسته می‌شوند، و جامه‌های سبز از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، در حالی که بر تختها تکیه زده اند، چه پاداش خوبی است! و چه مقر زیبایی!».

{ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً (۱۰۷) }[۵] «بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند، باغ‌های بهشت جایگاه پذیرائی از ایشان است».

این بود قطرهٔ از بحر بی‌کران قرآن در باره بهشت، و حالا چند قطره از این باران ملکوتی و گوارا را به شما نشانی می‌دهم تا اگر خدای بزرگ خواسته باشد خودتان از نزدیک قلب‌تان را با این باران رحمت الهی آبیاری فرمائید. لطفاً اگر طالب بهشتی می‌باشید که به تعبیر قرآن کریم پهنای آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است به این آدرس‌ها مراجعه فرمائید:

قرآن کریم: سورهٔ طٰه آیهٔ ۷۶، سورهٔ سجده آیهٔ ۱۹، سورهٔ فاطر آیهٔ ۳۳، سورهٔ بینه آیهٔ ۸، سورهٔ آل عمران آیات ۱۵، ۱۳۶، ۱۹۸، سورهٔ مائده آیهٔ ۱۱۹.

خلاصه دوست عزیز در قرآن کریم اضافه از «۱۴۰» مرتبه کلمه جنت و مشتقات آن بکار رفته که اولاً نیاز به آگاهی دارد و در ثانی نیاز است، ایمان می‌آوریم، زندگی ابدی‌مان تضمین می‌شود، زیرا خدا به عهد و پیمان خود وفادار است، یکی از این آیات، انجیل یوحنا فصل ۳ آیه ۱۶ می‌باشد. همچنان کلام خدا می‌فرماید: «بچشید و ببینید که خداوند نکوست». در ضمن شما می‌توانید از ملاهای مسلمان پرسان کنید که سرنوشت آنان پس از مرگ چه خواهد شد؟ مسلماً خواهند گفت: نمی‌دانیم! اگر کار خوب انجام داده باشیم به جنت و اگر کار بد انجام داده باشیم به دوزخ می‌رویم! اما خدائی که نامش محبت است، کارش دقیق است و آخرت ما را از طریق ایمان به مسیح، تضمین میکند. آخرین باری که کار خوب انجام دادید چی وقت بود؟ آیا شما قبول دارید که نزد خدای قدوس و پاک، گناهکار هستید و عمل نیکوی شما روی گناهان دیگر شما را پوشانده نمی‌تواند؟ باز گناه و ترس و وحشت از روبروشدن با خدا، شما را آزار نمی‌دهد؟ در شبانه روز چند بار نماز می‌خوانید؟ به خداوند چه می‌گوئید؟ آیا خدا هم با شما حرف می‌زند؟ شاید بگوئید، مگر امکان دارد؟ بلی، ارتباط یک جانبه که ارتباط نیست! به طور مثال: اگر من به شما تیلفون کنم و بگویم: سلام عبید جان..... و سپس بدون اینکه به صحبت شما گوش کنم، فوراً تیلفون را قطع کنم، آیا این ارتباط درست است؟ هدف خدا از آفرینش انسان چه بود؟ آیا انسان را فقط برای گناه‌کردن آفرید؟ آیا شما از فرزندتان انتظار دارید که گمراه شود و شما را برای همیشه ترک کند؟ البته که نی! شما می‌خواهید به او محبت کنید و با او رابطه نزدیک داشته باشید. خدا هم می‌خواهد که ما با او ارتباط نزدیک داشته باشیم و به لسان مادی‌مان با او حرف بزنیم و تمام نیازهای خود را نزد او بیاوریم. به همین دلیل بود که عیسی مسیح را فرستاد تا از طریق او خود را که خدای واقعی و یکتا است و نامش محبت است به ما بشناساند.

رابطه ما عیسویان با خداوند، رابطه فرزند با پدر است، خداوند پدر آسمانی ماست و ما فرزند خواندگان او هستیم، آیا پدر دستور قتل فرزندش را صادر می‌کند؟ البته هر چقدر پسرش بد باشد، او چنین فرمانی را هرگز صادر نخواهد کرد، اگر چنین کرد، آیا می‌توان نام او را محبت گذاشت؟ عبید جان! به نام خدای واحد و آفریننده جهان به شما می‌گویم: اگر می‌خواهید زندگی جاوید داشته باشید، اندکی تعصباتی را که ما هم یک روز مانند شما داشتیم، کنار گذاشته و به مطالعه انجیل پرداخته و فیض خدا را از طریق عیسی مسیح دریافت کنید، آیا قبول دارید که عیسی زنده است؟ اگر عیسی زنده نبود، مسیحیتی وجود نداشت و ما نمی‌توانستیم به حیات ابدی امیدوار باشیم، اما چون عیسی بر مرگ پیروز شد، پس ما هم که پیروان او هستیم، بر مرگ پیروز خواهیم شد و دارای زندگی دائمی و جاوید خواهیم شد. از طریق کسی که زنده است، به خدای واحد و واقعی برسید. عیسی مسیح می‌فرماید: من راه و راستی هستم. هیچ کس به پدر آسمانی نخواهد رسید، جز به وسیله من.

لطف نمودیٔ نظری هم به قرآن، سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۵ بیندازید

{ إِذْ قَالَ اللَّهُ یَا عِیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ إِلَیَّ وَمُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیمَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) }.

ترجمه: «به یاد آورید هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می‌سازم و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز (قیامت) برتر (بالاتر) از کسانی که کافر شدند، قرار می‌دهم، سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما در آنچه بر سر آن اختلاف داشتید، داوری می‌کنم».

دوست عزیز، روز رستاخیز چی وقت است؟ در اینجا خدا می‌گوید تا روز رستاخیز بالاتر از کسانی که کافر شدند، قرار می‌دهم! کافر چه کسانی هستند؟ خودتان با دقت بخوانید و صحیح قضاوت کنید.

امید است به سوالات بنده پاسخ دهید و اگر پاسخی نداشتید، بدانید که حقیقت در عیسی مسیح است. عیسی که اکنون دروازه قلبتان را می‌کوبد و می‌گوید: عبید جان، تو را دوست دارم و جانم را به خاطر تو بر روی صلیب فدا کردم تا تو از گناهانت رهایی یابی. دریچه قلبت را باز کن و مرا بپذیر. ای گرانباران و زحمت‌کشان نزد من آئید و من به شما آرامش خواهم داد.

همچنین عیسی می‌گوید: حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت. (یوحنا فصل ۸ آیهٔ ۳۲).

آیا با خود فکر کرده اید که چرا اجازه نمی‌دهند تا کسی در کشورهای اسلامی انجیل بخواند؟ اگر مردم انجیل را بخوانند، دیگر حاضر نخواهند شد فریب... را بخورند و مسلما به عیسی (نجات دهنده) ایمان خواهند آورد! ترس علمای دینی اسلام و سیاستمداران هم از همین است! خداوند انسان را آزاد و صاحب الاختیار آفریده است. دوست عزیز! دیگر وقت ایکه شما بر وی و من هم بدون این که فکر کنم، پشت سرتان بیایم نیست! وقت مطالعه و تفحّص دقیق در باره حقایق است و اطمینان داشته باشید که حقانیت در عیسی مسیح است، روح خدا به شما ثابت خواهد نمود.

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

به بردگی کشیدن مردان دین از طرف کلیسا

نوشته توسط علی سعیدی

از چیزهایی که باید بر آن گریست این است که کلیسا سلطه و قدرت عجیبی را بر مردان آن حاکم کرده است به طوری که با بدترین شیوه آنها را به بردگی گرفته است. و برای درست بودن و شرعی جلوه دادن این سلطه و قدرت به بعضی از نصوص انجیل‌های تحریف شده استدلال می‌کنند، برای مثال در انجیل متی اصلاح شده هیجدهم شماره ۱۸ آمده است: (آن چه حق است ما بسته می‌گویم، هر چه را روی زمین نگه دارید در آسمان‌ها نیز نگه داشته می‌شود. و هر چه را در روی زمین وا رکنید، در آسمان‌ها نیز آزاد می‌شود).[۱]

* مسئله‌ای مهم که نکاتی از آن برداشت می‌شود:

۱- فرد مسیحی در اعتقادات خویش آزاد نیست، به طوری که در معارف و دانش خود همان طور که عقلش او را راهنمایی می‌کند دخل و تصرف کند، بلکه چشم و قلب او به دو لب و دهان رئیسش که همان کاهن باشد بسته شده‌اند. هر زمانی کاهن به فردی بگوید مسیحی نیست در جا همان می‌شود که گفته است. و اگر به او بگوید مسیحی است فوراً مسیحی می‌شود.

۲- حتی انسان دارای فهم و شعور صحیح نصوص کتاب مقدس را نمی‌فهمد، بلکه باید فهم و معنی آن را از رؤسای کلیساها یاد بگیرد. تا از منحرف شدن از ایمان صحیح و سالم محفوظ بماند و شنونده جز اطاعت وظیفه‌ای دیگری ندارد. پاپ در کشور روم در سال ۱۸۶۴ میلادی نامه‌ی سرگشاده‌ای را منتشر کرد که در آن آمده بود: هر کس نظر و عقیده‌اش این باشد و بگوید مرتکب است که کلیسا مطیع و فرمانبردار قدرت کشوری باشد خدا او را لعنت می‌کند. همین طور تمام کسانی را که کتاب مقدس را برخلاف رأی و نظر کلیسا تفسیر می‌کنند لعنت کرده بودند. وهمچنین هر کس که معتقد باشد نسبت به عقیده و عبادت پروردگارش آزاد است مورد لعن و نفرین قرار داده است. در سال ۱۸۶۸ پاپ نامه‌ی سرگشاده‌ای دیگری را منتشر کرد که در آن به مسلمانان اعلام کرد که بهای رهایی از نفوذ کلیسا فقط با جان و مالشان خواهد بود. لذا بر مسلمانان لازم است نظرات خود را نسبت به کلیسا تغییر دهند و کوتاه بیایند.[۲]

پس چه بردگی از این بدتر؟

می‌خواست گناهان بندگان را ببخشد، ضرور نبود روی صلیب برود، اگر توانائی داشت بدون آن هم می‌توانست گناهان را مغفرت کند و سبب نجات شود!!!

و باز شما فرمودید:

«آیا با خود فکر کردید که چرا اجازه نمی‌دهند انجیل در کشورهای اسلامی خوانده شود؟».

من از شما می‌پرسم کدام انجیل؟!!!

انجیل متی، انجیل لوقا، انجیل مُرقُس و یا انجیل یوحنا، کدامیک از این چهار انجیل که به دست انسان‌ها نوشته شده و در بسا موارد باهم اختلاف دارند و انسان در چنگال تناقض گوئی‌های آنها خود را گم می‌کند؟!!! اگر گفتم تناقض گویی تعجب نکنید و ناراحت هم نشوید و اگر تا حالا شما متوجه نشدید، پس توجه فرمایید به گوشه‌ای از این تناقض گوئی‌ها: انجیل‌های متی و لوقا که به خدای شما نسب نامه نوشتند، در قسمت این نسب نامه و مصلوب‌شدن مسیح علیه السلام باهم کاملاً در تناقض قرار دارند:

* متی می‌گوید: «عیسی پسر یوسف پسر یعقوب است».
* لوقا می‌گوید: «عیسی پسر یوسف پسر هالی است».
* متی از یوسف پدر عیسی تا ابراهیم ۴۰ نفر را می‌شمارد، لوقا ۵۵ چد برایش قایل است.
* متی نسب مسیح را به سلیمان بن داود می‌رساند، اما لوقا او را از «ناتان» بن داود می‌داند.
* و همچنین انجیل‌ها عموماً عیسی را خدا و پسر خدا می‌خوانند، ولی خداوندن و پسر خداوندن که نسب نامه نمی‌خواهد، پس چرا مسیح را پسر یوسف نجار معرفی می‌کنند و نسب نامه برایش درست می‌کند؟!! اگر او پسر یوسف نجار است، پس چرا لوقا در فصل اول بند ۳۴ – ۳۵ می‌گوید که «روح القدس در شکم مریم دیده شده؟ و همچنان در انجیل متی فصل ۲۷ بند ۶۳ و لوقا فصل ۲۴ بند ۲۱ آمده است که مسیح بعد از سه شبانه روز از قبر برمی‌خیزد، اما انجیل مرقس می‌گوید مدت درنگ مسیح در قبر، یک روز بوده است، می‌نویسد «شام روز جمعه دفن شد و صبح روز یکشنبه وقتی مریم مجدلیه بر سر قبر آمد دید پیش از آن که بر سر قبر آید مسیح از قبر برخاسته است»[۶].

و حالا من از شما می‌پرسم که آیا اگر شما به جای مسئولین کشورهای اسلامی می‌بودید چنین حرف‌های بی‌اساس و تهمت‌های ناروا را که به خداوند جل جلاله که از شریک بی‌نیاز است و به مسیح علیه السلام نسبت داده شده است اجازه می‌دادید که در میان جوانان و نوجوانان پخش شود و اذهان‌شان را مخدوش کند؟! بناء ما مسلمانان به خاطر حفظ اندیشه‌های پاک جوانان، وظیفه خود می‌دانیم که از چنین حرف‌های سخیف جلوگیری نموده و نگذاریم اندیشه‌های پاک نو باوگان ما مصلو از خرافات و اوهام شود.

و در اخیر شما فرموده بودید:

«به من اطمینان کنید که بدون مطالعه مسیحی نشدم»

بلی، من مطمئن هستم که شما قبل از این که اسلام را مطالعه فرمائید به انجیل روی آورده و بدون این که به اختلافات و تناقضات اناجیل متعدد – که قبلاً به شمه از آن اشاره رفت – توجه و فکر کرده باشید آن را قبول نمودید! دوست عزیز فراموش نکنید که تنها مطالعه کردن کار ساز نیست، اندکی بکار انداختن فکر و اندیشه و داور قراردادن عقل و قلب هم ضرور است. شما می‌شود مطالعه را از «روژه گارودی» دانشمند بزرگ فرانسوی و «اشوک کولن یانگ» منشی اسبق اتحادیه جهانی کلیسا و یوسف اسلام آوازخوان معروف انگلیسی و ده‌ها دانشمند غربی دیگر که بعد از مطالعه درست اسلام مسلمان شدند یاد بگیرید، درست است که شما انجیل را مطالعه فرمودید، ولی من نمی‌دانم به کدامیک از اناجیل ایمان آوردید؟! آیا فکر نکردید که چگونه می‌شود کتاب از خدا باشد و مولفش انسان، و باز این انجیل‌ها چندین انجیل باشد و از میان همه فقط چهار آن مشهور؟!!

آیا شما هنگام مطالعه در باره تثلیث «عقیده سه خدائی» (پدر + پسر + روح القدس) اندیشه نکردید که چگونه می‌شود «یک مساوی به سه باشد و سه مساوی به یک؟!!!» یا این معمای عجیب و مجهول که شکل جدیدی از سه‌گانه‌پرستی رومی‌ها (ژوپی تر، ژونون و می ترو) می‌باشد و اگر از پدران روحانی هم پرسان شود می‌گویند: «تثلیث رمز مسیحیت است و کسی حق هیچگونه پرسشی را در این مورد ندارد» شما را به اندیشه وانداشت؟!!! شما چگونه به دینی ایمان آوردید که هنوز نتوانسته است خدائی را به مردم بشناساند و برای شناساندن آن از اشکال هندسی کار گرفته و خدا را به مثلث تشبیه می‌کند و خدا را مرکب از اجزا می‌داند بی‌خبر از این که خداوند مرکب نیست اگر مرکب باشد محتاج به اجزاء خواهد بود و آن که نیازمند باشد خدا نخواهد بود!! دوست عزیز، چه عاقلی این سخن را نمی‌تواند بپذیرد که سه خدا باهم یکی گردد در حالی که هم سه است و هم یک! من حیرانم که شما چگونه به این معما قناعت کردید!!!؟

برداشت اشتباه و فهم نادرست از حدیث صعب بن جثامه(رض)

تأملاتی در باب جهاد و ثمرات آن

شیخ ابومحمد مقدسی حفظه الله

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی أفضل الانبیاء و المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین..اما بعد..

سلسله مقاله‌های «تأملاتی چند در باب جهاد و ثمرات آن» ترجمه کتاب ارزشمند «وقفات مع ثمرات جهاد» تالیف شیخ ابو محمد مقدسی حفظه‌الله‌است که در مجموع ۱۹ تامل و وقفه، به نصائح و بازنگری‌هایی در مورد جهاد (این قله ی بزرگ اسلام) پرداخته و نصیحتهایی برای مجاهدان پویژه جوانان مجاهد عرضه داشته‌است. «برداشت اشتباه و فهم نادرست از حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه»، نام تأمل اول از این سلسله تأملات است.....

مقدمه‌ای قبل از نوشتن تأملات:

این نوشته، حاصل حرکات بی اختیار قلم، و حزن و اندوههای اسارت می‌باشد. که دلسوزی و شفقتم نسبت به برادرانم و همچنین پشتیبانی و یاری از دعوت و جهاد و مجاهدان، موجب نوشتن آن گردید و تمامی داعیان و مجاهدان را به خواندن این نوشته و تدبر و تأمل در آن و استفاده‌از تجارب مذکور و مثالهایی که مطرح و تشریح شده‌اند، توصیه مینمایم.

توصیه دیگرم این است که برای استفاده‌ی بهینه‌از این کتاب و عدم تشویش و تشتت آراء و افکار و همچنین عدم تضییع و از بین رفتن ثمراتش، از مباحث جانبی (مانند این که منظور شیخ از این کلام، فلان شیخ یا حزب و یا گروه و ... است) پرهیز شود زیرا حقیقتاً موضوع بزرگتر و فراتر از این مباحث است و حجم مباحث از این نوع سخنان و جهت‌گیری‌های کوته‌بینانه، عظیم‌تر است ... ما به عقولی نیازمندیم که‌از این سطحی‌نگری و جمودفکری فراتر رفته و افکارشان را در اشخاص و اسامی معین، محصور نکرده باشند.

امروز دین خداوند مورد حمله گسترده و شیخونی طولانی و همه جانبه قرار گرفته‌است، و دشمنان با تمسک به وسایل مختلف و شرکت در جلسات و نشست‌های روزافزون خود، مکرهای عظیم و گردنه‌های صعب العبوری را بر سر راه جهاد این امت بوجود آورده‌اند.

تأگزیر باید تأملات و بازنگری‌هایی به مسیر طی شده‌انداخت زیرا در چنین شرایطی توجهات و هشدارهایی قاطع برای غیورمردان این دین ضروری می‌باشد، تا به‌این طریق فکر و فهم و اعمال و جهادمان را تا حدی ارتقاء بخشیم که توان تحدی و مبارزه‌طلبی با کفر و یارانش را بدست آوریم. این کتاب تلاش و کوششی برای رسیدن به‌این هدف و حرکت و تکاپو در چنین طریق و جهتی است. از خداوند متعال خواستارم که‌این عمل را از من پذیرفته و به وسیله‌ی این کتاب به من و برادرانم نفع برساند و این نوشته را خالصانه برای خود قرار دهد.

و صلی الله و سلم علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

*

تأمل اول: برداشت اشتباه و فهم نادرست از حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه

هنگامی که در مورد مشروعیت عملیات جهادیی که در آن مجاهدان خود را در میان تجمع کافران می‌انداختند و خود را منفجر می‌نمودند تا به دشمن آسیب رسانند و آنها را به هلاکت برسانند، می‌نوشتم، اصرار ورزیدم تا این عملیات را به ضوابط شرعی منضبط و مقید نمایم و این روش را همانند سایر اسباب جنگ به طور مطلق تجویز نکنم، و به ضوابطی ملتزم هستم که علمای محقق اسلام به آنها پایبند بودهاند. این علما اجازه کشتن اُسرای مسلمانان را هنگامی که کافران، آنها را جهت دفاع از خود سپر نمودند، داده‌اند، زیرا اگر این فعل صورت نپذیرد مفسده‌ی عظیم‌تر از قتل مسلمین به همراه خواهد داشت و آن مفسده، شکست سپاه‌اسلام است. برخی از طالبان علم در مورد این ضوابط و قیدها به من مراجعه می‌کردند و بنده همچنان مُصّر بر این ضوابط می‌باشم، خاصتاً بعضی اوقات می‌شنوم و می‌بینم که کسی خود را برای قتل یک یا دو کافر منفجر می‌نماید در حالی که قتل این افراد به وسیله‌ی هفت تیر و یا مسلسل نیز امکان پذیر بود.

بارها تکرار کرده‌ایم که عملیات استشهادی به هنگام عجز و ناتوانی مجاهد، شرعی می‌باشد به طوری که‌اگر چنین عملیاتی صورت نگیرد جهاد تعطیل شده و کفر و کفار بر اسلام و مسلمین چیره گردند، اما مخالفان ما اصرار دارند که‌این عملیات نیز به مثابه‌ی سایر اسباب جنگ است و اگر هم ضرورت و یا مصلحتی بزرگ و همچنین خونریزی عظیمی از کفار در روای آن نباشد، باز هم این اسباب شرعی و جایز باشد.

این در حالی است که علت چنین قیدها و ضوابطی از طرف ما در مورد عملیات استشهادی، تعظیم و بزرگداشت حرمت خون مسلمان و همچنین حرص در جهت تحقق مقاصد جهاد، به نحوی که پروردگارمان به آن راضی است و آن را دوست دارد، می‌باشد. این چنین سخت‌گیری و تشدیدی در مورد حالتی است که فرد مسلمان فقط خود را فدا می کند، حال چه برسد به حالتی که فرد مسلمان علاوه بر خود، سبب کشته شدن سایر مسلمانان نیز بشود که‌این امر ناشی از بی نظمی و هرج و مرجی است که میادین جنگ را در برگرفته و همچنین عدم التزام مجاهدان به ضوابط شرعی در مورد این عملیاتها است.

بسیاری از جوانان، شیفته و شیدای عملیات استشهادی شده‌اند، حال ضرورت باشد یا نباشد! و تصوری رایشان ایجاد گشته که فکر می‌کنند جهاد بدون این نوع عملیات صحیح نیست یا اینکه این جوانان غیر از این نوع عملیات را نمی‌پسندند. چنان که گویا هنگام آموزش و تمرین نیز خود را ملزم به چنین عملیاتی می‌کنند تا بدون این عملیات، جهاد نکنند (یعنی در تصور آنها جهاد بدون عملیات استشهادی معنی ندارد) تا جایی که دشمنان دین به راحتی بوی طرح ها و نقشه‌های این جوانان را استشمام می کنند، بطوریکه آنها در تحقیقات اولیه خود به‌این نتیجه می رسند که هرجا انفجاری از این نوع و بدون ضرورت روی داد، این جوانان در پشت قضیه هستند و حتی نوع مواد منفجره را نیز تشخیص می‌دهند زیرا بعضی از این جوانان فقط این نوع از مواد منفجره را می‌پسندند و بکار می برند.

چه بسا این جوانان عملیاتهای دقیق و محاسبه شده‌ای را در چچن و یا عملیاتهای القاعده و همانند آن را که بر مبنای مهارات و تجربیات بوده است، مشاهده نموده و یا شنیده‌اند، از این رو سعی می‌کنند که حرکات شبیه به آنان و به تقلید از چنین مجاهدان خبرهای را انجام دهند بدون اینکه تجربیات و مهارت‌های آنان را اکتساب نموده باشند و بدین وسیله (تقلیدی ظاهری بدون داشتن علم و تجربه و تمرین)، زود هنگام با شکست فجیعانه مواجه می شوند و در واقع مرتکب اشتباهاتی فاحش می شوند که موجدان را محزون و ناراحت ساخته و موجبات چشم روشنی و تسکین خاطر کفار را فراهم می‌آورند، این جوانان از ملامت و پاسخ‌گویی مبرا نمی شوند، زیرا ماشین‌های مملوء از مهمات و یا بمب و یا مین‌های کوبنده‌ی خود را در خیابان یا بازار و یا میدانی در برابر سفارت دشمن یا خانه‌اش متوقف کرده و سپس عملیات را انجام داده و مردم زیادی را از بین می‌برند در حالی که می‌شد دشمن را به طریقی غیر از این نوع انفجار از بین برد، همچنین از انتقاد و ملامت دور نمی‌شوند مادامی که تکفیر مسلمانان را همانند افراطیون، عمومیت بخشیده و مسلمانان را کافر قلمداد می کنند.

کدامین شرع و کدامین عقل، این اعمال را مباح دانسته و می‌داند و آیا این همان جهادی است که پروردگارمان بدان راضی است؟!!!

چه بسیار نتایج عملیاتی را شنیده‌ایم که کشته‌شدگان آن جمع زیادی از مسلمانان بی‌گناه بوده و چه بسا حتی یک نفر از دشمنان خداوند به قتل نرسیده است!!

این شکست‌ها حاصل اصرار و پافشاری برای انجام این نوع عملیات است، در حالی که ریشه‌کن کردن دشمن با چند عملیات باز میسر بود، و هنگامی که‌این جوانان را ملامت می‌کنیم و یا ایشان را مورد عتاب قرار داده و نصیحت می‌کنیم و امور انجام شده آنها را مردود اعلام می‌کنیم و آن‌ها را در مورد مسلمانان و جهاد و ... به تقوای خداوند دعوت می‌نماییم و متذکر می‌شویم که ای جوانان آگاه باشید که خون مسلمان حرام است هر چند که‌این مسلمان عاصی و فاجر باشد، بدین هنگام آنان را خواهی دید که جهت اثبات صحت افعال خویش و تثبیت افکارشان به حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه روی آورده و استدلال می‌کنند و کار خود را تبییت کفار می‌نامند.

حال که چنین است بیایید حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه را بنگریم و دلالت و فقه و کلام علما را در مورد این حدیث، واضح نماییم.

در صحیح بخاری و مسلم حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه روایت می‌شود: که از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اهل خانه‌ای پرسیده شد که در آن خانه، زنان و بچه‌های مشرکان با خود آنان (مردان مشرک) شب را به روز می‌رساندند؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زنان و بچه ها نیز از مشرکان محسوب می‌شوند»، و از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود: « از هیچ احدی جز برای خدا و رسولش دفاع نمی شود».

در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و سلم حمله به کفار و مشرکین را در شب هنگام جایز می‌شمارد اگر چه زنان و بچه‌های مشرکان نیز مورد اصابت قرار گیرند، این در حالی است که کشتن زنان و بچه‌های کفار به طور عام نهی و حرام اعلام شده است، اما در این حدیث حرج و سختی از مجاهدان رفع شده است به طوری که کشتن زن و بچه‌ی کفار در چنین حالتی (شب هنگام)، و به غیر عمد جایز است زیرا در چنین زمان و مکانی تشخیص مردان از زنان و بچه‌ها امری سخت و دشوار است.

علما پرتاب با منجنیق را نیز در چهارچوب این حدیث داخل کرده‌اند (که عملکرد آن مشابه برخی از سلاحها و مواد منفجره‌ی امروزی است).

گلوله‌ی منجنیقی که بر قلعه‌های کفار فرود می‌آید که در این حالت نیز تشخیص و تمییز مردان از زنان و بچه هایشان غیر ممکن است. حال این جوانان با استناد به‌این حدیث جواز عملیات انفجاری در خیابان‌های مسلمانان را صادر نموده‌اند، در حالی که از سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «از هیچ احدی جز برای خدا و رسولش دفاع نمی شود»، دلیلی علیه افکار و اعمال آنها پدیدار می‌شود. بنابراین، این حدیث نه تنها دلیلی برای اثبات اعمالشان نیست بلکه، ژدی شافی بر امورشان است زیرا همانطور که مشخص است این حدیث دلالت بر حرمت خون مسلمان دارد و دلالت می‌کند که خدا و رسولش پشتیبان شخص مسلمان‌اند و این مشرکان هستند که حامی و پشتیبانی ندارند نه مسلمانان و بچه هایشان!!!

علاوه بر این متذکر می‌شوم که نفی پشتیبانی از بچه ها و زنان مشرک در این حدیث نیز به هنگام تبییت (شب را به روز رساندن) است و همچنین در حالتی که از آن مجاهدان نمی توانند زن و بچه ها را از مردان تشخیص دهند و در غیر این صورت ریختن خون زن و بچه‌ی کافر نیز جایز نخواهد بود.

امام ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح بخاری می‌فرماید: «و هم منهم» منظور (حلال بودن خون زن و بچه‌ی کفار) تنها هنگامی است که تیراندازی به پدران میسر نباشد مگر این که فرزندان آنها نیز مورد هدف قرار گیرند، زیرا آنها مختلط و مخلوط شده‌اند، پس اگر در چنین حالتی آسیبی به زنان و بچه‌ها رسید، حرج و مشکلی نخواهد بود.

امام نووی رحمه‌الله نیز در شرح خود بر صحیح مسلم می‌فرماید: «معنای «البیات» این است که شب هنگام بر آنها یورش برده و در این صورت مردان از زنان و بچه‌ها تشخیص داده نمی شوند.»

جای تأمل بسیار دارد، زمانی که‌این احتیاط در مورد زنان و بچه‌های مشرکان وجود دارد، پس رعایت احتیاط شدید در هنگام مخالطه کفار با مسلمانان، به مراتب، اولی‌تر و شایسته‌تر است.

حال چه رسد به آن که هدف از این انفجارها منازل و محل اجتماع مخصوص کفار و یا مواقع نظامی آنها نباشد، بلکه هدفشان خیابان‌ها و بازارها و مجالس و اماکن اجتماع مسلمانان باشد!! و تنها دلیل و عذر موجه این عمل نیز این باشد که در این خیابان‌ها و اجتماعات و یا بازارها، سفارتی و یا خانه‌ای مربوط به دشمن موجود است که در پایان این گونه عملیات، ده‌ها بی‌گناه از مردان و زنان و بچه‌های مسلمان قربانی شده و به دشمن آسیب نمی‌رسد ... و سپس عاملان این انفجار دست به دامن این حدیث می‌شوند (حدیث صعب بن جثامه رضی الله عنه)، و یا به نصب منجنیق بر طائف توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم روی آورده و کارهای خود را توجیه می کنند.

ای برادرانم؛ در مورد مسلمانان و جهاد، تقوای خدا را از یاد نبرده و هوشیار باشید، استدلال مجاهدین را به هنگام یورش بر اماکن نظامی و یا محل اجتماع مخصوص کفار و سکونتگاه‌هایشان، به طور کامل و درست درک نمایید، زیرا در چنین هجومی (به مناطق و پایگاه‌های کافران) اگر هم افرادی از مسلمانان در آنجا وجود داشته باشد، مجاهدان دست از هجوم برنداشته و مشکل و جرمی نیز نمی‌بینند زیرا این اماکن (اماکن نظامی) محل امنیت و آسایش هیچ احدی نیست، و اگر چنانچه مسلمانی هم در آنجا باشد و آنان را یاری دهد و یا حتی سیاهی لشکر آنها را افزایش دهد، از آنان خواهد بود و خونش حلال خواهد بود اگر چه مدعی اسلام هم باشد، و اگر این نفر مسلمان با اجبار و کراهت به‌این سپاه ملحق شده باشد، باز در صورت آسیب رسیدن به وی مشکلی نخواهد بود، و مؤید این امر حدیث «سپاه غزو کعبه» است.

حدیث سپاهی که تصمیم به حمله و از بین بردن کعبه دارند این امر را تصدیق می‌کند؛ سپاهی که خداوند اول و آخرش را در زمین فرو می‌برد و این در حالی است که کسانی در این سپاه‌اند که به میل خود، آن را همراهی نمی کنند بلکه به‌اجبار و به زور شمشیر به‌این سپاه ملحق شده‌اند اما خداوند تمامی آنها را (کافر و مؤمن و خوب و بد) در دنیا از بین می‌برد و آنها روز قیامت بر اساس نیاتشان مبعوث و مورد محاسبه و سزا و جزا قرار می‌گیرند. مادامی که‌این سپاه (سپاه غزو کعبه) پرچم مشخص داشته و وجود و وجهای شرکی دارد و می‌خواهد کعبه را ویران نموده و دین و اهلش را از بین ببرد، قتال با او به هیچ وجه مانعی ندارد و حتی اگر مسلمانان با کراهت در آن سپاه جمع شده باشند، چه برسد به‌اینکه نفراتی مدعی اسلام در این سپاه بوده و آنان را یاری دهند، جنگ و کشتار این نوع سپاه مانعی ندارد و ما نیز در مورد این گونه قتال، کسی را نهی نمی کنیم، بلکه از جهاد مجاهدان دفاع کرده و دلایلی به دلائلشان اضافه می‌کنیم و از آنان حمایت می‌نماییم.

اما آنچه که ما منکر آن هستیم این است که عقول، عکس این مطلب را درک نمایند و امور برعکس شود، به طوری که انفجارها و عملیات در خیابان‌ها و اجتماعات مسلمانان صورت پذیرد و آن هم به خاطر این که سفارت و یا خانه‌ای و ... از مشرکان در آن منطقه است و یا اجرای چنین عملیاتی خون ده‌ها مسلمان زن و مرد و بچه‌ی بی گناه ریخته شده در حالی که به دشمن کمترین آسیبی نرسد، در حالی که‌کماکان ریشه‌کن کردن دشمن به روش و شیوه‌ای دیگر نیز میسر بود، ما این عملیات را محکوم و مردود اعلام می‌کنیم.

ای برادرانم؛ شما را به حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم متذکر می‌شوم آنجایی که فرمودند: «اگر کسی از امتم بر امتم خروج کرد و خوب و بد را از بین برد و مؤمنان را نیز مستثنی ننمود و به معاهدان مسلمان نیز وفا نکرد و همگی را از بین برد، از من نیست» و در روایت دیگر «من از او نیستم» (امام مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند).

مجاهد را از جهادش هم سود هنگامی که وعید پیامبر صلی الله علیه و سلم شامل حالش شود و جزو افرادی شود که پیامبر صلی الله علیه و سلم از او برائت جسته است. از این رو شما را در مورد مسلمانان و حرمت و خونشان به خداوند متذکر می‌شوم و شما را در مورد جهاد و شرائتش به یاد خداوند متذکر می‌شوم.

آیا نمی‌دانید اگر کسی در راه و کوچه و خیابان مسلمانان چاهی حفر کند و مسلمانی به سبب این چاه جان خود را از دست دهد، بر حفرکننده‌ی این چاه، پرداخت دیه و کفاره واجب می‌شود، و هر چیز دیگری که موجب و سبب تلف شدن مسلمین شود نیز همانند چاه است و حکمش مانند حفرکننده‌ی چاه است. جمعی از فقهاء به هنگام شرح این حدیث: «العجماء جرحها جبار و البئر جبار = خون زخمی که به وسیله‌ی شتزار و یا چاه به وجود آید هدر است» (بخاری)، این حکم را صادر نموده‌اند که چاه هایی که در زمین خود شخص یا زمین‌های مَوَات (زمین‌های مرده و بی صاحب و بدون استفاده و بهره برداری) یا زمینهایی که در بیابان دور دست از مسلمانان حفر شده‌است، فاقد دیه‌اند اما در غیر از این صورت‌ها حفرکننده چاه باید دیه را بپردازد.

امام شافعی رحمه‌الله می‌فرماید: «اگر کسی سنگی را در زمینی قرار دهد که ملک او نیست، ضامن آن خواهد بود». حتی علما فتوی داده‌اند که اگر حیوانی مسیرش را به سبب اذیت شخصی تغییر دهد و حیوان به نفری آسیب رساند، شخصی که موجب تغییر مسیر حیوان شده، ضامن است که دیه را پرداخت نماید.

همچنین اگر شخصی در استحکام دیوار منزلش اهمال (سُستی) کند و سپس این دیوار بر مسلمانی سقوط نماید و او را بکشد صاحب خانه مسئول پرداخت دیه خواهد بود، همچنین اگر تخته‌ای یا همانند آن از حدود منزل شخصی خارج شده باشد و به انسانی اصابت کند، صاحب این منزل ضامن خواهد بود، تا به آنجا که‌اگ مسلمانی وضو بگیرد و آب وضویش بر سر راه افتد و موجب لغزش مسلمانی شود، او نیز ضامن می‌باشد.

ای برادرانم؛ مسأله، مساله خون انسان مسلمان است، مسأله‌ای مزاح و لهو و لعب و کم اهمیت نیست ... ای برادرانم؛ باید بدانید که خون انسان مسلمان گرانبهاست و حرمت عظیمی دارد و مباح دانستن خون مسلمان خطری بزرگ است و باید دانست که ترک قتل هزار کافر آسان‌تر از ریختن مقداری از خون مسلمان به طور عمد است (همچنان که علما تبیین نموده‌اند)، و همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم در میان آمت، در سرزمین حرام و در ماه حرام و در روز حج بزرگ ندا داد و فرمود: «به راستی که خون و اموال شما بر یکدیگر حرام است به مانند حرام بودن این روز، در این ماه و در این سرزمین، و این ادامه خواهد داشت تا روزی که پروردگار را ملاقات خواهید کرد، و سپس از مردم پرسید: آیا من رسالتم را ابلاغ نمودم؟ گفتند: بله. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوندا شاهد باش، و به مردم فرمود: کسانی که حاضرند این سخنان را به غائبان برسانند، چه بسا غائبان از حاضران (سامعین) شنواتر باشند، و بعد از من به وسیله‌ی کشتن یکدیگر کافر نشوید و به دوران کفر برنگردید» (بخاری).

و این «تأمل» را با بیان آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی فتح به پایان می‌رسانم.

خداوند منان می‌فرماید:

« وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاء مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ اللّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً » فتح ۲۵

« اگر مردان و زنان مؤمن را لگدمال نمی کردید (که در میان آنها هستند و) شما ایشان را نمی شناسید و از ایشان به غیب و عار و زیان و ضرری به شما نمی رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد و دست شما را از ایشان کوتاه می‌کرد)، تا خدا هر که را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و نعمت اسلام را بدو دهد) اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکه پنهانی ایمان آورده‌اند) از یکدیگر جدا بودند، کافران ایشان را (با غلبه‌ی شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم».

این آیه جهت هشدار نسبت به خون عددی کمی از مسلمانان مستضعف که در مکه بودند و ایمان خود را پیش مشرکان نهان کرده بودند، نازل شد که خداوند می‌فرماید: « لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ ». یعنی شما دچار ضرر و گناه می‌شدید.

و این به هنگامی است که شما آنها را از بین برده و لگدمال می‌کنید در حالی که آنها را نمی شناسید. پس به هنگامی که آنها را شناخته و یقین دارید که اکثر عبورکنندگان از این خیابان و یا ازدحام جمع شده در این میدان مسلمان هستند، به آن هنگام چطور؟!!! آیا دچار ضرر و زیان و گناه نمی شوید؟؟؟

مفسران در مورد « مَّعَرَّةٌ » می‌فرمایند:

« الإثم و الغمّ و الشدّة »: گناه و غم و غصه و سختی فراوان است.

و گفته‌اند که: «هی مفسدة تحدّث المشرکین بأنّ المسلمین یقتلون أهل دینهم» : «مفسده‌ای است که در آن مشرکان می‌گویند «مسلمانان اهل دین خود را می‌کشند».

و همچنین گفته‌اند که « هی کفارة القتل الخطأ »: کفاره‌ی قتل خطا و غیر عمد است.

به نقل از:
www.tammkeen.com

قرآن و شمشیر

مؤلف: وسیم فتح‌الله
مترجم: محمد انصاری

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله مالک الملک، المنزه عن الجور، المتکبر عن الظلم، المنفرد بالبقاء، السامع لکل الشکوی والکاشف لکل بلوی و الصلاة و السلام علی من بعث بالدلائل الواضحة و الحجج القاطعة بشیرًا و نذیراً و داعیاً إلی الله بإذنه و سراجاً منیراً و علی آله و صحبه اجمعین ... أما بعد:

خداوند متعال می فرماید:«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» حدید/۲۵: «ما پیامبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند. و آهن را نازل کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند معلوم سازد چه کسانی او و فرستادگانش را در حالی که آنها را ندیده‌اند، یاری می کنند. خداوند نیرومند و چیره است.»

و هر که در معنی این فرموده‌ی خداوند «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» تدبر کند، در می‌یابد که خطاب خداوند شامل تکلیفی است برای قیام به این یاری و نُصرت همانگونه که آیه‌ی ۳۱ سوره محمد آن را تفسیر می کند آنجایی که خداوند متعال می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ» محمد/۳۱: «ما همه شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می کنیم، تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما چه کسانی هستند (و مجاهدنماها و ناشکیبایان سست‌عنصر چه کسانی هستند.) و اخبار شما را بیازمائیم.»

گویا آیه با زبانی ناطق این مسئله را در جلوی چشم قرار می‌دهد و این را بیان می کند که مجرد تحکیم قرآن و تحاکم به سوی آن بدون قدرتی که به آن شوکت ببخشد و از آن حمایت کند کافی نیست و گویا به کوتاهی افرادی اشاره دارد که فقط به این مسئله اکتفا می کنند چون اگر وضع بدین منوال باشد مجرد هدایت محض یا همان هدایت راهنمایی و ارشاد با فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابها و تحکیم آن دو متحقق می‌شود (و دیگر نیاز به شمشیر و ذکر حدید و قتال و جهاد نیست.)

ولی باید دانست که در محقق کردن مراد خداوند متعال که همان قهر و غلبه‌ی بر مردم زیر تسلط و رهبری قرآن، تنها تحکیم و تحاکم به قرآن کفایت نمی کند. خداوند متعال می‌فرماید:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّىَ يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» توبه/۲۹: «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی، جزیه را می‌پردازند».

«لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». یعنی «اجبار و اکراهی در (قبول) دین اسلام نیست.» چون آخر آیه‌ی جزیه به این اشاره دارد که قتال و جهاد با کافران بدین خاطر است که مردم چه دین اسلام را با اختیار قبول کنند و چه قبول نکنند برای حکم خداوند متعال و برای قرآن و حکم شرع، خاضع و فروتن شوند. حکم خداوند متعال در اینجا جزیه است و مراد از آن این می‌باشد که گردن بندگان برای پروردگارشان فرود آورده شود البته به صورت شرعی همانگونه که از لحاظ قدری گردنها برای او و حکمش خاضع و فروتن بوده است.

بین مجبورکردن مردم به قبول دین اسلام که به دو صورت از آن نهی شده (اول شرعًا ممتنع است چون از آن نهی شده است. دوم عقلاً چنین چیزی محال است چون اصل دین، ایمان و عقیده است و محل عقیده قلب است و در توانایی احدی از بشر نیست که کسی را که اختیاراً دین اسلام را برنگزیند به التزام دین اسلام مجبور کند.) و بین اجبار مردم برگردن نهادن برای حکم الله فرق وجود دارد، چون در اولی برای مسلمان کردن شخص اجباری وجود ندارد ولی در دومی منظور این است شخص چه مسلمان باشد و چه کافر باید برای حکم خدا و شرع خاضع باشد و بر آن گردن نهد اگر چه برایش ناپسند و ناخوشایند باشد. و از آنچه که گفته شد این مسئله برداشت می‌شود که قرآن کریم ناسخ کنندگی تمام کتابهای ما قبل و کامل شدگی آنان شامل احکامی است که مخصوص امت و ملت اجابت و قبول است که این امت همان مسلمانان هستند و همچنین شامل احکامی است که مخصوص امت دعوت است که همان کافران و غیرمسلمانان هستند.

هیچ رایی برای تطبیق این احکام وجود ندارد جز با به کارگیری شمشیر و آهنی که خداوند متعال آن را برای خدمت کتابش قرآن مسخر کرده، همان کتابی که هدایت دهنده و راهنما است و باید بر طبق شرع آن حکم شود. و همان شمشیر و آهنی که حامی و پشتیبان اجرای احکام این کتاب هدایت دهنده است و با اجتماع این دو یعنی قرآن و شمشیر است که دین اقامه می‌شود و با کوتاهی کردن در هر دو یا یکی از آنهاست که دین ضایع می‌شود.

امام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: (مقصود از فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابها این است که در حقوق خدا و حقوق خلقش قسط و داد را رعایت کنند.)پس خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» حدید/۲۵: «و آهن را نازل کردیم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند معلوم سازد چه کسانی او و فرستادگانش را در حالی که آنها را ندیده‌اند، یاری می کنند.» و بنابراین کسی که از این کتاب گیج و منحرف شود با این شمشیر راست و هدایت می‌شود. پس قوام دین به کتاب و شمشیر بستگی دارد.

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است که فرمودند: (پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به ما امر کرده‌است که با این شمشیر کسی را که از این منحرف می‌شود، گردن بزنیم)[سیاسة الشرعیة].و باید گفت که این همان معنی قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» انفال/۳۹: «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیرویی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین خالصانه از آن خدا گردد.» و معلوم است که یکی از معانی کلمه‌ی دین همان حکم و دستور و امر است.

برای این معنی از کلمه‌ی دین این آیه‌ی سوره‌ی یوسف شاهد خوبی است، آنجایی که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ» یوسف/۷۶: «چرا که یوسف طبق آئین شاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد، مگر این که خدا می خواست.» و هنگامی که این معنی از کلمه‌ی دین با معنی متبادر به ذهن آن که همان ملت به معنای ملت توحیدی است را در جلوی چشم و ذهن خود حاضر می کنیم برایمان هدف و غایت از جنگ و کارزار روشن و آشکار می‌شود و آن یکسره کردن کار فتنه است تا دیگر بین اسلام و بین کسی که می‌خواهد وارد آن شود مانع و یا سدی نباشد و این سد در اینجا همان فتنه است (و فتنه همان شرک و کفر است) و شخص بدون هیچ خوف و تردیدی وارد دین شود و با این کار خون و مالش معصوم و در امان باشد.

و البته این یک هدف از اهداف قتال و هدف دیگر آن این است که حکم کلی بر روی این کره‌ی خاکی برای الله و قانون و شرعش باشد و این مسئله به نسبت کفار قبول کردن یکی از این سه است: اسلام، جزیه و یا جنگ و کارزار و اگر هر کدام از اینها را قبول کنند به حکم خداوند گردن نهاده‌اند و برای دستورات خداوند خاضع و فروتن می‌شوند و بدین صورت توحید حاکمیت الله به عرصه‌ی ظهور می‌رسد هم شرعی و هم قدری بدون اینکه کسی هم بر اسلام آوردن مورد اکراه و اجبار قرار گیرد و قول رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بر این امر گواه است آن جایی که می‌فرماید: «من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله» [صحیح البخاری؛ الجهاد و السیر] یعنی «کسی که برای اعلای کلمه‌ی الله کارزار کند، جهادش واقعا در راه خداست.»

در قرآن کریم بحث علو و بلند مرتبگی کلمه‌ی الله در مقابل کلمه پست و پایین برای کافران ذِکر شده است آنجایی که الله تعالی می‌فرماید: «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» توبه/۴۰: «خداوند متعال سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته برتر و غالب است.» و پست کردن کلمه‌ی کفار با شکستن شوکتشان و ملزم کردنشان به گردن

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

آیا بداء جزو عقاید اهل سنت است؟

بدا جزو عقاید اهل ضلالت است و هیچ اصلی در اسلام ندارد.

دلیل اعتقاد به بداء:

قوی‌ترین آیه‌ای که در این زمینه بدان استدلال می‌نمایند عبارت از آیه‌ی:

« يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (الرعد/۳۹)

«خداوند هرچه را که بخواهد (و مصلحت بداند، از نشانه‌های کتاب دیدنی جهانی و از آیه‌های کتاب خواندنی آسمانی) از میان برمی‌دارد، و هرچه را (از قوانین هستی و از شرائع الهی که حکمتش اقتضاء کند و مناسب با زمان باشد) برجای می‌دارد و (جایگزین می‌سازد. و همه اینها) در علم خدا ثابت و مقرّر است».

ابطال آن عقیده:

باید اذعان داشت که آیه راجع به نسخ احکام شرعی نه تغییر در اخبار اعتقادی بحث رانده است؛ زیرا محو و تغییر در إحکام شرعی جایز است، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

« مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » (البقرة/۱۰۶)

«هر آیه‌ای را که رها سازیم (و به دست فراموشی سپاریم)، و یا این که (اثر معجزه‌ای را از آئینه دل مردمان بزدائیم و) فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همسان آن را می‌آوریم و جایگزینش می‌سازیم».

از آن جمله، نسخ مباح بودن خمر می‌باشد که به آیه زیر نسخ شده است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة/۹۰)

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیبگوئی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید».

که بعد از این آیه نازل می‌شود که خداوند می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى حَتَّىَ تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ» (النساء/۴۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آن گاه که می‌دانید چه می‌گوئید».

و از جمله، نسخ رویی نمودن به بیت المقدس در نماز است که با فرمان رویی آوردن به مسجد الحرام نسخ شد، این همان احکامی هستند که در معرض نسخ می‌باشند؛ و همه اینها در لوح المحفوظ ثابت و مقرّر است که همان محکماتی می‌باشند که نسخ ناپذیر هستند و منسوخات را بدان‌ها ارجاع می‌دهیم، زیرا منسوخات از زیر مجموعه‌ی متشابهات می‌باشد، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

« مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران/۷)

«بخشی از آن، آیه‌های « مُحْكَمَاتَ » است (و معانی مشخّص و اهداف روشنی دارند و) آنها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های « مُتَشَابِهَات » است، (و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها می‌رود)».

پس اعتقاد به بداء باطل و بی‌اساس، بلکه کفر نیز می‌باشد، زیرا مساوی است با این‌که محو و تغییر در اخباریات الهی جایز باشد و خلاف وعده و اخبار رسیده از جانب خداوند واقع شوند، بنابر این به دلخواه خود پاره‌ای از اخبار و وعده‌هایش را محو می‌نماید و پاره‌ای دیگر را نیز باقی می‌گذارد، چنین رفتاری شایسته انسان راستگو نیز نمی‌باشد چه رسد به خداوند که صادق‌ترین گوینده است! با توجه به این‌که خلاف وعده از صفات منافقین می‌باشد، چگونه جایز است که پروردگار جهانیان بدان توصیف شود؟ مگر او چنین نفرموده است:

« إِنَّ اللَّهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران/۹)

«بیگمان خدا خلاف وعده نمی‌کند».

و فرموده است: « وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (الأنعام/۱۱۵)

«فرمان پروردگار تو صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمانهای او را دگرگونه کند (و جلو دستورات او را بگیرد). خدا شنوا (ی سخن آنان) و دانا (ی کردار ایشان) است».

و فرموده است:« مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» (ق/۲۹)

«سخن من (مبنی بر عذاب دادن کافران و نعمت رساندن به مؤمنان) تغییرناپذیر است و دگرگون نمی‌شود».

و فرموده است: « يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ » (البقرة/۲۵۵)

«می‌داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است».

و فرموده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» (الحشر/۲۲)

«آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است)».

چگونه خداوند خبری دروغ را اعلام می‌دارد؟! و وعده‌ای می‌دهد و سپس خلاف آن عمل می‌نماید؟« سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً »

اعتقاد به این‌که آیه‌ی فوق بر بداء دلالت می‌کند تفاوتی با سخن مجوسیان ندارد که می‌گفتند آیه‌ی:

« وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (الزخرف:۸۴)

«خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و او حکیم و علیم است».

بر وجود دو خداوند دلالت دارد؛ زیرا هر کدام از این دو استدلال، روی مواردی واقع شده‌اند که از نظر دین و قرآن فاسد می‌باشند و هر انسان مسلمانی اعم از دانا و نادان به طور ضروری از چنین چیزی اطلاع دارد.

باید گفت که چنین استدلالی بیشتر از بازی به قرآن آسمانی و استهزاء به آیات آن نمی‌باشد، از این‌رو تبری از آن بر هر کسی واجب است که برخوردار از ذره‌ای از ایمان باشد.

ممکن است کسی بپرسد: چه چیزی انسان را به آن درجه رسانده که به چنین سخنان و استدلال‌هایی دهان بگشاید؟ پاسخ این‌که امامیه در تاریخ خود بیش از چندین مرتبه در مقابل تنگناهای اعتقادی قرار گرفته‌اند و به ناچار بدان رویی آورده‌اند.

آنان در آغاز امر می‌گفتند: واجب است که فرزند بزرگ به عنوان امام قرار داده شود، بنابر این امامت اسماعیل بن جعفر را اعلام داشتند، چون ایشان فرزند ارشد پدرشان بودند، اما ناگهان در قید حیات پدرش جان به جان آفرین تسلیم کرد!

پس چه‌کار باید انجام دهند؟ آنان –چنان‌که بیان داشتیم– به چند دسته تقسیم شدند؛ فرقه‌ی کیسانیه که به امامت محمد بن حنفیه ایمان آورده بودند، مبدأ و اصل «بداء» را بیان داشتند که مختار بن ابی‌عبید ثقفی جهت نجات آنان از تنگناهایی به وجود آمده، اختراع کرده بود، سپس سایر فرقه‌های امامیه نیز همین مبدأ را از کیسانیه دریافت نمودند و برای نجات از باتلاق‌های سرنوشت، بدان رویی می‌آوردند، تا بدین وسیله امامت را از اسماعیل دوم به برادرش عبدالله افطح انتقال دهند، اما عبدالله نیز قبل از التیام یافتن مصیبت نخست و بعد از گذشت هفتاد روز از فوت پدرش دار فانی را وداع گفت بدون این‌که فرزندی را جا بگذارد! پس با باتلاقی دیگر روبرو گشتند که کمتر از قبلی نبود! از این‌رو به همان وسیله‌ی قبلی (بداء) روی آوردند و برای بار سوم امامت را به برادر کوچکش موسی بن جعفر منتقل نمودند!

گفتنی است که همین باتلاق برای حسن عسکری و برادرش محمد تکرار شد و نمایش با تمام جزئیاتش برای بار دیگر به صحنه درآمد! محمد بن علی هادی فرزند ارشد خانواده محسوب می‌شد، از این‌رو امامیه، امامت وی را اعلام داشتند، اما متأسفانه در قید حیات پدرش جان سپارد، پس با استفاده از مبدأ «بداء» امامت را به برادر دومش (حسن عسکری) انتقال دادند؛ پس از مدتی حسن نیز بدون فرزندی جان می‌سپارد، پس برخی از امامیه امامت را به برادر کوچکش (جعفر) منتقل نمودند و برخی دیگر نیز همان عمل فطحیه با عبدالله افطح را تکرار کردند، زیرا مدعی شدند که حسن عسکری فرزندی به نام محمد را دارد که غیب شده و ایشان امام و جانشین پدرشان می‌باشد!

کلینی به سند خویش از ابوالحسن (علی هادی) روایت کرده که گفت: خداوند بعد از ابو جعفر (محمد فرزند ارشد خانواده) در خصوص ابومحمد (حسن عسکری) به مسایلی اطلاع پیدا کرد که قبلا چنین آگاهی‌ای نداشت، همان‌گونه که خداوند بعد از گذشت اسماعیل به مسایلی در خصوص موسی پی برد که از حال وی خبر می‌داد. این را گفتم اگر چه باطل گرایان را ناخوش آید.(أصول الکافی ۱/۳۲۷).

سپس به تعظیم و بزرگداشت این عقیده پرداختند و آن‌را به ائمه نسبت دادند تا بدون انکار و مناقشه پذیرفته شود؛ کلینی به سند خود از ابو عبدالله روایت کرده که گفت: خدواند هیچ چیزی را به مانند «بداء» بزرگ نداشته است.

و از ابوجعفر روایت کرده که گفت: هرگاه سخنی را برای شما نقل کردیم و مطابق سخنان گزارش شده‌ی قبلی بود، بگویید: خداوند راست گفته است. و در صورتی که خلاف سخنان قبلی، سخنی را برای شما نقل کردیم، باز بگویید: خداوند راست گفته است، زیرا در این صورت به دو پاداش نایل می‌آیید.

در این سخن بیاندیش که می‌گوید: (خلاف سخنان قبلی، سخنی را برای شما نقل کردیم) یعنی خداوند سبحان در اخبار و گزارشهایش دروغ رانده است! خدا بس بالاتر از آن است که آنان می‌گویند! آیا این‌گونه خداوند را بزرگ می‌دارید؟! براستی که این بزرگداشتی نمونه است!! آیا با کفران وی و نسبت دروغ به ایشان، چگونه می‌توان پروردگار را بزرگداشت!!

دیگر این‌که چنین اعتقادی غیر از نجات و رهایی از تنگناها و رویی آوردن به تنگنایی سخت‌تر چه فایده‌ی دیگری را در بر دارد؟! یعنی به خاطر این‌که دروغدروغگو نمایان نگردد، دروغ و خبر را به خداوند متعال نسبت می‌دهند! و در هر حال بگو: (خداوند راست گفته است، زیرا در این صورت به دو پاداش نایل می‌آیید).

اعطای دو پاداش جز قرار دادن رشوه‌ای پیشاپیش عقل چیز دیگری نیست، زیرا می‌خواهند با این عمل خود، عقل را جامد و میرا قرار بدهند تا هرگز اعتراض نگیرد و فکری مخالف را ارائه ندهد.

بعد از این گفته می‌شود: اصول دین به وسیله‌ی عقل ثابت می‌گردد! اما این چه عقلی است که چنین چیزی را ثابت می‌کند؟! (پناه بر خدا از ناهمواری و بی‌ثباتی‌ای که دچار عقل‌ها می‌گردد).

باید اذعان داشت که عقیده، تونل و گذرگاه‌هایی نیست که به هر قیمتی برای نجات از تنگناها و باتلاق‌ها از آن استفاده شود!

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

آیا مذاهب اهل سنت برای دست بسته نماز خواندن با هم اختلاف دارند؟

اهل سنت و جماعت، اصول و فروع دین را از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم اخذ می کند. و قول و گفته ی احدی بجز قول الله و رسولش معتبر نیست و حکم شریعت را ندارد.حال آن اقوال از یک صحابی باشد یا امامان اربع همانند ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله و یا عالم دیگری غیر از آنها باشد.بنابراین ابتدا ملاک و معیار احکام شرعی مهم هستند و آن کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند.

بعد از آن هرکسی که ادعایی یا فتوایی داشته باشد،آن ادعا و فتوا قبول نیست تا زمانیکه برای فتوای خود از کتاب و سنت دلیل داشته باشد.بنابراین اقوال فقها حجت نیستند حال ابن حزم باشد یا ابن تیمیه یا ابوحنیفه و یا غیر آنها.

بعد از این مقدمه، نگاهی می اندازیم به روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم و ببینیم که ایشان چگونه نماز خوانده اند.زیرا بر مسلمانان واجب است که بر طبق روش و ارشاد پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز بخوانند(نه اینکه فلان کتاب چنین نوشته یا فلان عالم می گوید چنین باشد)

حدیث صحیح پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین است:

(صلوا کما رأیتمونی أصلی)صحیح بخاری

یعنی:«نماز بخوانید همانطور که مرا دیدید نماز می‌خوانم».

بنابراین ملاک و سخن آخر در مورد دست بسته نماز خواندن و باقی امورات دیگر نیز،روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم است و اقوال فرق مذهبی را رها نماییم زیرا هیچکدام حجت نیستند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز دست راست را روی دست چپشان می نهادند. در این باره بیست حدیث از طریق هیجده نفر صحابی و تابعی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است .

از سهل ابن اسعد روایت شده که گفته است: " به مردم دستور داده می‌شد که در نماز دست راست را روی دست

چپ بگذارند". و ابوحازم می‌گوید: " او این عمل را به پیامبر صلی الله علیه و سلم نسبت می‌داد". بخاری و احمد و مالک در موطا آن را روایت کرده‌اند.

حافظ ابن حجر می‌گوید: حکمت "رفع" حدیث در آن است که دستور دهنده بدین عمل پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده باشد. {پس حکمت دست بستن بر خلاف رای بعضی ،قبل از هر چیزی دستور پیامبر خدا است و مهم نیز دستور رسول خداست نه آنطور که گمان می شود بخاطر خون سر انگشتان!! یا خضوع است.}

و از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است‌که می‌فرمود: " (إنا معشر الانبیاء أمرنا بتعجیل فطرنا وتأخیر سحورنا، ووضع أیماننا علی شمائلنا فی الصلاة) [به ما پیامبران امر شده که ذر افطار تعجیل کنیم و سحری خود را به تاخیر بیندازیم و در نماز دست راست را روی دست چپ بگذاریم]».

و از جابر روایت شده است که گفته: " پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار مردی می‌گذشت که نماز می‌خواند و دست چپ خود را بر روی دست راست گذاشته بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم دست راست او را بیرون کشید و آن را روی دست چپش گذاشت". احمد و دیگران آن را روایت کرده‌اند. و نووی گفته است: اسناد آن "صحیح" است.

ابن عبدالبر گوید: در این باره از پیامبر صلی الله علیه و سلم خلاف آن روایت نشده است و این عمل گفته جمهور اصحاب و تابعین است. و مالک نیز آن را در موطا ذکر نموده است و گفته: مالک تا اینکه به لقاء الله پیوست، همواره در نماز با دست راست، دست چپ را می‌گرفت». {بنابراین خود امام مالک رحمه الله نیز از دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی می کردند}

محل نهادن دستها در نماز:

کمال ابن الهمام گفته است: حدیث صحیحی به ثبوت نرسیده است که بموجب آن دستها را پایین سینه یا زیر ناف نهاد. به نزد حنفی‌ها معهود آنست که آنها را زیر ناف نهاد و به نزد شافعی‌ها زیر سینه. احمد دو قول دارد و به هر دو مذهب رای داده است. حقیقت آنست که هر دو مساوی هستند.

ترمذی گفته است:" رای اهل علم از اصحاب و تابعین و بعد از آنها، آنست که در نماز دست راست را، روی دست چپ گذاشت. بعضی گویند روی ناف، و بعضی گویند زیر ناف و هر دوی آنها وقوع یافته است". ولیکن روایاتی نقل شده است که بموجب آنها، پیامبر صلی الله علیه و سلم هر دو دست خود را روی سینه می‌نهاد. از هلب طائی روایت شده که گفته است: "من پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده‌ام که دست راست را بالای مفصل دست چپ می‌نهاد بر سینه‌اش". احمد آن را روایت کرده است و ترمذی آن را "حسن" دانسته است.

از وائل بن حجر روایت شده که گفته است:"با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می‌خواندم‌که او دست راست خود را روی دست چپ و بر سینه‌اش نهاده بود". ابن خزیمه آن را روایت کرده و صحیح دانسته است. و ابوداود و نسائی آن را بدین گونه روایت کرده‌اند:"سپس دست راست را بر پشت کف دست چپ و مچ و بازوی آن نهاد".

پس دلیل اختلاف در محل بستن دستها، چیزی جز اشاره نکردن احادیث در مورد دست بستن، به محل آن نیست. نه اینکه اصلا احادیثی در مورد دست بستن موجود نباشد و آنچه که مهم است، بستن دست در نماز است .

خوب، این دستور پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد دست بستن نماز بود و حال بستگی به مسلمانان دارد که آیا از روش نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نمایند یا اینکه از اقوال یا کتابها پیروی کنند.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

در تعصبات شیعه

نوشته‌ی: شاه ولی الله دهلوی هندی رحمه الله

بدان که معنی تعصب آنست که انکار کنند بر مخالف چیزی را که نزد خود ثابت است بدلیل قطعی و الزام دهند مخالف را بر چیزی که نزد خود نیز منکر است بدلیل قطعی و مخالف نیز در نفی و اثبات موافق خود باشد و الا دلیل الزامی باشد نه تعصب و چون حقیقت غلو نیز همین است که اثبات منفی و نفی ثابت نمایند بجهت افراط محبت پس داخل در تعصب است و در همین فصل مذکور کرده شد و عنوان کلام در هر دو قسم تعصب است فقط.

تعصب اول آنکه براهین روشن مثل آفتاب از کتاب و سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بطریق تواتر از طریق اهل سنت مروی شده از حضرات اهل بیت و جناب مستطاب پیغمبر چون بر ایشان عرض کرده شود انکار مطلق نمایند و روایات ضعیفه واهیه را که از رجال مجروح و مطعون و غیر معتبر نزد خود هم موافق طریق قوم از راه امامیه رسیده قبول کنند و گویند که آنچه امامی او را روایت کند موجب علم و عمل است که در اسناد او مجاهیل و ضعفا و وضاعین و کذابین واقع شوند و آنچه اهل سنت روایت کنند که بواسطه رجال سقات آنها رسیده باشد واجب الرد و الانکار است حال آنکه درباب اخبار از جمیع علماء ایشان منقول شد که موثق مقدم و بهتر و معتبرتر امت از ضعیف و اخبار ثقات اهل سنت بلا شبهه نزد ایشان موثق اند و نیز آیات خفیه را که هرگز موافق قواعد اصول و عربیت بر مدعای ایشان دلالت نمی کند نص و صریح انگارند و نصوص صریحه را که بر مذهب اهل سنت دلالت واضح دارند متشابه مفاد کنند حال آنکه طریق امتحان بارها با علماء ایشان مسلوک شده باین وضع که بعض کافران ذمی را که غرضی بهیچ و علاقه با اهل آن ندارند بعد از تعلیم لغت عرب یا ترجمه تحت اللفظ آن آیات شنوانیده استفسار واقع که شما ازین کلام چه فهمیدید گواهی بر مدعای اهل سنت داده اند و مدعای شیعه را هرگز باور نکرده و از آیه نفهمیده.

تعصب دوم آنکه پیغمبر خاتم المرسلین و حضرت امیر را برابر دانند حال آنکه افضلیت پیغمبر بر جمیع مخلوقات نزد ایشان هم متواتر است .

تعصب سوم آنکه هر که محبت علی در دل دارد ولو یهودی و نصرانی و هندو باشد داخل بهشت است و هرکه دوستی صحابه در دل دارد گو متقی و عابد و محب اهل بیت هم باشد داخل دوزخ است چنانچه رضی الدین لغوی از جمله شیعه حکم کرده است به بهشتی بودن زنینا بن اسحاق نصرانی برین چند بیت که گفته است حال آنکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را بد نگفته.شعر:

عدی و تیم لا احاول ذکرهم ❊
بسوء ولکنی محب لهاشم
وما یعترینی فی علی و اهله ❊
اذا ذکروا فی الله لومه لائم
یقولون ما بال النصاری بحبهم ❊
و اهل النهی من اعرب و اعاجم
فقلت لهم انی لا حسب حبهم ❊
سری فی قلوب الخلق حتی البهائم

و ابن فضلون یهودی را جمیع علماء این فرقه بخوبی یاد کنند برای دو سه بیتی که گفته است. شعر:

رب هب لی من المعیشه سؤلی ❊
واعف عنی بحق آل الرسول
واسقنی شربه بکف علی ❊
سید الاولیاء بعل بتول

حال آنکه حب حضرت علی و اهل بیت و مدح گوئی و منقبت خوانی این بزرگواران بالاجماع عبادت است و قبول جمیع عبادات را ایمان شرط است قوله تعالی «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ «۹۴» «الانباء» چون محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدون ایمان بما جاء به تأثیر در کافران نکرده باشد محبت حضرت امیر و اهل بیت که بلاشبهه تابع آنجناب اند در وجوب محبت و تعظیم در حق کافر چه خواهد کرد و نیز نجات کفار از دوزخ و دخول آنها در بهشت نزد خود شیعه در عقاید باطل و محال است هر چند اعمال خیر بجا آرند و دخول اهل ایمان اگر چه معاصی و سیئات داشته باشند نزد ایشان هم در بهشت قطعی است و دوستی صحابه نهایت کار معصیت و گناه کبیره خواهد بود اهل سنت بسبب دوستی آنها چرا محروم از بهشت باشند حال آنکه بلاشبهه محبت اهل بیت دارند و چون محبت اهل بیت کافران را از دوزخ خلاص کند و در بهشت درآرد اهل سنت را که بسبب دوستی صحابه مرتکب گناه اند و بس چرا از دوزخ خلاص نکند و در بهشت داخل نسازد.

تعصب چهارم آنکه گویند با محبت علی هیچ معصیت ضرر نمی کند حال آنکه نصوص قرآن بخلاف آن ناطق است «من یعمل سوءاً یجز به» الآیه. و اخبار صحیحه از حضرات ائمه نیز بر خلاف آن شاهد کما مرّ مرارا.

تعصب پنجم آنکه بسبب فرط بغض صحابه تمام امت محمدیه را امت ملعونه نامند و نص قرآنی را که «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ «۱۱۰»«آل عمران» است مطروح سازند و روایت حضرت امام حسن عسکری در تفسیری که ابن بابویه به سند صحیح از آنجناب روایت کرده فراموش نمایند و لفظ آن روایت اینست که «اما علمت ان فضل امه محمد علی سائر الامم کفضلی علی خلقی» و نیز آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللهُ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ «۱۴۳»«البقره» را گوش ننهند

تعصب ششم آنکه از قرآن مجید که بلاشبهه از حضرت ائمه نزد ایشان منقول بالتواتر است و همیشه آنحضرات او را به نیت عبادت در نماز و خارج نماز تلاوت می فرمودند و امام حسن عسکری و دیگر ائمه او را تفسیر کرده اند و در کلام خود استشهاد باآیات و الفاظ آن می آوردند تبرا نمایند و گویند که این قرآن منزل نیست محرف عثمان است بجهت آنکه خدمت جمع و ترویج آن عثمان رضی الله عنه بجا آورده سبحان الله این چه مرتبه از بغض و عناد است که بکجا رسانیده.

تعصب هفتم لعن عمر رضی الله عنه را ترجیح دهند بر ذکر الهی و تلاوت قرآن مجید حال آنکه در هیچ شریعت بد گفتن بَدان ثواب ندارد چه جای آنکه از ذکر خدا که بااجماع ملل و نحل افضل اشغال و اعمال است بهتر باشد قوله تعالی «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ «۴۵» «العنکبوت».

تعصب هشتم لعن کبراء صحابه و ازواج مطهرات رسول علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات را عبادت عظمی دانند و مثل صلوات خمس مداومت و مواظبت بر آن فرض انگارند و ابوجهل و فرعون و نمرود را که بلاشبهه اعداء خدا و دشمنان پیغمبران خدا بوده اند گاهی سب نکنند و بد نگویند و در کتب ایشان مسطور است که لعن شیخین رضی الله عنهما هر صبح برابر هفتاد حسنه است و لعن ابوجهل و فرعون و نمرود را برابر نیم دانگ حسنه هم‌نشمارند.

تعصب نهم حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم را به جهت ازدواج ایشان با عثمان رضی الله عنه از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم خارج نمایند و گویند که اینها دختران آن حضرت نبوده‌اند بلکه بعضی ایشان گویند که دختران حضرت خدیجه نیز نبوده‌اند تا مشارکت مادری هم با حضرت زهرا رضی الله عنهما حاصل نشود حال آنکه صریح خلاف نص قرآنی است قوله تعالی «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللهُ غَفُورًا رَحِيمًا «۵۹»«الاحزاب» و در نهج البلاغه مذکور است که حضرت امیر در مقام عتاب بر تغیر سیرت شیخین عثمان رضی الله عنه را گفت: قد بلغت من صهره ما لم‌ینالا یعنی الشیخین و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی در تهذیب از امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت می کند که کان یقول فی دعائه اللهم صل علی رقیه بنت نبیک اللهم صل علی ام‌کلثوم بنت نبیک و کلینی نیز روایت کرده است که تزویج رسول الله صلی الله علیه و سلم خدیجه و هو ابن بضع و عشرین سنه فولد له منها قبل مبعثه علیه السلام القاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و ولد له بعد المبعث الطیب و الطاهر و فاطمه و در روایت دیگر آورده: انه لم یولد له بعد المبعث الا فاطمه علیها السلام و ان الطیب و الطاهر ولدا قبل المبعث انتهی و ملا خلیل قزوینی در شرح تفصیل این ماجرا نموده.

تعصب دهم آنکه گویند ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از منافقان بوده اند حال آنکه نزد خود ایشان ثابت است که آنجناب در آخر حیات خود که منافق از مؤمن متمیز شده بود بموجب نص قرآنی «مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ «۱۷۹»«آل عمران» ابوبکر رضی الله عنه را امام نماز فرمود و منافق را بالاجماع امام نماز کردن جایز نیست و حضرت امیر به او و عمر و عثمان رضی الله عنهم همیشه اقتدا نماز می‌کرد و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار همه نیز به این هر سه اقتدا می نمودند.

تعصب یازدهم آنکه تیمی و عدوی یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دو بت بود که پنهان در خانه‌ی خود داشتند و عبادت آن بتان می کردند حال آنکه نزد خود ایشان ثابت است که محمد بی ابی بکر را حضرت امیر متبنی فرمود و اراده انکاح دختر خود با او داشت پس درین صورت که ابوبکر مشرک بود نکاح اسماء بنت عمیس که بلاشبهه مومنه بود با وی صحیح نشد و محمد بن ابی بکر ولد الزنا برآمد و اراده نکاح دختر خود با او نمودن چه قسم صحیح شود و نیز عمر رضی الله عنه را دختر خود نکاح فرمود اگر مشرک بود این نکاح چه قسم درست شد و با بت پرستان این معاملات از معصوم چگونه راست آمد قوله تعالی «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ «۲۲۱»«الآیه.البقره».

تعصب دوازدهم آنکه گویند که آیات وارده در فضایل اصحاب از مهاجر و انصار خصوصاً در حق ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهم همه متشابهات اند غیر مفهوم المعنی ذکره ابن شهر آشوب السروی المازندرانی و غیره من علمائهم.

تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط می کنند در بغض حضرت علی و ذریت طاهره او رضی الله عنهم ذکره ابن شهر آشوب، و به همین سبب ایشان را به نواصب ملقب کنند حال آنکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصاً از بیهقی و ابوالشیخ و دیلمی نقل کرده اند قال رسول الله صلی علیه و سلم «لایومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و یکون عترتی احب الیه من نفسه» و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم «احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی» الی غیر ذلک و نیز می‌دانند که اهل سنت حب امیر و ذریه طاهره او را از فرایض ایمان می‌شمارند حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشابوری معروف به عطار در اشعار عربی می‌فرمایند:

فلا تعدل باهل البیت خلقا ❊
فاهل البیت هم اهل السعادۀ
فبغضهم من الانسان خسر ❊
حقیقی و حبهم عباده

این اشعار را شیخ بهاء الدین آملی در کشکول خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل می کنند که می فرمود: من آمن بمحمد و لم یومن باهل بیته فلیس بمومن.

و محبت ابوحنیفه و پرخاش او با اعمش وقتی که قصه خطبه بنت ابوجهل را که از حضرت امیر بوقوع آمده بود و آنجناب صلی الله علیه و سلم بر وی عتاب فرموده بود روایت می کرد مشهور و معروف است، ابوحنیفه با او گفت که هر چند این قصه صحیح است لیکن ترا چه لایق است که این قصه را بی‌ادبانه بحضور مردم روایت کنی مسئله دینی بران قصه موقوف نیست و شریک بن عبدالله و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی همه با ابوحنیفه متفق شده بخانه اعمش رفتند و او را بر روایت این قصه ملامت کردند. اعمش گفت که من از شما پیش قدمم در محبت علی لیکن حدیث را چنانچه شنیده‌ام روایت کردم کارم همین است. باز دفتری از مناقب امیر المومنین روایت کرد تا آنکه همه ازو خوش شدند و به خانه‌های خود مراجعت کردند و صحبت و تلمذ و اخذ علم و طریقه که ابوحنیفه را با امام محمد باقر و با امام جعفر صادق علیهما السلام و با زید ابن علی بن الحسین رضی الله عنه ثابت است مستغنی است از بیان و پدر ابوحنیفه که ثابت نام داشت در صغر سن همراه پدر خود زیارت امیر المومنین حاصل نموده و حضرت امیر رضی الله عنه در حق او دعای برکت اولاد فرمود و بموجب برکت دعای او ابوحنیفه فقیه عالیقدر به بار آمد.

و محبت امام شافعی خود با این خاندان و اشعار ایشان در این باب در کتب شیعه مسطور و مشهور است آنچه اشعار به نام ایشان در کتب شیعه دیده شد ثبت می‌افتد مع ذلک.شعر:

یا اهل بیت رسول الله حبکم ❊
فرض من الله فی القرآن انزله
یکفیکم من عظیم الفخر انکم ❊
من لم یصل علیکم لاصلوۀ له

مذهب شافعی همین است که درود را در نماز فرض می‌دانند و صیغه صلوۀ البته مشتمل بر ذکر آل می باشد و ایضا له. شعر:

الام الام و حتی متی ❊
اعاتب فی حب هذا الفتی
فهل زوجت فاطم غیره ❊
و فی غیره هل اتی

شعر:

قالو ترفضت قلت کلا ❊

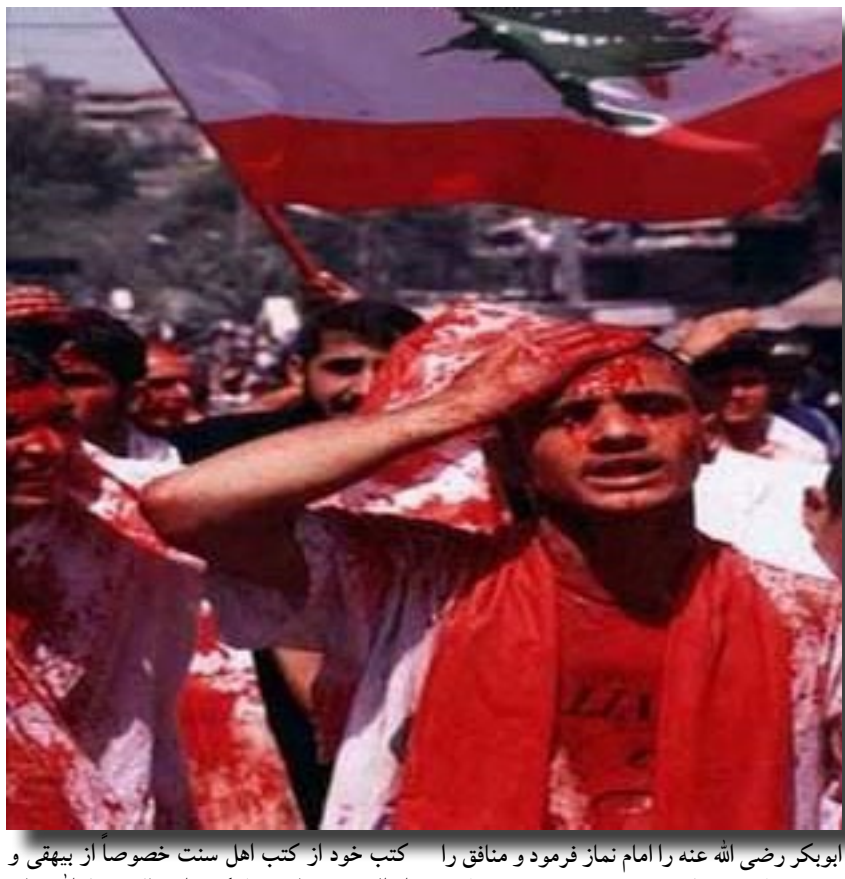

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

ما الرفض دینی و لا اعتقادی
لکن توالیت من غیر شک *
خیر امام و خیر هادی
ان کان حب الوصی رفضا *
فانني ارفض العبادی
و ایضا له. شعر:
یا رب بالقدم التی او طأتها *
من قاب قوسین المحل الاعظما
و بحرمه القدم التی جعلت له *
کتف الموید بالرساله سلما
ثبت علی متن الصراط تکرما *
قدمی و کن لی محسنا و مکرما
و اجعلهما زخرا فمن کانا له *
امن العذاب و لا یخاف جهنما
و ایضا له. شعر:
و اذا ذکروا علیا او بنیه *
و جاؤا بالروایات العلیه
یقال تجاوزوا یا قوم عنه *
فهذا من حدیث الرافضیه
برئت الی المیهمن من اناس *
یرون الرفض حب الفاطمیه
و ایضا له. شعر:
اذا قتشوا قلبی اصابوا به *
سطرین قد خطا بلا کاتب
العلم و التوحید فی جانب
و حب اهل البیت فی جانب
این همه اشعار در کتب معتبره شیعه بنام امام شافعی موجود است لهذا بر این قدر اکتفا رفت.

و امام مالک خود از یاران خاص حضرت صادق علیه السلام بود و طول العمر با وی صحبت داشت و اخذ علم نمود و از شاگردان عمده اوست بالاجماع و چون حضرت امام علی رضا در نیشابور داخل شد بر استری سوار بود و شقیق بلخی که از اعاظم صوفیه اهل سنت است پیش امام میرفت و جلوداری میکرد و جماعه دیگر از صوفیه اهل سنت به چادرهای خود بر امام سایه کرده بودند و حافظ ابوذرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی با جمیع طلبه علم و کتاب حدیث از مدارس و رباطاب خود برای زیارت امام بر آمدند و غوغای عظیم در شهر برخاست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند محدثین اهل سنت عرض داشتند که اگر یک دو حدیث بسند آبای خود که سلسله الذهب است این وقت که مجمع خلق الله است روایت فرمائی کمال منت خواهی نهاد. امام بسند آباء خود روایت این حدیث فرمود «لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی» در آن وقت از محدثین اهل سنت و طلبه علم ایشان بیست هزار کس ارباب محابر شمرده شدند و امام احمد ابن حنبل چون این سند را ذکر میکرد میگفت لو قرا هذا علی مجنون لافاق او علی مریض لبرا کذا ذکره ابن الاثیر فی الکامل و ذکره صاحب الفصول من الامامیه ایضا فی تاریخ الائمه.

و از سعید بن المسیب روایت مشهور است که کان عنده رجل من قریش فاتاه علی بن الحسین رضی الله عنه فقال له الرجل القرشی یا ابا عبدالله من هذا قال سعید هذا الذی لا یسع مسلما ان یجهله هو علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و جمیع سلاسل صوفیه اهل سنت در طریقت منتهی می شوند به ائمه پس اینها پیران جمیع طوایف اهل سنت اند و معلوم است که نزد اهل سنت عظمت و مقدار پیر در چه مرتبه است و بچه حد محبت پیران می کند و بغض و اهانت او را ارتداد طریقت میدانند و حالا به نظر انصاف باید دید که مدار اهل سنت نیست الا بر شریعت و طریقت و همین دو امر را موقع ریاست و بزرگی می شمارند و کبراء شریعت فقها اربعه اند و کبراء طریقت اصحاب خانواده‌های صوفیه و هر فرقه را رجوع به اهل بیت است و ذله برداری از خوان فیض ایشان پس بغض اهل سنت را نسبت به اهل سنت نمودن مثل انکار محسوسات و دعوای اجتماع اضداد است که هیچ عاقل آن را باور نمیکند و اینها را نواصب لقب دادن از آن باب است که نور را ظلمت و آفتاب را تاریک گویند بالقطع از روی تاریخ معلوم است که اهل سنت همیشه با نواصب مقابله نموده‌اند و جواب هزیانات آن اشقیا داده و پرخاش‌ها نموده کثیر غره که شاعر مشهور است در مقابله آن ملاعین به تنگ آمده از مضامین شعریه در گذشت نوبت به لعن بر دعای بد رسانیده شعر او مشهور است. شعر:
لعن الله من یسب حسینا *
و اخاه من سوقه و امام
و رمی الله یسب علیا *
بصدام و اولق و جذام
و فی الواقع محبت اهل سنت را شیعه نمی‌توانند دانست مگر چندی برای امتحان مذهب نواصب را اختیار کنند باز ببینند که اینها در مقابله چه می کنند:
بنگر که دست من بگریبان چه میکند

تعصب چهاردهم گویند اهل سنت قتل علی رضی الله عنه را فسق نمی‌دانند و از قاتل او که ابن ملجم است علیه اللعنة بخاری در صحیح خود روایت کرده است و او را تعدیل و توثیق نموده و این کذبی است که نهایت ندارد و افترائی است مبنی بر فرط وقاحت و بی‌حیائی زیرا که بخاری کتابی نیست که نادر الوجود و عزیز و کمیاب باشد هزاران نسخه در شهر اسلام یافته می‌شود و رجال وی معدود و مضبوط اند و اهل سنت قتل نفس مومنه را اکبر الکبائر بعد الشرک بالله در عقاید خود می نویسند علی الخصوص قتل این نفس مقدسه را بموجب حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم کفر میدانند و حدیث اشقی الاخرین در حق آن ملعون در جمیع کتب اهل سنت مروی است چه امکان که در کتابی از کتب اهل سنت از وی روایتی ماخوذ باشد چه جای بخاری روی الطبرانی عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و شلم قال «اشقی الناس ثلاثه عاقر ناقه ثمود و ابن آدم الذی قتل اخاه و قاتل علی بن ابی طالب» و این افترا را هم ابن شهرآشوب در مثالب خود بر بخاری ذکر نموده و ازین جا قیاس باید کرد که روایات این صاحبان و اقوال اینها در حق اهل سنت در چه مرتبه بی‌صرفه‌گی دارد.

تعصب پانزدهم آنکه از راه کمال بغض و عناد اهل سنت که خود را به سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نسبت نموده‌اند علماء ایشان سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را لعنت کنند و کافر شوند و گویند که ما را کفر قبول و خوب گفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قبول نیست و در اینجا مثل مشهور است آمد که غارت علی الضره و قتلت بعلها معاذ الله من ذلک صاحب ابن عباد که از وزرای سلاطین دیالمه بود و در این فرقه مثل او داعی نگذشته در شعر خود میگوید. شعر:
حب علی بن ابی طالب *
هو الذی یهدی الی الجنه
ان کان تفضیلی له بدعه *
فلعنة الله علی السنه

تعصب شانزدهم آنکه بر اهل سنت بابت بعضی روایات مثل روایت سهو از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قضا شدن نماز در لیلة التعریس زبان طعن برگشایند و سقط و ناسزا گویند چنانچه ابن مطهر حلی در روایت این دو حدیث خیلی بر اهل سنت زبان درازی کرده حال آنکه خود این فرقه در کتب صحیحه خود همان احادیث را روایت کرده اند و تصحیح نموده من ذلک خبر ذی الیدین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الظهر او العصر رکعتین فقال ذوالیدین اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فسال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خلفه اصدق ذوالیدین قالوا نعم صلیت رکعتین فبنا علی صلوته و اتم اربعا و سجد للسهو سجدتین ثم تشهد و ثم و خبر لیله التعریس و هو انه صلی الله علیه وسلم عرس فی منصرفه من خیبر فنزل قبل طلوع الصبح فرقد فغلبت عیاه فلم یستیقظ حتی وقع علیه حر الشمس ثم استیقظ وتوضأ و صلی قضاء الصبح و قال هذا وادی الشیطان. ابن مطهر گوید که خبر اول دلالت میکند بر سهو پیغمبر صلی الله علیه وسلم درعبادات و خبر ثانی بر تسلط شیطان بر آنجناب و هر دو قادح در نبوت اند. پس اهل سنت این افترا کرده اند حال آنکه خبر اول را ابوجعفر طوسی در تهذیب از حسین بن سعید عن ابی عبدالله علیه السلام باسناد صحیح روایت کرده و کلینی نیز از سماعه از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده و بااسناد دیگر نیز از سعید اعرج عن ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و قال الی آخره ان ربکم عز و جل هو الذی ان شاء رحمته للامه الا ترى ان رجلا یوضع مثل العیر و قیل ما تقیل صلوتک فمن دخل علیه الیوم مثل هذا قال قد سن رسول الله صلی الله علیه وسلم و صارت اسوه و خبر ثانی را طوسی در تهذیب از حسین بن سعید .. ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده و کلینی فی کافی از حمزه ابن طیار عن ابی عبدالله روایت کرده و زاد فی آخره قال الله تعالی انا انمتک و انا ایقظتک فاذا قمت فصل لیعلموا اذا اصابهم کیف یصنعون لیس کما یقولون اذا نام عنها هلک و آنچه گفته است که هر دو امر قادح در نبوت اند صریح غلط است زیرا که سهو مثل نسیان و نوم از نوع احکام بشریه است آری سهو در امور تبلیغیه بر انبیا علیهم السلام روا نیست که بجای امر نهی و بجای نهی امر تبلیغ نماید قوله تعالی حکایة عن موسی علیه السلام «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا «۷۳»«الکهف» و قوله تعالی فِي حق آدم علیه السلام «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا «۱۱۵»«طه»، و قوله تعالی فِي حق نبینا صلی الله علیه و سلم «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا «۲۴»«الکهف» و تسلط شیطان هرگز بر حضرت صلی الله علیه و سلم در آن وادی واقع نشده بلکه بر بلال واقع شده زیرا که آنجناب بلال را داروغه محافظت وقت نموده خود بااطمینان تمام بخواب رفتند در این وقت شیطان قابو یافت و بلال را مغلوب کرد تا به این بهانه نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دیگر مسلمین نیز قضا کند و اگر بر گماشته یا بر وکیل شخصی غاصب یا ظالم مسلط شود نمی توان گفت بر آن شخص مسلط شد اگرچه نقصانی به او هم برسید.

تعصب هفدهم آنکه گویند که اگر شخصی «و تعالی جدک» در نماز گوید نمازش فاسد شود حال آنکه در قرآن مجید «وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا «۳»«الجن» واقع شده و این سوره را در نماز هم نزد ایشان توان خواند از سور ممنوعه نیست بعضی از علماء شیعه که با ایشان مطارحه این مسئله شد در جواب گفتند که تعالی قول جن نقل نموده است چنانچه دیگر کلمات کفر هم در آن قرآن از زبان کافران نقل فرموده «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ «۳۰»«التوبه» گفته شد که هر جا نقل قول کفره واقع شده تکذیب و رد آن قول نیز در عقب آن پیوسته آمده چنانچه بعد از تتبع قرآن مجید واضح می‌شود و اینجا اصلا رد و تکذیب این قول مذکور نیست مع هذا اگر از تمسک باین آیه دست بردار شویم قول امیر المومنین رضی الله عنه را چه خواهند گفت که در نهج البلاغه در خطبه آنجناب رضی الله عنه مذکور است الحمد لله الفاشی حمده و الغالب جنده المتعالی جده الی آخر الخطبه.

تعصب هژدهم گویند اهل سنت بدترند از یهود و نصاری ذکره ابن المعلم و غیره سبحان الله ایمان ایشان بخدا و رسول و ملایکه و قرآن و جمیع کتب الهیه و روز آخرت و محبت ایشان با رسول و خاندان رسول صلی الله علیه وسلم و جمیع عبادات ایشان از بدنیات و مالیات و فاتحه و درودی که بنام این بزرگواران می کنند همه بر بادرفته و مردود است و کفر و عناد یهود و نصاری و انکار و عداوت ایشان با پیغمبر و بد گفتن آنها در حق ملائکه خصوصا جبرائیل علیه السلام همه مقبول این طایفه شد. آری هر گنده پزی را گنده خوری است و این حرف ایشان چه بسیار مانست بقول همین فرقه یعنی یهودیان که در عهد آنجناب کفار بت‌پرست را بهتر از صحابه رسول می‌دانستند گویا شیعه به این طعن ایشان در حق صحابه خشنود شده در جلد وی این خدمت عمده این ترجیح و تفضیل به آنها ارزانی فرموده‌اند. آری قدر سگ را سگبان می شناسند. قوله تعالی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا «۵۱» «النساء».

تعصب نزدهم آنکه گویند غلاة و کیسانیه و اسماعیلیه و دیگر فرق رفضه تکذیب ائمه نموده و منکر امامت آنها بوده‌اند و در حق آنها بد گفته آخر کار همه آنها به محبت علی در بهشت درآیند و اهل سنت با آنکه همه را دوست دارند و امام خود از شریعت و طریقت شمارند و هیچ کس را از میانشان تحقیر نکنند بلکه همه را تعظیم پیش آیند به سبب دوستی چند شخص در دوزخ جاوید باشند خدا داند در حق اهل سنت محبت علی چرا تاثیر نمی‌کند و در حق کیسانیه و اسماعیلیه انکار و تکذیب امامان چرا تاثیر نکرد.

تعصب بیستم بر اخبار صحیحه که نزد شیعه به طریق صحیحه ثابت است و از راه شامت تحت آن روایات مضمون آنها موافق مذهب اهل سنت واقع شده عمل جایز ندارند و واجب الطرح و الاسقاط انگارند زیرا که موافقت با اهل سنت لازم خواهد آمد مثل روایات نجاست منی و مذی و نقض وضو به خرج آن و روایات سجده سهو که ابو جعفر طوسی و غیره تصحیح آن نموده‌اند و روایات غسل در غدیر کبیر کما ذکره و این العملم و استنجا به کلوخ بعد از قضاء حاجت کبری که به اعتراف‌شان سنت پیغمبر است بلاشبهه نص علیه صاحب الجامع و شیخ الطایفه قاعده مقرر کرده که بعضی روایات صحیحه که در کلینی است یا شیخ او محمد بن نعمان آورده یا شیخ الشیخ از محمد بن بابویه قمی آورده یا خود آن شیخ الطایفه روایت کرده و تصحیح آن نموده هرگاه عامه بدان روایات عمل کردن گیرند آنها را متروک العمل باید ساخت. الهی تا کجا از خست الشرکاء اهل سنت تحاشی خواهند کرد هر چند دست و پا بزنند آخر بعض اجزاء کلمه و بعض الفاظ قرآن خود مشترک بین الفریقین خواهد ماند و این قاعده دیگر اجماعی علماء ایشان است که چون در مسئله دو روایت وارد شود باید دید هر چه موافق مذهب اهل سنت باشد بر نقیض آن عمل باید کرد که زیرا که رشد و هدایت در همانست.

تعصب بیست و یکم در بسیاری از کتب ایشان واقع است که اهل سنت نجس‌ترند از یهود و نصاری، اگر به بدن ایشان چیزی برسد آنرا باید شست حال آنکه آلودگی به گوه انسان را منجس نمی‌داند، شاید اهل سنت را از دایره انسانیت بلکه قضاء بودن انسان نیز خارج کردند. آری المرء یقیس علی نفسه.

تعصب بیست و دوم آنکه به جای بسم الله شروع کردن هر کاری از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و سوار شدن و نشستن و برخاستن به لعن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما میمون و مبارک دانند و نیز گویند که اگر لعن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در تعویذی نوشته بسوزند و دود آن به صاحب تب برسد شفا یابد. ظریفی از اهل سنت این مسایل را شنیده گفت که فی الواقع نام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همین تاثیر دارد در ضمن لعن مذکور شود که این برکات از وی حاصل شوند و الا نه فرعون و هامان را چرا این خاصیت نباشد و نیز گویند که هر گاه بر طعامی هفتاد بار لعن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دم کنند برکت بسیار در آن پیدا شود و در کافی کلینی موجود است که مبغوض ترین نام‌های زنان نزد خدا حمیراست زیرا که لقب ام المومنین عائشه صدیقه است که حضرت پیغمبر صلی الله و سلم او را بابن لقب یاد فرموده حال آنکه نام زن ابولهب را که حق تعالی در نص قرآنی نکوهش او نازل فرموده بد کمالند و نیز روایت کنند که حضرت امیر پسران خود را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهاده بود و بالیقین معلومست که بر ذمه پدر حق پسر است که نام نیک برای او مقرر نماید ولی چون نام ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بدی نداشته باشد لقب عائشه رضی الله عنها چرا باید باشد که عائشه در بغض و عداوت حضرت امیر زیاده بران سه کس بوده است و رتبه لقب در اختصاص کمتر از رتبه نام است زیرا که تعین و تشخیص در وضع اصلی علم معتبر است و لقب در اصل از صفات می باشد و به طریق غلبه استعمال اختصاصی پیدا می کند و بدیهی است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه زنا کرده بود یا مادر معاویه، حال آنکه شریف مرتضی در تنزیه الانبیا و الائمه و دیگر علماء امامیه بالقطع حکم کرده‌اند به آنکه عمر و دیگر خلفا پاسداری ظواهر شریعت و ترویج شعایر دین و تقوی و زهد را خیلی رعایت می‌کردند تا در نظر مردم از لیاقت منصب امامت نیفتند و علی الخصوص عمر را رضی الله عنه درین باب کدوکاوش و احتیاط و پرهیز تمام بود.

تعصب بیست و یکم آنکه گویند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم طلاق عائشه رضی الله عنها بلکه جمیع ازواج خود را به حضرت علی تفویض فرموده بود که هر گاه خواهد طلاق دهد هر کرا خواهد حال آنکه خدای تعالی پیغمبر را مالک طلاق این ازواج نداشته بود تا به تفویض دیگری چه رسد. قوله تعالی: «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا «۵۲»«الاحزاب» و این فضیلت ازواج را از آنْ حاصل شد که دنیا را طلاق داده آخرت را اختیار نمودند و صحبت پیغمبر را بر متاع زندگانی و عیش و کامرانی ایثار فرمودند حق تعالی خواست که ایشان را از پیغمبر در دنیا و آخرت جدا نسازد و مراره و تلخی طلاق نچشانند. چنانچه در شرح آیت تخییر به تفصیل در کتب و تفاسیر شیعه نیز ثابت قدمی اینها مذکور و مسطور است و پیش قدم همه ازواج در این ایثار و اختیار عائشه بود رضی الله عنها بالاجماع، پس ممکن نیست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را طلاق می‌داد تا به تفویض طلاق او بدست دیگری چه برسد و اگر بالفرض تفویض طلاق هم واقع می‌شد باز شیعه را چه فایده زیرا که تا حین حیات آنجناب ایقاع طلاق رو نداد و بعد از وفات تفویض و توکیل باطل شد، اذ الوکاله تبطل بموت الموکل بالاجماع. در وقتی که عائشه رضی الله عنها را با حضرت امیر رضی الله عنه مقابله و مقاتله واقع شد حضرت امیر مالک طلاق او نبود و نیز بدیهی است که ایقاع طلاق بعد از موت معنی ندارد و چون تعصبات این فرقه روزبروز در تجدد و تزاید است هرگز استیعاب و احاطه آنها امکان ندارد لا جرم بنابر نمونه این قدر را مذکور کرده اقتصار نموده آمدیم و درین باب مقصود در هرسه فصل همین عرض نمونه است نه احاطه و استیعاب و الله الملهم للحق و الصواب.

به نقل از کتاب ارزشمند:
نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین معروف به تحفه اثنا عشریه، نوشته‌ی: شاه ولی الله دهلوی هندی رحمه الله، سال تألیف: سنه ۱۳۶۶ هجری

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

عقیده شیعه درباره حلول خداوند در کالبد امامان

نوشته‌ی: ناصر القفاری

روایاتی دارند که مدعی هستند بخشی از نور خدا در علی حلول کرده است:

ابو عبدالله می‌گوید: سپس با دستش مرا لمس کرد، نورش در ما حلول کرد...([۱]) در روایت دیگر آمده، خداوند عز و جل ما را با خودش قاطی کرد.....([۲]) البته ائمه قبل از آفریدن مخلوقات نور بودند.

این نور الهی همانطور که می‌گویند منشأ همان قدرت خیالی و اسطوره‌ای است چون هر کس مقداری از روایات ـ که خیلی فراوان هستند ـ مربوط به معجزات ـ بر اساس گمان خودشان ـ را ببیند متوجه می‌شود که صفات خداوند را برای ائمه قرار داده‌اند، مثلا در مورد زنده کردن، نابود کردن، آفریدن، رزق دادن و غیره چنین کرده‌اند.([۳]) ولی روایات شیعه که این‌را به خداوند عز و جل ربط می‌دهد، حاوی نوعی گول زدن و فریب دادن است.

مثلاً علی می‌تواند مرده را زنده کند. در اصول کافی از ابی عبدالله روایت شده که گفته: امیر المؤمنین خاله کوچکی از بنی مخزوم داشته و یکی از جوانان بنی مخزوم آنجا آمد و گفت: ای دایی! برادرم مرد در حالی که مادرش خیلی ناراحت است، گفت: می‌خواهی آن‌را ببینید؟

گفت: بله

گفت: قبرش را به من نشان بده.

راوی گفت: علی با عبای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیرون رفت، وقتی به سر قبرش رسیدند، دو طرف قبر را جمع کرد و با پا به آن زد، از قبرش بیرون آمد و با زبان فارسی سخن می‌گفت.

امیر المؤمنین به او گفت: مگر تو عرب نبودی و دنیا را جا نگذاشتی؟

گفت: بله، اما ما چون در دوران ابوبکر و عمر مردیم، زبان ما تغییر کرده است.([٤])

حتی گمان می‌کنند که علی می‌تواند همه مردگان را زنده کند.([۵])

یا می‌گویند: ضربه‌ای را به سنگی وارد کرد که صد شتر از آن بیرون آمدند.([٦])

سلیمان می‌گوید: اگر ابو حسین سوگند یاد کند که همه‌ی مردم زنده شوند، آن‌ها را زنده می‌کند.([۷])

این غلو و افراط دقیقاً از شرک مذاهب بت‌پرست و وثنی بزرگ‌تر است که افعال و صفات خدا را به بتها نسبت می‌دهند، فقط تصورش برای باطل بودن چنین تفکراتی کافی است، چون مخالف عقل و نقل و سنت الهی در جهان هستی است، همانطور که مخالف زندگی واقعی ائمه عظام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

{ قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلا ضَرًّا إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ ...} الأعراف: ۱۸۸

(بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد).

شگفت این است که کتب شیعه با این همه غلو و افراط در مورد ائمه، چیزهای مخالف و متناقضی را روایت می‌کنند، تا تناقض عادتی و فطری آن‌ها را در دروغ و باطل گوی ثابت گردانند، در «رجال الکشی» از جعفر بن محمد روایت شده که گفته: سوگند به خدا ما جز بندگانی نیستیم که انتخاب شده‌ایم، نمی‌توانیم به کسی نفع و زیان برسانیم، اگر به ما رحم کند بر اساس رحمت خودش می‌باشد و اگر ما را عذاب دهد بر اثر گناهانمان است، سوگند به خدا ما بر خداوند دلیلی نداریم، و از جانب خدا به هیچ‌گونه برائتی دست نیافته‌ایم، ما می‌میریم، دفن می‌شویم، زنده می‌گردیم و در بارگاه پروردگار می‌ایستیم و مورد محاسبه قرار می‌گیریم، وای به حال شما!!! نفرین خدا بر کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در قبر اذیت می‌کنند و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی را آزار می‌دهند..... شما را به شهادت می‌گیرم من انسانی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا به دنیا آورده، از طرف خداوند ضمانت و برائتی نگرفته‌ام، اگر اطاعت کنم پاداش می‌بینم و اگر نافرمانی کنم سزا داده می‌شوم.([۸])

اما شیوخ شیعه این نوع اقرارات را تقیه می‌دانند.([۹])

قوم خود را گمراه کرده‌اند، و شیعه را به مذهب شیوخ تبدیل کرده‌اند نه مذهب ائمه.

این بعضی از شواهدی بود که در کتب آن‌ها وجود داشت و ما هم در بحث حلول خدا در جسد ائمه نزد شیعه آن‌ها را ذکر کردیم ولی انحرافات شیعه اینجا هم متوقف نشده، بلکه سر از «وحدت وجود {یعنی همه کائنات خدا هستند}» بیرون آوردند و معتقد به این شرک خانمان‌سوز هستند و دائره شرک را وسیع‌تر کرده‌اند.([۱۰])

ضمناً چنین کفری را بزرگ‌ترین توحید می‌دانند، حتی شیخ نراقی می‌گوید: این غایت توحید است.([۱۱])

همچنین کاشانی ـ نویسنده الوافی یکی از کتاب‌های اصولی متأخر شیعه ـ عقیده وحدة الوجود را بحث کرده و در این مورد رساله‌ای را گماشته، و در آن رساله همان روش ابن عربی و غیره را گرفته و مثل آن‌ها به سخن گفتن پرداخته و ابن عربی را یکی از عارفان بزرگ قلمداد نموده است.([۱۲])

گرایش تصوف افراطی به ساختار مذهب اثنی عشری راه پیدا کرده و عقول بزرگان متأخر آن‌ها را فرا گرفته است، براستی که بین افکار افراطی تصوف و شیعه تشابه زیادی وجود دارد.([۱۳])

زیرنویس:
([۱])ـ اصول کافی، ج ۱، ص ٤٤٠، بحار الانوار، ج ۱، ص ٤٤١و٤٤٢.
([۲])ـ اصول کافی، ج ۱، ص ٤٣٥.
([۳])ـ بحار الانوار باب «جوامع المعجزات»، ج ٤٢، ص۱۷و۵۰ و باب «غرائب معجزه»، ج ٤٢، ص ۵۰و٥٦.
([٤])ـ اصول کافی، ج ۱، ص٤٥٧، بحار الانوار، ج ٤١، ص۱۹۲، بصائر الدرجات، ص٧٦.
([۵])ـ بحار الانوار، ج ٤١، ص۱۹٤، او هم آن را به کتاب «الخراج و الجرائح» نسبت داده است اما در نسخه چاپی آن وجود ندارد.
([٦])ـ بحار الانوار، ج ٤١، ص۱۹۸.
([۷])ـ بحار الانوار، ج ٤١، ص ۲۰۱، الخرائج و الجرائح، ص۸۲.
([۸])ـ رجال الکشی، ص۲۲۵و۲۲٦.
([۹])ـ رجال الکشی، ص ۱۵۱، باب تقیه.
([۱۰])ـ مجموع فتاوای ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱٤۰.
([۱۱])ـ مهدی ابن ابی ذر کاشانی/الزریعه، ج۵، ص۵۸، جامع السادات، ص۱۳۲و۱۳۳.
([۱۲])ـ لؤلؤة البحرین، ص ۱۲۱.
([۱۳])ـ الصله بین تصوف و التشیع/کامل شیبی، الفکر الشیعی و النزعات الصوفیة، از همین نویسنده، الفکر الصوفی/عبدالرحمن عبدالخالق، ص ۳۸۹، این حقیقت بعضی از شیعیان مانند هاشم معروف حسینی را به سخن گفتن واداشت و آن را در کتابی به نام «بین التصوف والتشیع» رد کرد.

به نقل از کتاب: نقد و بررسی اصول و پایه‌های مذهب شیعه دوازده امامی، ناصر القفاری

در قیامت حساب در دست کیست؟

تألیف: عبدالرحمن بن سعد الشثری
مترجم: اسحاق دبیری

س- به عقیده علمای شیعه چه کسی روز قیامت از مردم حساب میگیرد؟

ج - ائمه شیعه. از ابی عبدالله رحمه الله روایت کردهاند که (حاشا از او) گفت: «پل صراط و ترازو و حساب شیعیان ما مربوط به ماست».[۱]

سپس سهم خود را افزودهاند و حُر عاملی شیخ و مرجع شیعه میگوید: «... همانا روز قیامت حساب همه مردم با ائمه است»[۲].

توضیح:
ابو عبدالله میگوید: «صراط به دست ماست و ترازو به ما بر میگردد و حساب گرفتن از شیعیان ما با ماست»[۳] .امّا خداوند می فرماید:
{ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵)ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲٦)}(غاشیه: ۲۵-۲٦): مسلمًا بازگشت آنان (پس از مرگ و رستاخیز) به سوی ما خواهد بود. آن گاه حساب (و کتاب و سروکار) ایشان با ما خواهد بود.

زیرنویس:
[۱] - رجال الکشی ج ٤/۲۸۳ رقم ۱۵۵ ح۲.
[۲] - الفصول المهمة فی اصول الائمه ، عاملی ، ص ۱۷۱ .
[۳] - رجال کشی ، ص ۳۳۷ .

به نقل از: سؤال و جوابهایی در مورد شیعیان اثنا عشری، تألیف: عبدالرحمن بن سعد الشثری، مترجم: اسحاق دبیری

فِرَق شیعه پس از امام باقر علیه السلام

تألیف: حیدرعلی قلمداران

پس از وفات امام باقر علیه السلام پیروانش به دو دسته تقسیم شدند:

۱ - گروهی به امامت «محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن المجتبی» علیه السلام معروف به «نفس زکیه» گردیدند. وی در مدینه قیام کرد و در همانجا شهید شد. ولی این گروه معتقدند که او زنده و مقیم کوهی در راه مکه است و بزودی خروج خواهد کرد!

۲ - فرقه ای دیگر به امامت «ابو عبد الله جعفر بن محمد» معتقد شدند و بر این عقیده باقی بودند تا اینکه آن حضرت اسماعیل را به عنوان امام پس از خویش معرفی کرد اما اسماعیل در زمان حیات آن حضرت دار فانی را وداع گفت! و امام پس از مرگ فرزندش فرمود: همانا در مورد امامت اسماعیل برای خداوند بدا حاصل شده است! از این رو عده ای از پیروان آن حضرت از اعتقاد به امامتش عدول کرده و مسألهٔ «بدا» را نیز نپذیرفتند و گفتند آن حضرت به ما سخن نا درست گفته و معلوم می شود که وی امام نبوده و به فرقهٔ «بتریه» پیوسته و سخن «سلیمان بن جریر» را در مورد شیعیان پذیرفتند.

«سلیمان بن جریر» می گفت: ائمهٔ شیعه برای پیروان خویش دو عقیده وضع کرده اند که با این دو عقیده هیچ وقت کذب و خطای امامشان آشکار نمی شود، این دو عقیده عبارت اند از: مسألهٔ «بدا» و دیگر مسألهٔ «تقیه»:

الف) مسألهٔ بدا: چون ائمهٔ شیعه از نظر پیروانشان در امر توضیح و تبیین احکام و معارف دین، همچون انبیاء دارای منصبی إلهی هستند و در علم به آنچه بوده و خواهد بود و در خبر دادن از آینده، گویی قائم مقام انبیاء می باشند، پس اگر چیزی که گفته اند واقع شد، می گویند: آیا از قبل نگفتیم که چنین خواهد شد؟ زیرا ما از جانب خداوند همچون پیامبران تعلیم گرفته ایم! و اگر چیزی که گفته اند واقع نشد، می گویند: برای خداوند بدا حاصل شده و آنچه را گفتیم محقق نفرمود!!

ب) مسألهٔ تقیه: چون سؤالات شیعیان از ائمه در معارف و احکام شرع و مسائل حلال و حرام و دیگر امور دین بسیار شد و آنان نیز به این سؤالات پاسخ گفتند، پیروانشان این جوابها را نوشته و تدوین کردند و ائمه نیز این پاسخها را به سبب طول زمان و تفاوت اوقات حفظ نکردند، زیرا این مسائل در یک زمان واحد گفته نشده بود، بلکه در سالهای متعدد و ماهها و اوقات گوناگون بیان گردیده بود، در نتیجه در یک مسأله چندین جواب مختلف و متباین گرد آمد و پیروان در مورد این اختلاف و تخلیط در پاسخها، از ائمه سؤال کردند و این کار را نادرست شمردند، اما ائمه پاسخ دادند که ما این جوابها را به عنوان «تقیه» گفته ایم و ماییم که باید پاسخ گوییم زیرا پاسخ گویی بر عهدهٔ ماست و ما به مصلحت و اینکه برای بقای ما و شما و محافظت خودمان و شما از دشمن، چه باید کرد، آگاه تریم!!

بدین ترتیب درجه صورت خطای آنان آشکار می شود و چگونه می توان درست را از نا درست تشخیص داد؟!!

سخنان «سلیمان بن جریر» را عده ای از شیعیان پذیرفتند و از قول به امامت «جعفر بن محمد» عدول کردند.

به نقل از: شاهراه اتّحاد (بررسی نصوص امامت)، تألیف: حیدر علی قلمداران رحمه الله، با مقدمه و حواشی علاّمه سید أبو الفضل برقعی رحمه الله

سایت مهتدین
www.Mohtadeen.com

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

نزول عیسی بن مریم علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:

یکی دیگر از نشانه های قیامت، بازگشت عیسی علیه السلام به زمین است.

خداوندمی‌فرماید:

« وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً * بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً * وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً » (النساء / ۱۵۷-۱۵۹)

«و گفتارشان به اینکه ما عیسی پسر مریم پیغمبر خدا را کشته‌ایم در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند ولیکن بر آنها مشتبه شد (یعنی نفهمیدند که آیا حضرت مسیح را کشته‌اند یا کس دیگری) و کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند همگی راجع به او در شک و گمانند. آنها آگاهی بدان ندارند و تنها از حدس و گمان پیروی می‌کنند و بدانید که یقیناً و قطعاً او را نکشته‌اند * بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برده است و خداوند چیره و حکیم است * و کسی از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او ایمان آورده و روز رستاخیز بر آنها گواه خواهد بود».

ابن جریر طبری در تفسیر خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است که «قبل موته» به معنای: قبل از وفات حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد.(سند این روایت صحیح بوده و از طریق عوفی نیز از ابن عباس روایت شده است)

ابومالک می‌گوید: « ان من أهل الکتاب الاّ لیؤمنن به» «تمامی اهل کتاب به او ایمان می‌آورند». مربوط به هنگام نزول عیسی علیه السلام است که همه اهل کتاب بدون استثناء به او ایمان می‌آورند.

حسن بصری نیز «قبل موته» را به معنای قبل از مرگ حضرت عیسی علیه السلام دانسته و می‌فرماید:

به خدا سوگند، او حالا زنده و نزد خداوند است و همه اهل کتاب هنگام نزولش به او ایمان می‌آورند.(به روایت ابن جریر طبری رحمه‌الله)

ابن ابی‌حاتم روایت می‌کند که مردی این آیه را از حسن بصری سؤال نمود. ایشان فرمودند: منظور قبل از مرگ عیسی علیه السلام است. خداوند عیسی را به سوی خود بالا برده و وی را قبل از قیامت به صورتی مبعوث می‌کند که نیکوکار و بدکار به وی ایمان می‌آورند.

قتاده بن دعامه، عبدالرحمن بن زید اسلم و دیگران نیز این مسئله را روایت کرده‌اند هر چند در صحیحین نیز از حدیث ابوهره رضی الله عنه به صورت موقوف و مرفوع وارد شده است.

وصف عیسی علیه السلام به «عیسی مسیح» به این علت است که این پیامبر خدا با مسح کردن دیگران بیماران را شفا داده و مردگان را زنده می‌کرد و این عمل به عنوان یکی از معجزات وی از طرف خدا به وی عطا شده بود و وصف دجال، به «مسیح دجال» به علت کور بودن یکی از چشم‌های وی است و شاید تقابل این دو مسیح قبل از قیامت، به مظهری از تقابل کفر و ایمان و خیر و شر باشد. والله اعلم.

پس بنا بر روایات گذشته و آنچه خواهد آمد، بر خلاف اعتقاد باطل اهل کتاب در به دار آویختن (صلیب) حضرت عیسی یقین ما بر این است که نه او را کشته‌اند و نه به دار آویخته‌اند، بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برده و قبل از قیامت از آسمان فرود می‌آید.

مسلم از یعقوب بن عاصم بن عروه بن مسعود ثقفی روایت می‌کند که مردی نزد عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمد و گفت: این چه حدیثی است که روایت می‌کنی و می‌گویی که قیامت با این و آن برپا می‌شود. فرمود: لاالهاالاالله یا فرمود: سبحان‌الله (یا چیزی شبیه این دو کلمه) کاری می‌کنید که دیگر حدیثی را برایتان روایت نکنم. فقط من گفته‌ام که بعد از مدتی حوادثی عظیم همچون سوزاندن کعبه و غیره رخ خواهد داد. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: دجال در امتم خارج خواهد شد و چهل (نمی‌دانم روز یا ماه و یا سال) می‌ماند و خداوند عیسی بن مریم را، که شبیه عروه بن مسعود است، فرستاده و او را می‌کشد. بعد از آن مردم هفت سال به خوشی زندگی می‌کنند که هیچ اختلافی بین آنها وجود ندارد و سپس خداوند نسیم سردی را از طرف شام فرستاده و هر کسی که در قلبش ذره‌ای از ایمان یا خیر وجود داشته باشد را می‌میراند. حتی اگر کسی در دل کوه‌ها پنهان باشد. عبدالله گوید: این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام و فرمود: «و فقط مردمانی پست به سبکی و خفت پرندگان و درندگی درندگان که نه معروفی را شناخته و نه منکری را انکار می‌کنند خواهند ماند. (در ظلم و طغیان و سرکشی همچون حیوانات درنده می‌باشند) شیطان به نزدشان آمده می‌گوید: آیا مرا قبول می‌کنید؟ می‌گویند: فرمانت چیست؟ شیطان آنها را به پرستش بت‌ها دستور می‌دهد و مدتی بدون هیچ مشکلی و با خوشی و خوبی زندگی می‌کنند. سپس در صور دمیده می‌شود و همه نگاه‌ها به سوی آن منعطف می‌گردد و مردی که مشغول پلاستر حوض شترانش است، اولین کسی است که می‌شنود و بیهوش شده، می‌میرد و بعد از او بقیه مردم نیز می‌میرند. سپس خداوند بارانی غلیظ را می فرستد و به وسیلهٔ آن جسدها را ترمیم می‌کند و با دمیدن صور دوم همه مردگان از جا برخاسته و به اطراف نگاه می‌کنند و ندا می‌آید: ای مردم! به سوی پروردگارتان بشتابید:

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» (الصافات / ۲۴)

«آنها را نگه دارید که باید در مورد اعمالشان در دنیا پرسیده شوند».

سپس ندا زده می‌شود: اهل جهنم را جدا سازید. گویند: چگونه؟ گفته می‌شود: از هر هزار نفر، ۹۹۹ نفر را جدا کنید. این همان:

« فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً» (المزمل / ۱۷)

«چگونه خود را نجات می‌دهید از عذاب روزی که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می‌سازد».

و همان:

« يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ» (القلم / ۴۲)

« روز که از ساق جامه برداشته شود و ایشان را بسوی سجده خوانده شوند پس نتوانند ».

بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«نزدیک است که عیسی‌بن مریم به عنوان حاکمی عادل در میانتان فرود آید و صلیب را شکسته و خوک را کشته و جزیه را از میان بردارد(یعنی دیگر از کسی جزیه قبول نمی‌کند یا باید مسلمان شده و یا به جنگ او خواهد رفت و او را می‌کشد) و آنقدر اموال زیاد شود که کسی آن را نپذیرد تا جایی که یک سجده از همه دنیا و آنچه در آن است، بهتر باشد».

بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«چه می‌گویید آن زمانی که ابن مریم درمیانتان فرودآمده در حالی که امامتان از خودتان است».

امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«پیامبران برادران پدری یکدیگرند که مادرانشان متفاوتند، دینشان یکی است، و من سزاوارترین مردم نسبت به عیسی‌بن مریم هستم. چون بین من و او هیچ پیامبری وجود ندارد. او خواهد آمد. اگر او را دیدید، او را بشناسید؛ مردی چهارشانه با چهره‌ای بین سفیدی و قرمزی که دو جامه مایل به قرمز (لباسش به رنگ ورس و زعفران مصبوغ است) پوشیده، مثل این است که از سرش آب چکه می‌کند. هر چند که سرش خیس نباشد، او صلیب را شکسته و خوک را می‌کشد و جزیه را از میان برمی‌دارد و مردم را به اسلام دعوت می‌نماید و خداوند در زمان او دجال را از بین می‌برد. سپس چنان امنیتی در زمین حاکم می‌گردد که شیرها با شتران و پلنگ‌ها با گاوان و گرگ‌ها با گوسفندان می‌چرند و بچه‌ها بدون هیچ مشکلی با مارها بازی می‌کنند. چهل سال در زمین می‌ماند. سپس وفات کرده و مسلمانان بر وی نماز می‌گزارند». به روایت ابوداود.

در این حدیث زمان ماندن حضرت عیسی در زمین را چهل سال و در حدیث عبدالله بن عمرو، در صحیح مسلم، هفت سال ذکر شده است که ظاهراً متعارضند و جهت جمع بین دو حدیث باید گفت: حضرت بعد از نزول هفت سال در زمین می‌مانند که اگر با سن ایشان هنگام بالا رفتن به آسمان‌ها جمع شود، همان چهل سال خواهد شد. چون مشهور است که ایشان در آن هنگام، سی و سه ساله بوده‌اند والله اعلم.

در صحیح ثابت شده است که یأجوج و مأجوج در زمان او می‌آیند و خداوند به برکت دعایش آنها را هلاک می‌گرداند. همچنین ثابت گردیده که او در مدت زمان اقامتش در زمین، به حج خانه خدا نیز مشرف می‌گردد.(این روایت در صحیح مسلم و مسند احمد روایت شده است)

ترمذی از عبدالرحمن بن یزید انصاری نقل می‌کند که می‌گوید: از عمویم مجمع‌بن حارثه انصاری شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«ابن مریم دجال را بر در لدّ به قتل می‌رساند».

لدّ شهری است در فلسطین اشغالی. احمد نیز این حدیث را روایت کرده و ترمذی می‌گوید : حدیث حسن صحیح و گوید : در این باره احادیثی از عمران‌بن حصین، نافع‌بن عقبه، ابوبرزه، حذیفه‌بن اسید، ابوهریره، کیسان، عثمان بن ابوالعاص، جابر، ابوامامه، ابن مسعود، عبدالله بن عمر، سمرة بن جندب، نواس‌بن سمعان، عمروبن عوف، حذیفه بن یمان نیز روایت شده است.

همچنان که در حدیث نواس‌بن سمعان گذشت: «او در دو لباس زرد رنگ مایل به قرمز در حالی که دو دستش را بر بال دو فرشته قرار داده در نزدیکی مناره البیضاء در شرق دمشق فرودمی‌آید و وقتی سرش را پایین می‌آورد از آن آب چکه می‌کند و وقتی بالا می‌برد از آن دانه‌های نقره‌ای رنگی همچون مروارید سرازیر می‌شود، بوی نفسش به هر کافری برسد، او را می‌کشد و بوی نفس تا منتهی‌الیه دیدش می‌رسد.

قول مشهور در موضع نزول عیسی علیه السلام این است که وی بر مناره سفید شرقی در دمشق فرودمی‌آید و در بعضی از کتب ملاحظه نمودم که وی بر مناره سفید در شرق مسجد جامع دمشق می‌آید که شاید این درست‌تر باشد؛ زیرا در دمشق مناره‌ای که معروف به مناره شرقی باشد، وجود ندارد. مگر همان مناره‌ای که در کنار مسجد جامع اموی است و نزولش بر همین مناره مناسبتر است. چون ثابت است که هنگام نزولش نماز اقامه شده و امام مسلمین احتراماً ایشان را به امامت فرامی‌خواند که ایشان می‌گوید:

خودت امامت کن. چون نماز جهت امامت تو اقامه شده است».

و در روایتی می‌گوید:

«خداوند این امت را گرامی داشته است. بعضی از شما بر بعضی دیگر امیرید».

در زمان ما (یعنی: زمان مؤلف امام ابن کثیر رحمه‌الله سال ۷۴۱ هجری)، چون مسیحیان مناره‌ای را تخریب کرده بودند ما با اموال خود آنها مناره‌ای را با سنگ‌هایی سفیدرنگ بنا نموده‌ایم.

شاید این از دلایل صدق نبوت و یکی از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم باشد که مخارج ساخت این مناره از اموال نصاری تأمین شود تا عیسی‌بن مریم بر آن فرود آید و خوک را کشته و صلیب را شکسته و جزیه را از آنها نپذیرد (یا باید مسلمان شده و یا کشته خواهند شد) و حکم سایر کفار نیز در آن زمان چنین خواهد بود؛ زیرا حضرت مسیح به مقتضای این شریعت مطهر حکم خواهد کرد.

در بعضی از روایات وارد شده است حضرت مسیح علیه السلام در بیت‌المقدس فرود می‌آید، در روایتی دیگر در اردن، و در روایتی در اردوگاه مسلمانان فرود می‌آید که خداوند بهتر می‌داند و الله اعلم.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین.

سایت عصر اسلام
www.IslamAge.Com

پل صراط بر فراز جهنم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:

بعد از اینکه مردم از موقف قیامت خلاص می‌شوند، وارد تاریکی قبل از صراط می‌گردند. صراط پلی است که بر بالای جهنم زده شده است. چنانکه در حدیث عایشه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسیده شد: وقتی زمین و آسمان‌ها دگرگون می‌شوند، مردم کجایند؟ فرمود:

«در تاریکی قبل از پل».

در اینجاست که منافقان از مؤمنان خدا می‌گردند و مؤمنان پیشی گرفته و آنها باز می‌مانند و دیواری زده می‌شود که مانع رسیدن آنها به مؤمنان می‌گردد.

خداوند تعالی می‌فرماید:

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لاَ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلاَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاَكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵)» (الحدید / ۱۲-۱۵)

«روزی که مردان و زنان مؤمن را خواهی دید که نورشان پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تلألؤ و درخشش است، مژده باد که امروز به بهشتی وارد می‌شوید که در زیر آن رودبارها جاری است و جاودانه در آن به سر می‌برند و می‌مانید و این پیروزی بزرگ است * روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند کمی صبر کنید تا از نورتان استفاده کنیم. بدیشان گفته می‌شود: به عقب برگردید و نوری بیابید در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن رو به رحمت است و خارج رو به عذاب است * منافقان بر مؤمنان فریاد می‌زنند: مگر ما در دنیا با شما نبودیم می‌گویند: «چرا، ولی شما خودتان را در بلا افکندید و (امروز و فردا کردید) و تردید آوردید و آرزوها شما را غرّه کرد تا فرمان خدا آمد و [شیطان] مغرورکنندد، شما را درباره خدا بفریفت * پس امروز نه از شما و نه از کافران هیچ غرامتی پذیرفته نخواهد شد، جایگاه شماها آتش دوزخ است، دوزخ پناهگاهتان است و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است».

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ يَوْمَ لاَ يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »(التحریم / ۸)

«ای مؤمنان، به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه‌ای بکنید شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید و شما را به باغ‌های بهشتی داخل نماید که از زیر آن رودبارها روان است، این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند را خوار و ذلیل نمی‌دارد، نور ایشان در پیشاپیش و در طرف راستشان قرار دارد، می‌گویند: خداوندا! نو ما را کامل گردان و ما را ببخشای؛ چرا که تو بر هر چیزی بس توانایی».

« فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيّاً (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (۷۰) وَإِن مِّنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)» (مریم / ۶۸-۷۲)

«سوگند به پروردگارت هر آینه کافران را همراه با شیاطین گرد می‌آوریم و سپس ایشان را گردا گرد دوزخ به زانو اندخته و ذلیلانه حاضر می‌شویم * سپس از میان هر گروهی افرادی را بیرون می‌کشیم که سرکش‌تر از همه در برابر خداوند مهربان بوده‌اند * سپس ما بهتر می‌دانیم که چه کسانی برای سوختن در آتش اولویت دارند * همه شما بدون استثناء وارد دوزخ می‌شوید این امری است حتمی و فرمانی قطعی از طرف پروردگارتان است سپس پرهیزگاران را نجات می‌دهیم و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم».

خداوند به خودش سوگند یاد کرده است که بنی‌آدم و آن شیاطینی که از آنها اطاعت می‌کرده‌اند و آنها را مورد پرستش قرار می‌داده‌اند همگی را با خواری و ذلت و بر زانو نشسته حول جهنم گرد می‌آورد و تا به سزای اعمالشان برسند. چنانکه می‌فرماید:

« وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (الجاثیه / ۲۸)

«هر ملتی را می‌بینی که متواضعانه بر زانوها نشسته‌اند، هر ملتی به سوی نامه اعمالش خوانده می‌شود».

از ابن عباس روایت شده که «منظور از جاثیه این است که آنها ایستاده و شاهد منظره وحشتناک جهنم بوده، در حالی که مطمئن شده‌اند که به آن وارد خواهند شد». چنان که خداوند می‌فرماید:

« وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفاً»(الکهف / ۵۳)

«گناهکاران آتش دوزخ را می‌بینند و می‌دانند که ایشان بدان می‌افتند لیکن پناهگاهی نمی‌یابند که از آن فرار کنند».

« وَإِن مِّنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيّاً » (مریم / ۷۱)

ابن مسعود گوید: این سوگندی واجب از طرف خداوند است.

در صحیحین از حدیث زهری از سعیدبن المسیب از ابوهریره روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«کسی که سه تن از فرزندانش وفات یابند، آتشی به او نخواهد رسید؛ مگر به اندازه رفع سوگند».

مفسرین در بیان معنوی حقیقی این ورود اختلاف دارند که قول راجح چنانچه در تفسیر نیز مقرر ساخته‌ایم، همان عبور از صراط است.

چون در ادامه آیه خداوند می‌فرماید: سپس پرهیزگاران را نجات داده و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم.

مجاهد می‌گوید: تب، پناه مؤمن از جهنم خواهد بود. سپس آیهٔ:

« وَإِن مِّنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيّاً » (مریم / ۷۱)

را تلاوت نمود. ابن جریر در تفسیرش حدیثی شبیه به این را از ابوهریره روایت می‌کند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وسلم به عیادت یکی از اصحابش که تب کرده بود رفته و من نیز با او بودم سپس فرمود:

«خداوند می‌فرماید: این آتش من است که من آن را به بنده مؤمنم می‌چشانم تا جایی آتش آخرت را بگیرد».سند

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

آن حسن است.

امام احمد از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند:

« وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيّاً » (مریم / ۷۱)

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردم همگی وارد جهنم می‌شوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند».

امام احمد از ام‌مبشر، همسر زید بن حارثه، روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در منزل حفصه(حفصه دختر عمربن الخطاب ام‌المؤمنین رضی الله عنهما) فرمودند:

«کسی که در غزوه بدر و صلح حدیبیه حضور داشته، وارد جهنم نخواهد شد. حفصه گفت: مگر نه اینکه خداوند فرموده:

« وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَّقْضِيّاً » (مریم / ۷۱)

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: اجازه بده، مگر نه بعدش می‌فرماید:

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً» (مریم / ۷۲)

امام بخاری در حدیث شفاعت از ابوهریره روایت می‌کند که فرمود: پل جهنم پر پا می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اولین کسی هستم که از آن عبور می‌کند. پیامبران دعا می‌کنند: خداوندان نجات ده، خداوندا نجات ده، در آن اره یا خارهایی همچون خار سعدان وجود دارد، آیا خار سعدان (سعدان : گیاهی است که خارش در بین عرب آن زمان معروف بوده است) را دیده‌اید؟ گفتند: آری یا رسول خدا صلی الله علیه وسلم . فرمود: آن همچون خار سعدان است، ولی اندازه‌اش و بزرگیش را فقط خدا می‌داند، هر کس به اندازه اعمالش گرفتار می‌شود. گروهی با اعمالشان هلاک می‌گردند و گروهی بعد از خدشه خوردن خود را نجام می‌دهند.

بخاری بار دیگر در حدیث شفاعت از ابوسعید خدری سخنان رسول خدا صلی الله علیه وسلم را روایت می‌کند که فرمودند: سپس جسر آورده شده و در دو طرف جهنم قرار می‌گیرد. گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ! جسر چیست؟ فرمود: لغزشگاهی که قدم بر آن استوار نشود، آن‌ها و میخ‌های نوک‌تیز، اره‌های برنده و درخت خُسک که در منطقه نجد به نام سعدان معروف است و خاری سه طرفه با نوی کج دارد که عابر از آن درامان نمی‌ماند، بر آن گذارده شده است، مؤمن در یک چشم به هم زدن (طرفه العین) یا همچون برق و یا مانند باد و یا مثل اسبان تیزرو و یا همچون شترسوار از آن عبور می‌کند، گروه به راحتی عبور کرده و گروهی با کمی سختی و زخم برداشتن از آن عبور می‌کنند و گروهی نیز با جهنم دست و پنجه نرم کرده و تا اینکه آخرین نفر کشان کشان از آن عبور می‌نماید.(هر کس به اندازه اعمالش در آنجا مورد احترام یا اهانت قرار می‌گیرد و آنجاست که انسان‌ها قدر لحظات از دست رفته دنیا را خواهند دانست، ولی چه سود که کار از کار گذشته است)

مسلم از ابوهریره و حذیفه‌بن الیمان روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«خداوند مردم را جمع می‌کند، وقتی بهشت به مؤمنان نزدیک می‌گردد و آنها نزد آدم رفته و می‌گویند: ای پدر، در بهشت را برایمان بگشا. در جواب می‌گوید مگر نه گناه پدرتان بود که شما را از بهشت بیرون رانده است. این کار، کار من نیست نزد فرزندم ابراهیم خلیل‌الله بروید. ابراهیم نیز می‌گوید: این کار من نیست من بعد از بعد، خلیل الرحمن شده‌ام. نزد موسی بروید که خداوند با او سخن گفته است. نزد موسی آمده و او می‌گوید: این کار من نیست عیسی کلمه خدا و روحش بروید. عیسی نیز می‌گوید: این کار من نیست. نزد محمد آمده او برخاسته و به او اجازه داده می‌شود و امانت و خویشاوندی نیز فرستاده شده و در دو طرف صراط سمت چپ و راست قرار می‌گیرند.(اشاره‌ای است به اهمیت ادای امانت و صله‌رحم و خویشاوندی) و نخستین نفرتان همچون برق می‌گذرد. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم ! عبور همچون برق چگونه است؟ فرمود: آیا برق را ندیده‌اید که در یک چشم به هم زدن می‌آید و می‌رود، سپس همانند باد و همچون پرندگان و مردان تیزرو و سریع عبور می‌کنند، اعمالشان آنها را حرکت می‌دهد. پیامبرتان بر صراط ایستاده و دعا می‌کند: خداوندا! سلامت بدار، سلامت بدار، و وقتی اعمال کم می‌شود، قدرت عبور نیز ضعیف می‌گردد و کسانی کشان کشان عبور می‌کنند و در دو لبه صراط اره‌ها و خارهایی مأمور شده‌اند که طبق دستور مانع عبور گردند. خلاصه گروهی با خراش و زخم و همه مشقات عبور کرده و گروهی نیز به جهنم سرازیر می‌گردند».

ابوهریره می‌گوید: «قسم به کسی که جان ابوهریره در دست اوست، تا قعر جهنم هفتاد سال فاصله وجود دارد».

در صحیح بخاری ثابت گشته است:

«هر کس در راه خدا دو صنف را از هر چیزی انفاق نماید (در روایات دیگر توضیح آن چنین آمده است : دو صنف از هر کالایی یا از هر حیوانی یا از هر چیز دیگری که باشد)، نگهبانان بهشت او را صدا می‌زنند: ای بنده خدا! این در بهتر است. کسی که اهل نماز است، از باب الصلاه دعوت می‌شود و کسی که اهل زکات است، از باب الزکات دعوت می‌شود و کسی که اهل روزه است، از باب الرّیان دعوت می‌شود. ابوبکر صدیق فرمود: به خدا سوگند یا رسول‌الله صلی الله علیه وسلم ! انسان از هر دری از این درها دعوت شود، مشکلی نخواهد داشت، آیا کسی هست که از همه درها دعوت شود؟ فرمود: آری و امیدوارم که تو ای ابوبکر از آن جمله باشی، و وقتی وارد بهشت می‌شوند به سوی منازلشان راهنمایی می‌گردند آنها خانه‌هایشان را بهتر از خانه‌های دنیا می‌شناسند.(طبق احادیث نبوی، بهشت هشت در دارد که عبارتند از : باب الصلاة، باب الریان، باب الزکات، باب الحج، باب الذکر، باب الجهاد، باب الکاظمین الغیض و العافین عن الناس)

در صحیح بخاری از طریق قتاده از ابوتوکل ناجی از سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وقتی مؤمنان از جهنم رهایی می‌یابند، روی پلی بین بهشت و جهنم نگه داشته شده تا حقوق یکدیگر را پرداخت نمایند و با همدیگر تسویه حساب نمایند، و بعد از پاک شدن و مهذب گشتن، اجازه ورود به بهشت را می‌گیرند، آنها منازلشان در بهشت را بهتر از خانه‌های دنیویشان می‌شناسند».

قرطبی رحمه‌الله در تذکره، در این حدیث سخن رانده و این پل را صراطی دوم جهت مؤمنان دانسته که کسی از آن به جهنم سقوط نمی‌کند.

باید گفت: این مطلب بعد از گذشتن از جهنم است و احتمالاً این پل بر وحشتی دیگر که از علم ما خارج بوده و فقط خداوند آن را می‌داند استوار باشد والله اعلم.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمدلله رب العالمین.

سایت عصر اسلام
IslamAge.Com

بلندی و وسعت بهشت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد:

خداوند می‌فرماید:

« وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ (۴۶) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱) فِيهِمَا مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلاَ جَانٌّ (۵۶) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ (۵۸) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الإِحْسَانِ إِلاَّ الإِحْسَانُ (۶۰) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱) وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَامَّتَانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلاَ جَانٌّ (۷۴) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُ

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

مقایسه ای کوتاه در مورد وضعیت اهل سنت ایران و شیعیان عربستان

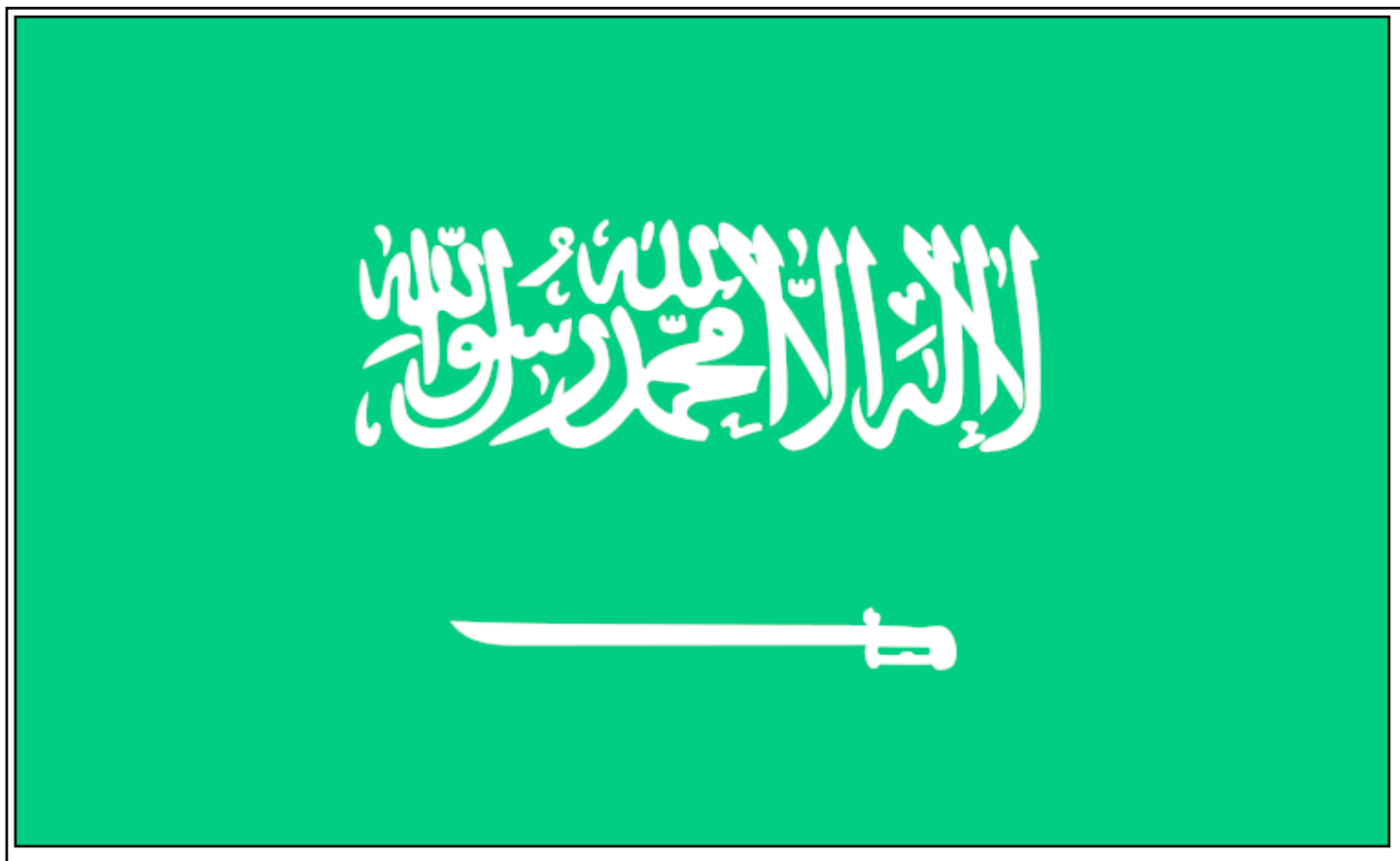

اشاره:

اخیراً برخی از سایتها، با انتشار مطلبی وضعیت اهل سنت ایران را با وضعیت شیعیان عربستان مقایسه کرده و مدعی شده بودند که اهل سنت ایران از آزادی و مزایای بسیار بالا یی نسبت به شیعیان عربستان برخوردار هستند. در مطلب زیر مقایسه کوتاهی در این زمینه عرضه می شود تا خوانندگان بخوانند و قضاوت کنند.

*

اصطلاح «جمهوری» و «پادشاهی» دو نوع سیستم حکومتی هستند که از دیرباز در دنیا جریان دارند.

آنچه از تعریف جمهوریت بر می آید، در حکومت جمهوری، ملاک در اداره کشور و انتخاب مسئولین کشوری رأی مردم است، به عبارت دیگر در یک کشور جمهوری، نظر جمهور برای تصمیم گیری ملاک کار و سیاست قرار می گیرد. در این نوع حکومت، تمام اقشار مختلف جامعه، صرفنظر از قوم و قبیله و مذهب و نژاد، در اداره و مدیریت کشور از طریق رأی سهیم بوده و نقش خود را ایفا می نمایند.

حال اگر این جمهوریت اصطلاح دیگری با عنوان «اسلامی» را به همراه داشته باشد، به این معناست که با وجود اینکه در تعیین سرنوشت کشور رأی و نظر جمهور ملت ملاک است، اما دین رسمی کشور «اسلام» و مبنای اداره کشور بر قوانین اسلامی است، که در قوانین و مقررات اسلامی، توجه به حقوق اقلیتهای دینی و مذهبی بسیار مورد تاکید قرار گرفته و از تضییع حقوق مسلّم آنان و ظلم و اجحاف در حق آنان به شدت برحذر داشته شده است.

نوعی دیگر از حکومت، «حکومت پادشاهی و موروثی» است، که در این نوع از حکومت، مسئولیت و مدیریت در انحصار یک خانواده و خاندان می باشد؛ در این نوع حکومت رؤسای اصلی حکومت را افراد یک خانواده و خاندان تشکیل می دهند و همه چیز در اختیار آنها قرار دارد.

نظام جمهوری اسلامی ایران، از جمله مواردی است که از همان ابتدای تشکیل انقلاب و فروپاشی نظام شاهنشاهی پهلوی در بهمن سال ۱۳۵۷هـ.ش. با شعار «جمهوری اسلامی» علیه نظام سابق قیام کرد و در پرتو همین شعار، که از مهمترین مواردی بود که سبب همراهی مردم ایران- اعم از شیعه و سنی- با این انقلاب شد، به پیروزی دست یافت.

همچنین روش حکومت در عربستان سعودی را می توان از نوع «حکومت پادشاهی» (نقطه مقابل حکومت جمهوری) عنوان کرد که در این نوع حکومت، اداره کشور دراختیار خانواده و خاندان خاصی است، نه رأی و نظر جمهور.

کوتاه سخن اینکه «پادشاهی» یعنی حکومت خانواده، و «جمهوری» یعنی حکومت ملت؛ در حکومت پادشاهی همه مقامات و مسئولین انتصابی هستنند، اما در حکومت جمهوری، مسئولین با رأی ملت انتخاب می شوند.

لذا با توجه به موارد فوق الذکر بسیار جای تعجب است که «جمهوری اسلامی ایران» را با «حکومت پادشاهی عربستان» مقایسه نمود، و از آن عجیب تر اینکه وضعیت اهل سنت ایران با شیعیان عربستان مقایسه شود. در حالی در سیستم حکومتی عربستان، با وجود خاندانی بودن اداره حکومت، فقط مسئولین رده بالا اکثراً از خانواده ملک عبدالعزیز هستند، اما در واگذاری پستها و مسئولیتهای رده پائین‌تر فقط وطن مطرح است و بحث شیعه و سنی مطرح نیست، در فرمهای استخدامی از مذهب سوال نمی شود، از این رو شیعیان عربستان در کنار اهل سنت این کشور در سطح ادارات کل عربستان، در رده های مختلف برای کشورشان کار می کنند و موقعیت خوبی دارند، شیعه و سنی در تمام نیروهای مسلح استخدام می شوند، به طوری که تا همین اواخر، رئیس پلیس مدینه منوره، شیعه بود، سفیر عربستان در تهران و سرکونسل عربستان در مشهد شیعه بود. در مجلس انتصابی عربستان، که به «مجلس مشورتی» مشهور است، از مجموع ۱۵۰ نماینده این مجلس، ۵ نماینده آن از برادران شیعه است.

بر خلاف جمهوری اسلامی ایران، که با وجود اینکه ملاک اداره کشور نیز بر جمهوریت بنا شده است، اما بحث «مذهب» در واگذاری مسئولیتها و پستها، حتی در رده های پایین، بسیار و به شکل پررنگ و برجسته ای مطرح است.

در نظام جمهوری اسلامی ایران اهل سنت در این کشور اکثریت دوم آن را تشکیل می دهند و در پیروزی و به ثمر نشستن انقلاب اسلامی ایران نقش مهم و مستقیمی داشته اند و نه تنها هیچ خیانتی علیه نظام و کشور از آنها سرنزده است بلکه همواره از نظام جمهوری اسلامی حمایت کرده اند، به طوری که وقتی یکی از مقامات کشوری به مناطق سنی نشین سفر می کند مورد استقبال گرم اهل سنت آن منطقه قرار می گیرد، که حقیقتا اگر برادران شیعه عربستان از مسئولین خود اینگونه حمایت و استقبال کنند، مقامات عربستان آنان را تاج سر خود قرار می دهند، اما با وجود همه اینها متاسفانه اهل سنت در مسئولیتهای کلان کشوری هیچ سهمی ندارند و تا کنون یک سفیر، کاردار، وزیر، معاون وزیر، معاون رئیس جمهور و استاندار از اهل سنت تعیین نشده است، نیروهای مسلح اهل سنت را استخدام نمی کند، و در حال حاضر در نیروهای مسلح به جز چند سرباز، دیگر خبری از اهل سنت در این ارگان نیست.

به عنوان نمونه در مناطقی مانند سیستان و بلوچستان، که اهل سنت در اکثریت قرار دارند، از مجموع ۱۰۰ پست مدیریتی، فقط ۵ نفر از اهل سنت مشارکت دارند، در شورای تامین استان، حتی یک نفر از اهل سنت نیست، در جلسه شورای اداری از ۱۷۰ نفر، فقط ۱۳ نفر اهل سنت هستند، در فرمهای استخدامی، در پرونده های دادگستری، در پرونده های بیمارستانی در ایران شیعه و سنی مطرح است، اهل سنت ایران در شورای نگهبان و مجمع تشخیص هیچ گونه مشارکتی، حتی در حد یک نفر هم، ندارند.

علاوه بر محرومیت استخدامی اهل سنت در ایران، این اکثریت دوم در نظام جمهوری اسلامی، حتی در زمینه های مذهبی خود نیز با مشکلات عدیده ای مواجه هستند؛ عدم آزادی‌های مشروع و قانونی، دخالت در امور مذهبی و تعلیمی اهل سنت، نداشتن حتی یک مسجد در تهران، پایتخت جمهوری اسلامی ایران که جمعیتی بالغ بر یک میلیون نفر اهل سنت را در خود جای داده است، تعطیلی نمازهای عیدین و جمعه اهل سنت در برخی کلان شهرها مانند تهران، اصفهان، یزد، کرمان، قم و کاشان، ممانعت از برگزاری نماز جماعت در برخی شهرها و مناطق سنی نشین، مخالفت با ساخت مساجد در برخی کلان شهرها که جمعیت قابل توجهی از اهل سنت در آنها ساکن هستند، و... از جمله موارد و مشکلاتی است که اهل سنت ایران با آن دست و پنجه نرم می کند.

در حالی که برادران شیعه در ریاض، پایتخت عربستان، مسجد جامع دارند و نماز جمعه برگزار می کنند، در تمام شهرهایی که شیعه موجود است، مسجد دارند و هیچ ممانعتی در ساخت مسجد وجود ندارد، در مدینه منوره حسینیه دارند که چند سال قبل توسط جناب آقای رفسنجانی افتتاح گردید.

نکته دیگری که بیانگر نامناسب بودن مقایسه وضعیت اهل سنت جمهوری اسلامی ایران با شیعیان نظام پادشاهی عربستان می باشد، این است که؛ اهل سنت ایران که اکثرا در قسمتهای مرزی کشور سکونت دارند، در فقر و تنگدستی به سر می برند و هیولای فقر و بیکاری، بیش از دیگر مناطق کشور، بر سر اهل سنت ایران سایه افکنده است، در حالی که وضعیت اقتصادی شیعیان در عربستان در حد مطلوبی قرار دارد و بزرگترین شرکتهای تجاری و اقتصادی در اختیار شیعیان این کشور بوده و توسط آنان اداره می شوند و هیچ گونه حساسیتی در این موارد نسبت به آنها وجود ندارد.

خلاصه اینکه اگر مقداری با دیده انصاف به این موضوع (وضعیت اهل سنت ایران و شیعیان عربستان) نگریسته شود، باید اذعان نمود؛ با وجود اینکه حکومت عربستان سعودی حکومتی جمهوری نبوده و یک حکومت پادشاهی است، اما وضعیت برادران شیعه در این کشور به مراتب بهتر از وضعیت اهل سنت در ایران می باشد.

اما در کنار همه این موارد به این نکته باید توجه داشت که اگر قرار است دو چیز با یکدیگر مقایسه شوند، آن دو چیز باید مشابهتها و نقاط اشتراکی با یکدیگر داشته باشند تا مقایسه کردن آنها اقدامی مناسب و معقول باشد.

در موضوع مورد بحث نیز اگر قرار است مقایسه ای بین دو حکومت انجام گیرد، باید وضعیت دو ملت که نظام حاکم در آنها بر مبنای «جمهوریت» است، این مقایسه صورت گیرد، نه اینکه یک «حکومت جمهوری» را با یک «حکومت پادشاهی» مقایسه کرد.

به عنوان مثال اگر قرار است حکومت جمهوری اسلامی ایران، وضعیت ملت خود را با وضعیت ملت کشور دیگری مقایسه کند، بهتر است که با یک حکومت جمهوری مقایسه نماید، که در این مورد بهترین گزینه ها همسایگان نزدیک ایران، یعنی افغانستان و پاکستان، که حکومت آنها نیز بر اساس جمهوری است، می باشند.

پس از نگاهی گذرا به واگذاری مسئولیتها و مشارکت مذاهب در این دو کشور می بینیم که در جمهوری افغانستان برادران شیعه در پستهایی مانند معاون ریاست جمهوری، استاندار، سفیر و چند وزیر مشارکت دارند، همچنین در جمهوری پاکستان نیز رئیس جمهور از شیعیان این کشور بوده و برادران شیعه در بسیاری دیگر از مسئولیتهای دولتی مشغول فعالیت هستند. همچنین شیعیان این کشورها از آزادی مذهبی برخوردار بوده و در اقامه نماز، برگزاری مراسم مذهبی و ساخت مساجد با هیچ مشکلی مواجه نیستند، به طوری که مساجد فراوانی از برادران شیعه در پایتخت این کشورها به چشم می خورد.

در پایان باید گفت که نه تنها نیازی نیست که وضعیت جمهوری اسلامی ایران با حکومت پادشاهی عربستان مقایسه شود، بلکه انتظار جامعه اهل سنت ایران این بوده و هست که نظام جمهوری اسلامی ایران در راستای برقراری انصاف و اجرای عدالت و برابری بین اقوام و پیروان مذاهب برای دیگر ممالک و کشورها الگو باشد.

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

عَنْ سَهْلِ بن سعد، رضی اللّٰه عنْه، أنَّ النبی صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وسَلَّم قَالَ لِعَلی، رضی اللّٰه عنْه: « فو الله لأنْ یهْدِیَ الله بِكَ رجُلاً واحِداً خَیْرٌ لكَ من حُمْرِ النَّعم » متفقٌ علیهِ.

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به علی رضی الله عنه فرمود: « سوگند به خدا که اگر خداوند به دست تو یکمرد را هدایت کند، برایت از شترهای سرخ بهتر است».

اینترنت در خدمت تبلیغ دین

شیخ ابراهیم بن محمد حفیل

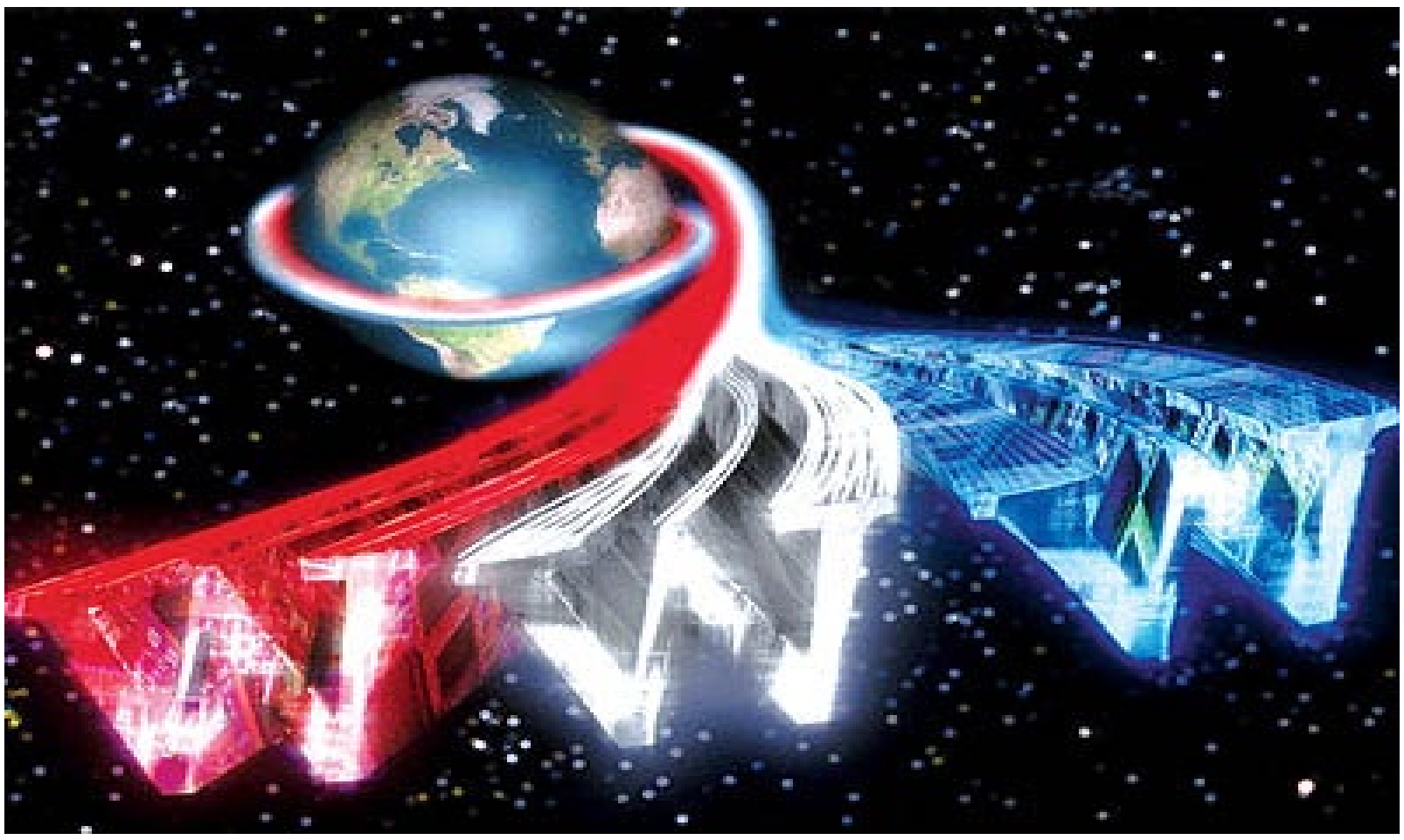

کسانی که سایت، وبلاگ یا صفحه‌ای اسلامی را بر شبکه‌ی اینترنت ایجاد می‌کنند خبر ندارند چه تعداد افراد و چه اندازه بسیار از آن سود می برند. خیلی ها به خاطر معلومات ارائه شده در آن سایت اسلام می آورند، درحالیکه نویسنده‌ی مطلب، خود از تاثیر این دانسته ها در قلب فرد کافر و بی دین به خداوند متعال، بی اطلاع بوده است. اما خداوند متعال پرده های کفر را به سبب آن کنار زده و او را هدایت کرده و دین را برای وی دوست داشتنی نموده و باعث گردیده شهادتین را بر زبان جاری سازد. در حالی که دلیل این کار او، بعد از توفیق خداوند متعال، چیزی جز این سایت اینترنتی نبوده و مسئول سایت نیز خود از این قضیه آگاهی ندارد. پس خوشا به حال آنان که در گسترش خیر و نیکی به هر وسیله ای تلاش کرده و به هر طریقی مردم را به سوی دین خداوند دعوت می کنند.

در شهر کوچکی در کشور نیوزلند که هیچ مسلمانی در آن زندگی نمی کرد، جوانی بریتانیایی تبار به نام زیین سکونت داشت. داستان نهادن این نام توسط پدرش هم شنیدنی است؛ وقتی خبر تولد او را به پدرش دادند در مقابل او یک نقشه قرار داشت و او چشمش را بست و انگشتش را بر نقشه گذاشت. بعد پرسید اسم این شهر چیست؟ گفتند: زیین، که یکی از شهرهای چین بود. او هم گفت اسم پسرم همین خواهد بود...

وقتی زیین بزرگ شد مانند همه ی جوانان آن دیار، وقتش را به بیهودگی می گذراند، شراب می نوشید، زنا می کرد و به دین خود پایبند نبود. او مردانگی و شجاعت را در سرپیچی از قوانین جامعه می دانست. برای همین به دزدی و خرید و فروش مواد مخدر پرداخته و با همسالانش دعوا کرده و همسایگان را می آزرد... زندگی او اینگونه بی هدف و بیهوده سپری می شد و گمان داشت که خوشبختی همین است.

در حین دعوا و جنجال با یکی از همسالانش، جوان مذکور که از او بزرگ تر بود وارد خانه شده و با چاقو به او حمله ور شده و او رازخمی کرد و چیزی نمانده بود او را بکشد. زیین از خودش دفاع کرده و پای آن جوان را شکست. آن ها علیه زیین به پلیس شکایت کردند که به پسرشان حمله نموده و پایش را شکسته است. با آنکه زیین از خود دفاع کرده بود به دو ماه حبس محکوم شد. در جریان تحقیق او قسم خورد که از خود دفاع کرده است اما به دلیل عدم وجود دلایل و شواهد گفته ی فرد متجاوز پذیرفته شد. محاکمه ی طولانی او یک سال به طول انجامید. در این مدت زیین مجبور بود در منزل پدربزرگش بماند.

ظلمی که بر او وارد آمد برایش به مایه ی خیر و نقطه عطفی در زندگی اش تبدیل گشت. وقتی کم کم تلخی و ناراحتی این ظلم فروکش کرد، طی اقامت اجباری در منزل پدر بزرگش به تحقیق و مطالعه ی موضوع دفاع از خود در ادیان و قوانین مختلف پرداخت. وی این پرسش را مستقیماً در اینترنت مطرح ساخت و توضیح درست این مطلب را فقط در یکی از سایت های اسلامی پیدا نمود. او متوجه شد که دین اسلام این مسأله را به خوبی حل کرده و بیان می کند که هر کس در دفاع از خود کشته شود شهید است و آنکه در دفاع از مال و دارائیش کشته شود شهید می باشد و هر کس در دفاع از ناموسش به قتل برسد شهید محسوب می شود. دین اسلام هیچ ادعایی را بدون مدرک و دلیل نمی پذیرد و در صورت عدم وجود دلیل حق با کسی است که مورد ادعا قرار گرفته است. عدالت، دقت و حق مداری موجود در این احکام او را شگفت زده کرد.

وی در اینترنت به جستجو درباره ی دین اسلام پرداخته و سخنرانی دکتر بلال فیلیپس را پیدا کرد که درباره ی الله تعالی و اسماء و صفات او سخن می گفت. او یقین پیدا کرد که این خدا حقیقی است و دارای صفات کمال می باشد. این حدیث که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از جاریه ای پرسید: «خدا کجاست؟» و آن دختر پاسخ داد: «در آسمان است.» او را متاثر ساخت و این عقیده ی راسخ و استوار که مرتبه ی بلند خداوند در برابر مخلوقاتش را نشان داده و علم و قدرت او را آشکار می ساخت در وجودش رخنه کرد. در مسیحیت آموخته بود که خدا با ذات خود همه جا هست بر خلاف آنچه اسلام می گفت او را قانع نمی ساخت. او تا آن زمان مسلمانی را ندیده و نمی دانست چگونه اسلام بیارورد.

با آنکه هنوز اسلام نیاورده بود به سایت های قرآن کریم سر زده و از گوش سپردن به آن ها لذت می برد و به شنیدن صوت قاریان معروف عادت کرده بود. او آیات قرآن را بعد از آن ها تکرار می کرد. تاجاییکه سوره های لقمان و الرحمن را حفظ نمود. هنوز مسلمان نشده و معنی این آیه ها را نیز نمی دانست و به ترجمه ی قرآن کریم دسترسی نداشت.

او مستقلاً اسلام را پذیرفت و هیچ مسلمانی را، جز در کودکی که در بحرین بود، ندیده و سخنانش را نشنیده بود. کسی او را به اسلام دعوت ننموده بود. خاطرات دوران کودکی اش زنده شده و احساس کرد که شدیداً به دین اسلام علاقمند شده است. اما اکنون که مجبور بود در این منزل اقامت کند شماره تلفن چند تن از مسلمانان در شهر هامیلتون را پیدا کرده و به آن ها تلفن نموده و سؤالاتی درباره ی اسلام پرسید که یقین او به این دین بیشتر گردید. بعد از آن او با آن فرد دیدار نموده و توانست شهادتین را اعلام دارد. وی نام داود را برای خود برگزید برای آنکه از ابتدای آشنایی اش با دین اسلام امتحان و بلاهایی را تجربه کرد؛ پدربزرگ و مادربزرگش که به دین مسیحیت پایبند بودند برآشفته شدند و برادر کوچکترش با او قطع رابطه نمود و دیگر هرگز با او حرف نزد برادر دیگرش به تشویق پدربزرگش با او مجادله می نمود تا بلکه تردید و شک در دلش بیفکند. کشیش هایی به منزل پدربزرگش آمده و با او مجادله نموده و سفارش می کردند که دست از دین اسلام بردارد. اما او همچنان بر تصمیم خود استوار بود، چون دین اسلام را بعد از قناعت کامل قلبی و فکری انتخاب نموده بود.

سپس در مدت اقامت اجباری به او اجازه ی خروج محدود در ساعات معینی داده می شد که نمی بایست زیاد طول بکشد. در طول جریان محاکمه توانست به شهر دیگری که حدود یک ساعت و نیم از آن جا فاصله داشت سفر کند. او شش جمعه ی متوالی در نماز جمعه شرکت کرد که هر بار دو ساعت به طول می انجامید و سپس به شهر خود بازمی گشت. وقتی حکم صادر شد که منزل پدربزرگش را ترک کرده و از آن منطقه برود دیگر نمی توانست در نمازهای جمعه شرکت کند. ماه رمضان فرا رسید و او در شهر خود بوده و به شدت علاقه داشت روزه بگیرد. مسلمانان به او خبر دادند که رمضان فرا رسیده و چگونه باید روزه گیرد. او نماز را به خوبی فرا گرفته بود و شروع به مطالعه ی مطالب زیادی درباره ی روزه در اینترنت کرده و مطابق مطالبی که می آموخت عمل می کرد. اکنون برای سحر از خواب بیدار می شد و در دعاهایش طلب برکت و پاداش از خداوند می کرد. وقتی خوشید غروب می کرد به تنهایی افطار کرده و اذان مغرب گفته نماز را به جای آورده و نمازهای تراویح را نیز خود به تنهایی می خواند.

دکتر محمد انور به من اطلاع داد که یک روز داود با او تماس گرفت و دلش به خاطر دعوایی که با پدربزرگش داشت گرفته بود. دلیل این مشاجره آن بود که پدربزرگ و مادربزرگش قبل از غذا خوردن بنا به رسم مسیحیان دعای شکر می خواندن و او از ترس غضب خداوند هنگام دعا سفره اش را از آن ها جدا می کرد و تا پایان آن به حیاط می رفت. یک مرتبه این کار پدربزرگش را به خشم آورد و از ناراحتی میز غذا و منزل را ترک کرد. داود در دو راهی سختی گرفتار مانده بود: خوشرفتاری با پدربزرگ و راضی نگه داشتن او که قیمت آن مشارکت در رسم کفار بود یا جداشدن از آن ها در موقع دعا کردن که باعث خشم و رنجش آنان می گردید. وقتی این موضوع او را درمانده کرد با دکتر داعی، محمد انور تماس گرفته و درد دل نمود. دکتر انو نیز به او گفت می تواند بماند و در دعا شرکت نکرده و تنها ساکت باقی بماند و این کار معصیتی ندارد. این خبر او را خوشحال کرد و انگار کوهی از دوشش برداشته ی شد.

داود هر روز از طریق اینترنت چیز تازه ای از دین اسلام می آموخت. به شنیدن قرآن عادت کرده بود، خصوصاً بعد از آنکه فهمید رمضان ماه قرآن است. بعد از اتمام مدت محکومیت اقامت اجباری در منزل به شهری منتقل شد که در آن جا تعدادی مسلمان زندگی می کردند. او در همسایگی مرکز اسلامی اقامت کرد تا بتواند نمازهای پنجگانه را محافظت نموده و مسائل دینی را بیاموزد.

الحمدلله که خداوند او را هدایت بخشید و از خداوند متعال می خواهم همه ی ما و او را تا پایان عمر ثابت قدم نگاه دارد و در راه عبادت خویش به کار گیرد. آمین.

در این جهان چه تعداد اشخاص مانند داود مسلمان شده و داستان خود را بازگو نکرده اند؟! چقدر افراد گمراه هستند که نیازمند هدایت و راهنمایی به دین اسلام می باشند؟! حال که چنین است هیچ عملی را که در راه دین خدا انجام می گردد را کوچک نشمارید. کسی چه می داند، شاید کسی را که فکرش را نمی کردید منفعت رساند.

هرقل درباره ی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به ابوسفیان چنین گفت: « وَسَأَلْتُکَ أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ، فَذَکَرْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُمُ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ. وَسَأَلْتُکَ أَیَزِیدُونَ أَمْ یَنْقُصُونَ، فَذَکَرْتَ أَنَّهُمْ یَزِیدُونَ، وَکَذَلِکَ أَمْرُ الإِیمَانِ حَتَّی یَتِمَّ. وَسَأَلْتُکَ أَیَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِینِهِ بَعْدَ أَنْ یَدْخُلَ فِیهِ، فَذَکَرْتَ أَنْ لاَ، وَکَذَلِکَ الإِیمَانُ حِینَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ» (متفق علیه) یعنی: «و از تو پرسیدم آیا بزرگان و اشراف قوم از وی تبعیت کردند یا ضعفای آن و گفتی که ضعفای قوم از او پیروی کردند، که پیروان پیامبرانند. پرسیدم که آیا زیاد می شوند یا کاسته می گردند؟ و گفتی که آن ها افزوده می گردند. مسأله ی ایمان همین گونه است تا وقتی که کامل گردد. از تو پرسیدم که آیا کسی بعد از ورود به این دین به دلیل دشمنی با دین از آن برمی گردد که پاسخ دادی خیر. وقتی روشنی ایمان با دل ها عجین می گرد همین گونه است.»

افتتاح یکی از مساجد اروپا در سوئد

مسلمانان در سوئد افتتاح یکی از مساجد اروپا ، «مسجد بزرگ گوتنبرگ» را که هزینه‌ی ساخت آن ۱۱ ملیون دلار بوده است جشن گرفتند.

جشن افتتاح این مسجد با حضور برخی نمایندگان مجلس سوئد، رئیس پلیس شهر گوتنبرگ ، سفیر عربستان سعودی در سوئد ، نمایندگان وزیر اقتصاد و وزیر اوقاف اسلامی در سوئد و برخی میهمانان مسلمان و سوئدی برگزار شد.

در همین راستا ساکنین شهر گوتنبرگ، در این مراسم خوشنودی خود را از ساختن این مسجد که با هزینه ی دولت سعودی ساخته شده بود ابراز داشتند.

این مسجد از دو قسمت تشکیل شده است ، یک قسمت که برای ۶۵۰ نمازگزار مرد و ۲۵۰ نمازگزار زن جا دارد و قسمت دوم آن یک مرکز اسلامی دو طبقه برای فعالیتهای دینی اسلامی میباشد.

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

چرا می خواهم سنی شوم؟

عبدالرحمن
نائب

داستان زندگی من آنقدر ساده و معمولی است که فکر نمی‌کنم برای کسی جذابیت داشته باشد ولی تصمیم گرفتم خلاصه‌ای از آنرا که در نهایت منجر به آن شد که من مصمم شوم از مذهب تشیع تغییر مذهب داده و به دین واقعی اسلام که همانا مذهب اهل تسنن است در بیایم را برایتان بفرستم.

من ۳۱ سال پیش در خانواده‌ای معمولی ولی مقید به مذهب تشیع در یکی از شهرهای ایران به دنیا آمدم. وقتی شما در جامعه‌ای شیعی به دنیا می‌آیید از همان ابتدای تولد رابطه تنگاتنگی بین شما و مذهب برقرار می‌شود هنوز یک سالگی‌تان تمام نشده شما را به کنار یا جلوی دسته‌های عزاداری امام حسین می‌برند و احتمالاً برایتان لباس یا دست‌بند سبز رنگ که نشانه ابوالفضل است نیز تهیه می‌کنند.وقتی ٤یا ٥ساله می‌شوید زنجیر به دست و یا سینه زنان قاطی همان دسته ها می‌شوید بی انکه بدانید چه می‌کنید.یک کودک شیعه قبل از آشنایی با مفهوم خدا و گاها حتی قبل از شناختن اطرافیانش با مفهوم محرم و صفر آشنا می‌شود و می آموزد که ظلمی که به امام حسین و اطرافیانش شده در کل تاریخ بی همتاست و وظیفه همه است که تا قیام قیامت در سوگ او بگریند و جالب اینکه این گریه و زاری را کاری واجب و مملو از ثواب می‌دانند.راستی در کدامین دین یا مذهب به جز شیعه سیاه پوشیدن و گریه کردن آنهم چندین ماه اینقدر رایج است؟

کمی که بزرگتر می‌شوید بهتان می آموزند که دنیا بین دو نوع انسان تقسیم شده است شیعه و غیر شیعه که اولی اهل بهشت و دومی ساکن دوزخ خواهد بود. البته ممکن است این را کسی اینقدر رک نگوید ولی اگر منصفانه نگاه کنید خواهید دید که با نوعی فاشیسم پنهان شیعی رشد یافته اید.

هر نوع مکتبی درون پیروان خود عده‌ای شکاک به وجود می‌اورد که به اصول یا اصل وجود آن مکتب شک می‌کنند که از این عده تعدادی به هر نحوی قانع شده و ازشک خارج می‌شوند عده‌ای دیگر تا آخر عمر در شک می‌مانند ولی جرات ابراز یا تبلیغ آنرا ندارند وعده قلیلی نیز در نهایت از آن مکتب خارج می‌شوند که آنها را تلفات عقیدتی می‌نامیم. بسته به تعداد پیروان هر دین و مکتب و نیز قدرت پاسخگویی آن به سوالات بی انتهای بشری تعداد تلفات عقیدتی هر مکتبی با مکتب دیگر متفاوت است ولی مذهب تشیع به علت سیستم بسته و خفقانی آن که با حضور آخوندها و مراجع تقلید که حتی حق تفکر آزادانه را نیز از مردم گرفته اند دارای تلفات عقیدتی کمی می‌باشد ولی من از همان دوران کودکی به دیده شک و تردید به بسیاری از اصول این مذهب می‌نگریسته ام و آنرا پاسخگوی ذهن کنجکاو خود نمیدانستم. یادم می‌آید سال سوم ابتدایی کلاس نقاشی صحنه عاشورا را نقاشی کرده بودم,یک نقاشی شلوغ و پر از شخصیتهای مختلف,معلم که همچون دیگر شیعیان جرات شک در مورد عاشورا را هم نداشت و آنرا یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ بشر می‌دانست نگاهی خشم آلود به نقاشی من کرد و پرسید: این کیست؟ گفتم: حضرت ابوالفضل, پرسید: چرا اسب او سیاه و کوچکتر است؟پاسخ دادم:چون آن اسب نیست بلکه قاطر است و ادامه دادم ما که آنجا نبودیم شاید چون اسب سفید و بلند قامت یکی بیشتر نبوده به حضرت ابوالفضل قاطر رسیده. به هر حال سر آن نقاشی و آن حرفها کتک مفصلی از معلم و پدر خوردم به نحوی که تا مدتها خیال فکر کردن در مورد آنها را کنار گذاشتم.

برای یک نوجوان شیعه که در یک جامعه شیعی زندگی می‌کند فرقی بین سه خلیفه اول با ابی لهب که قرآن او را لعن و نفرین کرده وجود ندارد آنها به راحتی آب خوردن به اصحاب و یاران و حتی همسر پیامبر دشنام می‌دهند. یادم می‌اید وقتی نوجوان بودم در مورد دم حضرت عمر جک و لطیفه می‌شنیدم هنوز هم مثلی بین آذری های ایران رواج دارد که می‌گوید(عمر باشان دولانمارام اما حیف مجبورام)یعنی‌ای عمر دورسرت نمیگشتم(از تو خوشم نمیاید)اما افسوس که مجبورم. که اشاره به این است که محل دفن حضرت عمر کنار حضرت محمد(ص) می‌باشد. و یا بعضا دختران و زنان بدکاره را عایشه لقب می‌دهند. کینه و نفرت از بسیاری از یاران پیامبر آنچنان میان شیعیان به خصوص شیعیان مقیدتر (پایبندتر به مذهب) ریشه دوانده و آنچنان دچار انواع بدعتها شده اند و تنها خود را مسلمان واقعی می‌دانند که گاه از خودم می‌پرسم: وحدت میان شیعه و سنی امکانپذیر است؟ وقتی از آخوندها در مورد سنی ها می‌پرسم علنا می‌گویند: سنی ها کافرند ولی برای جلوگیری از خون و خونریزی باید این را آشکار نکنیم. واقعا نمیفهمم در این حوزه های به ظاهر علمیه به این آخوندها چه چیزی یاد می‌دهند؟اسلام و اصول آنرا یا اسلام و بدعتهای آنرا؟ خرافه پرستی آنچنان در میان تشیع رواج یافته که انسان حیران می ماند ، این حکومت خرافه پرست است که آنرا (خرافات رو) میان مردم ترویج می‌دهد یا مردم خرافه پرست حکومت خرافه پرست را سر کار میاورند؟

١٤یا ١٥ساله بودم که در شمال غرب ایران شایع شد که در مسجدی در شهر سلماس از شهرهای آذربایجان غربی امام زمان دیده شده و شروع کرده به شفای مریضان.والدین خرافه پرست من هم مادربزرگ مریض مارا برداشتند و به همراه بچه ها راهی سلماس شدند تا به خیال خود شفای مادر بزرگ را از امام زمان خیالی خود بگیرند و همین مسئله باعث شد من به عمق فاجعه‌ای به نام امام زمان در میان شیعیان آشنا شوم. وضعیت عجیبی بود شهر کوچک سلماس پر شده بود از کور و شل و دیوانه و خلاصه هر مرضی که شفای خود را از امام زمان میخواستند. یادم است هر موی آن اسبی را که می‌گفتند به دستور امام زمان از خوی به سلماس برگشته هزار تومان می‌فروختند و چون جمعیت زیاد بود و نمیتوانستند به مسجد امام زمان دسترسی داشته باشند از این مسجد به طول صدها متر طناب کشیده بودند تا مردم به آن آویزان شده و یا دست بزنند و به قول خودشان شفا بگیرند به هر حال مادر بزرگ ما شفا پیدا نکرد و ما به شهر خود برگشتیم ولی این مسئله باعث شد من مدتها در مورد امام زمان تحقیق و مطالعه کنم و در آخر به این نتیجه برسم که وجود امام زمان (انگونه که شیعیان می‌گویند) غیر ممکن است. پس چگونه ممکن است مذهبی که بیش از نصف آن بر افسانه‌ای به نام مهدی استوار است حق و راستین باشد؟ از همین جا شک و تردید من به مذهب آبا و اجدادیم قویتر شد.

سوال دیگری که بارها مرا در دانشگاه به دردسر انداخت این بود که چرا جانشین پیامبر باید حضرت علی بوده باشد و چرا چیزی به نام امامت باید وجود داشته باشد؟ اگر پیامبر اسلام خاتم انبیا و پایان بخش خط نبوت است چرا اسرار داریم آنرا با اختراع دوازده حلقه و رابط دیگر تا قیامت ادامه دهیم؟ واقعا اگر مسئله امامت اینقدر مهم است که از اصول دین به حساب می‌اید پس چرا حتی یکبار نیز صریحا در قرآن از آن یادی نشده است؟ وقتی چهل بار نام حضرت نوح می‌اید چگونه است که حتی یکبار هم نام حضرت علی نیامده و اگر انگونه که شیعیان می‌گویند نام حضرت علی با اشاره و ایهام آمده چرا خداوند متعال آنرا صریحا نفرموده تا این همه اختلاف بین مسلمانان به وجود نیاید مگر با کسی رودربایستی داشته است؟حال فرض کنیم حضرت علی جانشین پیامبر بوده است آیا این مسئله می‌تواند ثابت کننده وجود و حقانیت ۱۱نسل پس از او باشد که حکومت مسلمین را حق خود می‌دانسته اند؟ امامی که ۲۰۰سال یا بیشتر از پیامبر به دنیا امده چگونه خود را امام معصوم و ولی امر مسلمین می‌دانسته؟ صرفا از نسل پیامبر بودن برای این امر کافیست؟ اگر کافیست چرا در نسل دوازدهم قطع شد؟ آیا افراد سیدی که خود را از نسل پیامبر می‌دانند حالا می‌توانند خود را صاحبان اصلی حکومت معرفی کنند؟ اصلا۱۲نسل با ۱۲۰نسل چه فرقی دارد؟اگر حکومت یا ولایت موروثی باشد هیچ فرقی بین ۱۲ با ۱۲۰وجودندارد. ادعای عجیب دیگری که شیعیان دارند اینست که:(خداوند جهان را به خاطر حضرت فاطمه آفریده است)هر فرد عاقلی می‌تواند به غیرمنطقی بودن این سخن پی ببرد.

پیامبر برای مبارزه با بتهایی برانگیخته شد که مردم آنها را شریک خداوند می‌دانستند و سنگها را پرستش می‌کردند ولی حالا شیعیان چه می‌کنند؟ مگر قبرها و سنگها و ساختمانهای روی آنها را پرستش نمیکنند؟ مطمئننا خواهند گفت نه ما به امامان توسل می‌کنیم تا شفاعت ما را نزد خداوند بکنند. خوب اولا چه کسی گفته آنها می‌توانند شفاعت بکنند؟ثانیا داستان شیعیان داستان آن شخصی است که برای عبور از رودخانه قایقی ساخت وقتی به آن سوی رودخانه رسید به قایق چیسبید و ساحل را از دست داد,ثالثا نفس کار مهم است نه ظاهر آن,هر چیزی که میان انسان و خداوند حایل و میانه شود بت محسوب می‌شود حال چه یک بت سنگی باشد یا قبر یک امام.

راستی چند درصد مردم ایران نماز می‌خوانند؟ و چند درصد به زیارت امامان می‌روند یا به آنها توسل می‌کنند؟ مردم بیشتر در مورد خداوند و رضایت او سخن می‌گویند و عمل می‌کنند یا در مورد امامان؟ همسایه‌ای داریم که هر کار زشتی را انجام می‌دهد ولی در ایام محرم جلوتر از همه در دسته های عزاداری به خود کتک می‌زند, آیا عزاداری برای افرادی که ١٤٠٠سال پیش به رحمت خدا رفته اند نوعی بیماری روانی یا خودآزاری نیست؟ اصلا چه اهمیتی دارد که سالها و قرنها قبل چه اتفاقاتی افتاده؟در حال حاضر ما چقدر به دستورات قرآن و پیامبر عمل می‌کنیم که بهشت را حق خود می‌دانیم؟ آنچه آخوندها به ما معرفی می‌کنند اسلام است یا تاریخ اسلام؟ اسلام مهمتر است یا تاریخ؟ آنهم این تاریخ نیمه جعلی. فاشیسم شیعی آنچنان با پان ایرانیسم آمیخته است که نمیدانیم ایران بر اساس تشیع شکل گرفته یا تشیع به شکل ایرانی درآمده, روزی در جلسه‌ای پیشنهاد دادم به جای کلمه خلیج فارس و یا خلیج عربی از لغت خلیج اسلامی استفاده شود ولی روحانی اداره قبل از همه چنان اعتراضی کرد که گویی به امامی یا کسی دشنام داده ام. می‌توانم بگویم تا وقتی در ایران تفکر شیعی غالب است همان سلطانیسم برپاست. محمدرضا شاه می‌رود و خمینی یا خامنه‌ای شاه به جایش می‌نشیند,تنها راه چاره بازگشت مردم به اسلام واقعی و از بین رفتن فاشیسم خرافه پرست شیعی است. البته این کاری بس سخت و جانفرساست چون من که یک نفرم و به این مسئله ایمان دارم ، مدتهاست قصد تغییر مذهب دارم هنوز موفق به اینکار نشده ام. ولی می‌دانم هر چقدر دور هم باشد روزی پرچم واقعی اسلام و بیرق مقدس پیامبر در ایران نیز به احتزاز در خواهد آمد چون خداوند فرموده است پایان جهان متعلق به مستضعفین و صالحین است.

موافقت با ساختن اولین مسجد در آتن پایتخت یونان

پارلمان یونان با ساختن اولین مسجد در آتن پایتخت این کشور موافقت کرد.

ساختن مسجد در آتن با موفقت ۱۹۸ نماینده از ۳۰۰ نماینده‌ی پارلمان یونان تصویب شد و فقط ۱۶ نماینده بر علیه ساخت مسجد رای دادند.

این مسجد در محله‌ی ایلایوناس، در زمین یک پایگاه نظامی سابق ساخته خواهد شد و نقشه‌ی ساخت آن بر عهده‌ی وزارت محیط زیست خواهد بود.

مسلمانان یونان بدلیل فشارهای دولتی در ساختن مساجد و مقبره‌ها دچار مشکلات می‌باشند بطوری که مسلمانان ترک تبار که در مناطق یونانی زندگی می‌کنند از مسجد یا مقبره محرومند .

یونان در ۱۰ ساله‌ی اخیر شاهد رشد مهاجرت مسلمانان در این کشور بوده است و مسلمانان ساختمان‌های قدیمی یا اماکن دور افتاده را برای برگزاری نمازها استفاده می‌کردند که اغلب اوقات نیز با حمله‌ی متعصبین مسیحی به این اماکن و مسلمانان مواجه می‌شدند.

آتن علیرغم داشتن بیش از ۲۰۰ هزار مسلمان تنها پایتخت اروپایی است که بدلیل مخالفت کلیسای ارتودکسی از ساختن مسجد در این شهر جلوگیری می‌شده است .

در آتن مساجدی از عهد عثمانی و همچنین مسجدی که تاریخ ساخت آن به سال ۱۴۵۸ میلادی بازمی‌گردد موجود است ولی دولت یونان این مساجد را به اماکن سیاحتی و تاریخی تبدیل کرده است.

امام ابوحنیفه ـ رحمه‌الله ـ بنیان گذار مذهب حنفی

نویسنده: محمد یوسف ارباب

امام ابوحنیفه به عنوان شخصیتی که یکی از نخستین مذاهب اهل سنت را پی‌ریزی کرد، جایگاه مهمی در تاریخ مذاهب اسلامی دارد. شناخت نسب، جایگاه رشد و پرورش، طبقه اجتماعی، اساتید، سبک اجتهاد، روش تدریس فقه و تربیت شاگردان، ما را به فهم مذهب حنفی و ویژگی‌های آن نزدیک می‌سازد. در زیر به طور مختصر به موارد بالا می‌پردازیم:

امام ابوحنیفه و طبقه اجتماعی او

بیشتر منابع نام امام ابوحنیفه و اجداد او را چنین ذکر کرده‌اند: نعمان بن ثابت بن زوطی[۱]، می‌توان گفت که منابع در نام امام ابوحنیفه اتفاق نظر دارند، به جز روایتی که خطیب[۲] بغدادی آن را آورده است[۳] اما در مورد جد او بیشتر منابع از آن به نام زوطی یاد می‌کنند، صاحب[۴] «الجواهر المضیئة» سلسله نسب امام ابوحنیفه را چنین آورده است: «نعمان بن ثابت بن کاوس بن هرمز بن مرزبان بن بهرام بن مهرکز بن ماحین».[۵]

و برخی دیگر از منابع پدر زوطی را «ماه»[۶] ثبت کرده‌اند[۷]. بیشتر منابع می‌پذیرند که اصل ابوحنیفه از کابل بوده است و فتح کابل بوسیله مسلمانان احتمالاً در زمان جد او صورت گرفته است، که در نتیجه آن او اسیر و مملوک بنی تیم الله بن ثعلبه می‌شود و سپس آزاد و موالی آنها می‌گردد[۸]. اما برخی دیگر اصل او را از نساء، ترمذ، و انبار نیز گفته‌اند[۹].

این اختلاف روایات، سراج هندی[۱۰] را واداشت تا به روش زیر میان روایات متعدد هماهنگی ایجاد کند، وی می‌نویسد:» جد امام ابوحنیفه از کابل بوده است و سپس به نساء و ترمذ نقل مکان می‌کند و ثابت در ترمذ به دنیا می آید و در انبار پرورش می‌یابد[۱۱]. اما نوه امام ابوحنیفه، اسماعیل بن حماد اسارت جد امام را رد می‌کند و اعلام داشته است که این امر هرگز بر اجداد ما نیامده است[۱۲]، نوشته‌اند که پدر ثابت در مهرگان نزد امام علی بن ابیطالب (رض) فالوده به رسم هدیه برد و امام علی به او گفت:» مهرگان و جشن ما هر روز است.[۱۳] « و گفته می‌شود که امام علی در حق او و فرزندانش دعای خیر کرد که امام ابوحنیفه اثر آن دعا قلمداد می‌شود[۱۴].

به هر حال، امام ابوحنیفه از جهت نژادی ایرانی و اجداد او در شرق این سرزمین ساکن بوده‌اند، منابع برای امام ابوحنیفه جز حماد فرزند دیگری ثبت نکرده‌اند و به علت انتخاب کینه» ابوحنیفه» اشاره‌ای نشده است، بیشتر منابع اتفاق دارند که امام ابوحنیفه در سال ۸۰ هجری قمری[۱۵] در کوفه[۱۶] به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ هـ در بغداد در گذشت [۷۶۷ـ ۷۰۰م] [۱۷].

امام ابوحنیفه از جهت اقتصادی وضع خوبی داشت، از پیشه و تجارت امام ابوحنیفه یعنی فروش خز[۱۸] می‌توان منابع تاریخی و رجالی را که امام ابوحنیفه را صاحب مکنت، ثروت و سخاوت دانسته‌اند تصدیق نمود. و در مورد اجداد او با توجه به خبری که درباره پدر بزرگ او روایت شده است ـ هدیه دادن فالوده به امام علی (رض)[۱۹] می‌توان چنین استنباط کرد که آنها نیز از جهت مالی در وضعیتی بالاتر از طبقه متوسط جامعه بوده‌اند.

آموزش و اساتید امام ابوحنیفه

با توجه به توانایی مالی خوب خانواده پدری[۲۰] امام ابوحنیفه طبیعی بود که کسب دانش از خواسته‌ها و آرزوهای نعمان قرار بگیرد اما با توجه به اینکه کسب دانش در خانواده آنان پیشینه‌یی نداشت، برای محقق شدن این امر اسبابی لازم بود. ابوحنیفه نعمان بن ثابت در ابتدای زندگی گاه‌گاهی در حلقه‌های علم و دانش که در مساجد تشکیل می‌شد، شرکت می‌جست، و در همین حلقه‌ها بود که متوجه استعداد خود شد. و علماء نیز که متوجه هوش و زیرکی او شده بودند، او را به فراگیری دانش تشویق کردند. در حقیقت میل قلبی او با تشویق دانشمندانی چون شعبی[۲۱] هماهنگ شد. پس ابوحنیفه روی به سوی فراگیری دانش آورد.

در آن عصر، حلقه‌های دانش و آموزش در سه شاخه فعال بود:

۱. در بحث اصول عقاید، که درباره باور فرقه‌ها ومذاهب مختلف در جامعه بحث وگفتگو می‌شد.

۲. حلقه‌های علمای حدیث، که احادیث رسول خدا (ص) را بدون توجه به فقه آنها روایت می‌کردند و احتمالاً این نوع حلقه‌ها در کوفه زیاد نبوده‌اند.

۳. حلقه‌های فقه و استنباط مسائل فقهی از کتاب و سنت[۲۲].

ابوحنیفه در ابتدا تا مدتی مشغول رفت‌و آمد در حلقه‌های اصول عقاید ـ علم کلام‌ـ گشت. جو سیاسی و فرقه‌گرایی آن عصر بین‌النهرین، جاذبه قابل توجهی به علم کلام داده بود اما او به اسباب[۲۳] گوناگون، بعد از مدتی علم کلام را رها کرد، و با پیش آمدن زمینه‌ای رو به سوی فقه آورد، خطیب بغدادی با ارایه سند این تحول را چنین گزارش می‌کند:

«پس من در پی علم کلام رفتم تا جایی که از افراد معروف در این شاخه از علم شدم، حلقه درس ما نزدیک مجلس علم حماد بن حسن ابی سلیمان[۲۴] بود. روزی زنی آمد و از من پرسشی فقهی در زمینه طلاق نمود. که من از پاسخ ناتوان ماندم. و او را پیش حماد فرستادم، تا چون برگردد، مرا نیز از پاسخ آن خبر دهد.

و او چنین کرد. پس با خود گفتم دیگر مرا علم کلام بس است. و شاگردی حماد اختیار نمودم، و بعد از چندی از بهترین شاگران او گشتم. زیرا درس را بخوبی فرا گرفته و تکرار می‌کردم پس ده سال همراه و شاگرد او بودم[۲۵]...»

صاحب[۲۶] «المنتظم فی التواریخ الملوک و الامم» درباره چگونگی روی‌آوری امام ابوحنیفه به فقه روایت دیگری را ذکر می‌کند و در آن سبب روی آوری او، بیشتر به اهمیت فقه در جامعه و احترام به فقهاء در جوانی و پیری نسبت داده شده است[۲۷]»منابع تاریخی ابوحنیفه را تابعی شمرده‌اند ـ کسی که صحابه را دیده است ـ اما درباره روایت او از صحابه اختلاف نظر وجود دارد، از قاضی ابویوسف[۲۸] روایت شده است، که از امام ابوحنیفه چنین شنیدم:

«من در سال هشتاد هجری به دنیا آمدم و در سال ۹۶ به همراه پدرم حج گذاردم. و چون داخل مسجد حرام شدم، حلقه بزرگی از مردم را دیدم. از پدرم پرسیدم، این حلقه علم از آن کیست؟ گفت: از عبدالله بن جزء زبیدی صحابه رسول خدا (ص) جلو رفتم و از او شنیدم که از رسول خدا (ص) نقل نمود: من تفقه فی دین الله کفاه الله همه و رزقه من حیث لایحتسب[۲۹]».

اگر چه حماد بن ابی سلیمان از مهم‌ترین اساتید ابوحنیفه به شمار می‌رود، اما ابوحنیفه از علمای دیگری نیز کسب دانش و حدیث نمود. جمال‌الدین یوسف[۳۰] مزی صاحب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال اسامی اساتید امام ابوحنیفه را به تفصیل آورده است که در میان آنها افراد مشهوری چون طاووس بن کیسان[۳۱]، عاصم بن أبی النجود[۳۲]، عکرمه مولی ابن عباس[۳۳]، محمد بن مسلم بن شهاب زهری[۳۴] و همچنین از میان ائمه شیعه، أبی جعفر محمد بن علی بن حسین[۳۵] و زید بن علی بن حسین[۳۶] قرار دارند[۳۷].

ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی از امام ابوحنیفه پرسید:«علم را از چه کسی فرا گرفته‌ای؟ امام پاسخ داد:

از حماد بن أبی سلیمان و از شاگردان عمر بن خطاب، علی ابن ابیطالب، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس[۳۸]». همانطور که پیش از این گفته شد مهم‌ترین و مشهورترین استاد و شیخ ابوحنیفه، حماد بن ابی‌سلیمان بود. حماد فقه و دانش را از ابراهیم نخعی[۳۹] فرا گرفت. ابراهیم داناترین مردم به رأی در زمان خود بود. وی در سال ۱۲۰ هـ = ۷۳۸م درگذشت، ابوحنیفه همچنین از شعبی نیز فقه آموخت ابراهیم و شعبی دانش خود را از شریح[۴۰]، علقمه بن قیس[۴۱] و سروق بن اجدع[۴۲] فرا گرفتند و اینان شاگردان عبدالله بن مسعود[۴۳] وعلی بن ابیطالب رضی الله عنهم بودند. و این دو صحابه با اقامت خود در کوفه ستون فقه کوفه را بوجود آوردند[۴۴]. البته، عبدالله بن مسعود با اقامت طولانی‌تر خود در این میان نقش بیش تری داشت[۴۵].

در مجموع می‌توان ادعا نمود، که مبنای فقه کوفی با مشخصاتی که بعد از این پیدا نمود، توسط عبدالله بن مسعود پی‌ریزی شد. همانطور که اشاره شد از جمله اساتید ابوحنیفه زید بن علی زین‌العابدین بود. وی فرزند امام چهارم شیعه اثنی عشری یعنی علی بن حسین (رض) بود، زید که پیشوای مذهب زیدیه به شمار می‌رود در بسیاری از دانش‌ها، صاحب نام بود او در علم قراءات قرآن، فقه و باورها از علمای مهم زمان خود بود و معتزله او را از شیوخ خود می‌شمارند[۴۶]. و در افکار و اندیشه‌ها از معتزلی تأثیر پذیرفته است، با توجه به این اتصال علمی شاید بتوان در میان ریشه‌های فقه حنفی و اندیشه‌های عقلایی معتزله رابطه‌ای یافت. روایت شده است که امام ابوحنیفه به مدت دو سال نزد زید بن علی شاگردی نموده است، همچنین ابوحنیفه با امام ششم شیعه اثنی عشری جعفر صادق نیز ارتباطات علمی داشت[۴۷] و با رفتن ابوحنیفه از کوفه به مکه مکرمه ـ به سبب فشار ابن هبیره[۴۸] والی امویان بر او ـ توانست از فقه ابن عباس نیز بهره‌مند شود. زیرا شاگردان ابن‌عباس در مکه صاحب حلقه‌های درس بودند[۴۹]. گفته می‌شود که امام ابوحنیفه در طول زندگی علمی خود توانست حدود شصت هزار مسأله و به روایتی سیصد هزار مسأله فقهی بسازد[۵۰] ابوحنیفه در طول زندگی خود به جز پرورش شاگردان مشهور و مدون ساختن فقه که بیشتر در کتاب‌های شاگرد او محمد بن حسن شیبانی متبلور شد[۵۱]، کتاب‌هایی نیز نوشته است ـ یا به او نسبت داده شده است ـ به عنوان نمونه: کتاب الصلاة که به آن «کتاب العروس» نیز گفته‌اند. «کتاب المناسک»، «کتاب الرهن»، «کتاب الشروط» که ظاهراً این کتاب در موضوعی بی‌سابقه طرح شده بود، «کتاب الفرائض»، «الرد علی القدریة» «رسالة الی البستی»، «کتاب العالم و المتعلم» و کتاب «فقه الأکبر» این دو کتاب آخر درباره عقاید، باورها و علم کلام هستند[۵۲].

عوامل مؤثر بر اندیشه فقهی امام ابوحنیفه

مهم‌ترین عواملی که در اندیشه فقهی امام ابوحنیفه تأثیر گذاشت، عبارتند از:

الف: ابوحنیفه از محیطی که در آن می‌زیست تأثیر پذیرفت، تأثیر محیط و همچنین زمان و مکان در فقه و فتوا بسیار مهم است به طوری که ابن‌قیم جوزی[۵۳] در کتاب پرارزش خود «اعلام الموقعین» که در موضوع اصول فقه و اجتهاد است، فصل اول از جلد سوم را به عنوان زیر اختصاص داده است» در تغییر فتوا و تفاوت آن برابر با زمان، مکان، حالات، نیات و نتائج آن[۵۴]». از این جهت توجه به محیط میان دو رود وبه ویژه کوفه در زمان رشد و شکوفایی فقه اهل رأی[۵۵] از اهمیت خاص برخوردار است. زیرا تأثیر محیط تنها بر اندیشه‌های سیاسی، فلسفی و ادبی منحصر نمی‌شود بلکه در زندگی فقیه نیز نقشی فعال برجای می‌گذارد. چرا که او با محیط خود ارتباطی تنگاتنگ دارد و می‌خواهد و به وسیله تبیین احکام فقهی، راه‌حلی برای مشکلات آن ارایه کند. سرزمین گسترده اسلامی که آمیخته‌ای از ملت‌های مختلف با فرهنگ، نژاد، آداب و عادت‌های متفاوت بود و فشردگی همه این موارد در میان دو رود به سبب درآمیختگی اقوام و نژادهای کهن، ناگزیر بر گرایش و دیدگاه فقهی ابوحنیفه تأثیر می‌گذاشت.

ب: ابوحنیفه تحت تأثیر دوره‌ای از زندگی خود قرار داشت که در حلقه‌های علم کلام صاحب‌نام بود. در این حلقه‌ها پیرامون قضا و قدر، ایمان و عملکرد صحابه، بحث می‌شد. عقل و اندیشه‌های عقلایی در علم کلام جایگاه مهمی داشت.

ظهور معتزله از بطن مناظره‌های مربوط به علم کلام بی‌دلیل نبوده است و نمی‌توان انکار کرد که اگر چه ابوحنیفه در باورها به خلاف معتزله معتقد بود اما تأثیر اندیشه اتکا به عقل و توجه زیاد به قرآن و قلّت توجه به حدیث می‌توان تحت تأثیر حلقه‌های علم کلام باشد. همانطور که بعدها در قرن چهارم با وجود اختلاف نظر اساسی میان اشاعره و معتزله، شاهد تأثیر محتوایی اندیشه اعتزال در میان اهل سنت و تلطیف و تعدیل دیدگاهها در میان خود اهل سنت هستیم، و این تأثیر به سبب استفاده از سبک‌هایی بود که معتزله در علم کلام وارد ساخته بود[۵۶].

ج: ابوحنیفه حدود هیجده سال ـ بنابر روایتی ـ در مکتب کوفه در کنار استاد خود حماد بن ابی سلیمان بود و فقه را از او فرا گرفت، این مکتب رنگ و حالت ویژه خود را داشت و صحابی چون ابن مسعود در ابتدای آن قرار داشت او استاد نخست عراق بود که دانش خلیفه دوم عمر بن خطاب وهم چنین آزاد اندیش ودقت نظر خاص خود را داشت وبعد از او سلسله شاگردان واساتید تا ابوحنیفه هر کدام در راستای تقویت و تغذیه این مکتب تلاش کردند؛ هر فرد در جایگاه خود تلاش کرد تا از جهت حدیث و رأی این مکتب را یاری کند و سرانجام حماد وارث حقیقی اهل رأی در کفه همه این اندیشه‌ها و دانش‌ها را گرد آورد؛ و در اختیار ابوحنیفه قرار داد. و ابوحنیفه نیز آنها را در قالب مذهبی ریخت که با شناسه‌ای مستقل و گرایشی ممتاز در جهان اسلام نمودار شد[۵۷].

برخی این جریان را چنین ترسیم کرده‌اند:» فقه را عبدالله بن مسعود کاشت و علقمة بن قیس نخعی آن را آبیاری نمود و ابراهیم نخعی آن را برداشت کرد و حماد بن أبی سلیمان آن را آرد و ابوحنیفه آن را پخت ـ یعنی اصول و فروع آن را گسترده ساخت و راه‌های رسیدن به آن را بیان و ابواب و فصول آن را مدون ساخت ـ و همه مردم از آن تناول کردند[۵۸]. «

د: آشنایی و ارتباط نزدیک ابوحنیفه با بازار، تأثیر مستقیمی در دیدگاه فقهی او گذاشت. فتاوا و نظرات ابوحنیفه در فقه معاملات از واقع‌گرایی خوبی برخوردار بود،[۵۹] و می‌توان گفت این دیدگاه بیشتر در بازار و در حین معاملات آب دیده شده و صیقل خورده بود. تا در جلسات علمی صرف، با توجه به اینکه شهرهای جنوبی و مرکزی میان دو رود از زمان ساسانیان از رونق تجاری خوبی برخوردار بود و با ورود مسلمانان به این سرزمین و از بین رفتن مرزهای سیاسی این ناحیه و ورود ایرانیان از شهرهای دیگر چون اصفهان و خراسان که با جاده ابریشم نزدیک بود و همچنین مهاجرت گسترده عرب‌های مسلمان که در تجارت سابقه طولانی داشتند، به سرزمین میان دو رود سبب افزایش رونق تجاری شد. و این رونق تجاری فقهای مسلمان را با پرسش‌ها و مسایل جدید و بی‌سابقه‌ای روبرو ساخت. و توجه به این نکته جایز اهمیت است که ابوحنیفه حتی بعد از اینکه به طور جدی به آموزش و تدریس فقه پرداخت رابطه خود با بازار را قطع نکرد و تجارت خود را با شراکت ادامه داد[۶۰].

روش و ویژگی‌های فقه حنفی یا فقه اهل رأی

همانطور که پیش از این آمد، امام ابوحنیفه در نظرات فقهی خود پیروی مدرسه‌ایی بود که عبدالله بن مسعود در کوفه پی‌ریزی نمود. و شاگردان او این مدرسه را بارور ساختند. شاگردان عبدالله بن مسعود به مانند خود او هر جا نصی از کتاب و یا روایت صحیحی از رسول خدا(ص) نمی‌یافتند، به رأی و نظر خود اجتهاد می‌کردند، و این روش ادامه یافت تا اینکه امام ابوحنیفه و شاگردان او، قواعد این روش را منضبط ساختند. امام ابوحنیفه پیرامون انی قضیه چنین گفته است:

«من به کتاب خدا عمل می‌کنم اگر امری را در کتاب ندیدم به سنت رسول خدا (ص) مراجعه می‌کنم و اگر در سنت نیافتم به سخن صحابه ـ به هر کدام که خواستم ـ عمل می‌کنم و کلام و دیگران را بر سخنان آنان ترجیح نمی‌دهم اما هنگامی که سخن به ابراهیم، شعبی، ابن سیرین[۶۱]، حسن بصری[۶۲] عطاء بن ابی‌رباح[۶۳] و سعید بن مسیب[۶۴] رسید پس آنها علمایی بودند که اجتهاد نمودند و من نیز به مانند آنان اجتهاد می‌کنم[۶۵]».

مدرسه فقهی کوفه به مدرسه اهل رأی شهرت دارد، اما رأی به چه معنی است؟ آیا مراد از آن همان قیاس فقهی به معنی ملحق ساختن امری که حکم آن اشاره نشده، به امری که حکم آن واضح است بخاطر اشتراک در علت حکم، است و یا اینکه معنی رأی کلی‌تر و فراگیرتر از آن است. وقتی به معنی این واژه در عصر صحابه و تابعین نگاه می‌کنیم، آن را کلی‌تر از قیاس می‌بینیم. و این معنی تا زمان تشکیل مذاهب ادامه دارد، و بعد از شکل‌گیری مذاهب آرام آرام تفسیر هر مذهب از رأی متفاوت می‌شود و این تفاوت تا رد نمود دیدگاه مذهب دیگر به عنوان» رأی ناجایز» گسترش می‌یابد. ابن‌قیم جوزی رأی را در زمان صحابه و تابعین چنین تعریف می‌کند:»رأی عبارت از امری بود که انسان بعد از فکر و تأمل و کسب معرفت به آن می‌رسد، از اموری که ملامت درستی و صحت آن هویدا است[۶۶]». به هر حال رأی در نزد صحابه و تابعین، قیاس، استحسان[۶۷] و مصالح[۶۸] مرسله را در برمی‌گیرد. پس برابر با این نظر، رأی شامل هر فتوایی می‌شود که یک فقیه آن را با استفاده از فهم کلی خود از دین صادر نموده است، بدون آن که در کتاب و سنت به آن اشاره شده باشد، و همچنین شامل ملحق کردن حکم یک واقعه به واقعه شبیه آن به دلیل تشابه علت در هر دو می‌شود[۶۹]. و بدین ترتیب فقهای مذهب اهل رأی با استفاده از این سیستم در برابر هیچ پرسشی بی‌پاسخ نماندند. و این، از جمله ایراداتی است که مخالفان ابوحنیفه بر او وارد می‌دانند، ابوحنیفه در پاسخ دادن به پرسش‌ها از شهامت کم‌نظیری برخوردار بود[۷۰].

فقه و اجتهاد ابوحنیفه یک تلاش فردی نبود و شاید دوام بسیاری از دیدگاههای فقهی به ویژه در مسایل غیر عبادی ـ فقه معاملات ـ در نتیجه این نوع از اجتهاد بود. در تأسیس نظریات و اجتهادات بنیادی که فقه حنفی را شکل دادند، شاگردان امام ابوحنیفه از همان ابتدا به شکل دقیق و عمیق با او همراه بودند. شاگردان ابوحنیفه به ویژه افراد معروفی چون ابویوسف و زفر[۷۱] از چنان استعدادی در زمینه فقه برخوردار بودند که به خوبی استاد خود را در فتاوایش به چالش می‌کشیدند و چه بسا در یک مسأله ساعت‌ها بحث و گفتگو می‌شد، و سرانجام نتیجه تمام بحث‌ها را به عنوان «قول راجح» می‌نوشتند[۷۲]. اگر چه این مانع از بازگشت آنان از این قول در طول زمان نمی‌شد، زیرا امام ابوحنیفه و شاگردان او، با واقف شدن به دیدگاه‌های محکم‌تر، از بسیاری از فتاوا و اجتهادات خود برگشتند. و این را علامت پختگی و توانمندی خود می‌دانستند[۷۳].

دکتر مصطفی ابراهیم زلمی در کتاب «خاستگاههای اختلاف در فقه مذاهب» ویژگی‌های عمومی فقه ابوحنیفه را در موارد ذیل خلاصه نموده است:

الف: آسان گرفتن در عبادات ومعاملات فقیهان دیگر هم به این اصل پایبندی نشان دادند؛ اما نه به اندازه امام ابوحنیفه موارد ذیل از نمونه‌هایی است که او در آنها «آسان گرفتن» را مراعات کرده است:

۱ـ هنگامی که نجاستی به بدن یا لباس برسد از میان بردن آن با هر وسیله‌ای جایز است.

۲ـ هم کسی که سفرش معصیت است و هم کسی که سفرش معصیت نیست می‌تواند نماز را شکسته بخواند.

۳ـ اگر کسی هزار دینار بدهکاری، هزار دینار بستانکاری و هزار دینار در دست داشته باشد زکاتی بر او واجب نیست.

۴ـ در زکات می‌توان به جای جنس، قیمت آن را پرداخت کرد. مثلاً شخصی می‌تواند به جای گوسفند بهای آن را به عنوان زکات بدهد.

ب: مراعات تهیدستان، ضعیفان وجانبداری از آنها، چنانکه قرآن به آن فرمان داده است. این مسأله به خوبی در آرا، فتواها و داوری‌های او دیده می‌شود، موارد زیر از این نمونه‌اند:

۱ـ وجوب زکات، از هر آنچه از زمین بیرون آید[۷۴].

۲ـ وجوب زکات در زیور آلات طلا و نقره[۷۵].

۳ـ در صدقه فطر، دادن پول به فقیر بر جنس تقدم دارد[۷۶].

ج: حکم به صحت کارها و تصرفات انسانها در حد امکان، نمونه‌های زیر از این قسم‌اند:

۱ـ جواز تجارت وصی، با اموای یتیمانی که تحت وصایت او هستند[۷۷].

۲ـ چنانچه کسی کالایی بخرد و سپس در شکست شود، معامله آن کالا فسخ نمی‌شود و فروشنده در ردیف دیگر طلبکاران قرار می‌گیرد.

د: احترام نهادن به آزادی و انسانیت انسانها.

نمونه‌های ذیل از این نوع هستند:

۱ـ زن بالغ عاقل در مسأله ازدواج، صاحب اختیار خود است و می‌تواند با هر کس که خیر و صلاح خویش را در همسری او می‌بیند، ازدواج کند[۷۸].

۲ـ ازدواج با حضور [گواهی] یک مرد و دو زن صحیح است[۷۹].

۳ـ حجر، تنها به سبب دیوانگی وصغیر بودن جایز است[۸۰]، اما حجر به دلیل سفاهت، جایز نیست[۸۱].

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

از جمله مسائلی که در فقه حنفی از همان ابتدا به شکل گسترده توجه شد، «فقه احتمالی»یا «فقه فرضی و تخمینی» بود[۸۲]. در این نوع از فقه، فقیه احتمالات ذهنی را طرح و پاسخ می‌داد. یکی دیگر از مباحث طرح شده در فقه حنفی، بحث«حیله‌های فقهی» بود. حیله فقهی از بر چند نوع تقسیم کرده‌اند: حیله‌ای که سبب حلال شدن امری حرام می‌شود و نوعی دیگر که سبب رسیدن به حق و دوری از گناه و سختی در دین می‌گردد، فقهاء نوع نخست را حرام و نوع دوم را جایز می‌دانند. و دلیل این جواز را کلام خداوند متعال به حضرت ایوب(ع) می‌دانند[۸۳]. آنگاه که سوگند یاد کرد تا زنش را صد ضربه شلاق بزند. زیرا در هنگام بیماری و رنج ایوب، به راه‌حل پیشنهادی شیطان گرایش یافته بود. و چون ایوب از بیماری شفا یافت خداوند به او گفت:«به خاطر صبر و استقامت همسرت و نیز برای آن که بر سوگندت وفادار بمانی یک دسته‌ی علف‌مانند را یک بار به او بزن[۸۴]». بحث حیله‌های فقهی و کتاب «الحیل» محمد بن حسن شیبانی در اصل برای رفع سختی و ایجاد گشایش در گره‌های کور فقهی بود اما نمی‌توان انکار کرد که این بحث فقط در راستای این هدف باقی نماند و آرام آرام در بسیاری از مسائل وارد حیله‌های شد که بسیاری از فقهاء آن را از نوع «حیله‌های نامشروع و حرام» شمرده‌اند[۸۵].

منابع مورد استفاده امام ابوحنیفه در استنباط مسایل فقهی را موارد زیر شمرده‌اند:

«الف: قرآن کریم؛ ابوحنیفه از نخستین کسانی به شمار می‌رود که وجوه دلالت قرآن را تبیین کرد. از جمله مهم‌ترین مسایلی که وی در آنها با اکثریت مخالفت کرده، قطعی بودن دلالت[۸۶] عام وجحت نبودن مفهوم مخالف است.

ب: سنت

ج: اجماع[۸۷]؛ در صورتی که نقل اجماع ثابت شده باشد ابوحنیفه به طور مطلق به آن استناد می‌کرد.

د: گفته صحابه؛ ابوحنیفه گفته صحابه را بر قیاس مقدم می‌داشت.

ذ: قیاس؛ ابوحنیفه به سبب دقت نظر و سرعت انتقالی که در پی بردن به نقاط همانندی و تفاوت میان موضوع های گوناگون داشت، قیاس را به صورتی گسترده و بیش از همه پیشینیان به کار گرفت.

س: استحسان؛ اگر چه او تنها کسی نبود که استحسان را یکی از منابع استنباط گرفت اما بیش از دیگر پیشوایان مذاهب به آن استناد کرد.

ش: عرف[۸۸]؛ او عرف صحیح را در بنا کردن احکام بر آن مورد توجه قرار می‌داد و در صورت تعارض آن را با قیاس، عرف را مقدم می‌داشت.

ر: مصالح مرسله[۸۹]

ز: استصحاب[۹۰]».

باور و عقیده‌ی امام ابوحنیفه

مسلمانان در عصر ابوحنیفه در باورهای اساسی با هم تفاوت چندانی نداشتند، مباحثی چون توحید، نبوت و معاد مورد پذیرش همه دسته‌ها و فرقه‌ها بود. فقط می‌توان این احتمال را به طور طبیعی در نظر گرفت که شاید پیرامون برخی تفسیرها از جزئیات این مباحث اختلاف نظر وجود داشته است. آنچه سبب ایجاد دسته‌ها و فرقه‌های مختلف گشت، مسایلی چون، خلافت و امامت، جبر و اختیار، وضعیت ایمانی مرتکبین گناهان کبیره و... بود. بیشتر این مباحث به طریقی با رویدادهای سیاسی مربوط می‌شد از این جهت در اینجا به باور امام ابوحنیفه پیرامون این موضوعات می‌پردازیم، اما پیش از این نگاهی کوتاه به دو سده نخست هجری قمری و فرقه‌های شکل گرفته در آن می‌اندازیم.

دو قرن نخست هجری قمری ابتدای طرح و رواج افکار و اندیشه‌های خوارج[۹۱]، شیعه[۹۲]، معتزله[۹۳]، قدریه[۹۴]، مرجئه[۹۵]، جهمیه[۹۶] و سایر فرقه‌ها بود. که در روند تحولات سیاسی، مذهبی و اجتماعی جامعه اسلامی شکل گرفتند. و با موضع‌گیری در برابر هم، و چه بسا دست به سلاح بردن برای مقابله با فرقه رقیب، اوضاع بسیار حساس و شکننده‌ای را بوجود آوردند. یکی از علت‌های بوجود آمدن این فرقه‌ها موضع‌گیری سیاسی آنها نسبت به حکومت و مشروعیت آن بود. پس ظهور و سقوط حکومت‌های موافق یا مخالف، آنها را دچار تغییرات بنیادی در اصول و مبانی می‌ساخت و این تحول چه بسا سبب سردرگمی و حیرت دانش‌پژوهان حوزه علم کلام شده است، زیرا تشتت و پراکندگی آراء و دیدگاهها آن چنان زیاد است، که جمع نمودن همه این آرا و ساختن یک قاعده ثابت برای بسیاری از این فرقه‌ها، به ویژه مرجئه بسیار مشکل است. بسیاری از منابع امام ابوحنیفه را مرجئی می‌دانند. اندیشه ارجاء از زمانی که توسط حسن بن محمد حنیفه[۹۷] [متوفای ۹۹ه =۷۱۸م] مطرح شد، تا زمان پایانی دوره اموی دچار تحولات متعددی گشت، اندیشه ارجاء با خودداری از داوری درباره مرتکبان کبیره و از آن جمله طرف‌های درگیر در فتنه‌های دوره پسین خلافت عثمان (رض) آغاز شد و در اوج فعالیت خود به مسایلی چون، پیوند ایمان و عمل، کاهش و افزایش ایمان، مسأله استثناء در ایمان و عدم خلود در آتش برای گناهکاران نیز پرداخت[۹۸]. آبشخور باورهای مرجئه رویدادهای سیاسی بود. پررنگ شدن آنان در یک زمان و رنگ باختن آنان در زمانی دیگر به ویژه بعد از سقوط امویان این نظر را تأیید می‌کند. به احتمال زیاد بسیاری از اندیشه‌های مرجئه در تقابل با فرقه‌های رقیب شکل نهایی خود را پیدا نموده است، زمانی که حد و مرز باور فرقه‌های رقیب مرجئه پررنگ شد و شروع به جدا نمودن نیروهای خودی از غیر خودی نمودند، به طور طبیعی مرجئه نیز به مقابله به مثل پرداخت و چه بسا در این میدان دچار افراط شد، دلیل این سخن سبقت زمانی فرقه‌های رقیب مرجئه یعنی خوارج و شیعه، نسبت به آن است. از این جهت شاید بی‌مناسبت نباشد که کیفیت باورهای امام ابوحنیفه را در تقابل با سایر فرقه‌ها سنجید، گفته می‌شود که امام ابوحنیفه از سویی با خوارج و اندیشه‌های آنان مخالفت می‌ورزید، از سویی دیگر از علویان و زیدیان حمایت می‌کرد و پیشنهاد همکاری با دستگاه حاکم را ـ خواه در دوره اموی و خواه در دوره عباسی ـ نمی‌پذیرفت و از سویی هم با نظریه شیعیان در باب امامت مخالف بود[۹۹]. از این جهت نمی‌توان معنی باوری مانند «عدم خلود مرتکبان به گناه کبیره» را در زمانی که خوارج مسلمانان را به بهانه گناه کبیره و پذیرش حاکمی که بر باور خوارج نیست تکفیر کرده و به قتل می‌رسانند. را با زمانی که اندیشه خوارج از جامعه اسلامی رخت بربسته یا ضعیف شده است یکسان دانست. مطمئناً در دوره نخست بسیار پررنگ و افراطی و در دوره دوم در معنی واقعی خود قرار دارد.

ارجاء به دو معنی آمده است: تأخیر انداختن و امید دادن، تأخیر انداختن داوری نسبت به مرتکبان گناه کبیره و امید دادن به آنان به غفران خدایی در روز باز پسین، ارجاء با معنی اول آغاز شد و با معنی دوم اوج گرفت و در درگیری‌های سیاسی مشارکت جست، در اندیشه‌های ارجاء نوعی مساوات میان همه مسلمانان، عرب و عجم وجود داشت و این امر سبب روی‌آوری مسلمانان غیرعرب به سوی این مکتب گشت[۱۰۰]. شاید بتوان گفت که ارجاء و در معنی نخست بیشتر در تقابل با شیعه است و در معنی دوم در تقابل با معتزله، زیرا معنی دوم به این مفهوم است که با وجود ایمان هیچ گناهی زیان نمی‌رساند و با کفر هیچ طاعتی سودمند نیست. این دیدگاه بیشتر در برابر معتزله مطرح بود زیرا آنان بر این باور بودند که مرتکبین گناه کبیره برای همیشه در جهنم‌اند.

شهرستانی[۱۰۱] در ملل و نحل در یک تفسیر، شیعه و مرجئه را در برابر هم می‌داند. زیرا مرجئه معتقد است که امام علی (رض) در میان صحابه در جایگاه چهارم قرار دارد بر خلاف شیعه که او را مقدم بر دیگر صحابه می‌دانند[۱۰۲].

شهرستانی در نسبت امام ابوحنیفه به مرجئه چنین آورده است:

«و از عجیب حال او [غسان کوفی مرجئی] آن که حکایت کند از (امام الائمه) ابوحنیفه کوفی ـ رضی الله عنه ـ مانند مذهب خود، و او را از مرجئه شمرده و این افترا است از وی بر امام که مذهب (مزخرف) خود را بروی می‌بندد برای رواج سخنان خود و امام ابوحنیفه و اصحاب او را ـ رضی الله عنه ـ از «مرجئه سنت» شمرده‌اند. و بسیاری از اصحاب مقالات او را از مرجئه می‌شمارند، و گویا سبب این نام بردهام آن است که امام فرماید: ایمان تصدیق دل است و آن زیاد و کم نمی‌شود. مرجئه گمان برند که قایل است به تأخیر عمل از ایمان. و این توهم فاسد در حق آن مسندنشین محفل عبادت و طاعت چگونه درست آید که با آن همه سعی و کوشش در اصناف عبادت‌ها به ترک عمل فتوی دهد.

و سبب دیگر در این توهم غسان آن است که امام ابوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ مخالف قدریه ومعتزله‌یی است که در «صدر اول» بودند[و] ومعتزله (که تابع ایشان بودند) مخالفان خود را در «قدر»، «مرجئه» گفتند، و همچنین وعیدیه از «خوارج»پس دور نیست که این لقب امام را از معتزله ، و خوارج پیدا آمده است[۱۰۳]».

امام ابوحنیفه در سایر موارد اختلافی ذکر شده با مقداری تفاوت به مانند دیگر اهل سنت معتقد است به درستی جانشینی خلفای راشدین به ترتیب آنچه روی داده و در قضیه جبر و اختیار بر این باور است که «انسان دارای اعمال اختیاری است که به سبب آنها پاداش یا مجازات می‌بیند، با وجود تقدیر کلی او»[۱۰۴] و امام ابوحنیفه مرتکبین گناه کبیره را از دایره ایمان خارج نمی‌بیند. و بر این باور است که اعمال صالح سبب توانمندی و پرنور شدن ایمان، و گناه و کارهای خلاف سبب ضعف و سستی ایمان می‌گردند[۱۰۵].

موضع‌گیری و باورهای سیاسی امام ابوحنیفه

امام ابوحنیفه در عصر حکومت عبدالملک بن مروان[۱۰۶] [۸۶ـ ۲۶ه =۷۰۵ـ۶۴۳م] دومین خلیفه مروانی به دنیا آمد در حالی که حکومت تا هنوز از تبعات انتقال حکومت و قیام عبدالله بن زبیر[۱۰۷] [۷۳ـ۱ه = ۶۹۲ ـ ۶۲۲م] نرسته بود. پس عبدالملک به حجاج بن یوسف ثقفی[۱۰۸] [۹۵ـ ۴۰ه = ۷۱۴ـ ۶۶۰م] بعد از سرکوب کردن قیام زبیریان حکومت بصره و کوفه و حجاز را داد. در آن موقع ابوحنیفه دوران کودکی را می‌گذراند. و شاهد فجایعی بود. که حجاج در عراق مرتکب می‌شد. و سختگیری‌های حجاج بر مردم و فقهای بزرگ، سبب رویگردانی او از همان کودکی از امویان شد.

علاوه بر این، ابوحنیفه دوستی اهل بیت رسول خدا(ص) را از پدر و مادر به ارث برده بود. فشار امویان بر غیرعرب‌ها و موالی بر آنان نیز اعمال می‌شد.[۱۰۹] و موضع‌گیری اهل بیت نسبت به موالی، محبت آنان به اهل بیت را سبب شد. ذهبی در سیر اعلام النبلاء تیلور این محبت را چنین حکایت کرده است:

«ابوحنیفه در حال پاسخ دادن به سؤالات مردم مدینه بود و برخی از مردم در اهداف او نشسته و برخی دیگر ایستاده بودند در این موقع امام جعفر صادق و در میان مردم ایستاده مشاهده کرد پس خطاب به او گفت: شایسته نیست که من نشسته باشم در حالی که شما ایستاده‌اید».[۱۱۰]

امام ابوحنیفه از قیام زید بن علی [۱۲۲ـ ۸۰ه = ۷۴۰ـ ۶۹۹م] در زمان خلافت هشام بن عبدالملک[۱۱۱] [۱۲۲ـ۱ ه = ۷۴۰ـ ۶۹۰م] حمایت کرد حتی برخی از منابع از میل او برای پیوستن به قیام زید می‌گویند و با مال و ثروت خود او را یاری داد و مردم را به پیوستن به زید تشویق نمود. این حمایت از زید در زمانی صورت پذیرفت. که ابوحنیفه فقط چهل‌و دو سال داشت و به تازگی بعد از مرگ استادش، حماد بن ابی سلیمان به ریاست مدرسه اهل رأی در کوفه رسیده بود.[۱۱۲] امویان از جانبداری ابوحنیفه از قیام زید بن علی باخبر شدند و درصدد برآمدند تا مقدار دوستی او با اهل بیت را بیازمایند. و همچنین در ایام ضعف و سستی دولت اموی از فقهای بزرگ یاری بگیرند. پس یزید بن عمر ابن هبیره[۱۱۳] والی کوفه قضاوت را به ابوحنیفه پیشنهاد داد و چون آن را نپذیرفت او را ۱۱۰ شلاق ـ هر روز ده شلاق ـ زد. و این سبب شد تا ابوحنیفه مدتی کوفه را رها کند و به مکه بگریزد، اقامت او در مکه تا سال ۱۳۲هجری =۷۵۰م که دولت عباسی استقرار پیدا کرد ادامه یافت.[۱۱۴] ابوحنیفه در ابتدا از دولت عباسی حمایت نمود و چون دید آنها نیز روش امویان را در پی گرفته‌اند از جانبداری دست کشید. امام ابوحنیفه در برابر قیام محمد بن عبدالله[۱۱۵] [نفس زکیه] و برادرش ابراهیم به بصره فرستاد[۱۱۶] ـ از فرزندان امام حسن مجتبی ـ موضع‌گیری صریح نمود و این سبب خشم ابوجعفر منصور[۱۱۷] شد. نفس زکیه در مدینه قیام کرد و برادرش را به بصره فرستاد و او توانست بر بصره، اهواز، فارس و واسط چیره شود. و به کوفه حمله برد، عباسیان تلاش بسیار کردند تا با نیرنگ این قیام را سرکوب کنند، اما نتوانستند. و بعد از درگیری‌های متعدد سرانجام عباسیان بر این قیام چیره شدند[۱۱۸]. امام ابوحنیفه مبلغ چهار هزار درهم برای ابراهیم به بصره فرستاد.[۱۱۹] و فرمانده نظامی ابوجعفر منصور، حسن بن قحطبه[۱۲۰] را از جنگ با عبدالله (نفس زکیه) باز داشت، امری که بر ابوجعفر پنهان نماند و شاید همین دیدگاه امام سبب شد تا ابوجعفر منصور به فکر تسویه حساب با او برآید و برای این کار کم‌هزینه‌ترین راه را برگزید، از این جهت او را به کار قضاوت خواست ـ و با اختلاف روایاتی که در این زمینه هست ـ نوع گفت‌وگوی بین امام ابوحنیفه و منصور عباسی و پاسخ امام به او، همه حکایت از شهامت ابوحنیفه و نارضایتی شدید او از کارهای منصور عباسی داشت، به روایتی امام ابوحنیفه قضاوت را نپذیرفت و در نتیجه به زندان و شلاق محکوم شد، و امام در زندان درگذشت.

در مجموع با توجه به مباحث گذشته و روایات کتاب‌های مناقب [مناقب الإمام الأعظم: کردری و مناقب الإمام أعظم إبی‌حنیفة: موفق مکی] و کتاب‌هایی مانند أحکام القرآن جصاص و... می‌توان باورهای سیاسی امام ابوحنیفه را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱ـ مسأله حاکمیت: امام ابوحنیفه بر این باور بود که حاکم حقیقی خداوند است و پیامبر به عنوان فرستاده او باید پیروی شود و شریعت و قانون خداوند و پیامبر او (ص) برترین قانون است و هیچ مسلمانی اجازه ندارد در برابر این قانون، حکم دیگری اختیار نماید[۱۲۱].

۲ـ روش درست انعقاد خلافت: امام ابوحنیفه بر این باور بود که خلافت با اعمال زور و قدرت منعقد نمی‌شود. و خلافت درست آن است که از طریق شوری و اجتماع اهل رأی جامعه اسلامی، تشکیل شده باشد.

۳ـ امامت و خلافت فاسق و ستمگر جایز نیست: عدالت برای خلافت شرط لازمی است اما بعد از سیطره فرد ستمگر بر امور مسلمانان امور اجتماعی و قضایی شرعی زیر نظر او درست هستند.

۴ـ ابوحنیفه به قریشی‌بودن خلیفه باور داشت، زیرا تا آن عصر تا هنوز قریشی‌ها بیش از همه در بسیج مردم توانا بودند و پیروی مردم از آنان بیش از دیگران بود.

۵ـ امام به استقلال قضات از حاکمان باور داشت، در یکی از آخرین سخنانش به شاگردانش چنین گفت:» اگر خلیفه مرتکب جرمی شود که با حقوق انسانی ارتباط داشته باشد، بزرگترین قاضی یا قاضی‌القضاة باید در حق او داوری، و حکم را بر او اجرا کند»[۱۲۲]. و علت نپذیرفتن پست قضاوت توسط او این باور او بود زیرا حاکمان وقت استقلال قضات را به رسمیت نمی‌شناختند.

۶ـ امام بر قیام ضد حاکم ستمگر باور داشت، از این جهت به یاری کسانی پرداخت که علیه حاکمان قیام کردند و شرط عدالت و تقوا را نیز دارا بودند. [۱۲۳]

ابوحنیفه در جایگاه جرح و تعدیل

ابوحنیفه به خاطر پاسخ دادن به یک سری سؤالات که در دایره فقه تقدیری یا همان فقه احتمالات قرار می‌گیرند، هرگز بوسیله مخالفان اهل رأی بخشیده نشد. در بین علمای طراز اول جرح و تعدیل، درباره احادیث روایت شده از امام ابوحنیفه اختلاف نظر وجود دارد. اما هیچ دسته‌ای او را به کذب و دروغ متهم نساخته‌اند.

با تأمل در پیرامون دیدگاه هر دو دسته و فاصله زمانی هر یک از آنان از عصر امام ابوحنیفه و همچنین دیدگاه آنان نسبت به فقه و فقها، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که امام ابوحنیفه در روایت حدیث، قابل اطمینان و از اهل صدق و راستی است.[۱۲۴] اما با وجود اینکه یحیی بن معین[۱۲۵] [۲۳۳ـ ۱۵۸ه = ۸۴۸ـ ۷۷۵م] که از پیشوایان حدیث‌شناس در عصر خود بود، بر باور فوق است و یحیی بن سعید[۱۲۶] [وفات: ۱۴۳ه = ۷۶۰م] پیشوای اهل حدیث در زمان، خود فتوای امام ابوحنیفه را می‌پذیرد و امام محمد بن ادریس شافعی[۱۲۷] [۲۰۴ـ ۱۵۰ه = ۸۲۰ـ ۷۶۷م] بر این باور است که: «هر کس در پی کسب فقه باشد وامدار امام ابوحنیفه می‌شود.» و سفیان ثوری[۱۲۸] و عبدالله بن مبارک[۱۲۹] می‌گویند: «ابوحنیفه فقیه‌ترین فرد زمان خود بود». افرادی چون احمدبن شعیب نسایی[۱۳۰] و عبدالله بن عدی[۱۳۱] که از پیشوایان و حدیث بودند، امام ابوحنیفه را در حدیث صاحب‌نظر نمی‌دانند[۱۳۲]. و ابن‌عدی او را از اهل حدیث نمی‌شمارد[۱۳۳] و برخی دیگر یا را از این فراتر نهاده و ابوحنیفه را به سبب تردید در درستی برخی از احادیث، شدیداً تقبیح کرده‌اند.

همه این اختلافات به سبب روشی بود که امام ابوحنیفه در استنباط احکام از قواعد فقهی استفاده قرار نموده بود. از این جهت آن دسته از علمای جرح و تعدیل که صبغه فقهی آنها قوی است، جایگاه بزرگ امام ابوحنیفه را باور دارند به ایرادات مخالفان او ارزش زیادی قایل نیستند[۱۳۴]. روایاتی از پیشوایان اهل حدیث که از فقهای عصر خود بودند موجود است که نشان‌دهنده جایگاه بس بزرگ امام ابوحنیفه و شاگردان اوست.[۱۳۵]

در این میان نکته‌ایی چند بر جای مانده است، از جمله آن که وجود کسانی که با جعل و وضع حدیث تلاش کردهاند تا با کسب وجه، جایگاه افراد موجه جامعه را مخدوش سازند، سبب شده است تا افراد زیادی در این میان قربانی این دروغ‌پردازی می‌شوند، وجود روایات ساختگی و چه بسا متضاد در مورد امام ابوحنیفه ـ که تاریخ بغداد مملو از آنهاست ـ نشان‌دهنده چنین موضوعی است. [۱۳۶] و نباید از حسادت حسودان که با ایجاد شایعه، قلب بیمار خود را ـ به گمان خود ـ آرامش می‌دهند.[۱۳۷] غافل ماند. و اگر این دسته بهانه و سوژه‌ای برای ایجاد تشکیک نسبت به علم و دانش کسی بدست آورند، با شاخ و برگ دادن و بزرگ کردن و واقعی جلوه دادن آن هر غیر محققی را به شک و تردید می‌اندازند[۱۳۸].

امام ابوحنیفه در چند جمله

ابوحنیفه انسانی متین و آرام بود، درکی قوی داشت. فقه، عبادت، تقوا و سخاوت را یک جا با هم داشت، بخشش و عطای حکومتی را نمی‌پذیرفت[۱۳۹]. در برابر دشمنان و مخالفان از تحمل و سعه صدر بی‌نظیری برخوردار بود. گفته‌های ناخوشایند و پرسش‌های جاهلانه او را برنمی‌انگیخت[۱۴۰]. در تحلیل مسایل ژرف‌اندیش و ژرفکار بود و به بررسی ظاهر متون دینی بسنده نمی‌کرد، بلکه به هدفی که در پشت این ظاهر بود می‌نگریست، همین ویژگی‌ها و مانند اینها بود که او را جایگاهی بلند بخشید، دلش را نورانی ساخت و بینشی روشن به وی ارزانی داشت[۱۴۱].

پاورقی‌ها و ارجاعات

[۱]ـ Zota
[۲] ـ خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت بغدادی [۴۶۳ـ ۳۹۲ه =۱۰۷۲ـ ۱۰۰۲م] از مؤرخین قرن پنجم به شهرهای متعدد برای جمع اخبار سفر کرد.
[۳]ـ خطیب بغدادی، ابی بکر احمد بن علی، تاریخ بغداد و مدینة السلام، ج۱۳ص۶، ۳۲۵.
[۴] ـ عبدالقادر بن ابی الوفاء، قریشی متوفی ۷۷۵ه= ۱۳۷۵م کتاب او در طبقات حنفیه است.
[۵]ـ عبدالقادر ابن ابی الوفاء، الجواهر المضیئة، جزء اول ص۸۵.
[۶]ـ Mah
[۷]ـ ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمدبن محمد، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ج۵ص۴۰۵.
[۸] ـ بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان ج۲ ص۴۸۹.
[۹] ـ ابن خلکان، وفیات الاعیان ترجمه، احمد بن حسد سنجری، ج۳ص۳۵۹.
[۱۰] ـ عمر بن اسحاق بن احمد غزنوی سراج الدین ابوحنص هندی وسپس مصری فقیه حنفی [۷۷۳ـ ۷۰۲ه = ۱۳۷۲ـ ۱۳۰۵م] تصانیف زیادی بر جای گذاشته است از آن جمله، تفسیر القرآن، مجموعه فتاوی، شرح هدایه فی الفقه مرغینانی و...
[۱۱]ـ تقی‌الدین التمیمی، الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، جزء اول ص۸۶.
[۱۲] ـ ابن خلکان، همان ج۵ ص۴۰۵.
[۱۳] ـ همان ص۴۰۵.
[۱۴] ـ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۳ص۳۲۶.
[۱۵] ـ محمد ابوزهره، ابوحنیفة حیاته و عصره ـ آراؤه و فقهه ، ص۱۲.
[۱۶] ـ اسماعیل پاشا بغدادی، هدیة العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین ج۲ ص۴۹۵.
[۱۷]ـ محمد بن اسحاق الندیم معروف بأبی یعقوب وراق، کتاب الفهرست، تحقیق، رضا تجدد ص۴۵۵.
[۱۸] ـ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۳ص۳۲۵.
[۱۹] ـ ابن خلکان، وفیات الاعیان، جلد پنجم ص۴۰۵.
[۲۰] ـ منابع در مورد خانواده مادری ابوحنیفه ووضع مالی وطبقه اجتماعی آنها اشاره‌ای نکرده‌اند.
[۲۱]ـ عامر بن شراحیل الشعبی [۱۰۳ـ ۱۹ه = ۷۲۱ـ ۶۴۰م] از راویان حدیث واز تابعین بود، در حفظ ضرب‌المثل بود. در کوفه متولد، و در همانجا در گذشت با عبدالملک بن مروان خلیفه اموی تماس گرفت، و دوست و ندیم او شد. و قاضی عمر بن عبدالعزیز بود. او فقیه، محدث و شاعر بود.
[۲۲]ـ محمد ابوزهره، همان ص۱۸.
[۲۳] ـ شاید مخالفت علمای دیگر شاخه‌های دانش، در آن عصر با علم کلام و همچنین ویژگی‌های خاص این علم که در آن معنویت کم و جدال فراوان است و اینکه این دانش فقط نیاز افرادی خاص در جامعه است، از جمله این اسباب بوده است.
[۲۴] ـ حماد بن ابی سلیمان، علامه، فقیه و امام عراق از شاگردان ابراهیم نخعی در سال ۱۲۰ ه ـ ۷۳۸م درگذشت. او صاحب مال و تجمل بود. [سیر اعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۳۱].
[۲۵] ـ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۳ ص۳۳۳.
[۲۶] ـ ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، [۵۹۷ـ ۵۰۸ه = ۱۲۰۱ـ ۱۱۱۴م] صاحب تصانیف فراوان .
[۲۷] ـ ابن الجوزی، أبو الفرج، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تواریخ الملوک والامم ص۲۲۹۳.
[۲۸] ـ یعقوب بن ابراهیم، ابویوسف، [۱۸۲ـ ۱۱۳ه = ۷۹۸ـ ۷۳۱م] قاضی القضاة هارون رشید و معروف‌ترین شاگرد امام ابوحنیفه.

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

[۲۹] ـ ترجمه:»هرکسی که در دین خدا دانش حاصل کند خداوند او را کفایت می‌کند واز جایی که گمان نمی برد او را روزی می‌رساند». ابن الدبیثی، ذیل تاریخ بغداد. ج۱ ص۴۹.
[۳۰] ـ جمال‌الدین یوسف مزی [۷۴۲ـ ۶۵۴ه = ۱۳۴۱ـ ۱۲۵۶م] محدث، در حلب به دنیا آمد در راه کسب دانش بسیار سفر کرد ودر دمشق سکونت گزید وپنجاه سال حدیث گفت.
[۳۱] ـ طاوس بن کیسان [۱۰۶ـ ۳۳ه = ۷۲۴ـ ۶۵۳م] از بزرگان تابعین در فقه و حدیث، بسیار پرجرأت و از اهل فارس بود و در یمن پرورش یافت.
[۳۲] ـ عاصم بن أبی النجود، یکی از قراء هفتگانه متوفای ۱۲۸ه= ۷۴۵م تابعی بود، و در قراءات و حدیث قابل اعتماد بود.
[۳۳] ـ عکرمه مولی ابن عباس، بربر بود. متوفای ۱۰۷ه = ۷۲۶م از دانشمندان تابعی و قابل اعتماد در تفسیر بود.
[۳۴]ـ محمد بن مسلم بن عبدالله ابن شهاب زهری [۱۲۴ـ ۵۸ه = ۷۴۲ـ ۶۷۸م] اولین کسی که حدیث را تدوین کرد و از بزرگان فقه وحدیث از تابعین مدینه که در شام سکونت گزید عمر بن عبدالعزیز خلیفه عادل اموی به او توجه خاص داشت.
[۳۵] ـ محمد بن علی مشهور به باقر امام پنجم شیعه اثنی عشر[۱۱۴ـ ۵۷ه =۷۳ـ ۶۷۷م].
[۳۶] ـ زید بن علی ۱۲۰ـ ۸۰ه = ۷۳۸ـ ۶۹۹م پیشوای مذهب زیدی و از علمای معروف زمان خود.
[۳۷] ـ مزی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج۲۹ ص۱۹ـ ۴۱۸.
[۳۸] ـ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد. ج۱۳ص۳۳۰.
[۳۹] ـ ابراهیم بن یزید نخعی [۹۶ـ ۴۶ه = ۷۱۵ـ ۶۶۶م] از بزرگان تابعی، وی فقیه عراق در زمان خود بود.
[۴۰] ـ شریح بن حارث کندی وفات ۷۸ه = ۶۹۷م از مشهورترین قضات صدر اسلام.
[۴۱] ـ علقمه بن قیس نخعی همدانی وفات در ۶۲ه = ۶۸۱م فقیه عراق و شاگرد ابن مسعود بود.
[۴۲] ـ مسروق بن اجدع همدانی و ادعی تابعی ثقه از اهل یمن وساکن کوفه شد. در نبردهای امام علی شرکت جست.
[۴۳] ـ عبدالله بن مسعود وفات ۳۲ه = ۶۵۳م در فضل وعقل ونزدیکی به رسول خدا از بزرگان صحابه بود از اهل مکه و سابقین به اسلام بود. صاحب سُرّ رسول بود.
[۴۴] ـ محمد ابوزهره، ابوحنیفة، حیاته و عصره، ص۶۶.
[۴۵] ـ الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء ج اول ص۴۶۱.
[۴۶] ـ حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی ج ۲ ص۶۵.
[۴۷] ـ محمد ابوزهره، همان ص۶۸.
[۴۸] ـ یزید بن عمر بن هبیره [۱۳۲ـ ۸۷ه =۷۵۰ـ ۷۰۶] از جمله کار گزاران دولت اموی در بین النهرین.
[۴۹] ـ همان ص۳۴.
[۵۰] ـ ـ شمس الدین ابو عبدالله محمد بن أبی بکر دمشقی، ۷۵۱ـ ۶۹۱ه = ۱۳۵۰ـ ۱۲۹۲م فقیه حنبلی معروف به ابن قیم جوزی، مفسر، محدث، حافظ، نحوی، اصولی، متکلم و....
[۵۱] ـ محمد بن حسن بن فرقد شیبانی (۱۸۹ـ۱۳۱ه =۸۰۴ ـ ۷۴۸م) از شاگردان مهم امام ابوحنیفة و امام ابویوسف و صاحب تألیفات فراوان.
[۵۲] ـ هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، اسماعیل پاشا بغدادی ج۲ ص۴۹۵.
[۵۳] ـ أعلام الموقعین، ابن‌قیم جوزی.
[۵۴] ـ شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن ابوبکر معروف به ابن قیم جوزیه، اعلام الموقعین عن رب العالمین. ج۳. ص۳.
[۵۵] ـ اهل رأی به کسانی گفته می‌شود که در پذیرش حدیث سخت‌گیری می‌کنند و از قیاس و احسان به شکل گسترده استفاده می‌کنند.
[۵۶] ـ حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی ج ۱ ص ۱۴۶.
[۵۷]ـ مصطفی ابراهیم الزلمی، خاستگاههای اختلاف در فقه مذاهب، ترجمه: حسین صابری ص۴۶.
[۵۸] ـ المعلم بطرس بستانی ، بستانی ، دایرة المعارف عربی، جلد دوم ص۴۵۶.
[۵۹] ـ برتولد اشیولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه: مریم میراحمدی ج۲ ص۲۲۰.
[۶۰]ـ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۳ص۶ـ ۳۲۵. وابن حجر عقلانی، تهذیب التهذیب ج۱۰ ص۴۰۱.
[۶۱] ـ محمد بن سیرین بصری [۱۱۰ـ ۳۳ه = ۷۳۰ـ ۶۵۳م] فقیه و محدث در ابتدا بزاز بود به تقوا و تعبیر خواب مشهور بود.
[۶۲] ـ حسن بن یسار بصری [۱۱۰ـ ۲۱ه = ۷۲۸ـ ۶۴۲م] تابعی، امام اهل بصره فقیه ، محدث و از عبادت گذاران و افراد شجاع بود. در بصره درگذشت.
[۶۳] عطاء بن اسلم بن اسلم بن صفوان [۱۱۴ـ ۲۷ه = ۷۳۲ـ ۶۴۷م] فقیه ومفسر ومحدث اهالی مکه.
[۶۴] ـ سعید بن مسیب بن حزن [۹۴ـ ۱۳ه = ۷۱۳ـ ۶۳۴م] سید تابعین و از فقهای هفتگانه در مدینه محدث، فقیه و صاحب ورع و تقوا بود.
[۶۵] ـ مزی، تهذیب الکمال ج۲۹ص۴۴۳.
[۶۶] ـ محمد ابوزهره، همان ص۱۰۲.
[۶۷] عدول از آنچه یک قیاس ایجاب می‌کند به آنچه قیاس قوی‌تر از ایجاب می‌کند (استحسان).
[۶۸] ـ مصالحه مرسله آن است که هیچ دلیلی ناظر بر اعتبار یا عدم اعتبار آن درشرع نرسیده باشد.
[۶۹] ـ محمد ابوزهره همان ص۱۰۲.
[۷۰]ـ بطور مثال می‌توان به فتوای ایشان درباره نماز خواندن به فارسی برای فارسی‌زبانان اشاره کرد، او فتوا داد که آنان می‌توانند معنای قرآن را به فارسی در نماز به جای عبارات عربی بخوانند. ابتدا این فتوا عام بود اما بعد محدود به این شد که آنها عربی ندانند، اما به هر حال ذات این فتوا سبب طرح مباحث جدیدی شد و آن اینکه آیا قرآن لفظ و معنا است و یا اینکه تنها معنا می‌باشد. سرخی در کتاب مشهور خود «المبسوط» بحث مفصلی در این زمینه نموده است.(محمد ابوزهره، همان، ص۲۳۷).
[۷۱] ـ محمد مطلوب، ابویوسف حیاته و آثاره و آراؤه الفقهیه، ص۱۳۹.
[۷۲] ـ ابوالمحاسن الدمشقی ، ذیل تذکرة الحفاظ، ص۲۱۱.
[۷۳] ـ زفر بن هذیل بن قیس [۱۵۸ـ ۱۱۰ه =۷۷۶ـ ۷۲۹م] فقیهی بزرگ و قاضی بصره.
[۷۴] ـ یوسف قرضاوی، فقه الزکاة، جزء اول، ص۳۵۳

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

شیخ مجاهد شهید انور العولقی

وی انور فرزند ناصر العولقی از قبیله ی العوالق در یمن بود، انور العولقی در ۲۲ آپریل سال ۱۹۷۰ در آمریکا هنگامی که پدرش دانشجوی یکی از دانشگاه های این کشور بود از پدر و مادری یمنی متولد شد.

پدرش مدتی وزیر کشاورزی یمن و همچنین رییس سابق دانشگاه صنعا بوده است.

شیخ انور العولقی هنگامی که ۷ ساله بود بهمراه خانواده اش به یمن بازگشت، در آن زمان شیخ توانایی سخن گفتن به عربی را نداشت ولی بدلیل سن کم توانست بسرعت زبان عربی را فراگیرد.

وی در سال ۱۹۸۹ با کسب رتبه ی اول در مدرسه ی خود توانست دیپلم خود را دریافت کند.

وی در سال ۱۹۹۰ برای تحصیل در مهندسی عمران عازم آمریکا شد و توانست در سال ۱۹۹٤ از دانشگاه کلورادو فارغ التحصیل شود، وی در مدت زمان تحصیل رییس انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا بوده است.

وی ٤ سال پس از آن به تحصیل فوق لیسانس مشغول شد و در سال ۲۰۰۰ توانست در رشته ی تکنلوژی آموزشی از دانشگاه سان دییگو در کالیفورنیا فوق لیسانس خود را دریافت کند و پس از آن برای ادامه ی تحصیل در مقطع دکترا عازم واشنگتن شد ولی بدلیل محیط نامناسب پس از حملات ۱۱ سپتامبر نتوانست به تحصیل ادامه دهد و به بریتانیا و یمن بازگشت.

تنها چند ماه پس از ترک آمریکا توانست برای تحصیل دکترا از یکی از دانشگاه های بریتانیا پذیرش گیرد ولی اینبار نیز بدلیل محیط نامناسب و جو علیه مسلمانان پس از ۱۱ سپتامبر، بریتانیا را ترک کرد و به یمن بازگشت.

وی پس از بازگشت به یمن در سال ۲۰۰۳ به پر کردن نوارهای دعوی به زبان انگلیسی و منتشر کردن آن در سایتهای اینترنتی مشغول شد که نقش بسزایی در انتشار اسلام در میان انگلیسی زبانان داشته است.

شیخ انور العولقی در کنار زندگی آکادمیک وقت خود را برای دعوت به اسلام و امامت مساجد و سخنرانی های اسلامی فارغ میکرد، بویژه دعوت به زبان انگلیسی . یکی از دلایل تغییر مسیر شیخ انور العولقی زندگی دعوی و دعوت در راه اسلام، حملات وحشیانه ی صلیبیان به مسلمانان در عراق، افغانستان، فلسطین، سومالی و دیگر کشورها بوده است.

وی توانست بسیاری از علوم شرعی و اسلامی را زیر نظر علمای جهان اسلام در آمریکا، یمن و عربستان سعودی فرا گیرد و در برخی مساجد آمریکا در شهرهای کلورادو، کالیفورنیا و ویرجینیا مدتی امامت مساجد را بر عهده گرفت و همچنین مابین سالهای ۲۰۰۰ الی ۲۰۰۲ وی امامت دومین مسجد بزرگ در آمریکا، مسجد دار الهجره در نزدیکی واشنگتن بر عهده گیرد و هزاران نمازگذار از شخصیات های سیاسی و سفرا و تحصیل‌کردگان در آمریکا پشت سر وی نماز می‌گذاردند.

وی همزمان با امامت مساجد، توانست نوارهای زیادی را با موضوعات مختلف توحیدی و تاریخی به زبان انگلیسی ضبط کند و بصورت رسمی در آمریکا و بریتانیا نوارهای وی توسط یک شرکت صوتی منتشر شد.

نوارهای شیخ انور العولقی بصورت ملیونی در دهه ی گذشته در کشورها مختلف انگلیسی زبان منتشر شد و بسیاری توانستند از نوارهای وی بهره ی لازم را ببرند.

شیخ انور العولقی در سال ۲۰۰٦ بنابر درخواست دولت آمریکا در یمن دستگیر شد و زیر نظر ماموران سازمان فدرال آمریکا از وی بازجویی میشد ولی بدلیل نیافتن هرگونه مدرک علیه وی، پس از یک و نیم سال آزاد گشت.

پس از مدتی از آزادی شیخ انورالعولقی وی در کشورهای بریتانیا، کانادا و انگلیس در دادگاه های صلیبی مجرم شناخته شد و اتهام وی تشویق مردم به جهاد علیه کشورهای غربی بوده است و همچنین آمریکا وی را به لیست سیاه که شامل اسامی افراد تروریست ضد آمریکا میباشد اضافه کرد.

همچنین در یمن نیز به اتهام ملحق شدن به مجاهدین و رهبری آنان تحت پیگرد قرار گرفت.

سرانجام این شیخ جوان، پس از سالها جهاد و تلاش و فداکاری برای اسلام و نشر یکتا پرستی، به آرزوی دیرینه ی خود و تمامی مجاهدین در راه خدا رسید و در یک بمباران هوایی، توسط هواپیماهای آمریکایی به شهادت رسید.

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱٤۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

فرمانداری که چوپان شد

امام ابن شبه
ترجمه: علال حیدری

امام ابن شبه در کتاب تاریخ مدینه نقل می کند: امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه عیاض بن غنم را به فرمانداری شام گمارد، پس از مدتی به امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه خبر رسید که عیاض برای خویش مجلس ویژه تشکیل داده و دربانانی بر آن گمارده است، پس نامه ای به او نوشت و وی را طلبید، هنگامی که عیاض به خدمت ایشان رسید.

عمر فاروق رضی الله عنه او را بمدت سه شبانه روز زندانی نمود ، سپس او را خواست وپالتویی پشمین طلبید و به او گفت: بپوش و نیز بقچه ی چوپانی و سیصد گوسفند به او داد و گفت: آنها را بچران . او نیز چنین کرد. هنگامی که کارش به پایان رسید عمرفاروق رضی الله عنه او را طلبید ، عیاض دوان دوان به خدمت امیرالمؤمنین رسید فاروق رضی الله عنه به او گفت: گوسفندان را بردار و برو چنین و چنان کن زمانی که عیاض اندکی فاصله گرفت: عمر رضی الله عنه او را فراخواند و آنقدر او را اینطرف و آنطرف فرستاد که عرق بر پیشانی اش جاری شده بود. سپس عمر رضی الله عنه فرمود: فلان روز گوسفندان را نزدم من بیاور ، و چون روز موعود فرا رسید عیاض به نزد امیرالمؤمنین آمد ، عمر رضی الله عنه فرمود: برو برای گوسفندان از چاه آب بکش عیاض هم چنین کرد و پس از سیراب کردن گوسفندان آبشخور را پر از آب نمود سپس عمر رضی الله عنه فرمود گوسفندان را به چراگاه ببر و فلان روز به نزد من بیا. و همچنان او را این سو و آن سو می فرستاد تا اینکه دو ماه گذشت.

عیاض که خسته شده بود به همسر عمر رضی الله عنه که از نزدیکانش بود روی آورد و گفت: برو از امیرالمؤمنین بپرس چرا با من چنین می کند؟

وقتی عمر رضی الله عنه به خانه آمد همسرش گفت: ای امیرالمؤمنین چرا با عیاض اینگونه رفتار می کنی؟ عمر رضی الله عنه فرمود: از کی تا به حال در امور مسلمین دخالت می کنی؟!!

عیاض کسی را به نزد همسر عمر رضی الله عنه فرستاد تا از نتیجه امر آگاه شود , همسر امیرالمؤمنین فرمود: ای کاش تو را نمی شناختم آنقدر عمر مرا توبیخ کرد که آرزو کردم زمین باز شود و مرا ببلعد. مدتی گذشت و عیاض روی به عثمان آورد و گفت: ای عثمان برو از امیرالمؤمنین بپرس چرا با من اینگونه رفتار می کند؟ عثمان به نزد امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین چرا با عیاض اینگونه رفتار می کنی؟ عمر رضی الله عنه فرمود: پس عیاض به نزد تو هم آمده است. عثمان رضی الله عنه فرمود: ای امیرالمؤمنین عیاض یکی از بزرگان قریش است چرا با او اینگونه برخورد می کنی؟ عمر رضی الله عنه دو یا سه ماهی او را رها کرد سپس او را طلبید و خطاب به وی گفت : وای بر تو برای خویش مجلس ویژه تشکیل می دهی و پاسبان می گماری؟!! آیا دوباره مرتکب چنین کاری می شوی؟ عیاض گفت: خیر ای امیرالمؤمنین، سپس امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود: اکنون به پست خودت بازگرد.

و گویند پس از آن عیاض بن غنم یکی از بهترین فرماندارن امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه شد.

کوهنوردی می‌خواست بالای بلند ترین کوه برود

احمد صیام رووفی

او پس از سالها آمادگی گرفتن، ماجرا جویی خود را آغاز کرد ولی از آنجا که افتخار کار را فقط برای خود می خواست، تصمیم گرفت تنها از کوه بالا برود.

شب، بلندی های کوه را تماماً در برگرفته بود و مرد هیچ چیز را نمی دید. همه چیز سیاه بود و ابر روی ماه و ستاره ها را پوشانیده بود...

همانطور که از کوه بالا می رفت، چند قدم مانده به قله کوه، پایش خطا خورد (لغزید) و در حالی که به سرعت سقوط می کرد، از کوه دور شده می رفت...

در حال سقوط فقط لکه های سیاهٔ را در مقابل چشمانش می دید و احساس وحشتناک جذب شدن به وسیله قوه جاذبه او را در خود می گرفت...

همچنان سقوط می کرد و در آن لحظات ترس عظیم، همه رویداد های خوب و بد زندگی به یادش آمد. فکر می کرد مرگ چقدر به او نزدیک است...

ناگهان احساس کرد که طناب به دور کمرش محکم شده است. بدنش میان آسمان و زمین معلق بود و فقط طناب او را نگهداشته بود و در این لحظهٔ بی سر و صدا برایش چاره ای نمانده بود جز آن که فریاد بکشد:

" خدایا کمکم کن"

ناگهان صدایی پر طنین که از آسمان شنیده می شد، جواب داد:

" از من چه می خواهی؟"

– ای خدا نجاتم بده!

– واقعاً باور داری که من می توانم تو را نجات بدهم؟

– البته که باور دارم.

– اگر باور داری، طنابی که به کمرت بسته است را پاره کن!!!

بعد از یک لحظه سکوت... مرد تصمیم گرفت با تمام نیرو به طناب بچسپد...

چند روز بعد در خبر ها آمد: یک کوهنورد یخ زده را مرده پیدا کردند. بدنش از یک طناب آویزان بود و با دست هایش طناب را محکم گرفته بود. او فقط یک متر با زمین فاصله داشت!

*

خواننده ی عزیز! بسیاری ها همیشه شکایت می کنند که خداوند هیچ دعای ما را قبول نمی کند! و از این قبیل حرفها... حالانکه رسول الله (ص) در حدیث شریف قدسی می فرماید؛ «خداوند می گوید» من از بنده ام شرم می کنم در حالیکه دستنهایش به سوی من بلند شده و به جز من کسی را ندارد، دستهایش را نا امید پایان کنم...

عزیزان در دعا باریکی های بسیار است علت قبول نشدن دعا های مان فقط خود ما هستیم، هنگامیکه ما از خدا چیزی را طلب می کنیم، خدا می گوید ای بنده ام رها کن فلان عمل را من در عوض دعایت را قبول می کنم ولی حالت ما به همان کوه گردی می ماند که به ریسمان چسپیده و فقط یک چند لحظه یی از قبول شدن دعا های خود فاصله داریم...

خداوند توفیق عمل صالح نصیب همه ما بگرداند، التماس دعای خیر داریم موفق و کامگار باشید.

به نقل از:
quran-m.com
سایت دائرة المعارف اعجاز علمی در قرآن و سنت

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

کتابِ آموزش حج و عمره همراه با تصویر

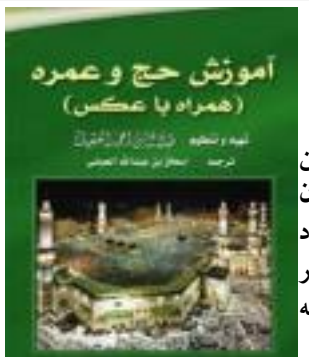

مکّهء مکرمه بهترین زمین و محبوبترین مکان نزد الله جل جلاله است، در آن مسجد الحرام و کعبه مشرفه وجود دارد که الله جل جلاله آنرا قبله مسلمانان قرار داده است ، و تمامی مردم در هر شبانه روز پنج بار برای اطاعت از الله جل جلاله و اجابت ندای حق بسوی آن رو میکنند، مکه مهد انبیاء و مقام پدرمان إبراهیم علیه السلام و مبعث پیامبرمان محمد صلی الله علیه وآله وسلم است.

حج رکن پنجم از ارکان اسلام است، و تمامی أمت اسلام از عصر نبوت بر وجوب حج اقرار دارند و آنهم بر مسلمان بالغ و عاقل و آزاد که استطاعت مالی و بدنی داشته باشد

حج و عمره برای کسی که نیت خود را برای الله جل جلاله خالص کند، و اعمال آنرا بطوری که در قرآن و سنت شریف آمده انجام دهد، فضیلت بسیار بزرگی را دارد.

واینک در این ایام مبارک که مراسم حج نزدیک می باشد کتابخانه عقیده کتابِ آموزش حج و عمره همراه با تصویر را خدمت برادران و خواهران مسَلمان تقدیم می کند که امیدواریم مورد استفاده عزیزان قرار گیرد و الله تعالی حج خانۀ مبارک خود را نصیب همه مسلمانان بنماید. برای داونلود نمودن این کتاب به بخش فقه و احکام کتابخانه مراجعه نمایید.

و یا با فشار بر روی اسم کتاب می توانید آنرا مستقیما دانلود نمایید:
آموزش حج و عمره همراه با تصویر

نام کتاب: ا
احوال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حج

نویسنده: فیصل بن علی البعدانی

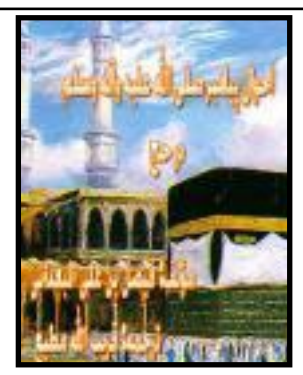

مختصری از کتاب
این کتاب روش جدیدی را در موضوع حج پیشکش می نماید که نمی توان آنرا احکام متعلق به حج نا مید، و نه هم برخی از فتاوای مر بوط به مسایل حج شمرد، بلکه سفری دلپسندی با پیامبر اکرم است که از لابلای ماخذ موثوق کتب سنت برگزیده و گرد آورده شده است که حجاج را با تأسی و پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با خود همراز و همسفر ساخته است.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
بیان چند درس عقیدتی برگرفته از حج

نویسنده: عبدالرزاق البدر
مترجم: محمد صالح سعیدی

مختصری از کتاب
حج، فرمان خدای بزرگ و یکی از مهمترین ارکان دین اسلام است. در واقع سفر انسان به سوی میعادگاه محبوب حقیقی امّت اسلامی، شرکت در مدرسۀ خودشناسی و خداشناسی و نیز پیوستن به اردوی آزادی و خودسازی، جهت درک محتوای این فریضۀ الهی و فهم معنای عقیده و توحید به صورت عملی و به خاطر برخورداری از منافع دینی و دنیوی است.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حج

نویسنده: سید جمال الدین هروی

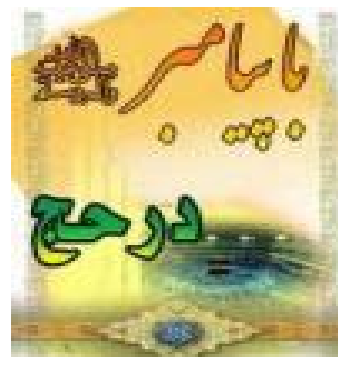

مختصری از کتاب
این رساله همان طوری که از نام آن پیداست سفری مبارک و خاطرات زیبا و دلچسب با رسول الله صلی الله علیه وسلم در موسم حج است که از مصادر موثق حدیثی و از بین احادیث صحیح انتخاب شده است و گوشه هایی از احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم را درحج طوری واضح می گرداند که خوانندۀ محترم شاید اینطورتصور نماید که قبل از این به هزار و چهار صد سال در حجّۀ الوداع با رسول الله صلی الله علیه وسلم همسفراست.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
احکام و مناسک حج – فقه شافعی –
نویسنده: محمد علی خالدی سلطان العلماء

مختصری از کتاب
مکّهء مکرمه بهتریـن زمیـن و محبوبتریـن جا نزد خداست، در آن مسجد الحرام و کعبه مشرفه وجود دارد که خدا آنرا قبله مسلمانان قرار داده است ، و تمامی مردم در هر شبانه روز پنج بار برای اطاعت از الله و اجابت ندای حق بسوی آن رو می‌کنند وهرساله مسلمانان به حج این خانه مبارک می آیند

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
خطبه های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حج

نویسنده: عبدالرزاق البدر
مترجم: قریب الله مطیع

مختصری از کتاب
سخنرانی های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درحجی که با مسلمانان خداحافظی نمودند(حجۀالوداع) مملو از پند واندرزهای گرانبها ودارای شأن بزرگ ومنزلت عالی است، زیرا پیغمبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم اساس وبنیاد اسلام، مصالح وفوائد عامه، بلند همتی واخلاق نیکو را با سخنان عبرت انگیز، وبا الفاظ کوتاه ودارای معانی بسیار، پایه ریزی نمودند.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
مختصری از مناسک و راهنمای حج

نویسنده:
إسحاق دبیری رحمه الله

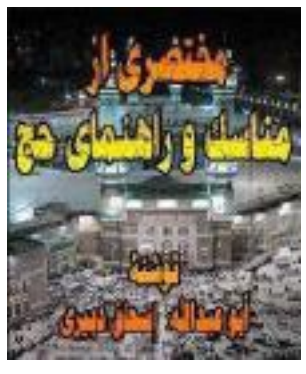

مختصری از کتاب
رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:از من بیاموزید یعنی از اموری که من آن را انجام می‌دهم در حج خود از اقوال وافعال و کردار و چگونگی آن پس آنرا از من بگیرید و آنرا حفظ کنید و به آن عمل کنید و آنرا به مردم بیاموزید.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
چگونگی حج و عمره و زیارت همراه با دعا

نویسنده:
بخش علمی بنیاد هدیه به حجاج
مترجم:
إسحاق دبیری رحمه الله

مختصری از کتاب
مکّهء مکرمه بهترین زمین و محبوبترین جا نزد خداست، در آن مسجد الحرام و کعبه مشرفه وجود دارد که خدا آنرا قبله مسلمانان قرار داده است ، و تمامی مردم در هر شبانه روز پنج بار برای اطاعت از الله متعال و اجابت ندای حق بسوی آن رو می کنند

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
یادی از وداع حجاج

نویسنده:
إسحاق دبیری رحمه الله

مختصری از کتاب
یادی از وداع حجاج، درد دلی است با حجاج بیت الله شریف در آن زمان که بعد از ادای مناسک حج به سوی دیار خویش روان اند.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
راهنمای حج وعمره درپرتو کتاب وسنت وآثار سلف

نویسنده:
سید محمد سمیعی رستاقی

مختصری از کتاب
حج رکن پنجم از ارکان اسلام است، و تمامی أمت اسلام از عصر نبوت بر وجوب حج اقرار دارند و آنهم بر مسلمان بالغ و عاقل و آزاد که استطاعت مالی و بدنی داشته باشد حج و عمره برای کسی که نیت خود را برای الله جل جلاله خالص کند، و اعمال آنرا بطوری که در قرآن و سنت شریف آمده انجام دهد، فضیلت بسیار بزرگی را دارد.
این کتاب راهنمای حج وعمره درپرتو کتاب یعنی قرآن کریم وسنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وآثار سلف صالح امت می باشد.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

نام کتاب:
حج با خرافیون

نویسنده:
علی حسین امیری

مختصری از کتاب
هدف از نگارش این مختصر، بیان یک سری از افکار و اعمال ضد اسلامی عده‌ای از خرافیون شیعه در مناسک حج است، افکار و اعمالی که باعث تفرقه میان مسلمانان می‌شود، و برای وحدت امت اسلامی خطرناک می‌باشد.

دانلود کتاب از سایت عقیده
(کلیلک کنید)

کتابخانه بزرگ عقیده
www.Aqeedeh.com

زهی شرک که ماراست!!

سروده: علی‌حسین امیری

زهی شرک، زهی شرک که ماراست خدایا!!
چه نغزست و چه خوبست و چه زیباست خدایا!!

چه گرمیم، چه گرمیم ازین شرک چو خورشید!!
چه پیدا، چه پیدا، چه پیداست خدایا!!

زهی شرک، زهی کفر، زهی باده مداح
که جان را و جهان را بیاراست خدایا!!

ز هر کوی، ز هر کوی یکی روضه و مداح
دگر بار، دگر بار چه غوغاست خدایا؟

نه دامی ست، نه زنجیر همه بسته چراییم؟
چه بندست؟ چه زنجیر؟ که بر پاست خدایا؟!

ز تقلید و ز جهل است که اینطور اسیریم
ز مداح و آخوند است همه کفر، خدایا

بکوشید، بکوشید که تا زار نگردید
که شیعه گرفت است چپ و راست خدایا

اهدا به آزاد اندیشان ایران زمین، از زبان بچه‌های کارتن نشین تهرون پایتخت ایران

این پسر بچه محل تولدش کارتن است: وطن، خانه، کوچه و دوستانی برای خود نمی‌بیند از مادرش در قالب این ابیات می پرسد که وطن، خانه، کوچه و دوستانش کجاست مادر در قالب این ابیات پاسخش می دهد که شیطان و شیطان صفتان چه بر سر ایران و ایرانیان در آورده‌اند با انقلاب به اصطلاح اسلامی ایران را ویران و کشتار گاه نموده‌اند نه تنها او بی خانه و آشیانه است بلکه همه ی ایرانیان از آخوند و غیر آخوند این وضعیت دارند و در کمین مرگ بسر می برند و این فکر مجوسی الحادی است که حکومت می کند حتی خانواده رهبر انقلاب و حامیان آنان را یکی پس از دیگری از بین برده و می‌برند:

پسر می پرسد:
مادرم، مادرم، مادرم
کو وطن، کو شهر من، کو
کوچه‌های شهر من
کو خانه‌ام، کو لانه‌ام، کو بچه‌های جمع من
گر بپرسم از وطن، تن به تن
باشد جواب من فشنگ، از من به من

مادر:
ای تنم، ای تنم، ای تنم:
مشرکان و ملحدان و اهرمن
کشتند وطن، خوردند وطن،
بردند وطن، ای جان من
با نام شیعی آمدند،
با سیل چینی آمدند،
با فکر روسی آمدند
سنی و شیعی در شیوعی جمع زدند
هردو بردند از وطن
قائم مقام رهبری
آیت الله منتظری، با آن شریعت
دیگری، با آل بیت رهبری،
کشتند و بردند از وطن
کو صدوقی دستغیب،
کو اشرفی و مدنی
جملگی صدام(۱)
گویی در ربودند از وطن
از صدر صدرش
آن بنی صدرش گرفته
تا رجائی هاشمی و خاتمی
خاکسترند اندر وطن
این ولی و آن با ولی
با روس سری درکشور سید علی
در ولایت در ریاست
در سیاست
انگ و ننگ‌اند در وطن
گوید: ولی منم،
وصی منم،
علی منم،
صاحب صاحب زمن
مهدیا بی معنی است انتظار!
دیگر چه ماند بعد ازاین
از برایت در وطن
ایران من، عنوان من،
گهواره‌ی ویران من
ای کام من ای جام من،
در کجا آرام گیرد جان من
ظاهرش پر دنگ و فنگ
و مردگان و قبرهایش چه قشنگ
باطنش توپ و تفنگ و غل و زندان،
زندگانش یک بیک در کمین اهرمن
ای جوانان مهن، برخیزیم،
باز آییم سوی وطن
بر کنیم، درهم بکوبیم
تاج تخت ملحدان و مشرکان و اهرمن
سرب روسی، چین چینی،
کوب کوبی، کور کوری،
کور کنیم، ایمن مهن
چنیم چمن، حب محبوبان
بکاریم و فشانیم، دریمن ودر بدن ودروطن
این چند من است،
در یک زمن، در شکایت از وطن
مشتی از خروارها،
جرم وعصیان است، در ایران من
بارالها این تن و این وطن،
ایمن بفرما از فتن
آتش فتنه بد ز آتش
سوزشش، در قرآن من

زیرنویس:
(۱)منظور(ص) صدوقی (د) دستغیب (ا) اشرفی و(م) مدنی جملگی درکلمه (صدامآن شجاع مرد) جمع می شوند

گوشه از اندیشه های فیلسوف شرق محمد اقبال

تهیه: نورالحق

به شما ای متعلمان مکاتب و محصلان دانشگاهها! که پدران آزاده و جهادگرتان برای خوشبختی و خوب زیستن شما با نثار جانهای عزیز خویش در میادین مبارزه حق طلبانه، عشاقانه به شهادت نشستند تا آزادی و تمدن را به ترسیم خط سرخ بر صفحه جاودانه تاریخ برای شما تضمین کنند، و به شما که با وجدانی بیدار از خواب غفلت و سر شار از شوریدگی و جهش حرکت، با متانت و مسؤلانه، بار سنگین امانت سازندگی خود، جامعه و فردای وطن خویش را بدوش گرفته‌اید، نکاتی چند در مورد تادیب، تعلیم و تربیت اسلامی را از بیان و بنان علمدار پیشتاز و طراح تمدن جدید اسلامی حضرت علامه محمد اقبال توصیه و تاکید می‌کنم تا در پرتو آن، ناقه بی زمام و سر گردان فکر و فرهنگ جامعه خویش را بسوی کاروان سعادت و مدنیت بشری رهنمون شوید:

علم غیر آموختن، اندوختنی
روی خویش از غازه اش افروختنی
ارجمندی از شعارش می بری
من ندانم تو توئی یا دیگری ؟
عقل تو زنجیری افکار غیر
در گلوی تو نـفس از تار غیر
بر زبانت گفتگو ها مستعار
در دل تو آرزوها مستـعار
قمریانت را نواها، خواسته
سروهایت را قبا، سـاخته
باده می گیری بجام از دیگران
جام هم گیری به وام از دیگران
آفتاب هستی، یکی در خود نگر!
از نجوم دیگران شو بی خبر!
تا کجا طوف چراغ محفلی!؟
زانش خود سوز اگر داری دلی!

و باز پرچمدار پیشاهنگ جوانان... آزادبخش اسلامی بشما فرزندان جوان، پویا، و جستجو گر میهن اسلامی عشق می ورزد و اصرار می‌کند که برای رسیدن به کمال انسانی، از تقلید بیجا و کور کورانه - که به آن عادت گرفته‌اید - جداً پرهیز نمائید و آئینه وار محو جمال دیگران نگردید لانه و آشیانه ای را که ناشیانه و طوطی وار بر درخت بیگانگان ساخته‌اید، به جز طوطی، هر گز شاهینی از آن بر نخواهد خاست، باید آنرا یکسره با آتش افروخته خوری- خود باوری و اعتماد به نفس خود - بسوزانید. بیاید پرواز را با گشودن بال و پر خویش بیاموزید و بیازمایید ، که شما ای جوانان هدفمند و کمالیاب! و تو ای فرزند اسلام! چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: { قَالَ لَتَتْبَعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا شِبْرًا وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى قَالَ فَمَنْ} صحیح البخاری:[٦٧٧٥] «مو به مو و گام به گام از فرهنگ وسنت کسانی که پیش از شما بوده اند پیروی می کنید تا جایی که اگر آنها سر خود را در سوراخ سوسماری فرو برند شما هم همان کار را خواهید کرد» از ایشان سوال شد که منظوری تان یهود و مسیحیان است؟ فرمود: پس می خواهید منظورم چه کسانی باشد؟! «

اقبال چنین می گوید:

جره آئینه مشو محو جمال دیگران
در دل ودیده فرو شوی خیال دیـگران
آتش از ناله مرغان حرم گیر و بسوز
آشیـانی که نهادی به نهال دیـگران
در جهان بال و پر خویش گشودن آموز
که پریدن نتوان با پر وبال دیـگران
مرد از ادم و آنگون غیورم که مرا
می توان کشت به یک جام زلال دیگران
ایکه نزدیکتر از جانی و بیرون ز نگه
هجر تو خوشترم آید ز وصال دیـگران

ای فرزندان سازنده فدای با عظمت که هنوز پایه جولانگاه هستی نگذاشته‌اید و جهان اسلام چشم انتظار شماست! من فقط بشما دل بسته‌ام و شما را از جان دوست‌تر دارم و امیدوارم روزی بیائید و پیام مرا بشنوید و دگرگونی جهان را بسود مظلومان و محرومان متعهد شوید.

اکنون من در جامعه و عصری زندگی می‌کنم هموطنان و همکیشانم مرا نشناخته‌اند، به ذلت غلامی خود کرده‌اند که پیام من در خور ذوق‌شان نیست، از وصل اینها بیزارم، و پیامم فقط بشماست و نسلهای بعد از شما.

چو رخت خویش بر بستم ازین خاک
همه گـویند با مـا آشنـا بـــود
ولیکن کس ندانست این مسافر
چه گفت؟ وبا که گفت و از کجابود

به نقل از سایت:
quran-m.com

از دین جدا شوید

سراینده: علیرضا حسینی

از دین جدا شوید
شرم از خدا کنید

چرک سیاست را
از دین جدا کنید

رهبر، کجا تو دینی
تو در پناه چینی

تو آفت زمینی
سرنیزه ای، همینی

کیهان[۱] جدا شو از دین
ای ننگ دین و آیین

از فتنه تو خونین
تهران سیاه و رنگین

از دین شدید خارج
ای بدتر از خوارج

ایران برای دنیا
شد بابی از حوائج

طیف شکنجه گرها
ای کاروان خرها

بی بار و بر شمایید
ای لایق تبرها

زیرنویس:
[۱] روزنامه کیهان و گردانندگان احمق و خرافی آن، در حمایت از نظام ولایت و حزب گمراه و منحرف خویش هرگونه چرند و مزخرفی را انتشار می دهند و نسبت به گروههای مخالف، بسیار متعصب هستند.

أنه خير خلق اللّه كلهم

فمبلغ العلم فيه أنّه بشر
و أنه خير خلق اللّه كلهم
أغرّ عليه للنبوة خاتم
من نور يلوح و يشهد
و ضم الله اسم النبى إلى اسمه
إذا قال فى الخمس المؤذن أشهد
و شق له من اسمه ليجله
فذو العرش محمود و هذا احمد

ترجمه:
«نهایت علم در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم این است که او، بشر و بهترین مخلوق خداوند است و از نور، زیباتر می باشد و مهر نبوت که آشکار است و به پیامبریش گواهی می دهد، بر او زده شده است. خداوند، نام او را در کنار نام خودش قرار داده است؛ چنانچه مؤذن در اذانهای پنجگانه، نام او را در کنار نام خدا یاد می کند. همچنین خداوند، نام او را به خاطر بزرگداشتش از نام خود مشتق نموده است؛ چراکه صاحب عرش، خداوند متعال، ستوده و محمود است و او، احمد نام دارد».

از کتاب: یک روز در خانه پیامبر صلی الله علیه و سلم، مؤلف : عبدالملک القاسم، مترجم : عبدالقادر ترشابی

(فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

فتاوی

اسلام - پرسش و پاسخ - ISLAMPP.COM

سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت

به مناسبت ایام مبارک حج مطالبی را از سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت انتخاب کرده‌ایم. با توجه به تنوع و فراوانی سوالات. علاقمندان می‌توانند به آدرس ذیل از این سایت پربار مراجعه نمایند:

پرسش و پاسخ‌هایی درباره حج و عمره

با سود سپرده هایی که بابت ثبت نام حج دریافت می کنیم چکار کنیم؟
شماره فتوی ٤٨٠٧

پرسش: سپرده هایی که در ایران بابت ثبت نام حج وجود دارد در بانک گذاشته اید به شما تحویل داده می شود و شما آن قسمت اضافی را صاحب می شوید و به اصطلاح به شما پرداخت می گردد، در اینصورت شما حق ندارید از آن پول سود استفاده کنید زیرا آن مقدار اضافی بر اصل سرمایه‌ی خود که از بانک دریافت می‌کنید ربا است و ربا حرام می‌باشد و استفاده از مال حرام جایز نیست. حتی استفاده از هر نوع سود بانکی که بر اصل سرمایه‌ی شما افزوده می‌گردد و سپس آن میزان اضافی را همراه اصل موجودی خود از بانک پس می گیرید نیز جایز نیست زیرا آن درصد اضافه در حکم ربا است و هرنوع ربایی با هر میزان و درصدی که باشد حرام است. اما برای رهایی از آن سود بهتر است آنرا انفاق کنید؛ و بیاد داشته باشید که انفاق با صدقه دادن تفاوت دارد.

صدقه عبادت است و جز از مال حلال جایز نیست که صدقه داده شود و لذا شما برای خلاصی از شر سود بانکی می بایست آن درصد پول اضافی را به نیت «رهایی از ربا» انفاق کنید نه به نیت «صدقه» و یا «رسیدن ثواب»!

یعنی دادن سود گرفته شده از بانک بعنوان صدقه به فقرا جایز نیست، زیرا صدقه عبادت است و کسی که صدقه می‌دهد دارای اجر و پاداش خواهد شد، از طرفی طبق شرع اسلام چون صدقه از مال حلال پذیرفته می شود، لذا صدقه از مال حرام (مانند سود بانکی و یا جایزه‌ی بانکی) پاداشی بر آن وجود نخواهد داشت و اصلا جایز نیست که مال حرام را بعنوان صدقه ببخشید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:«مَن كسب مالاً من حرام، ثم تصدق به لم يكن له فيه أجر، وكان إصره عليه» یعنی: «کسی که مالی را از حرام کسب کند و سپس آنرا صدقه بدهد پاداشی ندارد و گناهش بر گردنش هست. (صحیح، روایت ابن خزیمة در صحیحش کتاب زکاة (۱۱۰/۴)

و نیز می فرمایند: «إن الله طيب، لا يقبل إلا طيبا» (روایت مسلم)، یعنی: «خداوند پاکیزه است و چیزی جز پاکیزگی را نمی‌پذیرد»،

و در حدیثی دیگر از پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شده که فرمودند: «من تصدق بعدل تمرة من كسب طيب، ولا يقبل الله إلا الطيب ، فإن الله يقبلها بيمينه ... » (متفق علیه)،

یعنی: «کسی که به اندازه یک خرما از مال حلال صدقه بدهد، و خداوند چیزی را جز حلال نمیپذیرد، خداوند آنرا با یمینش میپذیرد ...».

پس خلاصه اینکه برای خلاص شدن از شر سود بانکی باید آن پول را به نیت خلاص شدن از آن بین فقرا انفاق نمود و بابت این انفاق انتظار ثواب اخروی را نداشت زیرا ثواب بر مال حلال مترتب می گردد ولی ربایی که از بانک گرفته می شود ناچاری و اجباری است و لذا جهت خلاصی از آن شر و مال حرام آنرا بین فقرا پخش می کنیم.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

***

آیا پولی را که بابت ثبت نام حج در بانک واریز می کنیم و بعدا بر آن بهره تعلق می گیرد، ربا نیست؟
شماره فتوی ٦٣١٦

پرسش: پولی را که برای حج به بانک میدهیم و بعد از مدتی بهره روی این پول میرود آیا این بهره همان ربا نیست؟ آیا این حج درست است؟

پاسخ:
الحمدلله،
بدون شک پولی را که برای حج به بانک می‌دهیم و بعد از مدتی بهره روی این پول می‌رود این بهره همان ربا است، ولی گناه آن بر دوش کسانی است که این راه را پیش پای مردم قرار داده‌اند.
برای توضیح بیشتر در این مورد به فتوای (۴۸۰۷) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

***

کفش شخص محرم تا چه اندازه پای او را بپوشاند؟
شماره فتوی ۶۸۵۶

پرسش: مقدار نعلینی که باید روی پای شخص حاجی را بپوشاند در ایام حج و ایام انجام عمره چقدر است؟

پاسخ:
الحمدلله،
شارع مقدس چیزهائی را بر شخص محرم حرام و منع کرده است، که ازجمله پوشیدن لباس دوخته شده برای اندام‌های مخصوص مانند پیراهن و کلاه شب و بارانی و قبا و جبه و زیرپیراهن و عمامه و کلاه طربوش و امثال آنها. و همچنین پوشیدن لباسی که با ماده خوشبو رنگ شده باشد، همانگونه که پوشیدن خف و کفش نیز حرام است. ابن عمر رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أَنْ رَجُلاً سَأَلَهُ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلا الْعِمَامَةَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ».
(بخاری: ۱۳۴)

یعنی: شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: مُحرم، چه چیزی باید بپوشد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «نباید پیراهن، عمامه، شلوار، عبا و همچنین لباسی که به عطر یا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر کفشی نیافت، موزه بپوشد و آنها را از زیر استخوان قوزک پا، قطع کند (ببرد)».

بنابراین کفش (نعلین) هم باید زیر استخوان قوزک قرار بگیرد، بگونه ایکه قوزک پا نمایان شود.

باجماع علما اینها اختصاص به مردان دارد و برای مردان حرام است. ولی زن می‌تواند، همه آنها را بپوشد، مگر لباس رنگ شده با مواد خوشبو و نقاب، و از پوشیدن دستکش و نقاب و لباس رنگ شده با ورس (گیاهی معطر) و زعفران منع شده است چون این عمر گفته است که پیامبر صلی الله علیه وسلم زنان را نهی‌کرد از این که در احرام دستکش و نقاب و لباس رنگی ورسی و زعفرانی بپوشند. و غیر از آنها هر چه دلشان می‌خواهد، بپوشند از لباسهای رنگارنگ مصفور و یا خز و حریر و یا وسایل زینت‌آلات و یا نه برشلوار و یا پیراهن و یا خف. بروایت ابوداود و بیهقی و حاکم که رجال آن صحیح است.

کسی ازار (زیرپوش و ردا) بالاپوش و نعلین نیابد؛ هرچه یافت می‌پوشد. ابن عباس گفتند: پیامبر صلی الله علیه وسلم در عرفات خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن گفتند: «إذا لم يجد المسلم إزارا فليلبس السراويل، وإذا لم يجد النعلين فليلبس الخفين» «هر مسلمانی که ازار نیافت شلوار بپوشد و اگر نعلین نیافت خف بپوشد». بروایت احمد و بخاری و مسلم.

جمهور علما شرط می‌دانند که خفها را تا پائین‌تر از قوزک پا قطع کنند، برای کسی که نعلین (کفش) ندارد، چون در این حالت خُف حالت نعلین پیدا می‌کند. همانگونه که قبلا هم در حدیث منقول از ابن عمر آمده بود. حنفی‌ها گویند در این صورت، باید زیرجامه ا هم جدا و چاک گردد، اگر آنرا بحال خود بپوشد باید فدیه بدهد. ولی بقول مالک و شافعی چاک کردن زیر جامه لازم نیست و فدیه هم واجب نمی‌شود. (برگرفته از: فقه السنة؛ استاد سید سابق).

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

***

آیا حج گناهان کبیره را نیز محو می کند؟
شماره فتوی ۱۷۸٤

پرسش: آیا این حدیث: (من حج الله عزوجل فلم یرفث و لم یفسق، رجع کیوم ولدته أمه) «هر کس برای رضای خدای عزوجل حج کند، و (هنگام احرام) از آمیزش و امور شهوانی با همسرش پرهیز نماید و معصیت نکند زمانی که از حج باز می‌گردد مانند روزی است که مادرش او را زاییده است».در تناقض باین آیه: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُوْلَئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (١٧) السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٨)

در آیات مشخص و واضح است که گناه عمد پذیرفته نخواهد شد و اما برای بیشتر فامیل‌هایمان سوال شده که چگونه میشود آدم با یک حج رفتن مثل روزیست که زاده می‌شود پس گناهان حق الله را شاید خدا ببخشد اما حق الناس چه؟ آیا پاک شدن مثل یک بچه معصوم متضمن از بین رفتن گناه حق الناس می‌شود؟ برای بسیاری شبهه شده انشالله جواب بنده را بدهید.

پاسخ:
الحمدلله،
از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: «من حج الله عزوجل فلم یرفث و لم یفسق، رجع کیوم ولدته أمه». بخاری (۱۵۲۱) و مسلم (۱۳۵۰).

یعنی: « هر کس به زیارت این خانه (کعبه) بیاید، و با زن خود نزدیکی نکند، و مرتکب معصیت و گناهی نشود، چنان از گناهانش پاک می شود، که گوئی تازه از مادرش متولد شده است».

این حدیث کاملا صحیح است. اما نباید در تفسیر آن شتاب کرد، زیرا منظور در اینجا این نیست که حق الناس هم بخشیده می شود، بلکه نه تنها حق الناس از ذمه شخص حج کننده ساقط نمی‌شود، بلکه دیگر حقوق واجب نیز از دوش وی ساقط نمی شود؛ مانند: دادن کفارات سوگند یا روزه، وفای به نذرهایی که کرده، پرداخت زکاتی که در ادای آن تاخیر داشته و هنوز نپرداخته است، یا قضای روزه‌هایی که نگرفته یا خورده است.. و به اتفاق علمای اسلام این حقوق با حج کردن از دوش شخص حج کننده ساقط نمی شود.

بعنوان مثال کسی که چند روز از رمضان را بدون عذر شرعی نگرفته است و به سبب آن گناهکار است و باید آن روزها را نیز قضاء نماید، اما اگر قبل از قضای آن روزها به حج برود، این حج رفتن وی موجب می شود که گناه خوردن روزه بدون عذر وی بخشیده شود ولی موجب نمی‌شود که قضای آنروزها هم از وی ساقط و برداشته شود؛ بلکه باید پس از بازگشت آن روزها را حتما قضاء نماید و گرنه در ذمه او باقی می‌ماند. و همینطور اگر به شخصی بدهکار باشد ولی قبل از ادای بدهی حج رود، بر وی واجب است تا قرض‌هایش را پرداخت کند وگرنه در ذمه او باقی می ماند، و همینطور دیگر حقوق مردم ...

مؤلف کتاب «کشاف القناع» از فقهای حنفیه می گوید: «دمیری گفته: در حدیث صحیح (من حج فلم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته أمه) این حکم مخصوص به گناهانی هستند که تنها متعلق به حق الله هستند، نه حق الناس، همچنین حقوقی که بر خود دارد نیز ساقط نمی شود؛ مثلا کسی که بر او نماز یا کفاره یا همانند آنها لازم شده از او ساقط نمی شود، زیرا اینها حقوق هستند نه گناه، تنها گناه آنها به دلیل تاخیر (در ادای حقوق) است، یعنی نفس (گناه) تاخیر با حج ساقط می شود ولی خود (ادای حقوق) ساقط نمی‌شود». «کشاف القناع» (۲/ ۵۲۲) .

و باز ابن نجیم رحمه الله از دیگر فقهای حنفی می گوید: «حج موجب پاک شدن حقوق الله تعالی نمی شود چه رسد به حقوق مردم، و اگر می گوییم: موجب پاک شدن تمامی (گناهان) می شود بدین معنا نیست – چنانکه بسیاری از مردم به اشتباه می پندارند – که قرض و بدهی و قضای نمازها و روزه ها و زکات از دوش او ساقط می‌شود، چرا که احدی (از علما) چنین چیزی نگفته است..». «البحر الرائق» (۲/ ۳۶۴) .

پس هر کس برای رضای خدا حج کند، بر طبق حدیث فوق چنان رجوع می کند مانند کودکی که هیچ گناهی انجام نداده است، و حتی گناهان عمد او نیز بخشیده خواهد شد، والحمدلله، این از الطاف الهی بر بندگانش است که هر عبادتی را سبب و بهانه‌ای برای بخشیدن گناه بندگانش قرار داده است.

با این وجود این حکم مشمول حق الناس نمی شود، یعنی ستم ها و یا تاحق هایی که در مورد مردم انجام داده یا حج کردن پاک نمی شود، و لازمست تا حقوق مردم را ادا کند و از آنها حلالیت طلب کند، پس اگر مسلمانی قبل از رفتن به حج حقوق مردم را ادا کند و یا موفق شود که حلالیت آنها را کسب کند، در آنصورت اگر جهت رضای خدا حج کند پس خدای متعال نیز از گناهانش می گذرد و او مانند کودکی که هیچ گناهی انجام نداده است رجوع می کند، ولی اگر کسی موفق نشود که از مردم حلالیت کسب کند و یا نتواند حقوق آنها را ادا کند، در آنصورت اگر به حج برود تنها حق الله بخشیده می شود ولی حق الناس در ذمه او باقی می ماند.

خلاصه اینکه نباید در تفسیر حدیث عجله کرد، بلکه شایسته است کسانی که اهل علم نیستند قبل از قضاوت کردن در مورد حدیث ابتدا به شرح آن حدیث توسط علما مراجعه کنند تا بدانند که شارحین حدیث و علمای امت در مورد آن حدیث چه فرموده اند. و همانگونه که اشاره کردیم؛ تمامی علمای اسلام اتفاق نظر دارند که این حدیث به معنای بخشوده شدن یا پاک شدن حق الناس نیست، و حتی دیگر حقوق واجبه را نیز ساقط نمی کند، تنها علما بر سر یک مسئله اختلاف نظر دارند و آن اینست که:

آیا حج مبرور و مقبول تمامی گناهان کبیره و صغیره (گناهانی که فقط شامل سرپیچی از منهیات خداوندی هستند؛ مانند دروغ گفتن یا زنا و شرابخواری و امثال آنها..) را پاک می‌کند، یا تنها گناهان صغیره را محو می کند؟

جمهور و اکثر علمای اسلام فرموده اند که: تنها گناهان صغیره پاک می شوند، یعنی نه تنها حق الناس بخشوده نمی شود، بلکه گناهان کبیره نیز بخشیده نخواهند شد و گناهان کبیره تنها با توبه صادقانه و عدم بازگشت به گناه بخشوده می شود.

و به حدیث زیر استدلال کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصلوات الخمس، و الجمعة إلى الجمعة، و رمضان إلى رمضان مكفرات ما بينهن إذا اجتنبت الكبائر». مسلم (۲۳۳).

یعنی: « نمازهای پنج گانه، و جمعه تا جمعه ای دیگر و رمضان تا رمضانی دیگر گناهانی را که در این میان انجام شده اند محو می کنند، به شرطی که از گناهان کبیره پرهیز شود».

اما بعضی از علما این را قبول ندارد، چنانکه امام ابن منذر رحمه الله و دسته‌ای دیگر از اهل علم گفته اند که از ظاهر حدیث چنین برمی آید که حج مقبول و صحیح تمامی گناهان را می بخشد.

نگاه کنید به: فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء (۱۳/۱۱) .

همچنین علامه ابن عثیمین رحمه الله نیز بر همین رأی هستند، به فتوای (۱۷۸۳) و (۱۷۸۴) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

***

حج گناهان کبیره را از بین می‌برد
شماره فتوی ۱۷۸۳

پرسش: سخن از حج است، گفتیم که حج باعث محو گناهان می‌شود. حاجی، زمانی که از حج برمی‌گردد، همچون نوزادی معصوم پاک شده از شکم مادر متولد شده است؛ در حدیثی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به یکی از یارانش فرمود:[أَلَم تعلم أن الإسلام يهدم ما قبله، و أن الحج يهدم ما قبله] مسلم (۱۲۱). «آیا ندانسته‌ای که اسلام و حج، گناهان گذشته را از بین می‌برد»

آیا حدیث مذکور می‌تواند دلیلی باشد بر این که حج سبب بخشیده شدن گناهان کبیره نیز می‌شود؟

پاسخ:
الحمدلله،
ظاهر حدیث بدین شکل است که: «مَنْ حجَّ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ» «کسی که به حج خانه‌ی الله برود و از آمیزش با همسرش و انجام معصیت پرهیز کند».
آری! اگر حج کننده با این شرایط حج کند، آن وقت است که: «رَجَعَ كَيومِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» «زمانی که از مراسم حج برگشت، گناهان او محو می‌شود و به حالت کودک بی‌گناهی در می‌آید که تازه از مادر متولد شده است». بخاری (۱۵۲۱) و مسلم (۱۳۵۰).
همچنین ظاهر حدیث عمرو بن عاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: اشاره دارد به این که: «أَنَّ الحجَّ يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ» [حج، گناهان گذشته را از بین می برد] ظاهر این حدیث جنبه عمومیت دارد، بنابراین حج جز کفر و شرک، بقیه‌ی گناهان را محو می‌سازد، ولی برای کفر، توبه لازم است.

شیخ ابن عثیمین – مجموع فتاوی و رسائل (۴۰/۲۱).
IslamPP.Com

***

من مالک سه مغازه هستم ولی به بانک بدهکارم، آیا حج بر من واجب است؟
شماره فتوی ٦٥٩٩

پرسش: من به خاطر مغازه‌هایم از بانک وام گرفته‌ام. من توانایی رفتن به حج را دارم اما به خاطر اینکه به بانک بدهکار هستم آیا جایز است که به حج بروم بعد بدهکاری خود را بپردازم چون من تا قبل از حج تمتع نمی‌توانم حسابم را با بانک تسویه کنم. می گویند اگر شخصی به کسی بدهکار باشد رفتن به حج برای آن شخص جایز نیست. آیا این حرف صحت دارد؟

پاسخ:
الحمدلله،
اولا گرفتن هر قرضی که به همراه ربا و سود باشد حرام است.
ثانیا، زمانی بدهکار بودن مانع رفتن به حج است که فرد بدهکار مال مشخصی را بدهکار بود مانع رفتن به حج است که فرد بدهکار مال پس شرعاً توانایی مالی حج را دارید ولو اینکه بدهی هم دارید، اما اگر آن مغازه ها هنوز تحت تملک شما درنیامده و حق فروش آنها را ندارید، و ثروت دیگری هم ندارید تا ضمن پرداخت بدهی ماهیانه بانک مخارج حج را تامین کنید، در آنصورت تا پرداخت بدهی حج بر شما واجب نیست.
تصور کنید که یک نفر مالک صد میلیون تومان ایرانی است ولی این صد میلیون تومانش پول نقد نیست بلکه بصورت املاک سرمایه‌گذاری کرده، اما او چهل میلیون بدهکار است، او هرچند بدهی دارد اما چون ثروتش آنقدر است که بتواند ضمن پرداخت بدهیش هزینه حج را از بقیه ثروتش تامین کند، لذا او هم می تواند به حج رود و هم بدهی خود را بپردازد.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

***

آیا خاراندن بدن و کندن مو در حج ممنوع است؟
شماره فتوی ٦٣١٥

پرسش: چرا در حج حق مو کندن و خاراندن بدن را نداریم؟

پاسخ:
الحمدلله،
لازمست گفته شود که تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر یا خوشبو کردن خود و غسل نمودن و نظافت جزو آداب احرام است، یعنی کسی که هنوز محرم نشده ولی اراده احرام و اراده دخول در مکه را نمود، شایسته است (و یا واجب است) تا موارد مذکور را انجام دهد.
خداوند متعال می‌فرماید :
{لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ المَسْجِدَ الحَرَامَ إِن شَاءَ اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لاَتَخَافُونَ} (فتح : ۲۷)
«خداوند خواب را راست و درست به پیامبر خود نشان داده است. به خواست خدا همه شما در امن و امان و سر تراشیده و مو کوتاه کرده و بدون ترس داخل مسجدالحرام خواهید شد».
از عبدالله بن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «(اللهم ارحم المحلقين، قالوا : والمقصرين يا رسول الله؟ قال : اللهم ارحم المحلقين، قالوا : والمقصرين يا رسول الله؟ قال : اللهم ارحم المحلقين، قالوا : والمقصرين يا رسول الله؟ قال : والمقصرين) «خداوندا» به کسانی که سرشان را می‌تراشند رحم کن، گفتند ای رسول خدا کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود : خداوندا به کسانی که سرشان را می‌تراشند رحم کن، گفتند ای رسول خدا کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود : خداوندا به کسانی که سرشان را می‌تراشند رحم کن، گفتند ای رسول خدا کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود : خداوندا به کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند رحم کن».
که دلایل هر یک از موارد ممنوع فوق در کتابهای فقهی ذکر شده اند و کسانی که دلیل شرعی آنها را می خواهند می توانند به کتاب «مختصر فقه از کتاب و سنت» مراجعه کنند.
ولی هیچ ممنوعیت برای خاراندن بدن وجود ندارد.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

***

آیا کسی که به حج برود ولی به مدینه و مسجدالنبی و زیارت قبر پیامبر نرود، حجش صحیح است؟
شماره فتوی ٦٣٠٣

پرسش: آیا اگرکسی به سفر حج رفت و به مسجدالنبی نرفت حجش کامل است؟ و اگر شخصی به سفر حج رفت و به مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت و برای سلام کردن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفت هم حجش کامل است؟

پاسخ:
الحمدلله،
مناسک حج همگی در مکه و پیرامون آن شهر هستند و کسی که عمره یا حج انجام می دهد، نیازی ندارد تا به مدینه برود و اعمال خاصی را در آن شهر یا اطراف آن انجام دهد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش رضی الله عنهم هرگاه به حج می‌رفتند خود به مکه سفر می‌کردند ولی هرگز در خود شهر مدینه عملی یا که جزو ارکان یا شروط عمره و حجشان باشد انجام نمی دادند.
بنابراین زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یا رفتن به مسجدالنبی هیچکدام جزو اعمال حج یا عمره نیستند، و اگر کسی به این دو مکان نرفت حجش باطل نمی شود، چرا اصلا ربطی به هم ندارند..
اما با این وجود زیارت مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم جایز است، و می توان به قصد زیارت آن مسجد و خواندن نماز در آنجا به شهر مدینه سفر کرد تا از فضیلت نماز خواندن در آن مسجد بهره‌مند شد، ولی اگر کسی قصد کند تا فقط به نیت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه سفر کند، سفر او حرام است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (لاتشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: مسجدى هذا، و مسجد الحرام، و مسجد الأقصى) «به قصد زیارت) بار و اثاث (سفر) بسته نمی‌شود مگر به قصد سه مسجد، این مسجد من (مسجدالنبی)، مسجدالحرام و مسجدالأقصی».متفق علیه
بر طبق این حدیث؛ قصد سفر برای زیارت فقط برای مسجد جایز است نه بارگاه یا قبر شخصی یا امثال آنها، و آن مساجد هم شامل هر مسجدی نمی شوند، بلکه فقط سه مسجد (مسجد النبی و مسجدالحرام و مسجدالأقصی) برای سفر بدانها تعیین شده‌اند، بنابراین کسی نمی‌تواند به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم و یا شخص صالحی و یا مسجدی مانند مسجد فلانی که مشهور شده و یا هر مکان دیگری بار سفر ببندد..
و اما اگر کسی به قصد زیارت مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم و بهره‌مند شدن از فضیلت نمازخواندن در آن مسجد به شهر مدینه سفر کند، او می تواند تا ضمن خواندن نماز در آن مسجد، سری هم به قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بزند و آنرا زیارت کند، زیرا هدف او از سفر به مدینه در حقیقت زیارت قبر نبوده تا بگوییم مرتکب نیت و قصد حرامی شده، بلکه او به قصد زیارت مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه رفته و چون قصدش زیارت قبر نبوده، پس مرتکب حرام نشده و می تواند به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم هم برود، زیرا زیارت قبور مسلمانان (اگر توأم با سفر کردن نباشد) جایز و بلکه مستحب است، و آنچه که زیارت قبور را حرام می کند؛ سفر کردن به نیت زیارت قبر است و یا انجام منکراتی از قبیل تبرک جستن به قبر یا خاک آن و یا توسل جستن به صاحب قبر و یا طواف آن و یا نذر کردن برای صاحب قبر و از این قبیل منکرات است که زیارت قبور را حرام می کند، وگرنه اگر علماء بر حرمت کوتاه کردن ناخن برای محرم اجماع کرده‌اند. الإجماع ابن المنذر (۵۷).
البته کسی که مو او را اذیت می‌کند، می‌تواند مویش را کوتاه کند ولی باید فدیه بدهد:
به دلیل فرمودهِ خداوند متعال :
{فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ } [بقره : ۱۹۶]
«و اگر کسی از شما بیمار شد یا ناراحتی در سر داشت (به سبب زخم یا سردرد و بیماری‌های دیگر و ناچار شد موی سرش را بتراشد باید که) فدیه بدهد از قبیل (سه روز) روزه یا صدقه و یا حیوان (که باید ذبح شود و در میان فقراء تقسیم شود)».
از کعب بن عجره روایت است : (أن النبی صلی الله علیه وسلم مر به و هو بالحديبية قبل أن يدخل مكة و هو محرم، و هو يوقد تحت قدر، والقمل يتهافت على وجهه، فقال : أيؤذيك هوامك هذه؟ قال : نعم. قال : فاحلق رأسك، و أطعم فرقا بين ستة مساكين و الفرق ثلاثة آصع، أو صم ثلاثة أيام، أو انسك نسيكة) «درحالی که قبل از ورود به مکه، به صورت محرم در حدیبیه، مشغول افروختن آتش زیر دیگ بودم، شپش‌ها روی سر و صورتم جمع شده بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار من رد شد و فرمود : آیا این حشره‌ها اذیت می کنند؟ گفتم : بله، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : پس سرت را بتراش و غذایی به اندازه سه صاع را بین شش مسکین تقسیم کن یا سه روز روزه بگیر یا حیوانی رادبح کن». متفق علیه
البته علاوه بر کوتاه کردن ناخن و موی سر، موارد زیر نیز در حالت احرام، حرام می شوند:
۱- پوشیدن لباس دوخته شده
۲- پوشاندن صورت و دست‌ها برای زن
۳- پوشاندن مرد سرش را با عمامه یا مانند آن
۴- استعمال بوی خوش
۵- جماع و مقدمات آن.
۶- ارتکاب معاصی.
۷- درگیری و جدال.
۸- خواستگاری و عقد نکاح
۹- مبادرت وزریدن به شکار در خشکی یا کشتن یا سربریدن یا اشاره و راهنمایی کردن (کسی که قصد صید دارد)
۱۰- خوردن از گوشت شکاری که برای شخص محرم یا به اشاره و یا به کمک او، صید شده باشد.
که دلایل هر یک از موارد ممنوع فوق در کتابهای فقهی ذکر شده اند و کسانی که دلیل شرعی آنها را می خواهند می توانند به کتاب «مختصر فقه از کتاب و سنت» مراجعه کنند.
ولی هیچ ممنوعیت برای خاراندن بدن وجود ندارد.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله وأصحابه والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین
سایت جامع فتاوای اهل سنت و جماعت
IslamPP.Com

کسی به قبرستان شهر یا روستای خود برود و در آنجا برای مردگان دعای آمرزش کند، عمل او جایز بوده و منع شرعی ندارد، چرا که دیدار قبر مردگان موجب یادآوری مرگ و آخرت می شود و مطمئنا این یادآوری برای عاقلان مفید خواهد بود.
و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرمایند:
«إني كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها، فإنها تذكركم الآخرة...». صحیح مسلم (۸۲/۶،۶۵/۳)، وأبو داود (۷۲،۱۳۱/۲)
یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: قبلا شما را از زیارت قبور نهی می کردم ولی الان آنها را زیارت نمایید، چرا که آنها شما را بیاد آخرت می اندازند ...
پس زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم و یا رفتن به مسجد النبی هیچیک ربطی به اعمال حج ندارند، اما برای کسانی که از دور و نزدیک به حجاز می آیند تا در مکه حج و عمره انجام دهند، آنها می توانند از این فرصت استفاده کنند و سری هم به شهر مدینه بزنند تا از فضیلت نماز خواندن در مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم بهره مند شوند، چرا که از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (صلاة فی مسجدی هذا خیر من ألف صلاة فی غیره من المساجد، إلا المسجد الحرام) «خواندن یک نماز در مسجد من (مسجدالنبی) بهتر از خواندن هزار نماز در سایر مساجد است به جز مسجدالحرام».متفق علیه
و هرگاه به قصد نماز خواندن به مدینه رفت، برای او جایز که به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز برود.
وعلما فرموده اند (ائمه اربعه و جمهور علماء): «کسیکه اهل مدینه نیست و قصد او فقط زیارت قبر پیامبر است، مرتکب حرام شده است بلکه بایستی قصد از سفر، زیارت مسجد پیامبر و نماز خواندن در آنجا باشد تا فضایل نماز در مسجدالنبی را بدست آورد. البته در هنگام ایام حج چون هدف در حقیقت زیارت خود مسجد پیامبر بوده نه قبر ایشان، لذا ایرادی ندارد که در آن ایام به زیارت قبر پیامبر نیز رفت به شرطیکه زیارت طبق تعریف شرع باشد و خلاف در آن رخ ندهد». (برگرفته از مجموع الفتاوی ابن تیمیه ۲۶/۲۷) .
و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم به اتفاق اهل اسلام مشروع است، به شرطیکه:
۱- امور خلاف شرع و شرک آلود انجام نشود.
۲- بدون انجام مسافرت بوده باشد. یعنی فقط به نیت زیارت قبر پیامبر به مدینه مسافرت نکرده باشیم.
البته باز این نکته مهم را تذکر می دهیم که زیارت قبر پیامبر در موارد زیر جایز است:
۱- برای اهل مدینه.
۲- برای کسانیکه به حج آمده‌اند و هدفشان در حقیقت برگزاری موسم حج بوده.
۳-کسیکه قصد زیارتش، زیارت مسجدالنبی بوده تا از فضایل نماز خواندن در آنجا برخوردار شود.
۴- کسیکه هم قصد زیارت مسجدالنبی را داشته باشد و هم قصد زیارت قبر پیامبر (یعنی همزمان هر دو قصد را کرده باشد و لذا به مدینه سفر کرده است) این هم جایز است.
۵- کسیکه به قصد تجارت یا قصد تعلیم ساکن مدینه شده باشد که در اینصورت چون هدفش از آمدن به مدینه زیارت قبر نبوده ،لذا زیارت مسجدالنبی و قبر پیامبر برایش مستحب است.
آنچه که معصیت است: اینکه شخصی ساکن شهر مدینه نباشد و– فقط – به نیت زیارت قبر پیامبر بدانجا مسافرت کرده باشد، زیرا چنانکه گذشت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:« لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد : مسجدى هذا، والمسجد الحرام ، والمسجد الأقصى». بخاری و مسلم
یعنی :« مسافرت نکنید مگر به سوی سه مسجد: مسجد من، و مسجدالحرام و مسجدالأقصی».
بر طبق این حدیث مسافرت نمودن به قصد عبادت و تبرک به هیچ مکانی مقدس جایز نیست – چه این مکان قبور

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

معرفی دارالعلوم زاهدان و پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران (سنی آنلاین)

نگاهی به تاریخچه دارالعلوم زاهدان

مدارس دینی در طول تاریخ جلوه‌گاه آرمانهای بلند دینی و ایمانی بوده و در گستره زمان نقش بارز و مستحکمی بر زندگی انسانها داشته‌اند، مدارس در واقع بسترساز دین‌ورزی و حق جویی بوده و پیوند وثیقی در میان مردم و دین برقرار کرده‌اند. بیدارگران دین و اصلاح‌گران امت از میان پروردگان مدارس دینی سر برآورده و جهانی را دگرگون کرده‌اند.

دارالعلوم زاهدان نیز حلقه‌ای بس نیرومند از این سلسله است که با برنامه‌های روشمند و هدفدار در راستای احیای دین و آبیاری درخت اسلام خدمات ارزنده‌ای را ارائه کرده است، و با تلاش خستگی ناپذیر مردان این اداره علمی و به یُمن توفیقات خداوندی بر مدارج کمال گام نهاده، روز به روز بر شکوفایی و کارآیی‌اش افزوده می‌گردد و تشنه لبان صحرای علم و دین را با آب گوارای حکمت و معرفت می‌نوازد.

هم اکنون دارالعلوم زاهدان یکی از نام آورترین مراکز علمی و فرهنگی ایران و جهان به شمار می‌رود و در زندگی معنوی و ایمانی مردم و احیای ارزشهای قرآنی و نبوی نقش ارزنده و چشمگیری داشته است و جولانگاه عالمان و حافظان قرآن می‌باشد، این مدرسه بلندآوازه را عالم شهیر بلوچستان و اندیشمند بزرگ اسلامی حضرت مولانا عبدالعزیز ملازاده- رحمه الله- بنیانگذاری کرد و از آن پس بر رونق و شکوهش روز به روز افزوده می‌شد.

لذا قبل از پرداختن به معرفی بخشهای مختلف حوزه، لازم است با بنیانگذار دورنگر این مرکز علمی آشنا شویم.

نگاهی گذرا به زندگی مولانا عبدالعزیز رحمه‌الله بانی دارالعلوم زاهدان

مولانا عبدالله سربازی پدر بزرگوار مولانا عبدالعزیز یکی از علمای سرشناش و پرتحرک منطقه سرباز بوده که در راستای ارشاد مردم و رهنمون ساختن آنها به سوی دین حق و جهاد و مبارزه با گروههای «ذکری»، اهل‌بدعت و قبرپرستان آن سامان مشکلات فراوانی متحمل گردید و مبارزه‌های مجدانه و بی‌امان ایشان راه حق و حق پرستی را هموار گردانید.

مولانا عبدالعزیز در سال ۱۲۹۵هجری شمسی در روستای «دپکور» منطقه سرباز دیده به جهان گشود و پس از فراگیری دروس مقدماتی در دامان والد بزرگوارش در اوضاع و احوال ناگواری به سوی هند سفر کرده در دانشگاه مشهور شبه قاره هند (دارالعلوم دیوبند) ثبت نام کرد و دروس نظامی را فرا گرفت، سپس برای فراگیری مزید دروس حدیث و تفسیر به مدرسه «امینیه» دهلی رخت سفر بست و از محضر عالم بزرگوار دهلی مفتی کفایت‌الله رحمه‌الله استفاده کرده، از آنجا فارغ‌التحصیل گردید.

ایشان بنا بر ذهن وقاد و نیز هوش منحصر به فردی که داشت مورد اجلال و اکرام اساتید قرار گرفته و مولانا مفتی کفایت‌الله، ایشان را مفتی بلوچستان لقب داد. در همان دورانی که ایشان در دهلی به تحصیل اشتغال داشت با مولانا محمدالیاس، بنیانگذار دعوت و تبلیغ، نیز ملاقات نموده، از ایشان بهره گرفت.

پس از آن که در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی دروس را به پایان رسانید به وطن خویش بازگشته به دعوت و ارشاد مردم کمر بست و با همتی جانانه مردم را به سوی توحید و یکپارچستی و توجه به عبادات و اخلاق اسلامی دعوت می‌داد.

مولانا عبدالعزیز رحمه‌الله پس از این که مدتی در منطقه بلوچستان زیر نظر پدر گرامی‌اش به اسلام و مسلمین خدمت کرد، به قصد ادای حج و بهره‌گیری از فیوض و برکات حرمین شریفین به عربستان سفر کرد و تصمیم گرفت که مدتی در آنجا بماند. در دوران اقامتش در مکه مکرمه وقتی مسئولین مدرسه «صولتیه» مطلع شدند که چنین فردی وجود دارد از وی خواستند که از علوم و معارفش طلاب را بهرمند سازد.

مولانا حدود دو سال ضمن بهره‌گیری از انوار و برکات حرم مکه، طلاب مدرسه صولتیه را فیض رسانید و مسئولین و طلاب را سخت تحت تأثیر قرار داد. تصمیم مولانا گرچه آن بود که هنوز در مکه مکرمه بماند. اما مولانا عبدالله طی نامه‌ای از فرزندش خواست که خدمت به منطقه محروم را بر ماندن در حرمین شریفین ترجیح دهد. مولانا عبدالعزیز بلافاصله پس از دریافت نامه و پیام پدر بزرگوارش به سوی وطن عزیمت کرد.

مولانا امر به معروف و نهی از منکر و دعوت را در دستور کار خود قرار داد و به حل و فصل دعاوی و خصومت‌های مردم پرداخت و پس از مدتی در زادگاهش (دپکور) مدرسه‌ای دینی تأسیس نمود و به عنوان بنیانگذار و مدیر آن مدرسه همراه برخی دیگر از علما به تدریس اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۳۵ هـ.ش. به مشیت و اراده خداوند به شهر زاهدان، که مرکز استان سیستان و بلوچستان بود، به منظور معالجه و مداوای والد بزرگوارش سفر کرد و مدت یک ماه را در این شهر گذراند. مولانا بنابر حماسه دینی، اتباع سنت و انگیزه‌های اصلاح‌گرایانه‌ای که داشت مردم را در این شهر به اتباع دین حق دعوت داد و هیچگاه از این مهم غفلت نورزید و در هر جا و هر محلی شیوه ایشان همین بود.

افراد سرشناس و دلسوز شهر زاهدان هنگامی که ایشان را با چنان درد و فکری والا برای امت مشاهده کردند تأثیر مثبت گرفته، دور شمع وجودش حلقه زدند و از والد بزرگوارش خواستند تا فرزند برومندش را اجازه اقامت در شهر زاهدان بدهد و با پذیرش این پیشنهاد از سوی والد بزرگوارش، برای مولانا نیز شرح صدر حاصل گردید و به عنوان مشعل فروزان علم و معرفت در دل کویر، تاریکی‌های جهل و خرافه گرایی را از بین برد.

درذآب قدیم (زاهدان کنونی) که جهل و بدعت و درگیریها و بی‌خبریها در آن غوغا می‌کرد، با مواعظ دردمندانه و مشفقانه حضرت مولانا عبدالعزیز با انوار دین و ایمان آشنا گشته و راه و رسم مردم تغییر پیدا کرد.

تأسیس دارالعلوم زاهدان

پس از آن که مولانا عبدالعزیز به طور مستقل در زاهدان سکنی گزید و کارهای اصلاحی و دینی را آغاز کرد، با توجه به کاستی‌های موجود در زمینه علم و دین در اندیشه ایجاد و تأسیس مدرسه‌ای برای فرزندان مسلمان افتاد تا بتوانند با علوم اسلامی آشنایی حاصل نمایند.

سخنرانی‌ها و تبلیغات گرم و رسای حضرت مولانا عبدالعزیز رحمه‌الله تأثیر بسیار خوبی بر مردم نهاده بود.

مسجد جامع آن زمان (مسجد عزیزی کنونی) مسجدی کوچک بود که روزهای جمعه پر نمی‌شد، در کنار مسجد تعدادی اتاق ساخته بودند و مرحوم «قاضی شاه محمد» امامت نماز جمعه را نیز به عهده داشت، در آنجا برای تعدادی طلبه تدریس می‌نمود. پس از ارتحال قاضی شاه محمد، مولانا عبدالعزیز در مسجد جامع مستقر شد و با جدیت تمام به ارشاد و راهنمایی مردم همت گمارد. در همین زمان مولانا عبدالحمید حفظه‌الله، که تازه درسهایش را به اتمام رسانیده بود، وارد زاهدان شد و بنابه دعوت مولانا عبدالعزیز رحمه‌الله، مولانا عبدالحمید نیز به تدریس اشتغال ورزید.

پس از مدتی مولانا تصمیم گرفت که مدرسه را به جایی دیگر منتقل کند، بعضی از مردم مایل بودند که مدرسه را به طرف عیدگاه قدیم و بعضی خواستند تا مدرسه را به سوی غرب شهر یعنی کوه تیراندازی منتقل کنند و پس از دعای بسیار و قرعه کشی، منطقه کوه تیراندازی برنده شد و مردم به سرعت زمینی را آماده و در اختیار مولانا عبدالعزیز قرار دادند. لذا دور زمین را دیوار کشی کردند و برای مولانا عبدالحمید حفظه‌الله نیز منزلی ساختند.

پس از مدتی در یک روز بیاد ماندنی در سال ۱۳۵۰ هـ.ش، طلاب از مدرسه مسجد جامع به مدرسه دارالعلوم منتقل شدند، از مسجد مکی، خیابان‌های اطراف و منازل خبری نبود، مدرسه در بیابانی در بیرون شهر واقع شده بود. در جایی که اکنون کتابخانه و کلاس حفظ وجود دارد مقداری شن ریخته و مسجدی درست کردند که طلاب و همسایگان در آن نماز می‌خواندند. هنگام ظهر وقتی هوا گرم می‌شد، نماز داخل سالن مدرسه یا اطاق روبروی دارالاقامای کنونی برپا می‌شد.

ابتدا هزینه طلاب از طریق کمک مردم تهیه می‌شد، اما پس از چند ماه وضع بهتر شد، مقداری آرد تهیه و آنگاه خانواده و فرزندان مولانا عبدالحمید حفظه‌الله در منزل برای طلاب نان می‌پختند و غذا درست می‌کردند. در آن زمان تعداد طلاب بین ۶۰ تا ۸۰ نفر بود، اساتید بزرگواری همچون مولانا غلام محمد سربازی رحمه الله (پدر گرامی حافظ محمد اسلام، از اساتید دارالعلوم) مولانا مفتی خدا نظر(رح)، مولانا نذیراحمد سلامی، حافظ قادربخش و مولانا عبدالحمید به طلاب درس می‌دادند.

به روایت حضرت شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید مدظله، مولانا عبدالعزیز در حرمین شریفین و در اماکن اجابت دعا مخصوصاً در صحرای عرفات برای رشد و ترقی و قبولیت این مرکز علمی به درگاه خداوند متعال دعا و تضرع می‌کرد. بالاخره دعا، اخلاص و نیایشهای این مرد حق سبب گردید که الله تعالی به فضل خود این حوزه را در سطح ایران ممتاز گردانید.

کعبه را هر دم تجلی می‌فزود
آن ز اخلاصات ابراهیم بود

مولانا عبدالعزیز در سال ۱۳۵۹ هـ.ش، دچار ناراحتی قلبی شد و در پی اصرار دوستان و مشوره پزشکان برای معالجه به انگلستان سفر کرد و ناراحتی‌اش تا حدی بهتر شد و به وطن برگشت، اما پس از یک سال و نیم بیماری ایشان مجدداً شدت گرفت و نزدیک چهار ماه در بستر بیماری افتاد.

مولانا در جریان مسافرت و معالجه در انگلستان دچار ناراحتی کلیه شد و پس از مراجعت در ایران بنابر مشوره پزشکان بار دوم جهت پیوند کلیه به آمریکا سفر کرد، ولی به دلیل بالا بودن سن، نظر پزشکان این بود که پیوند کلیه در این شرایط سنی سودی ندارد و بعد از اقامت کوتاهی در کالیفرنیای آمریکا به ایران مراجعت کرد، مولانا عبدالعزیز به منظور معالجه و دیالیز به تهران و مشهد عزیمت کرد و در روزهای پایانی عمر خویش در مشهد جهت انجام دیالیز اقامت گزید و در ۲۱ مرداد سال ۱۳۶۶هـ در شهر مشهد زندگی را بدرود گفت و به جوار پروردگار شتافت. رحمه‌الله و أسکنه فی جنانه.

پس از رحلت جانگذار مولانا عبدالعزیز رحمه‌الله، بار خطیر مسئولیت را مولانا عبدالحمید حفظه‌الله متحمل گردید و با جدیت تمام به طور مداوم در اندیشه ترقی و پیشرفت مدرسه بوده و مدت درازی نگذشت که تحولات چشمگیری پدید آمد.

بعد از انقلاب و با بوجود آمدن فضای مناسب اسلامی، رفته رفته به تعداد طلاب افزوده شد و در سال ۱۳٦٤ مفتی محمدقاسم قاسمی- حفظه الله- توسط مدیریت محترم دارالعلوم، مولانا عبدالحمید، به این حوزه دعوت شد و مسئولیت امور تعلیم و تربیت به ایشان واگذار گردید، در این زمان با ابتکار ایشان تحول علمی و فرهنگی خاصی در حوزه به وجود آمد و آموزش زبان عربی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت. طی سالهای بعد تعداد طلاب افزایش یافت و به علت کمبود فضای آموزشی با همت حضرت شیخ الاسلام منازل اطراف حوزه خریداری شده بر آن افزوده شد.

در اینجا به طور مختصر به برخی شعبه‌ها و قسمت‌های مختلف حوزه اشاره خواهد شد.

دفتر مدیریت

در این بخش مسئولیت تمامی حوزه به عهده حضرت شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید است و ایشان در کنار تدریس صحیح بخاری با مدیریت مدبرانه خویش کلیه امور مدرسه را زیر نظر دارند و به رفع نیازها و کاستی‌ها می‌پردازند. دفتر ایشان که در ساختمان اداری حوزه قرار دارد، همراه با رسیدگی به مسایل حوزه، به مشکلات عموم مردم نیز رسیدگی می‌کند، همچنین بسیاری از مسایل مهم سیاسی و اختلافات عشیره‌ای در این دفتر رسیدگی می‌شوند.

معاونت اداری

یکی از مهمترین وظایف و فعالیتهای معاونت اداری تنظیم روابط اداری کارکنان و پرسنل شاغل در دارالعلوم و هماهنگی امور داخلی و خارجی حوزه، بررسی و رفع نیازها و مشکلات کاری کارمندان و طلاب، رسیدگی به وضعت معیشتی و مسکن و خوابگاهها و امور رفاهی طلاب می‌باشد. معاونت اداری تنظیم روابط ادارات دولتی و نهادها و مردم با حوزه است؛ پاسخ به نامه هایی که از طرف مدیریت حوزه ارجاع می شوند، پیشنهاد استخدام و به کارگیری افراد در قسمتهای مختلف حوزه و رسیدگی به وضعیت حقوق و مزایا و بیمه اساتید و کارکنان و تامین مسکن آنها بر حسب نیاز از جمله وظایف دیگر معاونت اداری می باشد.

معاونت آموزشی

از جمله وظایف معاونت آموزشی برنامه‌ریزی برای ثبت نام طلاب جدید، واگذار نمودن دروس به اساتید اهل فن و مجرب، ترتیب و تنظیم برنامه درسی، نظارت بر دروس و نحوه تدریس، بازرسی از کلاس‌های درس و اعزام بازرس به کلاسهای مختلف، نظارت بر تکرار و مطالعه طلاب، برنامه‌ریزی امتحانات و اجرای مسابقات در زمینه‌های مختلف، رسیدگی به مشکلات درس طلاب و اساتید، تهیه کتب و جزوات لازم، نظارت بر اجرای مصوبات شورای هماهنگی در امر آموزش، برپایی کلاسهای تابستانی و همچنین دروس جانبی، از قبیل کلاس‌های تقویتی، آموزش زبان انگلیسی، کامپیوتر و نظارت و بررسی ضعفهای نظام آموزشی و ارائه آن به شورا می باشد.

برنامه درسی و شیوه آموزشی

برنامه درسی طلاب حوزه همان برنامه ای است که معروف به «نصاب درس نظامی»، منسوب به مولانا نظام الدین (رحمه الله) می باشد، و در این برنامه که تحصیل آن تقریبا ده تا دوازده سال طول می کشد در سالهای ابتدایی آن بیشتر علوم و فنون مقدماتی مانند صرف، نحو، ادبیات و ... تدریس و سپس علوم تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه و عقاید تدریس می شوند؛ ترجمه کلام الله مجید در طول سنوات تحصیل به صورت جزء جزء تدریس می گردد. از معقولات و منطق و فلسفه نیز مسایل و مطالبی در حد آشنایی با اصطلاحات این علوم خوانده و تدریس می گردد. پس از تدریس کتب و علوم مذکور در دو سال آخر بیشتر کتب تفسیر و حدیث خوانده می شود و به ویژه در سال آخر کتابهای صحاح سته اهل سنت تدریس می گردد.

ارتباط علمی و فرهنگی معاونت آموزشی با حوزه های علمیه معتبر

حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان از نظر برنامه های درسی و آموزشی زیر نظر شورای هماهنگی مدارس اهل سنت قرار دارد و خود را موظف به اجرای برنامه های درسی و آموزشی ارایه شده از سوی شورای هماهنگی می داند. اما شورای هماهنگی در تدوین و ترتیب برنامه های آموزشی با مراکز علمی مختلف جهان اسلام ارتباط و هماهنگی دارد و همواره از تجربیات مختلف آنان استفاده می کند.

برنامه های آموزشی جنبی

در حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان علاوه بر تدریس مواد درسی، برنامه های مختلف و متنوعی برای رشد و ارتقای طلاب نیز وجود دارد. کتابخانه بسیار غنی و بزرگ دارالعلوم همیشه در اختیار طلاب است، برنامه‌های تمرین سخنرانی و مقاله نویسی در طول سال برای طلاب ترتیب داده می شود و تقریبا هر کلاسی روزانه دیواری یا ماهنامه داخلی خود را دارد که طلاب هر کلاس با استفاده از مابعی که در کتابخانه وجود دارد مطالب مفید در آنها درج می کنند. همچنین بعد ازظهرها کلاسهای تقویتی در زمینه تجوید و قرائت کلام الله مجید، صرف، نحو، آموزش زبان انگلسی، اردو و آشنایی با کامپیوتر تشکیل می شود که طلاب واجد شرایط از این کلاسها استفاده می کنند.

موفقیت برنامه های آموزشی

تردیدی نیست که با توجه به سرعت جهان به سوی پیشرفت و گسترش علوم، بار مسئولیت حوزه های علمیه نیز سنگین تر و بیشتر می شود و نیاز به ابزار جدید آموزشی و برنامه ریزی بیشتر برای مطالب و مسایل جدید همواره احساس می شود و این برنامه ریزی‌ها وجود دارد. نمی توان ادعا نمود که تمامی برنامه های آموزشی به طور صد درصد موفق بوده است، اما برنامه های درسی فعلی که در حوزه مذکور پیاده می شود از برنامه های بسیار علمی و حساب شده است؛ فارغ التحصیلان دارالعلوم توانسته اند و می توانند نقش و تأثیر بسزایی در زعامت و راهنمایی ملت مسلمان و جامعه اسلامی داشته باشند و این به موفقیت برنامه های آموزشی در حوزه پی می گردد.

کلاس‌های تربیتی و اصلاحی

در مدارس و نیز حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان کلاس‌های اخلاقی و اصلاحی نیز برای طلاب وجود دارد و از بعضی از علما و مصلحین مناطق مختلف نیز در این زمینه استفاده می شود. مسئولین امور اصلاحی و تربیتی مدارس دینی حداقل دو بار در سال جلساتی تشکیل می دهند و در زمینه امور تربیتی و اصلاحی طلاب برنامه ریزی می کنند.

انجمنها و جلسات حوزه

به منظور ارتقای سطح کیفی آموزشی و علمی و توان سخنرانی طلاب، از طرف دارالعلوم زاهدان به تصویب رسیده است که هر کلاس باید یک انجمن برگزاری جلسات تمرین سخنرانی در موضوعات مختلف عقیده، سیرت، تاریخ، دعوت، ادیان و مذاهب داشته باشد تا استعدادهای نهفته طلاب شکوفا شده و برای آینده مثمر ثمر واقع شوند.

چون جامعه کنونی ما نیاز شدید به مبلغ و سخنران و افراد دلسوز که به سلاح بیان و قلم مجهز باشند دارد، در هر هفته یک روز در دارالعلوم زاهدان جلسات تمرین سخنرانی برای تمام کلاس‌ها و در بخش خواهران وبرادران برگزار می‌شود، از جمله دستاوردهای این جلسات می توان به انتشار تعداد زیادی مجلات تجربی داخلی توسط طلاب در مقاطع مختلف و به دو زبان فارسی و عربی اشاره کرد که طلاب در این مجلات به نوشتن مقالات علمی و تحقیقی می پردازند.

روش ثبت نام و پذیرش طلاب

روش ثبت نام طلاب جدیدی که برای تحصیل به حوزه علمیه می آیند چنین است که داوطلب ابتدا تقاضانامه تحصیل و ثبت نام در حوزه را تکمیل و سپس به منظور تعیین استعداد و آمادگی متقاضی آزمونهای مختلف کتبی و شفاهی برگزار و پس از تعیین میزان استعداد و قبولی داوطلب توسط ممتحنین کلاسی برای وی پیشنهاد می گردد، داوطلب تشکیل پرونده داده و برای حضور در کلاس ثبت نام می نماید.

مکتب حضرت عایشه صدیقه رضی‌الله‌عنها

توجه و عنایت به تعلیم و آموزش زنان و دختران یکی از نیازمندیهای مبرم مردم و جامعه است و به منظور دفع تهاجم فرهنگی از طرق گوناگون و آگاه نمودن زنان و دختران از مسایل شرعی، برنامه‌ریزی برای زنان و دختران توجه ویژه‌ای می‌طلبد.

حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان نیز به همین منظور با عنایات پروردگار و عزم مدیریت حوزه حضرت شیخ الاسلام در سال ۱۳۹۶ اقدام به تاسیس مکتبی برای خواهران با نام «مکتب حضرت عایشه صدیقه» نمود.

با توجه به استقبال چشمگیر خواهران از این حوزه و حجم وسیع آن، مسئولین ناچار شدند که شعبه‌های دیگری از این حوزه را در سطح شهر زاهدان ایجاد نمایند به گونه‌ای که امروزه این حوزه بیش از هفت شعبه در شهر زاهدان دارد و فارغ‌التحصیلان بیشماری را تحویل جامعه اسلامی داده است.

این مکتب با توجه به استقبال بی نظیری که از سوی مردم مواجه شده و هر روز بر تعداد طلاب آن افزوده می شود همواره با کمبود فضای مناسب مواجه بوده است که اخیرا اقدام به بنای ساختمانی در سه طبقه برای همین منظور نموده است که متاسفانه به علت کمبود هزینه ساخت، تا کنون به پایه تکمیل نرسیده است.

دارالافتاء

در سال ۱۳٦۳ مطابق با ۱٤۰٤ هـ.ق، دارالافتای دارالعلوم زاهدان زیر نظر مفتی خدانظر رحمه‌الله رسماً آغاز به کار کرد، تمامی سؤالات ابتدا به صورت شفاهی شنیده و بعد به صورت کتبی به طور مرتب ثبت و بایگانی می‌گردید و پس از آن که شعبه تخصص در فقه اسلامی دایر گردید، کار ثبت و بایگانی به آنها محول گردید. در سالهای بعد با همت و پشتکار مولانا مفتی خدانظر رحمه‌الله، فتواهای گذشته به صورت ابواب فقهی ترتیب یافته و تحت عنوان «محمود الفتاوی» (فتاوای دارالعلوم زاهدان) چند جلد از آن چاپ و در دسترسی عموم قرار گرفت و ادامه آن نیز در حال تدوین است.

گفتنی است پاسخ سوالات توسط دارالافتای دارالعلوم زاهدان فقط محدود به سؤال مکتوب نمی باشد. روزانه تلفنهای متعددی از اقصی نقاط ایران به دارالافتاء می شود که توسط اساتید و پرسنل دارالافتا جواب داده می شوند. در بخش پاسخ سوالات تلفنی دارالافتاء دارای ضوابط و معیارهای خاصی می باشد؛ فقط اعضاء دارالافتا مجاز به پاسخ سؤالات تلفنی می باشند. حداکثر سعی می شود تا بعد از مشوره با مدیریت دارالافتاء پاسخ سؤال تلفنی داده شود.

دارالافتای دارالعلوم زاهدان جهت تحقیق بیشتر و استفاده از آرای فقهای معاصر عالم اسلام به صورت تلفنی و ایمل (پست الکترونیکی) نیز با بیشتر بزرگان عالم اسلام در ارتباط بوده و از نظریات این دانشمندان استفاده می نماید.

بخش کامپیوتر دارالافتاء با بررسی آرای فتاوی و نظریات شخصیتهای اسلامی در شبکه اینترنت، جدیدترین فتاوی و تحقیقات علما را از شبکه اطلاع رسانی گرفته و در دسترسی و استفاده علما قرار می دهد.

راه اندازی شعبه تخصص

در اوایل سال ۱۳۷۰ ش. با توجه به نیاز مبرم جامعه و ضرورت تربیت عده‌ای از فارغ التحصیلان برای کار فتوانویسی و مهارت در این فن، شعبه تخصص راه اندازی شد و چند

سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

تن از فارغ التحصیلان جوان زیر نظر مفتی خدانظر و مولانا مفتی محمد قاسم قاسمی مشغول به فراگیری تخصص فی الفقه شدند، با گذشت زمانی اندک، شعبه تخصص به صورت رسمی و با برنامه درسی منظم، جزو نصاب درسی دارالعلوم زاهدان قرار گرفته و به کار خویش ادامه می‌دهد.

گفتنی است پس از وفات مولانا مفتی خدانظر رحمه الله مسئولیت درالافتاء و شعبه تخصص فی الافتاء در دارالعلوم زاهدان به مولانا مفتی محمد قاسم قاسمی حفظه الله سپرده شده است.

مجمع فقهی اهل‌سنت

یکی از نهادهای علمی که به ابتکار شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید و مفتی خدانظر رحمه‌الله تشکیل شد و مقر آن در دارالعلوم زاهدان قرار دارد، «مجمع فقهی اهل‌سنت» است.

این مجمع در سال ۱۳۷۷ هـ.ش، تشکیل شد که شامل علما و فقهای مناطق مختلف ایران است که با توجه به نیاز جامعه و به وجود آمدن مسایل جدیدی که در مورد آنها در فقه اسلامی قول صریحی کمتر یافت می‌شود، به بحث و بررسی پرداخته و با توجه به آراء و اقوال فقهای گذشته و معاصر و با پرتو کتاب و سنت به حل آن می‌پردازد. این مجمع در ابتدا با دعوت علما و فقهای بلوچستان تشکیل شد اما با گذشت زمان اعضای جدیدی از خراسان، گلستان، فارس و علمای جنوب (شوافع) به آن پیوسته‌اند.

این مجمع تا کنون پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است.

دفتر شورای هماهنگی مدارس

باتوجه به گسترش مدارس علوم اسلامی شمار طلاب و عدم انسجام و هماهنگی در مدارس و افت روزافزون تحصیلی نیاز به چنین شورایی احساس می‌شد. لذا با ابتکار مولانا عبدالعزیز، مولانا عبدالحمید و مولانا محمدیوسف حسین‌پور به منظور هماهنگی در امور آموزشی، تربیتی و فرهنگی و بهبود سطح کیفی مدارس علوم دینی، شورایی با مشارکت٦ مدرسه قبل از انقلاب تأسیس شد و به تدریج بر اعضای آن افزوده شد، به گونه‌ای که امروز تمامی مدارس معتبر استان که تعدادشان به بیش از ٤۰ مدرسه می‌رسد در آن عضویت دارند. مقر شورا در دارالعلوم زاهدان می‌باشد.

برخی از فعالیتهای دفتر شورای هماهنگی مدارس عبارتند از:

* ترتیب و تنظیم برنامه درسی واحد برای کلیه مدارس عضو؛
* تشکیل کلاس‌های روش تدریس؛
* تربیت مدرس به منظور هماهنگی در نحوه و روش تدریس؛
* ایجاد رقابت بین مدارس عضو؛
* بازرسی مدارس عضو شورا حداقل دو بار در سال؛
* تشکیل جلسات مدیران مدارس و تصمیم گیری در رابطه با مشکلات و مسائل آموزشی و تربیتی مدارس؛
* تشکیل جلسات مسئولین امور تربیتی معاونان آموزشی و مسئولین امور تبلیغات؛
* برگزاری امتحانات نوبت سوم به طور هماهنگ در بین مدارس عضو در سطح استان و تعیین حوزه های امتحانی؛
* تعیین طراحان سؤالات، مراقبت امتحانات و تصحیح کنندگان اوراق امتحانی از مدارس مختلف؛
* برگزاری مسابقات مختلف استانی و کشوری بین طلاب در زمینه های حفظ و قرائت کلام الله مجید، سخنرانی و مقاله نویسی به زبانهای مختلف عربی، فارسی و انگلیسی و مسابقه شعر و سرود.

دفتر حفظ و تجوید

دارالعلوم زاهدان از سال ۱۳۷۰ش. اقدام به برگزاری مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم نموده است. این مسابقات همه ساله به صورت مرتب در چندین مرحله مختلف در سطح دارالعلوم برگزار و بعد از چند دوره برگزاری مداوم مسابقات گسترش پیداکرده و در سطح شهرستان زاهدان و استان سیستان و بلوچستان برگزار شد. ناگفته نماند که در اولین سال برگزاری مسابقات حفظ و قرائت در دارالعلوم (سال ۱۳۷۰ش) مسابقه در سطح استان و در سال دوم در سطح شهرستان زاهدان به اجرا در آمد.

اما در سال های بعد بنا بر پاره ای از مشکلات مسابقات شهرستان و استان چند سالی به تاخیر افتاد و فقط در سطح دارالعلوم بر گزار می شد، تا اینکه در سال ۱۳۷۷ ش با همت انجمن قرّاء و حفاظ حوزه بار دیگر مسابقات در سطح استان سیستان و بلوچستان برگزار شد که بحمدالله با استقبال خوبی مواجه گردید. در سال ۱۳۷۸ ش بنا بر پیشنهاد و تاکید حضرت شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید (حفظه الله) اولین دوره مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم در سطح کشوری و بین مدارس دینی اهل سنت سراسر کشور، به میزبانی دارالعلوم زاهدان در مسجد جامع مکی زاهدان، برگزارشد که با استقبال حافظان و قاریان سراسر کشور مواجه گردید، این امر باعث شد تا مسابقات در سال های بعد نیز ادامه یابد؛ در این مسابقات همه ساله از اساتید حفظ و قرائت قرآن کریم از نقاط مختلف کشور جهت داوری دعوت به عمل می آید و حافظان و قاریان اهل سنت از استان های سیستان و بلوچستان، خراسان، گلستان، کردستان، فارس، هرمزگان، بوشهر، یزد و... حضور بهم رسانیده و به رقابت با یکدیگر می پردازند.

دارالعلوم زاهدان از برگزاری مسابقات حفظ و قرائت اهداف مختلفی را دنبال می کند که مهمترین آنها عبارت اند از:

۱-انس بیشتر عموم مردم، به خصوص طلاب مدارس دینی، با قرآن کریم؛
۲- ارتقای سطح کمی حفظ و قرائت، که طی دهه گذشته تعداد حافظان و قاریان قرآن افزایش چشمگیری داشته است؛
۳- پیشرفت و ارتقای سطح کیفی حفظ و قرائت قرآن که با گذشت یک دهه پر بار و فعال سطح کیفی حفظ پیشرفت نسبتاً خوبی داشته و حفاظ با نکات تازه ای در زمینه حفظ قرآن آشنا شده اند وهمچنین قرائت قرآن که تا چند سال پیش چندان توجهی به آن نمی شد نیز مورد توجه قرار گرفته و قاریان با فنون جدید علم قرائت آشنا می شوند؛
٤- متوجه نمودن همگان به ویژه طلاب علوم دینی به اهمیت فراگیری تجوید؛
٥- ترویج فرهنگ قرآنی ؛
٦- تشویق و ترغیب مسئولین مدار س دینی برای فعالیت بیشتر در زمینه حفظ و قرائت قرآن کریم و دایر نمودن کلاسهای مخصوص جهت آموزش حفظ و تجوید در سطح مدار س که بحمدالله روز به روز اهمیت حفظ و قرائت در مناطق مختلف بیشتر احساس می شود و مسابقات مختلفی در سطح استانهای مناطق سنی نشین کشور برگزارمی گردد.

پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران (سنی آنلاین)

از آنجایی که عصر، عصر اینترنت است و توسط این ابزار و پیشرفت جهان مانند دهکده ای شده است که اگر در یک گوشه از آن اتفاقی بیفتد، چند دقیقه بعد، مردم آن طرف جهان از آن مطلع می شوند، و نیز استفاده های بسیار زیادی از دنیای اینترنت در زمینه های مختلف، مخصوصا تبلیغات- مثبت و منفی- می شود، دارالعلوم زاهدان نیز که همواره در فکر است تا از کاروان علم و ترقی نه تنها عقب نماند بلکه حتی الامکان در پیشاپیش آن حرکت کند، اقدام به تاسیس و راه اندازی سایتی مستقل با عنوان «پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران (سنی آنلاین)» نمود.

این سایت در بخشهای مختلف علمی، خبری، تحلیلی و عقیدتی فعالیت می کند و ضمن اینکه در جهت معرفی صحیح اسلام گام بر می دارد، در بازتاب اخبار مربوط به جهان اسلام، مخصوصا اخبار اهل سنت ایران، پخش و نشر خطبه های جمعه اهل سنت زاهدان- که می توان آن را به عنوان تریبون بیان دیدگاههای اهل سنت ایران قلمداد کرد- بیان موضع گیریهای اهل سنت ایران در قبال حوادث و اوضاع جاری در جهان اسلام، به ویژه در جمهوری اسلامی ایران و... نقش بسزایی ایفا می نماید.

برخی فعالیتهای سایت سنی آنلاین عبارتند از:

* انعکاس اخبار جهان، جهان اسلام، اهل سنت ایران؛
* انتشار خطبه های نماز جمعه اهل سنت زاهدان؛
* ارائه مقالات علمی و تحقیقی در بخشهای (قرآن، حدیث، عقیده، اخلاق، سیرت پیامبر و صحابه و معرفی شخصیتهای جهان اسلام)؛
* ارائه تحلیلات علمی و سیاسی در زمینه های مختلف؛
* پاسخ به سوالات و مسایل فقهی کاربران از طریق ایمیل ...

سایت سنی آنلاین در چهار زبان «فارسی»، «عربی»، انگلیسی» و «اردو» فعالیت می کند.

پایگاه اطلاع رسانی سنی آنلاین با وجود اینکه چند سالی بیش نیست که از عمر آن می گذرد اما توانسته است در روشنگری و ایجاد بیداری اسلامی در بین اقشار مختلف جامعه فعالیت چشمگیری داشته باشد.

فصلنامه ندای اسلام

یکی از زمینه‌هایی که دارالعلوم زاهدان خود را موظف به فعالیت در آن می‌داند عرصه رسانه و مطبوعات است. امروزه نمی‌توان از نقش رسانه‌ها در زندگی انسانها چشم پوشید، از این رو با توجه به احساس این خلأ فرهنگی پس از تلاش بی‌وقفه مسئولین دارالعلوم سرانجام در اواخر سال ۱۳۷۸ مجوز انتشار فصلنامه‌ای تحت عنوان «ندای اسلام»، از سوی وزارت ارشاد صادر و اولین شماره آن نیز در بهار سال ۱۳۷۹ منتشر گردید و مقبولیت چشمگیری در داخل و خارج کسب نمود.

خط مشی فصلنامه ندای اسلام واقعگرایی و اعتدال در طرح مسایل، پرهیز از افراط و تفریط و دوری از گرایشها و سلایق خاص سیاسی و جناحی است، ضمن این که خود را ملزم می‌داند از عقاید حقه و ناب اسلامی دفاع نماید و در راه جهاد فکری و علمی از هیچ کوششی دریغ نورزد.

این نشریه هر سه ماه یکبار منتشر و دفتر آن در ساختمان اداری دارالعلوم زاهدان قرار دارد.

دفتر امور دانشجویی

یکی از برنامه‌های مثبت دارالعلوم در راستای ایجاد ارتباط بین طلاب و دانشجویان (حوزه و دانشگاه) همکاری و همیاری با دانشجویان دانشگاهها می‌باشد، و با توجه به استقبال دانشجویان از فضای فرهنگی و دینی دارالعلوم و شور و شوق آنان برای فراگیری مسایل شرعی توجه بیشتر به آنان ضرورتی اجتناب ناپذیر بود.

به همین منظور از سال ۷۰ ـ ٦۹ تلاش‌های ویژه‌ای

ماهنامه
نوار اسلام
سال چهارم، شماره ۳۹، یکم ذیحجه ۱۴۳۲ق. برابر با ۷ آبان ۱۳۹۰ ش. و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ م.

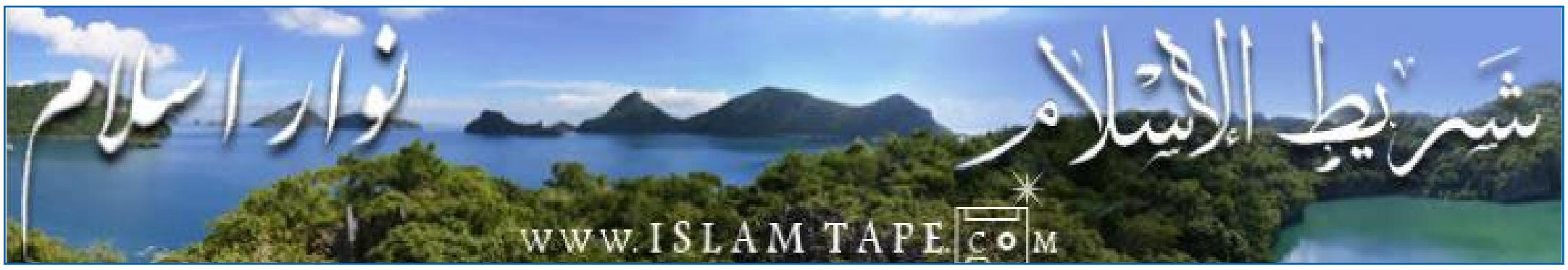

درباره سایت نوار اسلام

مقدمه:

سایت نوار اسلام در سال ۲۰۰۵ آغاز به فعالیت نمود. هدف نوار اسلام این است که با نظر به کمبود سایت های اسلامی اهل سنت به زبان فارسی، منبری برای دعوت به زبانهای مختلف و بویژه زبان فارسی باشد و همچنین به هدف شرح و توضیح مبانی و منهج اهل سنت و جماعت به روش پیشینیان این امت.

دیدگاه نوار اسلام:

این سایت تلاش دارد که یک مرجع اصلی و متکامل برای دعوت الکترونیکی به زبان فارسی بر منهج اهل سنت و جماعت در سطح جهانی باشد.

وظیفه سایت:

فراهم آوردن موضوعات دعوی شنیدنی و تصویری و خواندنی برای تمامی بازدید کنندگان مسلمان و غیر مسلمان؛ با تاکید بر فراهم نمودن موضوعات دعوی غنی بزبان فارسی؛ همچنین ارتباط دادن سایت با بیشترین تعداد ممکن از سایت های اسلامی تا اینکه تعاون و پیمانی باشد در راه دعوت به سوی الله سبحانه و تعالی.

سیاست سایت:

* عرضه موضوعات دعوی به روشی آسان با حفظ حق نشر و بهره برداری غیر تجاری برای تمام مسلمانان.
* پذیرفتن همکاری و کمک و نصیحت از خوانندگان و از دیگر سایتها.
* شرح مفاهیم صحیح اسلامی به زبان فارسی و به زبان های دیگر در حد توان.
* استعانت به الله سبحانه تعالی قبل از هر چیز و سپس کمک گرفتن از همکاری و تبلیغات سایت های اسلامی معروف و فراگیر.
* دوری از افکار هر گونه حزب سیاسی بلکه قبول اسلام با شمولیت و سماحت آن.
* میانه روی درطرح و بررسی قضایای معاصر و دیگر موضوعات.
* جذب مایلین به اسلام به زبان آنها برای آسان سازی گرایش آنان به اسلام و فراهم نمودن مرجعی آسان برای آنها در شبکه جهانی.

نبذة عن موقع شريط الإسلام

مقدمة:

بدأ الموقع عمله فی عام ۲۰۰۵ ليكون موقعاً اسلامياً و منبراً دعوياً بلغات مختلفة و بشكل خاص للغة الفارسية نظراً لقلة المواقع الاسلامية التی تتناول هذه اللغة لشرح مبادئ و منهج أهل السنة و الجماعة وعلى طريق السلف الصالح من هذه الأمة.

رؤية الموقع:

يسعى الموقع ليكون المرجع الرئيس و المتكامل للدعوة الالكترونية باللغة الفارسية على نهج أهل السنة و الجماعة على المستوى العالمی.

مهمة الموقع:

توفير مواد دعوية مسموعة و مرئية و مقروءة لجمهور الزائرين من المسلمين و غيرهم ، مع تقديم مواد غنية خاصة باللغة الفارسية، كذلک ربط الموقع بأكبر عدد ممكن من المواقع الاسلامية الشقيقة ليكون تحالفاً و تعاوناً على البر فی سبيل الدعوة الى الله عز وجل.

سياسة الموقع:

* تقديم المواد الدعوية بطريقة ميسرة مع حفظ حقوق النشر للمسلمين للغايات غير التجارية
* التعاون و التكامل و النصح من المواقع و من الناس
* شرح المفاهيم الصحيحة للاسلام باللغة الفارسية و ما تيسر من اللغات الأخرى
* الاستعانة بالله أولاً ثم الاستعانة بدعم و دعاية المواقع الاسلامية الشاملة و المعروفة
* عدم تبنی فكر حزب سياسی و انما تبنی الاسلام بشموليته و سماحته
* الاعتدال والتسامح فی تناول القضايا المعاصرة و غيرها
* جذب المؤلفة قلوبهم بلغتهم فی سبيل تيسير اسلامهم و توفير مرجع سهل على الشبكة العالمية.

About IslamTape site

Introduction:

This site was published in 2005 seeking to be a multi-language Islamic site, specially in Persian language due to scarceness and shortage of Persian Islamic sites which is according to Quran and Sunnah and according to prophet and his companion's way.

Vision:

This site is trying to be the main reference portal for Persian speaking people according to Quran and Sunnah.

Mission:

Providing Islamic audio, video, and articles to all visitors specially for Persian people, In addition, this site is linked to most well-known Islamic sites for the sake of cooperation and support to each other in the sake of Allah.

Policy:

* Providing Islamic materials in easy way with copy right for all Muslims for non-commercial purposes.
* Mutual cooperation and support and advice from other sites and visitors
* Explaining correct understandings about Islam in Persian language and other languages.
* Seeking help and support first from Allah and then from other Islamic sites for publishing this site
* Avoiding political ideas, but adopting the true total vision of Islam .
* Tolerance and Moderation towards events and issues.

بسم الله الرحمن الرحیم

فرم همکاری با سایت نوار اسلام

IslamTape.Com

این فرم توسط متقاضیان همکاری با سایت نوار اسلام تکمیل به آدرس پست الکترونیک سایت ارسال می گردد. مدیریت سایت پس از بررسی فرمهای تکمیلی در صورت نیاز با شما تماس خواهد گرفت. لازم به ذکر است تمامی اطلاعات شما، جنبه ی محرمانه دارد و در نزد مدیر سایت محفوظ خواهد بود.

نام مستعار:

مدرک تحصیلی:

زمینه فعالیت:

مترجمی ()- تألیف ()- برنامه نویسی نرم افزارها () - برنامه نویسی صفحات دینامیک وب ()- مدیریت سایت ()- وبلاگ نویس () - ساخت و ویرایش فلش های اسلامی ()- سایر (با ذکر مورد):

آشنایی به زبانهای:

فارسی ()- عربی () - انگلیسی () - سایر (با ذکر مورد):

نمونه ی کار:

الف- تألیفات و ترجمه ها:

ب- سایر موارد:

آدرس پست الکترونیک: